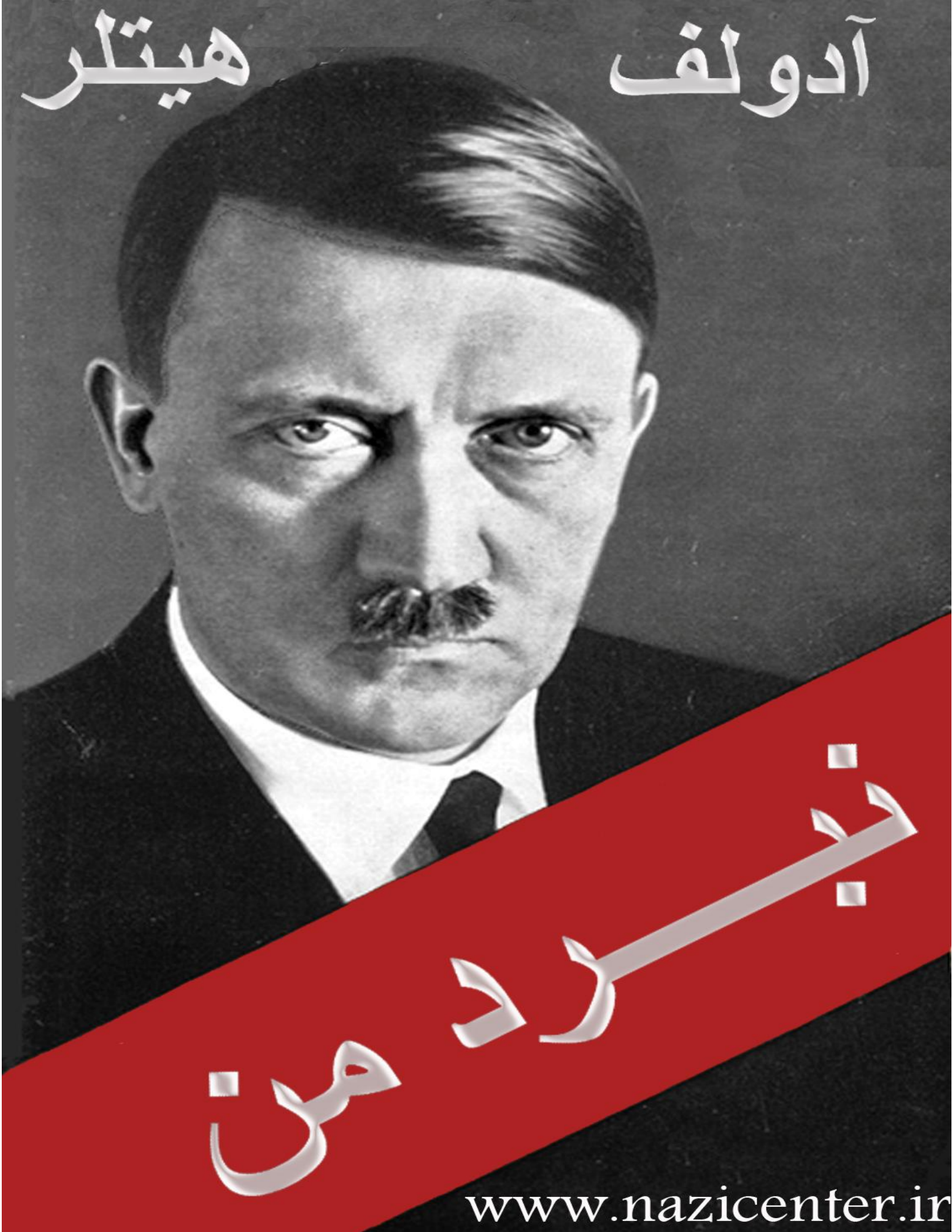


هیتلر

آدولف



پست رد من

[www.nazicenter.ir](http://www.nazicenter.ir)

# نبرد من

به قلم آدولف هیتلر

( انجمن مرجع جنگ جهانی دوم - انجمن تخصصی نازی و رایش سوم )



نوشته شده توسط:

انجمن مرجع جنگ جهانی دوم

انجمن تخصصی نازی و رایش سوم

<http://www.WorldWar2.ir>

<http://www.NaziCenter.ir>

انجمن مرجع جنگ جهانی دوم

انجمن تخصصی نازی و رایش سوم

## فهرست

شماره صفحه	عنوان
4	سخن پدید آورندگان
6	فصل اول
13	فصل دوم
39	فصل سوم
60	فصل چهارم
74	فصل پنجم
79	فصل ششم
96	فصل هفتم
103	فصل هشتم
110	فصل نهم
129	فصل دهم
167	فصل یازدهم
189	فصل دوازدهم
199	فصل سیزدهم
230	فصل چهاردهم
234	فصل پانزدهم
243	فصل شانزدهم
251	فصل هفدهم
268	فصل هجدهم
290	فصل نوزدهم
295	فصل بیستم
317	فصل بیست و یکم
323	فصل بیست و دوم
335	فصل بیست و سوم
343	فصل بیست و چهارم
359	فصل بیست و پنجم
368	فصل بیست و ششم

## سخن پدید آورندگان

با سلام به شما خواننده گرامی

امیدواریم که این کتاب رضایت شما را بر آورده سازد و با پیشنهادات و نظرات خود ما را از حمایت خودتان بهره مند سازید.

کتاب "نبرد من" تالیف و نوشته آدولف هیتلر پیشوای بزرگ آلمان نازی. در همه جای دنیا شناخته شده می باشد. این کتاب که حاوی اصول و مفاهیم پایه ای حزب نازی می باشد در آلمان نازی پس از انجیل پر فروش ترین کتاب آلمان وقت بوده و برای سالها در مدارس آلمان تدریس می شده. متأسفانه امروز به خاطر قدرت و نفوذ بسیار عوامل و تفکرات صهیونیستی در دولتها. این کتاب در بسیاری از کشورهای جهان ممنوع و داشتن آن تخلف محسوب می گردد. در کشور ما ایران هم این کتاب هم اکنون چاپ 20 ام خود را پشت سر گذاشته که جای بسیاری خشنودی و غرور را برای ما دارد.

نسخه ای که شما خواننده گرامی در اختیار دارید و آن را مطالعه خواهید کرد اولین نسخه الکترونیکی و PDF کتاب نبرد من در ایران و به زبان فارسی می باشد که حاصل ماهها تلاش اعضای انجمن مرجع جنگ جهانی دوم و انجمن تخصصی نازی و رایش سوم می باشد.

مجددا امیدواریم که این کتاب رضایت شما خواننده گرامی را بر آورده ساخته و هر گونه نقد، پیشنهاد و نظری که در این باره دارید ما را بهره مند ساخته و از طریق آدرسهای وب سایتها که در صفحات کتاب قرار داده شده اند جهت تکمیل این محصول ما را یاری فرمایید.

همان طور که در بالا نیز عرض کردیم این کار محصول کاری گروهی است. نام دوستانی که ما را در این امر یاری رساندند و جا دارد که تشکر صمیمانه و گرم از این دوستان به عمل بیاوریم که با ماهها تلاش و پشتکار خود موفق به ساخت این محصول باارزش شده و این خلاء مهم را در اینترنت کشورمان پر کردند.

نام این دوستان به ترتیب مقدار صفحاتی که توسط شان نوشته شده است. در صفحه بعد ذکر شده است

<http://www.WorldWar2.ir>

<http://www.NaziCenter.ir>

انجمن مرجع جنگ جهانی دوم

انجمن تخصصی نازی و رایش سوم

با تشکر صمیمانه از همه این عزیزانی که ما را در این امر یاری رساندند :

سجاد (ST4RK)

بابک (Germanizer)

شاهرخ (سورنا)

پیمان (عباس میرزا)

محسن (Mohsen.M)

محمد (Bundeskanzler)

عادل (N.S.D.A.P)

امید (Newnazism)

امید (hitler\_1)(جمشید)

مصطفی (ADOLF)

WORLDWAR2.IR

انجمن مرجع جنگ جهانی دوم

با سپاس مجدد از همه این عزیزان و دیگر دوستان که ما را در این مسیر از طرق گوناگون یاری و راهنمایی کردند.

تقدیم به همه دوست داران و مشتاقان ناسیونال سوسیالیسم و شخص آدولف هیتلر

انجمن تخصصی نازی و رایش سوم

NAZICENTER.IR

شما می توانید نظرات خود را در این انجمنها :

[www.NaziCenter.ir/forum](http://www.NaziCenter.ir/forum) و [www.worldwar2.ir/forum](http://www.worldwar2.ir/forum)

و یا به آدرس ایمیلهای :

[info@nazicenter.ir](mailto:info@nazicenter.ir) و [info@worldwar2.ir](mailto:info@worldwar2.ir)

ارسال نمایید.

با سپاس از شما

<http://www.WorldWar2.ir>

<http://www.NaziCenter.ir>

انجمن مرجع جنگ جهانی دوم

انجمن تخصصی نازی و رایش سوم



# نبرد من

به قلم آدولف هیتلر

انجمن مرجع جنگ جهانی دوم

## فصل اول :

دوران کودکی و کانون خانوادگی

انجمن تخصصی نازی و رایش سوم

کاری از

انجمن مرجع جنگ جهانی دوم

و

انجمن تخصصی نازی و رایش سوم

<http://www.WorldWar2.ir>

<http://www.NaziCenter.ir>

انجمن مرجع جنگ جهانی دوم

انجمن تخصصی نازی و رایش سوم

شاید خواست خداوند این بود که من در 20 آوریل سال 1889 در شهر کوچک و زیبای سر حدی (برانو-ام-این) بین دو کشور آلمان و اتریش به دنیا بیایم زیرا هم بستگی این دو کشور از آرزوی های دیرینه هر فرد آلمانی بود .

ما هرگز خواستار آن نبودیم که آلمان و اتریش از لحاظ مسائل اقتصادی با هم یکی شوند جنبه های مالی در نظر ما اهمیت زیاد نداشت ولی آرزوی دیرینه ما این بود تا روزی که دو کشور آلمان و اتریش با هم متحد نشوند ملت آلمان نمی تواند استقلال سیاسی خود را حفظ کند این ایده آل مانند این بود که می خواستیم فرزندان آلمانی در کانون خانوادگی جمع شوند .

اگر روزی رایش بتواند بر تمام خاک آلمانی نشین حکومت کند دنیای سعادت و نیک بختی او از آن روز آغاز خواهد شد و در صورتی که قادر به تهیه مواد خام و امور تغذیه مردم خود نباشد قانون زندگی این حق را به او خواهد داد که از زمین بیگانگان برای تامین معاش خود استفاده کند و در آن وقت کشاورزی جای جنگ را خواهد گرفت. و اشکهای قربانیان زمینهای حاصلخیز جهان را آبیاری خواهد کرد .

این آرزوی دیرین هر فرد آلمانی است تا جایی که تاریخ نشان می دهد این نقطه سر حدی که زادگاه من به شمار می آید پیکارها و خون ریزی های دامنه دار بوده ، جوانان برومندی را به خاک نشانده و در همه وقت با اینکه یک شهر اتریشی بوده جوانان و سرسپردگان این خاک حاضر نشدند در برابر قدرت بیگانگان تسلیم شوند پدرم هم مانند من در این دهکده سرحدی به دنیا آمد او یکی از کارمندان کوچک و با احساس بود و مادرم نیز با همان احساس پاک فرزندان خود را پرورش داد .

البته این خاطرات تعلق به زمان خیلی دور دارد زیرا پدرم بعد از چندی با یک شغل بسیار ناچیز در شهر دیگری به نام ((پاسو)) که چندان از این نقطه فاصله نداشت و جزء متصرفات آلمان بود مهاجرت کرد .

اما معلوم است که سرنوشت یک کارمند جزء گمرک همیشه به یک حال نمی ماند و چندی بعد به شهر (لینز) برگشت و تقریبا دوران بازنشستگی خود را در آنجا گذراند .

برای این پیرمرد زحمت کش چنین وضعی استراحت و آسایش کامل به شمار نمی آمد .

زندگی پدرم از کجا آغاز شد ؟ او فرزند زارع خرده مالک بود و ناچار شد در ابتدای جوانی خانه ی پدری را ترک کند.

در سن 13 سالگی برای تامین امرار معاش خود، ناچار گردید که از کانون خانوادگی خارج شود.

با اینکه دهقانان محل به او اصرار می کردند تا در نزد پدرش بماند اما او برای تهیه یک شغل و حرفه مناسب به وین رفت .

<http://www.WorldWar2.ir>

<http://www.NaziCenter.ir>

انجمن مرجع جنگ جهانی دوم

انجمن تخصصی نازی و رایش سوم

این مهاجرت در سال 1850 واقع شد ، البته تصمیم او برای خودش بسیار مرارت بار بود زیرا مجبور بود از پدر و مادر دور باشد و وقتی از آنجا خارج شد بیش از سه سکه نقره چیزی نداشت و بعد از گذراندن چهار سال در غربت هنوز وضع و حالش رضایت بخش نبود ، بدبختی ها و نا به سامانی های زیاد وادارش کرد برای تامین زندگی از آنجا مهاجرت کند و با تحمل رنجها و مشقات فراوان در حالی که در بینوایی و تنگ دستی دست و پا می زد و در سن 17 سالگی توانست به کارمندی برسد و با خود پیمان بسته بود تا خود را به جایی نرساند به دهکده زادگاه خود مراجعت نکند .

البته در آن روزگار دیگر به خیال خودش به جایی رسیده بود ولی دیگر در آن زمان کسی آن جوان فقیر و پای برهنه سالهای گذشته را به یاد نداشت بنابراین دهکده اش برای او حکم یک نقطه خارجی را داشت ، بالاخره در سن 56 سالگی خدمت را ترک کرد اما او مردی نبود که وقت خود را یک ساعت به بیکاری و ولگردی بگذراند به این جهت با کوشش زیاد در دهکده (لامباخ) و قسمت علیای اتریش زمین زراعتی خرید و برای خود در آمد سالیانه درست کرد و چون مردی کاری و فعال بود تا اندازه ای توانست وضع زندگی خود را مرتب کند .

از همان تاریخ اندیشه های شخصی من آغاز شد ، با سر و صداهای آزادی ، فرار از مدرسه و معاشرت با افراد بزرگتر از خودم ، که غالب اوقات این معاشرتها باعث غصه مادرم می شد ، مرا کمی هوشیار ساخت ، و غالب اوقات درباره همه چیز از خود می پرسیدم زیرا فکر و سلیقه من به کلی مخالف با نحوه زندگی و افکار پدرم بود . گمان می کنم استعدادی که در سخنرانی داشتم و می توانستم با خطابه ها توجه جمعی را به سوی خود جلب نمایم در پیشرفت این افکار تاثیر به سزایی داشت . از همان دوران کودکی برای خودم یک آقای کوچولو بودم که در عین حال شاگرد مدرسه خوبی هم بودم ، خوب کار می کردم ، اما همه کس نمی توانست با من کنار بیاید .

در ساعات بیکاری وقت خود را در آواز خوانی و سرودهای مذهبی در کلیسای لامباخ می گذراندم و فرصتهای خوبی برای من پیش می آمد که بتوانم در امور مذهبی مباحثه کنم .

یکی از کشیشها که با پدرم سابقه دوستی زیاد داشت افکارم را عوض کرد و از آن روز با اندیشه های تازه به کار افتادم ، اما چندی بعد این هوس از سرم افتاد و جای خود را به امیدواری ها و آرزوهای دیگر داد و چون همیشه کتابخانه پدرم را به هم می زدم چندین کتاب نظامی بدست آوردم که یکی از آنها درباره جنگ اخیر 1870 بین فرانسه و آلمان بود و دو جلد از آن در همان سال چاپ شده بود . این کتاب سرگرمی روزانه ام بود و در مدت کمی جنگهای بزرگ و حوادث جهان توجه مرا به سمت خود جلب کرد و از آن تاریخ هر کتابی که درباره جنگ و حوادث نظامی نوشته شده بود می خواندم .

خواندن این کتابها افکارم را کاملا روشن کرد. برای اولین بار به وضعی ابهام آمیز با بعضی مسائل آشنا شدم و فکرم را به خود مشغول داشت ، از جمله از خود می پرسیدم : آیا بین آلمانها که در این جنگ شکست خورده بودند

<http://www.WorldWar2.ir>

<http://www.NaziCenter.ir>

انجمن مرجع جنگ جهانی دوم

انجمن تخصصی نازی و رایش سوم



با دیگران چه تفاوتی وجود داشت؟ و برای چه پدرم و دیگران و اتریشی ها در این جنگ شرکت کرده بودند؟ آیا ما با سایر آلمانها چه تفاوتی داریم؟ آیا نباید با هم از راهی که آنها رفته اند برویم؟

این پرسش ها را چندین بار در مغز خود گردش می دادم و گاهی پاسخ های مناسبی برای آن می یافتم و نتیجه آن چنین بود که یک نوع احساس حسادت مرموز در قلبم جا گرفت. از خود می پرسیدم برای چه تمام مردم آلمان متعلق به دولت بیسمارک نباشد.

اما من علت آن را نمی دانستم.

\*\*\*

پس لازم بود بیشتر از این مطالعه کنم.

از رفتار و کردار و مخصوصا نظریاتی که از خود بروز می دادم پدرم چنین نتیجه گرفت که من استعداد فرا گرفتن دروس کلاسیک را در دبیرستان ندارم و چون وضع مرا این طور دید انتخاب دروس را به اختیار خودم گذاشت. می خواست که نقاشی بروم و این هنر که در آن روزها مورد توجه زیاد نبود توجه او را به خود جلب کرده بود. فکر می کرد شاید بتوانم از این راه به جایی برسم.

شاید هم زندگی سابق به او این طور یاد داده بود که غیر از نوکری کار دیگری نکند و در اندیشه خود گنجانده بود که پسرش نیز مانند خودش باید شغل کارمندی را پیش بگیرد. او نمی اندیشید که ممکن است آنچه را که او در زندگی خود گذرانده شاید من از قبول آن خودداری کنم.

بالاخره تصمیم جدی پدرم همان بود که خودش فکر می کرد. مردی مانند او که در تمام دوران زندگی با بدبختی ها و ناکامی ها دست به گریبان بود، نمی توانست به خود اجازه بدهد که فرزندش کاری غیر از کارمندی انتخاب کند زیرا به خیال او کارمندی و نوکری آخرین راه نجات بینوایان است.

در آن روزها با اینکه بیش از 11 سال نداشتم برای اولین بار با نظرش مخالفت کردم. پدرم هر چه بیشتر لجباجت به خرج می داد اما فرزندش از آنهایی نبود که تسلیم فکر دیگری شود.

من نمی خواستم کارمند ساده باشم و اندرزاها و راهنمای های پی در پی او نتوانست در برابر اراده محکم من مقاومت کند، خیر من هرگز برای کارمند شدن ساخته نشده بود. او گرچه با پیش کشیدن صحنه های زندگی گذشته اش می خواست من را بترساند اما آنچه را که او می گفت مورد قبول من واقع نمیشد. هر وقت به یاد می آوردم که ممکن است یک روز خود را در چهار دیوار اتاق کارمندی زندانی سازم حالت نفرت در خود احساس می کردم، اما در هر حال لازم بود بنا به گفته او به کار مفیدی مشغول شوم من تقصیری نداشتم و نمی توانستم خود را مطیع او بسازم و چون برنامه های درس آنقدر زیاد نبود اوقات بی کاری ام قهرا به تفکر و اندیشیدن می گذشت و اکنون که

<http://www.WorldWar2.ir>

<http://www.NaziCenter.ir>

انجمن مرجع جنگ جهانی دوم

انجمن تخصصی نازی و رایش سوم

سالها از آن تاریخ گذشته دشمنان و رقبایم سعی دارند دوران کودکی و جوانی این مرد را که امروز به نام آدولف هیتلر معروف است مطالعه کنند و بدانند این جوان ماجرا جوی پرحرارت دوران کودکی خود را چگونه گذرانده است .

هر چه پدرم بیشتر در این موضوع اصرار داشت نفرت و بی میلی من نسبت به حرفه کارمندی افزایش می یافت و به همان نسبت سعی می کردم افکار درونی خود را از او مخفی کنم ، اما او همیشه از خود می پرسید : آیا این پسر چه کاره می خواهد بشود ؟ ولی من خودم فکر دیگری داشتم و گاهی این خیال از مغزم می گذشت که شاید بتوانم در آینده یک نقاش بشوم و به محض اینکه پدرم این موضوع را دانست در نظر گرفت مرا به ریشویل بفرستد اما در آنجا پیشرفت زیادی برای من حاصل نشد و با این حال هر وقت پدرم درباره آینده چیزی می پرسید جواب می دادم بالاخره یک نقاش خوب هم خواهم شد .

یقین نداشت که گوشه‌هایش درست شنیده اما وقتی که مقصود خود را درست برای او بیان کردم سری تکان داد و گفت درست است که من خودم قبلا این نظر را داشتم اما عدم پیشرفت تو در دروس نشان می دهد که نقاش شدن هم برای تو کار مشکلی است شاید پدرم حق داشت زیرا من در این رشته هم از خود چیزی نشان نداده بودم و برعکس آنچه را که دلم می خواست تحصیل می کردم و مخصوصا نمره های نقاشی من زیاد عالی نبود و به جای نمره های خوب و عالی غالبا نمره های متوسط و غیر کافی می آوردم .

اما در جغرافیا و تاریخ عمومی بهتر بودم و این دو درس را نسبت به سایر دروس بیشتر دوست داشتم

امروز که بعد از گذشتن سالهای دراز بیلان اعمال خود را در نظر می گیرم دو موضوع مهم توجه مرا جلب می کند اول اینکه آن روزها برای ناسیونالیست شدن سر از پا نمی شناختم. دوم اینکه برای دانستن تاریخ شوق زیاد داشتم و شب و روز خود را به مطالعه کتابهای تاریخی می گذراندم.

اکنون نظریات خود را درباره تاریخ این طور تشریح می کنم :

اتریش قدیم یک کشور ناسیونالیزه درهم بود و برای یک فرد آلمانی که در اتریش زندگی می کرد مشکل بود از این که بداند او اتریشی است یا آلمانی زیرا بعد از جنگ فرانسه و آلمان با اینکه سیاست آلمان در داخل کشور پیشرفت زیاد کرده بود اما افراد آلمانی مقیم اتریش اقلیت ناچیزی بودند و کسی به وجود آنها اهمیت نمی داد و آنها هم نمی دانستند که باید خود را آلمانی بدانند یا از اتریش دفاع کنند اما چون خود را بین 50 میلیون اکثریت اتریشی محصور می دیدند طبعاً اگر احساس آلمانی هم داشتند اتریش مانند یک زادگاه در نظرشان احترام داشت .

این افکار همیشه بین آلمانی های مقیم اتریش وجود داشت ، من هم که یکی از آنها بودم با احساس سوسیالیستی افکاری در مغزم می گذشت و تقریباً از همان تاریخ یعنی زمانی که 15 سال بیشتر نداشتم بین حکومت و مسئله

<http://www.WorldWar2.ir>

<http://www.NaziCenter.ir>

انجمن مرجع جنگ جهانی دوم

انجمن تخصصی نازی و رایش سوم

ناسیونالیستی تفاوت می گذاشتم و به خود می گفتم کسی که ملیت آلمانی داشته باشد اگر چه در اتریش زندگی کند باز هم آلمانی است .

کسی که با دقت و علاقه تمام وضع داخلی حکومت خانواده هابسبورگ اتریش را مطالعه نکرده باشد نمی تواند این وضع را درک کند اما به عقیده من تمام این احساسات مربوط به طریقه و اسلوب تدریس تاریخ عمومی است ، زیرا اتریش هم مانند سایر کشورها برای خودش دارای تاریخ مخصوصی است .

شاگردان در مدرسه تاریخ اتریش را به طور کلی می خواندند و آلمانی یا اتریشی به یک احساس مشابه بزرگ می شوند کودک آلمانی از روز اول خود را اتریشی می داند و وابسته به این کشور می شود زیرا از حیث زمان نیز با آنها تفاوت ندارد اما اگر روزی آلمان و اتریش از هم جدا شوند مثل این است که آلمان را به دو قسمت کرده اند . هنگامی که خانواده هابسبورگ منقرض شد احساس مشترک در بین مردم به قدری شدید بود که آلمانی یا اتریشی آرزو داشت به خاک آلمان ملحق شود.

امروز هم تدریس تاریخ و جغرافیا در کشورهای آلمان و اتریش در دوره های ابتدایی و دبیرستانی روی اسلوب درست نیست ، بسیاری از معلمین تاریخ هنوز هم نمی دانند مقصود از تدریس تاریخ فقط دانستن حوادث جنگی نیست و اگر مقصود همین باشد برای شاگرد مدرسه چه فایده دارد که بداند فلان جنگ در چه تاریخ واقع شده یا فلان مارشال در چه تاریخ به دنیا آمده ؟ چه زمانی مرده است ؟ بلکه شاگرد باید به طور تحقیق از علت این نبردها و حوادث تاریخ مستحضر شود . اتفاق این طور افتاد که خوشبختانه من دارای یک معلم تاریخ باشم که بر خلاف سایر معلمین از علل وقوع جنگها و انگیزه های تاریخی و نتیجه ای که از هر جنگ حاصل میشد با اطلاع بود ، او مرد بسیار محترم و بی نظیری بود . آموزش او در رشته تاریخ به قدری برای من مفید واقع شد که بعد ها به خوبی توانستم از اطلاعات خود استفاده نمایم .

امروز بعد از گذشت سالها قیافه مهربان این معلم را به یاد می آورم که با علاقه سرشار به جای اینکه زمان حال را در نظر بگیرد با یک قدرت معجزه آزا افکار مرا به گذشته کشاند و حوادث تاریخ و انگیزه هر یک از نبردها را به طور روشن شرح داد.

آموزش های استادانه این معلم بود که حقایق زیادی برای من روشن ساخت و به طور غیر ارادی در طول زمان به صورت یک مرد اقتصادی در آمدم .

در هر حال با این افکار و احساسات من بزرگ شدم اما مسئله اشخاص مستقلی که پدرم روی آنها اصرار می ورزید چندان دوام نیافت زیرا من 13 ساله بودم که پدرم را به طور ناگهانی از دست دادم ، مرگ او بر اثر یک حمله قلبی واقع شد که بدون احساس رنج و ناراحتی در گذشت و ما را در یک دنیا درد و غم برجا گذاشت . آخرین آرزوی او این بود که بتواند آینده فرزندش را تامین کند تا مانند خودش دچار غم و درد نشود ، اما تا وقت مرگ نتوانست به

<http://www.WorldWar2.ir>

<http://www.NaziCenter.ir>

انجمن مرجع جنگ جهانی دوم

انجمن تخصصی نازی و رایش سوم

مقصودش برسد ولی در عین حال با اندرزها و احساسات خویش پایه های زندگی را به طوری استوار ساخت که کسی از حقیقت آن اطلاع نداشت .

بر حسب ظاهر چیزی تغییر نیافته بود ، مادرم عقیده داشت که بهتر است مطابق آرزوهای پدرم تحصیلات خود را دنبال کنم به این معنی که به پیروی از خواسته های او شغل کارمندی را در پیش بگیرم ، اما من به طوری که گفته بود به هیچ وجه برای پذیرش کارمندی آمادگی نداشتم و برنامه های درسی دبیرستانی نیز نمی توانست مرا قانع کند . هر چه پایه های ایده آل من استوارتر میشد این نوع درسها و بازی گوشی های کودکانه ارزش خود را برای من از دست می داد اما بیماری ناگهانی ام خود به خود مسئله را حل کرد و مرا برای همیشه از قید و بندهای خانوادگی رها ساخت به این معنی که ریه های من به سختی تمام بیمار شد . پزشک معالج به مادرم توصیه کرد که از زندانی ساختن من در دفاتر اداری خودداری نماید و مخصوصا سفارش کرد که برای اعاده سلامتی من لازم است لااقل یک سال درس خواندن را تعطیل کنم . با این ترتیب آزادی من بیشتر شد ولی با وجود اینکه هنوز در معرض تهدید بیماری بودم ، مادرم توصیه کرد که بعد از پایان دوره تحصیلات وارد کاری شوم .

معهدا روزهای خوشی داشتم زیرا می توانستم با فراغت بیشتر کتابهای مورد علاقه ام را مطالعه کنم اما دو سال بعد مرگ مادرم به دفتر این خاطرات خاتمه بخشید .

مرگ مادرم در بحبوحه افکار بلند و استقلال فکری برای من درد آور بود ، من به پدرم احترام می گذاشتم اما در حقیقت مادرم را دوست داشتم ، از این جهت مرگ مادر تا مدتی اراده ام را دچار سستی ساخت و تکلیف خود را نمی دانستم ولی لازم بود هر چه زودتر تصمیم خود را برای زندگی در آینده بگیرم زیرا در آمد مختصری که داشتم بر اثر دوران بیماری مادرم به مصرف رسید و آنچه که از حقوق بازنشستگی او برای من باقی می ماند نمی توانست زندگی مرا اداره کند .

بنابراین لازم بود راهی برای امرار معاش خود پیدا کنم لذا با یک جامه دان لباس عازم وین شدم . با وجود تمام این نا به سامانی ها هنوز دارای اراده بسیار قوی بودم و اطمینان داشتم که بالاخره به جایی خواهم رسید ، اما هرگز در این خیال نبودم که کارمند ساده ای باشم .

<http://www.WorldWar2.ir>

<http://www.NaziCenter.ir>

انجمن مرجع جنگ جهانی دوم

انجمن تخصصی نازی و رایش سوم

# نبرد من

به قلم آدولف هیتلر

انجمن مرجع جنگ جهانی دوم

## فصل دوم :

سالهای تحصیل و تحمل مشقات در وین

انجمن تخصصی نازی و رایش سوم

کاری از

انجمن مرجع جنگ جهانی دوم

و

انجمن تخصصی نازی و رایش سوم

<http://www.WorldWar2.ir>

<http://www.NaziCenter.ir>

انجمن مرجع جنگ جهانی دوم

انجمن تخصصی نازی و رایش سوم



بعد از مرگ مادرم هنوز آرزوهای بزرگ در سر داشتم . در دوران بیماری اخیر او یک بار دیگر برای گذراندن امتحانات هنرهای زیبا در آکادمی به وین سفر کردم و چون در آن تاریخ تابلوهای نقاشی بسیار خوب در اختیار داشتم مطمئن بودم در امتحانات آکادمی پذیرفته خواهم شد زیرا در دوران کار آموزی در ریشویل روی هم رفته طراح و نقاش خوبی بودم و تا آن روز استعدادم در این رشته پرورش یافته بود به طوری که از نحوه پیشرفت خود راضی بودم .

با این حال یک موضوع باعث نگرانی ام شده بود به این معنی که می اندیشیدم در نقاشی های ساختمان استعدادم بهتر است و به همین دلیل ذوق و سلیقه ام برای کارهای رنگ آمیزی افزایش یافته بود .

این تحول ناگهانی در مدت اقامت 15 روزه ام در وین در حالی که آن روزها بیشتر از 15 سال نداشتم مرا ناامید ساخت و لاقلاً به این دل خوش بودم که به توصیه پدرم می توانم نقاش خوبی بشوم .

مدتی هم در گالری نقاشی هوف میوزیوم به تمرین پرداختم اما کوشش بی فایده ای بود زیرا کارهایم از نقاشی ساختمانهای کوچک تجاوز نمی کرد ، هر روز صبح تا غروب با کنجکاوی و شوق زیاد از این سو به سوی دیگر پرسه می زدم و ساعت‌های طولانی در برابر اپرا و ساختمان پارلمان به نظاره می ایستادم و از طراحی ها و تراشکاری های هنری حظ و لذت وافر می بردم .

بنابراین سوابق بار دوم بود که به این شهر می آمدم و با شوق و حرارت زیاد انتظار قبول شدن در این امتحان را داشتم و به قدری از پذیرش خود مطمئن بودم که خبر رد شدن من مانند یک ضربه ناگهانی در من تاثیر نمود ، با این حال هنوز مطمئن نبودم و درباره این موضوع از اداره پذیرش آکادمی توضیح خواستم . مقام مسئول آکادمی اظهار داشت تابلویی هایی را که ارائه داده ام نشان می دهد که در نقاشی هنری استعداد زیادی ندارم ولی از طرف دیگر ممکن است در نقاشی های ساختمان و تراشکاری های ظریف موفقیت حاصل کنم .

او می خواست به من اطمینان بدهد که نمی توانم در رشته نقاشی هنری کار کنم و ظاهراً نظر استادان این بود که اگر مدتی دیگر به تمرینهای خود ادامه دهم در این رشته ها پیروز خواهم شد .

کاخ آکادمی را با یک دنیا افسردگی ترک نمودم . شاید برای اولین بار بود که احساس ناامیدی در من یافت زیرا آنچه را که آنها می گفتند در جای دیگر به من امیدواری می داد که شاید بتوانم در قسمتهای دیگر که این برای من نامعلوم بود پیشرفت نمایم .

بالاخره بعد از مدتی تلاش یک مهندس شدم ، بقیه راه مشکلی که در مدرسه ریشویل از دست داده بودم در اثر کوششها و تمرینهای ده ساله تا اندازه ای جبران شد ، ولی قبل از تحصیل دوره مهندسی آکادمی می بایستی دوره فنی ساختمان را تمام کنم و پذیرش در قسمت فنی هم لازمه اش این بود که دوره مقدماتی آن را به پایان برسانم .

<http://www.WorldWar2.ir>

<http://www.NaziCenter.ir>

انجمن مرجع جنگ جهانی دوم

انجمن تخصصی نازی و رایش سوم

این قبیل مسائل نواقص کار من بود ، از این جهت گاهی در رسیدن به مقصود ناامید می شدم و هنگامی که بعد از مرگ مادرم دو مرتبه به وین آمدم این بار اقامت من چندین سال طول کشید حالت آرامش و تصمیم جدیدی در خود احساس کردم و کم کم غرور اولیه ام بیدار شد و جدا مصمم شدم که خود را به جایی برسانم می خواستم مهندس ساختمان بشوم ، از مشکلات و دشواری ها هم نمی هراسیدم زیرا خودم را خوب می شناختم و مطمئن بودم با سعی و کوشش می توان هر گونه مانعی را از پیش پای خود بردارم.

هر وقت قیافه لاغر پدرم را به شکل یک کارگر ساده که با زحمت ساده توانسته بود خود را به کارمندی برساند در نظرم مجسم می ساختم این تجسم خیالی مانند یک مدل برجسته تصمیم مرا ثابت تر می ساخت .

در آن روزها خیلی مسرور بودم از اینکه در پیشرفت کارها خشونت و سرسختی زیاد دارم . به خود میگفتم من از یک خانواده ناتوان و سیه روز برخوردارم پس باید اراده ای از خود نشان بدهم که بعدها دوستانم مطمئن شوند که من غیر از دیگران بوده ام.

در آن زمان با اینکه یک جوان بی سرپرست و ناتوان بودم و همه چیز را درک نمی کردم در اثر معاشرتهای زیاد چشمانم باز شد دیگر کودکی بی تجربه نبودم و همه چیز را می فهمیدم . بد و خوب ، دشمن و دوست را می شناختم . فکرم به قدری باز شده بود که مانند افراد برجسته در هر چیز اظهار نظر می کردم اما در این گیر و دار ها از دو چیز می ترسیدم زیرا آن دو را خوب شناخته بودم . یکی از آنها عبارت از عقیده مارکسیست بود که از شنیدن نام آن بر خود می لرزیدم و دیگری یهود بود که از آن نفرت داشتم و بدون اینکه خودم معنی آن را درک کنم از شنیدن این دو نام چنان وحشت داشتم که گویی از سالها پیش با من دشمن بوده اند .

اکنون دلیل این انگیزه را برای شما شرح می دهم . شهر وین که برای بسیاری از مردم شهری خاطره انگیز به شمار می آمد و همیشه از جشنها و شادمانی های آن صحبت می کردند بر عکس برای من مرکز اندوه بار ترین خاطرات زندگی به شمار می آمد .

امروز هم که سالها از آن تاریخ می گذرد شهر وین برای من خاطرات دوران 5 ساله ام را زنده می کند . 5 سال دوران رنج و مشقت که می بایست اساس زندگی ام را از آنجا پایه گذاری کنم . خوب به یاد می آورم که در مدت این 5 سال در این شهر یک کارگر ساده نقاشی بودم که می بایست معاش خود را با زحمت و کوشش تامین کنم در حالی که غالب وقتها نمی توانستم یک لقمه نان خالی داشته باشم .

گرسنگی و فقر در این شهر از جمله دوستان باوفایی بود که هیچ وقت دست از سرم بر نمی داشت . خدا می داند هر کتابی که برای مطالعه و تمرین نقاشی می خریدم با چه زحمتی پول آن را تهیه می کردم و در مقابل آن ناچار بودم از بسیاری هزینه های ضروری خودداری نمایم و این خود یکی از صحنه های نبرد من با زندگی به شمار می آید .

<http://www.WorldWar2.ir>

<http://www.NaziCenter.ir>

انجمن مرجع جنگ جهانی دوم

انجمن تخصصی نازی و رایش سوم

با اینکه اغلب اوقات شب و روز خود را به روزه داری می گذراندم در عوض مطالعه کتابها اسباب سرگرمی مرا فراهم می ساخت .

با این ترتیب کتابها را با علاقه مفرط و به طور عمیق می خواندم و البته آن هم در مواقعی بود که بعد از تحصیل فراغت پیدا می کردم و در همین مدت چند سال چیزهایی را یاد گرفتم که تا امروز مورد استفاده من قرار گرفته است .

باید اضافه کنم در این دوران بود که اساس نظریات و تئوری هایی در وجودم پایه گذاری شد .

امروز کاملا یقین دارم که ایام جوانی بهترین دوران برای سرمایه گذاری آینده است و معتقدم که مردان سالخورده که در ایام جوانی تجربیات لازم را اندوخته اند در دوران پیری از ذخیره های جوانی بهره بردای می کنند و به همین دلیل است که مردمان بزرگ اگر بتوانند تجربیات عمیق اندوخته نمایند در دوران پیری و سالخوردگی با پیروزی ها رو به رو خواهند شد . در واقع می توان گفت که مکتب دوران جوانی به منزله ماده اولیه اعمال آینده است .

دورانی را که من در کانون خانوادگی گذرانده ام به طور کلی همان هایی بود که هر فرد عادی با آن رو به رو می شود . من هم مانند دیگران به فکر فردا نبودم و مسئله اجتماع و تشکیل خانواده و چیزهایی امثال آنها در نظرم ارزش نداشت اما در دوران جوانی با عده ای کارگر و بورژوازی حقیقی معاشر شدم . همه کس می داند که بین این دو طبقه بورژوا که حیث تملک دارایی در آسایش زندگی می کنند و کارگرانی که باید نان خود را از دست رنج خود فراهم سازند خواهی نخواهی فاصله بسیار عمیقی وجود دارد و این امر کاملا طبیعی است . کسانی که از روز اول در رفاه و کامرانی بوده اند نمی توانند با کارگران طبقات پایین تر کنار بیایند و اساسا خود را از آنان جدا می دانند و معلوم است که رابطه این دو طبقه با هم همیشه مانند رابطه حاکم با محکوم است و گاهی هم آنان را تحقیر می کنند و به تصورشان می آید که دنیا فقط به این منظور ساخته شده است که طبقه کارگر برای آنها کار کند تا آنها بتوانند زندگی خود را که مال خودشان است به راحتی بگذرانند و به همین سبب غالبا طبقه بالا افرادی بدبین می شوند .

اوضاع اجتماعی وین هم بسیار درهم و نامنظم بود قسمتی از ثروتمندان و صاحبان صنایع در راس کارها قرار داشتند در حالی که در مقابل آنها توده عظیم کارگر در فقر و تنگ دستی دست و پا می زدند و اگر بتوان مثال خوبی آورد باید گفت ثروتمندان در دایره ای در طیف مغناطیسی به طرف هم جذب می شدند در حالی که کارگران در قطب منفی . اکثریت آنان برای امرار معاش روزانه در مضیقه بودند .

مسئله کار نیز یکی از مسائل مشکل بود . البته برای من اشکال نداشت که کاری پیدا کنم اما کارهای من تقریبا آماتوری بود و در یک چنین بحرانهای بیکاری در حالی که کارگر متخصص ماهها بیکار می ماند به دست آوردن برای کارگرهای آماتور چندان آسان نبود گاهی پیدا کردن کار به آسانی صورت می گرفت اما نگاهداری آن دشوار بود زیرا اگر کسی ادعای حقوق یا دستمزد زیاد داشت از دادن کار به او خودداری می کردند ، اما کارگران گرسنه

<http://www.WorldWar2.ir>

<http://www.NaziCenter.ir>

انجمن مرجع جنگ جهانی دوم

انجمن تخصصی نازی و رایش سوم

که حاضر بودند با تحمل هزار گونه مشقت دستمزدی ناچیز دریافت کنند و برای آنها از صبح تا غروب جان بکنند تقریباً همیشه کار داشتند بنابراین موضوع کمی دستمزد و نداشتن تامین زندگی برای کارگران از مسائل مهم حیاتی شمرده میشد .

کشاورزان جوان به امید اینکه در شهر کارهای آسانتر برای مدت کوتاه برای خود پیدا کنند به شهر هجوم می آوردند . این تهاجم دسته جمعی بیشتر علتش جاذبه زرق و برق تمدن جدید بود که کارگران را به سوی خود می کشاند و چون کارگر کشاورز از روز اول عادت کرده بود درآمد متوسط داشته یا لااقل یک لقمه نان خالی به او بدهند در این موقع که می بیند در آمد او رو به کاهش گذاشته امیدوار است در شهر بتواند حداقل زندگی را داشته باشد ناچار به سوی شهر هجوم می آورد و در اثر این تهاجم دسته جمعی کار در شهر کمتر پیدا می شود و در مقابل آن رکود کارها در روستاها مردم را به گرسنگی تهدید می کرد .

این اشتباه بزرگی است که بعضی روستاییان فکر می کنند کار کردن در شهر برای آنها از زراعت زمین بهتر و مفید تر است ، این خطا و اشتباه را زرق و برق شهر و سر و صداهای تمدن جدید فراهم می کند ، در حالی که تجربه نشان می دهد کسانی که از دهات به شهرها مهاجرت نموده و زمینهای زراعتی را رها کرده اند از افرادی بوده اند که به خود اطمینان نداشته اند . منظور من از این مهارت اشاره به افرادی نیست که از کشور خود به آمریکا یا جاهای دیگر مسافرت کرده اند بلکه همان کارگر ضعیف و ناتوان و سرپایی هم که از کار خود دست می کشد تا در شهرهای بزرگ کار بهتری پیدا کند عمل او در بحران اقتصادی کشور خود بسیار موثر واقع می شود ، زیرا او هم خطایی مرتکب شده است و درآمد قطعی و منفعت خود را به دست حوادث و یک سرنوشت نامعلوم می سپارد . گاهی از اوقات این کارگر با مختصر پولی به شهر می آید و انتظار دارد تا پولهایش تمام نشده خواهد توانست شغل متناسبی برای خود پیدا کند ولی بارها اتفاق افتاده همین کارگر بعد از اینکه شغل اولیه خود را از دست داد به این زودی ها نمی تواند برای خود کار پیدا کند ، و مخصوصاً اگر بیکاری او در آغاز زمستان باشد بسیار سخت تر است و گاهی ممکن است در هفته های اول در صورت نبودن کار مجدد از مقرری بیمه سندیکا استفاده نماید ، ولی اگر این بیکاری طول بکشد مقرری سندیکا هم قطع خواهد شد و در این وقت است که بدبختی و بینوایی آغاز می گردد . ناچار است به این طرف و آن طرف رفته و اساسیه خود را بفروشد یا به گرو بگذارد . رفته رفته کار به جایی خواهد رسید که بعد از فروش لباس و پوشاک انرژی اولیه را از دست می دهد ، اگر زمستان باشد و منزل و جایگاهی هم برای استراحت و حفظ ار سرما نداشته باشد ، به طوری که این حوادث بارها واقع شده ، بدبختی او به حد افراط خواهد رسید .

البته ممکن است بعد از مدتی کوشش ، کاری پیدا کند اما همین داستان برای او چند ماه دیگر آغاز می شود یک دفعه دیگر بیکاری به سراغش می آید دفعه سوم وضع او بدتر شده و کار به جایی خواهد رسید که رفته رفته با این روش زندگی عادت کرده و سرنوشت او به دست حوادث سپرده می شود .

<http://www.WorldWar2.ir>

<http://www.NaziCenter.ir>

انجمن مرجع جنگ جهانی دوم

انجمن تخصصی نازی و رایش سوم



به این ترتیب یک کارگر فعال کشاورزی دیروز خود را در اختیار حوادث گذشته و مانند یک آلت بی اراده در چنگال افرادی که غیر از سیه روزی او مقصدی ندارند اسیر خواهد گردید .

این وضع هم دوام زیاد نخواهد داشت زیرا او از این پس آن کارگر زحمت کش سابق نیست . روح و فکر او عوض شده ، خوشی ها و کامرانی ها جعلی و غیر طبیعی ، زندگی و مخصوصا بدبختی ها و ناکامی ها روحش را خسته کرده و ناچار است دیر زمانی مانند عروسک ماشینی با اعتصاب کنندگان همکاری کند ، و حوادث زمان او را و امیدوار که با فلج کردن دستگاههای اقتصادی لقمه نانی برای خود فراهم کند . من این حوادث را در موارد بسیار سخت مطالعه می کردم و هر چه مطالعات من بیشتر می شد نسبت به گردانندگان سیاست شهرهای بزرگ که خون میلیونها کارگر را مکیده بودند بد بین تر می شدم .

البته آنها چون قدم به شهرهای بزرگ می گذاشتند در روز اول خود را جزو ملت می دانستند اما چون مدتی در آنجا می ماندند در اثر برخورد با حوادث نامطلوب به صورت یک فرد بیگانه در می آمدند .

من هم مانند هزاران کارگر گرسنه در کوچه ها و خیابانها سرگردان بودم و این سرنوشتهای شوم را با چشم می دیدم ، بیکاری های طولانی ، کمی مزد روزانه و مخصوصا بدرفتاری با صاحبان کار مرا خسته و وامانده می ساخت .

آری این حرف درستی است که انسان خیلی زود به فقر و گرسنگی مانند بسیاری چیزها عادت می کند و نسبت به همه چیز بدبین می شود ، بسیاری از کارگران را دیده بودم که در دوران روستا گری چون درآمد مرتبی داشتند با ملت و دولت دوست و مهربان بودند و اگر هم از آنان بی مهربانی می دیدند باز هم از آرامش و صلح لذت می بردند ، اما وقتی به شهر می آمدند در اثر چند بار بی کاری های مکرر و تحمل بینوایی عاطفه و احساس انسانی را از دست داده خوی یغماگری در آنها زنده می شد و برای ارتکا به هر عملی امرار معاش آمادگی پیدا می کردند .

وای به وقتی که این قبیل کارگران صاحب زن و فرزند هم بودند در این صورت وضع بدتر میشد به این معنی که زن و فرزند هم در سرنوشت آنان سهیم بودند ، تا پولی در منزل بود با لقمه نانی می ساختند اما وقتی کارد به استخوان می رسید ، لطف و شفقت خانوادگی نیز از بین می رفت و کارگر بدبخت بایستی با دو جبهه مخالف یکی در منزل و دیگری در خارج نبرد کند .

کشمکش ها و منازعات خانوادگی از اینجا آغاز شد دیگر نه پسر پدر را و نه پدر فرزند خود را دوست داشت ، هر کدام برای سدجوع به ضرر دیگری کار می کرد و پدر برای سرگرمی و تسکین اعصاب به مشروب پناه می برد ، هر روز تعطیل روز بدمستی و مشروب خوری او بوده و برای اینکه بتواند با زن و فرزند خود خوب نبرد کند ، به مشروب توسل می جوید و زن بدبخت ناچار با هزار کشمکش و دعوا یک سکه پول از شوهرش می گیرد . با این حال او مست و مدهوش به منزل می آید و پس فردا چون می بیند که باید با جیب خالی از منزل خارج شود .

<http://www.WorldWar2.ir>

<http://www.NaziCenter.ir>

انجمن مرجع جنگ جهانی دوم

انجمن تخصصی نازی و رایش سوم



خدا می داند چه صحنه ها و تراژدی ها بین زن و شوهر به وجود می آمد .

من هزار بار ناظر این صحنه های جگر خراش بودم ، اما در برابر این وضع چه کاری از دست شوهر بر می آمد جز اینکه صبر کند تا روزی بتواند کاری پیدا کند . مسئله مسکن نیز اشکال بزرگی رود ، مخصوصا در شهر وین این گرفتاری ها روز به روز بیشتر می شد . امروز که سالها از آن تاریخ می گذرد با یادآوری آن دخمه های تاریک که با دنیا کثافت و میکروب جمعی کثیر را در خود جای می داد بدنم از وحشت می لرزد .

چه میشد اگر روزی درب این جهنم های تاریک که میلیونها بدبخت گرسنه در آن دست و پا می زنند روی اجتماع باز شود . در آن وقت است که این گروه از جان گذشته با دیوانگی های خود حوادث خونینی به بار می آورند .

خوشبختانه من در آن موقع به مدرسه می رفتم و سرگرم درس خواندن بودم . در اثر مطالعات زیاد به این نتیجه رسیدم که تنها تهاجم دسته جمعی کارگران بدون در دست داشتن یک برنامه منظم کار عاقلانه نیست باید علاج دردها را یافت و با دست مسلح کاری انجام داد که نفع آن عمومی باشد .

البته من هم مانند آنها بودم اما چون نمی خواستم به کاری بی فایده دست بزنم تا جایی که امکان داشت غیر از اندرز و راهنمایی چاره ای به نظرم نمی رسید ، زیرا عقیده داشتم که کار باید از مجرای درست خود آغاز شود و تهاجم دسته جمعی یک مشت گرسنه و پابرنه در مقابل قدرت عظیم اجتماع مشت بر سندان کوفتن است . این موضوع برای من روشن بود که اجتماع فاسد گروهی از جان گذشته اما تبهکار به وجود می آورد و تا زمانی که اوضاع اجتماعی بر پایه خودخواهی های بورژوازی استوار باشد ، امکان هر نوع فساد و فرو افتادگی امری حتمی است .

در سالهای 1909 و 1910 وضع من به کلی تغییر یافته بود اما با وصف این حال با جدیت و علاقه تمام سرگرم مطالعه و فراگیری درس بودم و دنیای جدیدی را می دیدم ، اما با شغل و حرفه ای که پیش گرفته بودم به قدر سدجوع هم نمی توانستم پولی بدست بیاورم ، ولی روی هم رفته از هنر اختصاصی خود راضی بودم و در معنا برای گذراندن معاش ناچار کار می کردم و وسایل تحصیلی من از این راه فراهم میشد .

در برابر سرگرمی ها به مسائل سیاسی نیز بسیار علاقه مند بودم ، اما در روزهای اول از حدود سرگرمی ساده تجاوز نمی کرد زیرا به طوری که باید پخته و باتجربه نبودم . اشخاصی را می شناختم که شب و روز مشغول خواندن کتابهای مختلف بودند اما این سرگرمی ها عمقی نبود . با خواندن چند خبر یا یک حادثه تاریخی خودشان را گول می زدند . این قبیل افراد روح سرگردان و کودکانه ای دارند و از آنچه می خوانند چیزی درک نمی کنند . ناتوانی آنان به قدری است که قدرت تشخیص ندارند و نمی توانند چیزهایی را که خوانده اند در مغز خود دسته بندی کرده و از آن نتیجه گیری کنند .

<http://www.WorldWar2.ir>

<http://www.NaziCenter.ir>

انجمن مرجع جنگ جهانی دوم

انجمن تخصصی نازی و رایش سوم

اما من این طور نبودم در دوران کودکی به خود عادت داده بودم که آنچه را که می خوانم به خاطر بسپارم و از آن نتیجه بگیرم و چون هوش و استعدادم فوق العاده بود (این چیزی است که دیگران هم می گفتند) انگیزه هر کار و نتیجه بحرانهای سیاسی را خوب درک می کردم و به همین جهت بعدها توانستم از تجربیات خود بهره برداری کنم .

مطالعات روزمره و ادارم می ساخت که در مسائل مختلف و نامانوس تحقیق کنم . سعی داشتم در تئوری های سیاسی و اجتماعی حقایق را که در اعماق آن وجود داشت بررسی نمایم .

چیزی را که در دوران جوانی از حزب سوسیال دموکرات کسب نموده بودم کاملا ناقص و دور از حقیقت بود ، در ابتدای امر چون تا اندازه ای تشخیص داده بودم که افراد این حزب از زحمت کشان و رنج دیدگان طرفداری می کنند توجه من به سمت آنان جلب شد ، زیرا عقل و اندیشه ام این حقیقت را برایم ثابت می کرد که شاید بتوان با پشتیبانی این عده موجبات ضعف و ناتوانی رژیم خانواده هابسبورگ را که من به شدت تمام از آنها نفرت داشتم فراهم کرد . من مطمئن بودم که دولت های دانوب اگر بر فرض هم بتوانند نژاد ژرمن را از بین ببرند خودشان به تنهایی نمی توانند مدیریت خویش را حفظ نمایند ، اسلاوهای آلمانی هم چون سالها در اسارت به سر برده اند این قدرت را ندارند .

بنابراین هر نوع نیرویی بتواند این رژیم را واژگون سازد و آلمان را از اسارت هابسبورگ خارج سازد از او طرفداری خواهم کرد ، زیرا تا آنجا که من خبر داشتم هابسبورگ اتریش موجودیت ده میلیون افراد آلمان را که در اتریش ساکن بودند را به خطر انداخته و مانند یکی از اقلیت های ناچیز با آنان رفتار می کرد .

از آن گذشته موضوع زبان هم در جای خود دارای اهمیت خاصی است . روزی خواهد رسید که آلمانها بتوانند پایه های خدایی این دولت باستانی را متزلزل سازند و در آن وقت نوبت آزادی ملت آلمان در اتریش فرا خواهد رسید و پس از آن الحاق آنها به آلمان بزرگ کاری سهل خواهد بود .

بنابراین فعالیتهای سوسیال دموکرات برایم زیاد ناخوشایند نبود و اگر هم روزی بتواند از کارگران پشتیبانی نماید فعالیتهای او بی تاثیر نخواهد بود .

تنها چیزی که مرا از سوسیال دموکرات دور می ساخت خصومت با هر نوع پیکار برای حفظ نژاد ژرمن در اتریش و رفاقت و همکاری برادرانه او با اسلاوها بود و آنها هم به این حزب علاقه زیاد نشان می دادند در حالی که از جانب دیگر خود را یک نژاد برتر می دانستند .

در آن وقت من 17 سال بیشتر نداشتم . اطلاعات من درباره مارکسیست بسیار ناچیز و محدود بود . در ابتدا آنها را با سوسیال دموکرات و سوسیالیسم یکی می دانستم پس در این قسمت هم لازم بود دست تقدیر برای هوشیاری من کاری انجام دهد .

<http://www.WorldWar2.ir>

<http://www.NaziCenter.ir>

انجمن مرجع جنگ جهانی دوم

انجمن تخصصی نازی و رایش سوم

در روزهای اول در برابر سوسیال دموکرات چون یک تماشاچی معمولی شاهد اعمال آنان بودم و کوچکترین اطلاعی از فلسفه آن و طرز تفکر طرفدارانش نداشتم ، اما پس از تماس چندماهه ای که گرفتم (فاصله کوتاهی که سالها وقت لازم داشت تا انسان بفهمد در اعماق آن ، چه چیزها وجود دارد .)

در این فاصله کوتاه دانستم چه طاعون کشنده ای در زیر ماسک تقوا و پرهیزکاری در قالب این موجودات انسان نما نهفته است و به نظرم رسید که این فرقه انسان نما اگر قدرتی بدست آورند کشتارهای خونینی به دنبال خود به راه خواهند انداخت .

در یکی از صحنه های حساس با فرقه سوسیال دموکرات آشنا شدم و آنچه را که لازم بود بدانم دانستم .

من از روز اول آدمی متفکر و اندیشمند بودم و به قدری درباره آینده فکر می کردم که گاهی از خود بی خود شده و به اطرافیان خویش اهمیت نمی دادم.

از یک طرف جویای کاری بودم که بتوانم زندگی خود را تامین کنم و لااقل از گرسنگی نمیرم از طرف دیگر فکرم این بود که در طول زمان و فرصتهای زیاد نقشه ای را که در سر داشتم دنبال نمایم .

در اثر این آمد و رفتها مرا وادار می کردند که در یکی از این احزاب اسم نویسی کنم و مخصوصا اسرار داشتند که در سندیکاهای وابسته آمد و رفت نمایم .

به طوری که اشاره نمودم در آن سال من نمی توانستم مقصود آنان را بدانم زیرا علاوه بر اینکه معنی این واژه را نمی دانستم طبیعت مخصوص به من حکمی می کرد که تا از حقیقت چیزی با خبر نباشم خود را دست و پا بسته در اختیار دیگران نگذارم . به طور کلی از مفید بودن سندیکاها یا زیان آن اطلاعی نداشتم به همین جهت در ابتدا با این پیشنهاد هم مخالفت نمودم و به عذر اینکه من هنوز چیزی نمی دانم از قبول آن خودداری کردم .

رفقا و دوستان زیاد اطراف مرا احاطه کرده بودند . همه آنها مثل خودم بودند و چیزی هم از من بیشتر نداشتند معهذاً نمی توانستم به خود بقبولانم در کاری که از آن بی اطلاع هستم شرکت نمایم .

معهذاً آنها تصور می کردند که بعد از چندی تسلیم خواهم شد ، اما این اشتباه بزرگی بود و 15 روز بعد با اینکه در صورت ظاهر عضویت من انجام شده بود اما هنوز خودم آن را رسمی نمی دانستم .

من می خواستم با نزدیک شدن به آنها هدفی را که دنبال می کنند به دست بیاورم و چون چندی گذشت اطرافیان خود را خوب شناختم . اما هیچ قدرتی قادر نبود مرا وارد جمعیتی کند که نمایندگان آن را دوست نداشتم .

با این حال در روزهای اول به خود فرو رفتم . وقت ظهر عده کثیری از کارگران در کافه و رستورانهای مجاور پخش می شدند و عده دیگر در محل کار مانده و در آنجا با یک غذای ساده و فقیرانه می گذراندند.

<http://www.WorldWar2.ir>

<http://www.NaziCenter.ir>

انجمن مرجع جنگ جهانی دوم

انجمن تخصصی نازی و رایش سوم

این کارگران دارای زن و بچه بودند و زندهایشان برای آنها یک غذای ساده در قابلمه ای کهنه و زنگ زده می آوردند در آخر هفته عده این قبیل کارگران زیادتر می شد اما من موضوع را نمی دانستم ولی بعدها فهمیدم مطلب به این سادگی نیست و کارگرانی که در محل کار می ماندند مقصود دیگری داشتند ، زیرا در این چند ساعت می توانستند از هر دری سخن برانند ، موضوع اصلی صحبت آنها بر سر سیاست بود .

من هم تقریباً مثل آنها بودم به این معنی که بطری شیر روزانه ام را سر کشیده و لقمه نانی را که همراه داشتم در گوشه ای خلوت می خوردم . ضمناً با احتیاط و جانب داری تمام مراقب اطرافیان بودم و در این حال به سرنوشت خود می اندیشیدم .

در این مدت خیلی چیزها شنیدم و به نظرم این طور می رسید که گاهی از اوقات به من آوانسهایی می دادند و با خنده و شوخی مرا به طرف خود می کشاندند اما آنچه را می شنیدم به نظرم غیر عادی می آمد . بارها کلماتی مانند ملت و نژاد و طبقات مردم و سرمایه داری و امثال آن را می شنیدم چند دفعه شنیده بودم که می گفتند میهن آلت دست بورژواها شده برای اینکه می خواهند طبقه کارگر را در فشار بگذارند و ضمن آن گفته می شد قدرت قانون وسیله ای برای فشار پرولتاریا است . مدرسه ها و تعلیمات عمومی هم دست آویزی برای ضعیف ساختن و به منظور استثمار است . همیشه مردان خوب در منجلاب بدبختی دست و پا می زنند .

در ابتدا سعی می کردم سکوت کنم اما این سکوت نمی توانست طولانی باشد . بعدها تصمیم گرفتم که در برابر پرسشها جواب بدهم ولی به زودی متوجه شدم تا زمانی که اطلاعات عمیق نداشته باشم دخالت در مسائل سیاسی کاری بیهوده است . در نظر گرفتم که به منابع اصلی این صحبتها و عقیده ها دسترسی یافته و به اصلی فلسفه آنها آشنا شوم .

به این جهت تا مدتی کتابها و رساله ها را یکی بعد از دیگری از نظر گذراندم . در این فرصت در محل کارم هنوز گفتگوها گرم بود گاهی بین ما مشاجره در می گرفت و روز به روز دربارۀ عقاید شخص آنها اطلاعاتم بیشتر میشد تا روزی رسید که با دلیل و منطق توانستم به نظریات آنان خورده بگیرم زیرا من با ترور و وحشت موافق بودم در حالی که آنها معتقد بودند که مشکلات باید با رویه دموکراسی بر طرف شود ، بعضی از گروههای مخالف مرا مجبور کردند جمع آنان را ترک کنم و در غیر این صورت کار مشاجره ها به وضع هولناکی می رسید بنابراین چون با دست تنها نمی توانستم در برابرشان مقاومت نمایم بر حسب ظاهر جا خالی کردم و با یک دنیا تجربه از آنها جدا شدم . البته با نفرت و دلخوری تمام به جایی دیگر رفتم ، اما هنوز سرگردان بودم و چنان سرخورده شده بودم که بازگشت به طرف آنها برای من غیر ممکن بود .

پس از اینکه نفرت و بدبینی اولیه از بین رفت ، لجاجت و سرسختی من زبانه کشید . تصمیم گرفتم که به هر ترتیب شده به کار اول خود بازگشت نمایم . از آن گذشته بعد از چند هفته ذخیره ام به اتمام رسید و دو مرتبه فقر و بینوایی دامنم را گرفت ، دیگر در آن تاریخ تکلیف خود را نمی دانستم و باز مانند دفعه اول بازی از سر گرفته شد .

<http://www.WorldWar2.ir>

<http://www.NaziCenter.ir>

انجمن مرجع جنگ جهانی دوم

انجمن تخصصی نازی و رایش سوم



از خود می پرسیدم آیا این اشخاص لیاقت آن را دارند که بتوانند ملتی را آزادی بخشند ؟

پرسش بدون جواب و خورد کننده ای بود زیرا اگر جواب آن مثبت بود . آیا این مردم خواهند توانست در برابر نبردی که در پیش گرفته اند مقاومت نمایند ؟ اگر هم پاسخ آن منفی بود ، پس این گروه ، ملت آلمان را از این بدبخت تر خواهند ساخت ؟ در این روزها با اضطراب و نگرانی و تفکرات عمیق همدم بودم . با چشم می دیدم نیروی کسانی که در ظاهر سنگ طرفداری ملت را به سینه می زدند روز به روز زیادتر می شود در آن حال با احساسی دیگر به آنها می نگریستم ، می دیدم که کارگران با دسته های چهار یا پنج نفری چون افرادی مصمم که برنامه ای منظم دارند برای شنیدن قطعه ها و کنفرانسهای آنان به مجمع می آیند .

دو ساعت تمام چون یک تماشاچی بی طرف آن جا به گوش می ایستادم و در حالی که نفس را در سینه حبس کرده بودم ناظر جمع شدن خطوط فشرده مردم بودم و بعد با قلبی افسرده از آنجا خارج می شدم و به منزل بر می گشتم .

یکی از روزها در بین راه در یکی از مغازه های توتون فروشی با یکی از اعضای مهم حزب سوسیال دموکرات اتریشی آشنا شدم . من او را گاهی در یک کافه معمولی که بسیار ارزان بود دیده بودم . در ضمن صحبت به من توصیه کرد که برای آشنا شدن به مرام حزبی بهتر است مطبوعات آنها را مطالعه کنم . البته گاهی از اوقات این کار را می کردم ، اما نوشته های آنها خیلی سرسری انجام می گرفت و چیزی نداشت که توجه مرا به خود جلب نماید .

آهنگ این مطبوعات بسیار خشن بود و طبعاً به این قبیل مطالب خشن و زنده علاقه مند بودم ، اما بعد از اینکه چند بار ناظر سخنرانی های حزبی شدم این فکر در من ایجاد شد که بایستی مطبوعات حزبی با علاقه بیشتر خوانده شود . ضمن آن کتابهایی را که تنوریسینها نوشته بودند به دست آوردم و بعدها با مطالعه مطبوعات وابسته حزب سوسیال دموکرات اطلاعات خود را تکمیل نمودم .

اما تناقض هائی نظرم را جلب کرد از یک طرف در کتابهایشان که شامل اصول تئوری بود با دلایل و براهین استادانه صحبت از آزادی و شرافت و فضیلت انسانی می کردند و از جانب دیگر در مطبوعات وابسته آن ها صحبتی غیر از حمله های ناگهانی و درهم ریختن اوضاع اجتماعی آن زمان نبود . به موجب گفته های خود از ارتکاب کثیف ترین کارها فروگذاری نمی کردند و آن وقت با این عقاید آلوده انتظار داشتند که ملت را رهبری کنند .

کتاب برای مردان احمق و زودباور و مخصوص طبقاتی بود که بین طبقه اول و دوم قرار داشتند اما روزنامه ها برای توده مردم بود .

اصول سوسیال دموکرات چیز تازه ای غیر از انقلاب و خشونت و آدم کشی نبود و در حقیقت یک ابله و نادان می تواند بعد از خواندن این چیزها نقش مسموم ساختن افکار عمومی را یاد بگیرد و سالهای بعد هم که اطلاعات من از این وسیع تر شد حزب دموکرات همان بود که روز اول شناخته بودم .

<http://www.WorldWar2.ir>

<http://www.NaziCenter.ir>

انجمن مرجع جنگ جهانی دوم

انجمن تخصصی نازی و رایش سوم



در آن وقت بود که مفهوم حقیقی نظام خشن را دریافتم و مصمم شدم که از این به بعد از خواندن این قبیل مطبوعات خفه کننده خودداری نمایم زیرا می دانستم اسلوبی را که آنان پیش گرفته اند ، دردی را نمی تواند علاج کند .

البته این فلسفه برای من روشن بود که این چیزها برای روشن شدن فکر مردم لازم است یعنی همان طور که یک زن ناتوان در هر وضع و مقام احتیاج به پشتیبانی و حمایت شوهرش دارد به همان نسبت یک ملت هم مانند زن ناتوانی است که بایستی دارای یک رهبر یا فلسفه زندگی باشد تا بتواند با این فلسفه به زندگی خود ادامه دهد ، اما کدام فلسفه و اسلوبی است که قادر به هدایت ملت ناتوان باشد باید این فلسفه را در بین ملت بدست آورد . با این حال در فاصله کمتر از دو سال توانستم اصول فلسفه سوسیال دموکرات را به خوبی بشناسم و کلید آن را نیز بدست آورم.

حقیقت سوسیال دموکرات برای من روشن شد آنها تروریستهای دانشمندی بودند که تاکتیک مخصوصی داشتند به این طریق که ملت را در مسیر رگبار دروغهای شاخ دار قرار داده و با این دروغ ها رقبای سرسخت خود را می ترسانند و این تگرگ سیل آسا آنقدر ادامه خواهد یافت تا اعصاب دشمنان سست شود و گروهی احمق و نادان به امید به دست آوردن آزادی موهوم خود را تسلیم نمایند .

از آنجایی که سوسیال دموکرات از روی تجربه ارزش قدرت را می داند این قدرت را در اختیار کسانی که به او ایمان دارند واگذار می کند . آنها افراد ناتوان را به طرف خود می کشانند و به آنها امیدواری های موهوم می دهند . معلوم است کسانی که فاقد عقل و هوش باشند پس از مدتی خواهند دید در آستانه سرابی ایستاده اند که سالها آنها را فریب داده است .

سعی می کند ظاهر را حفظ کند و با دلیل و برهان می نمایاند که حزب از آنها پشتیبانی خواهد کرد و در آینده ای بسیار نزدیک آرامش کامل برقرار خواهد شد .

گاهی هم اعمالش مخفیانه است . جایی را هدف قرار می دهد و در موقع حساس یعنی زمانی که شکار توجهش به جایی دیگر جلب شده او را با سخنان بهتری فریب داده چنان مسحور می سازد که هر گونه امکان مقاومت یا سر و صدا از او سلب خواهد شد .

این تاکتیک که بر اساس نفوذ شخصی و بر پایه ضعف انسانی استوار شده با نقش معین و حساب شده پیش می رود ، به شرط اینکه در فاصله این مدت گروه مخالف موفق نشود با بازی کردن نعل وارونه گاز خفه کننده افکار خود را در گلوی او سرازیر کند .

در ابتدای امر میلیونها کارگر زحمت کش عمدا با حزب سوسیال دموکرات مخالف بودند اما چندی بعد مقاومت آنان در شرایط مخالف یعنی در زمانی که احزاب بورژوازی در برابر هر نوع تجدید نظر و تحول اجتماعی کارگران مخالفت می کردند خود به خود درهم شکسته شد .

<http://www.WorldWar2.ir>

<http://www.NaziCenter.ir>

انجمن مرجع جنگ جهانی دوم

انجمن تخصصی نازی و رایش سوم

این مخالفتها غالباً عبارت بود از خودداری اصلاح اجتماعی کارگر یا چیزهای دیگر ، مانند اینکه نمی خواستند امور بهداشت کارگران را تامین کنند . با امتناع از برقراری قوانین مدت کار برای کودکان و زنان و انواع خودداری ها باعث شد که توده کارگران را به سوی حزب ناسیونال دموکرات بکشاند و آنها را با مهارت تمام در هر یک از این موارد استقبال گرمی از کارگران به عمل می آورد . اعمال آنها به طوری ماهرانه بود که احزاب بورژوازی نمی توانستند اشتباهات خود را ترمیم نمایند .

زیرا در طول زمان در نتیجه مخالفت با هر گونه رفورم سیاسی و اجتماعی چنان تخم نفاق در دل مردم پاشیده شده بود که برگرداندن افکار عمومی کاری بسیار دشوار بود . افراد حزبی نیز که درس خود را روان بودند در هر مورد حق را به آنها می دادند و ثابت می کردند که از احزاب بورژوا با توده ملت دشمنی دارند در صورتی که سوسیال دموکرات همیشه برای دفاع حقوق کارگران آماده بوده است . در روزهایی که من در وین مشغول طرح ریزی افکار و نقشه های خودم بودم خواه نا خواه در مسئله سندیکالیسم توجه مرا جلب نمود و چون دیدم که حزب سوسیال دموکرات در حال سازمان دادن به خودش است من هم به دست و پا افتادم و سعی کردم تاکتیک خود را عوض کنم .

\*\*\*

در این موارد بحرانی پیش آمد ها هم به باز شدن افکارم کمک نمود به این معنی در زمانی که بیشتر از 20 سال نداشتم توانستم بین سندیکالیسم ها که با حرارت تمام از حقوق کارگران دفاع می کردند و وظیفه خود می دانستند که شرایط زندگی کارگر را به صورت مساعدی در آورند و طبقه دیگری از سندیکالیستها که غیر از یک آلت بی اراده در برابر مبارزه طبقات نبودند تفاوت زیاد قائل شوم .

البته همه وابسته سندیکا بودند اما سندیکاها هم با هم فرق داشتند یکی وابسته حزب بود و دسته دیگر برای خود استقلال داشت .

سوسیال دموکرات متوجه اهمیت فعالیتهای سندیکاها بود و اگر می توانست آنها را همراه خود سازد به پیشرفت بزرگی نائل میشد ، در حالی که احزاب بورژوازی بدون اینکه این نکته حساس را درک کنند موقعیت سیاسی خود را رفته رفته از دست می دادند .

بورژوازی به نظرش می رسید که حق و توی او برای جلوگیری از فعالیت و جنبشهای دسته جمعی این حزب کافی است و می تواند اساس و پایه فلسفی آن را متزلزل سازد .

از طرف دیگر قبول کردن این موضوع هم جنبش سندیکالیست می تواند اساس حزب را واژگون سازد امری غیر طبیعی و خارج از منطق بود ، بر خلاف آن اگر فعالیت سندیکا هدفش آن باشد که سطح زندگی طبقه زحمت کش را بالا ببرد نه تنها عمل او بر خلاف مصالح حزب بوده است بلکه این فکر بیشتر به ناسیونالیست نزدیک است و کسی هم با ناسیونالیسم مخالفتی هم ندارد .

<http://www.WorldWar2.ir>

<http://www.NaziCenter.ir>

انجمن مرجع جنگ جهانی دوم

انجمن تخصصی نازی و رایش سوم

اما در اواخر این قرن جنبش سندیکالیستها صورت جدی به خود گرفت و سال به سال حرکت او به سوی سوسیال دموکرات آشکار شد ، به طوری که نقطه اتکای آنها همان مبارزه طبقاتی بود .

البته از اینکه توانست به ضربات خود سازمانهای اقتصادی را در هم بریزد برای او آسان بود در همان شرایط تاکتیک خود را متوجه در هم ریختن سازمانهای دولتی نماید .

اما خوب در نظر گرفته بود که نیازمندی های طبقه کارگر را تا جایی که ممکن است مرتفع نماید اما پس از مدتی که این سیاست دنبال شد این حقیقت برای آنان روشن گردید که از بین بردن تمام دشواری های طبقه کارگر به صلاح آنها نیست زیرا چه بسی ممکن بود پس از اینکه نیازمندی های کارگران از هر جهت برآورده شد دست از مبارزه با بورژواها کشیده کنار بروند و به طور مسلم مانند امروز از دستورات حزبی اطاعت نخواهند کرد . این دورنمای وحشتناک برای رهبران حزب که مبارزه طبقاتی را پیش گرفته بودند چنان موجب تزلزل شد که به هیچ وجه نمی توانست مانند سابق به اصلاح کارها بپردازد و نزدیک بود که موقعیت خود را در مقابل دشمنان از دست بدهد . آنچه که برای اصلاح کارها کوشش می شد تمام آن بی نتیجه می ماند و آنها معتقد بودند که قیام کارگر نمی تواند رژیم را تغییر بدهد و در ایدئولوژی آنان کارگر ناتوان افزار شکسته ای است که کاری از دستش ساخته نیست بنابراین طولی نمی کشد که قدرت خود را از دست می دهد .

البته جبهه بورژوا از تاکتیک دو جانبه حزب سوسیال دموکرات دچار تشویش می شد زیرا سندیکاها در آن زمان نیرومند شده بودند ولی وضع طوری بود که نمی توانست از تشتت فکر آنان که برای خودشان دو طبقه جداگانه بودند به نفع خود استفاده نماید .

اما روی هم رفته این وضع به نفع بورژوا بود زیرا به محض اینکه تزلزل خاطر سوسیال دموکرات را درباره اصلاح امور طبقه کارگر احساس کرد و مخصوصاً اختلافی که کم و بیش بین سندیکاها و حزب به وجود آمده بود درصدد بر آمد اسلحه ای را که حزب مزبور می خواست از آن استفاده کند در اختیار گرفته و به نفع خود استفاده کند اما دیگر خیلی دیر شده بود زیرا سندیکاها به طوری در حزب راه یافته بودند که جدا کردن آنان به این زودی امکان نداشت بنابراین به جای اینکه سنگر دشمن را مورد حمله قرار دهد از وسایل پیش پا افتاده مانند تشویق عده ای و متفرق ساختن دسته ی دیگر استفاده نمود و این وسایل دیگر در آن زمان به قدری سست و بی پایه بود که نمی توانست در واژگون ساختن سندیکاها موثر واقع شود و برعکس همین اعمال موجبات عدم رضایت بیشتر را فراهم ساخت .

\*\*\*

این کشمکشها به سختی تمام ادامه داشت اما من به جای اینکه درباره یکی از طرفین نظر خود را بدهم به تحقیقات علمی و سیاسی خود ادامه می دادم .

<http://www.WorldWar2.ir>

<http://www.NaziCenter.ir>

انجمن مرجع جنگ جهانی دوم

انجمن تخصصی نازی و رایش سوم

ادبیات رسمی حزب آنقدرها قوی و استخوان دار نبود که بتواند برای من مفید واقع شود زیرا وقتی بحث از مسائل اقتصادی میشد پروژه و برنامه های آنان غلط و نارسا بود . در بحثهای سیاسی هم صداقت و حقیقت را از دست می دادند . از آن گذشته جنبه انتقادش بسیار کودکانه و استدلال آنها برای اثبات مسائل مهم تنفر آور بود . مخصوصا عبارات حزبی به سبک و اسلوب قدیمی و در بعضی جاها به طوری غیر قابل فهم بود که من تعجب می کردم این افراد چگونه می خواستند با این جمله های در هم و بی معنی توده کارگر را رهبری نمایند .

انسان بایستی به همه زیر و بم های یک فلسفه آشنا باشد تا بتواند در آن راهروهای تاریک و مبهم کلمات جدید حزبی که عقل آدمی را متزلزل می سازد بعضی تکیه کلامهای آنها را درک کند زیرا نویسندگان حزبی از بین ملت تکیه کلامهایی انتخاب کرده بودند که به نظرشان می رسید حقایق برهنه را تقدیم ملت می کند .

معهدا مطالعه آن برای من مفید بود و مطالب مهمی در نظرم کشف شد و دانستم که در قالب این کلمات عامیانه هدف مهمی را گنجانده اند .

حالت نگرانی و دو دلی در قلبم راه یافت و خود را در برابر یک فلسفه لبریز از خودخواهی و نفرت یافتم که آنها به حساب خود تصور می کردند با این اسلوب پیروزی را بدست می آورند .

در تمام نوشته های آنها نام ملت یهود به گوشم می خورد و از شنیدن آن مو بر اندام راست می ایستاد . تازه دانسته بودم که بدبختی و سیه روزی ملتها به طور مخفیانه با یک برنامه منظم به دست یهودیان فراهم می شود .

چون به مسئله یهود رسیدیم لازم است توضیح بدهم در این فرصتهای گوناگون احساس نمودم بین این فلسفه مخرب اخلاق و خصوصیات ملت یهود که تا امروز برای من ناشناس مانده بودند ، روابط بسیار نزدیکی وجود دارد و معلوم است که اگر ملتی جاهل و از کار افتاده نباشد به این آسانی دست و پا بسته خود را تسلیم آنان نمی کند .

این عقیده برای من ثابت شد که شناختن مبادی اصول اخلاقی یهودیان مانند کلیدی است که درب معماها را خواهد گشود و شاید این مطلبی است که سوسیال دموکرات آن را یافته است .

شناختن این ملت به منزله دور انداختن چشم بندی است که جلوی چشمان را گرفته و اگر کسی خواست این چشم بند را بردارد همه چیز را می فهمد .

پس وقتی یهودیان را چنان که هستند شناختم می توانم رازی را که سوسیال دموکرات در خود نهفته است عریان سازم زیرا این قوم با یک مشت کلمات خیره کننده چنان مردم را مسخره کرده اند که کسی نمی داند در ماورای این قیافه خوش رنگ چهره عبوس مارکسیسم نهفته است .

\*\*\*

<http://www.WorldWar2.ir>

<http://www.NaziCenter.ir>

انجمن مرجع جنگ جهانی دوم

انجمن تخصصی نازی و رایش سوم



در این جا برای من کمی مشکل بلکه محال است که برای شما بگویم در چه زمان برای اولین بار برخورد نام یهودی توانست حقایق را برای من آشکار کند ، به یاد نمی آورم که این نام را در منزل پدری شنیده باشم و شاید او هم که مرد شریفی بود کمتر این نام را بر زبان می آورد و اگر هم چیزی از این معقوله می دانست در تمام عمر به خود اجازه نداد که آن را بر زبان جاری سازد .

در مدرسه هم تعلیمات جدیدی وجود نداشت که بتواند اندیشه های دوران کانون خانوادگی را تغییر بدهد .

در ریشویل با یک جوان یهودی آشنا شدم و با اینکه با هم دوست بودیم از یکدیگر پرهیز می کردیم و از گفتن بعضی مطالب به هم خودداری می نمودیم و تا روزی که از یکدیگر جدا شدیم نتوانستیم به قدر یک دوست ساده نسبت به هم اعتماد پیدا کنیم .

از آن گذشته نه من و نه رفقایم از دوستی با یهودیان بهره ای نبردیم . در نظر من آنها مانند افرادی بودند که از سیارات دیگر به زمین آمده و نمی توانند با فکر و نظر ما موافق باشند . این نام در مغزم بود که ناگهان در حین خواندن فلسفه مارکسیست به آن برخورد نمودم و گاهی هم می شنیدم که در سیاست نامی از آن می برد . من از روز اول به طور ناخود آگاه از شنیدن نام یهودی نفرت داشتم و مخصوصا در مشاجره های مذهبی وقتی نام یهودی به میان می آمد نمی توانستم از احساس بدبینی خودداری نمایم .

از آن تاریخ موضوع به طور دیگر در نظرم جلوه گر شد و دانستم که در همه جا نام یهودی با نام مارکسیست همراه است و گردانندگان این فلسفه ضد انسانی را یهودیان تشکیل می دادند .

در لنینس تعداد کمی یهودی وجود داشت و در سالها و قرنهای متمادی آنها از نظر خارج و خود را به شکل اروپایی در آورده بودند و سعی می کردند خود را مشابه دیگران بسازند و گاهی هم من آنها را با آلمانی ها اشتباه می کردم و اگر چنان چه به من ثابت می شد که او یهودی است موضوع آلمانی بودن او از بین می رفت . نمی توانستم به خود بقبولانم که یک یهودی آلمانی ممکن است آلمان را مانند خودمان دوست بدارد .

مذهب آنان نسبت به مذهب ما خارجی بود و به نظرم این تنها اختلافی بود که بین ما و آنها وجود داشت این اختلاف هم مسئله کوچکی نبود زیرا این افراد نسبت به مذهب خود سخت متعصب بودند و دیگران را در برابر خود بیگانه می داستند و از همه متنفر بودند چنان که در سر لوحه دعای صبح آنها ذکر شده بود که حتی قبر خود را از قبر بیگانگان جدا سازید . در آن روزها که وارد سیاست شده بودم هنوز نمی دانستم و شاید این اندیشه به مغزم رسیده بود که ممکن است یهودیان در کشور آلمان دسته ها و جمعیت های سیاسی داشته باشند و روزی که دانستم غالب رهبران حزبی و گردانندگان سندیکاها و مخصوصا روسای مارکسیست از یهودیان هستند وحشتی سخت سراپایم را فرا گرفت و دانستم که اگر یهودیان در کارهای سیاسی رخنه نمایند نه فقط آلمان بلکه قسمتی از اروپای شرقی را نابود خواهند ساخت .

<http://www.WorldWar2.ir>

<http://www.NaziCenter.ir>

انجمن مرجع جنگ جهانی دوم

انجمن تخصصی نازی و رایش سوم



یهودی و مارکسیست مانند دو طاعون کشنده ای است که یکی قلب و دیگری مغز انسان را مسموم می سازد .

در روزهای اول نظر به احساس شدیدی که نسبت به هنر نقاشی و معماری داشتم که از این راه معاش خود را تهیه نمایم در ابتدا نسبت به قشرهای فشرده توجه زیاد نداشتم و با اینکه از دو میلیون سکنه شهر وین بیش از 200 هزار یهودی زندگی می کردند توجه مرا به هیچ وجه جلب نمی کرد زیرا در هفته های اول به قدری به خود مشغول بودم که جهش های اخلاقی این توده کثیر از نظرم نمی گذشت اما پس از اینکه کم کم افکارم آرامش یافت فعالیت های گوناگون یکی بعد از دیگری در جلو نظرم مجسم شد و تازه به فکر افتادم که بایستی بیش از این به آنها نزدیک شوم و همین توجه سریع و عمیق یهودیان را در راس افکار و اندیشه هایم قرار داد .

در جستجوی آن بودم که از طریق مطبوعات درباره یهودیان نظری کلی به دست بیاورم ، بعضی از جراید وابسته به دولت گاهی از اوقات مطالبی سر بسته در این خصوص می نوشتند و نه تنها یهودیان بلکه ملل دیگر را به نام یک نسل متمدن یاد می کردند .

من از شنیدن این کلمات زنده که به منزله اهانت بزرگی به نژاد آلمان بود سخت در زحمت بودم و هرگز نمی توانستم به کسی اجازه بدهم که ملت آلمان را نسبت به دیگران تحقیر نمایند اما این روزنامه ها کاملاً جنبه یک طرفه داشت و لحن کلام آنان طوری بود که هر وقت با حرارت زیاد از سایرین تعریف می کردند تنها چیزی که بیش از همه مرا ناراحت و نگران می ساخت این بود که می دیدم تمام مطبوعات از نقش داشت در برابر بیگانگان طرفداری می کند و غالباً صفحات روزنامه ها پر از وقایعی بود که جای آن داشت درباره آن بحث شود ولی نویسندگان مقاله ها با نظری خوش بینانه بدون اینکه مسئله را تجزیه و تحلیل کنند به تمجید کارکنان دولت می پرداختند همین کلمات بود که برای بار اول مرا از مطبوعات وین جدا ساخت زیرا می دیدم در این نوشته ها غیر از ظاهر سازی چیزی نیست .

با این حال در مدتی که در وین اقامت داشتم در مسائلی که مربوط به آلمانی و نژاد آلمانی بود علاقه نشان می دادم و مخصوصاً در مسائل سیاسی و اجتماعی حساسیت داشتم . معهذاً با حالتی غرور آمیز ناظر پیشروی های رایش بودم ولی اگر سیاست خارجی آلمان مرا خشنود می ساخت در غالب اوقات سیاست های داخلی باعث نفرت و بدبینی من واقع میشد در آن تاریخ مبارزه ای را که مردم آلمان بر علیه گیوم دوم آغاز کرده بودند به نظرم زیاد عاقلانه نبود زیرا من او را علاوه بر اینکه امپراطور آلمان می دانستم او مرد باشهامتی بود که با سعی کوشش فراوان نیروی دریایی آلمان را سر و صورت داد ، مخالفت های نمایندگان رایشتاگ درباره نطق های سیاسی امپراطور من را سخت خشمناک می ساخت زیرا به طور کلی معتقد بودم ک امپراطور یک کشور یا هر کس که زمامداری به عهده او است حق دارد به طور مستقیم در امور سیاسی کشور خود مداخله کند .

از این موضوع سخت ناراحت بودم و خشمگین میشدم که می دیدم در یک کشور دیوانگانی افسار گسیخته و عصیان زده حق داشته باشند در رایش سخنرانی کنند و اسم یا سنن های خود مردم را به زنجیر بکشند ولی در مقابل آن یک

<http://www.WorldWar2.ir>

<http://www.NaziCenter.ir>

انجمن مرجع جنگ جهانی دوم

انجمن تخصصی نازی و رایش سوم

امپراطور که تاج امپراطوری پدران خود را بر سر دارد اجازه ندهند آنچه را که در دل دارد در سخنرانی های خود بگویند .

چیزی که بیش از همه مرا عصبانی و ناراحت می ساخت این بود که دانستم مطبوعات وین به جای اینکه با مسرت تمام از پیشروی های آلمان استقبال نمایند در لفافه جملات و عبارات خود مطلبی نیش دار و اهانت آمیز به امپراطور می گویند و مخصوصا یکی از روزنامه های نیمه دولتی این مسائل را بیشتر مورد توجه قرار می داد . تا آن روز ندیده بودم که یک کلام به نفع امپراطور بنویسند یا از زحمات او ستایش کند !

مهمتر از همه این بود که یکی از روزنامه های بزرگ به جای اینکه از ملت خود یا امپراطور توصیف کند به تمجید ستایش دولت فرانسه می پرداخت .

برای یک آلمانی شرم آور بود که در جراید خود همه روزه مطالبی را بخواند که در ضمن آن آلمان را کوچک کند ولی فرانسه را مانند یک فرشته عظیم توصیف نماید و او را به نام یک ملت متمدن خطاب کند . این تملق های تدلیس آمیز مرا به طوری عصبانی می ساخت که تا مدتی چند از خواندن روزنامه ها خودداری نمودم و بیشتر اوقات مجله والکسیات را می خواندم که صفحات کوچکی داشت اما درباره این مسائل گاهی از اوقات زبان به انتقاد می گشود .

این مجله در مقالات خود زیاد نسبت به امپراطور حالت حمله نداشت اما بعضی اوقات با دلایلی چند از اعمال کارکنان دولت خورده می گرفت و چون تا اندازه ای استدلال روشن داشت توجهم را به سوی خود جلب نمود .

در هر حال مطالعه این مطبوعات بسیار مفید بود . در ضمن مطالعه آن با یک شخصیت ممتاز به نام کارل بوگر و نظریات سیاسی حزب مسیحی سوسیال آشنا شدم .

البته وقتی به وین آمدم با این شخص و حزب او بسیار دشمن بودم و دکتر کارل و حزب وابسته به او به نظرم افراد تجاوز کار جلوه کردند اما در فرصت لازم توانستم رهبر حزب و اصول عقاید آنها را خوب بشناسم و از آن وقت نظرم نسبت به آنها تغییر یافت . امروز هم شاید بیشتر از سابق دکتر بوگر را مردی با شخصیت و یکی از افراد آلمانی نژاد میهن پرست می دانم . به راستی می توانم بگویم که بسیاری از نظریات سیاسی من با نزدیک شدن به افکار خوب مسیحی سوسیال رنگ دیگری به خود گرفت و درباره آن در باطن خود نبردهای پیگیر نمودم تا اینکه عقل و احساسم بیدار شد و توانستم در طول زمان اشتباهات گذشته ام را جبران نمایم در جریان این مبارزه های طولانی در حالی که روز به روز خود را به مردم نزدیک تر می ساختم بسیاری از حقایق برای من روشن می شد و روزهایی فرا می رسید که بر خلاف گذشته مانند نابینایان خرفت به بیراهه نمی زدم ، چشمانم رفته رفته به طوری باز شد که نه فقط خود را به تماشای ساختمانها مشغول می کردم بلکه افراد را هم می توانستم در حقیقت خودشان بشناسم .

<http://www.WorldWar2.ir>

<http://www.NaziCenter.ir>

انجمن مرجع جنگ جهانی دوم

انجمن تخصصی نازی و رایش سوم

از خودم پرسیدم آیا این هم یک یهودی است ؟

این اولین فکری بود که ناگهان به مغزم رسید اما هر چه بیشتر به این قیافه عجیب دقیق می شدم و خطوط صورتش را از نظر می گذراندم دو مرتبه همان سوال اول به شکل دیگر خاطرهم را به خود مشغول می داشت ، از خود می پرسیدم .

آیا او هم آلمانی است ؟

هر وقت به طور معمول کتابی را می خواندم سعی داشتم بدون احساس شک و تردید آن را مطالعه کنم و برای کسب اطلاعات بیشتر از روزنامه ها و مطبوعات ضد دولتی استفاده می نمودم .

آنها به طوری خبرها را می نوشتند مانند اینکه خوانندگان روزنامه ها از مسئله یهود آگاهی کامل دارند و همین آهنگ کلام به تردید من می افزود زیرا دلایلی که برای اثبات ادعای خود اقامه می کردند بیشتر از اوقات کاملا سطحی و عاری از مبانی علمی بود .

با خواندن آن در افکار دور و دراز خود فرو می رفتم . این نوع مطالعات درونی غالبا هفته ها و ماهها طول می کشید . موضوع در نظرم سخت وحشتناک بود و گاهی اتهامات وارده جنایتی غیر طبیعی بود که از ترس اینکه مبادا منحرف شوم خود را به راه دیگر می برد .

زندگی کردن با شک و تردید کار مشکلی است و من این طور احساس می کردم که آنها سعی دارند از بردن نام یهودی خودداری کنند ، اگر مطلبی در بین نبود این احتیاط چه دلیل داشت ؟ مگر اینکه خودشان می دانستند افکار خفه کننده مربوط به یهودیان است ؟ البته اگر لازم بود درباره یک ملت بیگانه که دارای مذهبی جداگانه بودند تحقیق شود و این مطلب مهمی نیست زیرا ملتها در دنیا فراوان هستند و مذهب آنان به ما ربطی نخواهد داشت ، اما من درباره آلمانی یهودی حساسیت مخصوص داشتم . از روزی که درباره مسائل مختلف به تحقیق پرداختم و توجه من به مسئله یهودیان جلب شده بود شهر وین را با چشم دیگری می نگریستم . به هر جا که قدم می گذاشتم یهودیان جلویم سبز می شدند و هر چه بیشتر به این قوم بر می خوردم چشمهایم عادت کرده و سعی داشتم آنها را از دیگران تشخیص بدهم . مرکز شهر و محلات پرجمعیت واقع در ساحل کانال و کناره های دانوب پر از مردمی بود که در ظاهر به هیچ وجه به آلمانها شباهت نداشتند .

روز به روز تردید و نگرانی من افزایش می یافت و هرچه بیشتر به آنان نزدیک می شدم به نظرم این طور می رسید که این قوم از لحاظ اخلاق و رفتاری با سایر افراد آلمان تفاوت فاحش دارند .

<http://www.WorldWar2.ir>

<http://www.NaziCenter.ir>

انجمن مرجع جنگ جهانی دوم

انجمن تخصصی نازی و رایش سوم

به نظرم می رسید که این اقلیت ناچیز در بین اکثریت آلمانها رفتار مشخص دارند .

البته آنها هم مانند من سعی داشتند آنها را از خود جدا سازند ولی من احساس تندتری نسبت به آنها داشتم و این قوم را خوب شناخته بودم و عقیده داشتم که تمام انقلابات داخلی و اختلافات سندیکاها و مخصوصا رواج مارکسیست زیر سر آنهاست .

یهودیان نیز از لحاظ عقیده به دو دسته تقسیم می شدند دسته بسیار قلیلی یهودی آزادی خواه بودند که چندان خطری نداشتند ، اما یهودیان وابسته به صهیونیست که با آنها هم نژاد نبودند ولی از لحاظ عقیده و مذهب مشترک بودند نمی توانستند آلمان را میهن خود بدانند و از این جهت خطرناک بودند.

معهدا این موضوع نمی توانست آنها را از هم جدا کند یهودی در هر جا باشد از هر نژاد باز هم از لحاظ عقیده مشترک است و همین وجه اشتراکی که بین یهودیان آزادی خواه و یهودیان صهیونیست وجود داشت . توجه مرا به خود جلب کرد زیرا برای من یقین حاصل شده بود که خواه و ناخواه در برخوردهای سیاسی اختلاف نظر این قوم در عین اینکه از لحاظ اشتراک عقیده یکی بودند برای ملت آلمان خطرناک خواهد بود .

از آن گذشته خصوصیات اخلاقی این ملت هم در حد خود جنبه مخصوصی داشت ، در غذا خوردن و لباس پوشیدن که همیشه آلوده به کثافت بود نفرت هر بیننده را به سوی خود جلب می کرد و در ظاهر امر به طوری زنده بود که کسی نمی توانست بدون احساس نفرت از جلو آنان بگذرد .

به طور مثال یهودیان غالبا مردم ثروتمندی بودند با این حال در منزل های کثیف و کوچک زندگی می کردند و خانه های خود را به قیمت گران اجاره می دادند ، با دست غذا می خوردند ، لباسهایشان همیشه پر از لکه ، صورتها غالبا نتراشیده و طرز معامله آنها طوری بود که از آن متنفر بودند و بالاخره یهودی از روی بعضی خصوصیات اخلاقی شناخته می شد .

تازه تمام این مطالب در جای خود زیاد اهمیت نداشت نفرت شدید هنگامی اوج می گرفت که این قوم از زیر قیافه کثیف خویش افکار آلوده ای را به مردم تلقین می کردند .

چیزی که بیش از همه مرا به فکر می انداخت نوع فعالیت های یهودیان بود که در بعضی دستگاهها نشان می دادند . من که زیاد تحت تاثیر این مسائل قرار گرفته بودم برای دانستن افکار سیاسی به این قوم نزدیک شدم ، به طور آشکار می دیدم آنها موجودات کثیف و آلوده ای هستند که نظیر آن شاید در بین دور افتاده ترین اقوام یافت نمی شود و مخصوصا در زندگی اجتماعی کارهایی از آنها سر می زد که قابل تحمل نبود .

مانند این بود که کسی با چشم می بیند دمل کثیفی در بدنش پیدا شده و به محض اینکه بیشتر در آن فرو می کند ناگهان کرمهای کوچک زهر دار پراکنده می شوند .

<http://www.WorldWar2.ir>

<http://www.NaziCenter.ir>

انجمن مرجع جنگ جهانی دوم

انجمن تخصصی نازی و رایش سوم



اگر کسی جراید و مطبوعات حزبی را با دقت مطالعه نماید این حقایق به طور مسلم نظرش را جلب خواهد کرد در اثر تحقیقات خود نام بسیاری از یهودیان را در راس کارخانجات و تهیه کنندگان مواد کثیف و آلوده بدست آوردم . غالب قرصهای مسکن که داروهای قلبی بود و مواد غذایی مسموم به دست آنها تهیه می شد .

نتیجه این تحقیقات بیش از هر چیز ناراحت کننده بود . بعدها به تدریج دانستم آنچه که از دست یهودیان از این کارخانجات خارج می شود همه کثیف و آلوده و یا لاقط قلبی و زیان آور بود .

به طور مسلم نه و نیم درصد کثافات ادبی که باعث فساد اخلاقی جوانان بود و فرآورده های هنری و نمایشهای غیر اخلاقی به دست کسانی اداره می شد که لاقط یک صدم جمعیت کشور را تشکیل می دادند و کسی نمی تواند این حقیقت را انکار کند .

هر روز برای من مسئله ای تازه کشف می شد ، طرز نگارش آنان به طوری نامانوس و غیر قابل تحمل بود که برای دانستن مطالب بسیار ساده و پیش پا افتاده ناچار بودم چندین بار آن را بخوانم تا مقصود اصلی را کشف کنم ، در حالی که مسائلی که عنوان می شد بیشتر آن دروغ و خالی از حقیقت بود و بدبختانه غالب همکاران مطبوعاتی و حزبی از یهودیان بودند .

هزاران مطلب دیگر که در سابق توجه مرا جلب نمی کرد یا به طور سرسری از آن گذشته بودم پس از این مطالعات دقیق برای من مفهوم خاص پیدا کرد . از آن روز مطبوعات آزاد که دم از آزادی خواهی می زدند به نظرم نمایشهای گول زننده بود و هنگامی که پاسخ اعتراض مخالفین را در جراید خود می دادند آهنگ کلامشان فریب دهنده و سکوت آنها در مواقعی که می بایست حرف بزنند غیر از دام و تله سیاسی چیزی نبود .

انتقادهای تواتر و تمجیدات دامنه دار آنان غالباً به نفع یهودیان و گردانندگان دستگاه بود . در تمام تفسیرات و سخنرانی های خود کاری غیر از حمله به نژاد آلمان و کوچک کردن مردم زحمت کش نبود ، سخنان نیش داری که گاه و بی گاه خطاب به امپراطور گیوم دوم گفته می شد کاملاً شبیه همان بذله گویی ها و تمجیدات تملق آمیزی بود که در بعضی جراید از فرانسه متمدن می کردند .

پاورقی های روزنامه و طرز تکلم آنان از آن روز این طور به نظرم می آمد که مثل اینکه یک ملت بیگانه با من حرف می زنند . به طور کلی لحن کلام جراید نسبت به ملت آلمان به قدری زننده بود که همه از آن انتقاد می کردند ، زیرا غالب مردم می دانستند که این سم پاشی ها از طرف یهودیان است نمی دانستم آنها با این سیاست دو پهلو چه می خواستند بکنند ؟ آیا تمام این تظاهرات اتفاقی بود یا تعمدی در آن وجود داشت ؟

اما وقتی نمودارهای دیگر را دیدم و بازیگران آن در پشت صحنه ظاهر گردیدند اعمال یهودیان به طور آشکار نشان می داد که غیر از خرابکاری نظری ندارند . مانند این بود که از طرف یک دسته و جمعیت مخفی مامور شده اند که در تمام شئون اجتماعی و سیاسی خرابکاری کنند .

<http://www.WorldWar2.ir>

<http://www.NaziCenter.ir>

انجمن مرجع جنگ جهانی دوم

انجمن تخصصی نازی و رایش سوم



هنگام عصر اگر کسی در خیابانهای لنوپولدات قدم می زد خواه نا خواه بدون اینکه انتظار چیزی را داشته باشد با صحنه هایی رو به رو می شد که البته در آن روز برای آنها عادی و نامفهوم بود و اکثریت میل آلمان تا زمانی جنگ آغاز شد و در جبهه شرقی باید یهودیان مواجه شدند مفهوم آن را نمی دانستند و در آن روزها بود که دانستند جاسوسان یهودی چه برنامه خطرناکی را برای آنها تهیه می کردند .

البته من هم مانند سایرین بودم اما از آن روزی که دانستم چه اعمال مخوفی را یهودیان برای نابودی آلمان انجام می دهند از شدت وحشت مو بر اندامم راست ایستاد ، اما افسوس که در آن زمان من خودم نیز یکی از افراد ناشناس و ناتوان بودم و قدرت نداشتم که مشاهدات خود را به گوش مردم برسانم .

از آن روز مسئله یهود برای من موضوع خاصی شد و مرا به وسوسه انداخت که یهودیان را دنبال کنم و اتفاقا در جاهایی به آنها بر می خوردم که هیچ انتظارش را نداشتم . پس از اینکه دانستم حزب سوسیال دموکرات به رهبری و سیاست منفور یهودیان اداره می شود مانند این بود که پرده ضخیمی از جلوی چشمانم برداشته شده است و یقین حاصل نمودم که ایجاد این حزب در اساس امر به همین منظور بوده است که راهی برای اجرای سیاست مارکسیستی در این کشور پیدا کند .

در اعمال روزانه و معاشرت با کارگران نیز متوجه می شدم که دوستانم غالب اوقات درباره این مسئله با هم بحث می کنند . گاهی اتفاق می افتاده که ساعتهای متمادی این بحث خسته کننده ادامه داشت ، اما برای من تعجب آور بود که چگونه مردمانی که از روی عقل و منطق فکر می کنند چون صحبت یهودیان پیش می آید مهر سکوت بر لب گذاشته و از اظهار نظر در این موضوع خودداری می کنند .

این مسئله خود باعث ناراحتی زیاد بود البته گاهی از اوقات بحثهای جدی پیش می آمد و تا جایی که امکان داشت نقاط تاریک و اعمال مخفیانه یهودیان را برای آنان روشن می ساختم ، اما این کوشش ها فایده نداشت زیرا عمال یهودیان در همه جا رخنه داشتند و فوراً اثر سخنان من از بین می رفت .

اما این اقدامات به جایی نمی رسید زیرا در هر محفل یا مجلسی که قدم می گذاشتم یک نفر یهودی در راس آن قرار داشت . یهودیان کارهای مخصوص به خود داشتند اگر در برابر صدمه و آسیب واقع می شدند برای آن ها فرار و و گریز از خطر کار آسانی بود و آنقدرها شهامت برای مقاومت از خطر در آنان وجود نداشت ، در دو بهم زنی و ایجاد اختلاف و یکی را بر علیه دیگری تحریک کردن استاد بودند .

در برابر اربابان بی اعتنا نسبت به زیر دستان قیافه احمقانه ای به خود می گرفتند ، در مقابل قیمت های گران مواد غذایی زود از جا در رفته و زبان به اعتراض می گشودند و برای احقاق حق خویش در کوچه و بازار صف می کشیدند و شعارهای آنها غالباً تحریک آمیز بود .

<http://www.WorldWar2.ir>

<http://www.NaziCenter.ir>

انجمن مرجع جنگ جهانی دوم

انجمن تخصصی نازی و رایش سوم

با این نمونه ها کم و بیش به کیفیت اخلاقی آنها آشنا شدم ، اما تنها چیزی که برای من نافهوم می ماند نفرت و بدبینی شخصی بود که نسبت به ملت آلمان داشتند . با اینکه خودشان یهودی آلمانی بودند با آلمانی های غیر یهودی خصومت می ورزیدند و همین احساسات سبب می شد که ارزش خود را در برابر ملت از دست داده و تاریخ را آلوده و مردان بزرگ و سرشناس خود را در گل و لای فرو می بردند .

این دشمنی و رقابت برای هم نوعان خود در برابر مسکن و خانواده و کشور خویش امری عجیب و استثنائی به شمار می آمد ، زیرا ممکن است که ملتها با همسایه گان خود دشمن باشند ولی به طور قطع هم نژاد و هم میهن خود را دوست می دارند ، اما طبیعت و سرشت این گروه مردم به کلی مخالف قانون ها و قراردادهای انسانی بود مانند اینکه کسی با اقوام و نزدیکان خود احساس نفرت داشته باشد .

تمدن امروز توانسته است وحشی های آمازون و سیاه پوستان دور از تمدن را که چون حیوانات می زیستند به سوی قوانین انسانی بکشاند ولی در عمل مشاهده شده است که این قوم خارج از طبیعت ، از وحشی های بی تمدن هم بی احساس تر بودند .

\*\*\*

کم کم متوجه شدم که مطبوعات سوسیال دموکرات غالبا به وسیله یهودیان اداره می شود . در ابتدای امر این موضوع مفهوم خاصی نداشت زیرا سایر روزنامه ها هم همان برنامه را داشتند فقط یک چیز ممکن بود توجه شخص را جلب کند ، در هیچ یک از روزنامه هایی که به دست یهودیان اداره می شد کمترین احساس ناسیونالیستی وجود نداشت .

با توجه به این مسائل مدتی به خود فشار آوردم و مطبوعات مارکسیستها را بیشتر مطالعه نمودم . نفرتی سخت سراپای وجودم را فرا گرفت و دانستم کسانی که این افکار مسموم کننده را انتشار می دهند غیر از یهودیان نباید باشند .

آنها در فن صحبت کردن دیالکتیک مخصوصی داشتند و در سفسطه بازی بسیار ماهر و استاد بودند . به تصور اینکه طرف مقابل چیزی درک نمی کند با به کار بردن بعضی کلمات فریب دهنده مانند ملت و آزادی و استقرار امنیت میدان را خالی می کردند به طوری که طرف مقابل خلع اسلحه می شد ، اما چون عاجز و درمانده می ماندند چون شکست خوردگان جبهه جنگ که راه فرار به رویشان بسته شده خود را به حماقت می زدند . آنها کسانی بودند که اگر یک جا زیر پایشان خالی می شد بدون تامل به شاخه دیگری می جهیدند . دلایل آنان به قدری بی پایه بود که خودشان هم واقف بودند اما به روی خود نمی آوردند .

اگر در حضور جمعی مصادف با ضربه ای شوند و یا اینکه راه گریز برایشان بسته شود در ظاهر امر برای خشنودی دیگران خود را مطیع و شکست خورده نشان می دهند اما به محض این که می دیدند یک قدم به جلو

<http://www.WorldWar2.ir>

<http://www.NaziCenter.ir>

انجمن مرجع جنگ جهانی دوم

انجمن تخصصی نازی و رایش سوم

گذاشته اند دیگر کسی را نمی شناختند ، یهودی موجودی خودخواه ، سهل انگار ، خائن به کشور و خانواده خودش بود . اگر روزی کشوری را صاحب شوند یا آن را مال خود بدانند این کشور را وسیله خرابکاری جای دیگر قرار می دهند ، آنها نمی خواهند به یاد بیاورند روز گذشته بر آنها و سایرین چه گذشته و بدون اینکه به خاطر داشته باشند روز پیش در جبهه دشمن شکست خورده اند باز هم به دلیل تراشی می پردازند و اگر به آنها فشار بیاورند تا درباره مطلبی که گفته اند توضیح بدهند خود را به تعجب و حیرت می زنند ، زیرا به قدری در فن دلیل تراشی و سفسطه بازی مهارت دارند که دست افلاطون را از پشت می بندند .

گاهی از اوقات از مشاهده این حالات گوناگون چنان از تعجب بر جا خشک می مانم که گویی گرفتار جادوگران شده ام ولی مشاهده تمام این صحنه های وحشت انگیز نتیجه اش آن شد که از همان تاریخ غول وحشت زای مارکسیست را با پنجه های خونین خود بر حلقوم میلیونها مرد می دیدم که در خواب ناز فرو رفته اند .

تمام اینها برای من یکی نتیجه کلی داشت . و هرچه بیشتر با روسا و رهبران و مأمورین تبلیغات یهودی سوسیال دموکرات آشنا می شدم احساس نا خودآگاهی مرا به سوی ملت آلمان می کشاند و مانند این بود که فکر می کردم دشمن خونخوار و افریط بدبختی بر آلمان سایه انداخته و لازم است که از ملت خود تا جایی که ممکن است جانب داری کنم .

چه کسی جرات داشت تا در برابر این دیوانگان فریبکار عصیان زده از قربانیان و بی نوایان طرفداری کند ؟ از آن گذشته کدام سخنران بود که بتواند در برابر دیالکتیک دیوانه کننده این قوم برابری کند ؟

چقدر مشکل بود در مقابل مردمانی که حرف راست و حقیقت برای آنان مفهوم نداشت و به قدری زرنگ و ماهر بودن که گفته های خود را با سفسطه انکار می نمودند با منطق و دلیل جلو رفت .

شاید هم من در این مورد اشتباه کنم و گناه از دیگران باشد ، اما به طوری که همه کس می دانست عمال این تاکتیک خطرناک مزدوران یهودی بودند . آنان با گرفتن پولهای گزاف که از یک کمیته مخفی دریافت می کردند کاری غیر از خرابکاری و فریب دادن کارگران نداشتند .

با این حال نمی توانستم بی طرف بمانم و تجربیاتی که بدست می آوردم مرا بر آن وا می داشت که سرچشمه عقیده مارکسیست را پیدا کنم ، اما نفرتی که از مطالعه این قبیل مقالات در من به وجود آمده بود رفته رفته چنان شدید شد که در صدد بر آدمم کسانی را که توانسته بودند این دستگاه فریبکاری را راه بیندازند درست بشناسم و بعد از تحقیقات زیاد دانستم که باید سرچشمه آن را در مقالاتی بدست آورد که به دست یهودیان نوشته شده است .

از آن روز تمام یادداشتها و نوشته های حزب سوسیال دموکرات را از نظر گذراندم و در ضمن آن سعی داشتم امضای نویسندگان این مقالات را بشناسم ، همه آنها یهودی بودند و هر نامی که به دستم می رسید یادداشت می کردم .

<http://www.WorldWar2.ir>

<http://www.NaziCenter.ir>

انجمن مرجع جنگ جهانی دوم

انجمن تخصصی نازی و رایش سوم

عده آنها بسیار زیاد بود و بین آنها افرادی دیده می شد که نامشان در جزء اعضای منتخب مجلس رایش به دست می آمد یا اینکه از اعضای فعال ، سردبیران سندیکاها ، کارکنان حزبی و از کسانی بودند که غالباً در کوچه ها دست به تظاهر می زدند . به هر جا که می رسیدم نام آنان در سرلوحه کارهای بزرگ ثبت بود و امروز که سالها از آن تاریخ می گذرد هرگز نامهای برجسته چند نفر را که اولیوخن ، اشترلیپر ، داوید و آدلر باشد فراموش نمی کنم .

برای من روشن است حزبی که اعضای فعال آن دشمن سرسخت ما به شمار می آیند از افرادی تشکیل شده که اختیار زندگی یک ملت را در دست دارند و برای نابودی آن نقشه می کشند ، زیرا من به طور کلی عقیده داشتم که یک نفر یهودی نمی توان آلمانی باشد .

یک سال اقامت در وین مرا مطمئن ساخته بود که عده کثیری از کارگران کم و بیش تحت تسلط آنان قرار گرفته و مارکسیست با پنجه آهنین خود گلوی مردم را می فشارد آنها با اسلحه ای که از دست دشمن گرفته اند می خواهند با ملت خود نبرد کنند .

این حقیقت در تمام اصول فلسفه آنها چون آفتاب روشن بود پس بایستی به قیمت جان عده ای کثیر آلمان را از جنگال این دشمن خانگی نجات داد .

اما شناختن افکار یک یهودی به این آسانی امکان پذیر نبود و من هم آن قدرها توانایی نداشتم که بتوانم از پیشرفت و نفوذ این عقیده کثیف جلوگیری نمایم و اندرز و راهنمایی امثال من نیز موثر واقع نمی شد . زیرا تئوری های سوسیال دموکرات در این فاصله کوتاه و مختصر چنان افرادی با تصمیم به وجود آورده بود که مبارزه با آنها به آسانی میسر نمی شد .

فلسفه مارکسیست یهودی اصول اریستوکراسی را که طبیعت به مردم ارزانی داشته به کنار می زند و به جای آن با نیروی غیر انسانی می خواهد اساس و پایه ای را که طبیعت استوار ساخته و ازگون سازد .

این فلسفه ارزش شخصی و نژادی را انکار می کند و جامعه انسانی را از دست یافتن به اصول و شرایط تمدن باز می دارد .

از طرف دیگر چون خود را پایه و اساس انسانی می داند با تمام ایدئولوژی های اجتماعی و انسانی مخالف است و چون یقین حاصل شد که این قانون غیر از ویرانی تمدن امروز طالب اصول دیگر نیست بنابراین فلسفه مارکسیست طرفدار نابودی افراد ساکنین روی زمین است .

من نمی دانم شاید خدای نخواستہ روزی این عقیده در جهان پیشرفت نماید ولی یقین دارم که در آن روز هنگام ویرانی جهان فرا رسیده و دنیا چون اقیانوس موج و پرتلاطمی خواهد شد که مردم روی زمین یک روز رنگ آسایش را نخواهند دید .

<http://www.WorldWar2.ir>

<http://www.NaziCenter.ir>

انجمن مرجع جنگ جهانی دوم

انجمن تخصصی نازی و رایش سوم

اگر یهودی با ایمان دیوانه کننده ای که به مارکسیست دارد روزی در روی زمین پیروزی بدست بیاورد تاج او روی مرگ عالم انسانی است و طولی نخواهد کشید که در روی زمین موجود زنده ای باقی نخواهد ماند .

طبیعت با کسانی که بخواهند قوانین این نیمه خدا را زیر پا بگذارند باید به چنان جنگ و پیکار وحشیانه ای دست بزنند که سرانجام به نابودی عالم انسان منتهی شود .

من که این مسئله را می دانستم با حالی مصمم می گویم اگر من روزی در مقابل یهودیان به دفاع برخیزم دفاع من جهاد بزرگ من است که خداوند آن را فرمان داده است .

WORLDWAR2.IR

انجمن مرجع جنگ جهانی دوم

انجمن تخصصی نازی و رایش سوم

NAZICENTER.IR

<http://www.WorldWar2.ir>

<http://www.NaziCenter.ir>

انجمن مرجع جنگ جهانی دوم

انجمن تخصصی نازی و رایش سوم



# نبرد من

به قلم آدولف هیتلر

انجمن مرجع جنگ جهانی دوم

فصل سوم :

انجمن تخصصی نازی و رایش سوم

در مونیخ

NAZICENTER.IR

کاری از

انجمن مرجع جنگ جهانی دوم

و

انجمن تخصصی نازی و رایش سوم

<http://www.WorldWar2.ir>

<http://www.NaziCenter.ir>

انجمن مرجع جنگ جهانی دوم

انجمن تخصصی نازی و رایش سوم

در بهار سال 1912 تقریباً به طور قطع به طرف مونیخ حرکت کردم . این شهر تا اندازه ای برای من آشنا و خودماني بود، مثل این که سال های متمادی در آن زندگی کرده بودم به علت این که چند بار ادامه تحصیل مرا به این مرکز صنایع کشانده بود.

اگر کسی مونیخ را بشناسد نه فقط آلمان را شناخته بلکه باید گفت کسی که مونیخ را بشناسد به صنعت و هنر آلمان آشنا شده است.

به هر صورت این دوره قبل از جنگ بهترین روزهای زندگی من به شمار می آمد. حقوق و درآمد هنوز مانند سابق بسیار ناچیز بود. اما من نمی خواستم از راه نقاشی ثروت اندوزی کنم، بلکه درصدد آن بودم که از این راه امرار معاش نمایم و یا لااقل در این فرصت تحصیلات خود را تعقیب نمایم.

من اطمینان کامل داشتم که بالاخره یک روز خواهم توانست به مقصود نهایی خود برسم و در برابر اجرای این هدف مقدس تحمل هرگونه رنج و مشقت دارای ارزش بود.

با تمام این ها می توانم علاقه عمیقی را که از روز اول ورود خود نسبت به این شهر پیدا کرده بودم اضافه کنم و آن احساس پاک و مقدسی بود بی ریا که نظیر آن را در هیچ جای دنیا نمی توانستم داشته باشم.

مونیخ یکی از شهرهای صنعتی آلمان بود و اگر می پرسید چه تفاوتی با وین داشت نمی توانم جواب بدهم و وقتی فکر این موضوع را می کنم از وحشت دیوانه می شوم، زیرا آن شهر مرکز فعالیت های اهریمنی بود که نمونه آن در این شهر یافت نمی شد . مخصوصاً لهجه آنها کاملاً با لهجه من و تمام ساکنین اروپای سفلی بسیار نزدیک بود و به خوبی می توانست دوران کودکیم را به یاد بیاورم.

همه چیز این شهر برای من عزیز و قیمتی بود . چیزی که بیش از همه مرا به طرف این شهر می کشاند امتیاز دو جانبه استعداد هنری و نیروی بدنی مردم این شهر بود که که شهرهای اطراف آن به طور کم و بیش از این امتیاز برخوردار می شدند.

از جهت دیگر مونیخ از شهرهای پر ماجرا به شمار می آمد و برای تمرین افکار و نقشه هایی که در سر داشتم جای بسیار مناسبی بود، مخصوصاً از جهت این که این شهر مرکز فعالیت های سیاسی و داخلی و خارجی بود آن جا را دوست می داشتم.

سیاست خارجی را از راه پیچ و خم های که در سیاست الحاق دو آلمان در داخله کشور در جریان بود به دست آوردم . زمانی که در اتریش بودم درباره الحاق دو آلمان نظری نداشتم و در وین هم با تعجب تمام می دیدم که مردم آن درباره این موضوع اصرار زیادی نمی ورزیدند و شاید مردم برلین هم به دلایل زیاد امید آن را نداشتند که موضوع

<http://www.WorldWar2.ir>

<http://www.NaziCenter.ir>

انجمن مرجع جنگ جهانی دوم

انجمن تخصصی نازی و رایش سوم

الحاق دو آلمان به طوری که بیسمارک در نظر گرفته انجام پذیر نیست و احتمال داشت که همین موضوع توجه دول اروپا را جلب کرده و باعث تشویش خیال آنان گردد.

اما تماس با مردم شهر به من نشان داد که این عقیده کاملاً غلط است و با نهایت تعجب یقین حاصل نمودم که در همه جا حتی در محیط های پرجمعیت هنوز مردم از کیفیت حکومت خانواده هابسبورک و نظر آنان نسبت به مردم آلمان با خبر نیستند درحالی که قاطبه ملت آلمان چه کسانی که در اتریش زندگی می کردند و چه در خاک آلمان همگی معتقد بودند الحاق دو آلمان به منزله ایجاد یک قدرت مرکزی است و تا روزی که تشکیل دولت واحد آلمان به طور کامل عملی نشود امید پیروزی نباید داشت، زیرا همگی به این اصل آگاه بودند که در موقع خطر می توانند نیروی عظیم تری تجهیز نمایند و اگر روزی حکومت در سرتاسر آلمان برقرار گردد به قدرت نهایی خواهند رسید و یقین داشتند که قدرت در این جا هم مانند آلمان مربوط به تعداد نفرات است.

اما بکلی از یاد برده بودند که اتریش از مدت ها پیش از نام کشور آلمانی خارج شده و روز به روز وضع داخلی این امپراطوری رو به زوال می رود.

من هم به طور آشکار این سیاست را می دانستم و با نظریات آنان در این مورد کاملاً موافق بودم.

در اوقاتی که در وین بودم از اختلاف نظری که گاهی از اوقات بین نطق های رسمی رجال کشور و مقالات روزنامه های دست چپی وین وجود داشت خشمگین می شدم زیرا برحسب ظاهر وین یکی از شهرهای آلمانی به شمار می آمد و انتظار نداشتم

در یک کشور آلمانی چنین احساسات ضد آلمانی وجود داشته باشد.

اگر در این محیط پر جمعیت کوچک ترین احساس آلمانی دیده می شد چون به مرزهای دورتر یا شهرستان های اسلاونشین امپراطوری اتریش می رسیدید چه اختلاف فاحشی وجود داشت.

کافی بود یک نظر سطحی به روزنامه های بزرگ بیندازیم تا بدانیم در آنجا درباره کمّی الحاق دو آلمان چگونه فکر می کردند.

هرکس این موضوع را در آنجا می شنید غیر از خنده و تمسخر جوابی نمی داد. در زمانی که هنوز صلح برقرار بود و دو امپراطور (اتریش و آلمان) نسبت به هم دم از دوستی و برادری می زدند در همه جا می گفتند که اگر روزی الحاق آلمان به سر منزل حقیقت برسد مردم اتریش نمی توانند عهده دار نگاه داری آن باشند و خود به خود از بین خواهد رفت.

اما چقدر بعث تعجب آنها شد وقتی ساعت الحاق دو آلمان فرا رسید با خالی شدن یک تیر ناگهانی ایتالیا خود را از اتفاق مثلث بیرون انداخت و درحالی که متفقین در جای خود میخکوب شده بودند به سوی دشمن شتافت.

<http://www.WorldWar2.ir>

<http://www.NaziCenter.ir>

انجمن مرجع جنگ جهانی دوم

انجمن تخصصی نازی و رایش سوم

چه کسی می توانست پیش بینی کند که چنین چیزی به وقوع خواهد پیوست و ایتالیا در کنار اتریش خواهد جنگید. اگر آن روز کسی این حرف را می زد که ممکن است یک روز به نفع او خواهد جنگید هیچ یک از رجال سیاسی حاضر نبود این پیش بینی را بپذیرد.

در آن تاریخ وضع سیاسی اتریش بدین قرار بود:

هابسبورک ها و آلمان ها تنها کسانی بودند که به این الحاق امید داشتند زیرا موجودیت آن ها بسته به این کار بود، هابسبورک ها از روی حساب این الحاق را برای اتریش و آلمان لازم می دانستند زیرا فکر می کردند به وسیله اتحاد مثلث می توانند خدمت بزرگی برای آلمان انجام داده و او را تقویت نمایند و در موقع لزوم به کمک او بشتابند و به مفهوم دیگر نظر آنان چنین بود که اگر به این کشور مرده و نیمه جان یعنی آلمان بعد از بیسمارک وابسته شوند لااقل خواهند توانست آن ها را به نفع خود به سوی پرتگاه بکشانند.

اتریشی ها ی آلمان محکوم به این نبودند که خواه نا خواه از گروه کشورهای ژرمنی خارج شوند و در حقیقت هابسبورک ها علاوه بر این که مطمئن نبودند از راه الحاق با اتریش می توانند از خطراتی که از این طرف مواجه با آن شده در امان بمانند از طرف دیگر امید داشتند که اگر با آلمان متحد نشوند لا اقل از خطرهای دیگر مصون خواهند ماند.

شاید تا اندازه ای حق با آن ها بود و اگر این کار را می کردند راحت تر بودند و می توانستند در هر صورت با حفظ سیاست داخلی سیاست رضایت داری نژاد ژرمن را تعقیب کنند.

این عمل گذشته از این که اتریش را با آنان موافق می ساخت یک نتیجه دیگر داشت. با استقبال از سیاست الحاق آلمان از اعتراض میلیون ها آلمانی مقیم اتریش در امان بودند و از کارهای سنگین داخلی که هر لحظه به استقلال اتریش صدمه می زد راحت می شدند.

از طرف دیگر هنگامی که آلمان اتریش خودش رسمیت حکومت هابسبورک را می شناخت و به او اطمینان داشت دیگر اتریش نمی بایست از طرف آلمان و مرزهای او نگران باشد.

اما اتریش این عمل را انجان نداد و به قدری با آلمان کینه ورزی و خصومت به خرج داد که اعتماد میلیون ها آلمانی مقیم اتریش از آن ها سلب شد به طوری که اتریش را به نظر بیگانه نگریستند در حالی که او که سالها محبت و یگانگی خود را نسبت به آلمان نشان داده بود اگر سیاست خشن و نامطلوب را پیش نمی گرفت شاید جنگ اول به نفع هر دو تمام می شد.

<http://www.WorldWar2.ir>

<http://www.NaziCenter.ir>

انجمن مرجع جنگ جهانی دوم

انجمن تخصصی نازی و ارایش سوم

ولي سياست داراي جنبه هاي مختلف است اگر بر فرض هم اين طور مي شد و نژاد ژرمن در حكومت خانواده هابسبورك فرو مي رفت و جزء آن ها مي شد ديگر آلمان رايش براي خلاصي آلمان ها كاري نمي توانست صورت بدهد.

پس اتحاد مثلث چه فايده داشت آيا اتحاد مثلث براي آلمان به منزله نفوذ آن در اتریش به كار نمي رفت و يا آن ها فكر مي كردند كه ممكن است آلمان ها پس از الحاق با اتریش به تسلط اسلاو تن بدهند؟

در حالي كه حقيقت غير از اين بود آلمان ها هم در نقش هاي سياسي خود مرتكب اشتباه شدند، آلمان ها در نظر داشتند به رهبري افكار عمومي با سوسياليزه كردن آلمان را جمع سازند و از اين راه آينده هفتاد ميليون آلماني را تامين نمايند ولي اين كار لازمه اش سازش با اتریش بود در حالي كه عدم سازش هاي سياسي پايه هاي سياست الحاق را سست تر مي ساخت و نمي توانستند به مقصود برسند.

در مورد ايتاليا هم وضع بعه اين طريق بود.

اگر آلمان ها كمی بیشتر به اوضاع و احوال رواني و پسيكولوژي ملت ها واقف بودند نمي بايست تصور كنند كه يك روز ممكن است امپراطوري اتریش به نفع آنان وارد جنگ شود.

ايتاليا به منزله كوه آتشفشان بود يعني قبل از اين كه حكومت ايتاليا بخواهد يك سرباز ايتاليائي در ميدان جنگ شرق جلو هابسبورك بفرستد در حالي كه به شدت تمام از آن ها متنفر بود خودتان مي دانيد چه طوفاني بر پا مي شد.

چند بار در وين ديدم كه مردم اين شهر با چه نفرت و احساس بدبيني نسبت به ايتاليا مي نگريستند، اشتباهاتي كه خانواده هابسبورك اتریش بر عليه آزادي و استقلال ايتاليا در جريان سال هاي گذشته مرتكب شده بود به قدری زياد و ظالمانه بود كه هرگز اين خاطرات تلخ از نظر مردم ايتاليا محو نمي شد و اين بدبيني و تنفر در بين اغلب مردم به مراتب بیشتر از روابط دو دولت احساس مي شد، بنابراين ايتاليا راهي نداشت جز اين كه به اتریش ملحق شود و سوابق را به كلي فراموش نمايد يا با او جنگ كند، در حالي كه اگر راه اول را پيش گرفته بودند اتحاد بين آن ها دوام پيدا مي كرد.

قبل از اين كه روابط بين اتریش و روسيه تيره شده و به جنگ كشيده شود موضوع الحاق آلمان يكي از موارد خطرناك اختلاف بين دو دولت شمرده مي شد و اين پيش آمد بیشتر در نتيجه بدی سياست اتریش در مقابل روسيه به وقوع پيوست.

براي چه اتریش مي خواست به آلمان ملحق شود؟

<http://www.WorldWar2.ir>

<http://www.NaziCenter.ir>

انجمن مرجع جنگ جهانی دوم

انجمن تخصصی نازی و رایش سوم



هدف اصلی نیرومند شدن اتریش در مقابل روسیه بود ولی از طرف دیگر اگر اتریش تنها می ماند ناچار تسلیم روس ها می شد و این کار به ضرر آلمان بود و رایش می دانست اگر چنین چیزی واقع شود دیگر هرگز امید به پیروزی را نخواهد داشت.

پس مسئله باید این طور تفسیر شود.

زندگی و آینده متزلزل آلمان چگونه باید تامین شود؟

و پس از این که این الحاق صورت گرفت چگونه می تواند در موارد بروز خطر در مقابل دولت ها تامین داشته باشد؟

اگر سیاست داخلی آلمان را بررسی نماییم به این نتیجه می رسیم که:

سکنه آلمان هر سال به به هفت صد هزار نفر افزایش می یابد مشکلات تغذیه نیروی جدیدی که بعدها تشکیل خواهد شد سال به سال اضافه خواهد گردید و یک روز به صورت یک حادثه هولناک در خواهد آمد، بنابراین لازم و ضروری است که قبل از وقت وسایلی برای بدست آوردن غذای بیشتر فراهم شود.

برای گریز از این پیش آمد احتمالی چهار وسیله پیش بینی می شد که هر کدام در جای خود دارای اهمیت بود.

1\_ فرانسویان ضرب المثلی دارند که می گویند به طور مصنوعی تخم دان ها را محدود کنید یعنی به وسیله مصنوعی باید از کثرت موالید جلوگیری به عمل آورد.

خوشبختانه طبیعت هم گاهی از اوقات در دوره های بدبختی و ناکامی یا در شرایط نا مساعد آب و هوا یا در نواحی و مراکزی که از لحاظ کشاورزی ناتوانی دارند، به وسایل مخصوص از کثرت موالید در بعضی از کشورها و برای بعضی نژادها که استعداد کثرت موالید ندارند جلوگیری کنند.

از آن گذشته با یک اسلوب علمی ممکن است در بارور ساختن زمین اقداماتی بعمل آورد و اصولا مردمان یک چنین منطقه نامساعد در مقابل سختی ها و مشقات زندگی بردباری بیشتر از خود نشان می دهند و غالباً دیده شده است که در این زمین ها مردمانی غیور و از جان گذشته و مستعد برای هر نوع زحمت و مشقت یافته می شوند و از تمام این ها گذشته گاهی ممکن است در مقابل کم شدن تعداد موالید یک عده قلیل دارای نیروی بیشتری باشند که از راه اضطرار و ناچاری این عده قلیل و انگشت شمار برابر عده کثیر منطقه دیگر برای جامعه خود مفید واقع می شوند.

<http://www.WorldWar2.ir>

<http://www.NaziCenter.ir>

انجمن مرجع جنگ جهانی دوم

انجمن تخصصی نازی و رایش سوم

بنابر این کاملاً طبیعی است در نژادهایی که به جهات مختلف بنا به قانون تنازع بقا ((نژاد ضعیف را از بین می برد)) و از این راه قهراً تعداد موالید رو به کاهش خواهد گذاشت و عده باقی مانده قوی تر می شوند و ناچار برای نجات خود با توسل به انرژی و اراده طبیعی در ردیف ممتاز ترین نژادها قرار می گیرند.

تجربه نشان می دهد که یک روز ساکنین روی زمین به این صورت در خواهند آمد یعنی نژاد قوی جنس ضعیف را از بین می برد و تاملتی چند در مقابل قوانین طبیعت مبارزه می کنند تا ورزیده شوند. مثال آن ملت ژاپن است که در اثر زلزله ها و قهر قوانین طبیعت با سر سختی تمام در برابر دشواری ها مقاومت کرده اند.

در این صورت است که نژاد قوی تر نژاد ضعیف را نزد خود رانده و خود جای او را می گیرد، زیرا حمله های دسته جمعی نژاد قوی به هر ترتیب که باشد احساس زندگی جنس ضعیف را متزلزل ساخته و پس از این که خود را با قوانین طبیعت و سایر شرایط انطباق داد جای دیگران را خواهند گرفت اما وضع این طور نیست و کسی که بخواهد از راه محدود ساختن غیر طبیعی تکثیر موالید آینده این کشور را تامین کند راه اشتباه رفته و این ملت را به سوی نابودی سوق خواهد داد زیرا با توجه به قوانین بالا جلوگیری از تکثیر نفوس یک نژاد قوی محکوم ساختن او به مرگ تدریجی است.

2\_ راه دوم مسئله ی است که بارها وصف آن را شنیده ایم و آن عبارت از مهاجرت داخلی است.

این موضوع از اصول اساسی به شمار می آید در حالی که بسیاری از مردم اهمیت آن را نمی دانند.

شاید این درست باشد که بتوان تا حدی معین نسبت جمعیت یک ناحیه را بالا برد اما این عمل تا حدودی امکان پذیر است و بیشتر از آن گاهی در شرایط نامساعد محال است یعنی تا مدت محدودی می توان بدون ایجاد خطر گرسنگی و قحطی در تکثیر ملتی مانند آلمان آن هم در یک ناحیه مخصوص کوشید ولی باید توجه داشت که به نسبت تکثیر تعداد نفوس یک محیط به همان نسبت احتیاجات آنان زیاد می شود.

به طوری که تجربه نشان می دهد نیازمندی ها ی غذا و لباس انسان سال به سال افزوده می شود و به همین جهت نمی توان زندگی مردم را بصورت اجتماع مردمان دویست سال قبل در آورد و این هم جنون محض است اگر کسی فکر کند که هر نوع افزایش محصول اجازه تکثیر نفوس را خواهد داد. این فرضیه در شرایطی فعلی درست نیست مگر این که افزایش محصول قادر باشد نیازمندی ها را تامین کند.

و اگر فرض کنیم حد اعلاي محدودیت از یک طرف و فعالیت و نسبت کار از طرف دیگر موجود باشد می توان سد جوع را فراهم نماید این فکر هم درست نیست باید هرگونه محدودیت به تناسب فعالیت باشد تا بتواند همیشه بین این دو عامل تعادل برقرار سازد.

<http://www.WorldWar2.ir>

<http://www.NaziCenter.ir>

انجمن مرجع جنگ جهانی دوم

انجمن تخصصی نازی و رایش سوم

بارها دیده شده است که در این موارد فعالیت خیلی زیاد هم به جایی نرسیده ولی در حالی که زمین کم باشد و جمعیت زیاد، باز هم به مشکلی بر می خورند به این معنی که ابتدا مواجه با قحطی می شوند و گاهی هم ممکن است فاسد شدن محصول یا کم آبی سال مردم را تهدید به گرسنگی نماید.

برای یک ملت که کثرت موالید دارد این تدابیر کاملاً بی فایده است، گاهی ممکن است در سال های خوب انبارهای گندم پر شود ولی این انبارها برای همیشه زندگی آنان را تامین نمی کند و باز دوره گرسنگی و قحطی فرا خواهد رسید. بنابراین مردم مجبورند پشت کار بیشتری نشان داده و با طرح نقشه های تولید مواد مصنوعی تا جایی که ممکن است بطور حداقل جلو گرسنگی را بگیرند.

شاید کسی اعتراض کند که این اعمال یک روز ممکن نسل انسانی را به مرگ تهدید کند و هیچ ملت و قومی نخواهد توانست از این سرنوشت در امان باشد زیاد نسل آدمی برحسب آمارهای دقیق روز به روز در حال افزایش است، البته این ایراد درست است پس می توانیم از گفته های خود این طور نتیجه بگیریم:

به طور مسلم یک روز فرا خواهد رسید که نسل انسانی نمی تواند با وسیع کردن راندمان زمین خود در مقابل نیازمندی های روز افزون مقاومت نماید و چاره ای غیر از کم کردن نفوس نخواهد داشت و شاید یک روز طبیعت وسیله ای فراهم کند تا خودمان در کم کردن نفوس بکوشیم در آن روز مشمول این قانون خواهیم شد در حالی که امروز این طور نیست و این شرایط مخصوص کسانی است که قدرت ندارند زمین خود را برای تامین نیازمندی ها بارور سازند. در برابر آن زمین های بسیار وسیع در گوشه و کنار جهان وجود دارد که اگر با وسایل علمی کشاورزی شود می تواند غذای قسمتی از جمعیت جهان را تهیه نماید.

در حالی که در یک نقطه زمین مردم جا برای نشستن و سکونت ندارند در جای دیگر میلیون ها هکتار زمین بی حاصل مانده و اجازه نمی دهند که برای میلیون ها مردم گرسنه که از غذای روزانه خود محروم مانده اند غذا تهیه شود.

به طور مسلم این زمین ها نباید بیکار و بی حاصل بماند و لازم است یک ملت توانا و ثروتمند با فعالیتهای خود آن را مورد استفاده قرار دهند.

طبیعت سرحدات سیاسی نمی شناسد در این جهان هر کس بیشتر زور و قدرت داشته توانسته است این سرحدات را برای خود مهار کند. آن کسی که از همه قوی تر و فعال تر است همه جهان مال اوست.

یک ملت مجبور است در مهاجرت های داخلی خود را محدود سازد در حالی که دیگران دور زمین های وسیع جهان پراکنده شده و از نعمت خدادادی طبیعت تا به سر حد کمال بهره می گیرند اما آن که عقب مانده، شرایط زمان اجازه تاخت و تاز به او نداده و یک متر زمین ندارد که لااقل غذای خانواده خود را تامین نمایند.

<http://www.WorldWar2.ir>

<http://www.NaziCenter.ir>

انجمن مرجع جنگ جهانی دوم

انجمن تخصصی نازی و رایش سوم

از آنجایی که بدبختانه در حال حاضر بهترین نژادهای روی زمین (نژادهای متمدنی که دنیا را در تصرف دارند) با غرور و خود خواهی نمی خواهند دست تصرف به زمین های دیگران دراز کنند زیرا به قدر کافی زمین در اختیار دارند و با سیاست مهاجرت داخلی به بارور ساختن زمین خود می پردازند به ملت های دیگر که فاقد زمین های زراعتی هستند اجازه نمی دهند از منابع طبیعی خداوندی استفاده نمایند و ناچارند با فقر و گرسنگی بسازند یا این که از راه اضطرار و ناچاری دست تکدی به سوی آن ها دراز کنند.

ملت های بسیار متمدن ولی محروم از همه چیز بایستی به نسبت محدودیت های زمین خود از تکثیر موالید جلوگیری کنند در حالی که ملل دیگر که استعداد نداشتند نتوانسته اند از مزایای طبیعت که در اختیارشان گذاشته شده بهره گیرند. در این زمین ها به جای افراد انسانی حیوانات درنده را تربیت کنند و نتیجه این سیاست آن خواهد شد که یک روز دنیا به تصرف کسانی در خواهد آمد که تمدن ندارند ولی در اثر کار وحشی گری صاحب دنیا شده اند.

بنابراین در آینده دو احتمال ممکن الوقوع است.

یا این که در آینده دنیا به دست تعداد انگشت شماری از مردم خواهد افتاد که بسیار نیرومند خوانده بود و آقای مردم دنیا می شوند و در این صورت در آینده دنیایی خواهیم داشت که با وضع جهان امروز متفاوت است.

تردیدی نباید داشت که حفظ موجودیت انسان یک روز اساس پیکارهای شدیدی را پی ریزی خواهد کرد و غریزه حفظ جان بر همه چیز برابری خواهد یافت.

این انسان که معجونی از خود خواهی و نادانی است یک روز ناچار است برای موجودیت خود قیام کند. جامعه انسان روز به روز طالب نیازمندی های بیشتر است و نمی تواند از حق خود و حقوقی که طبیعت به او داده صرف نظر نماید و ناچار است تا پای مرگ برای به دست آوردن آسایش خویش کوشش کند.

برای آلمان ها مسئله مهاجرت داخلی نفرت آور است زیرا این مسئله نمی تواند نیازمندی های او را برطرف سازد حوادث جهان به آن ها یاد داده است به طوری که دیگران از این راه به مقصود رسیده اند آن ها هم باید با سعی و عمل آسایش

خود را به دست بیاورند.

اگر ملت آلمان این اطمینان را پیدا کند که می تواند با فعالیت و پشت کار حق خود را از کسانی که این حق را از او گرفته اند پس بگیرد دیگر جای آن ندارد که مانند افراد مظلوم و بی دست و پا حالت دفاعی به خود بگیرد. باید حمله کند و چیزی را که از دستش گرفته اند تصاحب نمایند.

این از اتفاقات است که مشتی یهود سرنوشت یک ملت کهنسال را در دست گرفته ولی آلمانی می داند که باید زنده بماند و با یک نیروی پیگیر حقی را که یهودیان از این کشور پایمال کرده اند زنده کند.

<http://www.WorldWar2.ir>

<http://www.NaziCenter.ir>

انجمن مرجع جنگ جهانی دوم

انجمن تخصصی نازی و رایش سوم

درست است که همه به ما می گویند مهاجرت های داخلی در بهبود وضع اقتصادی ما موثر است ولی آن ها می خواهند با این سیاست مردم آلمان را سرگرم سازند در حالیکه روشنفکران آلمان یقین دارند آینده آلمان وقتی تامین خواهد شد که بتواند زمین های تازه ای برای ایجاد کار و زراعت در دست داشته باشد در غیر این صورت با این زمین محدود نیروی حیاتی خود را از دست خواهند داد.

محدودیت های کشاورزی و جلوگیری از تکثیر نفوس مانند این است که عمدا استعداد های نهفته را از بین ببرند و به این ترتیب قوای نظامی هم دچار تزلزل خواهد شد.

اصول مسلم این است که متصرفات ارضی یک کشور اساس زندگی سیاسی و اجتماعی او است و هر چه زمین وسیع تر در اختیار یک ملت باشد بیشتر می تواند از قوانین طبیعت استفاده کند و خود را نیرومند سازد.

همیشه این طور است که هر دولت ها بزرگی از لحاظ نظامی و سیاسی نیرومندتر از کشورهای محدود و کوچک هستند و کشوری که در این زمین وسیع واقع شده باشد البته در برابر حمله های دشمن مقاومت می کند، در غیر این صورت بر طبق ضرب المثل معروف ماهی های بزرگ ماهی های کوچک را خواهند بلعید.

پس داشتن زمین های وسیع حافظ آزادی و استقلال و در برابر این دو مسئله مهم یعنی تکثیر موالید به نسبت زیاد شدن زمین برای امور کشاورزی در کادر ملی رایش یکی از وسایل برقراری تعادل و موازنه به شمار می آید.

3\_ راه سوم آن استثمار زمین های وسیع برای مهاجرت دادن ساکنان به نسبت زیاد.

4\_ پس از استثمار اقدامات لازم برای جلب مشتری و برقرار ساختن روابط بازرگانی با روش های علمی به عمل آید. تا از این راه قدرت آلمان زیاد شود و به معنای دیگر سیاست ارضی و مهاجر نشینی به طور توأم بایستی در درجه اول قرار گیرد.

ملت های دیگر مانند انگلستان و دریانوردان شمالی نیز از این راه برای خود تحصیل قدرت نموده اند و کیست از این موضوع غافل باشد که سیاست استثماری انگلیس یکی از پایه های بزرگ قدرت انگلستان بوده و کسانی که از راه استثمار و استعمار قدرت نموده اند چون کوهی آهنین در برابر دولت های کوچک ایستاده و خود را فرمانروای مطلق دنیا می دانند.

البته خواهند گفت امکان به وجود آوردن یک طبقه فعال کشاورز به منظور استحکام موجودیت یک ملت کار مشکلی است. ما خودمان هم این موضوع را می دانیم بسیاری از بدبختی های کنونی ما نتیجه رفتار نامساعد بین روستاییان مالک و خرده مالک است و شاید یهودیان مارکسیت از همین نقطه ضعف اساسی استفاده کرده اند ولی اگر یک دولت توانست بدون این که خود را در دام مارکسیت گرفتار سازد اساس زندگی کشاورزی را بر روی اصول (دهقان مالک زمین خودش است) استوار سازد به موجودیت و قدرت اقتصادی خویش کمک کرده زیرا با یک برنامه درست

<http://www.WorldWar2.ir>

<http://www.NaziCenter.ir>

انجمن مرجع جنگ جهانی دوم

انجمن تخصصی نازی و رایش سوم



می توان این مشکل بزرگ را حل کرد و هنگامی ممکن است صنعت و بازرگانی موجبات آسایش مردم را فراهم سازد که به طور حداقل بتواند مسئله تامین غذایی روزانه را حل کند ولی در مواردی که بین نیازمندی ها تعادل برقرار نباشد و یک گروه کثیر ناچار شدند برای اقلیت ممتاز زحمت بکشند این تعادل از بین خواهد رفت . همیشه گفته اند صنعت و تجارت به یک میزان متعادل اساس زندگی یک ملت است.

وقتی یک ملت توانست اقدامات و فعالیت های خود را محصور برقرار ساختن رابطه درست بین نیازمندی های اولیه و تهیه محصولات در زمین های خود گسترش دهد به طور مسلم استقلال او در برابر دیگران حفظ می شود و با این اسلوب حتی در سخت ترین بحران های سیاسی آزادی کامل برای او فراهم خواهد شد.

بنابراین من عقیده ندارم که سیاست ارضی در یک نقطه مانند کامرون دنبال شود بلکه باید دامنه آن را تا اروپا و جا های دورتری نیز ادامه یابد.

اگر عدالت خداوندی را در نظر بگیریم او کسی نیست اجازه بدهد که یک ملت متصرفات او پنجاه برابر دیگری باشد اگر زمین ها دارای آنقدر ها وسعت هست که تمام مردم را نان بدهد پس به ما هم که یکی از افراد این جهان وسیع هستیم آن قدر زمین بدهند که بتوانیم زندگی خود را تامین کنیم.

اما معلوم است که این عطا و بخشش را به میل و رغبت انجام نمی دهند و هیچ دولت و ملتی حاضر نیست آنچه را که به زور و قدرت به دست آورده تقدیم دیگران کند پس این وظیفه پیش می آید که هر کس باید برای حفظ موجودیت خویش کوشش کند و آنچه را که در این جهان وسیع حق مسلم او بوده و از دستش گرفته اند با زور و قدرت سر پنجه تصاحب نماید.

اگر نیاکان ما می خواستند با شفقت و مردم داری آنچه را که دارند در اختیار دیگران بگذارند اکنون نصف آنچه را که در دست داریم مالک نبودیم اما سال های متمادی بی هوشی و کناره گیری قدرت دوران قدیم را از دست داده ایم و امروز ملت آلمان هیچ چاره ای ندارد جز این که مانند نیاکان خویش سیاست پیشروی به سوی مشرق را پیش بگیرد.

بسیاری از دولت های اروپایی مانند سد محکمی در جای خود مستقر شده اند و بر زمین ها و دریا های وسیع حکومت می کنند در حالی که مساحت متصرفات اروپایی آنان در مقابل آنچه که در مستعمرات خود دارند بسیار کوچک و ناچیز است و همین مستعمرات امور بازرگانی و داد و ستد آن ها را اداره می کند.

با این حساب قله متصرفات آنان در اروپا پایه اش در جاهای دیگر جهان قرار دارد و برخلاف کشورهای متحده آمریکا که پایه استقلال آنان در کشور خودشان قرار دارد.

<http://www.WorldWar2.ir>

<http://www.NaziCenter.ir>

انجمن مرجع جنگ جهانی دوم

انجمن تخصصی نازی و رایش سوم

علت اساسی قدرت آمریکا زمین های وسیعی است که در کشور خود در اختیار دارند و مجبور نیستند هزینه های کمرشکن بارگیری را برعهده بگیرند. چیزی را در کشور خود به دست می آورند و مازاد آن را به کشورهای دیگر می فرستند.

کشور انگلستان به همین دلیل برخلاف آنچه ما می گوئیم نباید باشد زیرا فراموش کنیم که زندگی و موجودیت انگلستان وابسته به کشورهای انگلوساکسون است.

قدرت او در مستعمرات پایه می گیرد و مخصوصا اشتراک زبانی که با آمریکا دارند این مسئله خود نیروی عظیمی است که با وضع هیچ یک از دول اروپایی قابل مقایسه نیست.

پس کشور آلمان برای بقای موجودیت خود هیچ راهی ندارد جز این که سیاست ارضی خود را در اروپا دنبال کند.

مستعمرات از نظر این که می توانند با ایجاد مهاجر نشین قسمت اعظم غذای روزانه مردم را فراهم نماید یکی از مسایل حیاتی برای آلمان است.

اما کاملا روشن است که در اوضاع و احوال اروپایی قرن نوزدهم این اجازه رانخواهد داد که با نگهداری صلح بتوانند به مقصود خویش برسند و بدون اقدام جنگ و خونریزی به دست آوردن زمین های مستعمراتی امکان پذیر نیست. گرفتن یک چنین تصمیم بزرگ دارای شرایط زیاد است جهاد کبیری است که خون های فراوانی در راه آن باید ریخته شود پس تمام سیاست رایش باید منحصر به این موضوع باشد و برای به دست آوردن این ایده آل کلی باید تمام فعالیت ها را کنار گذاشت، باید حقایق را در نظر گرفت، حقایقی که بتواند ما را به سر منزل مقصود برساند و همه باید بدانیم غیر از توسل به جنگ از هیچ راه به مقصود نخواهیم رسید.

درست است که توسل به جنگ می تواند ما را به هدف نهایی خود نزدیک سازد اما فراهم آوردن این جنگ هم دارای شرایط مخصوصی است ابتدا باید پس از فراهم ساختن تجهیزات کامل با اتحادهای سیاسی پایه های این جهاد عظیم را مستحکم ساخت.

اگر زمین های وسیع را در اروپا بخواهند، غیر از اتحاد با روسیه امکان پذیر نیست پس رایش جدید باید نقش شوالیه های قدیم را پیش گرفته و با سر نیزه آلمان در صورتی که روسیه با او اتحاد بسته باشد نان و غذای ملت خود را فراهم سازد.

ناپلئون گفته بود اگر از روسیه نان می گرفتیم و از انگلیس آب خود را فراهم کرده بودم دنیا را صاحب می شدم.

اگر ناپلئون نتوانست این کار را بکند ملت آلمان باید از گذشته درس عبرت بگیرد.

پس برای اجرای یک چنین برنامه عظیم تنها متحد امکان پذیر در اروپا انگلستان است با پشتیبانی این کشور آلمان می تواند دست به جهادی در حد نبردهای صلیبی ژرمنی دست بزند.

<http://www.WorldWar2.ir>

<http://www.NaziCenter.ir>

انجمن مرجع جنگ جهانی دوم

انجمن تخصصی نازی و رایش سوم

تاریخ به ما خوب نشان داده است دولت های که با انگلستان هم پیمان شده اند در جنگ ها به پیروزی رسیده اند زیرا بنا به گفته ناپلئون روسیه نان و انگلستان به منزله آب است.

در اوایل این قرن یک بار بر اثر دیپلماسی سران آلمان ترتیباتی پیش آمد که انگلستان تا اندازه ای به آلمان نزدیک شد و حتی مقدمات یک اتحاد محکم بین دو دولت فراهم گردید، ما قصدی از این کار نداشتیم جز این که انگلستان را در کنار خود به سوی جنگ بکشانیم اما دیپلمات های انگلستان به قدری ماهر و حیلہ گر بودند که دانستند اتحاد آنان به صرفه خودشان نیست و اگر می توانستیم انگلستان را به سوی خود جلب کنیم شاید جنگ 1904 و هم چنین جنگ جهانی 18\_1914 واقع نمی شد.

اما یک چنین اتحادی به جهات سیاسی عملا امکان پذیر بود زیرا نمی بایستی از طرف دولتی که از نژاد ژرمن و تسلط او بر جهان می ترسد انتظار داشت که در سرحدات سیاسی خود از منابع آلمان دفاع نماید.

در حالی که آلمان خودش آن قدر قدرت نداشت که لاقلاً از سرنوشت ده میلیون آلمانی مقیم اتریش دفاع نماید. بعید به نظر می رسید که یک دولت بیگانه و محتاط مانند انگلستان که در آن طرف آن ها قرار گرفته دفاع آلمانی ها را به عهده بگیرند.

انگلیسی ها مردمان عاقلی بودند و تمام جوانب کار را در نظر می گرفتند و می دیدند علاوه بر این که اتحاد آن ها با آلمان برای آن ها سودی ندارد دولت آلمان در حالی که نمی تواند با اتریش که هم زبان اوست کنار بیاید با سایر ملل هم نقش متجاوز ناتوان را برعهده خواهد داشت.

در این صورت صلاح او نبود خود را در خطری دچار کند که رهایی از آن مشکل باشد از این جهت عملا اگر خود را به آلمان نزدیک کند پای او خواهی نخواهی به جنگ و اختلاف نژادی بین آلمان و اتریش کشیده خواهد شد.

اما انگلیسی ها اشتباه کرده بود و می خواستند که خود را با حیلہ و تزویر از جنگ دور کنند ولی وقتی چشم خود را گشودند خویشتن را در آستانه جنگ گرفتار دیدند.

آلمان هم بر سر دوراهی عجیبی واقع شده بود او می دانست در قطعه اروپا زمینی برای تصرف وجود ندارد مگر اینکه سیاست به سوی مشرق را دنبال نماید و از طرف دیگر مشاهده می کرد که جنگ برای او اجتناب ناپذیر است و با این حال خواستار این بود که در یک چنین وضع نا مطلوب صلح را حفظ کند.

زیرا با این که آلمان ها از مدت ها پیش برای به دست آوردن مستعمرات خواهان جنگ بود با در نظر گرفتن اوضاع و احوال سیاسی این فکر برای آن ها پیش آمده بود که نگهداری آلمان با جنگ کار بسیار دشواری است و اگر می توانستند تا مدتی که دیگر پایه ها ی صلح را در جهان و مخصوصا در اروپا استوار سازند برای پیشرفت به مقصود آن ها و به دست آوردن فرصت لازم بهتر بود.

<http://www.WorldWar2.ir>

<http://www.NaziCenter.ir>

انجمن مرجع جنگ جهانی دوم

انجمن تخصصی نازی و رایش سوم

اما حواث جهان با این پیش بینی موافقت نکرد و ترتیباتی پیش آمد که تا پای آلمان به طرف جنگ کشیده شد.

پیشرفت سریع صنایع و امور بازرگانی دولت های جهان و پیدایش قدرت مستعمراتی که حیات آنان را مورد تهدید قرار داده بود روز به روز کارها را مشکل تر می ساخت و دولت های بزرگ هر چه کوشش می کردند نمی توانستند موازنه سیاست مستعمراتی خود را حفظ نمایند و آلمان در این میان نقش یک ناظر و تماشاچی دور افتاده را داشت و مطمئن بود که در این بحران سیاسی نمی تواند برای به دست آوردن مستعمرات اقدام نماید زیرا در وضع حاضر که دولت های بزرگ، جهان را خورده بودند به آلمان اجازه پیشروی نمی دانند.

آلمان هم به خوبی می دانست که در این بحران سیاسی به دست آوردن مستعمرات برای او نه تنها مشکل است بلکه امری محال شمرده می شود و البته این کاری نبود که در یک یا دو سال انجام شود و شاید سال ها وقت لازم بود که بتواند به این مقصود برسد.

سیاست مستعمراتی چون آتشی نبود که یک دفعه مشتعل شود و انجام آن می بایستی به تدریج و در سال های متمادی صورت گیرد.

آلمان به خوبی می دانست که امر محالی است و اگر بخواهد این سیاست را دنبال کند خواه ناخواه او را به جنگی خواهد کشاند که موجودیت آلمان در معرض خطر خواهد افتاد و تازه اگر آلمان در یک چنین موقع نامناسب این مسئله را پیش می کشید انگلستان که تا آن حد به او نزدیک شده و از دوستی او می توانست در جا های دیگر استفاده کند در ردیف دشمنان قرار گرفته و مشکلات دیگری فراهم خواهد ساخت، ولی آلمان هرگز این فکر را نکرد زیرا می دانست امر محالی است.

به فرض اینکه آلمان می توانست برای دنبال کردن سیاست تصرف اراضی در اروپا از راه اتحاد با انگلستان علیه روسیه دست به اقداماتی بزند این عمل هم نتیجه خوبی برای او نداشت در حالی که او به خوبی می دانست پیروزی در سیاست مستعمراتی و بازرگانی جهانی غیر از راه اتحاد با روسیه بر علیه انگلستان امکان پذیر نخواهد بود و برای انجام این نقشه بایستی تمام جوانب کار را در نظر گرفت، مخصوصاً لازم بود که در این مورد اتریش را به حال خود رها سازند این کار هم به خودی خود روبراه شد ولی اتحاد با اتریش در سال 1900 کاری جنون آمیز به شمار می آمد. از این جهت زمامداران آلمان در حالی که نمی توانستند با اتریش کنار بیایند این فکر به مغزشان نرسید که بر علیه انگلستان متحد شوند زیرا در هر دو صورت نتیجه آن جنگ نابودی آلمان بود در حالی که زمامداران آلمان به جای تمام این کارها برای حفظ صلح و استفاده از فرصت سیاست بازرگانی را دنبال می کردند.

نقشه های دیگری هم برای تعقیب سیاست بازرگانی و ایجاد بازارهای معاملاتی در پیش بود که از آن جمله قراردادهای تجارتي و معاملات پایا پای بود اما از این طرف هم اطمینان نداشتند زیرا در مورد سیاست بازرگانی حریف زورمندی مانند انگلستان در مقابل خود داشتند که آنان را در هر حال مورد تهدید قرار می داد. با وجود تمام

<http://www.WorldWar2.ir>

<http://www.NaziCenter.ir>

انجمن مرجع جنگ جهانی دوم

انجمن تخصصی نازی و رایش سوم



این مشکلات فرمانداران آلمان قبل از جنگ به قدری از خود غافل بودند که لااقل به فکر خرید و ساختن مهمات جنگی هم نمی افتادند و به طور کلی فکر هر گونه حمله احتمالی و مراجعت از طرف انگلستان را نیز از سر به در کرده بودند.

جریان تاریخ بایستی برای مردم جهان درس عبرت باشد و انگلستان در مقابل آلمان ضرب المثل بزرگترین خطر به شمار می آمد.

این فکر کاملاً کودکانه است که کسی بتواند با زور سر نیزه سیاست بازگانی خود را حفظ نماید و این مثل آن می ماند که با زور سر نیزه بخواهند مال و متاع خود را به فروش برسانند. انگلستان همیشه سیاستی جداگانه داشت و به جای این که از زور و سر نیزه استفاده کند با سیاست مماشات و جلب دوستی کشورها امور بازگانی خود را پیشرفت داد و با این سیاست از دو قرن پیش تاکنون توانسته است قدرت و سیاست بازگانی را به دست بیاورد.

در این صورت چه اشتباهی بالاتر از این که تصور کنند انگلستان حاضر شود چون جوانان برای پیشرفت امور بازگانی دیگری قدم بردارد و با این سیاست احمقانه در امور بازگانی برای خود رقیب سرسختی مانند آلمان بتراشد.

انگلستان همیشه در فکر پیدا کردن تجهیزاتی بوده که به آن احتیاج داشته و عاقبت سیاست های خود را بدون استفاده از اسلحه انجام داده است، ولی در هر حال همیشه مقدار معینی سرباز مسلح برای ضروریات فوری خود در اختیار داشته است.

\*\*\*

در همان روزها در جراید و مطبوعات آلمان کشور انگلستان را یکی از دولت های با قدرت می دانستند ولی همه مطمئن بودند که این قدرت جهانی به جای این که به وسیله اسلحه به دست آمده باشد از سیاست های مماشات حاصل شده است.

پس با کدام کشور می توان اتحاد کرد؟ اتریش امکان نداشت که بتواند دست به نبرد بزند و همه می دانستند کسی که با اتریش متحد شود مثل این است که خود را در تنور آتش انداخته است.

بیسمارک می توانست خود را به این آب و آتش بزند ولی به طوری که دیدیم هیچ یک از جانشینان ناشی و ناآزموده نتوانستند این عمل را انجام دهند، آن هم در زمانی که پایه های اصلی اتحاد از نظر بیسمارک به طور کلی وجود خارجی نداشت، زیرا بیسمارک با تمام این احوال اتریش را کشوری بیگانه از آلمان نمی دانست اما حوادث دیگر و اختلافات طبقاتی و تصویب بعضی قوانین وضع این کشور را به طوری متزلزل ساخت که دیگر مسئله آلمانی بودن آن از بین رفت.

<http://www.WorldWar2.ir>

<http://www.NaziCenter.ir>

انجمن مرجع جنگ جهانی دوم

انجمن تخصصی نازی و رایش سوم



از نظر کلی اتحاد با اتریش ناخوش آیند بود زیرا حوادث این طور نشان می داد که با کمک و همکاری رایش که وارد سیاست روز نبود دولت جدید نیرومندی از اسلاو در کنار آلمان در حال به وجود آمدن بود که خواه نا خواه یک روز با اتحاد روسیه بر علیه آلمان جبهه مخالفی تشکیل می داد و به این ترتیب اتحاد آلمان و اتریش خود به خود از بین می رفت.

اتحاد آلمان و اتریش در سال 1900 مانند اتحاد اتریش و ایتالیا شده بود در آنجا هم همین مسئله تکرار شد. به جایی که از نژاد ژرمن دفاع کنند و از فشارهایی که به آن ها وارد می شد جلوگیری نمایند با کشمکش های داخلی و اختلافاتی که از سال ها پیش با هم داشتند وضع هر دو کشور آشفته گردید.

ارزش اتحاد مثلث از نظر پسیکولوژی جنگ بسیار ناچیز شمرده می شد زیرا قدرت یک پیمان در صورتی که یکی از طرفین رو به قدرت برود و دیگری به چیزهای واهی سرگرم شود دچار تزلزل خواهد شد و بر برخلاف آن هنگامی پایه های یک اتحاد محکم می شود که دولت های شرکت کننده هر کدام به نفع دیگری اقدامات مشترک به عمل آورند. در این حال هم مقاومت دلیل همکاری نیست ولی اگر در برابر حملات دسته جمعی دشمنان احساس همکاری داشته باشند این پیمان دوام خواهد داشت.

بدبختانه خلاف این موضوع در اتحاد مثلث صدق می کرد لودند فاصله زیاد است ورف در آن تاریخ به عنوان کنل وابسته به ستاد کل ارتش این نقاط ضعف را در یکی از نطق های سال 1912 خاطر نشان ساخت طبعاً رجال و زمامداران سایر کشورها هیچ توجهی به این موضوع نداشتند. قانون طبیعت این است که همیشه حق با کسی است که با صراحت حرف می زند ولی کیست که معنی صراحت را درک کند. این حق در مذاق یک مشت دیپلمات های ناآموزده خوش آیند نبود و نتوانستند نقاط ضعف خود را در سیاست خارجی درک کنند.

برای آلمان مایه خوشبختی بود که در اثر جنگ 1914 می توانست از اتریش رو بگرداند و هابسبورک ها هم وقتی تنها می ماندند از این ناتوان تر می شدند و ضعف آن ها به نفع آلمان نبود ولی جنگ طوری تغییر یافت که در غیر آن صورت امید به نجات خود نداشتند.

پس آلمان تنها می ماند و خانواده هابسبورک هم نمی توانست در نبردی درگیر شود که مقدمات آن را آلمان فراهم کرده است.

آنچه که بعدها سبب شد عمل ایتالیا را مورد سرزنش قرار دهند با دست اتریش به وجود آمد یعنی رفتار اتریش در برابر ایتالیا به طوری ناجوان مردانه بود که همه می دانستند از اتحاد با اتریش خارج خواهد شد.

زیرا ایتالیا حساب همه چیز را کرده بود و در برابر کشوری که در آستانه جنگ دست به انقلاب زده کاری غیر از کنار گرفتن وجود نداشت.

<http://www.WorldWar2.ir>

<http://www.NaziCenter.ir>

انجمن مرجع جنگ جهانی دوم

انجمن تخصصی نازی و رایش سوم

اسلاوهای اتریش قبل از این که اتریش بتواند دست کمک به سوی آلمان دراز کند او راناتوان و خسته ساختند و سبب این شکست آن بود که در آن زمان تعداد کسانی که خطر شدید اتحاد دولت های دانوب را احساس می کردند بسیار قلیل و انگشت شمار بود اتریش هم در اطراف خود دشمنان زیاد داشت که در کمین او نشسته بودند و انتظار آن را داشتند که وارث بعضی نواحی سرحدی اتریش شوند اما کارها هم به این آسانی صورت نمی گرفت و می دانستند تا از برلین نگذرنند نمی توانند خود را به وین برسانند.

در مرحله دوم آلمان از این عمل بهترین امکانات اتحاد خود را از دست می داد.

از طرف دیگر در مسئله روابط با روسیه مطالب تازه ای کشف شد و حتی این تمایل و کشش در ایتالیا هم بسیار محسوس بود زیرا در روم احساسات عمومی به طرف آلمان مساعد بود ولی دشمنی با اتریش هنوز در قلب آنان وجود داشت و هرگز ممکن نبود بعد از آن سوابق تاریک ایتالیا و اتریش با هم کنار بیایند.

از آن گذشته در حالی که برای آنان امکان داشت از لحاظ بازرگانی و صنعتی با یکدیگر رابطه داشته باشند دیگر موردی نداشت که آسایش دو کشور را دچار نا امنی ساخته و علیه روسیه وارد جنگ شوند و اگر جنگی میان آنان در می گرفت به سود دشمنان بود و یهودیان مارکسیست به خوبی می توانستند آتش جنگ را دامن زده و به سود خود دو کشور را از پای در آورند.

در مرحله سوم این اتحاد برای آلمان ها یک خطر دیگر داشت زیرا برای دولتی که آنقدر قابلیت نداشت بعد از اختلافات سیاسی از خدمات او استفاده نماید و درحالی که رایش آلمان نیز روی یهودیان می چرخید این پیش آمد بعید به نظر نمی رسید که برای خود دشمنان تازه ای ساخته و اتریش هم علیه آلمان کارهایی انجام دهد.

اگر در یک چنین موقع بحرانی اسلاوهای دانوب هم به تحریک اتریش وارد جنگ شوند ایتالیا نیز پیش قدم شده و از سه طرف آلمان در محاصره قرار خواهد گرفت.

با در نظر گرفتن بعضی شرایط دیگر که کشورهای دانوب به انتظار حوادثی بودند که بتوانند قسمتی از اتریش و آلمان را ضمیمه خاک خود نمایند و چون ترکیه هم وارد این اتحاد بود تردیدی در آن وجود نداشت که برای آلمان مخاطرات بیشتری فراهم می شد.

من در آن روزها با این سیاست آشنا بودم و می دانستم که این اتحاد منحوس با کمک و همکاری دولتی که با آلمان خصومت دیرینه داشت این کشور را به ورطه های هولناک می کشاند، مگر اینکه حوادثی غیر انتظار بتواند آلمان را از این خطر برهاند و من چنین احتمال می دادم و پس از این که مقدمات جنگ جهانی فراهم شد دانستم آنچه فکر می کردم درست بوده است حتی در اوقاتی که در جبهه جنگ بودم و هر بار این بحث پیش می آمد اشاره می کردم که اتحاد آلمان با اتریش یکی از خطب های بزرگ آلمان شمرده می شود همه می دانستند که این اتحاد به نفع آلمان نمی تواند باشد . البته قبل از این که این پیمان بسته شود گروهی از محافظه کاران هشدار دادند که یک چنین اتحاد

<http://www.WorldWar2.ir>

<http://www.NaziCenter.ir>

انجمن مرجع جنگ جهانی دوم

انجمن تخصصی نازی و رایش سوم

غیر از ضرر و خسران برای آلمان چیزی به بار نخواهد آورد اما بدبختانه دست های مرموزی در کار بود به طوری که سران آلمان با دست خویش وسایل نابودی خود را فراهم کرده و با پایکوبی تمام در اعماق شکست سرازیر شدند.

\*\*\*

دلیل بسیار روشنی که پشتیبانی از سیاست اقتصادی به تنهایی نمی تواند به منزله یک سیاست عملی به منظور حفظ صلح باشد این بود که هریک از گردانندگان دستگاه طرح مخصوصی را دنبال می کنند که خواه نا خواه با منافع رقیبان خود تماس و برخورد خواهد داشت و همین مسئله داشت مهم در آغاز قرن نوزدهم خطر جنگ را نزدیک می ساخت زیرا به همراه آنان ترقیات شگرف و دامنه دار صنایع پیدا کردن بازار و مشتری های مناسب مخصوصا برای کسانی که در سیاست مستعمراتی خود پیش رفته بودند و صنایع خیره کننده آلمان مضاعف آن شده و به همه ثابت می کرد که دیر یا زود باید حساب ها تصفیه شود ولی برای آلمان یک خطر دیگر در پیش بود و همه می دانستند که پیشرفت صنایع آلمان بدون وجود دولتی مقتدر نمی تواند ضامن صلح باشد و در بسیاری از محافل وابسته اظهار می داشتند که پیشرفت صنایع الزام پذیر تهیه غذای کارگران است و تا وقتی که آلمان زمین های قابل زراعت نداشته باشد نمی تواند غذای کارگران را تامین نماید خلاصه این که رقابت امور بازرگانی در کشورهای اروپا وضع روابط بین المللی را به سخت ترین بحران ها رسانده بود.

اما زمامداران آلمان در آن تاریخ به این حساب ها نمی رسیدند و در فکر و پیشرفت صنایع خود بودند و از مسئله مهمی که امکان داشت کمبود مواد غذایی به رونق مارکسیست کمک کند و به کار افتادن بازار معاملات سوداگران یهودی را فراهم سازد، غافل بودند و به جای این که از این مسایل مهم درس عبرت بگیرند با توجه به شرایط و عواملی که در قدیم وجود داشت دلخوش بودند که روزی با اتحاد کامل آلمان بتوانند بازارهای بهتری برای کالاهای خود پیدا کنند.

تا آنجا که من می دانستم آلمان دارای شرایط مخصوص خودش بود و هر بار که قدرت سیاسی آن قوس صعودی خود را می پیمود خواهی نخواهی سطح نیروی اقتصادی هم بالا می رفت و اگر سیاستمداران به جای ایجاد قدرت به بالا بردن سطح اقتصادی می افزودند، همانند دو کفه ترازو و طرف دیگر رو به ضعف و ناتوانی می رفت و در سقوط خود قسمت مهمی از اقتصاد کشور را فلج می ساخت.

در این گیر و دارها من از خود می پرسیدم: پس چه قدرتی می تواند به طور دلخواه موجودیت کشور را حفظ کند؟

البته پاسخی برای آن نداشتم زیرا شرایط زمان و مکان و نیروی فعال مردمان کشور در همه وقت موثر است . کشوری که قادر باشد موازنه سیاسی و اقتصادی خود را حفظ کند بدیهی است پیشرفت هر یک از عوامل نمی تواند کمبود عامل دیگر را جبران کند کشوری که فاقد زمین زراعتی برای غذا و کارگران صنعتی باشد نمی تواند از

<http://www.WorldWar2.ir>

<http://www.NaziCenter.ir>

انجمن مرجع جنگ جهانی دوم

انجمن تخصصی نازی و رایش سوم

انقلاب ها و اعتصاب هاي داخلي جلوگیری کند پس هر یک از افراد کشور بایستی در این جهاد بزرگ شرکت نمایند تا بتوانند لاقل برای سد جوع خود غذا تهیه نمایند.

انگلیس ها مثال خوبی برای مردم جهان به شمار می روند آن ها با محافظه کاری خود هرگز خود را به جایی نمی کشانند که سرانجام دچار پشیمانی شوند جنگ آن ها برای آزادی خودشان است و اگر نان ندارند خوب می دانند که چگونه باید برای قاپیدن نان از دست دیگری دولتها را به جان هم بیندازند. زماني که ما برای به دست آوردن یک لقمه نان نقشه می کشیدیم که با کدام دولت متحد شویم و از چه کسی کناره بگیریم انگلستان برای آزادی خودش از اتحادهاي دول اروپا بهره برداري می کرد.

در آن روزها ما به این عروسک بازی ها می خندیدیم و با اعمال ناشیانه خود نشان دادیم که سیاست دیپلماسی آلمان قبل از جنگ چقدر بچه گانه بود. سیاست ناستوده ای را پیش می گرفتند که به قیمت خون چند میلیون جوان آلمانی تمام شد به طوری که که مجبور شدند در نیمه راه جنگ کنار بروند.

این عادت و امتیاز ملت آلمان بود وقتی می دید برای بدست آوردن یک ایده ال باید بجنگد به جنگ ادامه می داد مثل اینکه در اوایل جنگ 1914 همین طور بود، اما وقتی می دید که باید برای تحصیل یک لقمه نان نبرد خود را از معرکه کنار می کشید.

صدرنشینان آلمان که خیلی خود را هوشمند و با تجربه می دانستند از این اختلاف و دگرگونی ها دچار تعجب شدند آن ها هرگز نمی خواستند بدانند که وقتی ملت آلمان می خواهد برای یک مسئله مهم اقتصادی نبرد کند از مردن نمی ترسد زیرا می داند باید زنده بماند تا از پیروزی خویش بهره بگیرد ناتوان ترین مادر برای بقای فرزند خویش تبدیل به یک قهرمان می شود همیشه هم روال کار این طور بوده است هر یک از ملل دنیا برای بقای نژاد و کانون زندگی خود در برابر سخت ترین دشواری ها مقاومت کرده است.

بنابراین فرمول ذیل را مانند یک حقیقت کلی باید پذیرفت :

هرگز هیچ دولتی فقط به منظور خورد و خوراک تشکیل نمی شود بلکه در همه اوقات غریزه نژاد پرستی و حفظ نسل بر همه چیز مقدم است . برای زنده نگاه داشتن نسل خود به هزاران تزویر و پیکار دست می زنند. مثال زنده آن نژاد آریا است که در مرحله اول با کار و زراعت توانستند خود را زنده نگاه دارند. با به کار رفتن حیله و تزویر مستعمرات یهودی به وجود می آید و به محض این که با غریزه جمع مال خود نژاد پرستی را از بین برد و این احساسات را خاموش کرد خودش سبب اسارت و بدبختی می شود.

ایمان و اعتقادی که قبل از جنگ مردم آلمان به خودشان داشتند و تصور می کردند که می توانند با سیاست اقتصادی و سیر کردن شکم بدون دست زدن به جنگ موجودیت خود را حفظ کنند تبدیل به وحشت و اضطراب شد و با این وسیله تمام قوای خود را از دست دادند . به همین دلیل بود که بعد از جنگ جهانی دچار شگفت گردیدند .

<http://www.WorldWar2.ir>

<http://www.NaziCenter.ir>

انجمن مرجع جنگ جهانی دوم

انجمن تخصصی نازی و رایش سوم



کسی که این مسئله مهم را نتواند با نظر عمیق نگاه کند موضوع ملت آلمان برای او یکی از اسرار حل نشدنی جلوه می کند زیرا کشور آلمان تنها کشوری بود که روی قدرت استثنایی خویش توانست سال های متمادی یک امپراطوری عظیم را اداره کند. اما در آستانه جنگ جهانی ملت آلمان به شکل دیگری در آمده بود. چون دیو عظیم و غول پیکری بود که زهری کشنده پیکرش را ناتوان ساخته و به زحمت زیاد می توانست در اثر این بیماری عظیم سرپا بایستد.

این بیماری عظیم مارکسیست بود که در قلب او فرو رفته به طوری که ملتی که در سابق با روح قهرماتی خویش دنیایی را بهم می زد روز به روز بر ضعف و ناتوانی وی افزوده می گردید.

من که از دور ناظر جریانات سیاسی بودم، چندین بار با دقت و علاقه مفرط این مسایل را با سیاست آلمان آن روز و سیاست ها اقتصادی سال های 1912 تا 1914 نزد خود تجزیه و تحلیل می نمودم و آنچه را در وین با چشم خود دیده بودم با حوادث سال های قبل از جنگ مقایسه می کردم و با این حال در تصورم نمی گنجید که مارکسیست هر چند نیرومند باشد بتواند در این کشور نفوذ ناپذیر رخنه نماید.

اما باز هم برای چندمین بار خود را به جلسه طرفدارن مارکسیست نزدیک ساختم، البته این بار دیگر تحت تاثیر افکار و نظریات اطرافیان و مسایل روزمره نبودم بلکه این بار نمودارهای مختلف این رژیم را از نظر گذراندم. نظرم این بود که بدانم پیدایش این فکر در افراد مردم آلمان شامل چه نوع فعالیت های اصلی است و آن را با آنچه که در مسایل اقتصادی کشور وجود داشت مقایسه نمودم، تنها من نبودم همه کس می خواست این طاعون جهانی را که چون یک بیماری خطرناک در همه جا رخنه کرده با وجود خطرناک بودنش به خوبی بشناسد.

در مرحله اول خواستم بدانم گردانندگان این طاعون جهانی چه اشخاصی هستند.

در ضمن آن به مسئله قانون استثنایی بیسمارک فکر کردم زمانی که به وجود آمده و پیکارهایی که در آن شده با نتایج حاصله از نظر گذراندم و کم کم مانند کسی که از کوه بسیار بلندی بالا رفته در قله سخت و مستحکم آن قرار گرفتم و مستحکم آن قرار گرفتم و چنان اطمینانی برای من حاصل شد که دیگر امکان نداشت تغییر جهت بدهم و در ضمن آن روابطی را که بین مارکسیست و یهودی گری وجود داشت از نظر گذراندم.

اگر در سابق یعنی اوقاتی که در وین اقامت داشتم آلمان در نظرم مانند هیولایی نفوذ ناپذیر بود در اثر مطالعات اخیر این حقیقت بکلی از میان رفت. تردید و دودلی در دلم راه یافت و با خودم و در محافلی که با مردم تماس داشتم شروع به خرده گیری کرده و سیاست خارجی آلمان و روش های نامطلوب زمامدارن آلمان را مورد انتقاد قرار دادم و تعجب می کردم که آنان با چه سبک سری و بی اعتنائی بدون این که خودشان بدانند مرتکب چه خطا و اشتباهی شده اند از مارکسیست و افکار وابسته به ان استقبال می کردند، برای همه کس عجیب و باورکردنی بود که ملت آلمان کورکورانه به استقبال خطری می رود که تمام جزئیات آن وحشتناک بود.

<http://www.WorldWar2.ir>

<http://www.NaziCenter.ir>

انجمن مرجع جنگ جهانی دوم

انجمن تخصصی نازی و رایش سوم



از این جهت در اطراف خود به فعالیت افتادم صدایم را بلند کرده و به آن ها گفتم:

مراقب زمان باشید خطر در چند قدمی شما قرار گرفته یقین بدانید ملت آلمان از هیچ طرف مواجه با خطر نیست جز از این راه که مانند طاعون مهلک در اعصاب او ریشه دواند. پس برای چه آلمان هم مانند سایر کشورها در مقابل این دشمن غول پیکر نمی خواهد مقاومت کند؟

در سال های 1913 و 1914 برای اولین بار در احزاب با جمعیت های مختلف که عده کثیری از آن ها مردمانی با هوش بودند و برای چنین جنبش هائی امادگی داشتند وارد گفتگو شدم و با خطابه ها و سخنرانی های گرم این موضوع را روشن ساختم و گفتم بدون هیچ تردید مسئله اصلی سیاست آینده آلمان باید صرف و ازگون ساختن مارکسیست باشد.

اما هر چه در اجتماعات سیاسی و غیر سیاسی فرو می رفتم این مسئله برای من روشن می شد که مارکسیست در همه جا مشغول چنگ زدن است و بدتر از همه این که این زهر کشنده تمام پایه های حساس اقتصاد کشور را مسموم ساخته و افکار مردم نیز در اثر تماس با این فکر جدید به صورت وحشت آوری تغییر می یافت به طوری که افرادی که تحت تاثیر آن قرار گرفته بودند احساس نمی کردند چه سم مهلکی در درون آنان جای گرفته و با پیکاری شدید دست به گریبان شده اند.

بنابراین از مدت ها پیش انحطاط قهری ملت آلمان خود به خود آغاز شده بود بدون این که مردم \_ به طوری که این پیش آمدها در زندگی هر ملت اتفاق می افتد \_ جرات کنند افکار خود را بشناسند.

البته گاهی از اوقات برای علاج این بیماری جان خراش اقداماتی می کردند و سرو صداهایی به راه می انداختند اما سوداگران ماهر این بازیچه عجیب اعماق آن را می پوشاندند و ظاهر حال را به طوری که عوام پسند باشد جلوه می دادند و چون هیچ کس مفاد این فرمول را چنان که باید نمی دانست و یا این که نمی خواستند چیزی بدانند مبارزه با مارکسیست دارای اثری منفی بود و مانند این بود که یک پزشک قلبی بخواهد با حيله و تزویر بیماری خطرناکی را علاج کند.

<http://www.WorldWar2.ir>

<http://www.NaziCenter.ir>

انجمن مرجع جنگ جهانی دوم

انجمن تخصصی نازی و رایش سوم

# نبرد من

به قلم آدولف هیتلر

انجمن مرجع جنگ جهانی دوم  
WORLDWAR2.IR

فصل چهارم :

انجمن تخصصی نازی و رایش سوم  
جنگ جهانی

NAZICENTER.IR

کاری از

انجمن مرجع جنگ جهانی دوم

و

انجمن تخصصی نازی و رایش سوم

<http://www.WorldWar2.ir>

<http://www.NaziCenter.ir>

انجمن مرجع جنگ جهانی دوم

انجمن تخصصی نازی و رایش سوم

از روزی که دوران پرشور جوانی برای من آغاز شد هیچ چیز مرا این طور تحت تاثیر قرار نمی داد ، جز این که می دیدم در زمانی به دنیا آمده ام که کار اداره جهان به دست یک مشت معامله گر و واسطه افتاده و در واقع سرنوشت آینده مردم جهان بسته به میان برد و باخت هر یک از طرفین معامله بود.

نوسان امواج حوادث تاریخی گاهی از اوقات چنان آرام و بی سر و صدا بود که گویی آینده جهان بدون قید و شرط به یک صلح پایدار منتهی خواهد شد و دول جهان خواهند توانست با همکاری متقابل دشواری های خود را در هر صورت حل و فصل نمایند اما در همان حال سکوت و آرامش مطلق در گوشه و کنار جهان سر و صدائی بلند می شد و معاملاتی به دست سوداگران صورت می گرفت که جای یک اختلاف و کشمکش جدید را برای خود می گشود و در واقع چهارگوشه جهان به شکل یک بنگاه معاملاتی درآمد بود که دسته ای در یک طرف سرگرم حفر گودال هایی بودند و مشتری هایی نیز از گوشه و کناره با سرو صدا و عریبه های حیوانی به گرد آن گودال جمع می شدند.

این فعالیت ها نشان می داد که در آینده ای نزدیک جهان وجهه خود را تغییر خواهد داد و جمعی کثیر را در آن گودال که به دست خود کنده بودند نابود خواهند ساخت.

در این بازار معاملات ، انگلیس ها بازرگانان و معامله گران را از چهار گوشه جهان دعوت می کردند . اعضای فعال این بازار معامله غالباً آلمان ها بودند در حالی که یهودیان با قیافه بورژوازی ثروتمند واسطه معاملات بودند.

برای چه من چند سال پیش به دنیا نیامدم مثلاً در زمان جنگ های آزادی خواهی نبودم که لاقلاً بتوانم ارزش خود را در این بازار نشان بدهم.

این اندیشه های طاقت فرسا بیشتر اوقات مرا به خود مشغول می داشت و از این که کمی دیر به دنیا آمده بودم افسوس می خوردم و نمی توانستم خود را با این آرامش ساختگی که نام آن را صلح مسلح گذاشته بودند گول بزنم زیرا می دانستم آتشی در زیر این خاکستر نهفته شده است که روزی چون یک کوه آتش فشان شعله ور خواهد شد.

با این که در دوران جوانی خود بسیار ثابت قدم و مصمم بودم نمی توانستم آرام بمانم و هر چه به خود فشار می آوردم از عهده آرام کردن خود بر نمی آمدم.

هر روز به اخبار جراید و مطبوعات متوجه بودم . اخبار جدید را از هوا می قاپیدم و خوشحال بودم از این که در کنار نشسته و جنگ تن به تن این قهرمانان را تماشا می کنم.

جنگ روس و ژاپن توجه مرا به خود جلب کرد . من در آن روزها از لحاظ ملیت طرفدار ژاپنی ها بودم و شکست روس ها را به منزله شکست اسلاو اتریشی تلقی می نمودم.

بعد از این که سال ها گذشت به نظرم رسید آنچه را که در آن روزها یک نوع تنبلی و بی حالی می دانستم برعکس آرامش قبل از طوفان بود.

<http://www.WorldWar2.ir>

<http://www.NaziCenter.ir>

انجمن مرجع جنگ جهانی دوم

انجمن تخصصی نازی و رایش سوم

در روزهایی که در وین اقامت داشتیم حالتی حاکی از التهاب و جهش در کشورهای بالکان دیده می شد و همین حالات خود نمایشگر یک طوفان شدید ناگهانی بود و اگر یک ساعت پرتوی از آرامش در قلب ها روشن می شد در ساعت دیگر آثاری از اضطراب و نگرانی نمایان می گردید.

در همان اوقات بود که جنگ های بالکان می رفت که به وقوع بپیوندد و اولین ضرر به آن را وزش بادهای نامساعد در اروپای آماده و مضطرب منتشر ساخت.

هوای آرام و ساکت که حکایت از آرامش کامل می کرد ناگهان به صورت طوفان و نگرانی شدید در آمد و وضع طوری شد که ابری سیاه آسمان سیاست کشورها را فرا گرفت و به صورت یک حمله ناگهانی سرنوشت جهان را تغییر خواهد داد.

اولین صاعقه ناگهانی خواه ناخواه بر سر مردم جهان فرود آمد و به دنبال آن طوفان جنگ از جا کنده شد. رعد و برق آن فضای سیاست را روشن کرد و شعله های جنگ از هر طرف زبانه کشید.

وقتی خبر جدید قتل ارشیدوک فرانسوا فردیناند در مونیخ انتشار یافت وحشتی سخت و بی سابقه مردم را فرا گرفت و قلبها چنان به ضربان افتاد که گویی خطرناک ترین حادثه ای را که منتظرش بودند فرا رسیده است.

من در آن روزها کمتر از منزل خارج میشدم ، معهذا این اخبار را جسته و گریخته می شنیدم و به نوبه خود مانند سایر مردم دچار اضطراب و نگرانی سخت می شدم . البته تیر از اسلحه دانشجویی آلمانی خارج شده و به مردم آلمان که در آن زمان از رفتار اسلاوها خسته شده و آرزو داشتند در اثر یک حادثه مشتی آلمانی را از سلطه اسلاوها خارج سازند ارتباط نداشت ، اما این گلوله اگر از جای دیگر بود آلمان را یک باره از جا تکان داد . وقتی نام صرب ها در اثر این حادثه بر سر زبان ها افتاد در حقیقت همه کس از انتقام طبیعت بر جای خشک ماند و معنی آن این بود که یکی از عزیزترین دوستان اسلاو به دست صرب متعصب کشته شده است.

اگر کسی در آن زمان با دقت بیشتر وضع اتریش را در برابر اسلاوها در نظر می گرفت تردیدی برای او حاصل نمیشد که دست هیچ کس در این ماجرا غیر از اتفاق دخالت نداشته و مانند سنگی بود که طبیعت آن را در سرایشی رها کرده و در سقوط خود خواه ناخواه عده ای دیگر به وادی نیستی کشانده شده اند.

شاید امروز دولت اتریش را درباره اولتیماتومی که داد و با این اولتیماتوم فتیله جنگ را عمدا آتش زد مورد سرزنش قرار دهند ، اما این اشتباه بزرگی است ، هیچ دولت مقتدری در آن زمان با این وضع و حال نمی توانست کاری جز آن انجام دهد.

اتریش در سرحدات جنوب شرقی خود یک دشمن خونخوار داشت که همیشه بر علیه او مشغول فعالیت های سیاسی بود و تا روزی که این کشور را در هم نمی ریخت آرام نمی گرفت.

<http://www.WorldWar2.ir>

<http://www.NaziCenter.ir>

انجمن مرجع جنگ جهانی دوم

انجمن تخصصی نازی و رایش سوم

حق با آنها بود که همیشه از این احتمال می ترسیدند اما به فکرشان نمی رسید که این دشمنی ها بالاخره با کشتن وارث خاندان امپراطوری خاتمه خواهد یافت . شاید مردم حق داشتند که بعد از مرگ فرانسوا ژوزف از این احتمال می ترسیدند و مانند روز روشن انتظار آن را داشتند اما در آن روزها وضع کشور طوری بود که قدرت مقاومت در برابر هیچ حادثه ای را نداشتند . در جریان سال های متمادی اتریش خلاصه ای از قدرت فرانسوا ژوزف بود . مردم با این قدرت عادت کرده بودند و پس از مرگ فرانسوا ژوزف در روح و فکر خود هنوز قیافه او را در نظر مجسم می کردند و تصویر قدرت او را در قیافه وارث جوان او می دیدند .

مردم اتریش به قدری به امپراطور خود ایمان داشتند که قدرت و موجودیت خود را مدیون مساعی و کوشش های او می دانستند و منتظر بودند بعد از امپراطور مقتدر او دوره های گذشته را برای آنان تجدید نماید .

اما در عین این خودپرستی از یک چیز غافل بودند و آن دشمنی اسلاوها بود و هرگز به نظرشان نمی رسید که شاید این دشمن دیرینه از این راه نیش خود را در قلب میلیون ها اتریشی فرو کند . آنان کاملاً بی خبر بودند که پایان این سرمستی ها فرا خواهد رسید و یک روز چکش تقدیر درب سعادت آن ها را خواهد کوبید .

برای چه این اتفاق روی داد؟

مردم اتریش نمی خواستند بدانند با این که مقتدرترین امپراطوران بر تخت آن ها تکیه زده بود سخت ترین قدرت ها در برابر تقدیر ناگهانی کاری نمی تواند صورت بدهد .

این اوضاع و احوال محصول قدرت و تسلط بود و در همه وقت چه در زمان فرانسوا ژوزف و چه در دوره ماری ترز حوادث را از خود رانده و با این حال منتظر حادثه تازه ای بودند .

در آن روزها بسیاری از کشورها اتریش را متهم کردند که باعث روشن شدن آتش جنگ شده و یا لاقلاً می توانسته جنگ را دو سال عقب بیندازد .

شاید این حرف راست بود و می توانستند جنگ را دو سال یا بیشتر به تاخیر بیندازند اما برای همیشه جنگ اجتناب ناپذیر بود و اگر این بدبختی بر سر آلمان هم می آمد چاره ای غیر از تسلیم در مقابل تقدیر نداشت و بر فرض که می خواستند از جنگ کناره بگیرند چون وضع بین المللی آشفته شده بود خواهی نخواهی در موقع نامساعدتری این پیش آمد واقع شد .

درست است که حفظ صلح مهمتر از این بود که در یک دوره بحرانی خود را بدام جنگ گرفتار سازند . ولی دیگر ادامه نگاهداری صلح امکان نداشت کسانی که با جنگ مخالف بودند لاقلاً لازم بود فکر کنند که خودداری از این جنگ برای آن ها دشوار تر بود و به فرض این که از دو طرف همه گونه کوشش برای حفظ صلح به عمل می آمد نتیجه اش خواه ناخواه در یک موقع نامساعد تر به سوی جنگ کشیده میشد .

<http://www.WorldWar2.ir>

<http://www.NaziCenter.ir>

انجمن مرجع جنگ جهانی دوم

انجمن تخصصی نازی و رایش سوم



کسی که با این جنگ موافق نبود لاقلاً لازم بود دلیل مخالفت خود را بگوید و آن دلیل فدا کردن اتریش بود و در هر حال جنگ به هر صورت واقع می شد . البته نه به صورت یک جنگ تن به تن با سایر کشورها پیش می آمد بلکه جنگی بود که نتیجه اش به تجزیه دولت هابسبورگ منتهی می گردید.

پس لازم بود تصمیمی گرفته شود و آن هم به دو صورت یا ناچار بودیم به کمکش برویم یا دست ها را در بغل گذاشته نقش یک تماشاچی را بازی کنیم.

اتفاقاً همان کسانی که با این جنگ مخالف بودند و به دیگران اندرز می دادند در آخر کار جزو افرادی در آمدند که اجباراً جنگ را استقبال نمودند.

از ده سال پیش حزب سوسیال دموکرات آلمان با نهایت حيله گری کوشش می کرد که موجبات جنگ بین آلمان و روسیه را فراهم سازد در حالیکه در مرکز حزب نظر به بعضی مصالح مذهبى سعی می شد اتریش را از این جنگ برکنار نگاه دارند و اکنون همان افراد از راه اضطرار مجبورند نتایج این اشتباه بزرگ را تحمل نمایند آنچه که باید واقع شود اجتناب ناپذیر بود گناه حکومت آلمان این بود که به بهانه حفظ صلح همیشه موقع های خوب را از دست می داد و این اهمال کاری باعث شد که دست و پا بسته در وسط پیمان ها و اتحادیه های دولت های جهان گرفتار شود زیرا آن ها به هیچ وجه طرفدار حفظ صلح نبودند و با کوشش های خستگی ناپذیر آتش جنگ را دامن می زدند.

اگر در آن روز اتریش به اولتیماتوم خود جنبه ملایم تری می داد و راه آشتی را باز می گذاشت پاسخ او به هیچ وجه نمی توانست وضع سیاسی جهان را تغییر بدهد جز این که افکار عمومی بر علیه او تحریک می شد و تازه مردم اتریش از لحن آرام اولتیماتوم راضی نبودند و می گفتند که عزیز ترین وارث خود را از دست داده و نباید با ملایمت رفتار کنند پس معلوم است که طرفداران امپراطوری دروغ می گویند و خانواده هابسبورگ را دوست ندارند.

حقیقت این است که جنگ 1914 نه فقط جنگ تحمیلی نبود بلکه جنگی بود که تمام ملت آرزوی آن را داشتند.

لازم بود جنگی واقع شده و به وضع ناهنجار دولت ها خاتمه داده شود و دلیلش این بود که در روزهای اول دو میلیون از بهترین جوانان آلمانی دواطلبانه به زیر پرچم رفته و حاضر شدند تا آخرین قطره خون خود را برای دفاع از کشور خویش به زمین بریزند .

\*\*\*

برای من هم این ساعات دردناک به منزله رهایی از افکار و فشار های روحی بود و امروز هم هیچ شرم ندارم از این که اعتراف کنم که از پیش آمدن جنگ بسیار خوشحال بودم و سپاس خداوند را می کردم که در یک چنین دوره ای به دنیا آمده ام.

<http://www.WorldWar2.ir>

<http://www.NaziCenter.ir>

انجمن مرجع جنگ جهانی دوم

انجمن تخصصی نازی و رایش سوم

نبرد برای آزادی آغاز شده بود و طوری بود که همه مردم جهان انتظار آن را داشتند . به محض این که صدای جنگ بلند شد در توده های عظیم این اطمینان به دست آمد که دیگر بحث بر سر سرنوشت صربستان یا اتریش نیست بلکه پایان این جنگ منتهی به استقلال کامل یا نابودی آلمان خواهد شد.

بالاخره ملت آلمان می توانست بعد از سال های دراز اشتباه کاری و ناپینائی آینده خود را به طور آشکار مشاهده کند و دلیلش آن بود که در آغاز این پیکار عظیم ملت با شور و شعف تمام از آن استقبال نمودند و همه مطمئن بودند که این التهاب و اشتعال از شعله های پوشالی نیست بلکه همه کس جنگ را جدی می گرفت و هیچ کس از این نظر که امکان داشت دامنه پیکار طولانی شود نگرانی زیاد نداشت.

همه فکر می کردند که در اول زمستان مردم به خانه های خود برگشته و برای آینده خود نقشه خواهند کشید.

چیزی را که انسان می خواهد به آن امیدوار است و ایمان دارد . اکثریت مردم از مدتی پیش از این وضع بلا تکلیفی خسته شده بودند و دیگر این تصور از بین رفته بود که ممکن است بین اتریش و صرب سازش و ائتلافی صورت گیرد و همه انتظار نتیجه کلی را داشتند . من هم در شمار سایر مردم با آنان هم عقیده بودم.

به محض این که خبر سوء قصد در مونیخ انتشار یافت دو فکر و یا به معنی دیگر دو نظریه از ذهنم گذشت ابتدا این که یقین داشتم جنگ اجتناب ناپذیر است دوم این که خانواده هابسبورگ برای اتحاد با آلمان ناچار است ، زیرا چیزی که بیش از همه باعث نگرانی من شد این بود که امکان داشت یک روز آلمان در مقابل این اتحاد دچار اشکال شود بدون این که اتریش باعث آن باشد و یا این که امکان داشت دولت اتریش نظر به بعضی مسائل سیاسی قادر نباشد خود را در کنار متحد خویش قرار دهد.

در این حال اکثریت مردم اسلاو در مورد اتخاذ این تصمیم بنای خرابکاری را گذاشته و غالب آن ها به قدری با آلمان مخالف بودند که تجزیه دولت اتریش را بر اتحاد با آلمان ترجیح می دادند ، اما دیگر این خطر خود به خود از بین رفت و کشور قدیمی اتریش خواهی نخواهی باید وارد جنگ شود.

وضع من در مقابل این برخورد خیلی روشن و ساده بود و به نظرم این طور می رسید که این جنگ نه فقط برای آن بود که اتریش ناچار است برای سرگرمی دشمن وارد جنگ شود بلکه این نبرد برای آلمان آغاز شده بود تا بتواند قدرت خود را به دیگران نشان داده و استقلال خویش را حفظ کند.

این نبرد تکلیف آلمان را روشن می کرد ، یا به طوری که پیش بینی کرده بودند از بین می رفت یا آزادی و آینده او تامین می شد.

آلمان بیسمارک ناچار بود در جنگ شرکت کند آنچه را که اجداد او با نثار خون های خود در نبردهای گذشته از دست داده بودند جوانان آلمانی وظیفه داشتند تا آن را پس بگیرند و اگر این نبرد با پیروزی به پایان می رسید ملت

<http://www.WorldWar2.ir>

<http://www.NaziCenter.ir>

انجمن مرجع جنگ جهانی دوم

انجمن تخصصی نازی و رایش سوم

آلمان می توانست جای خود را در برابر ملت های جهان استوار کند ، آن وقت بدون این که مجبور باشند برای حفظ صلح بچه های خود را در فشار گرسنگی بگذارند پناهگاه بسیار محکمی برای مانور های آینده به دست خواهند آورد . من در آن روزها که التهاب و شوق جوانی داشتم سعی می کردم به مردم ثابت کنم شور و اشتیاق مردم برای جنگ براساس خیالی واهی نیست.

البته روزی که اتریش خارج شدم بیرون آمدن من از آنجا دلایل سیاسی داشت زیرا نمی توانستم ببینم که میلیون ها آلمانی در اسارت اتریش باشند ولی اکنون که جنگ آغاز شده بود هیچ دلیلی نداشت که روی این احساسات از جنگ کناره بگیرم ، البته نمی خواستم برای پیروزی خانواده هابسبورگ وارد جنگ شوم ولی حاضر بودم برای کشور خودم که به استقلال آن علاقه داشتم خون خود را نثار کنم . در تاریخ سوم اوت به طور مستقیم نامه ای خطاب به اعلیحضرت لوی سوم ارسال داشته و ضمن آن تقاضا نمودم که اجازه بدهد در یکی از قسمت های وابسته به او خدمت کنم.

در آن روزها دفاتر وابسته به کابینه جنگی که طبعاً سرگرمی زیادی داشتند بسیار نامنظم بود ولی چه مسرت فوق العاده ای به من دست داد وقتی فردای آن روز پاسخ مساعد آن به دستم رسید.

وقتی با دست لوزان پاکت مهر شده ستاد ارتش را می گشودم باورم نمیشد که جواب آن مساعد باشد و چون پاسخ پذیرش خود را ضمن این که دستور داده بودند خود را به یکی از هنگ های باویر معرفی نمایم دریافت کردم به قدری مسرور و خوشحال بودم که حد و وصف نداشت و چند روز بعد لباس اونیفورمی را به تن کردم که شش سال بعد مجبور شدم آن را از تن بیرون سازم.

با این ترتیب زندگی پر از اشتیاق من و هزاران جوان آلمانی آغاز گردید.

در برابر حوادث پشت سر هم این پیکار عظیم خاطرات گذشته ام در فراموشی و نیستی صفر فرو رفت . همیشه با یک حالت مالیخولیائی این روزها را به خاطر می آورم و شاید آنچه که بر من گذشته به قدری مورد علاقه ام بود که امروز جزئیات آن را پس از گذشت سال ها می توانم به خاطر بیاورم.

مثل این که دیروز بود که جلو نظرم حوادثی عجیب نقش می بست و خود را در جمع دوستان خویش در اونیفورم مشاهده می کنم که چگونه خود را برای نبرد آماده ساخته و با بی صبری تمام انتظار عزیمت به جبهه جنگ را داشتیم.

در بین تمام نگرانی ها یک چیز خاطر مرا به خود مشغول می داشت و آن این بود که می ترسیدم که دیرتر از دیگران به جبهه جنگ برسیم و این فکر بعضی اوقات به سختی تمام مرا ناراحت می کرد.

<http://www.WorldWar2.ir>

<http://www.NaziCenter.ir>

انجمن مرجع جنگ جهانی دوم

انجمن تخصصی نازی و رایش سوم

شنیدن اخبار جنگ و پیروزی های اولیه جان مرا آتش زده بود و آرزو می کردم اولین کسی باشم که در جبهه جنگ حاضر شده است.

بالاخره اولین روزی که می بایست برای انجام وظیفه از مونیخ خارج شوم فرا رسید ، برای اولین بار رودخانه راین را با نظری پر التهاب از نظر گذرانده و آرزو می کردم که بتوانم این شط عظیم را از دسیسه دشمن حفظ کنم.

بعد از آن شب های سرد و مرطوب فلاندر فرا رسید که با سکوت و آرامش تمام از کنار آن می گذشتم . وقتی آفتاب طلوع کرد ناگهان از بالای سرمان صفر بر خورد اسلحه ها به گوش می رسید . گلوله های پی در پی در بین صفوف ما رها می گردید.

ولی قبل از این که شب فرا رسد در برابر اولین قربانی جنگ فریادی تحسین آمیز از گلولی صدها سرباز خارج گردید و به دنبال آن روشنایی گلوله ها غرش قدم های رعد آسای سربازان دل ها را از وجد و سرور می لرزاند . هر کدام از ما شتاب داشتیم که جلوتر از دیگران به استقبال جنگ برویم.

از دورتر صدای آوازی به گوش ها می رسید و ما را سر شوق و شغف می آورد و وقتی این آواها با صفر مرگ همراه می شد مانند این بود که تمام سربازان را به یک مجلس مهمانی رقص دعوت کرده اند.

اما چند روز بعد مجبور به عقب نشینی شدیم ، وضع جنگ شکل دیگری به خود گرفته بود ، پسران هفده ساله در آن جا مانند مردان جنگی ابراز شهامت می کردند. این آغاز جنگ بود.

سالهای دیگر با این برنامه گذشت اما کم کم حالت شاعرانه جنگ جای خود را به وحشت داد . التهاب و حوادث اولیه کم کم رو به سردی گذاشت و قهقهه های خنده مسرت حاکی از ترس مرگ خفه شد و زمانی فرا رسید که هر کس بنا به عادت غریزی و حفظ جان می خواست فقط برای انجام وظیفه جنگ کند و حتی من هم که دارای آن همه شور و التهاب بودم گاهی گرفتار ترس و سستی می شدم . زمانی که پرنده مرگ در اطراف ما سایه می انداخت چیزی در درون من سر به طغیان می گذاشت . سعی داشتم احساس خود را در مقابل عقل و وجدان خاموش کنم این ندای عقل و وجدان بود و اگر گاهی هم یکی از ما سستی به خرج می داد از ناتوانی و خستگی بود و با این جنگ و گریزهای درونی آن قدر مقاومت کردیم تا این که بالاخره ندای انجام وظیفه ما را از جا حرکت داد.

در زمستان 1915-1916 این نبرد باطنی در وجود من به پیروزی رسید و اراده قوی بر همه چیز غالب آمد ، اگر در روزهای اول با شوق و اشتیاق و با احساس تند در صحنه ها شرکت می کردم . کم کم کار به جایی رسید که از وجود خود آدمی مصمم ساختم این احساس به قدری شدید بود که از مرگ نمی ترسیدم و مصمم شدم وظیفه ای را که بر عهده دارم به انجام برسانم.

<http://www.WorldWar2.ir>

<http://www.NaziCenter.ir>

انجمن مرجع جنگ جهانی دوم

انجمن تخصصی نازی و رایش سوم



من که یک داوطلب ساده بودم به صورت یک مرد جنگی در آدم این تغییر حالت دو مرتبه در روحیه غالب سربازان راه یافت به طوری که اگر یک نفر نمی خواست وظیفه اش را انجام دهد به وسیله دیگری از پا در می آمد.

اگر کسی انصاف داشته باشد می تواند از روی حق درباره این سربازان که در مدت چند سال با نهایت مشقت و بردباری در مقابل تعداد کثیر دشمن با گرسنگی دست به گریبان بودند قضاوت نماید ، زیرا آنان برای یک ایده آل مخصوص می جنگیدند و می دانستند که باید در این نبرد آزمایش خود را نشان بدهند.

من که خود آلمانی هستم نباید این حرف را بزنم اما حق آن است که از مقاومت و تحمل سربازان آلمانی در جریان جنگ درس عبرت بگیرند زیرا آن ها با تعداد بسیار قلیل در سخت ترین نبردها در حالی که گرسنه بودند چنان سر سختی و مقاومتی از خود نشان دادند که باعث حیرت و وحشت دشمن شدند . همه به یاد می آورند که این سربازان بدون اینی که ضعف و سستی از خود نشان بدهند تا جان در بدن داشتند جنگیدند و تا زمانی که آلمان زنده است خاطره این سربازان غیور را از یاد نخواهد برد.

من در آن وقت یک سرباز ساده بودم و قصد نداشتم که مرد سیاسی بشوم ولی هنوز هم این اطمینان را دارم که سربازان آلمانی در این نبردها گر چه شکست خوردند اما در شجاعت و شهامت بی نظیر بودند.

اگر من در آن زمان مرد سیاسی نبودم لااقل در برابر مسائلی که به ملت آلمان ارتباط داشت نمی توانستم ساکت بمانم و همیشه در یک مورد سعی می کردم درباره این مسائل نظریات درست خود را بگویم.

دو مسئله مهم مرا سخت خشمناک می ساخت یکی این بود که هیچ یک از فرماندهان دسته یا گروه نمی خواستند روحیه سربازان را تقویت نمایند در حالی که این موضوع یکی از مسائل مهم در میدان جنگ شمرده می شود.

دوم این که به جای تقویت روحیه سربازان از نیش زدن و خرده گرفتن خودداری نمی کردند سربازان که می دیدند در پیروزی ها تشویق نمی شوند و در مقابل آن کوچکترین اشتباه و لغزش از گناهان بزرگ شمرده می شود طبعاً در طول زمان آزرده می شدند ، و حرارت و شهامت اولیه را به کلی از دست می دادند.

این تقصیر بزرگ فرماندهان جنگ بود که به تاکتیک های نظامی آشنا نبودند و نمی خواستند خود را مطابق روز بسازند و روحیه ی سربازان را تقویت کنند . پس از پیروزی های ابتدایی بعضی از مطبوعات شروع به سمپاشی نمودند و مسئله اشتیاق و رغبت سربازان آلمانی را برای استقبال از جنگ به هیچ شمردند و این کلمات را در لباس حسن نیت به مردم القا می کردند و هنگامی که پیروزی به دست می آمد به جای این که سربازان را تشویق کنند این پیروزی ها را جزو وظایف آنان می شمردند.

آن ها برای این که صحنه سازی کنند می گفتند برخلاف شایعات دور از حقیقت سربازان آلمانی با شوق و شغف از جنگ استقبال نمی کنند بلکه پیروزی های آنان مربوط به شجاعت و شهامت آنان است و نباید برای پیروزی های به

<http://www.WorldWar2.ir>

<http://www.NaziCenter.ir>

انجمن مرجع جنگ جهانی دوم

انجمن تخصصی نازی و رایش سوم



دست آمده شادمانی کرد زیرا ممکن است همین تبلیغات سربازان را مغرور بسازد . فلسفه دیگر آن ها این بود که با تبلیغات زیاد از هر لحاظ به سود دشمن است و ما را در برابر بیگانگان حقیر می سازد مرد بزرگ کسی است که کارهای مهم انجام دهد اما از توصیف خویش خودداری نماید.

هیچ چیز بهتر از آرامش نیست زیرا در این حال سرباز می داند وظیفه ای دارد و خواه و ناخواه خود را برای نبرد تازه ای آماده خواهد ساخت ، اما حکومت وقت به جای این که جلو این پرفرفی ها و یلوه سرایی های منفی بافان را گرفته و نویسندگان آن را که به ملت آلمان اهانت می کردند روانه چوبه دار کند با فلسفه های غلط از آنان جانبداری می کردند و به فکرشان نمی رسید که وقتی احساسات آتشین سرکوب گردید در موقع لزوم بیدار کردن این احساسات کار دشواری است.

من هم اگرچه در آن زمان خیلی جوان و ناآزموده بودم از این انتقادات بی جا خوشم نمی آمد و معتقد بودم هر چه روحیه سربازان قوی تر باشد پیروزی آنان نزدیک تر خواهد شد.

مسئله دوم که مرا سخت خشمناک می ساخت روش ناپسندی بود که در معامله با مارکسیست ها پیش گرفته بودند یعنی نقش آن ها برای ناتوان ساختن مارکسیست به این طریق بود که با سمت بی اعتنائی به مبارزه می پرداختند و به آن ها وانمود می کردند که ما از این فلسفه جدید چیزی درک نکرده ایم و به نظرمان می رسید اگر بین احزاب اتحاد و ائتلاف اتحاد کنند به این وسیله می توانند مارکسیست را سرکوب یا مضحک تر از همه آن ها را به راه راست هدایت نمایند.

رفتار آن ها در مقابل مارکسیست جنبه سازش و دموکراسی داشت ، دموکراسی و سازش با عقیده ای که اساس آن برای واژگون ساختن دولت ها پایه گذاری شده است.

اما آن ها غافل بودند زیرا در این ماجرا سر و کارشان با یک حزب ساده نبود بلکه با فلسفه حزب انسانی رو به رو بودند که اگر به طوری که باید از آن جلوگیری نمی شد عواقب بسیار وخیمی به دنبال داشت.

اما هیچکس به این موضوع مهم توجه نمی کرد مانند این بود که زخمی مهلک در بدن جای گرفته و عدم توجه به آن میدانی برای پیشروی باز می کند و طولی نخواهد کشید که سراسر وجود انسانی را مورد تهدید قرار خواهد داد.

این فلسفه در همان روزهای اول در دانشجویان و دانشگاه ها رخنه کرد و چندی بعد رجال عالی رتبه و کارمندان درجه اول در حالی که از وضع اجتماعی در فشار بودند برای وقت گذرانی کتاب هایی به دست می گرفتند و چیزی از آن می آموختند که هنوز در بین دانشجویان انتشار داشت بنابراین امکان داشت خرابی اساسی از این طرف متوجه آلمان شود و کار به جایی می رسید که در موسسات بزرگ کارگری نیز تا جایی که ممکن بود افکار کارگران را متزلزل می ساخت . با وصف این حال نمی توان پذیرفت که در ابتدای ماه اوت 1914 کارگران آلمانی به طور کامل با این فلسفه آشنا شده بودند زیرا در آن روزها کارگران آلمانی خیلی هوشیار بودند و تا جایی که امکان داشت از

<http://www.WorldWar2.ir>

<http://www.NaziCenter.ir>

انجمن مرجع جنگ جهانی دوم

انجمن تخصصی نازی و رایش سوم

نزدیک شدن به این طاعون مهلک دوری می کردند ، در غیر این صورت اگر کارگر آلمانی قبل از جنگ در چنگال مارکسیست گرفتار شده بود حاضر نمی شد از جنگ استقبال نماید پس خیلی احمقانه است که فکر کنیم در آن زمان فلسفه مارکسیست در اجتماع آلمانی نفوذ کرده باشد و این خود دلیل آشکاری بود که تا آن زمان هیچ یک از رهبران دستگاه دولتی به طوری که باید به این طاعون مبتلا نشده بودند.

مارکسیست حقیقی که هدف اساسی آن خرابی اوضاع تمام کشورهای غیر یهودی بود در ماه های اول سال 1914 قیافه زشت خود را نشان داد . کارگرانی که در آلمان در دام آنان افتادند ناگهان پشیمان شده و چون آوازه جنگ بلند شد این افکار را به دور انداختند و چندان که دیدیم آمادگی خود را برای شرکت در جنگ اعلام نمودند.

در فاصله چند روز وضع مارکسیست ها دگرگون شد و دود های گول زننده این فلسفه جدید به دست بادهای حوادث سپرده شده ناگهان قشرهای فشرده و رهبران یهودی خود را تنها دیدند به طوری که کوچکترین اثری از آنچه که در سر راه مردم پاشیده بودند باقی نماند ، زیرا در آن روز ها وضع کارگران بسیار حساس بود و به هیچ چیز غیر از دفاع از کشور فکر نمی کردند . و روسا و رهبران هم وقتی با عدم استقبال توده مردم رو به رو شدند خود را به راه دیگر زده و در ظاهر امر خود را راضی نشان دادند.

این زمان فرصت بسیار مناسبی بود که جلو این دستگاه مخوف و پروپاگندهای یهودی گرفته شود و می توانستند این گروه را که افکار مردم را خراب می کند به دادگاه بکشانند.

اما این کار را نکردند و نتیجه آن شد که بعدها خواهید دید در اوائل سال 1914 تبلیغات یهودیان بی نتیجه ماند و نتوانستند گروه کارگران را تحت نفوذ خود بگیرند و چند هفته بعد امریکاییان دخالت نمودند و با فریاد برادر دوستی کارگران را به جنگ تشویق نمودند . این وظیفه فرمانداران آلمان بود که وقتی می دیدند افکار ناسیونالیستی در کارگران به شکل دیگر شروع به فعالیت کرده می بایست با دسایس سیاسی دشمنان ملت را پراکنده سازند اما آن ها به هیچ وجه خطر را تشخیص ندادند و در حالی که در جلو جبهه عده ای سقوط می نمودند مزدوران یهودی در عقب جبهه مشغول فعالیت های منفی بودند.

امپراطوری آلمان به جای تمام این کارها دست دوستی به سوی جنایتکاران قدیم دراز کرد و در برابر مهلک ترین دشمنان خویش چنان قیافه دوستانه ای از خود نشان داد که آن ها به سهولت تمام اعمال مخفیانه خود را دنبال نمودند.

همه ما خطر را می دیدیم ولی متوجه نتایج آن نبودیم و حالت مسخ شدگان را داشتیم که در دنیایی اسرار و عجایب فرو رفته ایم.

در آن وقت دیگر چه می توانستند بکنند؟ هیچ... آیا امکان داشت گردانندگان دستگاه را به زندان انداخته یا به وسیله محکومیت ملت را از سرنوشتی که در انتظارشان بود نجات دهند؟

<http://www.WorldWar2.ir>

<http://www.NaziCenter.ir>

انجمن مرجع جنگ جهانی دوم

انجمن تخصصی نازی و رایش سوم

دیگر کار مشکلی بود ، با این حال اگر در آن وقت هم شدت عمل به کار می رفت شاید می توانستند این فساد را ریشه کن کنند یا ممکن بود این حزب را به وسیله پارلمان غیر قانونی اعلام کند اما تمام این تدابیر در آن بحران شدید بی نتیجه می ماند زیرا در دستگاه های دولتی این همه قدرت وجود نداشت که بتواند یک چنین رستاخیز بزرگ را واژگون سازند.

گاهی هم این سوال پیش می آید که با زور و سرنیزه ممکن است این فلسفه را درهم ریخت ولی در کجا دیده شده است که کسی بتواند با خشونت و سرنیزه عقیده ای را متزلزل سازد.

من هم که مانند سایرین از این پیشامد مضطرب و نگران بودم این فکر را می کردم اما یقین داشتم که با وسائل عادی امکان نداشت در یک چنین محیط در هم برهم که عقاید و افکار بهم ریخته شده اقدام به عملی کرد که مشابه آن در سایر کشورها هم مواجه با شکست شده است.

فرمول کلی در این مورد به قرار ذیل است:

افکار و عقاید فلسفی و همچنین نهضت های مذهبی چه درست باشند یا نادرست پس از این که مدتی از پیدایش آن گذشت ریشه کن کردن آن به وسیله قوای نظامی یا وسائل مشابه آن امکان پذیر نیست زیرا ابدال مقدس چون قطرات خونی است که در عروق و اعصاب و نسوج آدمی جای می گیرد و خارج کردن آن از گوشت و اعصاب ممکن نیست مگر به یک شرط... مگر این که نیروی نظامی در خدمت یک فلسفه و عقیده ی جدید نفوذ کند و از آن چیز دیگری بسازد.

استفاده از نیروی نظامی بدون نیروی معنوی که بر روی قلب استوار نباشند نمی تواند از پیشرفت فکر فلسفی دیگر جلوگیری کند و این کار هم از عهده دولتی بر می آید که با قدرت کامل مسلط بر امور باشد.

تازه اشکال کار در این جاست که هر وقت عقاید و نظریات فلسفی و مذهبی در قلب ها جایگیر شد زجر و شکنجه خود مانند تبلیغات بزرگ آن را وسعت می دهد . تجربه نشان داده است هر گونه عقیده که با مخالفت سخت رو به رو شود هوا خواه بیشتر پیدا می کند و گاهی شکنجه ها برای پیشرفت آن موثر است و بر تعداد طرفداران آن افزوده می گردد . به طور استثنا ممکن است وقتی اکثریت به مخالفت برخیزد طرفدارانش بیشتر شوند.

به همین دلیل است که در مورد پیشروی این قبیل عقاید وقتی که هنوز کودک نوزادی است باید برای ریشه کن کردن آن به کار افتاد و اگر مدتی بگذرد این کار امکان پذیر نیست.

معمولا هر وقت خواسته اند یک عقیده غیر مذهبی را از بین ببرند مواجه با اشکال زیاد شده اند و گاهی خود به دام آن افتاده اند

<http://www.WorldWar2.ir>

<http://www.NaziCenter.ir>

انجمن مرجع جنگ جهانی دوم

انجمن تخصصی نازی و رایش سوم

اولین نیروی مقاومت توسط به اسلحه است که اگر تنها باشد باید با احتیاط پیشروی کنند و آن هم مربوط به بکار بردن اسلوب های مشابهی است که بتوانند افکار عمومی را متزلزل بسازند اما وقتی زور به صورت ضعیف کشی در آمد قهرا حس ترحم را جلب می کند در این صورت نه تنها عقیده های را که خواسته اند از بین ببرند جان تازه ای می گیرد بلکه در هر بار که افراد آن تحت شکنجه قرار می گیرند توجه مردم به سوی آن ها جلب می شود.

این حالت ترحم دارای آثار و نتایج نامساعدی است یعنی از یک طرف مردم نسبت به آن ها دلسوزی می کنند و گاهی هم به حمایتشان بر می خیزند و از طرف دیگر قاطبه ملت نسبت به این اعمال ناروا بدبین شده نفرت عمومی بر علیه آنان تحریک می شود و چون این حزب در افکار عمومی به صورت یک مظلوم جلوه گر شده سخنرانان زبردست آنان برای دفاع از خود ، توجه مردم را به سوی خود جلب نموده و در نتیجه عده ای زیاد به حمایت آن ها قیام خواهند کرد.

اما در فسادهای تدریجی و منظم و تبلیغات دامنه دار و اصولی ممکن است تا اندازه ای جلوگیری کرد ولی همین فرصت های زیاد هم وسیله ای برای انتشار عقیده است و به مرور زمان به شکل عقاید مذهبی با این ترتیب پیش رفته اند معهذرا در این خصوص مطالب دیگر می توان اضافه کرد و گفت هر نوع عقیده فلسفی چه مذهبی یا سیاسی باشد (گاهی تفکیک آن ها مشکل است) مبارزه منفی با آن زیان آور است و بایستی در برابر آن یک عقیده قوی تر به وجود آورد تا بتواند پایه های آن را سست و از طرفدارانش بکاهد زیرا اکثر آن ها حالت دفاعی به خود گرفته اند پس نباید سرو صدای زیادی به راه انداخت زیرا سروصدای زیاد خود به منزله یک نوع تبلیغات منفی است.

پس نتیجه تمام این مباحث شامل یک فرمول کلی است که : هر نوع اقدام و فعالیت به منظور مبارزه با یک سیستم معنوی به وسیله نیروی جبری دچار شکست خواهد شد ، مگر این که در مقابل آن یک عقیده و فرمول معنوی قوی تری عرضه شود . همیشه در مبارزات متقابل بین دو عقیده فلسفی معمولا سلاح خشونت و زور در حالی که عقیده دیگری را در برابر آن عرضه می کند ممکن است برای عقیده ای که خود پشتیبان آن می باشد مفید واقع شود.

به همین دلیل است که تا کنون هر گونه مبارزه علیه مارکسیست دچار شکست شده و این دلیل قاطعی است که به وسیله آن قانون گزار بی شماری در برابر سوسیالیسم ها موجبات مبارزات شدیدی را فراهم ساخت زیرا دو عقیده در برابر هم قرار گرفته بودند ولی سکوی پرتاب یک عقیده فلسفی را در اختیار نداشت که بتواند با سوسیالیسم مبارزه کند و چون فاقد عقیده قوی تری بودند مجبور شدند در برابر سوسیالیسم دست به محاکمه متفرق بزنند و توسط به این راه را سوسیالیست ها به آن ها نشان داده بودند و صدر اعظم آهین اراده چون راه چاره را از هر طرف مسدود یافت سرنوشت نبرد با مارکسیست ها را به دست دموکراسی بورژوازی سپرد و تقریبا مانند این بود که کسی بیاید نگاهداری گیاهان را به عده حیوانات گیاهخوار بگذارد.

بالاخره تمام این ها به دلیل فقدان یک عقیده فلسفی در مقابل مارکسیست بود و به همین جهت نتیجه ای که از آن گرفته شد کاملا منفی بود.

<http://www.WorldWar2.ir>

<http://www.NaziCenter.ir>

انجمن مرجع جنگ جهانی دوم

انجمن تخصصی نازی و رایش سوم



آیا در جریان جنگ جهانی و در ابتدای آن اوضاع و احوال برخلاف این ها بود ، بدبختانه باید گفت خیر.

من هم مانند سایرین در این مسائل فکر می کردم و هر چه بیشتر عمیق می شدم می دیدم که دولت حاضر نیست روش خود را در مقابل حزب سوسیال دموکرات که خودش در مقابل مارکسیست فاقد یک عقیده فلسفی بود تغییر بدهد زیرا این حزب چون فلسفه ای در اختیار نداشت خیلی زود به دام مارکسیسم افتاد.

آیا برای از بین بردن مارکسیست چه اسلحه ای به دست ملت داده بودند؟

در آن روزها هیچ نوع جنبش های فلسفی وجود نداشت که بتواند ملت سرگردان را به آن مشغول کند بنابراین کاملا خارج از منطق و فکر جنون آمیزی است که تصور شود یک مرد متعصب بین المللی دست از مبارزه طبقاتی برداشته و بخواهد به طور مستقیم در یک حزب بورژوازی که به ضرر او رای می دهد وارد شود.

از طرف دیگر چون حزب سوسیال دموکرات از احزاب بورژوازی تشکیل شده بود نمی توانست با طبقه کارگر کنار بیاید و در برابر آن مارکسیست آماده ایستاده بودند و از کارگران حمایت می کردند.

اگر مارکسیست هم نبود طبقه کارگر خود را همیشه از بورژوازی جدا می دانست . آن ها نمی توانستند با هم کنار بیایند و به تصورشان نمی رسید که ممکن است آن ها منافع کارگران را در نظر بگیرند پس فاتح اصلی در این نوع مبارزات عقیده ای است که تازه به وجود آمده و در ظاهر امر از طبقه پرولتاریا حمایت کند . با این حال در اوایل سال 1914 می توانستند برنامه ای علیه مارکسیست تنظیم نمایند ، اما تردید و دودلی زمامداران به نفع مارکسیست ها تمام شد زیرا به طوری که اشاره کردم در مقابل آن ها چیزی برای جانشین کردن مورد اختلاف در اختیار نداشتند . قبل از جنگ عقاید من در اطراف این مسائل دور می زد و به همین جهت نتوانستم در یکی از احزاب موجود شرکت نمایم و اگر هم مایل می شدم در حزبی داخل شوم که برنامه آن مخالفت با حزب سوسیال دموکرات بود اولاً یک چنین حزب کاملاً ملی وجود نداشت و از آن گذشته به دلایل زیاد شرکت در هر حزب خالی از خطر نبود.

گاهی پیش می آمد که افکار قلبی و نظریات خصوصی خود را در اختیار دوستان صمیمی خود می گذاشتم اما غالب آن ها تعصب زیاد داشتند و حاضر نبودند نظریات مرا قبول کنند و به من اعتراض می کردند که اگر دارای یک نظریه سیاسی هستم برای چه در یکی از احزاب وابسته شرکت نمی کنم.

اما من خود را برتر از این ها می دانستم و غالباً در محضر دوستان گفته بودم که بعد از جنگ باید به عنوان سخنران در دسته خودمان نقشی را به عهده گیرم.

آری این تصمیم در قلب من باقی بود.

<http://www.WorldWar2.ir>

<http://www.NaziCenter.ir>

انجمن مرجع جنگ جهانی دوم

انجمن تخصصی نازی و رایش سوم



# نبرد من

به قلم آدولف هیتلر

انجمن مرجع جنگ جهانی دوم

فصل پنجم :

انجمن تخصصی نازی و رایش سوم

تبلیغات جنگ

NAZICENTER.IR

کاری از

انجمن مرجع جنگ جهانی دوم

۹

انجمن تخصصی نازی و رایش سوم

در ضمن اینکه حوادث سیاسی را بررسی می‌کردم ، مسئله مهم تبلیغات سیاسی توجه مرا بیش از هر چیز به خود جلب می‌کرد و آن را مهمترین وسیله برای پیشرفت امور سیاسی می‌دانستم و حزب سوسیال دموکرات از احزاب پرکار و فعالی بود که از این راه برای پیشرفت مقاصد خود در هر موقع استفاده می‌کرد .

از این رهگذر برای من اطمینان حاصل شد که دستگاه تبلیغاتی در هر مورد نقشی را بازی می‌کند که قدرت های نظامی کمتر در آن توفیق می‌یابند ولی به طوری که مشاهده شد تاکنون بورژواها از این وسیله استفاده نکرده اند و تنها جنبش های سیاسی حزب مسیحی سوسیال در سال های اخیر موفق شد بعضی از اوقات این وسیله را به عنوان یک اسلحه قوی مورد استفاده قرار دهد.

اما در دوران جنگ برای اولین بار به دست سیاستمداران نتایج بزرگی از این کار گرفتند.

روی هم رفته باید دانست استفاده از دستگاه تبلیغاتی دارای شرایط مخصوص است که بدون در نظر گرفتن آن نتایج مطلوب به دست نمی‌آید.

در آلمان وضع تبلیغات مشکل دیگری داشت و اگر کسی از من بپرسد که آیا در این کشور هم از وسیله تبلیغات استفاده می‌کردند باید بگویم که خیر زیرا استفاده از این وسیله در آلمان به قدری سرسری و بی پایه بود که گاهی از اوقات به جای اینکه مفید واقع شود، به ضرر دستگاه تمام می‌شد.

این موضوع به قدری در آلمان پیش پا افتاده و ناچیز تلقی می‌شد که زمامداران گاهی از خود می‌پرسیدند:

چگونه ممکن است تبلیغات بتواند هدف مهمی را تعقیب نماید؟

راست است اگر تبلیغات وسیله ای باشد بایستی بتواند مقصدی را هدف قرار دهد ، بنابراین لازم است که شکل آن مطابق با مقصدی باشد که از آن می‌خواهند بهره برداری کنند.

پروپاگاندا در تمام دوره جنگ ، وسیله ای برای رسیدن به هدف بود اما آن نوع تبلیغات که در آلمان ها از آن استفاده میکردند ، به هیچ وجه نمی‌توانست قوای ارتش را به مقصد نزدیک کند.

همه می‌گفتند سلاح خوفناک همیشه اثرش بیشتر از پروپاگاندا است و اگر دولتی از لحاظ سلاح جنگی نیرومند باشد ، ضرورت نخواهد داشت که از تبلیغات و دروغ پردازی استفاده کند . این درست است و کسی ایراد نمی‌گیرد که قدرت اسلحه جنگی می‌تواند همه کاری انجام دهد اما چه کسی انکار می‌کند که پروپاگاندهای نظامی بهتر از داشتن اسلحه می‌تواند سرباز را تقویت کند.

موضوع دوم که اهمیت بیشتر داشت ، این بود که آیا پروپاگاندا به چه طریق و خطاب به چه کسانی باید باشد و آیا این وسیله برای طبقه روشن فکر مفید است یا برای توده ملت که البته هر دو طبقه می‌توانند از آن استفاده نمایند ، یعنی رجال روشن فکر و کسانی که با علوم و صنایع سر و کار دارند ، پروپاگاندا برای آنها باید دارای جنبه علمی

<http://www.WorldWar2.ir>

انجمن مرجع جنگ جهانی دوم

<http://www.NaziCenter.ir>

انجمن تخصصی نازی و رایش سوم

باشد تا بتواند آنها را متقاعد سازد ، ولی به طوری که دیده شده به طور مثال آگهی ها که یکی از مستقیم ترین وسیله پروپاگاند محسوب می شود به قدری ساده و غیر علمی و عاری از استدلال منطقی است که نمیتوان آن را در ردیف هنر پروپاگاند قرار داد.

آگهی ها باید طوری باشد که از حیث مطالب و رنگ آمیزی ، طرف مقابل را به خود جلب نماید. مثلا آنها که آگهی هائی که برای یک نمایشگاه می دهند مقصودی غیر از معرفی کالای خود ندارند اما این معرفی تابع یک سلسله اصول علمی است که در چند کلام و عبارت برجسته بایستی امتیازات ، نوع کالا و طرز استفاده از آن به طور کامل شرح داده شود.

آگهی کننده باید طرز فکر مشتریان را مطالعه کند ، به نیازمندی های آنان آشنا باشد و بداند تا کنون چه کالای دیگر و در چه شرایط به او عرضه کرده اند. داشتن تمام این شرایط لازم است.

در مورد آگهی های غلط که چندی بعد خلاف آن ثابت شود علاوه بر اینکه اعتماد مردم را سلب میکند ، ارزش خود را نیز از دست خواهد داد.

در مورد تبلیغات سیاسی نیز مراعات این شرایط لازم است ، فن پروپاگاند تابع اصولی است که باید محیط خود را بشناسد اطراف و جوانب و طرز کار را در نظر بگیرد. به طور مثال این درست نیست که در تبلیغات سیاسی دشمن را به مسخره بگیرند و او را در نظر سرباز کوچک و حقیر جلوه دهند. اتفاقا روزنامه های آلمان و اتریش بیشتر از این راه استفاده می کردند و در واقع مانند بلندگوی فریب دهنده ای بودند که سربازان را در میدان جنگ گمراه می ساخت.

این کار کاملا بیهوده بود زیرا وقتی سرباز چیزی را می خواهد باید پشت به دشمن خود عقیده خاصی داشته باشد و بر خلاف این دستور نسبت به میزان نیروی مقاومت دشمن فریب می خورد و به جای اینکه تمام قوای خود را صرف از بین بردن او بکند ، چون چیزی از آن نمی داند دشمن در نظرش ناچیز شده و جرات و جسارت اولیه او به سستی و بی قیدی تبدیل می شود. بر خلاف آن پروپاگاندهای انگلیس ها و آمریکایی ها بیشتر جنبه علمی یا تاریخی داشت، برای مثال برای این که آلمان را کوچک نشان دهند در پروپاگاندهای خود مردم آلمان را مانند قبایل هون قدیم معرفی می کردند و با این تبلیغات طبعا وحشت جنگ برای سربازان را بیشتر می کرد و طوری در نزد آنها مجسم شده بود که سربازان از شنیدن نام آلمان بر خود می لرزیدند. این کار هم درست نبود زیرا سرباز انرژی لازم را از دست می داد و نفرتی شدید از آلمان در دلش باقی می ماند. به طوری که سرباز آمریکایی چنان وحشت زده می شد که از شنیدن نام وحشیان آلمانی می لرزید و به تصورش می رسید که با این اسلحه های عادی نمی تواند با آلمان ها روبرو شود.

<http://www.WorldWar2.ir>

<http://www.NaziCenter.ir>

انجمن مرجع جنگ جهانی دوم

انجمن تخصصی نازی و رایش سوم

آلمان ها هم دست کمی نداشتن، آنها کوچکترین اطلاع از وضع دشمن نداشتند زیرا در تبلیغات جنگ به قدری داستان ها و افسانه های دور از حقیقت شنیده بودند که نمی توانستند قضاوت کنند. و شاید علت بیشتر شکست آلمان ها در جبهه ها همین موضوع بود که از وضع دشمن بی خبر بودند و آنچه را هم که می شنیدند بر خلاف حقیقت بود و همیشه با چشم بسته و بدون اطلاع تحت فرماندهی یک دیسیپلین جابرانه جلو می رفتند و طبعاً چون آمادگی کامل نداشتند در برخورد با مشکلات عاجز می ماندند و مجبور به عقب نشینی می شدند.

بنابر این طریقه ای که آلمان ها در پروپاگاندا پیش گرفته بودند کاملاً نادرست و خلاف قانون بود و از این راه مخصوصاً در ابتدای جنگ در بعضی جبهه ها مرتکب اشتباهاتی شدند که جبران پذیر نبود.

از نظر دیگر هدف پروپاگاندا باید قطعی و مثبت باشد و با وسائلی که در دست دارند لازم است طرز تفکر افراد دشمن و نحوه حملات دسته جمعی و میزان خونسردی و نیروی مقاومت آنان را در اختیار واحدها بگذارند تا هر کدام بتوانند با یک حساب درست به طرف دشمن حمله نمایند، اما گاهی هم پیش می آید که فرماندهی به طور عمد از افشای بعضی حقایق خودداری می کند و این عمل بدان جهت است که تا سر حد امکان بایستی مراعات نمایند تا دشمن نتواند از اخبار درست و حقایق روشن سوء استفاده نماید.

این هم اشتباه بزرگی بود که دولت های متفق نمی توانستند آلمان را به تنهایی مسئول این جنگ بدانند در حالی که اگر این تبلیغات بر اساس واقع بود، رقبای آلمان در این جنگ گناه بیشتری داشتند زیرا آنها در طول سالهای اخیر قبل از جنگ عملاً با سیاست حفظ صلح آلمان مخالف بودند اما دستگاه تبلیغات دشمن به قدری قوی بود که دور افتاده ترین مردم جهان هنوز هم آلمان را مقصر اصلی جنگ به حساب می آورند.

این تبلیغات چندان هم بی اثر نماند و مردم که از حيله های سیاسی بی خبر بودند، هدف این تبلیغات قرار گرفته و کار به جایی رسید که سربازان در جبهه جنگ آلمان را مقصر شمرده و اکثریت مردم نسبت به زمامداران کشور و نحوه سیاست آنها بدبین شدند. صفوف فشرده مردم درهم شکست و حالت عدم رضایت بین آنها محسوس شد و به طور یقین اولیای امور را عامل اصلی بدبختی های خود تصور کردند.

میزان تاثیرات این تبلیغات قابل توجه است به طوری که بعد از گذشت چهار سال دشمن خود را در برابر مردم به طوری مظلوم نشان داد که همه مطمئن شدند که حق با آنها بوده و اگر آلمان در این جنگ پیش قدم نمی شد، این همه سیه روزی ها برای ملت آلمان پیش نمی آمد. برای زمامداران آلمان هم ثابت شد که پیشرفت قوای دشمن و درهم شکسته شدن قوای آلمان در نتیجه بدی دستگاه تبلیغات خودشان بود که به مرور زمان روحیه افراد نظامی را درهم شکست، اما در انگلستان از شکست آلمان و پیشرفت نیروی تبلیغاتی نتیجه دیگری گرفتند و به دنیای متمدن، آلمان را کشوری متجاوز معرفی نمودند و به خوبی از عهده این کار برآمدند.

<http://www.WorldWar2.ir>

<http://www.NaziCenter.ir>

انجمن مرجع جنگ جهانی دوم

انجمن تخصصی نازی و رایش سوم

نتیجه این شکست مغوی برای آلمان آن بود که از یک لقمه نان خشک که برای سد گرسنگی خود داشت محروم شدند، با این حال زمامداران احمق آن روز نمی خواستند در این ماجرای حیاتی کوچکترین سهو و اشتباه را به گردن خود بگیرند.

در هر حال هر چه بود آنها بازی را باختند و نتیجه اش برای آلمان صفر بود.

WORLDWAR2.IR

انجمن مرجع جنگ جهانی دوم

انجمن تخصصی نازی و رایش سوم

NAZICENTER.IR

<http://www.WorldWar2.ir>

<http://www.NaziCenter.ir>

انجمن مرجع جنگ جهانی دوم

انجمن تخصصی نازی و رایش سوم



# نبرد من

به قلم آدولف هیتلر

انجمن مرجع جنگ جهانی دوم

فصل ششم :

انجمن تخصصی نازی و رایش سوم

انقلاب

NAZICENTER.IR

کاری از

انجمن مرجع جنگ جهانی دوم

و

انجمن تخصصی نازی و رایش سوم

<http://www.WorldWar2.ir>

<http://www.NaziCenter.ir>

انجمن مرجع جنگ جهانی دوم

انجمن تخصصی نازی و رایش سوم

تبلیغات دشمنان بر علیه آلمان از سال 1915 آغاز شده بود. و از سال 1916 شدت یافت و در آغاز سال 1918 طوفان تبلیغاتی عظیمی بر علیه آلمان بر پا شد. بنابراین دشمن انتظار داشت که قدم به قدم از این حربه معنوی خود استفاده نمایند و بهترین نتیجه تبلیغات ها این بود که ، طرز فکر آلمانها عوض شد و به دلخواه دشمن فکر می کردند و همین سستی ها موجبات شکست قطعی را فراهم ساخت.

عکس العمل آلمان در برابر این ضربه کاملاً منفی بود. این طبیعی است که همیشه نیروهای مسلح در جای پای فرماندهان خود قدم برمی دارند و هرچه پایه های اراده فرماندهان سست می شد ، این تزلزل در وضع روحی سربازان راه می یافت. خصوصاً این که اواخر سال از نظر مهمات جنگی در تنگنا بودند و نمی توانستند با این سستی و تزلزل روحی در حالی که اسلحه کافی هم ندارند به جنگ ادامه دهند.

از آنها گذشته اشتباه بزرگی بود که که اجازه می دادند تا در یک چنین موقعیت حساس جنگی ، تزلزل روحی و انحطاط در استقامت سربازان پدید آید. این تزلزل روحی سربازان در داخل کشور چه تأثیراتی داشت؟

در اواسط تابستان ( 1918 ) پس از تخلیه ساحل جنوبی ( مارن ) ، مطبوعات آلمان خیلی ناشیانه بر علیه کشورشان شروع به سمپاشی کردند و من که در آن زمان یک سرباز ساده بودم پیش بینی کردم که این نوع تبلیغات نامطلوب موجبات بدبختی و سیه روزی آلمان را فراهم می کند.

من در این مورد از خود می پرسیدم که وقتی ما در چهاردهم ماه به طور ناگهانی با حمله های برق آسا وارد خاک فرانسه شدیم کشور فرانسه در مقابل این پیش آمد ناگهانی چه عکس العملی نشان داد؟

ایتالیا در روزهایی که در جبهه ( ایزونفر ) ، با شکست روبرو شد چه عکس العملی نشان داد؟

و دو مرتبه ، فرانسه در ژوئیه سال ( 1917 ) وقتی که خود را در برابر قوای نظامی آلمان دید عقب نشینی کرد و با این حال روز بعد آتشبارهای سنگین آلمان دروازه های پاریس را مورد تهدید قرار داد ، در سربازان فرانسوی روحیه ای ایجاد شد؟

لذا برای هر یک از کشورهای مهاجم یا مدافع در جنگ مواردی پیش می آید که با شکست روبرو می شوند ، اما شرط آن است که در حال شکست و هزیمت سربازان ، با تبلیغات می توان روحیه آنان را تقویت کرد ، بارها فکر می کردم اگر خداوند مرا در رأس کاری قرار می داد و به جای این فرماندهان ناتوان که تکلیف خود را نمی دانستند زمام امور را در دست داشتم و یا لاقلاً اختیار تبلیغات جنگی را به دست من می دادند ، شاید سرنوشت جنگ آلمان غیر از این می شد که آنها فراهم کردند.

در آن ایام بود که سخت تحت تأثیر قرار گرفته و پیش خود فکر می کردم: عاقبت این کشور که به دست مردان نالایق اداره می شود به کجا خواهد رسید؟

<http://www.WorldWar2.ir>

<http://www.NaziCenter.ir>

انجمن مرجع جنگ جهانی دوم

انجمن تخصصی نازی و رایش سوم

اما افسوس که من یک فرد گمنام بودم ، یک سرباز ساده و بی اهمیت که در بین ده میلیون سرباز دیگر پرسه می زدم.

چاره ای غیر از سکوت نبود و به جای آن تصمیم گرفتم تا وظیفه ای را که بر عهده دارم به انجام برسانم.

\*\*\*\*

در تابستان ( 1915 ) اولین شب نامه های تبلیغاتی دشمن به دست مردم افتاد ، محتویات این اعلامیه ها یکسان بود و با این ظاهر آن با هم اختلاف داشت ، ولی در نفس امر ، نتیجه کلی آن یکی بود و به صورت برنامه های مرتب و مسلسل وار به گوش مردم می رسیدند. شب نامه ها بیان می کردند که فقر و گرسنگی در آلمان روز به روز زیادتر می شود و ادامه جنگ به نفع آلمان نیست ، و امید پیروزی آلمان به کلی از بین رفته است و به این دلیل ملت آلمان احتیاج به صلح دارد ، ولی میلیتاریسم امپراتوری آلمان اجازه نمی دهد ، صلح و آرامش در آلمان مستقر شود و دنیای امروز که تمام این مسائل را می داند این جنگ را به همان دلیل دنبال می کند ، این نبرد بر علیه ملت آلمان نیست ، بلکه برای این است که آلمانی ها جنایتکار اصلی جنگ را که امپراتور آلمان به مردم جهان معرفی نمایند و تا این نتیجه به دست نیاید جنگ پایان نخواهد پذیرفت و تا وقتی که دشمن ملت آلمان که خود را طرفدار آزادی مردم می داند از حکومت کنار نرود ، مردم آلمان روی آزادی و صلح را نخواهند دید ، زیرا مردم آلمان باید به صراحت بدانند تا روزی که این برنامه ها علنی نشود متفقین به هیچ وجه اسلحه را به زمین نخواهد گذاشت.

برای این که این اعلامیه ها اثری مطبوع و مطلوب داشته باشد ، در ضمن آن ، رونوشت های مجعولی از کارها و اقدامات دولت را منتشر می ساختند ، در واقع با این اعلامیه ها ملت آلمان را مسخره کرده بودند ، اما مردم آلمان این اعلامیه ها را می خواندند و دولت پی در پی اعلام می کرد که در ستاد ارتش مشغول رسیدگی به این مسائل می باشد. و مدتی بعد همه چیز از خاطره ها می رفت تا این که دشمنان دوباره اعلامیه های جدیدی را بین سربازان مستقر در جبهه پخش می کردند و بیشتر اوقات هواپیماهای دشمن این اوراق را روی شهر و در جبهه ها پائین می ریختند.

در این قبیل تبلیغات یک موضوع اصلی قابل توجه بود ، به این معنا که در تمام جبهه هایی که سربازان ( باویر ) دیده می شدند نسبت به کشور ( پروس ) و مسئله اتحاد دو آلمان سم پاشی زیاد می شد و ضمن آن اشاره می کردند که دولت پروس اولین عامل و مقصر جنگ شمرده می شود و هیچ یک از افراد دولت پروس نسبت به مردم ( باویر ) نظر خوشی ندارند و تا وقتی که این ملت آلت دست میلیتاریسم های دولت پروس هستند ، آتش جنگ خاموش نخواهد شد.

در سال ( 1915 ) تمام تلاش دشمنان بر این بود تا جایی که ممکن است بین مردم آلمان و پروس تفرقه و اختلاف انداخته و نگذارند این فکر در مردم رسوخ کند که آلمان یا پروس یا باویر در اصل یکی هستند و اگر این ملت ها با

<http://www.WorldWar2.ir>

<http://www.NaziCenter.ir>

انجمن مرجع جنگ جهانی دوم

انجمن تخصصی نازی و رایش سوم

هم متحد شوند می توانند استقلال خود را حفظ کنند و از این اختلاف نظر دشمنان نتیجه گرفتند و از آغاز سال ( 1914 ) در تبلیغات خود بر علیه اتحاد آلمان بنای فعالیت گذاشتند.

از آن گذشته نامه های خصوصی و تحریک آمیزی که برای سربازان ارسال می شد در جبهه جنگ اثر فوق العاده ای داشت و معلوم نبود این نامه ها چه وقت و به دست چه کسانی نوشته می شود؟ ولی در ظاهر امر معلوم بود نویسندگان این نامه ها غیر از ایجاد تزلزل در روحیه سربازان مقصودی نداشتند و در معنا مطالبی را که نمی توانستند به وسیله اعلامیه ها و نشریات به مردم برسانند ، بوسیله نامه های خصوصی و با امضاهای مجعول این وظیفه را انجام می دادند و مسئولین دولت برای جلوگیری از این تبلیغات مسموم تنها کاری که کردند این بود که افرادی را به اتهام های مختلف دستگیر و اعلامیه هایی در این خصوص منتشر کردند که کوچکترین اثری در اصل موضوع نداشت. در هر حال جبهه های جنگ همیشه با این سم پاشی ها مسموم می شد.

طریقه دیگر که از همه عجیب تر بود ارسال نامه های عاشقانه زن های ( مزدور ) به سربازان آلمانی بود و خدا می داند همین نامه های مسموم به قیمت جان چند میلیون نفر در جبهه های جنگ تمام شده بود.

به این ترتیب در جریان سال ( 1916 ) به طرق مختلف برای ضعیف کردن روحیه سربازان اقداماتی به عمل می آمد و این در حالی بود که جوانان آلمانی با شکم گرسنه در مقابل هزاران بدبختی جان خود را از دست می دادند و خانواده های آنها هم در شهر ها گرفتار قحطی بودند ، در حالی که در تمام قسمت های جبهه وضع یکسان نبود و فرماندهان شبها به میگساری مشغول بودند.

شاید تمام این گزارشات درست نبود ، ولی سبب گردید تا تغییری ناگهانی در من به جود بیاید و بتوانم کاستی ها زندگی افراد آلمان را با چشم خود مشاهده نمایم. در اواخر سال ( 1916 ) دسته ما برای نبرد عازم ناحیه ( سم ) شد. این نبرد برای ما وحشتناک ترین قسمت جنگ بود به طوری که خاطرات آن تا مدت چند سال برای من باقی ماند.

هفته های متمادی قوای آلمانی در مقابل طوفان های شدید آتشبارهای دشمن مقاومت نمود گاهی آرامش حکفرما می شد ، اما دو مرتبه شروع می گردید ، و به آخر هیچ کدام از طرفین حاضر نبودند تسلیم شوند.

من در تاریخ هفتم اکتبر سال ( 1916 ) زخمی شدم و در شرایط بسیار بدی در یک بیمارستان صحرایی بستری شدم ، مدتها بود که از هیچ جا خبر نداشتیم و از وضع نیروهای آلمانی هم با اطلاع نبودم ، تا این که روزی صدای حرف زدن یک پرستار آلمانی را شنیدم پس از دو سال شنیدن صدای یک نفر آلمانی برای من فوق العاده مسرت بخش بود. مهم تر این که قرار بود همان روز من و عده ای دیگر از سربازان با قطار به اردوگاهی درمان داخل خاک آلمان منتقل شویم ، بالاخره قطاری که می بایست ما را به آلمان برساند به سر حد رسید ، تمام سربازان از جوانان اهل ( بروکسل ) و ( لووان ) و ( لیتر ) بودند قطار ما را به خاک آلمان رساند و همه از مسرت فریاد کشیدیم.

<http://www.WorldWar2.ir>

<http://www.NaziCenter.ir>

انجمن مرجع جنگ جهانی دوم

انجمن تخصصی نازی و رایش سوم

من در مدتی که در بیمارستان بستری بودم خیلی چیزها دیدم ، افسران و سربازانی را دیدم که بهترین غذاها را می خوردند ، در حالی که وقتی ما در جبهه جنگ بودیم دو یا سه روز یک بار رنگ خوردنی را نمی دیدیم.

در اکتبر سال ( 1914 ) هنگامی که به جبهه جنگ عزیمت می کردیم از شوق و مسرت بدرقه کنندگان بی تاب بودیم ، اما اکنون که جنگ به پایان رسیده بود و سربازان از جبهه ها بر می گشتند ، سکوت ملالت باری در همه جا حکم فرما بود.

سربازان خوشحال بودند که زنده مانده اند و باز هم یک بار دیگر خاک وطن را مشاهده می کنند. اما در باطن امر این طور نبود و کسانی که به شرافت سربازی احترام می گذاشتند از این شکست و دست خالی برگشتن خود بسیار شرمسار بودند.

تقریباً یک سال بعد از روزی که به جبهه جنگ رفته بودم ، در یکی از بیمارستان های نزدیک برلن بستری شدم ، چه تغییراتی در این شهر مشاهده می کردم ، گودال ها و خرابه های نبرد ( سم ) از جلوی نظرم می گذشت. وضعی که در جبهه جنگ دیده بودم در اینجا کاملاً مخالف آن بود ، چیزهایی در این نقطه می شنیدم که در جبهه جنگ اثری از آن دیده نمی شد ، همه شادمان بودند که جنگ خاتمه یافته و کسی نبود که از شکست آلمان متأثر شده باشد.

همه خوشحال بودند که زخمی شده و آنها را به بیمارستان انتقال داده اند ، اینها همان سربازانی بودند که در موقع اعزام به جبهه از خود اشتیاق زیاد نشان می دادند ، اما امروز به قدری عوض شده بودند که بستری شدن در بیمارستان را به نبرد و گرسنگی در میدان جنگ ترجیح می دادند زخمی شدن برای سربازان یک نوع رهایی از جنگ و تحمل گرسنگی بود.

نمی دانم چه کسی توانسته بود تا این حد روحیه سرباز آلمانی را تغییر دهد؟

شاید تبلیغات زهرآگین دشمن باعث شکستن روحیه مردم شده بود. وقتی حالم بهتر شد و توانستم راه بروم با کسب اجازه عازم برلن شدم. آنچه را که در برلن دیدم تحمل آن برای یک فرد آلمانی طاقت فرسا بود ، قحطی و گرسنگی همه جا وجود داشت ، عده کثیری از جمعیت شهر از گرسنگی رنج می کشیدند ، ناراحتی های مردم به قدری بود که امکان داشت یک شورش داخلی ، آخرین نیرویی را که باقی مانده نابود سازد.

به بسیاری از مراکز سربازان که قدم می گذاشتم وضع همان بود که در بیمارستان ها دیده بودم. وقتی بعد از بهبودی از بیمارستان خارج شده و به سوی مونیخ حرکت کردم وضع مونیخ هزار بار بدتر از شهر برلن بود. مثل این بود که این شهر را نمی شناسم ، بدبختی و فقر و ناراحتی و اضطراب و بدتر از همه بیماریهای مسری سرتاسر شهر را فراگرفته بود.

<http://www.WorldWar2.ir>

<http://www.NaziCenter.ir>

انجمن مرجع جنگ جهانی دوم

انجمن تخصصی نازی و رایش سوم



در گردان های خارج از جبهه جنگ وضع روحی سربازان به قدری خراب بود که کسی انتظار آن را نداشت. باید اضافه نمایم که وضع سازمان های ارتش به قدری خراب بود که امید نمی رفت بتوانند عده بسیار قلیلی را برای کمک به جبهه های جنگ اعزام دارند و سربازانی که از جبهه بر می گشتند به جای این که لااقل وضعی بهتر از میدان جنگ داشته باشند با اوضاع بدتری مواجه می شدند. افسران و درجه دارانی به سربازان تعلیم نظامی می دادند که از فنون جنگی سر در نمی آوردند. و قادر نبودند سربازان جدید را تحت تعلیم قرار دهند.

سربازان و افسران قدیمی که از جنگ برگشته ، یا نظر به بعضی مصالح جای آنها را عوض کرده بودند به جای این که برای تعلیم سربازان جدید از آنان که جبهه جنگ را دیده بودند استفاده نمایند ، این سربازان و افسران را به بیگاری و کارهای کوچک می فرستادند و به جای آن سربازان و افسران ناآزموده به تعلیم و راهنمایی نفرات جدید مامور می شدند.

از نظر اقتصادی هم وضع کاملاً نامطلوب بود. یهودیان به کارهای مهم گماشته شده و به معنای روشن تر تار عنکبوت یهود با قدرت تمام مردم آلمان را تحت اختیار خود گرفته بود .

در آن روزها صحبت بر سر آن بود که بایستی سرمایه های ملی به نفع جنگ در یک نقطه تمرکز داده شود ، به طریقی که در زمستان سال های (1916-1917) تقریباً مجموع محصولات اقتصادی آلمان به طور کامل تحت کنترل یهودیان قرار گرفته بود.

من در آن زمان مواجه با یکی از بازیهای تقدیر شدم که اگر این حادثه رخ نداده بود ، شاید وضع داخلی مملکت بحران شدیدتری پیدا می کرد. در آن زمان یهودیان اکثر ملت را تحت اختیار گرفته و آنها را به اطاعت از خود وا می داشتند و مردم را بر علیه پروس می تحریر می کردند ، به طوری که من اطلاع داشتم این تبلیغات سوء در جبهه جنگ اثر زیادی نداشت و هیچ کس نمی توانست درک کند که شکست و پراکندگی دولت (پروس) نمی تواند برای تقویت قوای (باویر) مفید باشد ، بلکه بر عکس یکی از این دولت ها بر اثر سقوط خود دولت دیگری را خواه ناخواه به سوی نابودی می کشاند. این فعالیت های منفی مرا به شدت تمام متاثر می ساخت و به نظرم رسید غیر از دست یهودیها دست دیگری در کار نیست ، زیرا آنها در نظر داشتند ملت آلمان را طوری فلج کنند که وسایل نابودی آلمان هرچه زودتر فراهم شود.

در مدتی که دول (پروس) و (باویر) با هم می جنگیدند ، یهودیان در طرف دیگر موجبات یک انقلاب داخلی را فراهم می ساختند و در هر صورت قصد داشتند ممالک پروس و باویر را متلاشی سازند.

\*\*\*\*

در سال (1917) دو مرتبه به جبهه جنگ اعزام شدم ، زیرا اگر در پشت جبهه می ماندم ، چون طاقت مشاهده این کارشکنی ها را نداشتم ، احتمال داشت دیوانگی به سرم بزند که بعدها مرا از سایر کارهای مهم باز دارد.

<http://www.WorldWar2.ir>

<http://www.NaziCenter.ir>

انجمن مرجع جنگ جهانی دوم

انجمن تخصصی نازی و رایش سوم

در اواخر سال ( 1917 ) ارتش آلمان از لحاظ تقویت روحی در وضع خوبی قرار داشت تمام افراد ارتش ، شکست قوای روس را وسیله تجدید قوای خود قرار داده و به پیروزی های بیشتر امیدوار بودند. با وجود تمام این حوادث ، آلمان ها به قدری برای بدست آوردن پیروزی اطمینان داشتند که همین امیدواری و اطمینان بر درجه شهامت و گستاخی آنان در میدان های جنگ می افزود.

دو مرتبه صدای شادی از هر طرف بلند شد. کلاغ های بدبختی که همیشه بر فراز سر مردم در پرواز می بودند حالا دیگر رخت بر بسته بودند و مردم دو مرتبه آینده خوبی برای کشور خود پیش بینی می کردند.

از طرف دیگر شکست و عقب نشینی ایتالیا در پاییز سال ( 1917 ) اثر مطلوبی داشت و در حقیقت بعد از این پیروزی برای سربازان ایجاد شکاف در جبهه های روسی آسان تر به نظر می رسید.

سیل ایمان و امیدواری ، در قلب های هزاران سربازان آلمانی جریان یافت و همه با نهایت بی صبری انتظار رسیدن بهار سال ( 1918 ) را داشتند ، اما در مقابل آن وضع دشمن به هم خورده بود. در این زمستان خیال مردم از سال های گذشته راحت تر بود اما این حالت ، آرامش قبل از طوفان بود.

جبهه جنگ آخرین مقدمات حمله قطعی را فراهم می ساخت ، نقل و انتقال های مداوم نیروهای مسلح و تجهیزات جنگی به طرف جبهه غرب زیادتر می شد و نیروهای مسلح هر روز دستورات جدیدی برای شروع به حمله دریافت می کردند.

در این موقع بود که آخرین حيله جنگی دشمن مقدمات شکست آلمان را فراهم ساخت.

در آخرین ساعات هنگامی که گمان می رفت آلمان تاج پیروزی را بر سر خواهد زد ، حيله ای از طرف دشمن به کار برده شد که به خوبی دشمنان توانستند حمله فصل بهار ارتش آلمان را خنثی ساخته و پیروزی آلمان ها را ناممکن سازند.

اعتصاب تجهیزات آغاز گردید.

صدور تجهیزات نظامی به جبهه غرب تحریم گردید. زیرا اگر می توانستند از فرستادن تجهیزات نظامی جلوگیری نمایند جبهه غرب خواه ناخواه در هم شکسته می شد و این پیروزی جای خود را به یک شکست و عقب نشینی بزرگ می داد.

صحبت بر سر این بود که اگر تجهیزات نظامی به طور مرتب نرسد، بایستی به فاصله یک هفته از این طرف شکافی ایجاد شود ، حملات دشمن در این طرف به طور متناوب بود ، متحدین می توانستند از محاصره خود را نجات دهند ، اما قوای مهم بین المللی اختیار قوای آلمان را در دست داشت .

<http://www.WorldWar2.ir>

<http://www.NaziCenter.ir>

انجمن مرجع جنگ جهانی دوم

انجمن تخصصی نازی و رایش سوم

دلایل زیادی موجود بود که دشمن می توانست از این طرف بر آلمان پیروز شود ، یا لاقلاً از پیروزی آلمان جلوگیری کند. خرابی اوضاع ، اقتصاد ملی برای به دست آوردن اقتصاد بین المللی ، نقشه و هدفی که زمامداران احمق آلمانی برای دست یافتن به آرمان های خود را در نظر گرفته بودند و بی غیرتی و سستی اعمالی دسته دیگر ، خود به خود این شکست را فراهم ساخت . با این حال نرسیدن تجهیزات کافی نمی توانست به این زودی شکست آلمان را فراهم کند ، ولی باید در نظر گرفت که ضعف قوای روحی به مراتب بیشتر از کمبود اسلحه می توانست موثر واقع شود در صورتی که مردم پیروزی را نمی خواستند ، برای چه سربازان با علاقه تمام خود را برای نبرد آماده سازد؟

این همه فداکاری و محرومیت برای چه کسی بود؟ بایستی سرباز برای به دست آوردن پیروزی بجنگد در حالی که مردم برای رساندن قوای نظامی اعتصاب کرده بودند . دوم این که باید دید این وضع چه اثری در روحیه دشمن داشت؟

در زمستان سالهای (1917-1918) ابرهای تیره آسمان آرزوهای متفقین را پوشاند ، در مدت تقریباً چهار سال در برابر قوای غول آسای آلمان مقدمات حمله را فراهم ساختند ، ولی نتوانستند او را شکست بدهند. اما آلمان چیزی غیر از بازوان خود نداشت ، کارش این بود که دشمن را به جلو کشیده از خود دفاع کند در حالی که لازم بود مراقب اطراف خود هم باشد و گاهی در جبهه مشرق و گاهی در جبهه مغرب و زمانی در جنوب این حملات دفاعی را دنبال نماید.

اکنون این غول آلمان از طرف مشرق آزاد شده بود ، چقدر خون سربازان خود را ریخت تا توانست یکی از رقیبان غول پیکر خود را از پا بیندازد.

از این به بعد حملات دسته جمعی از طرف جبهه مغرب آغاز می شد و چون تا امروز دشمن نتوانسته بود به پیروزی برسد ، پس باید کاری می کرد که با حملات خود شکست خویش را جبران نماید.

همه از آلمان می ترسیدند و از پیروزی او بیم داشتند ، در لندن و پاریس کنفرانس های جنگی یکی بعد از دیگری تشکیل می شد و حتی تبلیغات دشمن مشکل شده بود و نمی توانستند تصور کنند که آیا می توانند آلمان را از بین ببرند.

در جبهه های دیگر هم وضع به این ترتیب بود ، بین نیروهای متحدین سکوت وحشتناکی حکمفرما بود.

گستاخی و امیدواری های همه از بین رفته بود ، سایه ای از اضطراب همه جا افکنده شده بود ، مقاومت دشمن در غرب توسط قوای آلمانی در هم شکسته شده بود ، همه آلمانی ها را در آن روز دیوانگانی افسار گسیخته می دانستند که هیچ چیز نمی تواند جلو آنها را بگیرد ، آنها در مقابل خود سربازان غول پیکری را می دیدند که روسیه را شکست داده بودند.

<http://www.WorldWar2.ir>

<http://www.NaziCenter.ir>

انجمن مرجع جنگ جهانی دوم

انجمن تخصصی نازی و رایش سوم

در مدت سه سال توانستند جلوی حملات روسیه را بگیرند ، البته در ابتدا این درگیری ها در ظاهر بی نتیجه جلوه می کرد و شاید روس ها و جبهه غرب ، حملات آلمان را در جبهه شرق به مسخره می گرفتند ، زیرا بالاخره هرچه بود روسیه حریف غول پیکری بود و به طور قطع پیروزی را به دست می آورد و همه می دانستند که تعداد سربازان روسی خیلی بیشتر از آلمان هاست و آلمان در مقابل روسیه غیر از ریختن خون سربازان خود نتیجه ای نخواهد گرفت و این بررسی ها باعث می شد که روسها به خود و پیروزی خود امیدوار شوند.

بعد از روزهای سپتامبر (1914) هنگامی که برای اولین بار اسیران بیشمار روسی که در جنگ ( تانبرک ) آزاد شده بودند در جاده های برلن در هم می جوشیدند. روسها دچار وحشت شدیدی شدند اما تعداد آنها به قدری زیاد بود که بلافاصله تعداد کثیری جای آنها را می گرفت و حکومت تزاری روسیه آنچه سرباز در اختیار داشت در طبق اخلاص گذاشت و برای پیروزی به میدان فرستاد.

تا چه مدتی آلمان می توانست در این مسابقه شرکت کند؟ آیا روزی می رسد که قوای بی شمار روسیه رو به کاهش بگذارد؟ همه فکر می کردند که پیروزی روسیه در این دو قسمت حتمی است و روزی خواهد رسید که آلمان وادار به تسلیم نمایند.

دیگر جای امیدواری نبود ، زیرا نیروهای متحدین که با نثار خون سربازان خود آخرین فداکاری را برای به دست آوردن پیروزی مشترک نشان می دادند ، قوایش از دست رفته و در برابر یک رقیب قوی و تازه نفس مشغول دست و پا زدن بود.

اما روسها نسبت به بهار آینده خوش بین می بودند. ولی تا امروز نتوانسته بودند قوای آلمان را در هم بشکنند آلمان ها در آن روزها در جبهه غرب نیروی زیادی نداشتند ، پس چگونه ممکن بود به پیروزی خود امیدوار باشند؟ در حالی که می دیدند قوای روسیه برای حمله به جبهه غرب خود را آماده ساخته است.

سایه کوه های (تیرول ) در سواحل دریا در تصور روسها وحشتناک بود و مه های غلیظ ( فلاندر ) هم آنها را می ترساند ، قوای شکست خورده ( کادورنا ) اندوه و ترس شدیدی در قیافه ها بوجود می آورد و یقین داشتند که پیروزی آلمان در این جبهه هم دیر یا زود خواهد رسید.

آن وقت در لحظه ای که در سرمای زمستان در شبها فکر می کردند صدای خالی شدن توپهای جبهه جلوی حملات آلمانی را خواهند شنید و در حالتی پر از ترس و بیم انتظار آخرین تصمیم را داشتند به طور ناگهان از طرف آلمانها برق روشنایی شدیدی طالع شد که آخرین تانکها و خمپاره ها را نشان می داد .

اما در ساعتی که آخرین دستور برای حمله به آلمان ها داده شد ، ناگهان اعتصاب عمومی در آلمان اعلام گردید .

<http://www.WorldWar2.ir>

<http://www.NaziCenter.ir>

انجمن مرجع جنگ جهانی دوم

انجمن تخصصی نازی و رایش سوم

ابتدا مردم ساکت ماندند ولی به زودی دستگاه تبلیغاتی دشمن در ساعت 12 به کار افتاد و دشمن از شنیدن این خبر نفس راحتی کشید.

در قدم اول کوشش شد که وسیله ای برای سلب اعتماد سربازان آلمانی در جبهه جنگ به دست بیاورند و در ظاهر امر احتمال پیروزی را می دادند و در ضمن آن یک نوع اضطراب و دو دلی در میان سربازان آلمانی بوجود می آمد و اکنون می توانستند به سربازان وحشت زده ای که انتظار حمله آلمان را داشتند این اطمینان را بدهند که تصمیم نهایی در مورد پایان این جنگ نه فقط وابسته به جسارت و گستاخی آلمان ها نیست بلکه اگر خوب مقاومت کنند آلمان را وادار به تسلیم خواهند نمود ، به عوض آلمان ها آنها می توانند خیلی سریع پیروزی را به دست بیاورند ، اما در داخل کشور هم انقلابی بر پا می شد و وقتی سربازان به شهرهای خود بر می گشتند مواجه با وضع ناهمواری می شدند و معلوم است که نیروهای خسته و کوفته شده در مقابل یک چنین وضع ناهمواری از پیروزی خود مسرور نخواهند بود.

مطبوعات انگلیسی و فرانسه و آمریکا این موضوع را در نظر خوانندگان خود بزرگ جلوه می دادند در حالی که تبلیغات شدید در جبهه ها نیز کار خود را انجام داده بود.

موضوع مقاله های مطبوعات بود: آلمان در حال انقلاب- پیروزی متفقین تردید ناپذیر است.

تحریم تجهیزات و اعتصاب عمومی و تبلیغات گسترده علیه آلمان بهترین وسایل برای محکم کردن پایه های اراده سربازان متفقین بود ، اکنون می توانستند تفنگ ها را آتش کنند و مسلسل ها را به کار بیندازند و آلمان ها را با حمله دسته جمعی خود غافلگیر سازند.

این بود نتیجه ای که از تحریم تجهیزات آلمانی بوجود آمد و طرفداران قوای متفق را به پیروزی امیدوار ساخت و تخم ناامیدی در قلب سربازان آلمان کاشته شد.

در واقع این اعتصاب غیرمترقبه به قیمت جان هزاران سرباز آلمانی تمام شد و گردانندگان این اعتصاب منفور از جمله کاندیداهای حکومت آینده آلمان به شمار می آمدند.

اما در جبهه آلمان هنوز امید به پیروزی باقی بود ، در عوض در جبهه دشمن امید به پیروزی بیشتر بود.

نیروهای آلمان قوای معنوی خود را از دست دادند و مقاومت آنان به صورت خود خواهی در آمد و نیرویی که معنویت خود را از دست داده باشد دیگر نمی تواند مقاومت لازم را از خود نشان بدهد. در واقع اگر آلمان در جبهه مشرق می توانست چند روز دیگر در برابر قوای متفقین مقاومت نماید ، پیروزی ملل متفق در مقابل آلمان سریع تر انجام نمی گرفت.

<http://www.WorldWar2.ir>

<http://www.NaziCenter.ir>

انجمن مرجع جنگ جهانی دوم

انجمن تخصصی نازی و رایش سوم



در پارلمان ها ، ملل متفق آینده درخشانی را برای خود پیش بینی نموده و بودجه بسیار شگفتی برای توسعه تبلیغات بر ضد آلمان در اختیار مأمورین تبلیغاتی گذاشته بودند.

خوشبختانه بخت با من بود که توانستم در حملات اول و دوم این نبرد شرکت نمایم.

این حملات تاریخی اثر عجیبی در تمام دوره زندگی من باقی گذاشت ، یک بار دیگر مانند ابتدای سال ( 1914 ) نبرد ما حالت حمله خود را از دست داد و جای خود را به حالت دفاعی داد ، و در حالی که بعضی اوقات کاملاً بر عکس بود و حالت های دفاعی خود به خود تبدیل به حمله می شد. در جبهه های آلمان حالت جدیدی به وجود آمد و وقتی بعد از چهار سال جنگ خونین مشاهده کردند که باید حسابهای جنگ خود را پس بدهند ، نفس راحتی کشیدند ، ولی باز هم امیدوار بودند که اگر کمی مقاومت کنند پیروزی مال آنهاست و ملل متفق نخواهند توانست این حق را از آنها بگیرند ، به طوری که فریادها و آوازه های شادی از هر طرف بلند بود و با شور و اشتیاق خود به دشمن نشان می دادند که آلمانی ها در حال شکست خوردن نیز روحیه خود را از دست نمی دهند.

\*\*\*

در اواسط تابستان سال ( 1918 ) در جبهه ها حالت سستی و افسردگی حکم فرما بود ، سربازان از خود می پرسیدند برای چه در داخل کشور عدم توافق بین زمامداران وجود دارد ؟ در قسمت های مختلف جبهه مطالب زیادی گفته می شد ، می گفتند که در وضع حاضر دیگر جنگ دارای یک هدف معین نیست ، و دیوانگان باور می کنند که پیروزی را به دست خواهند آورد.

گفته می شد که ملت علاقه ای ندارد بیشتر از این مقاومت کند تا فقط سرمایه داران و مشروطه طلبان در کارها پیروز شوند.

این صحبت ها در ابتدا عکس العمل بسیار شدیدی در جبهه ها نداشت و همه می گفتند به هم خوردن اوضاع داخلی به ما مربوط نیست ، آیا برای این مسائل بود که ما مدت چهار سال ونیم جنگ را قبول کردیم؟

این یک نوع راهزنی است که ما با اعمال خود به آرمان های هزاران انسانی که در زیر خاک خفته اند پاسخ منفی بدهیم ، ما برای فریاد زنده باد و حتی برای رأی عمومی به اینجا نیامده ایم و برای این نبود که جوانان شاداب آلمانی در نواحی ( فلاندر ) جان خود را از دست دادند ، اما همه ما با فریاد { آلمان برتر از همه } در جنگ شرکت نمودیم.

این تفاوت کوچکی بود که زیاد قابل توجه نبود اما کسانی که مدعی حق رای بودند برای گرفتن حق خود به میدان جنگ نیامده بودند .

<http://www.WorldWar2.ir>

<http://www.NaziCenter.ir>

انجمن مرجع جنگ جهانی دوم

انجمن تخصصی نازی و رایش سوم

در حالی که جبهه های جنگ ، از نظر امکانات در مضیقه بودند ، در داخل کشور بعضی از احزاب جنایتکار کارشکنی می کردند و مردم بر این باور بودند که در پارلمان آنها ، مردان نیرومندی نشسته اند که از حقوق آنان دفاع می کنند.

با این ترتیب سربازان قدیمی در جبهه ها از سیاست های جنگی فرماندهان خود مانند آقایان ( ابرت شنیدمان ) و ( رابرت لیب نخ ) و دیگران بی خبر بودند. و به طوری کلی نمی فهمیدند برای چه باید کسانی که مانند گربه در کمین ملت بودند ، قدرت کشور را به دست بگیرند بدون این که منافع ملت را درک کنند؟

در همان ابتدای کار ، من تصمیم خود را گرفته بودم و به شدت تمام نسبت به این مردمان جنایتکار بی لیاقت و فرومایه که مردم را فریب می دادند نفرت داشتم. از مدت ها پیش می دانستم که تمام سازمان های دولتی هیچ کدام به نفع ملت کار نمی کنند و مسئولین غیر از پر کردن جیب های خالی خود کاری ندارند و هنگامی که می دیدم این افراد پست حاضرند ، ملت را برای این منظور فدا کنند و اگر لازم می شد کشور آلمان را هم به باد فنا می دادند ، آنان را لایق چوبه دار می دانستم ، تسلیم شدن در مقابل تمایلات آنها برایم به مفهوم فدا کردن منافع کارگران و توده ملت بود برای اینکه در این میان چند نفر بتوانند برای خود صاحب عنوان شوند .

زامداران با در نظر نگرفتن نفع ملت و فقط برای پر کردن جیب های خالی خود آلمان را به نابودی نزدیک می کردند. این افکار را اکثر کسانی که در میدان های جنگ با مرگ روبرو بودند داشتند اما قوای کمکی که از طرف دولت به جبهه می آمد بسیار ناچیز و در شرایط نامساعد روحی بودند ، به طوری که رسیدن آنها نمی توانست به قوای ارتش کمک کند و بر عکس آنان را ضعیف و نابود می ساخت. گاهی باور کردن این مسأله مشکل بود که به طور کلی طبقه جدید کارگر در نظر دولتمردان آلمانی ارزشی نداشت ، گاهی باور کردن این مسأله مشکل بود که اینها سردمداران کشوری هستند که جوانان خود را به قربانگاه فرستاد.

در ماه های اوت و سپتامبر تجزیه قسمت ها روز به روز زیادتر می شد ، در حالی که حملات دشمن از خارج خیلی بیشتر از حد مقاومت سربازان به شمار می آمد.

نیروهای سم ، و فلاندر در برابر این نیروها به منزله خاطراتی وحشتناک بود .

در اواخر سپتامبر ، گروهان ما برای سومین مرتبه موضعی را که قبلاً از دست داده بود تصرف کرد و در این عملیات جوانان به صورت داوطلب شرکت کرده بودند.

چه خاطرات تلخی از آن دوران به یاد دارم!

در ماه های اکتبر و نوامبر سال ( 1914 ) در این محل چه آتشی روشن کردیم ، گروهان ما با شور و شوق خاصی جلو می رفت ، همه سربازان عشق میهن را در قلب خود داشتند و آواز فتح و پیروزی بر لب ها جاری بود ، جوان

<http://www.WorldWar2.ir>

<http://www.NaziCenter.ir>

انجمن مرجع جنگ جهانی دوم

انجمن تخصصی نازی و رایش سوم

ها با مسرت و نشاط تمام خون خود را نثار می کردند برای این که می خواستند آزادی و استقلال کشور را حفظ نمایند.

در ماه ژوئیه ( 1917 ) برای بار دوم گروهان ما خاک از دست رفته را که برای ما مقدس بود تصرف کرد ، زیرا در این سرزمین بهترین و شجاع ترین سربازان ما شهید شده بودند و هماتها بودند که برای افتخار میهن عزیز خویش با چشمان پر از نشاط ، جان خود را از دست دادند.

ما سربازان قدیمی که به قیمت جان خود به جلو می رفتیم ، در این مکان مقدس با هیجان مخصوصی ایستادیم و به یاد آوردیم که پیمان بسته بودیم این محل را تا پای مرگ نگاهداریم.

این سرزمین که قسمت ما به وسیله حمله خود آن را سه سال پیش به تصرف در آورده بود اکنون باید برای نگهداری آن با حمله های دفاعی حفظ شود .

اما انگلیس ها با تجهیزات سنگین خود برای حمله به زمینهای فلاندر خود را آماده می ساختند، در آن حال ارواح مردگان جلوی چشمان ما مجسم شده بود ، هنگ وابسته خود را به گل و لای آن چسباند، در سوراخها پناه برد و در جاهای خلوت خود را مخفی می ساخت و حاضر نبود آنجا را تسلیم کند اما باز مانند دفعه گذشته قوایش رو به نقصان گذاشت ، در آنجا جان و د را از دست داد و تا وقتی پایداری کرد اما بار دیگر در تاریخ 31 ژوئیه سال ( 1917 ) حملات انگلیس ها آغاز گردید.

در روزهای اول ماه اوت مجبور به تسلیم شدیم. از دسته ما غیر از چند نفر که با بدنی لرزان و پوشیده از گل و لای پیش می آمدند و بیشتر شباهت به اشباح مردگان داشتند کسی دیگر باقی نمانده بود ، اما انگلیس ها هم در این نبرد تلفات سنگینی داشتند.

اکنون در پائیز سال ( 1918 ) برای سومین بار به این قسمت متصرفی سال ( 1914 ) رسیده بودیم ، دهکده ( کومین ) که در سابق محل استراحت ما بود ، اکنون به یک میدان جنگ تبدیل شده بود.

با وجود این که موضع جنگی داشت باز به حال سابق باقی مانده بود ، ولی مردمان آن عوض شده بودند ، در آن سال ها در این محل سربازان به بحث های سیاسی می پرداختند.

ستون پنجم دشمن در اینجا هم مانند سایر نقاط نفوذ کرده بود و کاملاً مسلم بود که یک چنین افکاری در محیطی دور افتاده ، چه اثراتی خواهد داشت. در شب های سیزدهم و چهارده ماه خمپاره های گازی انگلیس ها ، در جبهه جنوب ( ایپرز ) بیداد می کرد ، آنها در این خمپاره ها از گاز زرد رنگ استفاده می کردند که هنوز ما آن را نداشتیم و من در آن شب ، اثر این گاز را با چشم خود دیدم.

<http://www.WorldWar2.ir>

<http://www.NaziCenter.ir>

انجمن مرجع جنگ جهانی دوم

انجمن تخصصی نازی و رایش سوم

در یکی از جبهه های جنوبی ( ورویک ) نزدیک عصر به مدت چند ساعت در معرض خمپاره های گازی قرار گرفتیم ، و این جنگ چند ساعته با شدت تمام ادامه یافت ، نزدیک نیمه شب تعداد زیادی از ما کشته و چند نفری هم برای همیشه ناپدید شدند.

نزدیک صبح دردی شدید تمام بدنم را فرا گرفت و در هر ربع ساعت این درد شدت می یافت و در ساعت هفت بامداد با بدنی لرزان و لغزان به عقب رانده شدم در حالی که چشمانم را آتش گرفته و اثرات آن تا مدتهای زیاد در من باقی مانده بود .

چند ساعت بعد چشمانم تبدیل به یک قطعه آتش فروزان شد و دیگر جایی را نمی دیدم.

به این جهت بود که مرا به بیمارستان نظامی ( پازه والک ) انتقال دادند و در آنجا با درد و شکنجه تمام شاهد جریان انقلاب شدم.

\*\*\*\*

از مدتی پیش سر و صداهای نفرت انگیزی در همه جا شنیده می شد ، مردم برای هم بیان می کردند که در فاصله چند هفته خبرهای تازه ای انتشار خواهد یافت ، اما من نمی توانستم درک کنم این خبر ها از چه قرار خواهد بود.

ابتدا به اعتصاب عمومی فکر می کردم ، سر و صداهای نامساعد از هر طرف بر می خاست که بیشتر آن ، از طرف نیروی دریایی بود و می گفتند در این قسمت اوضاع کاملاً غیر عادی است ، اما این حرف ها اسباب سرگرمی جوانان بود هنوز کسی از اصل قضیه اطلاع زیادی نداشت.

در بیمارستان هم همه از پایان جنگ صحبت می کردند و امیدوار بودند در آینده نزدیکی صلح برقرار شود ، اما هیچ کس نتیجه قطعی آن را نمی دانست و من هم بواسطه چشم درد نمی توانستم روزنامه بخوانم. در ماه نوامبر آشفتگی عمومی بیشتر شد تا این که یک روز حادثه شومی اتفاق افتاد.

ملوانان زیادی که چند جوان یهودی بر آنها ریاست می کردند ، از راه رسیده و آتش انقلاب داخلی را دامن زدند. همه فریاد می زدند که این انقلاب به نفع آزادی و موجودیت کامل ملت آلمان است ، اما هیچ کدام از این ملوانان جبهه های جنگ را ندیده بودند.

در این اواخر کمی بهتر شده بودم و درد چشم من تا اندازه ای تخفیف یافته بود و کم کم می توانستم اطراف خود را ببینم و رنگ ها را تشخیص بدهم.

خوشحال بودم که دو مرتبه می توانم بینایی خود را بازیابم و لااقل در آینده شغلی را پیش بگیرم ، ولی در هر حال امید آن را نداشتم که بتوانم باز هم مانند سابق نقاشی کنم و در حال بهبودی بودم که آن حادثه بزرگ اتفاق افتاد.

<http://www.WorldWar2.ir>

<http://www.NaziCenter.ir>

انجمن مرجع جنگ جهانی دوم

انجمن تخصصی نازی و رایش سوم

اولین فکر من این بود که این انقلاب در نتیجه فعالیت چند جنایتکار محلی بوجود آمده است و سعی می کردم این فکر را به سایر رفقای خود بقبولانم.

رفقای بیمارستانی من که از اهالی ( باویر ) بودند ، مانند من سخت متأثر و ناراحت شدند ، زیرا آنچه که از گوشه و کنار شنیده می شد موضوع انقلاب داخلی بود.

منی توانستم به خود بقبولانم که در مونیخ هم این آشوب ها آغاز شده است و یقین داشتم تک تک آنها نسبت به خانواده ( ویتلی فاخ ) وفادارند و اراده چند یهودی نمی تواند آنها را متزلزل سازد. به این ترتیب به نظرم می رسید در اثر آشوب چند ملوان این سرو صداها بلند شده است و در فاصله چند روز از بین خواهد رفت.

روزهای بعد فرا رسید و با این روزها حوادث مهم و وحشتناک صورت حقیقت به خود گرفت ، سر و صداها روز به روز زیاد می شد اما آنچه را که من یک اقدام و فعالیت محلی فرض می کردم به طوری که مردم می گفتند یک انقلاب عمومی بود.

به دنبال آن ، خبرهای ناگواری از جبهه ها رسید ، که آلمان ها می خواهند تسلیم شوند ، اما هیچ کس باور نمی کرد که این موضوع حقیقت داشته باشد. در صبح روز یکشنبه دهم نوامبر ، کشیشی به بیمارستان نظامی آمد که برای ما سخنرانی کند و در آن وقت بود که همه چیز را فهمیدیم.

در حالی که به سخنان کشیش گوش می دادم ، به سختی ناراحت بودم. کشیش سالخورده در حالیکه از ناراحتی می لرزید گفت که دیگر خانواده هوهنزلون نمی تواند در آلمان حکومت کند ، قیصر از سلطنت استعفا داده و در آلمان رژیم جمهوری اعلام شده است. بایستی از خداوند متعال درخواست کرد که لطف و مرحمت خود را از ملت آلمان دریغ نکند و ما را در این بحران شدید یاری نماید.

دیگر چیزی نمی توانست بگوید جز این که از خانواده امپراتوری توصیف می کرد و با کلمات خود می خواست خدمات این خانواده را در برابر پروس و تمام خاک آلمان ستایش کند و بعد از گفتن این کلمات چنان متأثر شده بود که به گریه افتاد به طوری که اشک های او در حاضران تأثیر زیادی گذاشت و نتوانستند از گریستن خودداری نمایند.

اما وقتی که کشیش سالخورده خواست سخنرانی خود را دنبال کند به ما اظهار داشت که مجبوریم به جنگ خاتمه بدهیم. در آینده کشور ما در فشار سختی قرار خواهد گرفت ، زیرا ما در جنگ شکست خوردیم و بایستی خاتمه جنگ را بپذیریم و چون شکست از طرف ماست چاره ای غیر از قبول شرایط سنگین دولت های فاتح را نخواهیم داشت.

<http://www.WorldWar2.ir>

<http://www.NaziCenter.ir>

انجمن مرجع جنگ جهانی دوم

انجمن تخصصی نازی و رایش سوم



من از شنیدن این سخنان دیگر نتوانستم طاقت بیاورم و بیش از این بشنوم و ناگهان دو مرتبه چشمانم تاریک شد و در حالی که کور کورانه دستم را به در و دیوار می گرفتم به اتاقم رفتم و خود را به روی بستر انداخته و سرم را در بالش فرو بردم و بنای گریستن را گذاشتم.

از روزی که بر سر قبر مادرم گریستم دیگر به یاد نداشتم که تا آن روز گریه کرده باشم ، هنگامی که در دوران جوانی سرنوشت ، بیرحمانه مرا مورد حمله قرار داد ، روز به روز حس مردانگی من تقویت شد ، وقتی در جریان جنگ چهار ساله مرگ جوانان آلمانی را در هم کوبید ، تقریباً از این که برای آنها گریسته بودم خود را شمامت می کردم ، زیرا آنها برای آلمان مرده بودند و جای آن نداشت برای کسانی که جان خود را در راه کشور فدا کرده اند ، اشک از چشمانم سرازیر شود.

هنگامی که بالاخره در آخرین روزهای این نبرد وحشتناک گاز مسموم چشمانم را سیاه کرد و بینایی را از من گرفت در برابر ترس کور شدن لحظه ای ناامیدی سرپای وجودم را فرا گرفت ، اما ناگهان صدای وجدان مانند صاعقه ای مرا هوشیار ساخت و به خود گفتم: ای بدبخت کم جرأت برای چه ناامید هستی در حالی که هزاران هزار آلمانی در شرایطی بدتر از تو به زندگی ادامه می دهند.

از این رو ساکت ماندم ، احساس ناامیدی را در خودم کشتم و تسلیم سرنوشت شدم ، اما امروز در برابر بدبختی بزرگی که برای کشورم پیش آمده بود دردهای خود را از یاد برده بودم.

پس به این ترتیب تمام فداکاری ها و محرومیت ها بی فایده بود و مردم بی جهت در مدت جنگ با گرسنگی و فقر دست و پنجه نرم می کردند؟ ساعاتی که در تحت فشار اضطرابها و نگرانی ها و مرگ دست و پا می زدیم بی نتیجه بود ، ما در آن وقت به وظیفه خود عمل می کردیم، آیا کشته شدن دو میلیون انسان که در جبهه های جنگ جان خود را از دست دادند کوچکترین نتیجه ای نداشت.

آیا ارواح میلیون ها جوانی که در این جنگ جان خود را از دست داده اند بدبختی امروز ما را نخواهند دید؟

آیا نمی بایست این جوانانی که در خاک و خون غلطیده بودند ، سر از خاک بلند کنند و به مردمان این کشور بگویند ، برای چه ما را به میدان جنگ فرستادید؟ آیا این فداکاری ها که از ما سر زد ، بیهوده بود و نتیجه ای بهتر از این نداشت؟

آیا برای همین بود که خون سربازان از جان گذشته وطن در ماه های اوت و سپتامبر سال ( 1914 ) به خاک ریخته شد و در پاییز همان سال سربازان داوطلب به دنبال رفقای خود برای ابدیت شتافتند؟

آیا برای همین بود که کودکان 17 ساله در زمینهای فلاندر جان خود را از دست بدهند؟

آیا برای همین بود که مادر وطن جوانان خود را به میدان جنگی فرستاد که بازگشتی برای آنها وجود نداشت؟

<http://www.WorldWar2.ir>

<http://www.NaziCenter.ir>

انجمن مرجع جنگ جهانی دوم

انجمن تخصصی نازی و رایش سوم

آیا تمام این فداکاری ها فقط برای این بود که یک دست جنایتکار کثیف بتوانند وطن را قبضه کنند؟

آیا برای همین بود که سربازان آلمانی در اثر بی خوابی شب ها توانایی خود را از دست بدهند و در حرارت سوزان آفتاب و طوفان های پر از برف ، جان خود را به خطر بیندازند؟ برای همین بود که جوانان جهنم سوزان کارهای مسموم را پذیرفته و بدون ترس به وظیفه خود عمل کردند و آن عبارت از نگهداری کشور از خطر حمله دشمنان بود .

در حقیقت این جوانان استحقاق آن را داشتند که نامشان بر روی سنگ ها نوشته شود.

ای رهگذری که قدم بر خاک آلمان می گذاری به مردم این کشور پیغام ما را برسان و بگو در زیر این سنگ ها جوانانی وظیفه شناس و وفادار به کشور خفته اند ، اما اینک کشورشان حال و روزی خوشتر از آن جوانان فداکار ندارند.

آیا این تنها فداکاری بود که از ما بر می آمد؟ آیا در برابر تاریخ وظایف دیگری نداشتیم؟ آیا لیاقت آن را نداشتیم که افتخارات گذشته را به دست بیاوریم؟ نسل های آینده درباره این حوادث چه قضاوت خواهند کرد؟

ای خیانتکاران بی شرم و فرومایه.

هرچه بیشتر در اعماق این حوادث فرو می رفتم در برابر این بی آبرویی عرق شرم از پیشانیم سرازیر می شد ، در برابر بدبختی و فنا شدن کشور ، درد چشم من چه ارزشی داشت؟

پس از آن روزهای هراس انگیز ، شب های بدتری را گذراندم ، در این شب ها بود که نفرت از مسئولین این شکست ، نفرت از جنایتکاران فاسد و فرومایه در قلبم ریشه دوانید و بارور شد.

اکنون می بایست به آینده خود که چندی پیش با اضطراب و ناراحتی با آن می نگریدم ، خنده کنم. آن روزها حوادث کوچک را بدبختی می دانستم و به فکر نمی رسیدم که با یک چنین وضع شرم آوری روبرو خواهم شد.

آیا خنده آور نبود که در روی یک چنین زمین لغزانی ، به فکر ساختن خانه امید افتاد ، بالاخره در آن روز چیزهایی را می دیدم که از مدتها پیش از آن می ترسیدم.

<http://www.WorldWar2.ir>

<http://www.NaziCenter.ir>

انجمن مرجع جنگ جهانی دوم

انجمن تخصصی نازی و رایش سوم

# نبرد من

به قلم آدولف هیتلر

انجمن مرجع جنگ جهانی دوم

فصل هفتم :

انجمن تخصصی نازی و رایش سوم

آغاز فعالیت های سیاسی من

NAZICENTER.COM

کاری از

انجمن مرجع جنگ جهانی دوم

۹

انجمن تخصصی نازی و رایش سوم

<http://www.WorldWar2.ir>

<http://www.NaziCenter.ir>

انجمن مرجع جنگ جهانی دوم

انجمن تخصصی نازی و رایش سوم

در آغاز نوامبر سال 1918 دو مرتبه به مونیخ بازگشتم و به قسمت هنگ خودم که در آن وقت در دسته ای به نام هیئت سربازان بود ، ملحق شدم.

به قدری از این سازمان جدید نفرت داشتم که در صورت امکان مایل بودم از آنجا بروم. با یکی از رفقای جنگی خودم به نام اسمیت درلیف ، به تروماتین رفته و در آنجا تا روزی که به قسمت های تجزیه شده رسیدیم توقف نمودیم. در مارس 1919 به مونیخ بازگشته بودیم.

وضع نامطلوب بود و مقدمات برای یک انقلاب خود به خود فراهم می شد، مرگ آیزنر، تغییرات را مشکل تر ساخت و بلاخره دیکتاتوری روسیه نیز خاتمه یافت. اگر روشن تر بگویم اختیار کشور دست یک دسته انقلابی یهودی به طور موقت سپرده شد و این تنها چیزی بود که به وجود آورندگان انقلاب آن را می خواستند.

در این مدت نقشه های متعددی در مغزم دسته بندی میشد، روزها و شب ها فکر میکردم چه میتوانم بکنم. اما تمام این نقشه ها به این نتیجه می رسید که من در آن وقت نام و شهرتی نداشتم و دارای شرایطی نبودم که بتوانم فکر یا نقشه جدیدم را به دیگران بگویم. اکنون برای شما بیان خواهم کرد که به چه سبب نمی توانستم در یکی از احزاب نام نویسی کنم.

اولین بار در جریان انقلاب جدید روسیه خود را نشان دادم، به طوری که زمامداران روسی به من با نظر بد نگاه می کردند.

در 27 ماه آوریل 1919 قرار بود توقیف شوم اما سه قهرمان انقلاب در برابر تهدیدهایی که به طرف آنها حواله شده بود، جرات این کار را نداشتند و بدون اخذ نتیجه ای، پی کار خود رفتند.

چند روز پیش از آزادی مونیخ ماموریت یافتیم که در کمیسونی که ماموریت رسیدگی به حوادث انقلابی هنگ دوم پیاده نظام اتفاق افتاده بود، شرکت نمایم.

این اولین ماموریت رسمی من در امور سیاسی بود، چند هفته بعد به من دستور داده شد که در یک سخنرانی که برای تعلیمات جدید برای سربازان از جنگ بازگشته در نظر گرفته بودند، شرکت کنم.

قرار بود در این سخنرانی دستورات و راهنمایی هایی به سربازان داده شود، برای من ابا این چیزها مهم نبود فقط به این فکر بودم که از بین رفقا چند نفر را همفکر خود پیدا کنم و با آنها در موارد مختلف به بحث بپردازم. چند تن از این رفقا با من هم عقیده بودند و همه ما مطمئن بودیم که کشور آلمان نخواهد توانست خود را به وسیله احزاب خیانتکاری که این ماجراها را ساخته بودند، نجات دهد و از طرف دیگر سازمان های بورژوازی ملی حتی اگر صاحب اراده قوی بودند، قادر نبودند بدبختی های وارده به کشور را جبران نمایند.

<http://www.WorldWar2.ir>

<http://www.NaziCenter.ir>

انجمن مرجع جنگ جهانی دوم

انجمن تخصصی نازی و رایش سوم

بنابراین با شرایط موجود امکان نداشت کاری صورت داده شود و حوادثی که بعد ها اتفاق افتاد این نظر را کاملا تأیید کرد.

بنابراین در گروه کوچک ما این فکر به وجود آمده بود که باید با یک حزب جدید دست به کار شد.

اصولی که در آن روزها در دست داشتیم همان بود که بعدها در حزب کارگر آلمان به درجه اجرا گذاشته شد.

بایستی که نام حزب جدید طوری باشد که بتواند توده ملت را به سوی خود بکشد، زیرا بدون در نظر گرفتن این شرایط، تمام کوشش های ما به هدر می رفت، به این جهت بر سر نام حزب سوسیال انقلابی متوقف شدم و این نام بدان جهت انتخاب شد که افکار سوسیالیستی جنبش های جدید در ظاهر صورت یک نوع انقلاب را داشت اما علت اصلی آن به قرار ذیل بود.

البته اطلاعات من در زمینه اقتصادی تا اندازه ای وسیع بود اما من می دانستم از هر جهت با مسئله اجتماعی مربوط است و بعدها روی این مطالعات بود که دانستم نبرد های چهار ساله و درهم شکستن آلمان فقط برای آن بود که نیروی اقتصادی این کشور را ضعیف سازند، از طرف دیگر مطالعات عمیق به من نشان می داد که در هر حال مسئله سرمایه، اساس و پایه ایجاد کار است و این دو عامل وقتی باهم فراهم شوند، فعالیت های سیاسی و اجتماعی در سطح بالاتر قرار خواهد گرفت.

پس اهمیت ملی سرمایه این نتیجه را خواهد داد که سرمایه داری به نسبت قدرت و آزادی کشور است و می تواند سطح ملیت را بالا ببرد. هر وقت کشوری صاحب قدرت شد، بالطبع سرمایه او رو به افزایش خواهد رفت.

در این شرایط وظیفه دولت در برابر سرمایه همانقدر ساده و روشن است و دولت باید مراقب باشد که سرمایه ملی برای پیشرفت و قدرت کشور به کاربرده شود و نباید سرمایه در دست افرادی باشد که به نفع خود در تکثیر آن فعالیت کنند.

این وضع باید در شرایط زیر باشد:

از یک طرف شرایط اقتصادی و ملی آزاد و مستقل باشد و از طرف دیگر حقوق اجتماعی کارگر در مقابل آن در نظر گرفته شود.

البته من بطور کامل نمی دانستم بین سرمایه داری و تهیه کننده آن چه نسبتی باید وجود داشته باشد و آن چه را هم می دانستم در سیاست و تماس های خود با پروفیسورهای جامعه شناس که یکی از آنها به نام گوتفرد فدر بود به دست آورده بودم.

\*\*\*

<http://www.WorldWar2.ir>

<http://www.NaziCenter.ir>

انجمن مرجع جنگ جهانی دوم

انجمن تخصصی نازی و رایش سوم



از نظر من مقام و ارزش گوتفرید فدر را که از آن ذکر کردم در این بود که با سرسختی و لجاجت تمام این عقیده را پیروی میکرد که در یک کشور بایستی سرمایه های خصوصی با سرمایه های ملی توأم باشند و به اتفاق یکدیگر بتوانند اقتصاد کشور را توسعه بیشتر ببخشند.

تئوری های او در تمرکز سرمایه ها به قدری درست و منطقی بود که مخالفین او نیز عقیده داشتند با یک برنامه بسیار وسیع می توان نظریه های او را به درجه اجرا گذاشت.

عمل مهم کسی که یک برنامه عملی را پیشنهاد می کند این نیست که بطور آشکار برنامه خود را قابل عمل جلوه بدهد یعنی به جای این که وسائل آن را در نظر داشته باشد، بایستی نتیجه کلی آن خوب و مساعد باشد.

چیزی که در این شرط بیشتر قابل عمل است درستی و صحت یک فرمول در اساس او است نه اینکه اشکالات عمل مورد توجه قرار گیرد. اگر فکری درست بود، مشکلات آن به خودی خود از بین خواهد رفت.

اگر کسی که برنامه ای را طراحی میکند، توجهش به این باشد که مشکلات زیاد دارد به جای این که بتواند یک حقیقت مسلم را بقبولاند بر عکس اصل موضوع به صورت افسانه درآید.

در مقابل آن کسی که برنامه یک حزب یا جنبشی را طرح می کند باید قابل اجرا بودن آن را نیز ارائه دهد.

بنابراین اولین چیزی که به فکرش میرسد حقیقت موضوع است در حالی که دیگران عقیده دارند که باید حقایق عملی زمان و مکان نیز در آن موجود باشد.

عظمت و وسعت یکی برپایه درستی مطلق فکری است که به وجود آمده و اهمیت آن دیگری، از بهره برداری کامل آن است که بتواند به طور مستقیم از آن استفاده نماید.

وقتی یک مرد سیاسی توانست جای خود را در بین اجتماع باز کند پیشرفت نقشه ها یعنی بهره برداری از حقایق برای او آسان صورت می گیرد، مردان بزرگ جهان از روی افکار بزرگ و بی سابقه خود بزرگ می شوند زیرا یک سری حقایق را در اختیار مردم می گذارند، به همین جهت است که از پایه گذاران مذاهب و ادیان استقبال می شود.

اما مطالب دیگر که جلب توجه می کند این است که هرچه افکار بزرگتر باشد، انجام آن نیز مشکل تر است ولی پایه گذار این فکر مردود شناخته می شود، برای اینکه مردم انجام آن را محال می دانند مثال آن پایه گذاران مذهب است که در ابتدا مردم آنها را بزرگ نمی دانند و نفرین می کنند و تا وقتی که حیات دارند کوچک و حقیر شمرده می شوند زیرا آنچه را می گویند حقیقت است ولی مردم آن را غیر قابل اجرا می دانند.

اختلاف بزرگی که بین ماموریت و وظیفه پایه گذار است یک برنامه و اجرا کنندگان آن موجود است این که هر دو نمی توانند یک کار را انجام دهند یکی باید نقشه بشکند و اجرای آن بدست دیگری انجام شود.

<http://www.WorldWar2.ir>

<http://www.NaziCenter.ir>

انجمن مرجع جنگ جهانی دوم

انجمن تخصصی نازی و رایش سوم

این وضع کاملاً مربوط به مردان سیاسی حد وسطی است که پیشرفت‌هایی مختصر به دست آورده‌اند و اعمال آنها از حدود امکان تجاوز نمی‌کند مانند بیسمارک که سیاست را به نظر ساده تلقی میکرد.

این قانون طبیعی است هرچه مرد سیاسی از افکار بلند خود کنار بکشد به همان نسبت پیشرفت‌ها و پیروزی‌های او ساده و انگشت‌شمار و سریع و زودگذر می‌است، کارهای این قبیل سیاسیون بطور کلی بدون ارزش و مخصوصاً برای آیندگان بی‌نتیجه است زیرا پیشرفت آنها در حال حاضر بر پایه از بین بردن و متزلزل ساختن تمام افکار بلند است که هرکدام از آنها را آیندگان باید بهره‌بردار می‌کنند.

دنبال کردن این اقدامات پر ارزش برای کسی که به نفع خودش کار می‌کند بسیار مفید است ولی هرگز نمی‌تواند به نفع توده مردم تمام شود.

همین خودخواهی‌ها باعث می‌شود که بسیاری از مردان سیاسی عملاً از دنبال کردن طرح و نقشه‌های آینده ملت خود جدا شده و کارها در نظرشان مشکل و گاهی غیرقابل‌امکان باشد، پیشرفت و اهمیت آنها به طور کلی وابسته به زمان حال است و برای آینده زندگی نمی‌کنند و این فکر برای مغزهای کوچک ناراحت‌کننده نیست و از کاری که انجام می‌دهند بسیار خوشحال‌اند.

البته شرایط آن برای تهیه‌کنندگان این برنامه متفاوت است، اهمیت آن تقریباً همیشه بر پایه آینده قرار دارد و آنچه را هم که برای آینده در نظر بگیرند غیر از خواب و خیال چیزی نیست زیرا هنوز یک انسان سیاسی از هنر امکانات نباید تجاوز کند. تهیه‌کنندگان این برنامه‌ها کسانی هستند که می‌خواهند کاری را در راه رضای خدا انجام دهند و آن هم بیشتر در مواردی است که به یک کار غیر ممکن دست می‌زنند. چنین مردی بایستی همیشه از شناسایی افکار و خواسته‌های مردم دور باشد اما وقتی دست به کارهای بزرگ می‌زند برای کسب افتخار خود کوشش می‌کند.

در جریان زندگی انسان مواردی پیش می‌آید که مرد سیاسی خالق و به وجود آورنده برنامه‌ها می‌شود و هرچه این افکار که به همبستگی یک انسان معمولی و مرد سیاسی به وجود آمده شفاف باشد، استقامت او برای بی‌نتیجه رساندن افکار خود بیشتر خواهد شد او در این کار برای پیشرفت کارهای عادی کار نمی‌کنند ولی می‌خواهد کاری را انجام دهد که مورد ستایش اطرافیان خود باشد، از این جهت است که موجودیت او گاهی بین عشق و نفرت بر باد می‌رود.

از طرف دیگر عمل یک مرد سیاسی هرچه برای آیندگان مفید و مهم باشد، معاصرین کمتر به روش آن پی خواهند برد، به طوری که دیده می‌شود که درمقابل آن دست به اعتراض می‌کشایند.

<http://www.WorldWar2.ir>

<http://www.NaziCenter.ir>

انجمن مرجع جنگ جهانی دوم

انجمن تخصصی نازی و رایش سوم

و اگر در گذشت ایام یک چنین مردی با پیروزی و پیشرفت مواجه شود، شاید بتواند در دوره زندگی خود به بعضی افتخارات محدود برسد اما بدیهی است که این اشخاص در تاریخ نام و نشانی بدست می آورند و این افتخارات هم تا وقتی است که زنده هستند و بعد از مرگ نام و نشانی از آنها باقی نخواهد ماند.

در بین این افراد کسانی را می توان نام برد که تا وقتی که زنده بودند معاصرین آنها نتوانستند به ارزش آنان پی ببرند و با این حال در مدت حیات برای به کرسی نشاندن افکار و نقشه های خود زحمت کشیدند. کسانی بودند که یک روز در قلب ملت خود جای داشتند و مانند این بود که تمام خطاها و لغزشهایشان را از یاد خواهند برد.

این گروه مردم نه فقط در ردیف مردان و رجال سیاسی قرار داشتند بلکه بعضی رفورماتورها هم همین سرنوشت را کسب کرده اند، وزیر فردریک کبیر که یکی از رجال سیاسی بود، مارتین لوتر، وریشارد واگنر، را هم می توان نام برد. وقتی که من نام گوتفرید فدر، را شنیدم که درباره الغای قانون بردگی و سرمایه داری بنای فعالیت را گذاشت، دانستم که این اقدامات با این که از طرف اشخاصی گمنام آغاز گردیده تا جایی که مورد سم پاشی های مارکسیست قرار نگیرد، برای آینده آلمان بی فایده نخواهد بود.

حقیقت هم همین بود. می بایست که این موضوع اساس اقدامات ما قرار گیرد و آن عبارت از تامین موجودیت و تقویت نژاد آلمانی است. بایستی برای این ملت محروم نان تهیه کرد و خون آلمانی را پاک نگاه داشت، آزادی و استقلال کشور از مسائل بسیار لازم است که تا این ملت بتواند ماموریتی را که در جهان به عهده گرفته را به انجام برساند.

تمام افکار فلسفه ها و برنامه آموزش های علمی و اقتصادی برای رسیدن به این مقصود است و از این نقطه نظر است که بایستی مسائل کلی، تحت مطالعه قرار گیرند.

با توجه به این مسائل بود که تئوری های گوتفرید فدر مورد علاقه من قرار گرفت و شروع به مطالعه آن نمودم و بعدها بود که دانستم مقصود کارل مارکس چه بوده و چگونه تمام عمر خود را صرف تامین زندگی یهودیان ساخته، کتاب سرمایه او برنامه منظمی از مبارزه طبقاتی بود. مانند اینکه قبل از او حزب سوسیال دموکرات در برابر اقتصاد ملی همین مبارزه را پیش گرفته و بلاخره نبرد و کشمکش دو طرفه ای بود که اساس آن آماده ساختن اقتصاد و سرمایه ملی یهود بود.

اما از طرف دیگر این مطالعات عمیق در من اثر بسیار مهمی باقی گذاشت.

یک روز در مباحثات آنان شرکت نمودم، یکی از طرفداران مارکس با سخنرانی خود به طور آشکار از یهودیان طرفداری میکرد. این مطالب مرا واداشت که جواب او را بدهم و بسیاری از طرفداران آن هم اعتراض مرا تائید نمودند و نتیجه این جر و بحث ها این شد که چند روز بعد به نام یک افسر تعلیم دهنده وارد یکی از قسمت های پادگان مسلح مونیخ شوم.

<http://www.WorldWar2.ir>

<http://www.NaziCenter.ir>

انجمن مرجع جنگ جهانی دوم

انجمن تخصصی نازی و رایش سوم

در آن زمانی که من وارد آنجا شدم، گروه های ارتش سر و صورت درستی نداشت به این معنی که سربازان و افسران عادت نکرده بودند که مقررات نظامی را اطاعت کنند. هر قسمتی برای خود اختیارات تام داشت و خود را مجبور نمی دید که از قسمت دیگر اطاعت کنند.

WORLDWAR2.IR

انجمن مرجع جنگ جهانی دوم

انجمن تخصصی نازی و رایش سوم

NAZICENTER.IR

<http://www.WorldWar2.ir>

<http://www.NaziCenter.ir>

انجمن مرجع جنگ جهانی دوم

انجمن تخصصی نازی و رایش سوم

# نبرد من

به قلم آدولف هیتلر

انجمن مرجع جنگ جهانی دوم

فصل هشتم :

انجمن تخصصی نازی و رایش سوم

حزب کارگر آلمان

NAZICENTER.IR

کاری از

انجمن مرجع جنگ جهانی دوم

۹

انجمن تخصصی نازی و رایش سوم

<http://www.WorldWar2.ir>

<http://www.NaziCenter.ir>

انجمن مرجع جنگ جهانی دوم

انجمن تخصصی نازی و رایش سوم



یک روز از مافوق خودم دستوری دریافت نمودم که درباره حزب جدیدی که ظاهراً دارای رنگ سیاسی و خود را حزب کارگر آلمان نامیده بود تحقیق نماید. از قرار اطلاعی که رسیده بود این حزب به تازگی تشکیل شده و قرار بود در یکی از جلسات رسمی آن گوته‌فرید فدر سخنانی کند.

در آن زمان در اثر حوادثی که اتفاق افتاده بود نیروهای مسلح آلمان در هر یک از قسمت‌ها درباره احزاب جدید کنجکاوی مخصوص داشتند زیرا انقلابات اخیر سربازان را به این خیال وا می‌داشت که بایستی در یکی از احزاب سیاسی دارای فعالیت باشند و این حقی بود که رفته رفته بین افراد نظامی عمومیت پیدا می‌کرد و این گرایش بیشتر از زمانی آغاز شد که حزب سوسیال دموکرات آلمان با نهایت تاسف مشاهده می‌کرد توجه سربازان و افراد ارتش از طرف احزاب انقلابی منحرف شده و رفته رفته به سوی احزاب ملی روی می‌آوردند. از این جهت به تمام افراد ارتش دستور داده شده بود که حق ندارند در احزاب سیاسی عضویت داشته باشند.

البته موضوع را همه کس می‌دانست زیرا مارکسیست‌ها در بین مردم شعار می‌دادند و از تساوی حقوق افراد و سربازان صحبت می‌کردند و به آنها می‌گفتند هر یک از افراد چه سرباز باشند یا افراد عادی حق دارند در امور سیاسی دخالت کنند.

از این جهت افکار مردم باز و روشن شده بود و همه فکر می‌کردند که باید توده ملت را از چنگال کسانی که سالها خون آنها را مکیده و خودشان را خدمت‌گزاران و کارگزاران دولتهای اتفاق ملت هستند باید خلاص کنند.

اما اساس مطلب از این قرار بود که همان دسته جاتی که خود را احزاب ملی نام گذاشته بودند با جنایتکاران نوامبر همکاری داشتند و همکاری آنها باعث می‌شد که کارها پیشرفت زیاد نداشته باشد و قالب اوقات دسته جات ملی به طور کلی آلت دست جنایت‌کاران قرار می‌گرفتند.

از این جهت بنا به دستوری که داشتم تصمیم گرفتم در یکی از جلسات این حزب که هنوز ناشناس بود حضور پیدا کنم وقتی که هنگام شب به ناحیه لیتیریم که یکی از مراکز آبجوفروشی سترنکر در مونیخ بود وارد شدم در آنجا 20 یا 25 نفر را دیدم که ظاهرشان نشان می‌داد از طبقات کارگر و توده طبقه پایین مردم هستند.

من به کنفرانسهای فدر از مدتی پیش آشنا بودم از این جهت به خوبی می‌توانستم از کنفرانس او بهره برداری کنم.

آنچه را که او میگفت در من اثر فوق‌العاده‌ای نداشت یکی از اجتماعات معمولی بود مانند سایر احزاب، اما در هر حال یک اجتماع جدید بود، در آن زمان این فکر برای همه کس پیدا شده بود که هر کس باید عقیده‌ای داشته و وابسته به یک حزب باشد و با این حال چون حس اعتماد مردم به کلی از بین رفته بود به هیچ‌یک از احزاب موجود چنان که باید اعتماد نداشتند زیرا هیچ‌کدام تا آن روز نتوانسته بودند وضع حاضر را عوض کنند به این جهت این احزاب پشت سر هم تشکیل می‌شد و چندی بعد از بین می‌رفت و جای خود را به یک حزب و دسته تازه می‌داد و سر و صدای زیاد در اطراف خود راه می‌انداخت.

<http://www.WorldWar2.ir>

<http://www.NaziCenter.ir>

انجمن مرجع جنگ جهانی دوم

انجمن تخصصی نازی و رایش سوم

بیشتر موسسین احزاب جدید غالباً بدون نقشه وارد می شدند و نمی دانستند چه باید بکنند و صرفاً سازمان آنها پایه و اساس درستی نداشت و قهراً پس از چندی با وضع مسخره آوری پایه های آن متزلزل می شد .

در هر حال مدت دو ساعت در سخنرانی های آنان شرکت نمودم و اگرچه در ظاهر آن چیزی نداشت آنچه لازم بود فهمیدم و با یک دنیا اندوخته جدید از آنجا خارج شدم .

چون سخنرانی قدر ، تمام شد روی هم رفته از آنچه شنیده بودم رضایت داشتم و می خواستم بروم ولی چون دیدم نوبت دیگران رسیده که قصد دارند کلامی به عنوان اعتراض بگویند صبر کردم ولی اعتراض کنندگان نیز مطلب مهمی نداشتند تا اینکه نوبت کلام به یک پروفیسور رسید که در ضمن سخنرانی خود اساس عقیده قدر را مورد اعتراض قرار داد و وسایل مهمتری پیش کشید و درباره جدا شدن ناحیه باویر ، از پروس مطالبی ابراز داشت که تقریباً بی پایه و بدون دلیل بود گوینده مطلب مخصوصاً در این قسمت پافشاری می کرد که بایستی آلمان و اتریش به باویر ملحق شوند تا صلح بین کشورهای آلمان نشین برقرار شود .

من هم عقاید خود را به این آقا معلم که داد سخن می داد ابراز داشتم و او چون مداخله یک عضو بیگانه را دید دست از سخن کشید و از تریبون سخنرانی پایین آمد .

در مدتی که حرف می زدم با تعجب و حیرت تمام به سخنانم گوش دادند و هنگامی که می خواستم از اعضای جلسه خداحافظی کنم مردی به من نزدیک شد (البته من نام او را نمی دانستم) و یادداشتی را که یکی از مقالات سیاسی بود در دستم گذاشت و خواهش کرد که آن را در موقع فرصت مطالعه نمایم .

البته برای من پیش آمد خوبی بود زیرا به جای اینکه وقت خود را در جلسات بی مزه آنها تلف کنم با خواندن آن اطلاعات بیشتری به دست می آوردم و از آن گذشته این مرد که ظاهر یکی از کارگران معمولی را داشت در من اثر مخصوصی به جا گذاشت در هر حال یادداشت را در جیب گذاشته و از آنجا خارج شدم در آن زمان من در سربازخانه هنگ دوم پیاده نظام در یک اتاق کوچک که هنوز آثاری از ضایعات انقلاب در آن دیده می شد منزل داشتم .

در مدت روز غالب اوقات در بیرون بودم و یا در مجامع و کنفرانسهای سایر دسته جات ارتش شرکت می کردم و فقط هنگام شب برای خوابیدن وارد اتاق می شدم چون عادت داشتم که هر روز قبل از ساعت 5 از خواب بیدار شوم بعد از صرف غذا ، خرده ریزهای نان خشک یا گوشت خود را در گوشه های اتاق برای موشهای خانگی که هنگام بنای جست و خیز می گذاشت قرار می دادم و با یک نوع کنجکاوی کودکانه به این حیوانات کوچک نگاه می کردم به طوری که قبلاً اشاره کرده بودم من در زندگی خود سختی زیاد کشیده بودم و به این جهت میل داشتم با خرده ریزهای نان خود از موشهای خانگی پذیرائی کنم .

<http://www.WorldWar2.ir>

<http://www.NaziCenter.ir>

انجمن مرجع جنگ جهانی دوم

انجمن تخصصی نازی و رایش سوم

فردای روز این جلسه در حدود ساعت 5 در کلبه فقیرانه خود خوابیده و حرکات موشها را تماشا می کردم و چون دیگر خوابم نمی آمد به فکر فرو رفته و ناگهان جریان جلسه شب گذشته را به یاد آوردم و به دنبال آن یادداشتی را که آن کارگر به من داده بود بیرون آورده و شروع به خواندن کردم .

این یادداشت یکی از اعلامیه های کوچک و کوتاهی بود که در آن نویسنده اش که ظاهرا یکی از کارگران ساده بود شرح می داد چگونه از حيله پردازى هاى حزب مارکسیست خود را خلاص کرده و به سوى احزاب ملّی رو آورده و در ضمن آن نوشته بود . این تاریخ آغاز بیداری و هوشیاری سیاسی من بود این یادداشت را با علاقه و دقت تمام تا آخر خواندم زیرا در جملات آن که تغییراتی را که 10 سال پیش در خودم حاصل شده بود مجسم یافتم .

در مدت روز چندین بار به این موضوع فکر کردم و با این حال به هر ترتیب بود این موضوع را از یاد بردم تا اینکه چند هفته بعد با نهایت تعجب کارت پستالی دریافت کردم که در آن نوشته بود که مرا در حزب کارگر آلمان پذیرفته اند و پیشنهاد شده بود که هر چه زودتر خود را معرفی کنم و در جلسات آن حاضر شوم .

من از طریق دعوت که حالت یکی غافگیری را داشت بسیار متعجب شدم و نمی دانستم که باید از آن خشمگین شوم یا بخندم ، البته هیچ میلی نداشتم به این حزب ملحق شوم و اگر هم روزی به این جلسات می پیوستم مایل بودم ریاست آن را به عهده بگیرم بنابراین یک چنین پیشنهادی نمی توانست مرا راضی کند .

می خواستم همان روز جواب این آقایان را بنویسم که ناگهان حس کنجکاوی در من بنای وسوسه را گذاشت . تصمیم گرفتم شخصا در روز معین در جلسه حاضر شده و عقاید خود را اظهار دارم .

روز چهارشنبه فرا رسید هتلی که قرار بود جلسه آنها تشکیل شود هتل (ویعوروز اندال) نام داشت و در یکی از محلات فقیر نشین بود که تصور نمی رفت در آنجا بتوانند تشریفات باشکوهی داشته باشند .

وارد سالنی شدم که روشنایی زیاد نداشت و در آنجا کسی را ندیدم بلاخره در دیگری باز کردند و خود را در برابر اعضای جلسه یافتم .

در مقابل نور کم رنگ یک چراغ گازی که کثیف و شکسته بود چهار مرد جوان نشسته بودند که از دیدن من بسیار خوشحال شدند یکی از آنها نویسنده همان یادداشت بود که با مسرت تمام به من سلام کرد و مانند اینکه یکی از اعضای جدید جلسه را می بیند خوش آمد گفت .

من کمی ناراحت بودم ، از من خواهش کردند که عقاید خود را بگویم زیرا به طوری که می گفتند قرار بود رئیس جلسه آنجا بیاید اتفاقا چند دقیقه بعد آمد و او همان کسی بود که در آجود فروشی سترنکر در مقابل سخنرانی فدر اعتراض کرده بود .

من کنجکاوی زیاد داشتم و می خواستم بدانم بعد از این چه واقع می شود .

<http://www.WorldWar2.ir>

<http://www.NaziCenter.ir>

انجمن مرجع جنگ جهانی دوم

انجمن تخصصی نازی و رایش سوم

ابتدا نام هر یکی از اعضا را دانستم ، رئیس سازمان رایش شخصی به نام هارر و رئیس سازمان رایش موتیش آقای آنتون درسلر نام داشت .

صورت جلسه مجلس قبل خوانده شده سپس نوبت گزارش امین صندوق فرا رسید و به طوری که بعدها دانستم صندوق آنها مقداری موجودی داشت که پس از قرائت گزارش مورد تایید قرار گرفت بعد رئیس جلسه گزارش جوابیه آقای گیل را قرائت نمود که نشان می داد در دوسلدروف و برلن برنامه آنها مورد تایید قرار گرفته است .

بعد شروع به بررسی نامه های وارده نمودند ، که وصول این نامه ها باعث مسرت آنها شد و اظهار داشتند که رسیدن این نامه ها حاکی از آن است که مردم نسبت به حزب کارگر آلمان خوش بین شده اند ، سپس درباره نامه ها به مشورت پرداخته و جوابهای تازه تهیه شد .

بعد از انجام این کارها رسیدگی به کارهای روزانه آغاز گردید که یکی از آنها موضوع پذیرش من در حزب آنها بود .

شروع به سوال نمودم اما غیر از سه چهار نفر که ظاهرا هیئت رئیسه محسوب می شدند و چند یادداشت ناقص هیچ برنامه ای در آنجا وجود نداشت و بیانیه یا اساسنامه چاپی هم نداشتند و اثری از مهر امضای حزبی غیر از مقداری اراده و انرژی که در آنها دیده می شد چیزی که بتواند مرا راضی کند جلب توجه نمی کرد .

البته خیلی دلم می خواست به آنها بخندم زیرا هیچ چیز آنها نشان نمی داد که می توانند کار مهمی برای کشور صورت بدهند و تنها چیزی که این مردان را به این وضع عجیب به آنجا کشانده بود احساس و ندای باطنی آنها بود و روی هم رفته دانسته بودند که مجموع احزاب موجود در حال حاضر لیافت آن را نداشتند که ملت آلمان را از جا حرکت داده و یا خسارت و خرابی های گذشته را جبران کنند .

با مطالعه اساسنامه حزب که ماشین نشده بود فقط این موضوع برای من مسلم شد که این حزب در حال حاضر چیزی ندارد اما با اراده حساس خود می خواهند کارهای بزرگ انجام دهند .

البته در اساس نامه آنها نقاط تاریک بسیار دیده می شد و بعضی قسمتهای مهم را هم فراموش کرده بودند ولی در هر حال جمعیتی بود که برای انجام کار مهمی تشکیل شده بود .

آنچه را که این چند نفر می خواستند من می دانستم و آن عبارت از این بود که با یک جنبش جدید که اساس آن از قلب آنها بر می خواست به اوضاع خراب و دگرگون آلمان سر و صورتی بدهند . هنگام شب که به سربازخانه بر می گشتم درباره این جمعیت آنچه را که لازم بود بدانم دانستم .

خود را در مقابل یکی از مسائل بسیار مهم زندگی خود یافتم و از خود می پرسیدم آیا باید عضویت آن را بپذیرم یا آن را رد کنم .

<http://www.WorldWar2.ir>

<http://www.NaziCenter.ir>

انجمن مرجع جنگ جهانی دوم

انجمن تخصصی نازی و رایش سوم



البته عقل و منطق غیر از عدم قبول چیزی تکلیف نمی کرد اما احساس درونی مرا راحت نمی گذاشت و هر چه که می خواست به دنبال عقل خود بروم احساس مرا به سوی این حزب می کشاند .

روزهای بعد این فکر مرا راحت نمی گذاشت ، روزها و شبهایم با فکر و خیال می گذشت از مدتی پیش در این فکر بودم که از یک راه فعالیت سیاسی خود را آغاز کنم و این فعالیت غیر از یک حزب جدید در جای دیگر برای من امکان پذیر نبود و از اینکه تا آن روز نتوانسته بودم کاری صورت بدهم سخت ناراحت بودم از طرف دیگر من جزء آن دسته مردم نبودم که امروز به کاری دست بزنند و فردا از آن دست کشیده و به کار دیگر می پردازند از این جهت برای من کار مشکلی بود که دست به یک چنین کار جدید بزنم که برای من آنقدر اهمیت داشت و فردا یا روز دیگر مجبور شوم که از آن دست بکشم .

خودم خوب می دانستم که رفتن به طرف این حزب برای من یک تصمیم قطعی بود و اگر قدم در آن می گذاشتم دیگر راه برگشت و قدم نشینی امکان نداشت .

این کارها در نظرم زودگذر نبود بلکه بسیار جدی و از مسائل مهم شمرده می شد ، از روزی که خود را شناخته ام از کسانی که دم دمی مزاج و متلون بودند و کاری را بدون اینکه به پایان برسانند رها می کردند سخت متنفر بودم .

این تغییر عقیده و از این شاخ به شاخ دیگر پریدن همیشه در نظرم زشت و مردود شمرده می شد اما با توجه به تمام این مسائل اعمال این دسته اشخاص را که گرد هم جمع شده بودند اساسی و کامل می دانستم .

مانند این بود که سرنوشت می خواست مرا به آن طرف بکشاند و با این حال تا آن روز حاضر نشده بودم به سوی یکی از این مجامع بروم و برای آن دلیل و منطق درستی داشتم این مجمع کوچک که ظاهری مسخری داشت برای خود جمعیتی بود ولی هرگز یک فرد تنها مانند من به هیچ حزبی وابستگی ندارد چگونه می تواند در فعالیتهای سیاسی شرکت نماید ، این حزب هرچه بود می توانست مرا به فعالیت وا دارد در آنجا می توانستم موضوعی را تحت مطالعه قرار دهم و شاید موجباتی فراهم شود کاری را که در احزاب و جمعیتهای بزرگ امکان پذیر نیست به نتیجه برسانم .

مدتهای زیاد در این زمینه فکر کردم و هر چه بیشتر در این خصوص می اندیشیدم این مسئله برای من ثابت می شد که در یک چنین حزب کوچک می توان قدرتی به دست آورد که یک روز ملت را از جا حرکت داده و کار بزرگ و مهمی را به انجام رساند ولی با وصف این حال تصمیم گرفتن در آن کار مشکلی بود .

به فرض اینکه قبول می کردم در این حزب چه وظایفی خواهم داشت ؟

من آدمی فقیر و بی چیز بودم و با فقر و بی نوایی چنان عادت کرده بودم که هرگونه سختی و مذلت را تحمل می نمودم ولی تنها چیزی که مرا رنج می داد این بود که موجودی تنها و دور افتاده و مانند چند میلیون مردمی که در

<http://www.WorldWar2.ir>

<http://www.NaziCenter.ir>

انجمن مرجع جنگ جهانی دوم

انجمن تخصصی نازی و رایش سوم



این کشور زندگی می کردند به طور ناشناس روزهای خود را می گذراندند تاثیر زیاد هم نداشتیم و نمی توانستم از این راه خودم را به جایی برسانم ، این تقصیر من بود که درس نخواندم پدری داشتم که نمی توانست مرا به دانشگاه بفرستد و اگر می خواست آنقدر زنده نماند که آینده مرا تامین کند من این موضوع را می دانستم ، کسانی که کم و بیش تحصیل کرده اند خود را مردمان باهوشی می دانند و با نظر حسادت به کسانی که می توانسته اند تحصیل کنند می نگرند و هرگز کسانی در این دنیا پیدا نشده اند که بپرسند این شخص چه کاری می تواند بکند و همیشه خواهند پرسید چقدر درس خوانده است ، این قبیل اشخاص که خود را در حلقه یک مشت تصدیق و تحصیلات می بینند قضاوتشان غیر از این نباید باشد و نمی توانند قبول کنند که ممکن است در بین درس نخوانده ها هم اشخاصی باشند که بتوانند کارهای ثابت و مهمی را انجام دهند.

از این جهت می دانستم که این مردمان تحصیل کرده چگونه از من پذیرائی خواهند کرد .

بلاخره دو روز تمام را با سخت ترین مرارت ها در فکر و اندیشه گذراندم و سرانجام به این اطمینان رسیدم که باید قدم به جلو گذاشت.

این آخرین تصمیم دوره زندگی من بود من نمی بایست به عقب برگردم . عاقبت با این افکار دور و دراز دو روز بعد در حزب کارگر آلمان نام نویسی نمودم و به طور موقت عنوان شماره 7 عضویت حزب کارگر را دریافت نمودم .

انجمن تخصصی نازی و رایش سوم  
NAZICENTER.IR

<http://www.WorldWar2.ir>

<http://www.NaziCenter.ir>

انجمن مرجع جنگ جهانی دوم

انجمن تخصصی نازی و رایش سوم

# نبرد من

به قلم آدولف هیتلر

انجمن مرجع جنگ جهانی دوم

فصل نهم :

انجمن تخصصی نازی و رایش سوم

برای چه آلمان شکست خورد

NAZICENTER.IR

کاری از

انجمن مرجع جنگ جهانی دوم

۹

انجمن تخصصی نازی و رایش سوم

<http://www.WorldWar2.ir>

<http://www.NaziCenter.ir>

انجمن مرجع جنگ جهانی دوم

انجمن تخصصی نازی و رایش سوم

سقوط هر ملت هر چه عمیق و شدید باشد همیشه میزان آن وابسته به فاصله ای است که بین وضع حاضر و گذشته آن وجود داشته است و پر معلوم است ملتی که از پستی و ناچیزی به بزرگترین و عالی ترین مقام سیاسی و اقتصادی برسد سقوط او عمیق تر و خطرناک تر خواهد بود.

کشور آلمان از روزی که خود را شناخته همیشه در برابر کارشکنی ها دولت های همسایه که فرانسه یکی از آنها بوده است به نبردهای خونینی زده که همین نبردهای پیگیر موجباتی برای واژگون کردن حکومت او و تضادی که بین طبقات مختلف وجود داشته به وجود آورده است.

این قانون مسلم است که آزادی مرزهای خارج می تواند غذای توده ملت را فراهم نماید و وقتی چنین آزادی وجود داشت مردم می توانند با بهره برداری از زمین های خود به سوی ترقی و آسایش پیش بروند.

همیشه همسایگان آلمان ترتیبیاتی به وجود می آوردند که دولت و ملت آلمان مانند دو دشمن خوانوار با دست مسلح در برابر یکدیگر صف آرایی می نمودند اما این بار سقوط حکومت و ملت آلمان به قدری عمیق بود که همه به سرگیجه و حیرت دچار شدند و کسی فرصت آن را نیافت که دلیل این شکست و واژگونی را تشخیص بدهد. حوادث بعد از جنگ که موجبات آن در حین جنگ فراهم شده بود به قدری سریع و شتاب آلود بود که فرصت به کسی نداد در اطراف آن قضاوت کند و بدبختانه وضع ما طوری شده بود در زمانی که در نهایت قدرت حکومت می کردیم هرگز به فرمان نمی رسید که اساس آن حکومت که مانند یک کوزه در مقابل دشمنان قرار گرفته است در اثر یک حادثه کوچک در هم ریخته شود.

البته سقوط آلمان دلایل سیاسی و اقتصادی داشت که هر دو با کمک یکدیگر موجبات این اغتشاش و از هم گسیختگی را فراهم ساخت.

این تصور کاملا درست است. بسیاری از روشنفکران آلمان در آن زمان عقیده داشتند که یکی از بزرگترین علت شکست آلمان مسئله اقتصادی بود ولی با وصف این حال جایی برای مسائل دیگر مانند شرایط سیاسی باقی می ماند و گذشته از علل سیاسی اختلاف نژاد در آلمان و ملت های گوناگون که در سیاست آن دخالت داشتند می توانست یکی از بزرگترین علت شکست آلمان باشد پس پیدا کردن علت شکست آلمان یکی از عوامل مهم درمان دردهای آینده است تا این علت سیاسی شناخته نشود نمی توان آینده ای درخشان برای آن پیش بینی کرد.

در تجسس علت شکست به بسیاری از موارد حساس بر می خوریم که دنباله آن به جاهای دورتر می رسد ولی در هر حال یقین داریم بدبختی های زمان حال نتیجه همان شکستی است که در جنگ برای ما حاصل شده بود.

البته در بین هزاران عوامل که باعث شکست آلمان شده بود می توان نفوذ سرمایه داران یهودی و روابط آن ها را با مارکسیست ها به حساب آورد و این خود دلیل قاطعی است که گردانندگان کشور از روزی که قدم به میدان جنگ گذاشتند اند را حدس زده بودند.

<http://www.WorldWar2.ir>

<http://www.NaziCenter.ir>

انجمن مرجع جنگ جهانی دوم

انجمن تخصصی نازی و رایش سوم

در هر حال هر چه بود گذشت ولی این نکته برای ما مسلم بود که شکست آلمان در جنگ برای این کشور بسیار اهمیت داشت و مخصوصاً آینده این کشور را هم دچار نگرانی می کرد ولی با این حال نمی توان کاملاً بر این عقیده ثابت بود که شکست آلمان موجبات سقوط حکومت را فراهم کرده است بلکه باید این اغتشاش و بهم ریختگی دلایلی دیگر داشته باشد البته ممکن است یکی از دلایل انقلاب آلمان شکست او در جنگ باشد ولی غیر از این موجباتی دیگر وجود داشته که دانستن آن برای هر فرد آلمانی ضروری است . ممکن است یک شکست نظامی باعث بهم ریختن اساس سازمان های کشور بشود؟ چه وقت دیده شده است که یک ملت شکست خورده بعد از جنگ دچار هرج و مرج شود.

اما من می گویم که شکست آلمان در این جنگ زیاد هم بدون دلیل نبوده بلکه این مجازاتی بود که عدالت خداوندی برای ملت ما فراهم کرده بود.

بنابراین لازم است در علل مختلف این شکست اتفاقی بیشتر جستجو نمایم.

دشمنان برای پوشاندن جنایات خویش دروغ ها گفتند و مردم را فریب دادند و انقلاب دسامبر را نتیجه شکست آلمان در جنگ و فقر اقتصادی و عوامل نوساخته دیگر جلوه دادند شاید بسیاری از این سخنان درست بود اما علت های دیگر داشت که یهودی از یک طرف و ناشی گری سرداران از جانب دیگر دست به دست هم داده موجبات آن را فراهم کردند آن ها یک عمر به ملت خود و حتی به خودشان دروغ گفتند و آتشی را دامن زدند که خودشان نیز در آن سوختند و خاکستر شدند.

کثرت فوق العاده موالید در آلمان قبل از جنگ سران آلمان بر آن داشت که برای تهیه نان و غذای روزانه مردم دست و پا کنند. در مرحله اول مسائل سیاسی و اقتصادی در هم ریخته شد و پس از بررسی های لازم فقط یک راه به دست آمد و غیر از آن چاره ای نبود یعنی اگر می خواستند دست از تصرف زمین ها و مراکز دیگر که می توانست برای مردم غذا تهیه کند بکشند یقین داشتند که از راه دیگر و تکثیر مراکز صنعتی به مقصود نخواهند رسید زیرا کارگری که در معدن یا کارخانه کار می کرد به عوض این که پول زیاد می گرفت غذای کافی نداشت و نمی توانست شکم خود را سیر کند.

با این حال چون چاره ای در پیش نبود دست جنایتکاران به کار افتاد و به آن ها توصیه نمودند که برای تقویت سرمایه ملی بر تعداد مراکز صنعتی افزوده و پایه اقتصاد کشور محکم نمایند. کار به جایی رسید که دهکده ها خالی شد و شهرهای صنعتی لبریز از مردم روستاها گردید.

اولین نتیجه مستقیم این سیاست که در جای خود اهمیت زیاد داشت باعث ضعف و تزلزل نیروی دهقانی گردید و بر اثر پر شدن شهرهای صنعتی تعادل بین شهر و دهکده از دست رفت و روابط بین این دو نیروی حساس به طور آشکار قطع گردید.

<http://www.WorldWar2.ir>

<http://www.NaziCenter.ir>

انجمن مرجع جنگ جهانی دوم

انجمن تخصصی نازی و رایش سوم

در مرحله اول فاصله وحشتناکی بین ثروتمند و فقیر بوجود آمد. بدبختی و فقر سرتاسر کشور را فرا گرفت و به طوری این وضع شدت یافت که هر دو طبقه گرفتار ناراحتی ها و عدم تعادل گردیدند ، بدبختی و گرسنگی از یک طرف و بیکاری کارگران مرد و زن را به بازی گرفت و آثار عدم رضایت و تلخی و حرارت زندگی را در چهرهای مردم نمودار کرد و نتیجه آن قطع روابط سیاسی بین طبقات مردم شده بود.

با وجود این که سیاست اقتصادی و شکفتگی یافت ناامیدی مردم روز به روز بیشتر و به درجه ای رسید که هرکس اطمینان داشت که این وضع دوامی نخواهد داشت و دیر یا زود مردان شجاع از جان گذشته از جای خود تکان خورده و کاری را که نباید بکنند انجام خواهند داد.

این مسائل و نظائر آن آثاری از عدم رضایت بین مردم بود که خواه ناخواه نتیجه آن به ظهور می رسید.

موجبات بدتر از این پیش آمد که کارها را از جریان طبیعی خود خارج ساخت به این معنا که به همان درجه ای که اقتصاد کشور موازنه بین ملت و دولت قرار گرفت پول در معاملات کمیاب شد و به صورت نیمه خدایی در بین مردم ظاهر گردید که می بایستی همه برای بدست آوردن آن زحمت بکشند و در برابرش سر تعظیم فرود آورند رفته رفته ، کار به جایی رسید که خدای آسمان فراموش شد و به جای آن پول جایش را گرفت همه درصدد بودند پول زیاد جمع کنند و ثروتمندان نیز پول های خود را از معاملات خارج ساختند.

این مسئله باعث شد که مردم همه چیز خود را از دست داده عواطف انسانی را زیر پا گذارده برای پیدا کردن و ذخیره نمودن پول فضائل انسانی به کلی از بین رفت و این موضوع مقدمه بدبختی بسیار بزرگ و خطرناکی بود زیرا در موقعی که کشور مراحل بحرانی خود را طی می کرد و لازم بود که مردم با عقل کامل از بدبختی ها جلوگیری کنند اوضاع چنان به هم ریخته شد که دولت به جای این که به مسائل سیاسی رسیدگی نماید ناچار بود هر روز شمشیر به دست گرفته و برای تهیه یک لقمه نان خالی مردم با عوامل مختلف نبرد کند و مردم را به کار وادارد تا پایه های اقتصادی خود را مستحکم سازد.

حکومت پول بدبختانه به وسیله سران کشور تقویت می شد و دولت به جای این که از تورم اسکناس جلوگیری نماید خودش با سرمایه داران و بانکدارها که غالب آن ها را یهودیان اداره می کردند بنای همکاری را گذاشت تا جایی که حتی امپراطور نیز که خودش در راس کارها قرار داشت مردان صالح و خانواده دار را از اطراف خود پراکنده ساخت و به جای آن ها مشتی پول پرست را که از راه جمع آوری پول به مقامی رسیده بودند دور هم جمع کرد.

البته باید به او حق داد زیرا بیسمارک هم که خود را مردی عاقل و سیاستمدار می دانست این خطر سخت و خاتمان سوز را تشخیص نداد و به این ترتیب تقوا و پرهیزکاری جای خود را به پول و ثروت داد زیرا معلوم بود پس از این که ثروتمندان پول پرست قدم به میدان می گذاشتند نجیب زادگان حقیقی به کنار می رفتند فعالیت های مالی بهتر از یک جنگ واقعی می توانست اوضاع را دگرگون سازد .

<http://www.WorldWar2.ir>

<http://www.NaziCenter.ir>

انجمن مرجع جنگ جهانی دوم

انجمن تخصصی نازی و رایش سوم



بدیهی است که اوضاع و احوال قهرا دولت را با یهودیان و بانک ها نزدیک می ساخت مردان حقیقی و دوستاران کشور به کنار رفتند و جای آن ها را نزول خواران تازه به دوران رسیده گرفتند. هیچ مقام و منصبی به آنان داده نمی شد. این تغییر و تحول ناگهانی بسیار خطرناک بود اصیل زادگان دیگر مقام و ارزش نداشتند و رفته رفته اکثریت اعضاء دولت از کسانی شدند که تازه به دوران رسیده بودند و نجابت و اصالت نداشتند.

از طرف دیگر وضع حقوق کارمندان دچار بحران اقتصادی شد. بورس ها به کار افتاد و حقوق کارمندان به جیب سهام دارن و نزول بگیران ریخته شد و کار بجایی رسید که زندگی مردم در اختیار بانکداران و نزول خواران قرار گرفت.

در اثر سفته بازی و سهام داری بانک ها ثروت آلمان به دست اشخاصی افتاد که قصدی غیر از خرابی نداشتند و حقیقت این بود که قسمت مهمی از صنایع آلمان کوشش نمودند شاید بتوانند در مقابل این سیاست غلط که حیات اجتماعی آلمان را تهدید به نیستی می کرد مقاومت نمایند اما آن ها هم شکست خوردند و در برابر صف منظم سرمایه داران قلابی که به پشتیبانی سوسیته های وابسته به مارکسیست ها جلو می رفتند مجبور به عقب نشینی شدند.

جنگ سرسخت و پیگیر بر علیه صنایع سنگین آلمان اولین قطع نامه بین المللی مارکسیست های اقتصادی آلمان بود و نتیجه آن به فتح و پیروزی مارکسیست ها و اغتشاش وضع اقتصادی آلمان پایان یافت.

در حالی که من این مطالب را می نویسم حمله عمومی مارکسیست ها بر علیه شبکه راه آهن دولتی آلمان به پیروزی نهایی مارکسیست ها تمام شده و این شبکه هم بعدها در اختیار مالیه آلمان قرار خواهد گرفت و با این عمل حزب سوسیال دموکرات توانست به یکی از نقشه های دیرین خود برسد.

این خرابکار های آن قدر ادامه یافت که ملت را فقیر و قدرت مالی را از دستشان گرفت به طوری که بعد از جنگ یکی از رهبران و گردانندگان صنایع آلمان و مخصوصا بازرگانی آلمان بر این عقیده شد که نیروهای اقتصادی تنها عاملی است که می تواند دو مرتبه آلمان را بر سر پا نگاه دارد.

این پیشنهاد در زمانی بود که دولت فرانسه با استفاده از این اشتباه بزرگ اعمال سرمایه داران آلمان را تعقیب نمود و آموزش و پرورش خود را به قدری محدود ساخت که با پیروی از این سیاست پایه های اقتصادی خود را مستحکم نماید.

\*\*\*

اما یکی از پدیده های نامطبوع سازمان های کشور آلمان قبل از جنگ این بود که دشمنان و جنایتکارن تا جایی که امکان داشت حس انرژی و اراده مردم را خفیف کرده بودند و این هم در جای خود یکی از نتایج مستقیم عدم

<http://www.WorldWar2.ir>

<http://www.NaziCenter.ir>

انجمن مرجع جنگ جهانی دوم

انجمن تخصصی نازی و رایش سوم

اطمینان مردم بود که هر کس در جایی که کار می کرد نسبت به آن اطمینان نداشت . رفته رفته به جای این که مردم در برابر این بحران های شدید دست به فعالیت های انسانی بزنند از روی یاس و نومیدی از کارهای مثبت کنار می کشیدند در امور سیاسی دخالت نمی کردند و این بیماری را به تقلید از برنامه فرانسویان از طریق آموزش و پرورش تقویت نمودند.

آموزش و پرورش آلمان قبل از جنگ به طوری بود که غیر از ضعیف کردن و تزلزل ساختن روحیه جوانان کاری نداشت ، این برنامه بسیار محدود و فشرده و شامل دانستنی های محدود و ساده و کاملاً با قدرت فکری و اجتماعی مردم مغایرت داشت. از طرف دیگر این برنامه طوری بود که نمی توانست صفات انسانی شاگردان را تقویت کند ، حس مسئولیت را از آنها می گرفت و اراده ها را ضعیف و بعضی را به گوشه گیری و بریدن از تعلقات دنیوی وادار می کرد و نتیجه و حاصل این روش آن بود که سخنرانان سفسطه بازی تربیت کرد که هیچکدام با مردم آلمان گذشته شباهت نداشتند.

مردم آلمان را دوست می داشتند برای این که وجود آن برای آن ها مفید بود و زندگی می کردند و لقمه نانی به دست می آوردند اما به طوری که باید کشور آلمان را نمی شناختند و برای آن ارزش قائل نبودند و علتش این بود که صفات و فضائل مردم را ضعیف کرده بودند.

تعجب آور نیست از این که مشاهده می کنیم در بسیاری از کشورها آلمان اهمیت خود را از دست داده است این ضرب المثلی معروفی است که می گویند کسی که کلاهش را در دست داشته باشد نمی تواند تمام کشورها را گردش کند یعنی باید سبک بار بود حس وطن پرستی را به دور انداخت تا هر کس بتواند در جای دیگر غیر از آلمان زندگی کند.

این نرمی و لغزش در مسائل دیگر کاملاً حالت عکس داشت و ضمن آن به مردم یاد داده بودند که یک آلمانی هرچه هست و در هر وضعی که باشد باید کورکورانه از امپراطور خود اطاعت کند و آنچه را که او انجام می دهد و لازم می داند بپذیرد با قطع نامه هایی که از طرف دشمنان صادر می شد سعی می کردند این فکر را تقویت کنند کسانی که در اطراف امپراطور پرسه می زدند یک مشت مردمان چاپلوس بودند که به امید رسیدن به مقام از او جانبداری می کردند و همین سقوط و عقب ماندگی با عث آن شد که مردمان صالح جای خود را به یک عده اوباش دادند.

این موجودات که خودشان با سخنان زهر آگین دیگران تسخیر شده بودند از یک طرف نسبت به آقا و ارباب خود اطاعت صرف داشتند و از طرف دیگر با تعظیم و تکریم خود جیب هایشان پر می شد و شکم خود را سیر می کردند .

<http://www.WorldWar2.ir>

<http://www.NaziCenter.ir>

انجمن مرجع جنگ جهانی دوم

انجمن تخصصی نازی و رایش سوم

همین ها بودند که با خدعه و فریب جای مردان صالح را گرفته و با اعمال خویش گوری برای آزادی و دموکراسی کنده بودند و افکار بلند و نیکو را به کلی خفه کردند ، غیر از این هم نبود مردی که خود را برای به دست آوردن یک مقصد معین آماده ساخته کسی است که باید همه چیز را زیر پا می گذارد تا بتواند به مقصود خویش برسد.

در همه جا این تعلیمات احاطه داشت ، جراید و مطبوعات نیز نقش بزرگی بازی می کردند . غالباً در این قبیل کشورها که کسی قدرت مطلق را در دست دارد جراید یکی از پایه های قدرت به شمار می آید و در حقیقت این بسیار مهم است و نباید آن را از نظر دور داشت بنابراین روزنامه نویسی یکی از پایه های محکمی است که بهترین مرکز آموزش و پرورش به شمار می آید.

در این مورد می توان خوانندگان این جراید را به سه دسته مشخص تقسیم کرد:

اول\_ کسانی که آنچه را که می خوانند باور می کنند.

دوم\_ کسانی که به طور کلی هیچ چیز را باور نمی کنند.

سوم\_ گروهی که دارای مغزی مخصوص هستند و همه چیز را با انتقاد می نگرند و درباره آن قضاوت می کنند.

گروه اول از لحاظ تعداد در اکثریت قرار دارند و شامل توده عظیم ملت اند و عده ای از تحصیل کرده های ساده دل کشور را تشکیل می دهند.

این گروه همه دارای یک شغل و حرفه مخصوص نیستند و می توان آن ها را از لحاظ درجات هوش و استنباط به دسته های دیگر تقسیم کرد ولی به طور کلی در زمره افرادی محسوب می شوند که از لحاظ آموزش و پرورش (نه از طرف خودشان) عادت کرده اند که درباره هیچ چیز فکر نکنند زیرا نه قدرت فکر کردن و نه استعداد و اندیشه دارند بنابراین آنچه را که به آن ها ارائه می دهند یا می گویند و می نویسند باور می کنند.

این گروه شامل مردم زود باور و زنده دلی هستند که برای خودشان فکری دارند اما از لحاظ تنبلی و کسالت روحی از فکر دیگران استفاده می کنند و آن را قاطع و درست می دانند و از روی سادگی تصور می کنند که البته آن دیگری آنچه را که می گویند یا می نویسند برای دانستن آن زحمت کشیده و درست تشخیص داده است.

در تمام این گروه که عده کثیری را تشکیل می دهند مطبوعات و جراید اثر فوق العاده ای در آن ها دارد.

آن ها حال و قدرت آن را ندارند که چیزی را خودشان تحت مطالعه قرار دهند و آنچه را که به آنان نشان می دهند بدون ایراد گیری می پذیرند و به طور کلی عوامل خارجی به هر شکل و قدرت که باشد در روحشان موثر است.

آن ها اگر واقعا مردمان خوبی باشند آنچه را که می فهمند برای خود حقیقت مسلم می دانند اما اگر دروغ گو و جنایتکار باشند باشند از آن سوء استفاده خواهند کرد.

<http://www.WorldWar2.ir>

<http://www.NaziCenter.ir>

انجمن مرجع جنگ جهانی دوم

انجمن تخصصی نازی و رایش سوم

گروه دوم از لحاظ تعداد کمترند بسیاری از این عوامل که گفته شد مخصوص گروه اول است پس همین گفته ها به صورتی در می آید که گروه دوم نمی توانند آن را باور کنند و به محض اینکه موضوعی را به نام این که تفسیر شده به آنان ارائه می کنند باورشان نمی شود. از مطبوعات متنفرد می شوند هیچ یک از روزنامه ها را نمی خوانند یا به طور سطحی درباره آن قضاوت می کنند و به عقیده آن ها همه اش غیر دروغ و مطالب غیر حقیقی چیزی نیست.

این افراد مشکل پسند و منفی باف هستند زیرا ممکن است در مقابل حقایق مسلم بی اعتبار شوند و از این رهگذر تمام مسایل مثبت را از نظر دور می دارند.

بالاخره گروه سوم تعداد کمتری را تشکیل می دهند این افراد دارای مغزهای قوی و باهوش و مو شکافند. آموزش و پرورش نمایند و در برابر هر مسئله ای که قرار می گیرند خودشان قضاوت کنند و چیزی را که می خوانند و با فکر و دقت تمام مطالعه نمایند.

ممکن نیست روزنامه را بدون مراجعه به دیگری و حلاجی کردن آن بخوانند، از این جهت است که روزنامه نویس ها این گروه مردم را دوست ندارند و از آنها احتیاط می کند.

برای گروه سوم دروغ هایی را که یک روزنامه عنوان می کند زیاد خطرناک نیست و یا اینکه لاف به آن اهمیت نمی دهند، آن ها در طول زندگی خویش عادت کرده اند که روزنامه ها را از نظر تفریح و وقت گذرانی بخوانند و می گویند که چراید همیشه دروغ می گویند و گاهی ممکن است مطالبی از روی حقیقت بنویسند. بدبختانه اهمیت این دسته افراد مربوط به هوش آنها است نه تعدادشان و این خود یک بدبختی بزرگی است که تعداد هوشمندان کم در مقابل آن احمق ها و نادان ها در همه جا پراکنده اند.

امروز اگر لایحه ای در مجلس آلمان تصویب شود اکثریت نادان هستند که برای آن رای می دهند و در مقابل آن هوشمندان رای اقلیت دارند!

این وظیفه دولت است که نگذارد این قبیل اشخاص تحت تعلیم معلمین بی سواد قرار گیرند و مخصوصا نباید معلمین از کسانی باشند که قصد بدی دارند، دولت موظف است که سازمان های آن ها را تحت نظر گرفته و از انتشار مقالات دروغ و خارج از حقیقت جلوگیری نماید، دولت نباید مطبوعات را از نزدیک مراقبت کند زیرا نفوذ دولت در این قبیل اشخاص که روزنامه می نویسند بسیار زیاد است اهمیت این موضوع بیشتر بر سر این است که آموزش چراید تحت مراقبت دولت اداره شود.

مانند سایر کشورها دولت در این کشور هم نباید فراموش کند که تمام وسایل بایستی برای به دست آوردن مقصد نهایی به کار برده شود و نباید آزادی مطبوعات را این طور تعبیر کرد که هر کس بتواند آنچه را که می خواهد از دروغ و راست به حلقوم مردم بریزد زیرا همین تبلیغات غلط و نادرست است که آن ها را به سوی عدم انجام وظیفه رهبری می کند و در مقابل آن از کسب پیروزی باز می ماند.

<http://www.WorldWar2.ir>

<http://www.NaziCenter.ir>

انجمن مرجع جنگ جهانی دوم

انجمن تخصصی نازی و رایش سوم

پس باید جراید هر کشور طوری باشد که دولت و ملت را به راه راست هدایت کند.

اکنون می پرسیم روزنامه های قبل از جنگ آلمان چه غذای نامطبوعی برای ملت آلمان تهیه کرده بودند آیا آنچه را که به ملت خود تحویل داد غیر از زهر قاتل چیز دیگری بود؟

آیا جراید آلمان در قلب مردم مسائلی را نفوذ نداده بود که نسبت به همه چیز بی اعتماد باشد آن هم در حالی که تمام کشورهای جهان روی آلمان طور دیگری حساب می کردند؟ آیا جراید آلمان قبل از جنگ برای این ملت را مطیع دولت کند برای آن ها ایجاد تردید نکرده و اعتمادش را نسبت به دولت سلب نکرده بود؟

آیا همین روزنامه ها نبودند که از راه منفی دموکراسی کشورها را به رخ مردم کشیدند؟ و از این رهگذر ملت غافل را در اختیار جمعیت هایی که نام ملی داشتند گذاشته بودند؟

آیا همین جراید نبودند که ملت آلمان را به طور غیر طبیعی بار آوردند؟ آیا عادات و صفات انسانی را مورد تمسخر قرار دادند و کار را به جایی نرساندند که با عدم اعتماد جلو بروند؟

آیا همین روزنامه ها با چاپلوسی های خود از دولت یک سد محکم و پرده آهنینی نساختند تا کار جایی برسد که یک روز این قوای محکم را واژگون سازند؟ آیا آن ها با نوشته های خویش دولت را خدای روی زمین نساختند؟ و با این وسایل ملت را از دولت جدا نکردند؟ و آیا همین روزنامه ها نبودند که با تمسخرهای خود روحیه ارتش را ضعیف کرده و خدمت نظام را برای عده ای محدود ساختند و کار را به جایی رساندند که بسیاری از مردم از همکاری با دولت شانه خالی کرده و در نتیجه موجبات شکست ما را فراهم نمودند.

پس آزادی مطبوعات برای ملت و دولت آلمان مانند کسی بود که گوری برای ملت حفر می کند.

کاری به این نداریم که مارکسیست ها چه دروغ های شاخدار در جراید نوشتند زیرا برای آن ها دروغ گویی یکی از وسایل زندگی و مانند موشی بود که مورد احتیاج گربه است ، عمل و نقش مارکسیست ها فقط این بود که پشت ملت آلمان را خم کند و از نظر اجتماعی آن ها را متفرق ساخته و همه را برای بندگی و اسارت سرمایه داران یهودی آماده سازد.

آیا دولت در مقابل این کار شکنی ها چه عملی انجام داد؟

البته که هیچ ، غیر از بعضی کارهای مضحک و مجازات کردن بعضی اشخاص که هیچ نتیجه نداشت.

آن ها با اعمال خود قصد داشتند این طاعون را به سوی کشور خود بکشانند و تمام این کارها را تملق و چاپلوسی جراید که عنوان یک امور زنده سیاسی را داشت انجام داد و یهودیان که از این برنامه راضی بودند با تبسم های زهر آگین خویش از آن ها تشکر نمودند.

<http://www.WorldWar2.ir>

<http://www.NaziCenter.ir>

انجمن مرجع جنگ جهانی دوم

انجمن تخصصی نازی و رایش سوم



بنابراین باید گفت شکست آلمان بر پایه عدم شناسایی این خطر بزرگ قرار نداشت بلکه انگیزه کلی آن همان سستی و بی جایی کارکنان دولت بود که در تمام شرایط در اعماق حیات ملت آلمان ریشه دوانده بود.

هیچ کس جرات نداشت به کارهای سیاسی دست بزند و هر کاری را هم انجام می دادند مانند نسخه داروی کم اثری بود که فقط در آن حال دردها را تسکین می داد و به جای این که قلب ها را تسخیر کند آنچه عمل می شد مار افعی را که از هر طرف به پای حکومت چسبیده بودند تقویت می کردند و نتیجه آن چنین شد که نه فقط اوضاع و احوال گذشته اصلاح نشد بلکه قدرت خراب کننده دستگاه که بایستی کارها را روبه راه کند سال به سال افزایش یافت.

مبارزه دفاعی آلمان بر علیه جراید و مطبوعات با کندی تمام پیش می رفت و مخصوصا مبارزه با جراید یهودی به قدری بی نقشه و سست بود که به جای از بین بردن آن ها اساس و مبانی آن تقویت شده بود.

احتیاط و عقل و تدبیر هیچ اثری نداشت ، مسائل علمی و تحقیقی را کنار گذاشتند و بعضی اوقات که می دیدند یک روزنامه زیاد اسباب زحمت است چند روزی آن ها را به زندان می انداختند و در همان حال آشیانه عقرب به کار خود مشغول بود.

بدون تردید این نتیجه تاکتیک ماهرانه یهودیان و از طرف دیگر حماقت کارکنان دولت بود که خطر را تشخیص نمی دادند یهودیان از آن زمره مردمان نبودند که بگذارند به طور مستقیم به جراید و مطبوعات آنان حمله ور شود خیر این طور نبود آن ها دو دسته بودند که همیشه یک دسته گروه دیگر را حمایت می کرد.

در حالی که روزنامه های مارکسیستی به طور دسته جمعی در برابر آنچه که برای مردم مقدس بود صف آرای می کردند و با وضعی شرم آور به مردم حمله می کردند دولت و طرفداران حکومت ساکت بودند. آن ها با نهایت آزادی یکی را به جان دیگری انداخته و سایر فراکسیون های ملی و روزنامه های یهودی و بورژوا خواه دموکرات با نهایت مهارت بدون این که کسی را تحریک کنند ظاهر خود را حفظ کرده و میدان را برای عملیات مخرب مارکسیست باز می گذاشتند.

آن ها می دانستند این مغز های پوک و توخالی غیر از ظاهر چیزی را تشخیص نمی دهند و هرگز استعداد آن را ندارند که به اعماق مسئله وارد شوند و آنچه را که می بینند فقط ظاهرش است و چیزی غیر از این درک نمی کنند ، آن ها از ضعف و سستی و غفلت مردم حداکثر بهره بردای را می کردند البته برای این اشخاص مجله فرانکفرت یکی از جراید خوب و طرفدار مردم بود زیرا این مجله هرگز کلامی ناپخته و نسنجیده نمی نوشت و با جنگ ها و جدال های تن به تن مخالف بود و عقیده داشت که مبارزه بایستی از راه فکر دنبال شود و حتی کسانی هم که اندیشه های قوی ندارند می توانند از این راه مبارزه کنند.

این نوع آموزش مربوط به طریقه و روش حد وسطی بود که به مردم یاد می داد از خراپ خود دست کشیده و آن ها را عملا به سوی علوم و دانش هایی می کشاندند که بدون آن که چیزی از آن درک کنند خود را به جایی برسانند که

<http://www.WorldWar2.ir>

<http://www.NaziCenter.ir>

انجمن مرجع جنگ جهانی دوم

انجمن تخصصی نازی و رایش سوم

از اراده و انرژی و کارهای مثبت اثری در آن وجود ندارد ، در حالی که کسب معرفت غیر از این بود و آنچه را که لازم بود بدانند در اختیارشان نمی گذاشتند البته انسان نباید مرتکب این اشتباه شود که روزی صاحب دنیا و طبیعت گردد بلکه او باید برعکس ضرورت اساسی قانون و حکومت طبیعت را بداند و کشف کند که تا چه اندازه می تواند تحت استیلای قوانین طبیعت بگذارد و از این جاست که مبارزه انسانی آغاز می شود.

بعد از این که این موضوع را دانست کشف خواهد کرد چگونه سیارات منظومه شمسی گردش خود را ادامه می دهند و اقمار زیاد به گرد آنها در حرکتند پس با این قانون نیرو در همه جا وجود دارد و حتی اگر موجوداتی در ظاهر ضعیف باشند استعداد قدرت دارند و باید از این قدرت استفاده کنند انسان هم یکی از این موجودات است.

ساختمان انسان طوری است که با میل و رغبت کامل از اصول مسلم طبیعت و قوانین آن اطاعت می کند.

از این بحث ها می خواهم نتیجه بگیرم که یهود برای خودش نیمه دنیایی است که همه این چیزها را می فهمد و با علم به همین حقایق مسلم جراید و مطبوعات فرانکفورت و هزاران مانند آن را اداره می کردند بدون این که وجهه خود را از دست بدهند ، دیافراگم عقل و منطق آن ها این نوع سخن سرایی را ضبط می کند و در مطبوعات خود آن را یک مشتم راهنمایی عوام فریبانه به مردم تحویل می دهد. آن ها در حالی که مطالب تدلیس آمیز خود را به طوری وانمود می کنند که باورکردنی باشد قطره قطره در قلب خوانندگان خود زهر کشنده را که از جای دیگر تهیه کرده اند تزریق می کنند و با مهارت تمام چنان خوانندگان خود را مسحور می سازند که فقط یک عقل کامل و موشکاف می تواند اسرارشان را کشف کند.

در واقع در حالی که آن ها این سموم را در قلب زود باوران می پاشند عقل و فکرشان را می دزدند و مطالبی درباره آزادی می گویند که نتیجه آن برای آن ها غیر از اسارت و بندگی نیست.

غیر از این عوامل اساسی مسائل دیگری در سیاست داخلی و خارجی آلمان وجود داشت که هر کدام به نوبه خود موجبات شکست آلمان را می توانست فراهم کند.

در اثر کارشکنی ها و تبلیغات سوء مارکسیست ها رفته رفته آلمان قبل از جنگ اعتقادات مذهبی خود را هم از دست داد و این مسئله اگر چه زیاد محسوس نبود اما در زودباوری مردم آلمان تاثیر به سزایی داشت.

اگر در زندگی آلمان قبل از جنگ سستی عقیده وجود داشت بدون تردید در اثر استفاده نامشروعی بود که احزاب مذهبی که عهده دار امور روحانی بودند به عمل می آوردند.

نتایج وخیم این کارشکنی ها و یا به عبارت دیگر بی نظمی جدیدی که در امور مذهب فراهم شده بود بر سر ملت فشار بیشتری وارد ساخت زیرا همین سستی عقیده رفته رفته در تمام شئون اجتماعی راه یافت و ملت را در سراشیبی سقوط قرار داد.

<http://www.WorldWar2.ir>

<http://www.NaziCenter.ir>

انجمن مرجع جنگ جهانی دوم

انجمن تخصصی نازی و رایش سوم

با این حال ممکن بود تمام این جراحات و خراب کاری ها موجبات سقوط ملت را فراهم نکند اگر حوادث نامطلوب دیگر اتفاق نمی افتاد اما وقتی حوادث خطرناک دیگر یکی بعد از دیگری به وقوع پیوست موجب شد که پایه های استقامت را در سایر مسایل اجتماعی متزلزل سازد.

از آن گذشته در صحنه سیاست نیز چشمان تیزبین بعضی لغزش ها و خراب کاری ها را مشاهده می کرد که امکان داشت یکی از موجبات اساسی سقوط آینده امپراطوری باشد و اگر در فرصت های مناسب نمی توانستند جلو این خراب کاری ها را بگیرند سقوط امپراطوری حتمی الوقوع بود.

نداشتن یک هدف معین در سیاست خارجی و داخلی آلمان برای هر کس که اندک دقت و توجه داشت بسیار محسوس و آشکار بود.

سیاست اقتصادی که حالتی درهم داشت کاملاً شبیه طرز تفکر دوره بیسمارک بود زیرا او معتقد بود که در حدود امکان باید هرگونه سیاستی را تعقیب کرد و اگر اوضاع و احوال اجازه دنبال کردن یکی را نمی داد بایستی صرف نظر شود اما بین سیاست بیسمارک و صدر اعظم هایی که به دنبال او آمدند یک تفاوت کوچک وجود داشت که در مراحل اول محتاج به تفسیر زیاد است در حالی که در نظر دیگران مفهوم دیگری پیدا می کرد.

در واقع بیسمارک با این جمله کوچک می خواست بگوید برای رسیدن به یک هدف معین بایستی به تمام امکانات دست زد و از هر چیز کمک گرفت اما جانشینان او این طور تعبیر کردند که دولتی که دارای سیاست روشن باشد ضرورت ایجاب می کند در هر حال نقشه خود را اجرا کند.

در حالی که این طور نبود و آلمان قبل از جنگ هیچ هدف مشخصی نداشت بنابراین نمی توانستند روی نظریه بیسمارک کاری انجام دهند.

بسیاری از اشخاص این نظریه را درست نمی دانند و نداشتن هدف معین حکومت آلمان را محکوم می کنند و از آن نتیجه می گیرند که در سیاست امپراطوری سستی و تزلزل زیاد وجود داشته است.

این افراد با این که یقین داشتند در سیاست آلمان لغزش هایی وجود داشته حاضر نبودند پیام چمبرلن نخست وزیر انگلستان را که می گفت آلمان باید در سیاست خود تجدید نظر نماید گوش کنند.

و می گفتند این اشخاص خیلی احمق هستند که تصور می کنند آن قدر عاقلند که می توانند به دیگران درس سیاست بدهند.

شاید حرف آن ها تا اندازه ای درست بود ولی غافل از آن که چندی بعد از او گستاخترن صدر اعظم سوئدی در ضمن سخنانش گفته بود:

<http://www.WorldWar2.ir>

<http://www.NaziCenter.ir>

انجمن مرجع جنگ جهانی دوم

انجمن تخصصی نازی و رایش سوم

سیاست جهان را باید مردانی عاقل اداره کنند و هر یک از این مردان عاقل در صحنه سیاست جهان حکم یک اتم را دارند که باید یکدیگر را جذب و دفع نمایند.

در دوره های قبل از جنگ مردم آلمان مجلس و رایشتاک را یکی از مراکز بسیار ضعیف و متزلزل می دانستند و می گفتند در این مجلس افرادی سست عنصر جمع شده اند که درمقابل مسئولیت ترس دارند و کاری انجام نمی دهند.

این یکی از عقاید پوچ بود که مردم تصور می کردند دستگاه پارلمان آلمان بعد از انقلاب مرتکب خطاهای زیادی شده بود در حالی که این خطاها همیشگی بوده و قبل از انقلاب هم مرتکب خطاهایی شده بود چون اگر اشتباه نمی کرد به طور قطع انقلاب پیش نمی آمد .

حق مطلب این است که این دستگاه عریض و طویل که رایشتاک نام دارد غیر از خرابی ، کاری از دستش ساخته نیست و هرکاری که تا امروز انجام داده اگر مثبت و درست بوده اما مردم با عدم اعتماد به آن می نگریستند . البته نمی توان گفت که شکست آلمان را کاملا و به طور مستقیم متوجه این سازمان دانست ولی اگر حادثه شکست جلوتر واقع می شد یا اصلا به وقع نمی پیوست نمی توانستیم این پیروزی را مربوط به لیاقت نمایندگان رایش بدانیم و اگر شکست هم به عقب می افتاد همه کس می دانست که مقاومت سرسخت ارتش در آن دخالت داشته زیرا هرگز به طوری که به خاطر داریم تا کنون رایش نتوانسته است کاری مفید انجام دهد.

اما عقیده من در این مورد چیزی دیگر است . علت اصلی شکست آلمان سستی و تزلزل گروه اداره کنندگان سیاست خارجی و داخلی آلمان بود که قهرا امپراطور آلمان هم تحت تسلط رایش قرار گرفت و موجبات این حادثه بزرگ را فراهم ساخت .

عدم توانایی گردانندگان سیاست آلمان نیز ریشه ای داشت که اساس آن را بایستی در مجلس رایش جستجو نمود.

این ناتوانی ها در بسیاری از چیزها دیده می شد یکی از آن ها در مورد اتحادهای خارج بود که از یک طرف می خواستند صلح را حفظ نمایند از طرف دیگر مجبور بودند امپراطور را به طرف جنگ بکشانند ، ناتوانی در مقابل سیاست لهستان نیز یکی از آن ها بود. بدون این که جرات حمله به این کشور داشته باشند او را بر علیه خود تحریک می کردند و نتیجه آن نه پیروزی شد و نه این که نتوانستند با لهستان صلح کنند در عوض حالت جنگ بر علیه روسیه را برای خود درست کردند.

ناتوانی دیگر از این جهت بود که قادر نبودند مسئله آلتزاس و لرن را حل کنند. به جای این که برای همیشه به نفوذ فرانسه در این سرزمین خاتمه بدهند و در آلتزاس حقوق مساوی مانند سایر کشورها قائل شوند نه این کار را کردند و نه کار دیگر و در واقع این کار هم کاملا غیر ممکن بود زیرا در صفوف منظم این کشور خیانت کارانی وجود داشت که قبل از هر چیز از بین بردن آن ها ضروری به نظر می رسید.

<http://www.WorldWar2.ir>

<http://www.NaziCenter.ir>

انجمن مرجع جنگ جهانی دوم

انجمن تخصصی نازی و رایش سوم



ولی تمام آن ها قابل تحمل بود . اگر الزاس در اثر فشار فرانسویان قدرت خود را از دست نمی داد در آن وقت تصرف الزاس کار آسانی شمرده می شد اما این کار را رایش در موقع خود نتوانست انجام دهد.

خطایی را که رایش در این مورد مرتکب شد از لغزش هایی بود که هرگز ملت آلمان نمی توانست آن را فراموش کند.

از هر طرف حساب کنیم این چند مرد پوسیده و زوال در رفته اسلحه ای را که با آن می توانستند خود را حفظ کنند از دستشان گرفتند .

اگر قبرهای دنف فلاندر دهان بگشاید افرادی خون آلود سر از قبر برداشته و ملت آلمان و رایش را محکوم می کنند و خواهند گفت هزاران جوان آلمانی در اثر اشتباه و خطاهای فاحش این چند نفر که در رایش نشسته اند با از دست دادن آرزوهای خود به آغوش مرگ پناه برده اند.

آن ها و هزاران زخمی و دست و پا بریده و شهید خواهند گفت که میهن فقط آن ها را به این دلیل به آغوش مرگ فرستاده که خواسته است به یک عده فریب دهنده ملت اجازه بدهد سیاستی را دنبال کنند که به هیچ وجه درست نبوده زیرا آن ها با عده ای خیانتکار همدست بودند و با همکاری یکدیگر این دشت خون را فراهم کردند .

درحالی که یهودیان خیانتکار به وسیله جراید و مطبوعات در اطراف جهان به دروغ و تزویر ملت آلمان را دولت میلیتاریسم معرفی می کردند و به این وسیله می خواستند آلمان را بکوبند مارکسیست ها و دموکرات ها که در ظاهر دم از دوستی آلمان می زدند حاضر نشدند حتی کوچکترین کمکی به ملت آلمان نکنند. از آن گذشته وقتی یک چنین خیانت بزرگی آشکار شد می بایستی لااقل تمام کسانی که فکر می کردند در مورد ظهور احتمالی جنگ همگی اسلحه به دست می گیرند و از آلمان دفاع می کنند به این نکته متوجه باشند که تمام این حرف ها دروغ بوده. به جای این که کوچکترین قدمی برای کمک به ملت آلمان بردارند هزاران جوان ناآزموده را جلوی گلوله فرستاده و بر مزارهای آنان شادمانی نمودند.

باید به این نکته توجه داشت که با این که نمایندگان رایش می دانستند این عده سربازان ناآموزده کاری از دستشان ساخته نیست و عاقبت باعث شکست خواهند شد به جای این که از همدستان خود کمک بگیرند ناظر شکست آلمان شده و بعد از آن علل اقتصادی را باعث جنگ معرفی کردند.

اگر در روی زمین با فرستادن سربازان ناآزموده عدم تعادل فاحشی با نیروی دشمن وجود داشت در دریا هم همین عدم تعادل به صورت دیگر موجبات شکست را عملاً می توانست فراهم کند.

<http://www.WorldWar2.ir>

<http://www.NaziCenter.ir>

انجمن مرجع جنگ جهانی دوم

انجمن تخصصی نازی و رایش سوم



توضیح این مطلب آن که در جنگ های دریایی نیز کشتی های کوچکتری هم از لحاظ تعداد و هم قدرت به آب ها انداخته شد که در همان روزهای اول معلوم بود این کشتی های ناچیز در مقابل قدرت عظیم نیروی دریایی انگلستان نمی تواند مقاومت کند.

یک کشتی که در ابتدای امر آن قدر کوچک است که نمی تواند لااقل واحدهای ارتش را با خود حمل کند آن هم در موقعی که در برابر قدرت عظیم دشمن قرار گرفته بایستی ضعف خود را از لحاظ تعداد با قدرت نظامی و شدت نیرو جبران کند اما واحدهای نظامی نیروی دریایی آلمان به طوری بود که نمی توانست این کار را انجام دهد.

به طوری که شهرت داشت قب از جنگ می گفتند نیروی دریایی آلمان بسیار قوی است و دشمن نمی تواند با آن مقاومت کند ، به این معنی که مواد تجهیزاتی دولت آلمان خیلی قوی تر و بیشتر از تجهیزات انگلستان است و توپ های آلمانی 28 سانتیمتری از نظر قدرت آتش کم قدرت از توپ های 30 سانتیمتری انگلستان نخواهد بود.

این کار درست نبود در حالی که آن ها می دانستند انگلستان توپ های 30 سانتیمتری را به دریا خواهد فرستاد لازم بود خودشان هم با یک چنین تجهیزاتی با دشمن روبه رو شوند تبلیغاتی هم که در مورد خمپاره اندازان 42 سانتیمتری آلمان شده بود کاملا حقیقت نداشت اما این موضوع مسلم بود که خمپاره اندازهای 21 سانتیمتری آلمان از تمام توپ های دور زن دشمن برتری داشت با این حال چون تعدادش کم بود موازنه خود را با قوای دشمن از دست داد.

فرمانده نیروی دریایی چون از ساختمان و قوای دفاعی کشتی های خود اطلاع داشت دست به حمله نمی زد زیرا او خوب می دانست که یک کشتی کم ظرفیت که سرعت کشتی های جنگی را نداشت و نمی توانست تجهیزات زیاد داشته باشد در برابر یک کشتی قوی تر هدف بمباران قرار گرفته و در آب غرق خواهد شد و به این جهت همیشه سعی می کرد که خود را در فاصله دورتری نگاه داشته و غیر از حمله های دفاعی کاری از او ساخته نبود.

تعداد زیادی از زیر دریایی های ما به طوری که گزارش داده بودند قدرت پیشروی نداشتند و مجبور بودند از حمله های دفاعی استفاده کنند.

در دوران صلح تاکتیک آن ها این بود که کشتی های قدیمی را حتی الامکان مجهز می ساختند و بر عکس کشتی های تازه را که از آن اطمینان داشتند کاملا و گاهی بیش از ظرفیت پر از تجهیزات می کردند اما بنا به گزارش فرمانده دریاداری در زمان جنگ این ترتیب کاملا غلط بود زیرا کشتی های قدیمی اگر تجهیزات کامل تری داشتند از کشتی های جدید آماده تر بودند.

اگر در جنگ دریایی (شارژ\_راک) کشتی های آلمان مانند کشتی های انگلیسی دارای سرعت و تجهیزات مشابهی بودند نیروی دریایی بریتانیا در مقابل بمباران خمپاره 38 سانتیمتری آلمان در همان حمله اول درآب فرو می رفت .

<http://www.WorldWar2.ir>

<http://www.NaziCenter.ir>

انجمن مرجع جنگ جهانی دوم

انجمن تخصصی نازی و رایش سوم

ژاپن در گذشته یک نوع تاکتیک مخصوص دریایی داشت. آن ها از روی تجربه دانسته بودند که باید هر یک از کشتی ها تجهیزاتی مشابه یا بالاتر از نیروهای دشمن داشته باشند ولی در این حال لازم بود نیروی دریایی آلمان کشتی های لازم برای حمله داشته باشند که متأسفانه در بسیاری از نیرو های دریایی موازنه ای وجود نداشت.

در حالی که نیروی زمینی آلمان در بسیاری از جبهه ها قوای خود را از دست داده بود نیروی دریایی آلمان که بنا به ادعای مقامات پارلمان قوی تر از نیروی زمینی بود نتوانست تعادل خود را حفظ کند و شکست جبهه های زمینی را جبران نماید.

آنچه را که ارتش آلمان در این جنگ ها برای خود مایه افتخار می دانست از لحاظ کثرت تجهیزات نبود زیرا به طوری که اشاره کردیم در بسیاری از جبهه ها قوای زمینی یا دریایی آلمان به مراتب کمتر از قوای دشمن بود اما باید دانست که پیروزی در این جبهه ها در نتیجه شهادت بی نظیر سرداران و فرماندهان جنگی بود و افسران و سربازان از جان گذشته بودند که با قلت تجهیزات در بسیاری از جبهه ها پیروز و یا لاقط از خود دفاع می کردند ، اگر فرماندهی کل دریایی قبل از جنگ دارای نبوغ و شهادت معادل دشمن بود در جنگ های دریایی این همه تلفات از خود برجا نمی گذاشتند شاید بتوان گفت که یک سوم شکست آلمان را تبلیغات و سر و صداهای توخالی نمایندگان و کارکنان دولت فراهم کردند زیرا در دوران صلح به جای این که در فکر بر طرف کردن نواقص باشند با کوس و کرنا به همه می گفتند که قوای آلمان از هر جهت بر نیروی دشمن برتری دارد.

آن ها می بایست امور جنگی را برعهده فرماندهان ارتش بگذارند اما در غالب موارد در کارهای جنگی کسانی دخالت می کردند که به هیچ وجه صلاحیت نداشتند.

به طوری که قبلاً نیز اشاره کردیم فرماندهی نیروی زمینی تا جایی که ممکن بود قبل از جنگ قوای خود را تحت آزمایش قرار داد. با وصف این حال کارشکنی و ضعف اراده نمایندگان رایشتاک به قدری بود که خواهی نخواهی ما را به سوی شکست کشاند.

لوندروف در آن زمان درستاد ارتش کلنل بود مدت های زیاد بر سر مسائل نظامی در برابر ضعف و بی حالی نمایندگان رایشتاک مقاومت نمود و بیشتر اوقات کار به جایی می رسید که آن ها حاضر نبودند سخنان لوندروف را گوش کنند و اگر نبردی را که این افسر آغاز کرده بود به شکست منجر گردید نیمه گناه آن به گردن پارلمان و نیم دیگر آن متوجه بتمان هولوک بود که در آن زمان سمت صدراعظم امپراطور را داشت.

البته این گفته ها و نظریات نمی تواند به طور درست مسئولین جنگ را تبرئه کند زیرا آن ها هر کدام وظیفه ای داشتند و لازم بود تا به آخر آن را به انجام برسانند و به فرض این که به قول خودشان از هیچگونه فداکاری دریغ نکردند اما نتیجه کار آن ها غیر از شرمساری برای آلمان چیزی نداشت. کسی چه می داند شاید تمام این کارشکنی ها برای آن بود که عده ای سود طلب راه را برای آینده خود و رسیدن به مقام صدراعظمی باز می کردند و دلیلیش

<http://www.WorldWar2.ir>

<http://www.NaziCenter.ir>

انجمن مرجع جنگ جهانی دوم

انجمن تخصصی نازی و رایش سوم

آن بود که بعد از جنگ فریاد خیانتکاران از هر طرف بلند شد و افراد ناشناس مامورین قدم را به عقب زده و هرکدام به مقامی جدید نائل آمدند.

تمام این تفصیلات و کارشکنی ها وقتی آشکار شد که بعد از جنگ هر کدام از آن ها در سیاست داخلی و خارجی اعمال خود را به مردم نشان دادند.

آری در چنین حقایق نامطبوع از طرف قاطبه ملت به کلی آشکار گردید اما فرماندهان سعی می کردند اعمال شرم آور خود را پوشانده و در بعضی موارد بکلی آنچه را که گذشته انکار می کردند.

بیشتر فرماندهان جنگ به اقدامات و فعالیت های تبلیغاتی عقیده نداشتند و نمی دانستند که به وسیله تبلیغات می توان کاری کرد که جهنم را در نظر ملت به صورت یک بهشت و یا بهشت را تبدیل به جهنم کرد اما آن ها که برای خود تنوری مخصوص داشتند به این سخنان توجه نمی کردند و فقط یهودیان بودند که با مهارت و تردستی تمام کارهایی را از راه تبلیغات انجام می دادند که حتی مامورین و وابستگان بسیار نزدیک دولت متوجه تاکتیک آنان نبودند.

همین بیهوشی و عدم توجه در جنگ برای آن ها خیلی گران تمام شد.

با این حال در مقابل تمام این خطاها و لغزش های کوچک و بزرگ که به آن اشاره کردیم و قبل از جنگ هر کدام از آن ها مانند سلسله زنجیر به یکدیگر ارتباط داشت ، زندگی مردم آلمان از یک جهت دارای امتیاز خاصی بود.

در بین سایر امتیازات می توان این موضوع را مورد توجه قرار داد که ملت آلمان تقریباً در بین سایر کشورهای اروپایی دارای امتیاز مخصوصی بود که همیشه سعی می کرد در حد اعلا خود از لحاظ اقتصادی و جنبه ملی ، خود را حفظ کند و با وجود تشنجات زیاد کمتر از دیگران تابع کنترل مالی بین المللی قرار می گرفت .

این خاصیت از نظر کلی یک امتیاز خطر ناک بود که بعدها یکی از موجبات روشن شدن آتش جنگ جهانی شد.

شاید به دلیل آن بود که حکومت آلمان آن طور که لازم بود ملت خود را نمی شناخت بدان جهت امپراطوران آلمان غالباً از برخورد یا... چگونه بگوییم از تماس با مغزهای روشن محروم و دور بودند . آن ها بدبختانه کسانی را می پسندیدند که با تملق و چاپلوسی به جای حقیقت گویی خود را به امپراطوران نزدیک می کردند و در واقع می توان گفت چیزی را که می شنیدند غیر از تملق و چاپلوسی چیزی نداشت.

این تاکتیک روشن باعث تاسف است آن هم در موقعی که جهان از بسیاری جهات تحولات زیاد به خود دیده و آنچه را که در حال حاضر در دست داشتند . از هیچ جهت با عادات قدیم هماهنگی نداشت.

به این جهت در اثر تغییراتی که در قرن ما بوجود آمده بود انسان معمولی و حد وسط نمی توانست در مقابل آن پرئسی که به رسم امروز بر اسب سوار است و لباس اونیفورم پوشیده آن احترام و شخصیت را به دست بیاورد.

<http://www.WorldWar2.ir>

انجمن مرجع جنگ جهانی دوم

<http://www.NaziCenter.ir>

انجمن تخصصی نازی و رایش سوم

به همین جهت آن مسایل پیش پا افتاده انسان دوستی که در قدیم مرسوم بود امروز ارزش و مقامی نداشت.

به طور مثال وقتی پرنسس+... با آن مقام و منزلت می خواست چیزی بخورد ممکن بود با ظروف آشپزخانه و بون تشریفات عصرانه ای را بگذارند اما امروز در این قرن وضع عوض شده بود آنچه را که یک پرنسس برای تشریفات می خواست غیر از آن بود که در سابق وجود داشت.

بنابراین به طور یقین می توان پذیرفت که اگر امپراطور می خواست در یک مهمانی شرکت کند تشریفات لازم غیر از سابق بود و این موضوع را همه کس می دانست .

بنابراین قرن ما طوری شده بود که بهترین فکر و نظریه که قادر نباشد کسی را تحریک یا در او موثر باشد به صورت مسخره جلوه می کرد.

مسائل افسانه آمیزی که سابقا به امپراطوران نسبت می دادند دیگر ارزش سابق را نداشت .

مثلا عادت امپراطور که صبح زود از خواب برمی خیزد و لازم بود تا مدتی از شب به کار مشغول شود و یا این که ممکن بود فلان غذا به مزاج او نامطبوع واقع شود و باعث خطر شود و از این قبیل مسایل پیش پا افتاده صورت مسخره داشت و دیگر مردم اصرار نداشتند که بدانند امپراطور امروز چه چیزها خورده یا در حرمرای خود چگونه گذرانده است و می گفتند امپراطور هم مانند ماست و از یک غذای ماکول زندگی می کند. هروقت هم که بخواهد می تواند استراحت کند آن ها در صورتی خوشحال بودند که می شنیدند امپراطور برای کشور خود خدمتی انجام داده و به نژاد مردم کشور خود احترام کرده است و بدون این که کسی به او اشاره کند وظایف امپراطوری خود را انجام خواهد داد.

ولی اینها باز هم از مسائل بسیار جزئی و پیش پا افتاده است و بیشتر و بدتر از این ها باز هم وجود داشت که حس اعتماد یا بهتر بگوییم احساس وظیفه شناسی را نقصان می داد و آن عبارت از این بود که این اعتماد متاسفانه در بین عده کثیری از افراد بوجود آمده بود که ملت و دولت از هم جدا هستند و هر کدام وظیفه جداگانه دارند .

مقام فرماندهی امپراطور آلمان به نظر مردم یک مکان مقدس و شباهت به زیارتگاه مذهبی داشت و در این اواخر با وجودی که افکار و عقاید ماتریالیستی رخنه کرده بود هنوز هم از روی قلب به آن ایمان داشتند.

\*\*\*

برای ختم مقال ضروری است که چند کلامی از ارتش آلمان و چگونگی آن سخن بگوییم.

آنچه را که بسیاری آلمان ها در اثر غفلت و عدم اراده خود نمی توانستند درک کنند و بر خلاف آن کشورهای خارجی خوب می دانستند این بود که ارتش آلمان بهترین و تواناترین نیرو برای بدست آوردن آزادی ملت و تامین تغذیه کودکان به شمار می آمد.

<http://www.WorldWar2.ir>

<http://www.NaziCenter.ir>

انجمن مرجع جنگ جهانی دوم

انجمن تخصصی نازی و رایش سوم



اما باید دانست که به جز سازمان های دولتی و ارتش یک عامل دیگر وجود داشت و آن از گروه کارمندان و سازمان های امپراطوران قدیم بود که در تمام شئون اجتماعی ما موثر بود.

آلمان بهترین کشور سازمانی و اداری دنیا به شمار می آمد شاید بعضی ها اخلاق و صفات و طرز رفتار کارمندان و افسران دولت را مورد انتقاد قرار دهند اما این مطلب مهمی نیست بسیاری از کشورها شاید به مراتب از آن ها بدتر بودند.

اما چیزی را که شاید کشورها فاقد آن بودند استحکام و استواری عقیده و طرز تفکر آن ها است که نظیر آن در هیچیک از کشورها دیده نشده است.

اگر این عقیده را حمل بر اقراغ نکنید باید بگویم که آلمان ها مردمانی ثابت قدم و وفادار و از جمله ملل زنده ای به شمار می آمدند که به امپراطور و میهن و افتخارات گذشته چنان دل بسته بودند که یک نفر آلمانی از این لحاظ در برابر سایر ملل قابل مقایسه نبود.

کدام کشور از دنیا مانند آلمان دارای وسایل نقلیه مرتب مانند سازمان راه آهن سرتاسری کشور بود؟ اما انقلاب آلمان این وسیله منظم را در هم ریخت و دست ملت را از این طرف کوتاه کرد و به نام این که می خواهند راه آهن آلمان را ملی کنند سرمایه ملی را به مصرف فعالیت های انقلابی رساندند.

اما چیزی که بیش از همه دستگاه کارکنان دولتی آلمان را از سایر ملل جدا می کند این است که ملت آلمان همیشه استقلال و پایداری خود را در مقابل حکومت های مختلف نشان داده و نفوذهای سیاسی به هیچ وجه نتوانسته است در وضع کارکنان دولت تغییری بدهد ، اما بعد از انقلاب این وضع کاملا تغییر یافته است و به جای این که وابستگان دولت لیاقت و شهامت همبستگی از خود نشان بدهند در فکر تصاحب جاه و مقام افتاده و در بعضی احزاب وابسته دولت کارهایی انجام می دهند که می تواند در راه اقدامات دولت سدی ایجاد کند.

یکی از مسائل مهم در سیاست آلمان مسئله شناسایی نژاد آلمان است و این موضوع از مسائل مهمی است که در دوران تاریخ مورد توجه بوده است.

زیرا باید به این نکته اذعان داشت که تمام حوادث بدو نامطلوب برای هر ملت اتفاقی نیست بلکه ملتی که بتواند نژاد اصلی خود را حفظ نماید در سایر مراحل سیاسی موفقیت خواهد داشت و برعکس ملت های که در برابر حوادث سیاسی نژاد خود را از دست داده و در نتیجه رابطه های نزدیک با سایر ملل ماهیت اصلی آنان تغییر یابد دچار پراکندگی و شکست خواهد شد.

این مطلبی است که باید بدانیم.

<http://www.WorldWar2.ir>

<http://www.NaziCenter.ir>

انجمن مرجع جنگ جهانی دوم

انجمن تخصصی نازی و رایش سوم



# نبرد من

به قلم آدولف هیتلر

انجمن مرجع جنگ جهانی دوم

فصل دهم :

انجمن تخصصی نازی و رایش سوم

ملل و نژاد

NAZICENTER.IR

کاری از

انجمن مرجع جنگ جهانی دوم

۹

انجمن تخصصی نازی و رایش سوم

بعضی حقایق به طوری پیش افتاده اند که اگر کسی خوب دقت نکند آن را نمی شناسد ولی غالباً اتفاق می افتد که این حقایق روشن را افراد عادی نمی بینند یا لاقلاً نمی توانند بد و خوب خویش را تشخیص دهند .

گاهی از اوقات این حقایق از جلوی نظرشان می گذرد اما آن را نمی بینند به طوری که غالباً در برابر حقایق بسیار مسلم کور و نابینا می مانند و وقتی کسی به طور ناگهانی قسمتی از آن را برای آنها آشکار می کند برای آنها تعجب آور است .

حقیقت هم همین است در اطراف ما صدها و هزاران مسائل بسیار ساده موج می زند که باید با کمی دقت و حوصله آن را حل کنیم اما به قدری کم حوصله و نادان می شویم که مانند تخم مرغ کریستف کلمب برای ما لاینحل می ماند و بایستی شخصی مانند کریستف کلمب پیدا شود تا بتواند درک کند چون زمین مانند تخم مرغ گرد ، و بیضی شکل است می توان از هر طرفش به سویی دیگر مسافرت کرد .

بدون استثناء بسیاری از مردم در این دنیای وسیع در برابر مشکلات این طور زندگی می کنند .

فکر می کنند که همه چیز را می دانند اما مانند کوران ساده ترین مسئله را که هر ساعت هزار بار از جلوی چشمانشان می گذرد تشخیص نمی دهند .

اگر کسی دقیق و موشکاف باشد با یک نظر دقیق می تواند آنچه را که در اطرافش می گذرد خوب تشخیص دهد و یکی از آنها مسئله جنسی است که اگر چه در ظاهر امر بسیار ساده و پیش پا افتاده تلقی می شود اما در عین حال از مسائل مهمی است که عدم توجه به آن خسارات گوناگون به بار می آورد .

اگر شما در طبیعت نگاه کنید این مثال را در حیوانات می توانید به طور آشکار ببینید که هیچ حیوانی غیر از هم جنس خود با حیوان دیگر معاشرت نمی کند کبوتر با کبوتر و جغد با جغد و لک با لک و قورباغه ها با یکدیگر زندگی می کنند و اگر به طور مثال در بین یک مشت مرغ و جوجه جغد یا کبوتر یا گربه ای را بیندازید همه از یکدیگر می گریزند و سعی دارند خود را از حیوان غیر جنسی خویش ، خود را دور نگاه دارند .

فقط بعضی موارد استثنائی می تواند این قانون را باطل کند .

در درجه اول اختیار یا اسارت و ناتوانی با بعضی موانع اتفاقی گاه ممکن است جنسی را به سوی جنس دیگر بکشاند ، همان مردی که خواه نا خواه به سوی زن کشیده می شود اگر چه نمی توان آن را گرایش به سوی ناهمجنس تلقی کرد معهذاً این عمل از ناتوانی حقیقی و شهوات انسانی است و الا مرد با قدرت بارها خود را از نزدیک شدن به زنی که به او تعلق داشته باز داشته است .

در این موارد است که طبیعت تمام قوای خود را به کار می اندازد که در برابر این نقض قانون مقاومت کند ولی در سایر موارد وقتی انسان در حال عادی باشد از نزدیک شدن به نوع مخالف خود احتراز دارد . این عادت و سرشت

<http://www.WorldWar2.ir>

<http://www.NaziCenter.ir>

انجمن مرجع جنگ جهانی دوم

انجمن تخصصی نازی و رایش سوم

انسانی است که گاه پیش می آید آدمی روی حب جاه و غرور ذاتی میل دارد به یک نژاد ما بین خود نزدیک شود تا او را تصاحب نماید اما در موردی که تحت استیلای نژاد بالاتر قرار گرفته بنا به دلخواه او نیست و ضعف و ناتوانی و هزاران دلیل دیگر او را تحت تسلط نژاد برتر یا قوی تر قرار می دهد .

این نوع هم بستگی یعنی قرار گرفتن تحت تسلط نژاد قوی تر مخالف قانون طبیعت است زیرا طبیعت همیشه می خواهد که نژاد برتر و قوی تر مسلط بر خود باشد و با این حال مخالف قانون طبیعت همیشه نوع برتر نوع جنس ضعیف تر را تحت تسلط خویش گرفته و بر طبق قوانین تنازع بقا آن قدر این دو نوع با هم تلاش می کنند تا جنس برتر جنس ضعیف تر را نابود ساخته و از این ترکیب یک نوع ممتاز بسازد .

نقش نژاد قوی تر این است که دیگری را در خود حل نماید نه اینکه مانند او شود و اکثر عظمت و قدرت خود را در هم شکسته نوع ضعیف را پایمال می کند این فقط نژاد ضعیف است که از این برخورد ناراحت شده و آن را ظالمانه می داند اما چون مرد ضعیف و محدودی است غیر از تصمیم و رضا چاره ای ندارد زیرا اگر این قانون در دنیا اجرا نشود سایر موجودات ضعیف نیز خود به خود محکوم به فنا خواهند شد .

نتیجه و حاصل این قانون طبیعی فقط نیست که بر حسب ظاهر جنسی به جنس دیگر تبدیل شود اما بحث بر سر اینکه نژاد قوی تر کلیه حالات و اخلاق خود را در نژاد ضعیف به جا گذاشته و پس از مدتی او را مانند خود می سازد .

یک روباه همیشه روباه و یک غاز ، یک غاز و یک ببر تا وقتی زنده است یک ببر وحشی است .

اما هدفی که بین یک گروه از انسانهای هم نژاد وجود دارد مربوط به اراده و استعداد و قابلیت و مقاومت او در مشکلات است . یک روباه که طبیعت او حيله گری و دزدی است نمی تواند در مقابل یک غاز یا طعمه دیگر با احساس انسان دوستی از خوردن او صرف نظر کند و در مقابل آن هیچ گربه ای دیده نشده است که هوس خوردن و شکار کردن موش نداشته باشد .

به همان نسبت نیروهای شدیدی که بین نژادهای مختلف به وجود می آید دارای انگیزه هایی است که از عشق یا نفرت سرچشمه می گیرد .

در هر حال طبیعت همیشه ناظر و شاهد بی طرف این نبردها است مبارزه برای بدست آوردن نان و معاش روزانه هر انسانی را چنان ضعیف می کند و یا اینکه گاهی او را به طوری جسور و بی باک می سازد که می تواند معاش خود را تهیه کند درحالی که نیرویی که جنس نر برای به دست آوردن جنس ماده از خود نشان می دهد برای تولید نسل است و در حدود امکان آن را انجام خواهد داد .

<http://www.WorldWar2.ir>

<http://www.NaziCenter.ir>

انجمن مرجع جنگ جهانی دوم

انجمن تخصصی نازی و رایش سوم

ولی نبرد همیشه برای حفظ سلامتی و ایجاد نیروی استقامت نوع است و به طور خلاصه این نبرد یکی از شرایط مسلم پیشرفت زندگی اوست .

اگر این تلاش و کشتی گیری وجود نداشت در هیچ نوع ترقی و پیشرفت حاصل نمی شد و در عوض به جای پیشروی به سوی نابودی برگشت داده می شد .

گاهی دیده می شود که عده ای ضعیف و نالایق جنس برتر را تصاحب می کنند این برای آن است که اگر تمام افراد دارای یک نوع قدرت و زندگی بودند ناتوانان به سرعتی جلو می رفتند که دیگران را زیر پای خود نابود می ساختند پس طبیعت در این میان نظارت دارد و وسایلی ایجاد می کند که ناتوان را تا حدی محدود می کند و از بین آنها افرادی را که لایق تر باشند برای تقویت قوای دیگران انتخاب و عالم خلقت را با این اسلوب پیش می برد .

اگر طبیعت مایل نباشد که ناتوانان با اقویا پیوند کنند به همان نسبت اجازه نخواهند داد که یک نژاد برتر و قوی نژاد ضعیف تر را تصاحب نماید زیرا طبیعت برای خود قانونی دارد و از میلیاردها سال این قانون پیروی کرده و اگر غیر از این باشد که همیشه نژاد برتر یک نژاد ضعیف تر را نابود کند آن انسان ضعیف به خودی خود نمی توانست پیش برود پس باید این انسان طوری آزاد باشد تا بتواند با نیروی خود به سوی کمال پیش برود .

تا آنجایی که ما از جریان تاریخ اطلاع داریم نمونه های بسیار زیاد از این قانون را به ما نشان داده است .

نژاد آریا با یک نژاد پایین تر از خود هم خون شد و نتیجه این امتزاج و همبستگی ویرانی و نابودی خودشان بود که تمدنی را در این جهان به وجود آوردند .

آمریکای شمالی که ملت آن از تعداد کثیری نژاد ژرمن به وجود آمده تا جایی که امکان داشته با نژادهای پایین تر از خود و سیاهان و سرخ پوستان مخلوط نشده اند دارای تمدن و قدرتی غیر از آمریکای جنوبی هستند که در این کشور مهاجرین مختلف لاتین با مردمان جنوبی مخلوط شده اند .

این مثال تنها به خوبی می تواند به طور صریح و آشکار به نتایج حاصله اختلاط نژادها را نشان بدهد .

نژاد ژرمن چون یک نژاد پاک باقی مانده و با نژاد دیگر آمیزش نکرده در آمریکا آقا و صاحب دنیا شده و تا وقتی که به این وضع باقی باشد برتری خود را حفظ خواهد کرد .

بنابراین اصل به هم پیوستگی نژادها همیشه به شرح ذیل باقی می ماند .

اول - در حال امتزاج دو نژاد باعث فرو افتادگی نژاد برتر می شود .

دوم- به دنبال آن بازگشت جنسی و روحی و انحطاط این دو عامل باعث جلوگیری از پیشرفت و جهش های عمیق است و یا لاقل این پیشروی با تانی و ملایمت انجام خواهد شد .

<http://www.WorldWar2.ir>

<http://www.NaziCenter.ir>

انجمن مرجع جنگ جهانی دوم

انجمن تخصصی نازی و رایش سوم

کسی که موجب این انحطاط و فروافتادگی بشود عملا بر خلاف اراده خداوند عمل کرده است و به نظر من که زیاد مرد مذهبی نیستم ارتکاب آن از گناهان کبیره محسوب می شود و مانند آن است که یک گیاه پر برگ و بار را با پیوند گیاهان هرزه فاسد و از رشد آن جلوگیری کنیم .

انسان وقتی بخواهد با قانون طبیعی و غیر قابل تغییر مخالفت کند مانند این است که خود را در برابر اصول اصلی در حالت تعارض و برخورد نگاه دارد و به همین جهت است که هر کس برخلاف قانون طبیعت رفتار کند خرابی و نابودی خود را فراهم نموده است .

در اینجا شاید فلسفه نادرستی که باید نام آن را سفسطه گذاشت پیش بیاید که بعضی خواهند گفت خیر این درست نیست انسان باید به هر ترتیب شده طبیعت را مقهور کند .

میلیون ها نفر این سفسطه غلط و نادرست یهودیان را تایید می کنند و به تصورشان می رسد که با این برهان می توانند طبیعت را شکست بدهند اما برای اثبات مدعای خود غیر از دلایل ضعیف و بی پایه چیزی نمی گویند. دلایلشان به قدری بی پایه و احمقانه است که نمی توان نتیجه ای از آن گرفت .

اگر حقیقت را بخواهیم تا امروز انسان نتوانسته است بر قوانین مسلم طبیعت غلبه کند با زحمات و کوشش های خستگی ناپذیر کارهایی انجام داده اما نتوانسته است گوشه ای از آن را روشن کند و پرده ضخیم ابهام را از روی اسرار عظیم طبیعت بردارد ، او هنوز چیزی اختراع نکرده و فقط آن چیزی را که می دانسته کشف کرده انسان موجودی است که نمی تواند بر طبیعت مسلط شود ، او فقط یک فرد با اطلاعی است ، و بر طبق شناسایی اصول و قوانین و اسرار طبیعت می تواند آقای دنیا شود اما هرگز نمی تواند آنچه را که طبیعت در این جهان بی انتها مقرر داشته به هم بزند یا آن را واژگون سازد . آنچه را که می گوید و عمل می کند از او نیست بلکه قوانین طبیعت است که او را وادار می کند و در واقع او در دست طبیعت مانند آلت بی اراده ای است .

اگر انسان نباشد فکری هم در جهان وجود ندارد بنابراین فکر و اندیشه یکی از شرایط مسلم زندگی انسان است . از آن گذشته وجود قوانین طبیعت نیز یکی از شرایط مسلم هستی انسان است که باید از آن قوانین استفاده کند .

از نظر دیگر بسیاری از اندیشه ها وابسته به وجود بعضی انسانها است و آنهایی که بیشتر احساس دارند مفهوم هر چیز را بهتر درک می کنند ، هر گونه افکار که با احساس سر و کار نداشته ولی با فلسفه و منطق درست نزدیک باشند به هستی انسان ارتباط دارند .

بنابراین حفظ و نگاهداری نژادها و انسانهایی که با آن تماس دارند مربوط به افکاری است که از روی عقل و منطق باشد .

<http://www.WorldWar2.ir>

<http://www.NaziCenter.ir>

انجمن مرجع جنگ جهانی دوم

انجمن تخصصی نازی و رایش سوم



به طور مثال کسی که آرزو دارد در این جهان فکر درستی را انتشار دهد باید تمام این عوامل را به کار وادارد که بتواند پیروز گردد. این جنگها که چه در آلمان یا جای دیگر آغاز شده تمام آن برای بدست آوردن آزادی از روی فکر درست بوده است.

بسیاری از ملتها سنگ طرفداری از صلح را به سینه می زنند و آن را بزرگترین اندیشه درست می دانند اما اینها تا چه حد راست می گویند.

در حقیقت اندیشه صلح جویی و انسانی تا وقتی به جا و معقول است که یک انسان عالی و برتر دنیا را فتح کند و خودش تنها رئیس و فرمانده دنیا باشد.

این فکر خوبی است اما چه وقت ممکن یک چنین چیز محال صورت حقیقت پیدا کند، پس ابتدای آن مبارزه شدید است. اگر کسی موفق شد در این مبارزه پیروز شود صلح را در جهان برقرار خواهد ساخت.

تا امروز هر چه در این زمینه گفته شده غیر از حرفهای پوچ چیزی نبوده است.

شاید آنچه را که من می گویم خنده آور باشد، از مدتها سال پیش انسان در این فضای بی انتها فعالیت کرده بدن اینکه بتواند به انتهای آن برسد و هنوز هم نمی خواهند باور کنند که به جایی نرسیده است.

آنچه را که ما امروز در روی زمین از هنر و صنعت و اختراع در دست داریم و از آن استفاده می کنیم تمام آن محصول فعالیتهای خلاقه ملتهای معدودی است و شاید همه آن مربوط به یک نژاد برتر باشد، اگر وابستگان این نژاد برتر از بین بروند آنچه که زیبایی در این جهان است با نابودی آنان از بین خواهند رفت.

به طور مثال این کره خاکی هر اثری در انسان داشته باشد نتیجه این تاثیر و نفوذ بر حسب نژادهایی است که از آن استفاده می کنند متفاوت است، اگر یک زمین متوسط و کم ارزش وجود داشته باشد نژاد برتری که کارهای عجیب صورت داده می تواند از این زمین کم محصول بهره های بزرگ بگیرد اما برای دیگری زمین غیر مزروع یک وسیله بدبختی است و با زحمت و کوشش زیاد هم نخواهند توانست به قدر سد جوع خود غذا فراهم نمایند.

این بسته به شرایط نژاد انسانی است که می تواند از یک چیز، چیز مهمتری بدست بیاورد، آن چیزی که ممکن است یکی را تهدید به گرسنگی کند برای دیگری وسیله ای است که با پشتکار از آن بره برداری خواهد کرد.

تمام تمدن های گذشته که دارای شکوه و جلال بوده اند از بین رفته اند برای اینکه نژاد خلاقه اولیه در اثر مسموم شدن خود از بین رفته بودند.

سبب و علت تمام این بدبختی ها فراموشی اصول مسلم طبیعت بود. آنها از یاد برده بودند که این تمدنها را مردمانی به وجود آورده بودن والا تمدن درخشان بدون وجود این افراد به دست نمی آمد.

<http://www.WorldWar2.ir>

<http://www.NaziCenter.ir>

انجمن مرجع جنگ جهانی دوم

انجمن تخصصی نازی و رایش سوم

پس برای نگاهداری یک تمدن باید انسانهایی را که آنها را به وجود آورده اند نگاهداری کرد اما این حفظ و نگاهداری مشروط به تقویت جنس برتر و بارور ساختن آنها است .

کسی که می خواهد زندگی کند باید مبارزه کند و کسی که دست از مبارزه بردارد آن هم در جهانی که هستی آن مربوط به مبارزه است استحقاق زنده ماندن ندارد .

البته شنیدن این کلام کمی دشوار است اما غیر از این چیز دیگری وجود ندارد .

با وجود این سرنوشت انسانی از آن دشوار تر است که فکر می کند می تواند بر جهان مسلط شود در حالی که در حقیقت با گفتن این کلام به او اهانت کرده زیرا نتیجه ای که به دست آورده غیر از بدبختی و نکبت و انواع بیماری ها چیزی نبوده است .

این پاسخی است که طبیعت به او می دهد .

انسانی که قانون طبیعت را از یاد برده و به آن اهانت می کند و برتری نژاد را به هیچ می شمارد خود را عملا از سعادت می داند که باید به او برسد محروم می سازد و این کار جلوی پیشرفت مسلم نژاد را می گیرد چنین انسانی تحت تاثیر احساس شخصی زیر بار انواع افکار و اندیشه های طاقت فرسا از بین می رود .

\*\*\*

البته کار بسیار مشکلی است که بتوانیم بگوییم کدام نژاد یا کدام نژادها در ابتدا پایه گذار تمدن انسانی بوده و در حقیقت توانسته اند آنچه را که ما امروز در دست داریم به وجود بیاورند اما اگر مثال زمان حاضر را بیاوریم و ببینیم که چه هستیم شاید جواب منفی بدست نیاید .

آنچه را که ما امروز از تمدن انسانی و فرآورده های صنعت و هنر و علوم مختلفه در دست داریم به طور مسلم از حاصل زحمات و کوشش های نژاد اولیه بشر یعنی نژاد آریا است و این موضوع متقابلا و بدون هیچ دلیل ثابت می کند که این نژاد در ابتدا در جهان به وجود آمده و بنیان گذار تمدن عالی ما بوده اند نژاد آریا و پرومه ته که اساس خلقت انسانی مربوط به آنها است مانند جرقه خدایی بوده اند که از مکانی نامعلوم جستن کردند . آنها ابتدایی ترین مردمانی بوده اند که برای بار اول آتش را اختراع نمودند تا جهان را روشن سازند ، آنها بودند که اولین اسرار جهان را آموخته و به ما راهی را نشان دادند که به سوی ترقی و پیشرفت برویم و دنیا را صاحب شویم و بر دیگران حکومت کنیم اگر این نژاد را از بین می بردند تاریکی عمیق بر زمین فرود می آمد و بر فاصله چند قرن تمدن انسانی از بین می رفت و دنیا به صورت یک صحرای خلوت در می آمد .

اگر بخواهند عالم هستی را به سه قسمت نمایند : قسمتی که تمدن انسانی را خلق کرده و گروهی که آن را نگاهداری نموده و دسته ای که آن را از بین برده اند بدون هیچ تردید آریا ها جزء اول قرار خواهند گرفت .

<http://www.WorldWar2.ir>

<http://www.NaziCenter.ir>

انجمن مرجع جنگ جهانی دوم

انجمن تخصصی نازی و رایش سوم

آنها اساس و ریشه تمام هستی های دنیا بوده و فقط صورت ظاهر و رنگهای مختلف پوست بدن آنها اساس اخلاق و آداب مثل مختلف جهان نبوده است .

آنها اولین سنگ تمدن جهان را استوار کرده اند بنابراین اجرای این برنامه تابع اصول نژادهای مختلف است .

به طور مثال در فاصله چندین هزار سال تمام مشرق آسیا می توانست برای خود صاحب تمدنی باشد که پایه اساسی آن یونانی ها بودن و آلمان امروز بازمانده این تمدن باستانی است .

ملت ژاپن به طوری که تصور می کنند دارای تمدن اروپایی نیست اما ممکن است تمدن اروپایی در اساس قرار داشته و تمدن ژاپن از آن به وجود آمده است .

تنها مسئله ای که از این بحث به وجود می آید این است که تمدنهای جهان دارای یک اساس و ریشه کلی بوده و از آنجا به سایر قسمتها سرایت کرده است .

تهیه معاش روزانه در اساس ایجاد تمدن وجود داشت و به دنبال آن بعد از رفع معاش اسلحه و آلات جنگی اختراع شد و بعدها به صورت امروز در آمد .

اگر بر فرض تاثیر و نفوذ نژاد آریا که در ریشه آن وجود دارد از ژاپن سلب شود ممکن است باز هم پیشرفت او تا چند سال ادامه داشته باشد اما پس از مدتی چون ریشه اش خشک شده تمدن او از بین خواهد رفت .

پس ثابت است که تمدن امروز ژاپن معلول جنبشهای نژادی یک نژاد برتر است که به تدریج به صورت امروز در آمده است .

دلایل آشکار آن این است که بعدها به طور تدریج جلو رفته است .

اما این پیشرفت به دست نمی آید مگر اینکه بگوییم این نژاد ها با یک نژاد برتر رابطه داشته و خود را از آمیزش با نژاد پایین تر حفظ کرده است .

اگر ثابت شود که یک ملت تمدن خود را از دیگری گرفته بدون تردید با این آمیزش خود را نظیر او ساخته و مزایای آن را به کار انداخته و اگر از او جدا می شد رفته رفته امتیاز اولی را از دست می داد .

پس می توان گفت که نژاد آریا پایه گذار تمدن اولیه انسانی است اما نمی توان گفت این تمدن که باقی مانده نظیر تمدن اوست زیرا ممکن است در گردش ایام یک نژاد در اثر آمیزش به نژادهای پایین تر اثر خود را از دست بدهد .

اگر این استنتاج را دنبال کنیم به این نتیجه خواهیم رسید که تمام نژادها تمدن خود را از تمدن نژاد اولیه گرفته اند .

<http://www.WorldWar2.ir>

<http://www.NaziCenter.ir>

انجمن مرجع جنگ جهانی دوم

انجمن تخصصی نازی و رایش سوم

در اینجا دو مسئله اصلی پیش می آید که می پرسیم کدام ملت بودند که تمدن اولیه را بوجود آورده اند و کدام ملت توانسته است این تمدن را اخذ نماید .

بنابراین تصویری که از این پرسش برای ما حاصل می شود به قرار ذیل خواهد بود :

نژاد آریا در روزهای اول ملتها را تحت اختیار و نفوذ خود گرفت و آن وقت بنا بر استعدادی که هر کدام داشتند و برحسب اینکه زمین آنها تا چه اندازه مستعد بوده آنها را به کار واداشتند و از نبوغ و استعداد خود به آنها نفوذ دادند و تا جایی که ممکن بود نژاد پایین تر را به درجه ای رساندن که پس از چندی مانند آنها تمدنی جدید به وجود آوردند .

در حدود چندین هزار سال تمدنی از خود ساختند که تا چندین قرن شباهت به تمدن اولیه خودشان داشت .

اما چون مدتی از این تاریخ گذشت فاتحین و سرداران جهان آنچه را که از پیشینیان خود آموخته و به وسیله آن جلو رفته بودند از یاد برده و با بیگانگان پیوند بستند و استعداد قدرت اولیه خود را از دست دادند مثل این بود که گناه اولیه آدم و حوا در آنان به میراث مانده و با پیروی از پدر خود راه خطا را پیش گرفتند .

بعد از گذشتن هزار سال یا بیشتر آخرین آثار و نشانه های اقوام اولیه در وجود کسانی باقی ماند که از حیث رنگ پوست بدن سفید تر بودند و از این جهت بود که از دوران قدیم سفید پوستان از آثاری که از اقوام اولیه داشتند نسبت به دیگران با استعداد تر بودند .

البته این تغییر و تحول با سرعت تمام انجام نمی گرفت زیرا معلوم بود که ملت اولیه کاملاً نقش نژاد برتر را داشتند زیرا خون آنها در رگهای ملل تحت نفوذ آنان جریان داشت و به همین مناسبت تا مدت چند قرن آنان رنگ اربابان خود را داشتند و از لحاظ اخلاق و عواطف انسانی شبیه آنها بودند اما هر چه قرنهای می گذشت این اخلاق و عادات تغییر یافت زیرا بازماندگان آنها با اقوام دیگر وصلت کرده بودن پس از سالهای متمادی غیر از آن بودند که در روزهای اول خود را نشان داده بودند .

اگر این طور واقع می شد که نسلهای بعدی نسبت به اربابان خود وفادار می ماندند شاید امروز ما جهان دیگری داشتیم و این همه بدبختی ها و انحطاط اخلاقی در بین ما به ظهور نمی رسید اما این طور نشد و به طوری که می دانیم در اثر معاشرتها و وصلتها با اقوام دیگر خود را فاسد و موجبات انحطاط خویش و بازماندگان خود را فراهم ساختند .

همان طور که ما در زندگی روزمره خود مشاهده می کنیم غالب اوقات کسانی که دارای نبوغ و استعداد زیاد هستند در حالی می توانند که استعداد و برتری خود را نشان بدهند که مواردی برای تقویت و پرورش آنان پیش بیاید .

<http://www.WorldWar2.ir>

<http://www.NaziCenter.ir>

انجمن مرجع جنگ جهانی دوم

انجمن تخصصی نازی و رایش سوم

چه بسی اوقات دیده ایم که در زندگی های ساکت و آرام که هیچ نوع فعالیتی در آن وجود نداشته نبوغ و استعداد آنها کشته شده و حتی از عهده انجام کارهای روزمره خود بر نیامده اند اما به محض اینکه در مسیر حوادث قرار گرفته اند آثار نبوغ و استعداد به طور ناگهانی در آن ظاهر شده و باعث حیرت بوده است .

بهترین آزمایش جهش این استعدادها در دوران جنگ است . در جبهه های جنگ گاهی اوقات که فداکاری و از جان گذشتگی افراد مورد احتیاج است دیده شده است کسانی که در زندگی عادی دارای کوچکترین نبوغ و استعداد نبوده جسارت و شهامت فوق العاده از خود نشان دادند .

اگر این آزمایش فراهم نمی شد هرگز نمی توانستند بدانند در بین این افراد کدام گستاخ تر بودند .

همیشه برای حرکت و جهش استعداد ها یک تکان شدید لازم است ، ضربه محکم و ناگهانی تقدیر که یکی را به زمین می کوبد و به دیگری فرصت می دهد که از جای خود حرکت کند .

بهترین وسیله برای استعداد است و در این موارد است که گاهی یک انسان موجودی خارق العاده می شود و به او فرصت می دهد که لیاقت خود را نشان بدهد .

به طور مثال یک مخترع وقتی شهرت پیدا می کند که اختراع او را همه کس بشناسد و این درست نیست اگر بگوئیم در همان لحظه است که جرقه استعداد در او به وجود آمده بلکه جرقه استعداد در روز تولد در او وجود داشته زیرا استعداد حقیقی یک مسئله فکری است و هیچ رابطه ای با تربیت و آموزش و پرورش ندارد .

به طوری که اشاره کردیم اگر این موضوع در یک فرد تنها صدق کند مصداق آن را می توانیم در نژادها هم بدست بیاوریم .

ملتهایی که دارای نبوغ و استعداد خلاقه هستند از ابتدای به وجود آمدنشان دارای خاصیت و لیاقت خلق کردن می باشند و در اینجا هم مانند مثال بالا صدق می کند یعنی پیشرفت یک ملت با استعداد نتیجه اعمالی است که از آنها سر زده زیرا سایر ملتها که فاقد این خصوصیات هستند نمی توانند این نبوغ استعداد را بشناسند .

همان طور که در مورد یک فرد تنها وسایلی لازم است که او بتواند ارزش خود را نشان بدهد برای یک ملت هم همین حقیقت صدق می کند و بایستی حوادثی پیش بیاید تا آن ملت بتواند نبوغ خود را ظاهر سازد .

بهترین مثال این نظریه به وسیله نژادهای اولیه که پایه گذار تمدن جهان بوده اند آشکار شده است .

نژاد آریا وقتی که در مقابل ملل دیگر قرار گرفت در اثر فعالیتهای دسته جمعی نبوغ و استعدادی که دارا بودند برای پرورش دیگران به کار انداختند .

<http://www.WorldWar2.ir>

<http://www.NaziCenter.ir>

انجمن مرجع جنگ جهانی دوم

انجمن تخصصی نازی و رایش سوم



تمدنهایی که آنها به وجود آوردند تحت شرایط زمان و مکان و آب و هوا بود و با در دست داشتن این وسایل مردمان ساکن این سرزمینها را به سوی ترقی و پیشرفت هدایت نمودند .

انسانها در این پیشرفتهای سریع و شتاب زده نقش بزرگی داشتند .

ما همه می دانیم که هر چه وسایل فنی کم و محدود باشد به همان نسبت کارهای دستی انسانها بایستی جای ماشین را بگیرد ، اگر در آن زمان انسانها نبودند نژاد آریا نمی توانست بی هیچ وسیله مردم را به جلو بکشانند اگر انسان نمی توانست کاری را انجام دهد حیوانات هم مانند اسب و گاو کار انسان را انجام می دادند .

در مدت هزاران سال اسب به انسان خدمت می کرد و در کارها با او همراه بود همین اسبها بودند که فکر بشر را برای ساختن اتومبیل تقویت نمودند و از آن به بعد کم کم اسبها جای خود را به اتومبیل و سایر ماشین ها دادند .

البته این کارها به آسانی انجام نشد و سالها و قرنها گذشت تا حیوانات جای خود را به ماشین آلات دادند اما باز هم تا مدتی در بسیاری از موارد از این حیوان پرکار استفاده نمودند .

بنابراین به همین ترتیب بود که با همکاری نژادهای پایین تر پایه های تمدن امروزی گذاشته شد .

اما بعد ها که مسئله اسارت نژادها پیش آمد نژادهای مغلوب شده سرنوشت حیوانات را پیدا کردند به این معنی که اسیران به جای چهار پایان به ارابه بسته شدند و اسب بعدها مورد استفاده قرار گرفت .

اگر کسی در آن روزها دم از آزادی می زد این روش را ظالمانه و خلاف انسانی و او را دیوانه می دانستند و تصور می کردند که برای رسیدن به تمدن باید این خدمات را انجام داد و اربابان در نظرشان صاحبان قدرتهایی بودند و از این راه مردان ساده خود را مجبور می دیدند که از آنان اطاعت کنند . پیشرفت انسانی مانند جهش به سوی بالاست که انتهایی بر آن متصور نیست و تا درجات پایین را طی نکند نمی توانند به مقام تمدن عالی تر برسند ، آریا ها کسانی بودند که راهی را که حقیقت به آنان ارائه کرده بود می بایستی بپیمایند نه راهی را که امروز طرفداران برقراری تساوی پیش گرفتند .

البته راه حقیقی دشوار و زحمت آور است ولی بلاخره انسان را به راهی که آزادی طلبی به او تلقین کرده خواهد کشاند ولی طرز کار این طور نبود و این خواب و خیال ها همیشه انسان را از راه حقیقت دور کرده است .

شاید این بر حسب اتفاق نبود که تمدن اولیه بشر در جایی به وجود آمد که آریاها با نژاد پایین تر تماس گرفتند بلکه چیزهایی دیگر دخالت داشت . در حال آنها اولین وسیله و ابزار فنی به شمار می آمدند که در خدمت ایجاد تمدن فعالیت می کردند .

از ابتدا راهی که نژاد آریا می بایست دنبال کند کاملا مشخص و آشکار بود . در حالی که فاتح بودند مردمان نژاد پایین تر را به خدمت گرفتند و تحت ریاست و رهبری آنها همه شروع به فعالیت نمودند .

<http://www.WorldWar2.ir>

انجمن مرجع جنگ جهانی دوم

<http://www.NaziCenter.ir>

انجمن تخصصی نازی و رایش سوم

البته کارهایی که به آنها واگذار می شد مشکل و طاقت فرسا بود اما نتیجه اش برای آنها طوری شد که زندگی بهتری پیدا کردند و تا وقتی که آریاها بر آنان نفوذ داشتند خودشان نه تنها صاحب دنیا بودند بلکه تمدنی را که به وجود آورده بودند نگاهداری کردند زیرا وجود تمدن به انسانها و قابلیت آنها بستگی داشت .

هر چه زیر دستان جلوتر رفتند بر طبق قانون طبیعی به اربابان خود بیشتر نزدیک شده و در فاصله ای که بین این دو دسته قرار داشت از بین رفت .

اما رفته رفته همان آریاها در نسلهای بعد پاکی خون خود را از دست دادند و نتوانستند در آن بهشتی که برایشان ساخته بودند به زندگی ادامه دهند و در اثر اختلاط با سایر نژادها فاسد و پس از مدتی استعداد و خصوصیات اخلاقی خود را که خالق آن تمدن بودند از دست دادند و بلاخره نه از لحاظ معنی بلکه از نظر جسمی شبیه زیر دستان خود شد و چون آنان قابلیت و استعداد تسلط بر دیگران را از دست داده بودند به شکل آنها در آمدند .

البته تا مدتی چند توانست از ذخیره های موجود استعداد و لیاقت خود زندگی کند اما کم کم فساد در او راه یافت و این تمدن درخشان به دست فراموشی سپرده شد .

به این ترتیب بود که تمدن ها و امپراطوری اولیه به سر وازگون شد و جای خود را به سازمان های لرزان امروزی داد .

اختلاط خون و پایین آمدن سطح استعداد نژادهای برتر تنها سبب و علت نابودی تمدن قدیم بود زیرا به طوری که بعضی ها تصور می کنند فقط به سبب جنگها نبود که خرابی و ویرانی تمدن در اجتماعات رخنه کرد بلکه به سبب از دست دادن نیروی استقامت خلاقه ای بود که اساس زندگی او را تشکیل می داد .

و آنچه که امروز از نژادهای گذشته باقی مانده مانند گرد و غباری است که کوچکترین وزش باد می تواند آن را نابود سازد .

پس تمام حوادث تاریخ بسته به مقدار از دست رفتن استعدادی است که او را رو به سوی خوبی یا بدی می کشاند .

اگر از ما بپرسند سبب اصلی اهمیت نفوذ نژاد آریا چیست باید بگوییم که نژاد آریا گذشته از استعداد و نبوغ خارق العاده دارای یک اراده قوی می باشد که در تاریخ بشریت کمتر نظیر آن پیدا شده است .

اراده زندگی کردن از نظر ذهنی در تمام افراد انسانی یافت می شود ولی تفاوت آن در طریقه و روش عمل کردن آن است .

در انواع زندگی قدیمی ترین نژاد بشری غریزه حفظ جان در درجه اول نقش بزرگی داشته و مردم از روز اول دارای این غریزه بودند و برای بقای حیات زحمت می کشیدند منتها با این تفاوت که هر چه بدست می آوردند برای همان

<http://www.WorldWar2.ir>

<http://www.NaziCenter.ir>

انجمن مرجع جنگ جهانی دوم

انجمن تخصصی نازی و رایش سوم

روز بود و به فکرشان نمی رسید که چیزی برای فردا نگاه دارند این حالت یک حیوان معمولی است که خودش زندگی می کند و هر وقت گرسنه باشد به دنبال روزی می رود و دفاع او فقط برای حفظ جان خودش است .

تا وقتی که غریزه انسان یا حیوان فقط برای این موضوع کار کند دیگر به فکر تشکیل خانه و خانواده نخواهد بود و حتی به فکر تهیه مقدمات ابتدایی خانواده هم نیست و تنها موردی که برای تشکیل خانواده در نظر آنها دیده می شود تمایل جنس نر برای بدست آوردن جنس ماده است و آن هم باز برای استرضای غریزه خود نگه داری است زیرا به فکر این موضوع که انسان باید برای تامین زندگی خود با عوامل خارج نبرد کند دومین مرحله تشکیل خانواده است به این طریق جنس نر برای تهیه غذای ماده اش به دنبال روزی می رود و گاهی از اوقات هر دو برای تهیه غذای کودکان با یکدیگر همکاری می کنند .

همیشه مبنای کارشان این بوده که یکی سعی می کند دیگری را حفظ کند و چه بسی اوقات برای این کار دست به فداکاری می زنند و همین عمل مقدمه ای برای اتحاد و همبستگی است که از روی آن سازمان کشورها به وجود آمده است .

این غریزه در نژادهای درجه پایین تر به مراتب کمتر است به طوری که بعضی از آنها نمی تواند از حدود یک خانواده خارج شود .

بنابراین هر چه انسانها برای بدست آوردن منافع بیشتر فعالیت کنند قابلیت آنها برای فعالیت بیشتر گسترده می شود .

این غریزه فداکاری که انسان خود را مجبور می بیند که تا پای جان خود را برای جلب دیگری آماده سازد در نظر آریا ها قوی تر از دیگران بوده است .

چیزی که باعث عظمت و قدرت نژاد آریا شد فقط غریزه مغنوی نبوده بلکه توجه و علاقه او برای تشکیل سازمانهای بزرگتر باعث بیشتر این قوم شده است و آنها از روز اول خود را عادت دادند که برای تامین زندگی دیگری زحمت بکشند و از این راه سازمان وسیع تری ایجاد نمایند .

بنابراین غریزه حفظ جان نزد آنها وسیع تر بوده به این معنی که جان خود را برای حفظ منافع کشور یا جامعه خود فدا کرده و هر وقت که موردی پیدا می کرد حاضر بودند بی مضایقه جان خود را در این راه نثار کنند .

غریزه تمدن سازی و سازندگی نژاد آریا سرچشمه اش از هوش و نیروهای فکری نیست زیرا داشتن این صنعت به تنهایی نمی تواند سازنده تمدنهای عجیب باشد و بر عکس اگر هوش و استعداد به تنهایی کافی باشد گاهی می توان به جای سازندگی استعداد خود را در خرابی و ویرانی به مصرف برساند ، آتیلا هم مرد باهوشی بود اما غیر از خرابی و ویرانی صنعت ممتازی نداشت اما اگر کسی توانست منافع اجتماع را بر آنچه که خودش خواسته و از آن

<http://www.WorldWar2.ir>

<http://www.NaziCenter.ir>

انجمن مرجع جنگ جهانی دوم

انجمن تخصصی نازی و رایش سوم

بهره می برد مقدم بشمارد خواهد توانست سازنده تمدن آینده باشد و معلوم است وقتی منافع خود را در راه آسایش مردم نثار کرد بعدها بهره خود را از این فداکاری خواهد گرفت .

چنین شخصی فقط برای خودش کار نمی کند بلکه در یک قالب دسته جمعی کار می کند و بهره خود را در نظر ندارد ولی می خواهد کاری انجام دهد که عموم از آن بهره بگیرند و چون خوب کار می کند فکرش نیز تقویت می شود و همیشه در نظر دارد که باید کاری انجام شود که نفع عمومی در آن باشد و در حالت مخالف در فعالیت انسانی حالت خودخواهی پدیدار می شود و اگر دنیا گرفتار دزدی و قتل و جنایت شود چون او خودش را خواسته خسارت و بدبختی اجتماع توجهش را جلب نمی کند .

این صنعت عالی و ممتاز که شخص باید منافع دیگران و سازندگی اجتماع را بر منافع خود مقدم دارد اساس سازمان و اولین شرط تمدن حقیقی انسانی است .

به وسیله همین صفت می توان کارهای بزرگی صورت داد این افراد انگشت شمارند که از طرف مردم مورد استقبال واقع شده و برای آیندگان خود سرچشمه فیاض خوشبختی خواهند بود .

این حقیقت محض است که نشان می دهد چه بسی اشخاص بدون اینکه خوشبخت باشند انواع بدبختی ها و در به دری ها را برای پیشبرد منافع اجتماع بر دوش می کشند و پیروز می شوند .

تمام مخترعین و کشاورزان و کارکنان اجتماع و امثال آنها که چیزی بدست می آورند بدون اینکه خودشان از آن بهره بگیرند نمایندگان و پایه گذاران تمدن انسانی به شمار می آیند و اگر خودشان از آن بهره ای نمی گیرند خوشحال هستند که توانسته اند پایه های سعادت دیگران را استوار نمایند .

در زبان آلمانی اصطلاحی است که می گوید انجام دادن وظیفه به معنای آن است که انسان نه فقط باید به خودش برسد بلکه باید کارهای او به نفع اجتماع هم باشد .

اکنون به بحث اساسی خود بپردازیم :

در این جهان پهناور مردانی بودند که کاری غیر از جلب منافع خویش نداشتند .

یهودیان را به طور نمونه می توان نقطه مقابل نژاد آریا دانست شاید در این جهان هیچ ملتی مانند یهود وجود نداشته باشد که اساس زندگی آنها حفظ جان و منافع خویش باشد دلیل اینکه یهودیان از هزاران سال پیش باقی مانده و هنوز هم بین ما زندگی می کنند این است که همیشه در حفظ جان و منافع خویش کوشیده و حاضر نشدند منافع اجتماع را بر منافع خویش مقدم بشمارند. از طرف دیگر هیچ ملتی در نیا یافت نمی شود که در دوران هزاران سال تاریخ مانند یهودیان کمتر تغییر یافته باشد .

<http://www.WorldWar2.ir>

<http://www.NaziCenter.ir>

انجمن مرجع جنگ جهانی دوم

انجمن تخصصی نازی و رایش سوم

بلاخره کدام ملتی مانند یهود در انقلابات و حوادث جهان با ملل مختلف مخلوط شده اند و با این حال بعد از گذشت سالهای متمادی مانند روز اول باقی مانده اند .

در طول این مدت طولانی استعدادهای معنوی آنان تغییر نیافته ، چگونه ممکن است یک ملت کهن در برابر این همه حوادث بتواند خود را ثابت نگاه دارد ؟

امروز در همه جا یهودیان را مردمانی حيله گر می نامند ، اما من می گویم این صفت تازه آنها نیست بلکه از روزی که به وجود آمده اند به همین حال بوده اند از طرف دیگر غرایز هوش و استعداد آنها در طول تاریخ وسیع تر شده ، با وصف این حال باید گفت هوش و استعداد این قوم نتیجه غریزه ذاتی خودشان نباید باشد بلکه در طول تاریخ در نتیجه تماس با کشورهای بیگانه درسهای خوبی یاد گرفته اند .

هوش استعداد انسان طوری است که بایستی در اثر تماس با عوامل خارج برابر شود هر قدمی که می خواهد به طرف جلو بردارد بایستی روی تکیه گاهی که گذشته در اختیارش گذاشته تکیه کند .

هر فکری که برای انسان پیش می آید از راه تجربه و آزمایش زندگی آن را فرا می گیرد و باید در نظر داشت که اجتماع به هر شکلی که باشد می تواند به طور مستقیم در افراد انسانی اثر بگذارد .

به طور مثال یک جوان امروزی که در دنیای صنعت زندگی می کند به طور قطع هوش و استعداد خود را برای فرا گرفتن چیزهایی که از مظاهر تمدن او را احاطه کرده به کار خواهد انداخت و اگر استعداد جلب منافع شخصی داشته باشد می تواند صد در صد از جزئیات این تمدن استفاده نماید .

تردیدی ندارم اگر بر فرض یک مرد با استعداد که در بیست سال اول قرن ما زندگی می کرده اگر سر از خاک بردارد و شاهد اجتماع حاضر باشد خواهد دید آنچه را که او فرا گرفته کمتر از میرانی است که یک جوان 14 ساله امروزی در این عصر استفاده می کند و اگر چه او در زمان خودش از نوابغ بوده امروز در درجه پایین تری قرار می گیرد شاید افلاطون و ارسطوی باستانی در زمان ما یک عامل مبتدی باشد .

این مثال خوب نشان می دهد که استعداد و غرایز بشری در گذشت سالها و قرنها چنان تغییر خواهد یافت که هیچ میزان و مقیاسی برای آن نمی توان یافت .

چون یهودیان از مدتی پیش دارای تمدن مخصوصی نبودند که به خودشان تعلق داشته باشند ناچار تحت تاثیر تمدنهای دیگر واقع شده و در مدرسه یا دانشگاه جهان هنر ها آموخته و همه را مجموعاً سرمایه زندگی خود قرار دادند .

<http://www.WorldWar2.ir>

<http://www.NaziCenter.ir>

انجمن مرجع جنگ جهانی دوم

انجمن تخصصی نازی و رایش سوم



هرگز غیر از این هم نباید باشد زیرا به طوری که همه می دانند غریزه جلب منافع شخصی در نظر یهودیان قوی تر از سایر ملل است و بدیهی است ملتی که وابسته به یک کشور و تمدن مخصوص نباشد نمی تواند غیر از تقویت غریزه نفع پرستی شخصی کاری دیگر داشته باشد .

هرگز ممکن نیست غریزه فداکاری و نفع دیگران را بر منافع خود مقدم شمردن در نزد یهودیان تقویت شود چون خود را وابسته به هیچ تمدن نمی داند برای خودش زندگی می کند و احساس ملی که در آنان دیده شود یکی از عادات مردمان باستانی است ، باید توجه داشت که مردم قدیم بر حسب ظاهر جدا از هم زندگی می کردند یعنی هر کس زندگی را برای خودش می خواست و فقط در مواقع بروز خطر که همکاری دیگران لازم می شد به یکدیگر کمک می رساندند و در سایر موارد زندگی را مخصوص خود می دانستند ، ملت یهود هم که یکی از یادگارهای عهد قدیم است این غریزه را به طور کامل در خود حفظ کرده است .

گرگها برای خودشان شکار می کنند اما وقتی دسته دیگر از راه برسند و بخواهند طعمه را از دستشان بگیرند گرگهای جدا از هم با یکدیگر متحد می شوند تا دشمن را از دست خود برانند ، اسبها هم همین حال را دارند و در موقع خطر با یکدیگر متحد می شوند اما وقتی خطر از بین رفت از هم جدا می شوند .

یهودیان نیز همین طور هستند روح فداکاریشان کاملا ظاهر سازی است و این فداکاری هم در وقتی است که حفظ جان خود و دیگران لازم باشد اما به محض اینکه دشمن مشترک از بین رفت و خطری که آنها را تهدید کرده بود ناپدید گردید اتفاق و اتحاد ظاهری هم ناپدید شده و هر کس به کار خود می پردازد .

به طور خلاصه یهودیان وقتی با هم متحد می شوند که در مقابل یک خطر مشترک قرار گیرند و یا اینکه بخواهند طعمه مشترکی را صاحب شوند . اگر این دو علت از بین رفت خودخواهی وحشیانه در قلوب این ملت ظاهر می گردد و هر کس به کار خود مشغول شده و غیر از خودش کسی را نمی بیند اگر یهودیان در این جهان تنها بودند در تنهایی و جدا از هم و در دنیایی از کثافت ناپدید می شدند و یا اینکه دست به نبردهای خونین می زدند تا بهره ای به خود برسانند .

اما از طرف دیگر این درست نیست اگر بخواهیم نتیجه بگیریم که همیشه یهودیان برای نبرد با هم متحد می شوند و یا اینکه قصد دارند اموال رفقای خود را غارت کنند ، خیر این طور نیست هر کاری که یهودیان انجام می دهند روی حساب شخصی و خودخواهی و نفس پرستی است .

به این جهت اگر بر فرض دولت یهود بخواهد زمینی را توسعه دهد قطعه زمین وسیعی است که حدود مشخصی نخواهد داشت زیرا ملتی که برای خود حدودی نداشته باشد از نظر فکر هم برای خود حدودی قائل نیست بنابراین کشور هم برای او مفهومی معتبر نخواهد داشت .

<http://www.WorldWar2.ir>

<http://www.NaziCenter.ir>

انجمن مرجع جنگ جهانی دوم

انجمن تخصصی نازی و رایش سوم

با این تفسیر ملت یهود با وجود داشتن تمام هوشیاری و استعداد نمی تواند یک تمدن کاملا حقیقی را که مخصوص خودش باشد دارا شود زیرا او عادت کرده است که ملت هر کشوری باشد و کشورهای دنیا در نظر او حکم یک کشور دارد چیزی را که یهود امروز از تمدن دارا می باشد تمدنی است که از دیگران اخذ کرده و آن را به طور کلی خراب و به صورت یک تمدن خود ساخته یهودی در آورده است .

برای اینکه بدانیم تمدن یهود در مقابل تمدنهای دیگر چگونه است نبایستی یک موضوع اصلی و مهم را از نظر دور داشت و آن چنین است که هیچ چیز یهود چه از لحاظ صنعت و هنر و چه از لحاظ اخلاقی با آنچه که در بین مردم متداول است بستگی و شباهت ندارد .

آنچه را که یهود در میدان صنعت و هنر ارانه می دهد غیر از دزدی و چپاول فکری نیست . به جای اینکه به خود زحمت بدهد و برای ایجاد یک چیز تازه فکر کند از افکار و اندیشه دیگران استفاده می کند .

به عقیده من تا آنجایی که جستجو نموده ام یهود دارای هوش و فراست نژادی نیست تا بتواند تمدنی مخصوص به خود به وجود بیاورد .

این موضوع نشانی می دهد که قوم یهود همیشه از تمدنهای دیگران الگو برداشته و آن را به صورت خاصی در آورده از این نظر آنها را باید چون میمون مقلدی دانست که هر چیز را از دیگران می گیرند برای اینکه استفاده کند . آنها دارای آن جهش های خلاقه نیستند که خود را به سوی عظمت و بزرگی بکشانند ، به هیچ وجه نمی توان آنها را خلاق چیزی دانست بلکه مقلدین ماهری هستند که به طور سطحی چیزی را فرا می گیرند بدون اینکه خودسازی و تسنن بتواند نشان بدهد که در خلق کردن آن دستی داشته اند .

چون یهود یک ملت خیال باف خود ساخته ای است نمی تواند تمدنی بسازد که رنگ اجتماع امروز یا فردا را داشته باشد زیرا برای خیال بافی و دنیایی غیر از دنیای خود وجود ندارد و همه چیز به نظرش ناشناس است ، هوش او آنقدر ورزیده نیست که بتواند تمدنی ایجاد کند بلکه برای خرابی و ویرانی یک تمدن همیشه آماده است .

چون یهود از مدتی پیش دارای دولت و کشوری نبود که دارای حدودی باشد از آن جهت تمدنی نداشته است که مخصوص به خودش باشد . در ضمیر او نقش بسته است که ملتی است که باید در بین سایر ملل زندگی کند .

تشکیل یک دولت واحد برای او در حدود امکان نیست و اگر روزی صاحب یک کشور شود با این طرز فکر و اندیشه نمی تواند دولت خود را حفظ نماید .

زندگی چادر نشینی و خانه به دوشی از مزایای اخلاقی آنهاست و با همین طرز فکر آشنا شده اند . ملت چادر نشین دارای زمین وسیع و غیر محدودی است که در آنجا زندگی می کند و از محصول گله های دام که با آنها سر و کار دارد زندگی خود را می گذارند دلیل ظاهری این نوع زندگی کمی محصول زمینی است که نمی تواند در آنجا به طور

<http://www.WorldWar2.ir>

<http://www.NaziCenter.ir>

انجمن مرجع جنگ جهانی دوم

انجمن تخصصی نازی و رایش سوم

صحیح سازمان بدهد اما دلیل حقیقی یک نوع عدم تناسب موجود بین تمدن فنی یک زمان و فقر طبیعی یک ناحیه است . کشورهای در جهان یافت می شوند که نژاد آریا در طی هزاران سال موفق شده با به کار بستن اصول فنی آن زمان آثار ارزنده ای از خود به یادگار بگذارند و همین اقدامات بزرگ بوده که به آنها اجازه داده سالها و قرنها آقا و فرانوای کشورها و سرزمینهای مختلف جهان باشند .

باید این موضوع را به خاطر داشته باشید از همان زمانی که قاره آمریکا به روی مردم جهان گشوده شد اقوام مختلف آریا به طور دسته جمعی و تقریباً به شکل چادر نشینی توانستند زندگی خود را با زحمت زیاد در این سرزمین اداره کنند .

و پس از اینکه تعداد آنها زیاد شد و وسایل مختلف اجازه داد که زمینهای خود را زراعت نمایند و در برابر بومی ها به پا خیزند و فعالیتهای آنها بود که بعد ها تمدن امروزی را به جا گذاشت .

آریا ها که در ابتدا قوم کوچک بودند جهان عظیم را بنا نهادند و اگر بین آنها یهودیانی بودند که دنیا را فقط برای نفع شخصی می خواهند بدون تردید دنیایی را که امروز در اختیار داریم به وجود نمی آمد .

یهود را هم نمی توان به طور کلی چادر نشین دانست زیرا قوم چادر نشین کار می کند تا زندگی او تامین شود و این کاری بود که سالها و قرنها اقوام مختلف جهان با همکاری یکدیگر ادامه دادند .

اما یهود دارای چنین فکری نبود زیرا نمی توانست برای دیگران زحمت بکشد بنابراین یهود را از این جهت هم نمی توان یک قوم چادر نشین دانست بلکه به جای آن همیشه مانند پارازیتهایی بودند که زندگی خود را از وجود دیگران می گذراندند .

اگر چنانچه آنها سرزمینی را که سالها در آن زندگی می کردند رها کرده و به جایی دیگر رفتند عزیمت آنها هم روی اختیار خودشان نبوده بلکه در اثر جنایتها و کارشکنی هایی که در یک سرزمین انجام می داند از آنجا رانده شده و مجبور می شدند در جایی دیگر برای خود پناه گاهی بسازند ، در واقع باید گفت که این عادت از سالیان دراز برای آنها جزء فضایل فطری آنان قرار گرفت و یهودی واقعی کسی بود که هر چند سبب در یک سرزمین زندگی می کرد .

اما باید دانست که این تغییر منزل هیچ رابطه ای با زندگی چادر نشینی ندارد زیرا یهود هرگز در فکر این نیست از سرزمینی که در آنجا زندگی می کند خارج شود ، برعکس در جایی که مانده همان جا می چسبد به طوری که فقط با اعمال زور ممکن است آنها را از آنجا جدا ساخت و فقط وقتی زور و جبر به میان بیاید برای حفظ جان خویش از آنجا کوچ می کند .

<http://www.WorldWar2.ir>

<http://www.NaziCenter.ir>

انجمن مرجع جنگ جهانی دوم

انجمن تخصصی نازی و رایش سوم

به این ترتیب از روزی که تاریخ نشان می دهد قوم یهود زندگی خود را در کشورهای مختلف و در آغوش ملت‌های گوناگون گذرانده و دولت‌های خود را در هر کشور به طور مخفیانه به صورت جمعیت‌های مذهبی تشکیل داده اند و آن هم در مواقعی بوده که به طور آشکار نمی توانستند از مزایای یک سرزمین استفاده کنند .

اما وقتی آنقدر قوی می شدند که می توانستند خود را از زیر این کسوت نهانی خارج سازند نقاب از صورت برداشته و به طور ناگهانی به شکل یهودی در می آمدند .

زندگی عجیبی که ملت یهود مانند پارازیت در بین سایر ملت‌ها می گذراند دارای امتیاز مخصوصی است که بنا به قول شوپنهاور که آن را در کتاب خود تفسیر کرده یهود ملت ممتازی است که با حيله و تزویر می تواند در هر جا که باشد خود را به صورت یک فرد مفید در آورد .

امتیاز خصوصی او این است که همیشه دروغ می گورد و مانند آب و هوای یک ناحیه متغیر همه وقت خود را به شکل تازه ای نشان بدهد .

زندگی او در آغوش سایر ملت‌ها تا وقتی می تواند ادامه داشته باشد که بتواند خود را مانند یک گروه مذهبی جلوه بدهد .

و اتفاقاً این عنوان از دروغ‌های بزرگ اوست . برای زندگی خود مجبور است مانند ملت‌هایی زندگی کند که تمام خصوصیات و امتیازات خویش را انکار می کنند ، هر چه هوش و فراست یهودی زیادتز باشد فعالیت‌های او به همان نسبت همراه با پیروزی خواهد شد .

از این هم بالاتر رفته و کار را به جایی می رسانند که قسمت مهمی از ملل و کشورهای مختلف به طور جدی آنها را به صورت آلمانی و انگلیسی یا اسپانیایی می شناسند در حالی که ایمان و عقیده مذهبی آنها با مردم آن کشور متفاوت است و عجیب در این است که روسا و فرماندهان هر کشور این ادعا را از آنان باور می کنند و آنها را یک فرد آلمانی یا انگلیسی یا ایتالیایی می دانند . یهودیان در هر کشوری که بودند دارای امتیاز مخصوص خودشان بوده اند آنها هرگز نسبت به یک مذهب مخصوص ایمان و عقیده ای نداشتند و در هر موقعی که وضع ایجاب می کرد یا مورد سوءظن قرار می گرفتند دست از مذهب و عقیده خود کشیده و به صورت پیروان مذهب آن کشور در می آمدند زیرا به عقیده آنان و مذهب و عقیده برای تامین آسایش زندگی است و اگر لازم شود برای زندگی کردن هر کس می تواند به هر عقیده و ایمانی که مقتضی باشد در آیند .

مذهب برای آنها بازیچه ای است که می تواند مانند سایر چیزها آن را از دیگران بدزدند .

بنابراین یهودی نمی تواند دارای سازمان مذهبی باشد زیرا او به هیچ عقیده و ایده ای پایبند نیست . فلسفه اصلی مذهب یهود در درجه اول بر این مبنا قرار دارد که به آنها تعلیم می دهد تا جایی که ممکن است یک نفر یهودی باید

<http://www.WorldWar2.ir>

<http://www.NaziCenter.ir>

انجمن مرجع جنگ جهانی دوم

انجمن تخصصی نازی و رایش سوم

خون پاک یهودی را نگاه دارد به این معنی که در اصل یک قانون کلی یهودی می تواند در موقع مقتضی و جایی که خطر او را تهدید می کند ظاهراً مذهب دیگر داشته باشد اما نباید با ازدواج و پیوندهای سببی خون یهودی را با خون سایر ملل مخلوط نماید .

صرف نظر از اصول مذهب یهود گروه یهودیان برای خودشان عقیده خاصی دارند که مانند یک کد بین المللی به تمام یهودیان جهان تعلیم داده شده است .

به آنها می آموزند که زندگی انسان در این جهان است و باید برای تامین این زندگی بکوشند و هر کس هم مسئول خودش است ولی باید بداند که روح او با روح یک مسیحی فرق دارد . مسیحیان غاصب مذهب آنها بوده اند بنابراین روح آنان در جهان دیگر با روح یهودی تماس نخواهد داشت .

غیر از مذهب یهود هر مذهب و عقیده ای باشد برای یهودی بیگانه است اما مسیحیان بدون اینکه متوجه این مسائل باشند در حالی که یهودی دیگران را بیگانه می داند در موقع انتخابات سعی می کنند از رای آنها بی بهره اند و بیگانه اند استفاده نمایند .

یهودیان می گویند ما یک نژاد مخصوص نیسیسیم ولی در مقابل جهان یک گروه مخصوص مذهبی هستیم .

این هم دروغ است زیرا اگر گروه مخصوص مذهبی بودند لازم بود که اجتماعی جداگانه داشته باشند .

و چون اجتماع و دولت جداگانه ندارند این دروغ را بدان جهت می گویند که بتوانند از مزایای سایر ملل استفاده نمایند .

به طور مثال در مورد زبان هم دروغ می گویند یعنی در هر کشور که زندگی می کنند به ظاهر تعلیم آنها به آن زبان است . مثلاً در حالی که به زبان فرانسه حرف می زنند فکر آنها در باطن به زبان یهودی است و اگر شعر آلمانی می خوانند این شعر را در قلب خود به زبان یهودی ترجمه و تفسیر می کنند .

تا وقتی یهود به دیگران حکومت نمی کند خواه نا خواه باید به زبان آن کشور تکلم نماید اما زمانی که آن ملت زیر دست یهود قرار گرفت بایستی که همه یک زبان عمومی یاد بگیرند و البته این هم برای آنها یک امیدواری است که فرض می کنند یک روز یهود بتواند با این زبان بر دیگران حکومت کند .

این یکی از دستورات فلاسفه صهیونیست است :

یهودیان باید همه چیز را غیر از ملت یهود انکار کنند اگر دروغ بگویند مانعی ندارد ولی اصل مسلم این است که اصالت خود را حفظ کند .

<http://www.WorldWar2.ir>

<http://www.NaziCenter.ir>

انجمن مرجع جنگ جهانی دوم

انجمن تخصصی نازی و رایش سوم



اما روزنامه گات فرانکفورت این موضوع را تکذیب می کند و می گوید اینها همه دروغ است و غیر از تهمت های زشت چیزی نیست و با دلایلی زیاد سعی دارد که خلاف آن را ثابت کند و در ضمن دلایل خود می گوید .

به فرض این که این حرف درست باشد پس این دلیل آشکاری است که ملت یهود اصیل و وابسته به یک حقیقت کلی است .

کسی نمی داند دانشمندان یهود چه افکار و فلسفه های پایه داری به قوم خود آموخته اند که هیچ کدام از حد خود عدول نمی کنند.

بهترین وسیله برای شناختن قوم یهود این است که اعمال آنها را در نظر بگیریم و اگر کسی با یک نظر دقیق و موشکاف اعمال و افکار یهودیان را در طول تاریخ مخصوصاً در صد سال اخیر مورد توجه قرار دهد خواهد دانست که به چه علت مطبوعات یهود سعی دارند خود را از سایر ملل دنیا جدا بدانند و همین فلسفه غلط است که توجه اشخاص را جلب می کند و خواهد دانست وجود یک چنین قومی که می خواهند خود را از سایر ملل جدا بدانند در آینده نزدیک چه خطرهای بزرگی برای جهان خواهد داشت .

\*\*\*

برای شناختن یهود بهترین روش دنبال کردن راهی است که یهودیان در بین ملتها در طول تاریخ پیموده اند یک مثال کوچک این موضوع را روشن می کند .

چون پیشرفت و گسترش او در تمام دوره ها یکی بوده و از نظر اینکه ملتهایی که به وسیله آنان زندگی خود را گذرانده اند شکل واحد داشته اند لازم است این موضوع را در فصل جداگانه ای تجزیه و تحلیل نماییم اولین گروه یهود در زمانی که در اثر حمله های دشمن پراکنده شده بودند به کشورهای ژرمن نشین رو آوردند و مانند همیشه به عنوان بازرگان و فروشندگان در این سرزمین مستقر شدند ، در مهاجرت عمومی بر حسب ظاهر پراکنده و نابود شدند و آن زمانی بود که برای اولین بار دولتهای ژرمن در حال تشکیل بود و شاید نخستین دوران پراکندگی یهود در کشورهای مرکزی و شمال اروپا به شمار می آمد .

در آن زمان بود که یک تغییر و تحول کلی در این کشورها آغاز گردید و یهودیان به همان ترتیب در طول تاریخ در کشورهای مختلف جایگزین شدند .

\*\*\*

اول : به محض اینکه ابتدایی ترین سازمان ها به وجود آمد قوم یهود به طور ناگهانی خود را در میان این سازمان مشاهده کرد ، او به نام بازرگان وارد این سرزمین شد ، در ابتدا اصرار نداشت که ملیت و نژاد خود را مخفی کند ، همه او را به نام یهود می شناختند و از این گذشته اینکه آثار و علانمی که از ظاهر حالشان دیده می شد چندان با

<http://www.WorldWar2.ir>

<http://www.NaziCenter.ir>

انجمن مرجع جنگ جهانی دوم

انجمن تخصصی نازی و رایش سوم

آن چه که در بین سایر ملل که به آنجا پناهنده شده بودند تفاوت و اختلافی نداشت و به سبب اینکه در آن زمان زبان آن ملت را نمی دانستند لازم بود برای فروش کالای خود زبان آن ملت و اخلاق و آداب آنان را یاد بگیرند و چون یهودیان در مقابل این ملت خود را نرم و مطیع نشان می دادند بین آنها برخوردی واقع نشد اما یهودیان مردمانی با تجربه بودند و با مهارت تمام توانستند برتری خود را بر حسب ظاهر به این ملت نشان بدهند .

دوم : رفته رفته در زندگی اقتصادی تغییرات بزرگ داده شد و آنها واسطه همه کارهای قرار گرفتند . مهارتی که در امور بازرگانی داشتند در اثر تمرین و جریان هزاران سال وسعت یافت و کار به جایی رسید که با مهارت خود در بسیاری از جاها بر نژاد آریا برتری یافتند .

به طوری که وضع بازرگانی به جایی رسید که نزدیک بود در انحصار یهودیان قرار گیرد .

ابتدا بنای پول قرض دادن را گذاشتند ، و بهره های این پول در میزان بالا بود اصولا یهودیان بودند که از ابتدا مسئله نزول دادن پول را در کشورها رایج کردند .

البته در ابتدا کسی متوجه خطری نبود که این عمل آنها را تهدید می کند بلکه با آغوش باز از این اقدام استقبال نمودند زیرا بر حسب ظاهر برای آنان فایده ای زیاد داشت .

سوم : رفته رفته یهودیان خانه نشین شدند به این معنی که قسمت مهمی از شهر را اشغال کرده و مانند یک دولت در آن کشور جا گرفتند و به کارهای بازرگانی و اموال پول رسیدگی می کردند بعدها با نهایت بی رحمی این مسئله را وسعت دادند .

چهارم : امور مربوط به پول و بازرگانی در انحصار این قوم قرار گرفت ، بهره های ربا خواری که به دست آنها می رسید کار به جایی رساند که مقاومت عمومی را برانگیخت ، زیاده روی و گستاخی آنان نفرت عمومی را تحریک کرد و تمول یهودیان باعث خسارات دیگران شد ، و این کار هنگامی از حدود خود خارج شد که زمین را وارد وسائل و دست آویزهای بازرگانی خود ساختند و آنان به صورت زمین خوارانی گستاخ در آمدند .

چون خودشان هیچ وقت در زمین ها زراعت نمی کردند و آن را مانند یک دارائی و تمول وابسته می شناختند که زارع می توانست در آن کار کند . این اعمال چون ادامه یافت بین مالک و مستاجر زمین نفرت و رقابت شدیدی به وجود آورد .

ستمکاری آنان به حد اعلاى خود رسید و خون زیر دستان را به طوری مکیده بودند که طاقت از دست رفت و همه بر علیه آنها قیام کردند .

<http://www.WorldWar2.ir>

<http://www.NaziCenter.ir>

انجمن مرجع جنگ جهانی دوم

انجمن تخصصی نازی و رایش سوم

از آن تاریخ بود که همه متوجه این بیگانگان شدند و اخلاق و خصوصیتی در آنان دیدند که برای همه اهانت آور و غیر قابل تحمل بود و و کار به جایی رسید که بلاخره گودالی از فاصله عمیق بین مردم و مهمانان بیگانه به وجود آمد .

در دوران های بدبختی و قحطی، خشم و عصیان کسانی که استثمار شده بودند یک مرتبه طغیان کرد توده های غارت شده و ورشکست شده با یکدیگر متحد شدند تا برابر این بلای آسمانی مقاومت نمایند ، آنها در جریان قرنهای متوالی این قوم را چنان که باید شناختند و در آن وقت بود که دانستند وجود این مهمانان بیگانه در کشورشان تا چه اندازه خطرناک بوده است .

پنجم : با وجود این یهود قیافه واقعی خود را نشان داد ، دولتها را با تملق های زننده خویش تحت تسلط و نفوذ خویش در آوردند . پول هایش را به کار انداخت و با این روش قیافه ای حق به جانبی به خود گرفت تا بتواند بهتر قربانیان خود را غارت کند .

اگر گاهی آتش خشم و عصیان ملت بر علیه آنان شعله می کشید این طغیان ها مانع از این نبود که بتواند چند سال بعد در جای دیگر ظاهر شود و دو مرتبه زندگی قدیم خویش را از سر بگیرد .

قانونی وجود نداشت که بتواند جلوی تجاوزات او را بگیرد و کسی حاضر نشد که پیش قدم شده و این قوم را از سرحدات این کشور براند و پس از اینکه از یک جا رانده می شد چندی بعد در جای دیگر به شکل تازه ای به کار مشغول می شد .

معهدا برای این که کار به جای بدتر نرسد زمین ها را از تحت اختیار و دستبرد امور بازرگانی او خارج ساخته و مطابق قانون برای این کار مجازاتهایی تعیین نمودند .

ششم : هر چه قدرت حکمرانان افزایش می یافت به همان نسبت یهود در این کشورها بیشتر جا می گرفت .

یهودی با زبان چرم و نرم شروع به گدایی کرده و اربابان و صاحب املاک گاهی مجبور می شدند از آنها پول قرض بگیرند ، با اینکه در مرحله اول نزول این پول ها سنگین نبود در نتیجه این که چند سال پول ها در نزد صاحبان املاک می ماند نزول روی نزول کشیده می شد و آنها در حقیقت مانند زالوهای حقیقی بودند که بر بدن ملت بیچاره افتاده و کسی نمی توانست خود را از دست آنها خلاص کند زیرا وضع به صورت عمومی در آمد گاهی حکمرانان هم احتیاج به پول پیدا می کردند . چنگال های آهنین آنها فشرده تر می شد و تا آخرین قطره خون ملت و دولت را می مکیدند .

این صحنه ها هر روز تکرار می شد و نقشی را که در این زمینه رهبران آن روز آلمان بازی می کردند غالب اوقات از اعمال یهودیان بدتر می شد .

<http://www.WorldWar2.ir>

<http://www.NaziCenter.ir>

انجمن مرجع جنگ جهانی دوم

انجمن تخصصی نازی و رایش سوم

این اشخاص در حقیقت مانند بلای آسمانی بودند که بر سر ملت بیچاره فرود آمده و نمونه های آن را در بعضی از وزرای زمان خودمان در آلمان دیده ایم .

بی تردید باید گفت که اگر آلمان تا کنون نتوانسته است خود را از خطر یهود خلاص کند گناه آن متوجه رهبران آن روز آلمان بوده است و بدبختانه بعدها وضع به همان ترتیب سابق باقی مانده به طوری که با یهودیان هم دست شده و معاملات سابق را از سر گرفتند و در معنا با شیطان پیمان بسته و خود را تسلیم او کردند .

هفتم : امپراطورانی که به دام یهودیان افتادند به این فکر که بتوانند یهودیان را ورشکست سازند در پول گرفتن و قرض کردن زیاده روی نمودند اما یهودیان از آن بازیگران ماهر بودند و به طوری مردم را از لحاظ مالی تحت اختیار گرفته بودند که کاری از دستشان ساخته نبود و با این حال یهود احساس نمود که پایان حکومت آن ها فرا رسیده است و با سرعت تمام شروع به اقدام نمودند و با مهارت تمام دولت و ملت را در گودالی از قرض های سنگین فرو برده و آن ها را از اشتغال به کارهای روزانه خویش باز داشته و با تملق های ماهرانه گیجشان کردند و به سوی سقوط کشاندند و از هر جهت نفوذ خود را عمیق ساختند .

مهارت یا بهتر بگوییم فقدان وجدان انسانی در امور مالی کار را به جایی رساند که می توانستند راههای دیگری پیدا کند و دست و پایشان را بیش از پیش دربند نهادند ، و زندگی شان در گرو یهودیان قرار گرفت .

شهرت داشت که در هر پست یک یهودی در راس کارها بود و این موضوع را همه کس می دانست . یهودیان در نظر مردم مانند افریط های هولناکی بودند که مردم را در بند کرده و آنها را به سوی نابودی می کشاندند و در آن حال برای سرگرم ساختن رهبران آلمان برنامه هایی ترتیب می دادند .

به این ترتیب بود که یهود توانست از موقعیت خود استفاده کند تا بتواند باز هم بالاتر برود .

برای اینکه بتواند در تمام شئون اجتماعی راه یافته و در همه جا نفوذ کند لازم بود مطابق مقررات مذهب مسیح غسل تعمید به جا بیاورند و کلیسا هم خوشحال بود که برای خود فرزند جدیدی یافته و قوم اسرائیل هم با شادکامی تمام از این حقه بازی جدید لذت می برد .

هشتم : در این زمان در زندگی یهود تغییر و تحول جدیدی به وجود آمد تا آن روز یهودیان سعی می کردند خود را مانند سایر مردم نشان بدهند و این کار بسیار مشکلی بود در حالی که نژاد آنها با سایر ملتها تفاوت داشت و می توانستند خود را غیر از آنچه که هستند نشان بدهند .

در زمان سلطنت فردریک کبیر در فکر هیچ کس خطور نمی کرد که یهودیان را غیر از ملت بیگانه بدانند و گوته هم که در آن وقت در دربار فردریک می زیست در نوشته جات خود احساس ناراحتی می کرد که می دید برای ازدواج یهودی و مسیحی از نظر قانون اشکال و مانعی وجود ندارد .

<http://www.WorldWar2.ir>

<http://www.NaziCenter.ir>

انجمن مرجع جنگ جهانی دوم

انجمن تخصصی نازی و رایش سوم

گوته روی هم رفته یک مرد مقدس بود او نه آدمی سهام باز و نه بازرگان بود و آنچه که از دهانش خارج می شد غیر از صدای خود و عقل چیز دیگر نبود .

ملت هم با او هم عقیده بوده و یهود را هم خون خود نمی دانست و آنها را بیگانگانی می شناخت که در قلب ملت راه یافته و آنها را به سوی مرگ و نیستی می کشانند .

اما این وضع به زودی تغییر یافت ، در جریان هزاران سال یهود به طوری توانست در زبان ملت آلمان نفوذ کند که گاهی خودشان هم در اصالت خویش تردید می کردند و رفته رفته توانستند رنگ یک آلمانی خالص را به خود بگیرند .

با اینکه این موضوع زشت ترین اعمال انسانی به شمار می آید یهود از ضعف نقش مردم و اولیای دولت استفاده نمود و به صورت یک ژرمن خالص در آمد و در حال حاضر آلمانی تمام عیار شده بود .

بعد از آن تاریخ بود که بی شرمانه ترین فریب کاری که تصورش امکان پذیر نبود مورد عمل قرار گرفت .

او چیزی نداشت که بتواند به وسیله آن خود را به نام یک آلمانی قالب بزند مگر اینکه از راه زبان این کار را صورت بدهد .

اما چیزی که نژاد می تواند انجام بدهد خون بوده نه زبان پس بایستی یهودی هم خون آلمانی باشد تا بتواند مانند یک آلمانی شناخته شود و یهود هم این موضوع را بیش از هر کس می دانست و اگر در نگهداری زبان خودش اصرار نداشت ولی کوشش او این بود که اگر زبان خود را از دست می دهد نباید خون خود را از بین ببرد . یک انسان به آسانی می تواند زبان خود را تغییر بدهد یعنی به جای زبان خودش به زبان دیگر حرف بزند ولی در این زبان می تواند افکار خود را داخل کند و با این ترتیب اصالت خود را از دست نداده است .

این مطلبی است که ثابت می کند یهود می تواند در آن واحد به هزار زبان حرف بزند ولی همیشه یهودی خواهد ماند .

اخلاق و صفات فطری او به همان ترتیب که هست باقی خواهد ماند ، دو هزار سال است که یهود به زبان لاتین حرف می زند در حالی که به بازرگانی گندم و حیوانات ادامه داده و از این راه بزرگترین وارد کننده آرد و گندم ما بوده اند .

یهودیان آلمانی زبان شدند ولی در عین حال همان یهودی سابق بودند و چنان در اعصاب آلمانی فرو رفته اند که برای یک بازرس پلیس یا کارمند وزارتی مشکل است که یهود را از یک آلمانی خالص تمیز بدهد .

به همین دلیل است که یهود به طور ناگهانی تصمیم گرفت خود را به صورت یک آلمانی خالص در آورد و این بسیار آشکار است . او احساس می کند قدرت پرنسها و امپراطوران در حال افول و تزلزل است .

<http://www.WorldWar2.ir>

<http://www.NaziCenter.ir>

انجمن مرجع جنگ جهانی دوم

انجمن تخصصی نازی و رایش سوم



بنابراین در جستجوی سکویی است که بتواند پای خود را در آن قرار دهد از آن گذشته تسلط مالی او که در سیاست اقتصادی آلمان رخنه کرده به قدری پیش رفته است که نمی تواند این ساختمان را نگاه دارد و در هر حال اگر تکیه گاهی نداشته باشد نمی تواند با وجود این تسلط از قدرت خود استفاده نماید .

ولی لازم است که این دو عامل را در اختیار داشته باشد زیرا هر چه بالاتر می رود اطرافیان بهتر از سابق یهود را می شناسند اما دانایان و فلاسفه یهود به طوری پیش رفته اند که در دسترس آنان قرار دارند و خیالی به سرشان زده است که می توانند از تسلط خود استفاده نموده حاکم مطلق شوند .

به این ترتیب از یهودی متنفذ یهودی ملی خارج شود یعنی پس از اینکه در حکومت نفوذ یافتند به صورت افراد عادی می توانستند در بین ملت آلمان ظاهر شوند .

به طور مسلم یهود مانند سابق می تواند خود را در بین صاحب قدرتهای آلمان نگاه دارد و باز هم با حرارت زیاد می خواهد خود را به وسط اجتماع بکشد و در همان حال نمایندگان دیگر یهود خود را مانند راهنمایان مقدس در بین ملت جا دادند ، اگر کسی دقیق و مو شکفاف شود خواهد دید که در جریان قرنهای متوالی یهودیان در بین ملت چه جنایاتی مرتکب شده و چگونه با بی رحمی تمام او را استثمار کرده و چگونه ملت در اثر طول زمان این قوم ستمکار را شناخته و نسبت به او در دل احساس نفرت نموده و وجود آنها را مانند یکی از بلاهای آسمانی و مکافات اعمال گذشته دانسته در آن وقت است که خواهند دانست یهودیان با چه مشقاتی برای تغییر جبهه خود متحمل زحمت و مشقت شده اند .

آری این کار بسیار پر مشقتی برای آنها بود که با وجود این شرایط بتوانند خود را دوستدار و دلسوز ملتی که رنج داده اند نشان بدهند .

البته کار بسیار مشکلی بود .

برای جلوگیری از هر پیش آمد نامساعد ابتدا شروع به ظاهر سازی نموده و در برابر چشمان مردم به گناهان و خطاهای خویش اعتراف کردند و خود را به صورت یک گروه نیکوکار و خدمتگزار بشریت در آوردند. یهود چون در ظاهر سازی هدف مخفیانه ای داشت دیگر فلسفه قدیم کتاب مقدس را فراموش کرد که به او گفته بود دست چپ تو نباید بداند که دست راست تو چی می کند و چه می دهد لازم بود خواهی نخواهی این فلسفه ها را کنار بگذارد و طوری خود را نشان بدهد که مردم فکر کنند واقعا او برای رنج و درد اجتماع متاثر است و برای تسکین درد مردم به آخرین فداکاری دست می زند .

چون ظاهر سازی از صفات فطری اوست به طوری قیافه ترحم آمیز و از جان گذشته به خود می گیرد که همه را فریب می دهد و اگر کسی حاضر نشود قیافه حق به جانب او را قبول کند در واقع نسبت به او ناسپاسی می کند و اما به زودی طوری کارها را عوض می کند که همه تصور می کنند درباره اش اشتباه کرده اند و مردمانی احمق وارونه

<http://www.WorldWar2.ir>

<http://www.NaziCenter.ir>

انجمن مرجع جنگ جهانی دوم

انجمن تخصصی نازی و رایش سوم

جلوه می دهند که برای آنان متاثر شده و اعتماد می کنند و خود را موظف می دانند که از این موجودات بدبخت طرفداری نمایند .

با اینکه فداکاری آنان همیشه جنبه ظاهر سازی داشته معهذاً یهود چنان با مهارت این نقش جدید را بازی می کرد که کسی نمی توانست تردید کند .

بلاخره کار به جایی می رسد که همه یقین می کنند یهود یک موجود نیکوکار است ، یک نیکوکار انسان دوست ، چه تغییرات بزرگی ؟

چیزی که در نزد دیگران از امور عادی شمرده می شد ارائه آن از طرف یهودیان باعث تعجب همه شده بود زیرا یهود کسی نبود که بتواند انسان دوست باشد اما بر خلاف انتظار اکنون به صورت یک انسان دوست در آمده و کار به جایی رسیده است که برای هر یک از اعمالش ارزش قائل می شوند و چنان استقبال گرمی به عمل می آید که در مورد سایرین نشده بود .

یهود به طور ناگهانی بر اثر حادثه ای غیر منتظره موجودی آزادی خواه شد و اعمال او حاکی از فعالیت‌های انسان دوستی است و کم کم نام او بر سر زبانها افتاده و به عنوان قهرمان آزادی قرن شناخته خواهد شد .

البته مسلم بود که در ظاهر خدمتی نشان می دهد اما حقیقت امر غیر از این بود و باز هم مانند سابق مشغول خراب کردن پایه اقتصاد کشور بود .

به وسیله عوض کردن اجتماعات و با به کار انداختن سهام بازی خود را در قلب محصولات ملی جای داد و همه چیز را در معرض معامله قرار داد و به این ترتیب پایه های صنعت کشور را که به وسیله آن سرمایه ملت‌ها تامین می شد متزلزل ساخت و دست به غارت و چپاول مواد صنعتی گذاشت و از این تاریخ بود که بین مصرف کننده و تولید کننده حالتی به وجود آمد که هر کدام را بر علیه دیگری برانگیخت و آنها را وادار به تقسیم بندی طبقات مردم نمود بلاخره نفوذی که یهود در بورسها داشت از نظر اقتصادی روبه افزایش گذاشت به طوری که این وضع به صورت وحشتناکی در آمد و دارای قدرتی شد که در همه حال می توانست تمام کارهای ملی را کنترل کند .

برای اینکه پایه های نفوذ خود را در ارکان دولت مستحکم سازد شروع به از بین بردن تمام موانعی کرد که جلوی راهش را گرفته بودند برای انجام این کار با لجاجت و سرسختی تمام برای برقراری آزادی مذهب کوشش نمود و در جمعیت فراماسون ها که کاملاً نفوذ کاملی در آن داشت داخل شد زیرا فراماسون وسیله پرقدرتی در دستش بود که با آن می توانست در مقابل عوامل مختلف مبارزه کند و خود را به نتیجه مثبت برساند .

طبقات مختلف و دایره وسیع سیاست اقتصادی که تحت نفوذ و تسلط شبکه فراماسون قرار داشت بدون اینکه خودشان احساس کنند در اختیار او بودند .

<http://www.WorldWar2.ir>

<http://www.NaziCenter.ir>

انجمن مرجع جنگ جهانی دوم

انجمن تخصصی نازی و رایش سوم

اما ملت حقیقی یا بهتر بگویم طبقه ای که تازه هوشیار شده بودند و می خواستند با نیروی خود بر همه چیز مسلط شوند و آزادی مطلق را به دست بیاورند در دایره وسیع تسلط یهودیان نبودند و رفته رفته خود را کنار کشیدند معهذاً یهودیان می دانستند که تسلط بر این طبقه روشن فکر از هر چیز برای آنها لازم تر است زیرا یهود می دانست که نمی تواند نقش تسلط خود را مانند سابق بازی کند در حالی که یک مانع بزرگ در جلوی او باشد .

پس باید بین خود و آنها واسطه ای قرار دهد و این واسطه را بایستی در قشرهای فشرده سرمایه داری پیدا کند .

ولی سازندگان کالا ها و کارخانجات دست کش سازی و نساجی یا امثال آن حاضر نمی شدند در دامی که دستگاه فراماسون برای آنها گسترده دست و پای خود را گرفتار سازند پس باید راه دیگری را جستجو نمود که بسیار موثر باشد بنابراین مجبور شدند دستگاه فراماسونی مطبوعات را مانند اسلحه دوم در خدمت پیشرفت مقاصد یهود اضافه کنند .

از این جهت یهود تمام فعالیت و مهارت خود را برای نفوذ در مطبوعات به کار برد.

به وسیله مطبوعات تمام رشته های پیوسته اجتماع را در چنگال خویش قرار داد ، اداره مطبوعات را به عهده گرفت و آن را به جلو کشاند زیرا لازم بود به نام افکار عمومی مطبوعات را به طوری اداره کند که توجه همه به سوی او جلب شود و امروز مردم خوب درک می کنند که از چندین سال پیش یهود با چه تردستی افکار عمومی را در دست گرفته بود .

اما از آن تاریخ به خود عادت داد که از کسانی که به طور مخفیانه مشغول خرابکاری بودند تمجید نماید .

زیرا این امر مسلمی بود که یهود تمام پیشرفتها و ترقیات کشور را از نظر منافع شخصی خود مورد مطالعه قرار می داد و در غیر این صورت کاری از پیش نمی برد ولی در باطن با هر گونه پیشرفت و روشن فکری مردم عداوت داشت .

او دشمن حقیقی و سرسخت تمدن بود تمام دروسی را که در مدرسه یاد می گرفت نمی توانست آن را برای ملت خودش به کار برد .

اما در عین حال مراقب بود که دقیق تر از سابق اصالت نژاد خودش را حفظ کند در حالی که از آزادی و پیشرفت مردم حرف می زد و از حقوق مردم دفاع می کرد مراقب بود که محیط وابستگی خودش را حفظ کند گاهی هم برای او اتفاق می افتاد که زنان خود را به چنگ مسیحیان ساده دل می انداخت اما همیشه در نظر داشت که اصالت مردان یهودی را صیانت کند ، او خون دیگران را مسموم می ساخت اما خون یهودی را از هر گونه آلودگی محفوظ می داشت .

<http://www.WorldWar2.ir>

<http://www.NaziCenter.ir>

انجمن مرجع جنگ جهانی دوم

انجمن تخصصی نازی و رایش سوم

یهودیان هرگز با یک دختر مسیحی ازدواج نمی کردند اما یک مسیحی می توانست با یک دختر یهودی ازدواج کند و محصول این ازدواج چیزی بود که یهود می توانست از آن به نفع خود استفاده کند و با این ترتیب قسمت مهمی از خانواده های اشراف آلمانی را تغییر ماهیت داده بود ، یهود خوب می داند و به تجربه برای او ثابت شده است که این نوع وصلتها خلع اصلحه کردن دشمن و است و می تواند به این طریق در طبقات مختلف آلمانی رخنه نماید .

برای اینکه کارهای خود را مخفی و دشمنان را اغفال نماید همیشه از تساوی حقوق مردم حرف می زدند و معتقدند که مردم از حیث نژاد و رنگ نباید با هم تفاوت داشته باشند و اطرافیان احمق هم این سخنان را از او باور می کردند .

اما چون تمام این اقدامات نمی توانست مسئله خارجی بودن یهود را از ذهن آنها خارج سازد به منظور اینکه تمام مردم فریب او را بخورند در مطبوعات خود صحنه هایی را طراحی می کردند که البته جنبه حقیقت نداشت ولی برای منظور او نافع بود .

امروز هم معمول است که در جراید مختلف سعی می کنند یهود را مانند یک ملت کوچک بدون دفاع معرفی نمایند که دارای اخلاق و صفات مخصوصی هستند و گاهی هم آنها را مانند دیگران می دانند ولی در هر حال می گویند مردمانی بی ضررند و غیر از نفع دیگران منظوری ندارند و در هر صورت سعی می کنند آنها را مردمانی معمولی و بی ضرر معرفی نمایند .

هدف اصلی او در این قبیل اقدامات پیروزی دموکراسی و هماهنگی پارلمان بود ، اما در ضمن گفتارها و مسائل سیاسی خود به اعضای پارلمان حمله می کرده و می گفت آنها هستند که افراد پاک و خدمتگزار را عقب می زنند تا بتوانند به جای آنها اکثریت افراد جاهل و خائن و ناقابل را به کار بگمارند .

نتیجه این تبلیغات همان بود که پایه های حکومت مشروطه را سست کردند و موجبات سقوط آن در سالهای بعد فراهم شد .

نهم : تحولات عظیم اقتصادی تغییر کلی در توده های اجتماعی ملت به وجود آورد ، چون حرفه های کوچک رفته رفته از بین می رفت در نتیجه آن کارگران کمتر می توانستند آسایش و رفاه داشته باشند ، چندی نگذشت که آنها هم به جمعیت پرولتاریا افزوده و ملحق شدند ، بعد از آن نوبت کارگران کارخانجات فرا رسید که آنها هم به طوری ساخته شده بودند که می دانستند تا آخر عمر نخواهند توانست زندگی مستقل داشته باشند .

همه محکوم به این بودند که مالک چیزی نباشند ، پیری و از کار افتادگی برای آنها جهنم هولناکی بود و در واقع زندگی او به طوری بود که در حال زنده بودن مانند مرده می ماندند .

<http://www.WorldWar2.ir>

<http://www.NaziCenter.ir>

انجمن مرجع جنگ جهانی دوم

انجمن تخصصی نازی و رایش سوم

تحولات اجتماعی از چندی پیش به وضعی رسیده بود که لازم به نظر می رسید راه حلی برای آن پیدا کنند و این راه به زودی پیدا شد به طبقه کشاورزان و صنعتگران یک طبقه دیگر به نام کارمندان و خدمتگزاران خصوصی اضافه شد و آنها هم مانند دیگران غیر مالک محسوب می شدند .

دولت وضع آنها را تحت نظر قرار داد و متعهد شد برای کسانی که نمی توانند برای روزهای پیری چیزی اندوخته کنند فکری بکنند ابتدا مقرری بازنشستگی و کارمزد خدمت را در نظر گرفت و کم کم خورده مالکان خصوصی نیز این موضوع را دنبال کردند به طوری که تقریباً امروز هم تمام کارکنان شخصی و کسانی که خدمات دولتی را انجام می دهند یک مقرری بازنشستگی دریافت می کنند به شرط اینکه آن موسسه دارای اهمیت باشد .

این اقدام یک نوع اطمینان و آرامش خاطری بود که به کارمندان دولت داده می شد که در دوران پیری بتوانند از زحمات سالهای خدمت خود استفاده نمایند و تا قبل از جنگ این مقررات اجرا می شد .

به این ترتیب یکی از طبقات که مالک چیزی نبودند و عملاً دم از بدبختی می زدند به سایر طبقات مردم اضافه شدند .

این مسئله مدتهای زیاد بین ملت و دولت مطرح بود ، توده های جدیدی از مردم از جا کنده شده و میلیون ها کشاورز بیکار از دهات به شهرها سرازیر شده و برای مشغول شدن در کارگاه ها و کارخانجات صنعتی بنای فعالیت گذاشتند .

شرایط کار و زندگی این طبقه جدید، بدتر از دیگران بود زیرا وضع این دسته ها با آنچه که کارگران کارخانجات صنعتی داشتند قابل مقایسه نبود .

در صنایع قدیمی زمان نقش بسیار کوچکی داشت در حالی که در کارخانجات جدید موضوع زمان و مدت کار بسیار مهمی بود ، انتقال مدت کار قدیم در شرایط کارخانجات جدید باعث زحمات و گرافتاری های زیاد بود ، زیرا راندمان کار در زمان قدیمی چندان مورد توجه نبود و اسلوب کار جدید که در کارخانه ها معمول است عمل نمی شد .

اگر قدیم می توانستند یک روز تمام 14 یا 15 ساعتی کار کنند در این زمان که هر دقیقه آن کار بیشتری انجام می شد روش کار قدیم امکان پذیر نبود .

بنابراین انتقال کار قدیم در کارهای جدید کارخانجات از نظر مدت کار از دو نقطه نظر وحشتناک بود .

اول اینکه به صحت و سلامتی کارگران صدمه زد و ایمان و عقیده را به حد اعلا متزلزل ساخت .

به این نا به سامانی ها از یک طرف کمی حقوق و دستمزد و از طرف دیگر رفتار کارفرمایان اضافه گردید .

<http://www.WorldWar2.ir>

<http://www.NaziCenter.ir>

انجمن مرجع جنگ جهانی دوم

انجمن تخصصی نازی و رایش سوم



در بیلاق و مزارع کشاورزی مسئله اجتماعی ابداء مطرح نبود زیرا ارباب و نوکر یک کار انجام می دادند و یک غذا صرف می کردند ولی در آنجا هم تغییرات کلی انجام شد .

جدایی بین کارفرما و کارگر امروز در تمام کشورها یک مسئله عادی و حل شده ای است و بر خلاف سابق کسانی که حقوق ماهیانه دریافت می کردند نسبت به کارفرمایان خود احساس نفرت نمودند .

این احساس مخصوص نژاد آلمانی نبود بلکه گروهی از یهودیان که در راس کارها قرار داشتند بین کارگر و کارفرما جدایی انداختند و احترام و علاقه ای که کارگر آلمانی به کار خود داشت از او گرفته شد و نسبت به کارهای دستی و بدنی نفرت پیدا کرد .

به این ترتیب یک طبقه جدید به سایر طبقات اضافه شد و قطعا یک روز این پرسش پیش خواهد آمد که آیا ملت آلمان می تواند این طبقه را جزء افراد سایر طبقات به شمار بیاورد و یا اینکه اختلاف شدید بین این طبقه و دیگران گودال جدیدی را به وجود خواهد آورد ؟

یک مسئله حتمی است و آن چنین است که این طبقه جدید عوامل نامساعدی غیر از انرژی و نسبت کار در زندگی خود نداشت و تمدن هم در این صحنه ها اثر نامطلوبی به جا نگذاشته بود طبقه جدید که از دهات به شهرها انتقال داده شده اند هنوز سالم بودند و در اثر سموم تمدن مسموم نشده بود او همیشه سالم و با قدرت بود خوب کار می کرد و زندگی خود را می گذراند .

در حالی که بورژوازی به این مسئله مهم توجه نداشت و اجازه می داد که کارها به جریان طبیعی پیش برود یهود تلیعه جدیدی در برابر خویش مشاهده کرد در حالی که با جدیت تمام مشغول تربیت دادن اصول سرمایه داری بود خود را به این قربانیان جدید نزدیک ساخت و در نبردی که آنها با خودشان داشتند ریاست و رهبری آنها را به عهده گرفت .

اگر می گوئیم نبردی که با خودشان داشتند مطلب بسیار درستی است منتها این کلام با استعاره گفته شده است زیرا به طوری که قبلا اشاره کرده بودیم قهرمان بزرگ دروغ گویان همیشه خود را یک فرد نیکوکار و با تقوا نشان داده و می توانست با مهارت تمام گناهان خود را به گردن دیگران بگذارد و چون دارای قدرتی است که می تواند در راس جمعیتی قرار گیرد هرگز به فکر شماری از ملت نمی رسید که این افراد غیر از خرابکاری نظری ندارند و معهذا آنچه نباید بشود واقع شد .

به محض اینکه طبقه جدید از زندگی قدیم خود خارج شدند یهود به فکر افتاد که به وسیله این واسطه جدید می تواند در راه خود پیشرفت کند ، ابتدا طبقه بورژوازی را گوسفند وار بر علیه جمعیت فنودال بر انگیخت اکنون می توانست کارگران را بر علیه بورژوازی تجهیز کند و مانند قدیم در اثر پشت هم اندازی های خود توانست در حالی که در پشت بورژوازی سنگر گرفته حقوقی برای این طبقه به دست بیاورد و اکنون امیدوار است از نبردی که به وسیله

<http://www.WorldWar2.ir>

<http://www.NaziCenter.ir>

انجمن مرجع جنگ جهانی دوم

انجمن تخصصی نازی و رایش سوم

کارگران آغاز شده تا از حق خود دفاع کنند راهی برای خود بگشاید تا بتواند به طور کامل تسلط خود را بر مردم به دست بیاورد .

از این تاریخ کار مهم و وظیفه کارگر آن است که برای تامین آینده ملت یهود زحمت بکشد و بدون اینکه چیزی بداند در خدمت یک قدرت خیانتکاری است که به فکر خود و برای خودش مبارزه می کند .

آنها را بر حسب ظاهر به جلوی سرمایه دار می اندازد و در واقع مبارزه ای را که آغاز کرده اند به نفع دیگری است در آن واحد بر علیه سرمایه دار بین المللی فریاد می کشد اما در حقیقت نظرش تامین سیاست اقتصادی شخصی است و این سیاست بنا به میل او باید خراب شود تا بورس بین الملل بتواند از روی جنازه آن عبور کند .

این بود برنامه ای که بهود تهیه کرده بود .

خود را به کارگر نزدیک می کند و با حيله و تزوير ظاهر سازی می کند که درباره سرنوشت او دلسوزی دارد و به آنها می گوید شما نباید فقیر و ناتوان باشید .

یهود به این ترتیب اعتماد کارگر را جلب می کند ، سعی دارد ناراحتی های آنان را تحت مطالعه قرار دهد و در قلب هایشان این موضوع را تعریف می کند که بایستی کوشش کنند تا شرایط زندگی خود را تغییر بدهند .

احتیاج به عدالت اجتماعی که همیشه در قلبهای نژاد آریا تمرکز داشت یهود آن را طوری تحریک می کند که کارگر بر علیه کسانی که زندگی راحتی دارند متنفر شود و به نبردی که آنان شروع کرده اند حالت فیلسوفانه ای می دهد که در اساس آن افکار مارکسیستی نهفته است .

در حالی که این فلسفه را مانند یک وسیله تجدید اوضاع به آنها تلقین می کند به تبلیغات خود ادامه می دهد و با نشان دادن صحنه های عوضی این طور نشان می دهد که بورژواها مایل به تغییر وضع آنها نیستند و آنچه که در ظاهر می گویند دروغ و عاری از حقیقت است و اعمال آنان کاملاً به ضرر کارگران است و غیر از ستمکاری کاری ندارند .

زیرا همیشه این طور است که در برابر افکار به اندیشه های کاملاً ملی ممکن است احساسات وحشیانه ای مخفی باشد تا بتوانند این اندیشه های آلوده را سرپوشیده عنوان کنند .

این نوع فلسفه یک نوع آمیزش ماهرانه ای از انسان دوستی و فریب کاری است و هنگامی که به نسبت معین این آمیزش صورت گرفت نتیجه شیطانی از آن گرفته می شود و قسمت مثبت آن بی اثر می ماند .

این است اساس فلسفه مارکسیست اگر بتوان به این فلسفه خیانت کارانه نام فلسفه انسانی داد .

<http://www.WorldWar2.ir>

<http://www.NaziCenter.ir>

انجمن مرجع جنگ جهانی دوم

انجمن تخصصی نازی و رایش سوم

اگر کسی بتواند با مهارت مخصوص شخصیت و نژاد ، ملتی را در هم بکوبد موانع مهمی را که بر سر راه تسلط قوی بر ضعیف قرار دارد خود به خود از بین خواهد رفت .

این تئوری های ضد انسانی در مسائل اقتصادی و سیاسی مجموعه ای از فلسفه مارکسیست است زیرا این اندیشه ها به طوری احساس و منطق را بهم می زند که با هوش ترین افراد را منحرف ساخته و او را به خدمت گذاری و پیروی از افکار او تحریک می نماید و معلوم است کسانی که در این آزمایش ها بی تجربه باشند تمام افکار و اندیشه های خود را از دست می دهند .

این بود وضع کارگران که در ابتدای امر به وسیله یهودیان رهبری می شدند در ظاهر امر به طوری بود که می خواستند وضع کارگر را اصلاح کنند ولی حقیقت امر اصالت کارگران و بدبختی آنها بود که به دام افتاده و نقشه آن به نابودی اجتماع غیر یهودی پایان می پذیرفت .

نبردی که فراماسون در اجتماعات روشن فکر برای از پا در انداختن اراده و حفظ منافع ملی به کار انداخته بود .

مطبوعات مهم کشور در اختیار یهودیان قرار داشت با مهارت تمام توده ملت و بورژوازی را دنبال می کرد و یک اسلحه هولناک تر به این دو اسلحه اضافه شده بود که آن را می توان سازمانهای سری نام برد که در موقع مقتضی با شدت عمل مردم را به سوی هدف خود پیش می کشاندند.

مارکسیست می تواند با قدرت تمام آنچه را که آن دو اسلحه مخوف به جا گذاشته یا از آن صرف نظر کرده اند متزلزل و نابود سازد .

این یکی از مانورهای بسیار ماهرانه بود اگر گاهی دیده می شود که دولتهای قوی هم با آن همه تجهیزات خود از عهده بر نمی آیند باعث تعجب نیست زیرا این مانورها به قدری قوی و دنباله دار بود که هیچ قدرتی نمی توانست در برابر آن مقاومت نماید .

یهود به قدری در کار خود ماهر بود که هر وقت لازم می شد می توانست در قلب دولت و نزد کارمندان عالی رتبه کشور همکاران بسیار جدی پیدا کند .

اسارت و بندگی در برابر قوای بالاتر شدت عمل در مقابل طبقه ناتوان مجموعه فلسفه و روش عمل این مردمان خیانتکار به شمار می آید .

اگر بخواهم نبردی را که آنها آغاز کرده بودند بهتر از این توصیف کنم می توان تفسیر زیر را مورد مطالعه قرار داد : با توجه به نبرد شدیدی که یهودیان آغاز کرده بودند نظر آنها فقط این نبود که دنیا را از لحاظ اقتصادی در حیثه تصرف خویش در آورند بلکه هدف آنها به جایی بالاتر می رفت و می خواستند از نظر سیاسی حلقه اسارت خود را بر گردن ملتها استوار سازند ، یهود فلسفه وسیع بین المللی خود را در دو قسمت انتشار می دهد ولی هر دو قسمت

<http://www.WorldWar2.ir>

<http://www.NaziCenter.ir>

انجمن مرجع جنگ جهانی دوم

انجمن تخصصی نازی و رایش سوم

آن به طور متقابل برای خود استقلال دارند و مجموع آن شامل دو اصل کلی است یکی جنبش سیاسی و دیگر جنبش سندیکایی .

جنبش سندیکایی یک نوع تحرک و جنبشی است که مربوط به تجهیزات کارگری است و به طبقه کارگر کمک می کند تا آنها بتوانند در دفاعی که پیش گرفته اند برای حفظ موجودیت خویش پیروز شوند.

خواسته های کارگر شامل مسائلی است که باید وضع زندگی او از لحاظ مسکن و بهداشت و تعلیم و تربیت اصلاح شود و در این مراحل است که گاهی اوقات یهود دخالت می کند و به نام اینکه از منافع کارگر دفاع می کنند مقام رهبری آنان را به عهده می گیرد .

و به این ترتیب کم کم در راس جنبشهای کارگری قرار گرفته و عاقبت کارهای مهم را که از عهده کارگر خارج است خودش اداره می کند معلوم است که نتیجه این کارهای چقدر وحشتناک است زیرا در حالی که دفاع کارگر را به عهده گرفته با متزلزل ساختن شرایط اقتصادی میدان نبرد را وسیع تر ساخته و گاهی از اوقات به طور مصنوعی برخوردها و مقاومت شدیدی را بین کارگر و بورژواها فراهم می سازد .

یهود با دخالت دادن طبقه کارگر که یکی از افراد حساس جامعه به شمار می آید می تواند فعالیتهای موثر اقتصادی کشور را متزلزل سازد و به همان نسبت سازمانهای سیاسی او وسیع می شود این سیاست با جنبش کارگر نسبت مستقیم دارد به این ترتیب که جنبش کارگر می تواند توده های فشرده را برای شرکت در سازمانهای سیاسی رهبری کند .

به این معنی که جنبش کارگری آنها با زور و تقریبا با ضربه شلاق وارد جمعیت می کند و این جمعیت مانند یک اورگان کنترل برای فعالیت سیاسی اشخاص است و در تمام تظاهرات نقش رهبری را بازی می کند و کارش به جایی می رسد که عمل کنترل اقتصادی را رها کرده اند و آن را به وسیله اعتصابهای عمومی برای برقراری افکار سیاسی خود قرار می دهند .

پس از انتشار یک روزنامه که در سطح افکار مردم کم سواد انتشار می یابد سازمان سندیکا و سیاسی کارش انتشار و نفوذ افکار شورش طلبی است و از طبقات بسیار پایین که استدلال درست ندارند استفاده می کند .

کوشش و مجاهدت او این نیست که افراد را از قید افکار پست نجات بدهد و آن ها را به سطح بالاتری رهبری کند بلکه برای تشویق آنها برنامه هایی تشکیل داده و مطابق میل و خواسته هایشان حرف می زند .

این بهترین راهی است که می توان توده های طبقه پایین را در اختیار خود قرار داد .

به وسیله همین مطبوعات است که می توانند توده بی سواد و کم تجربه را از جا حرکت داده و برای خراب کردن اساس و بنیان اقتصادی آماده سازند .

<http://www.WorldWar2.ir>

<http://www.NaziCenter.ir>

انجمن مرجع جنگ جهانی دوم

انجمن تخصصی نازی و رایش سوم

ابتدا کوشش می کنند که آنها را بر علیه افراد روشن فکر که حاضر به تسلیم در برابر آنها نیستند تحریک نمایند آنها همه چیز را می فهمند و می گویند یهودیان قصد تصرف دولت را دارند و وجود آنان برای ملت مضر است ولی سندیکا تا جایی که ممکن است جلوی این تحریکات را می گیرد .

آنها تاکتیک خوبی دارند . برای از بین بردن دشمن پیکار نمی کنند اما در عوض زهر سوءظن را در مزاج همه تزریق می کنند.

این افراد به قدری هوشیار هستند که دشمنان خود را خوب می شناسند و می دانند کسانی که با آنها هم عقیده نیستند از دشمنان آنها به شمار می آیند .

یهودی چون موجودی نیست که بگذارد دیگران به او حمله کنند همیشه نقش حمله کننده را بر عهده دارد و نه تنها با حمله کنندگان دشمنی دارد بلکه کسی که بخواهد با افکار آنان مقاومت کند در جبهه مقابل او قرار خواهد گرفت .

و به طوری که اشاره کردیم وسیله او برای از بین بردن دشمنان مبارزه نیست آنها با مبارزه علنی و آشکار موافق نیستند بلکه با دروغ گفتن و تهمت زدن بهتر می توانند پیروز شوند .

هرگز در مقابل هر نوع خطری که باشد عقب نشینی نمی کنند. حيله و تزوير آنها به قدری نیرومند است که زیاد تعجب آور نیست که در بین ملت خود مشاهده می کنیم موضوع شیطان همیشه نقش بزرگی بازی کرده است .

جهالت و نادانی فوق العاده توده مردم در برابر یهودیان ، نقصان هوش و ذکاوت در طبقه بالاتر بهترین و آسان ترین وسیله ای است که توده عظیم ملت گرفتار حيله ها و دروغ های این گروه خطرناک شوند .

در حالی که طبقه بالاتر ندانسته و ناخود آگاه در برابر حملات تدلیس آمیز به زانو در می آیند توده ملت هم ناآگاهانه آنچه را که به او می گویند مانند وحی آسمانی می پذیرند .

کارکنان دولت خواه ساکت بمانند و یا به طوری که تا کنون دیده شده از همکاری با مطبوعات یهودی خودداری نمایند به کار خود مشغولند و در برابر حملات دشمن سنگر می گیرند و باهوش و فراست توده ملت را آرام و باز هم دامی جدید برای طبقه بالاتر می گسترانند .

کم کم کار به جایی می رسد که وحشت اسلحه مارکسیستی که در دست یهودیان است مانند منظره ای پر از کابوس سراپای اشخاص را فرا می گیرد .

در برابر این دشمن وحشتناک می لرزند ولی در هر حال چنگال خود را به سوی قربانیان خویش دراز کرده است .

تسلط و نفوذ یهود در حال حاضر به طوری مسلم شده است که هر چه بخواهند مقاومت کنند خلاصی از چنگال او مشکل است زیرا دشمن با مهارت تمام در کلیه شئون اجتماعی و سیاسی راه یافته است .

<http://www.WorldWar2.ir>

<http://www.NaziCenter.ir>

انجمن مرجع جنگ جهانی دوم

انجمن تخصصی نازی و رایش سوم



آنها به قدری در کار خود ماهرند که با قیافه حق به جانب می توانند خود را مانند یک ملت بیگانه و بی طرف قلم داد کنند زیرا وقتی صهیونیست سعی می کند که به مردم وانمود کند که آنها از تشکیل حکومت ملی خوشحال و راضی هستند یک بار دیگر با این قیافه حق به جانب مردم آلمان را فریب می دهند زیرا آنها چیزی نمی خواهند جز اینکه یک روز با ضعیف کردن دولتها موفق شوند یک دولت صهیونی فلسطینی ایجاد نمایند و این آخرین و عالی ترین آرزوهای آنها است ولی در نفس امر شاید حقیقت غیر از این باشد به این معنی که آنها در نظر ندارند که یک دولت مستقل در فلسطین داشته باشند بلکه می خواهند که فلسطین را برای خود مرکزی قرار بدهند تا بتوانند با فعالیتهای بین المللی جهان را تحت اختیار گرفته و سیاست تخریبی خود را در همه جا توسعه بدهند و به این ترتیب بهتر خواهند توانست در مرکز دولتها نفوذ داشته باشند و در واقع فلسطین برای آنها به منزله یک پناهگاه تربیت جنایت کاران است که مانند یک دانشگاه عالی مردمانی جهت تامین آتیه خویش تربیت نمایند .

این خود علامتی برای تقویت آنها است و اگر این تاکتیک ادامه پیدا کند نژاد یهودی در فاصله ای کوتاه در همه جا نفوذ خواهد داشت . خونسردی و قدرتی که تا امروز این نژاد از خود نشان داده آینده ای پر از پیروزی را به آنها نوید می دهد .

مرد جوان یهودی با آن موهای سیاه و چشמהای تیز بین و حيله گرش ساعتها در کمین می نشیند تا قربانیان خود را به چنگ بیاورد ، دختر جوان یهودی که به طور کلی از خطر واهمه ای ندارد با خونسردی خونهای سایر ملل را آلوده ساخته و همه چیز ملت را غارت می کند او به هر وسیله می چسبد تا بتواند پایه های زندگی نژاد خویش را مستحکم سازد در حالی که از روی اسلوب درست و ماهرانه سایر جوانان و دختران را فاسد می سازد ، از واژگون ساختن محدودیتهایی که بین او و دیگران قرار گرفته به نفع خویش بهره برداری می کند .

باز هم یهودیان بودند که پای نژاد سیاه را در سواحل رود رن باز کردند و همیشه در این فکرند که به هر وسیله شده آبادی ها را خراب و این نژاد سفید را که سالها به آنان ریاست کرده اند از لحاظ جسمی و معنوی فاسد سازند . به این ترتیب از روی اسلوب معین سطح قدرت نژاد سفید را پایین آورده و با افکار کثیف خویش آنان را آلوده می سازند .

اما از نظر سیاسی دارای نقشه دیگری است و سعی می کند به جای اسلوب دموکراسی رژیم دیکتاتوری را بر پرولتاریا جایگزین کند .

این وسیله را از کجا می توان به دست آورد ؟ او در جستجوها و تحقیقات خود دانسته است که در سازمانهای مارکسیست می تواند اسلحه ای را که در جستجوی آن بوده بدست بیاورد زیرا با این اسلحه مخوف است که توده ملت را در چنگ خود گرفته و با ایجاد حکومت دیکتاتوری آنان را به اطاعت خویش وا می دارد و سعی می کند با به وجود آوردن انقلاب دو طرفه اقتصادی و سیاسی به مقصود برسد .

<http://www.WorldWar2.ir>

<http://www.NaziCenter.ir>

انجمن مرجع جنگ جهانی دوم

انجمن تخصصی نازی و رایش سوم

با کمک و همکاری نفوذهای بین المللی که همیشه در اختیار اوست در داخل کشور دشمنانی را که در مقابل اراده اش مقاومت نشان داده اند محاصره می کند و آنها را به جنگ می کشاند و اگر موقع اقتضا کرد در حین جریان جنگ پرچم انقلاب را در میدان های جنگ به حرکت در می آورد .

در حال انجام این برنامه وسیع از نظر اقتصادی دولتها را به سوی ورشکستگی کشانده و تا جایی که برای او امکان پذیر است کنترل مالی را به دست می گیرد و معلوم است وقتی که دولت از نظر مالی در فشار بی پولی واقع شد پیشروی افکار انقلابی به سرعت انجام خواهد گرفت .

از نظر سیاسی از همکاری با دولتی که رو به ورشکستگی و تزلزل سوق داده شده خودداری می کند ، پایه های هر نوع مقاومت را مورد حمله های پنهانی قرار داده و اعتماد ملت را از دولت سلب و تاریخ سیاسی کشور را لکه دار و کلیه عوامل مقاومت را نابود می سازد . از نظر تمدن نیز کارهایی صورت می دهد، پایه های هنر و ادبیات را سست می کند احساسات مردم را فریب می دهد و تمام افکار درست و محکم را در هم فرو ریخته و مردم را از راه راست منحرف می سازد .

در این مواقع مذهب هم مورد تمسخر آنها است آداب و سنن اخلاقی تحت تسلط و نفوذ افکار کثیفی قرار گرفته به حدی که آخرین تکیه گاه ملت که می توانست ملت را در این گیر و دار رهبری کند متزلزل شده است .

اکنون مقدمات آخرین انقلاب باید فراهم شود در حالی که یهود توانسته است قدرت سیاسی را به دست بگیرد در آن وقت نقابی را که تا آن روز به صورت داشته به کنار می زند .

یهودی دموکرات که تا آن روز با قیافه حق به جانب خود را دوست دار ملت می دانست به صورت یک یهودی خونخوار و دیکتاتور در می آید و در فاصله چند سال موفق می شود که آخرین انرژی را از مردم گرفته و پس از اینکه توانست راهنمایان حقیقی ملت ها را به کنار بزند و آنها را برای اسارت مطلق آماده می سازد .

یکی از مثالهای زنده و وحشتناک این نوع اسارت را روسها نشان دادند که در این کشور یهودیان در مدت سی سال وضع اجتماعی را بهم زده و همه را به گرسنگی و فقر تهدید نمودند و در آن حال که ملت در گرسنگی و بدبختی دست و پا می زدند یهودیان مارکسیست مردم را برای یک انقلاب ریشه کن کننده آماده ساختند .

اما نتیجه این انقلاب فقط از دست رفتن آزادی ملتهای رنج کشیده نبود بلکه نتیجه قطعی آن نابودی ملتی بود که به نظر آنها حکم پارازیت را داشت و معلوم بود که مرگ قربانیان دیر یا زود نابودی خودشان را هم به دنبال داشت .

اگر ما بخواهیم علتهای اساسی شکست آلمان را از نظر بگذرانیم شاید اولین سبب آن همین بود که ملت آلمان در خواب غفلت و بی خبری فرو رفته و در این مدت نتوانسته بودند مسئله نژاد و مخصوصا خطر یهود را که در رگ و ریشه آنان فرو رفته بود درک کنند ، البته تحمل شکست آلمان در اوت 1916 کار بسیار آسانی بود زیرا در حالی که

<http://www.WorldWar2.ir>

<http://www.NaziCenter.ir>

انجمن مرجع جنگ جهانی دوم

انجمن تخصصی نازی و رایش سوم

این شکست در مقابل پیروزی های دیگری که نصیب آلمان شده بود چندان اهمیت نداشت پس علت شکست ما اینها نبود ، شکست و بدبختی ما عبارت از آن بود که ما از طرف این دشمن که سالها ما را تحت فشار قرار داده بود شکست خورده و در این مدت آنها با چنان مهارتی قدرت و استعداد سیاسی و اقتصادی را از ما گرفتند که دیگر توانایی مقاومت نداشتیم و اگر چه در ظاهر زنده بودیم اما در حقیقت چون اجسام بی روحی بودیم که تمام ارزش های زندگی را از ما گرفته بودند .

رایش قدیم علاوه بر این که مانع شد مردم آلمان در مسئله نژاد خود بررسی نماید تنها وسیله ترقی را که این ملت در اختیار داشت از دستش گرفت .

این قانون طبیعی است ملتی که خود را به دیگری تسلیم کند و یا اختیار بدهد که دیگران در سرنوشت او دخالت نمایند جنایتی جبران ناپذیر نسبت به خود و آیندگان خویش مرتکب شده و کار به جایی می رسد که یک ملت قوی تر آنان را تحت اختیار می گیرد و معلوم است چنین ملتی لیاقت شکست و بدبختی را خواهد داشت زیرا بر خلاف قانون طبیعت رفتار کرده است وقتی یک ملت با اخلاق و سجایای فطری خویش ارزش قائل نشد و حقی را که برای نگاهداری نژاد طبیعت به او ارزانی داشته بود پایمال ساخت دیگر حق آن را ندارد از شکست و بدبختی سیاسی که خودش باعث آن شده شکایت نماید .

همه چیز در این جهان لازم و ملزوم یکدیگرند و به عبارت دیگر هر نوع شکست و سقوط موجبات پیروزی آینده را فراهم می سازد ، هر جنگ که به شکست منتهی گردید شاید علت و انگیزه یک صعود و جنبش ناگهانی شود، هر نوع بدبختی انرژی و استعداد انسانی را تقویت می کند و هر نوع اسارت باعث به وجود آمدن نیرویی است که اگر خون او پاک بماند باعث نهضت و رنسانس اخلاقی خواهد شد اما وقتی پاکی خون از دست رفت برای همیشه سعادت ابدی را محکوم و درجه انسانی را پایین می آورد و لغزش های جسمانی و معنوی آن وحشتناک خواهد بود .

اگر این مسئله را با سایر مسائل زندگی مواجه قرار دهند خواهند دید این دلایل تا چه اندازه در انحطاط یک ملت موثر بوده است ولی تمام این مسائل در زمانهای مختلف محدود است یعنی مسئله نگاهداری نژاد یا از دست دادن اصالت از مسائلی است که تا جهان باقیست در بین هر ملت فعالیت مستقیم دارد .

این مسئله دارای رشته درازی است که باید در موقع خود مورد بحث قرار گیرد و البته وقتی یک ملت همه چیز خود را از دست داد نهضت ها و تحولات سیاسی او را در هم می کوبد و سرنوشت آلمان حاضر را فراهم می کند . پس تنها عامل موثری که می تواند در برابر این بدبختی ها مقاومت نماید این است که دسته یا گروه مشخصی بتوانند در یک چنین غوغای سیاسی اساس یک حزب وابسته به ملت را پی ریزی کنند .

<http://www.WorldWar2.ir>

<http://www.NaziCenter.ir>

انجمن مرجع جنگ جهانی دوم

انجمن تخصصی نازی و رایش سوم

# نبرد من

به قلم آدولف هیتلر

انجمن مرجع جنگ جهانی دوم

فصل یازدهم :

اولین طلعه پیشرفت حزب کارگر ناسیونال سوسیالیست

انجمن تخصصی نازی و رایش سوم

کاری از

انجمن مرجع جنگ جهانی دوم

و

انجمن تخصصی نازی و رایش سوم

<http://www.WorldWar2.ir>

<http://www.NaziCenter.ir>

انجمن مرجع جنگ جهانی دوم

انجمن تخصصی نازی و رایش سوم

اگر من در پایان کتاب اول خود در نظر گرفتم که اولین طلوعه پیشرفت حزب جدید خودمان را توضیح بدهم و ضمن آن مسائل مختلفی را که در آن موجود است حل و فصل نمایم برای این نیست که واقعا خواسته ام اصل و علت تشکیل این حزب سیاسی را شرح بدهم زیرا این مطلبی است که در موقع خود بایستی تجزیه و تحلیل شود .

در حقیقت برنامه ی حزبی ما به قدری طولانی و محتاج به توضیح است که شرح و تفصیل آن در یک فصل جداگانه بایستی داده شود بنابر این در نظر ندارم که در این جلد اشاره ای به این بکنم و تنها چیزی که بایستی گفته شود این است که می خواهم به طور مقدمه استخوان بندی این جنبش را از نظر شما بگذرانم.

تمام نهضت های بزرگ جهان در حقیقت دارای امتیاز مخصوصی است که شاید در روز های اول صاحب یک قهرمان تنها است و طولی نمیکشد که با گذشت زمان هزاران قهرمان و مغز های بزرگ در آن به وجود خواهد آمد و به همین جهت است که وقتی کار به این مرحله رسید مغز های بزرگی که آنرا اداره میکنند خواهند توانست جوابگوی نیازمندی ها و خواسته های میلیونها مردم باشند و آن هم در وقتی است که یکی از آنها برای نجات مردم قیام می کند و ناچار پرچم پیروزی را به دست گرفته و با امیدواری های جدید راه را برای پیروزی ملت خواهد گشود دلیل این که میلیون ها مردم در آرزوی یک تحول بزرگ به سر می برند ثابت می کند که یک چنین ملت در برابر عدم رضایت قرار گرفته است.

این عدم رضایت ممکن است به هزاران طریق جلوه کند بعضی ها با نشان دادن نا امیدی و دسته دیگر با خشم و عصیان این عدم رضایت را ظاهر می سازد و دسته دیگر که حد و وسط آن دو قرار دارد سعی می کنند با دخالت های خود عدم رضایت خویش را ضمن فعالیت های سیاسی به ظهور رسانند .

در بین این همه ناراحتی ها دسته ای در برابر انتخابات سرسختی نشان می دهند و گروه دیگر که تعدادشان زیادتر است با عوام فریبی در انتخابات شرکت می کنند .

بنابر این جنبش ما باید به طور مستقیم در برابر این دسته قیام کند زیرا به طور مسلم نمی تواند به سوی اشخاصی برود که ظاهرا از وضع حاضر رضایت دارند زیرا جنبش های سیاسی همیشه به طرف اشخاصی است که از ترس و حيله گری تظاهر می کنند و یا کسانی که واقعا سخت شکنجه واقع شده اند .

اگر کسی بخواهد خرابی ها را اصلاح کند سر و صورت دادن آن ظاهرا کار بیهوده ای است بلکه باید برای رفع بدبختی ها ریشه فساد را یافته و در برانداختن آن مجاهدت نماید.

<http://www.WorldWar2.ir>

<http://www.NaziCenter.ir>

انجمن مرجع جنگ جهانی دوم

انجمن تخصصی نازی و رایش سوم



از نظر سیاسی وضع ملت آلمان در ابتدای ماه اوت 1915 به قرار ذیل بود:

مردم که به دو قسمت مجزا تقسیم شده بودند ، دسته اول که تعداد کمی بودند شامل توده روشن فکر و دسته دوم کسانی بودند که از دسترنج خود زندگی می کردند.

این گروه که خود را برتر و بالاتر از همه می دانستند به خود وجهه ملی می دادند ، آنها علاوه بر این که منافع توده ملت را در نظر نداشتند بلکه با مجاهدت خستگی ناپذیر در فکر ایجاد قدرت برای خودشان بودند.

آنها سعی می کردند به مقصود برسند و با اسلحه معنوی که در دست داشتند به خود نوید پیروزی می دادند .

اما ناگهان در برابر خشونت و سرسختی حریف زورمندی قرار گرفته و در آن وقت بود که دانستند از لحاظ نیروی معنوی در درجه پایین تری قرار دارند .

این گروه شامل طبقه اداره کنندگان کشور بودند .

اما ناگهان در مقابل قدرت حریف ناتوان شده پست ترین تحقیرات را از دشمن سر سختی که با آنها رو به رو شده بود تحمل نمودند .

در برابر این دست توده ملت و کسانی که از دست رنج خود زندگی می کردند دیده می شد ، این گروه با جنبش های پیگیر از جا حرکت کرده و به اسلحه مخوف مارکسیست مجهز بودند و می خواستند با نهایت سرسختی هر گونه

مقاومتی را در هم بشکنند .

آنها نمی خواستند وجهه ملی به خود بگیرند و حاضر نمی شدند که به منافع ملی احترام بگذارند ، برعکس این

دسته با تمام عوامل بیگانه که نظرشان تسلط و نفوذ بر ملت های شکست خورده بود همکاری می کردند .

بدبختانه این گروه حداکثر مردم را تشکیل می داد و البته معلوم بود که ظاهرا وجهه ملی به خود گرفته بودند زیرا

بدون این وسیله امکان نداشت که بتوانند به مقصود خود برسند .

زیرا از سال 1918 لازم بود این مطلب را بدانند که در حال حاضر هر نوع صعود و گرایش به سوی بالا برای ملت

آلمان نتیجه اش شدت فشار دولت های بیگانه بر آلمان بود ، شرایط این فشار از نظر بکار بردن مواد جنگی نیست بلکه خود به خود اراده آنان به یک ملت شکست خورده تحمیل می شد .

<http://www.WorldWar2.ir>

<http://www.NaziCenter.ir>

انجمن مرجع جنگ جهانی دوم

انجمن تخصصی نازی و رایش سوم

اگر بحث بر سر اسلحه بود آلمان بیش از دیگران اسلحه در اختیار داشت و اگر نتوانستند آزادی خود را حفظ نمایند بدان جهت بود که اراده اش را از دست داده و تحت هیچ عنوان نمی توانست آزادی خود را حفظ نماید. بهترین وسیله برای شکست یک ملت ناتوان ساختن انرژی و اراده معنوی است. تا وقتی اراده و انرژی ضعیف باشد پایداری یک ملت امکان پذیر نخواهد بود.

اگر آلمان بدون دفاع ماند از جهت نداشتن اسلحه نبود.

او فاقد اراده لازم برای دفاع ملت خودش بود.

اگر امروز هم زمامداران دست چپی ما بدون این که از جنایت خود حرف بزنند اصرار می ورزند که شکست سیاسی خود را به کمبود تجهیزات نسبت بدهند بایستی یک پاسخ به آنها داد و گفت این درست نیست و شما حقیقت را پنهان می کنید.

شما با سیاست خیانت آمیز خود منافع ملت را پشت سر گذاشته و اسلحه را به دشمن تسلیم کردید و امروزه می خواهید با اصرار و ظاهر سازی شکست شرم آور خود را به کمبود اسلحه نسبت بدهید ، این پاسخ مانند تمام کارهای شما غیر از دروغ چیزی نیست.

اگر من بودم به دست راست ها می گفتم شما اشتباه می کنید شاید خودتان بهتر از من بدانید غفلت شما باعث شد که یهودیان نتوانستند در سال 1918 قدرت را در دست بگیرند و غیر از یهودیان کسی نبود بنابراین یهودیان حق ندارند کمبود اسلحه امروز را در نتیجه روشن بینی خودشان فرض کنند اگر ملت ما ضعیف و ناتوان نبود مانند بدبختان اختیار زندگی خود را به دست شما نمی سپرد.

برای حل این مسئله مشکل نباید پرسید چگونه بایستی اسلحه بسازیم بلکه باید گفت با چه تدبیر می توان یک ملت را از لحاظ اراده تا جایی بالا برد که بتوانند اسلحه به دست بگیرند.

وقتی یک چنین احساسی در قلبی به وجود آمد اراده اش خواهد توانست هزاران راه برای به دست آوردن اسلحه خلق کند شما می توانید ده قبضه هفت تیر به یک مرد بی غیرت بدهید اما او نمی تواند حتی یک گلوله آن را خالی کند این اسلحه ها از یک چماق که به دست مرد شجاعی داده اید کم ارزش تر است.

<http://www.WorldWar2.ir>

<http://www.NaziCenter.ir>

انجمن مرجع جنگ جهانی دوم

انجمن تخصصی نازی و رایش سوم

مسئله تجدید حیات و ایجاد نیروی سیاسی ملت ها مربوط به این است که غریزه و استعداد خود نگاهداری را در افراد بوجود آورد و در حقیقت تمام سیاست خارجی دولت های بیگانه در برابر ملتی که اراده اش را بازیافته است بسیار ناچیز است.

یک جمعیت سیاسی با تجهیزات کامل نمی تواند استوار و نیرومند شود اما مردان با شهامت با قدرت اراده کار میلیون ها اسلحه را انجام می دهند از این جهت است که ملت انگلستان از سال ها پیش بهترین متعهد جهان متمدن شناخته شده اند زیرا همه مردم روی شخص دولت خویش و حس همکاری ملت حساب می کنند که تا به آخر برای به دست آوردن پیروزی قیام می کنند.

همه می دانند که آن ها به وضع زمان و فداکاری ها نظر ندارند. اما برای نیل به مقصود هر چه دارند به کار می برند و از این جهت است که هرگز کثرت تجهیزات یک کشور نتوانسته است در مقابل دشمن پایداری کند .

اگر کسانی معتقدند که با تجدید حیات سیاسی ملت آلمان می توان به بازگشت اراده و انرژی آنان امیدوار بود این مطلب هم مسلم است که برای بوجود آوردن و تمرکز دادن این اراده نمی توان از وسائلی استفاده کرد که صورت ظاهر ملی دارند .

بلکه چیزی که ضرورت دارد این است که باید توده ملت را که اکنون به صورت هفت جوش درآمد ملی ساخت. در نتیجه این بحث یک جمعیت جوان که عهده دار تجدید حیات ملی آلمان است بایستی خود را در برابر این ملت برای یک نبرد پی گیر آماده سازد.

اما طبقه بورژوازی ما که خود را در برابر این ملت می دانند به قدری از حال رفته اند که وجهه ملی آن ها چنان ضعیف و بی اراده است که نمی توانیم از این طرف امیدوار باشیم و یقین داریم که ضعف و سستی آن ها به قدری است که قادر نیستند با توسل به سیاست داخلی و خارجی جلو این جنبش ها را بگیرند و حتی اگر مانند دوره بیسمارک بخواهند از قوای ملت کمک بگیرند مقاومت آن ها در همان روزهای اول درهم خواهد شکست.

اما در مورد توده ملت ما که انتر ناسونالیسم را پذیرفته یا آن ها را به آن جا کشانده اند وضع به شکل دیگر است. نه تنها کاری از دستشان بر نمی آید بلکه راهنمایان یهودی که افسار این ملت را به دست دارند خشونت و بی رحمی زیاد نشان می دهند آن ها به قدری قدرت و نفوذ دارند که هر گونه کوشش و مجاهدت برای برپا داشتن یک حکومت

<http://www.WorldWar2.ir>

<http://www.NaziCenter.ir>

انجمن مرجع جنگ جهانی دوم

انجمن تخصصی نازی و رایش سوم

جدید با خشونت و سخت گیری روبه رو خواهند شد و همان عملی را انجام می دهند که در سابق درباره ارتش آلمان رفتار کردند .

و چون از لحاظ تعداد بر قوای دولت برتری دارند در حوزه پارلمانی از توسل به هرگونه سیاست خارجی جلوگیری خواهند نمود.

در کشوری که پانزده میلیون مارکسیست و دموکرات قلبی مانند آتش هفت جوش یا به مثال زالوهای گرسنه به جان ملت افتاده اند با تحریکات خود ملت جدیدی می سازند که با هرگونه اقدام که به منظور حفظ و نگاهداری توده ملت در مقابل دشمن اعمال شود به سختی مقاومت خواهند نمود.

درس های تاریخ گذشته به ما اجازه نمی دهد که فرض کنیم ملت آلمان بتوانند وضع سابق خود را به دست بیاورد مگر این که قبل از هر چیز حساب خود را با کسانی که او را به این روز انداخته اند تسویه نماید.

زیرا آنها کاری را که در اوت 1918 انجام دادند در دادگاه عدالت ملت نمی توان آن را یک خیانت ساده دانست بلکه این خیانت عملی بود که علیه منافع ملت انجام شده بود.

در این شرایط تجدید حیات سیاسی آلمان در داخل کشور مربوط به تصمیم قاطعی است که ملت باید بگیرند.

این مطلب به قدری ساده است که همه کس می داند از نقطه نظر نظامی هیچ یک از افسران نمیتوانند با این اسلحه های قلبی دردها را علاج کنند مگر این که ملت با مشقت های بسته خود با یک قیام دسته جمعی دشمنان و راهزن های مارکسیست را از کشور اخراج نماید.

اکنون ما در برابر ملتی قرار گرفته ایم که در جنگ شکست خورده و این ملت ناچار است در مقابل خیانت امضا کنندگان قرارداد شوم ورسای زندگی خود را تقریباً در حال اسارت بگذارند.

شاید این وضع و حال زیاد مهم نباشد اما تا وقتی حلقه اسارت دشمنان داخلی که اکثریت آن ها را یهودیان تشکیل می دهند و منافع عمومی را فدای به دست آوردن پول می کنند از گردن ملت برداشته نشود ادامه این زندگی برای آنها امکان پذیر نخواهد بود.

کمی قدم را فراتر گذاشته به این مطلب می رسیم که اگر با وصف تمام این احوال بتوانیم آزادی سیاست داخلی خود را به دست آورده و لاقلاً تغییرات جزئی در شئون اجتماعی و سیاسی خویش بدسیم تردیدی وجود ندارد که چنین

ملتی خواه ناخواه خود را برای اسارت و نفوذ دولت های دیگر آماده سازد و در این وضع و حال معلوم است که تمام

<http://www.WorldWar2.ir>

<http://www.NaziCenter.ir>

انجمن مرجع جنگ جهانی دوم

انجمن تخصصی نازی و رایش سوم



منافع اقتصادی ما یا هر چه را که بخواهیم به این نام بگوئیم قطعا تحت نظر نمایندگان خارجی قرار می گیرد و هر نوع بهبود وضع داخلی در این شرایط به نفع دشمنان خارجی تمام خواهد شد.

\*\*\*

هنگامی که جنبش های اولیه جزئی ما آغاز گردید نخستین مسئله ای که برای ما ناراحت کننده شد این بود که می دیدیم کسی نام ما را نمی شناسد و البته معلوم بود که همین عدم شناسایی مردم جلوی پیشروی ما را می گرفت و نمیتوانستیم چنان که باید پیشروی کنیم.

فکر کنید پنج مرد ناشناس یا شش هفت مرد پا برهنه و فقیر گرد هم جمع شده بودند تا مردم را به سوی خود متوجه سازند و کاری را انجام دهند که توده های عظیم از انجام آن عاجز بودند، بوجود آوردن یک رایش آلمانی و یک نیروی عظیم که کار یک حکومت ایده آل را انجام دهد کار بسیار مشکلی بود.

اگر ما را مسخره می کردند و یا دست به حمله می زدند باز هم برای ما خوب بود اما گمنام ماندن و مورد بی اعتنایی واقع شدن کار سختی بود و ما از این قسمت بیشتر از هر چیزی می ترسیدیم.

وقتی که ما گرد هم جمع می شدیم جمعیت ما شکل یک حزب رسمی و واقعی نداشت.

اما من در روزهای اول در برابر دوستان و رفقای حزبی جلو احساسی خویش را می گرفتم ولی در هفته های بعد فرصت زیاد به دست آورده و در اطراف این موضوع به تفکر زیاد پرداختیم که چگونه ممکن است حزب کوچک ما بتواند فعالیت های سیاسی خود را آغاز کند اما فکرم به جایی نمی رسید و همین ناتوانی مرا سخت ناراحت و خشمگین می ساخت.

با این حال حزب ما غیر از نام چیزی نداشت و هر وقت رفقا دور هم جمع می شدند با تعداد قلیل خود می خواستند کار های بسیار مهم و عمومی را انجام دهند ، تمام پارلمان های دنیا هم حال ما را داشتند وقتی موضوعی پیش می آمد ماه ها طول می کشید و در اطراف آن بحث می کردند ما هم در جلسات کوچک خود رفتار این گفتگو ها بودیم و غالبا اتفاق می افتاد که برای پاسخ دادن به یک نامه که از ما درخواست عضویت کرده بودند ساعت ها بلکه روزها گفتگو می کردیم.

<http://www.WorldWar2.ir>

<http://www.NaziCenter.ir>

انجمن مرجع جنگ جهانی دوم

انجمن تخصصی نازی و رایش سوم



به طور مسلم مردم این مسائل را نمی دانستند اما بد بختی ما این بود که می دانستیم ساکنین مونیخ حتی از وجود این حزب غیر از این چند نفر که در آن عضویت داشتند یا کسانی که آن ها را می شناختند کسی دیگر از وجود ما اطلاعی نداشت.

روز های چهارشنبه در کافه مونیخ آنچه را که می توان نام جلسه به آن داد داشتیم و هفته ای یک بار ساعتی وقت خود را به مذاکرات خصوصی می گذاراندیم.

مانند تمام حزب های رسمی برای خود برنامه ای داشتیم اما اعضای حزب همان بودند که از روز اول دیده بودم، بحث و گفتگوی ما بر سر این بود که نام خود را به مردم بشناسانیم و حزب را از داخل به خارج بکشانیم به خود جنبش و فعالیتی بدهیم و از همه مهمتر به هر قیمت شده هدف خود را به مردم بشناسانیم.

این بود برنامه ای که برای خود در نظر گرفتیم: هر ماه و بعد ها هر پانزده روز یکبار سعی می کردیم که جلسه ای داشته باشیم ، کسانی که قرار بود در حزب ما دعوت شوند، نامه هایی برای احضار آن ها با ماشین یا با دست نوشته می شد و خودمان عهده دار تنظیم نامه ها می شدیم و هر کدام از ما در جلسه دستوراتی می گرفت که چگونه با اشخاص تماس بگیرد.

پیشرفت ما خیلی سریع نبود.

شبی را به خاطر دارم که روز قبل خودم هشتاد نامه را تقسیم کرده و منتظر بودم که دعوت شدگان در جلسه حاضر شوند.

پس از یک ساعت تاخیر بالاخره رئیس جلسه اعلام جلسه را آغاز نمود و ما به این حال در آن نشست مانند سابق بیش از هفت نفر نبودیم.

پس از مذاکرات زیاد برای یکی از روسای کارگاه های مونیخ نامه ای نوشته و انتظار داشتیم که در جلسه آینده شنوندگان زیادی در جلسه خواهیم داشت تا کم کم جمعیت ما از یازده نفر به سیزده نفر و بیست نفر و بالاخره به سی و چهار نفر رسید.

پس از کوشش های فراوان که برای تقویت بودجه مالی جمعیت ناچیز به عمل آوردیم موفق شدیم برای اولین بار در یکی از روزنامه های رسمی آگهی تشکیل جلسه را اعلام نماییم. این بار پیروزی ما قطعی شده بود.

<http://www.WorldWar2.ir>

<http://www.NaziCenter.ir>

انجمن مرجع جنگ جهانی دوم

انجمن تخصصی نازی و رایش سوم

مقدمات اولین جلسه خود را در هتل هولبوراهوس کالر (Holborauhaus Keller) در مونیخ فراهم کردیم (نباید فراموش کرد که این هتل با سالن جشن های لیوراهوس در مونیخ فرق داشت) آن جا سالن کوچکی به گنجایش 130 نفر بود و در آن شب به قدری خوشحال بودم که آن جا را یک سالن عظیم می دیدم که هزاران تماشاچی در آن جمع شده اند.

در ساعت هفت بیش از سه نفر نبودیم و با این حال جلسه آغاز شده بود.

یکی از اعضا که معلم مدرسه بود گزارش جلسه قبل را قرائت نمود و من دومین سخنگوی جلسه بودم که در آن شب در مقابل مردم شروع به سخنرانی نمودم.

سخنرانی من به نظر آقای هارر که سمت ریاست جلسه را داشت بسیار تند و گستاخانه جلوه کرد.

او همیشه نسبت به من عقیده دیگری داشت و می گفت اگر هر استعدادی داشته باشم نمی توانم سخنرانی کنم اما بعد ها ترتیباتی پیش آمد که چنان چه لازم بود مرا شناخت.

در آن شب به من بیست دقیقه وقت سخنرانی داده بودند با این حال من بیش از سی دقیقه حرف زدم. مسئله مهمی که مرا تحت تاثیر قرار داد این بود که دانستم می توانم حرف بزنم و این مطلبی بود که تا آن روز نمی دانستم و در جلسه های بعد برای من اطمینان حاصل شد که اگر به من یک ساعت هم مهلت بدهند می توانم حرف بزنم.

در انتهای سی دقیقه تمام حضار تحت تاثیر قرار گرفتند، اشتیاق و سروصدای آنها به قدری بود که وقتی تقاضای کمک مالی نمودم بلافاصله در آن شب سیصد مارک جمع آوری شد و این مبلغ در آن وقت که بودجه جمعیت ما بسیار ضعیف بود به نفع ما تمام شد زیرا ما آن قدر پول نداشتیم که حتی آگهی های کوچک را در جراید چاپ کنیم یا لااقل اوراق و اعلامیه های کوچک منتشر نماییم و با این ترتیب قدرت مالی ما رفته رفته تقویت یافت.

اما پیشرفت جلسه اول ما علت های دیگری داشت که مقدمات آن را من فراهم کرده بودم به این معنی که در دوران خدمت وظیفه با بسیاری از جوانان با حرارت آشنا شده بودم و در این وقت توانستم عده ای از آن ها را به جمعیت خودمان داخل کنم.

این جوانان از افرادی بودند که خدمت نظام را تمام کرده و از هر جهت کار کشته و ماهر بودند و عقیده داشتند اگر انسان بخواهد کاری را انجام دهد با کمی اراده و خونسردی مشکلترین کارها به ثمر خواهد رسید.

اولین رئیس ما آقای هارر روزنامه نویس بود و در این قسمت اطلاعات وسیعی داشت.

<http://www.WorldWar2.ir>

<http://www.NaziCenter.ir>

انجمن مرجع جنگ جهانی دوم

انجمن تخصصی نازی و رایش سوم

اما برای یک رئیس جمعیت دانستن فن سخنرانی از ضروریات اول شمرده می شد در حالیکه این رئیس جلسه نمی توانست در مقابل جمعیت حرف بزند و به محض این که چند کلام از دهانش خارج می شد تعادل خود را از دست می داد.

آقای دکلار (Declore) که در آن زمان رئیس بخش محلی مونیخ بود یک کارگر ساده ای بود و او هم نه در زمان جنگ و نه در دوران صلح خدمت سربازی نکرده بود به طوری که ضعف و سستی در وجودش تمرکز داشت و حتی قدم در مدرسه ای نگذاشته بود که لااقل بتواند از تجربیات دوران تحصیل استفاده نماید هر دوی آن ها از یک قماش و مردانی ضعیف و از افرادی بودند که هرگز نمی توانستند روی پیروزی را ببینند. از حرکات و رفتارشان پیدا بود که درباره نهضت های جدید ایمان قابل ملاحظه ای ندارند.

در حالیکه یک چنین کار مهمی که ما پیش گرفته بودیم شایسته مردانی بود که دست از جان شسته و بتوانند شاهین وار طعمه خود را تصرف نمایند.

من هم یک سرباز ساده بودم ، در مدت شش ماه در اثر تفکرات دامنه دار وضع خاصی داشتم که تقریباً خود را با آنچه که می دیدم بیگانه می دانستم.

به من گفته بودند که این کار ها عملی نیست و یا پیشرفت نمی کنند و نباید بی جهت برای یک کار مشکل و محال خود را به خطر انداخت.

البته من خودم هم می دانستم کار بسیار خطرناکی است و مخصوصاً در سال 1920 اوضاع و احوال طوری بود که چنین کارها تقریباً از محالات شمرده می شد. در یک چنین اجتماع در هم جمع کردن مردم و تغییر عقیده دادن از کار های مشکلی بود که عقل سالم کیفیت آن را به خوبی تشخیص می داد و کسانی که داوطلب وابستگی به یک چنین جمعیت هایی می شدند در فاصله ای کوتاه متفرق و نابود شده بودند.

با این ترتیب کمتر افرادی یافت می شد که چنین شجاعتی از خود نشان بدهد ، در بسیاری از جمعیت های بورژوازی ترس و وحشت به قدری راه یافته بود که در مقابل ده دوازده نفر کمونیست متفرق می شدند.

اوضاع و احوال به طوری بود که مارکسیست ها در همه جا راه داشتند و به محض این که می دیدند یک جمعیت کوچک قصد رهبری توده ملت را دارد و می خواهد مردم را از چنگال یهودیان و مارکسیست ها خلاص کند مانند

<http://www.WorldWar2.ir>

<http://www.NaziCenter.ir>

انجمن مرجع جنگ جهانی دوم

انجمن تخصصی نازی و رایش سوم

گرچه ای که در کمین موش باشند بدون مهلت این جمعیت را متفرق می ساختند و معلوم بود که نام حزب کارگر آلمان توجه آنان را جلب می کرد و اجازه نمی دادند که چنین جمعیت های انقلابی به هر صورت که باشد پیشروی نمایند. آن ها برای بر هم زدن یا لاقط ضعیف کردن این جمعیت ها تاکتیک دیگری داشتند به این معنی که نمی خواستند به طور آشکار با ملت روبه رو شوند زیرا ممکن بود در یکی از مبارزه ها شکست بخورند از این جهت تصمیم گرفتند که در مقابل نهضت ها و جمعیت های کوچک دست به تشکیل جمعیت های دیگر بزنند.

در همان تاریخ که جمعیت ما در حال تشکیل شدن بود چند جمعیت دیگر در نقاط مختلف شهر به منظور بر هم زدن افکار مردم تشکیل شده بود.

یکی از آنها جمعیت اکتبر 1919 بود که در ناحیه ابریلراکلر تشکیل گردید و در این جمعیت درباره علت شکست برست کیوسک و مقرراتی که در کنگره ورسای وضع شده بود مذاکره می کردند.

جمعیت ما به کار خود مشغول بود و در یکی از جلسه ها پنج سخنران شروع به صحبت نمودند و من هم به نوبه خودم رشته سخن را به دست گرفتم و یک ساعت تمام بدون توقف و مکث صحبت کردم، پیشرفت من این بار از جلسات گذشته بیشتر شد.

تعداد حضار در این جلسه بیش از یکصد و سی تن بود و به محض این که چند نفر بین حضار قصد نمودند جلسه ما را به هم بزنند اعضای جلسه پیش دستی نمودند و مزاحمین را اخراج کردند.

پانزده روز بعد یک چنین جلسه در حضور یکصد و هفتاد نفر تماشاچی تشکیل گردید ، اتاق پر از جمعیت بود من رشته سخن را به دست گرفتم و این بار نیز پیروزی قابل ملاحظه ای به دست آوردم.

به دنبال جای دیگری برای تشکیل جلسه افتادم و بالاخره سالن دیگری در طرف دیگر شهر در ناحیه (رایش آلمان) و در کوچه (داشو) به دست آوردم . جلسه اول در این محل جدید تماشاچی کمتری داشت یعنی بیش از چند نفر حاضر نشدند.

اعضای جلسه امید پیروزی را از دست دادند زیرا افراد بدبین معتقد بودند که علت کم شدن تماشاچی این بود که ما در جلسات خود سخنان تازه ای نداشتیم اما من در عقیده خود ثابت بودم و با بحث و گفتگو زیاد به آن ها ثابت کردم که در یک شهر هفتصد هزار نفری نباید در هر پانزده روز یکبار جلسه داشت بلکه لازم است برای تشویق مردم هر شب جلسه ای تشکیل شود و اگر در روز های اول با عدم پیروزی روبه رو شدیم نباید امید پیروزی را از دست داد .

<http://www.WorldWar2.ir>

<http://www.NaziCenter.ir>

انجمن مرجع جنگ جهانی دوم

انجمن تخصصی نازی و رایش سوم



زیرا ما راه مستقیم و حقیقی را در پیش گرفته ایم و دیر یا زود اصرار و پشتکار ما را به سر منزل مقصود خواهد رساند.

در جلسه آینده که در همان سالن تشکیل گردید حق را به جانب من دادند تعداد تماشاچی ها به دویست و سی نفر رسید ، پیروزی ما از روز های گذشته بیشتر شده بود و با اصرار من پانزده روز دیگر جلسه تازه ای تشکیل شد که تعداد تماشاچی 280 نفر رسید.

پانزده روز بعد ، تمام اعضای جلسه را دعوت کردیم ولی سالن ما گنجایش آن ها را نداشت لذا در صدد بر آمدیم محل تازه ای در نظر بگیریم.

از آن تاریخ بود که تصمیم گرفتیم سازمان داخلی خود را وسیع تر سازیم. اما در همان حال به طوری که راه و رسم کوتاه نظران است از گوشه و کنار ما را مورد تمسخر قرار داده و می گفتند که جمعیت کوچک و ناچیز ما را نمی توان یک حزب نامید البته این قبیل حرف ها در مبارزات سیاسی نباید طرف توجه قرار گیرد ولی من به یقین می دانستم که این سخنان از کوتاه نظری افراد مخصوصی است که نمی توانند فکر کنند تمام جمعیت های بزرگ جهان در ابتدا به قدری کوچک بوده است که کسی تصور نمی کرد بتوانند بعد ها کار مهمی انجام دهند ولی پشتکار و انرژی پی گیر می تواند در مدتی کوتاه ایده ال های بزرگ را بوجود بیاورد.

همیشه تشکیل احزاب سیاسی پایه های بسیار سست و لرزانی داشته ، اگر یک فرد بخواهد ایده و فکر بزرگی را که در مغزش راه یافته به نتیجه برساند باید با توسل به جهات مختلف برای خود طرفدارانی پیدا کند که با انرژی و اراده محکم اندیشه اش را بزرگ کنند.

کسانی که جمعیت ما را مسخره می کردند اگر به جای این سم پاشی ها دست همکاری بلند می کردند جمعیت کوچک ما می توانست با سرعتی بیشتر به جلو برود اما چه باید کرد که همیشه ، مخصوصا در ایده ها و سازمان های سیاسی منفی بافان تعدادشان بیشتر از کسانی است که اراده به خرج می دهند.

اگر کسی در مدت چهل سال آنچه در او وجود داشته برای پیشرفت فکر و نقشه تازه به مصرف رساند و در پایان این مدت نتواند به مقصود خود برسد یا لااقل جلو پیشروی دشمنان خود را بگیرد چنین فردی با عمل خود ضعف نشان داده و ثابت کرده که چهل سال از عمرش به بطلت گذشته است.

<http://www.WorldWar2.ir>

<http://www.NaziCenter.ir>

انجمن مرجع جنگ جهانی دوم

انجمن تخصصی نازی و رایش سوم



خطرناک تر از همه این است که چنین اشخاصی حاضر نیستند در جمعیت های سیاسی به عنوان یک عضو ساده همکاری کنند و درحالی که خودشان می دانند کاری از دستشان ساخته نیست اصرار دارند که ریاست جمعیت را به عهده بگیرند، این قبیل خود خواهی ها در هر ملت که یافت شود غیر از خسران و بدبختی نتیجه ای نخواهد داشت. از آن گذشته این قبیل افراد خود خواه اگر در یک جمعیت هم شرکت نمایند منظور آن ها کمک و خدمت به اجتماع خودشان نیست بلکه وجودشان به جای این که نافع باشد ممکن است مضر هم واقع شود.

اگر بخواهیم این گروه مردم را چنان که باید مشخص سازیم باید گفت که آن ها از قهرمانان افسانه ای ماقبل تاریخ به شمار می آیند که به زور و قدرت خود تظاهر می کنند اما در حقیقت از افراد بزدل و بی مصرف اند.

این گروه افراد اگر مانند پهلوان پنبه های قدیم با شمشیر و تجهیزات کاملاً مجهز شده و قیافه های خود را خوفناک هم نشان بدهند اگر از لحاظ روحی تقویت نشوند نمی توانند کاری صورت بدهند و به محض این که گروهی از کمونیست را مقابل خود ببینند پا به فرار می گذارند .

همیشه گفته اند که کاری را که انرژی و شهامت ذاتی در میدان های جنگ انجام داده نیمی از آن را اسلحه های آتشین به ثمر نمی رسانند و آیندگان هم نسبت به این قبیل افراد ایمانی نخواهند داشت.

من این افراد بزدل و منفی باف را خوب شناخته ام و همیشه ظاهر سازی آنان مورد نفرت من بوده است. رفتار آن ها هم نسبت به توده مردم اعجاب انگیز است ، یهودیان حق دارند که این فریب دهندگان قلبی را که به نفع آنان کارشکنی می کنند در ردیف قهرمانان آینده به حساب می آورند.

به این مسئله باید اضافه کنیم که این افراد یک ضرر دیگر هم دارند به این معنی که در برابر کسانی که شرافتمندانه می جنگند مانند یک لکه سیاه برای آینده باقی می مانند.

سازمان های سندیکالیست روزنامه هائی هم سطح فکر طبقه سوم بوجود آورده و با تعلیمات زهر آگین خود آن ها را پیوسته به شورش و عدم اطاعت از مقررات تشویق می کردند و هدف آن ها به طور مطلق این نبود که طبقه متوسط مردم را از گرداب بدبختی که در آن دست و پا می زدند نجات بدهند بلکه نظر آن ها فقط این بود که تا سرحد امکان خواسته های کودکانه آنان را پاسخ بدهند.

این قانون کلی است وقتی یک توده گمراه با رهبری آن ها جلو برود علاوه بر این که به دانسته های آنان چیزی افزوده نمی شود آنچه را هم که فرا می گیرند آن را کورکورانه انجام خواهند داد.

<http://www.WorldWar2.ir>

<http://www.NaziCenter.ir>

انجمن مرجع جنگ جهانی دوم

انجمن تخصصی نازی و رایش سوم

این طریقه آموزش یک نوع تنبلی فکری است یعنی وقتی جلو جهش های فکری گرفته شد رفته رفته حالت رخوت و تنبلی در افکارشان پدیدار می شود بین این افراد که در هم ریخته و در دنیایی از اوهام و اندیشه ها دست و پا می زنند مشکل است از این که بتوان تشخیص داد کدام گروه با حماقت و نادانی پیش می روند و کدام دسته از روی فکر و منطق کار می کنند.

به همین سبب بود که گاهی از اوقات من هم گول می خوردم و حتی نسبت به رفورماتور های مذهبی هم شک داشتم زیرا آن ها نیز تحت تاثیر مطبوعات دشمن قرار گرفته و مانند سابق نقش رهبری خود را از دست داده بودند در واقع تمام فعالیت های آنان این بود که ملت را از مبارزه عمومی منحرف ساخته و به جای این که کسی را به سوی مبارزه رهبری نمایند گروه مهمی را سرگرم مبارزات بی نتیجه مذهبی کرده بودند و کار به جایی می رسید که غالب جنبش های مذهبی مقدمات آن به ضرر ملت تمام می شد و هیچ جنبه مثبت و مفید در آن وجود نداشت .

از این جهت بود که جنبش جوان و تازه کار ما قصد داشت روی یک برنامه عمیق افرادی را که نقش رهبران مذهبی داشتند و خود را یک نژاد برتر از دیگران می دانستند به طرف خود بکشاند این گروه نام خود را راسیست گذاشته بودند و مقصود آن ها از این نام این بود که می خواستند بگویند نژاد آلمان برتر از سایر نژاد ها است اما معلوم نبود راسیست ها چه می خواستند بگویند نامی بود مبهم و بدون مفهوم که ظاهر آن گول زننده ولی در باطن اثر نتیجه های خونین دشمن دیده می شد.

گروهی که نام و نشان شان ابهام داشت ، ابهام از این که کسی نمی دانست ، راسیست به چه معنی است آن هم از طرف افرادی که تعدادشان بسیار زیاد بود که در یک محیط سیاسی مشغول فعالیت بودند جای آن داشت که با پیشروی خود جلوی هرگونه اقدامات و مبارزات سیاسی گرفته شود.

در حقیقت شرم آور بود وقتی دیده می شد عده کثیری از مردم به قدری به این گروه پیوسته و به آن ایمان داشتند که کلمه راسیست را بر کلاه هایشان نصب کرده و بد تر از همه این که نام آن ها دارای عقایدی بودند که با عقاید عمومی هماهنگی نداشت.

یک پروفیسور مشهور اهل باویر که از مبارزین سرسخت بود و به هوش و ذکاوت شهرت خاصی داشت و چندین بار با سرشناسان برلین سرشاخ شده و با مباحثه های علمی همه را مغلوب ساخته بود عقیده داشت که کلمه راسیست شباهتی به کلمه مشروطه خواهی آلمان دارد ، اما این پروفیسور تحصیل کرده اشتباه بزرگی کرده و نمی توانست

<http://www.WorldWar2.ir>

<http://www.NaziCenter.ir>

انجمن مرجع جنگ جهانی دوم

انجمن تخصصی نازی و رایش سوم

توضیح بدهد که چگونه ممکن است مشروطه خواهی قدیم آلمان با این مفهوم که امروزه نام آن را ، راسیست گذاشته اند هماهنگی دارد.

گمان می کنم که این پروفیسور تا آخر نتوانست در این باره توضیحی بدهد زیرا هیچ چیز راسیست ها با مفهوم حکومت ملی شباهت نداشت.

بالاخره وضع طوری شده بود که هر کس مطابق فکر و تشخیص خود از راسیست ها حرف می زد اما به قدری مفهومات مردم مختلف و گوناگون بود که هیچ کس نمی توانست سر رشته این حزب سیاسی را پیدا کند . من نمی خواهم درباره جهالت مردم زیاد حرف بزنم زیرا یک ژان بابتیست که خود را عالم و دانشمند مسائل مذهبی می دانست او هم نتوانست در آغاز قرن بیستم مفهومی برای این موضوع که رابطه با افکار معنوی مردم داشت پیدا کند این شهرت ها تنها چیزی که نشان می داد این بود که امکان داشت آن ها گروه دست چپی ملت بودند که افکاری مخصوص خودشان داشتند عقیده من به طور کلی این بود کسی که نتواند با دشمن سرسخت خود در جامعه مبارزه کند او را نباید از دوستان ملت دانست به همین جهت دوستی این مردمان نه فقط برای جنبش جوان ما فایده ای نداشت بلکه از بسیاری جهات به حال ما مضر واقع می شد .

از این جهت ما در ابتدا فقط به نام ، حزب ، برای شناساندن خود اکتفا کردیم و حق داشتیم امیدوار باشیم که تنها گفتن این کلام کافی نبود که لااقل گروه راسیست را از طرف ما متوحش و یا آن ها را از ما دور سازد بنابراین بعد از مباحثه های زیاد روی این قسمت توافق یافته و حزب خود را حزب کارگر ملی آلمان نام نهادیم.

این نامگذاری در ابتدای امر کهنه پرستان را از ما دور ساخت . این مردمان که با کلمات تو خالی سر و کله می زدند و در افکار راسیست فرو رفته و نژاد خود را برتر می دانستند دست از سر ما برداشتند و سایر طبقات مردم هم که سطحی فکر می کردند از کنار ما دور شدند.

البته این دسته دوم گاه و بیگاه از حمله کردن به ما خودداری نداشتند اما مبارزه آن ها قلمی بود و حقیقت امر این بود که هدف نهایی ما را نمی دانستند.

آن ها از این جهت ما را سرزنش می کردند که طریقه نادرستی را پیش گرفته ایم زیرا هنوز خودشان هم راه درستی را انتخاب نکرده بودند که به ما نشان بدهند.

<http://www.WorldWar2.ir>

<http://www.NaziCenter.ir>

انجمن مرجع جنگ جهانی دوم

انجمن تخصصی نازی و رایش سوم

در مقابل آن ها غیر از سکوت چاره ای نداشتیم زیرا مطمئن بودیم که اگر در برابر جمعیتی که بی جهت فریاد می کشند و با مشت بسته تهدید می کنند چاره ای غیر از سکوت و بردباری نداریم.

امروز هم مدتی که از آن تاریخ گذشته باز هم سعی داریم در مقابل کسانی که ما را جمعیت بی سر و صدا و ساکت می خوانند سکوت نماییم.

آن ها درباره ما می گفتند این ها نه تنها مردمانی ترسو و احتیاط کار هستند بلکه افرادی ناتوان و عوام فریب اند کسی که چیزی را درک می کند و خطر را از نزدیک می بینند و با چشم خود مشاهده می کند که باید به دیگران کمک برساند شرط عقل نیست که در چنین مواقع حساس سکوت اختیار کند و اگر واقعا منافع ملت را در نظر دارد باید مانند مردان از جان گذشته وارد میدان شود اگر این کار را نمی کند، پس وظیفه اش را نمی داند و به ناتوانی خویش اعتراف می کند.

بعضی از افراد حزب کارگر این طور نشان می دهند که چیزی می دانند اما معلوم نیست چه چیزی می دانند آن ها مردمان ناتوان و عاجزی هستند که ملت را با خود به سوی قایم موشک بازی می کشانند ، در حالی که مردمانی تنبل و بی کاره اند می خواهند نشان بدهند که در کارها ساکت و بی صدای خود فعالیت های عظیم و دامنه دار دارند.

به طور خلاصه آن ها دسته ای جادوگر و گردانندگان سیاست خاموشی هستند که حاضر نمی شوند با اعمال و افعال شرافتمندانه دیگران همکاری کنند.

آن ها حق داشتند صفاتی را که مخصوص خودشان بود به ما بدهند زیرا اگر موضوع سکوت بود ، راسیست ها از همه ساکت تر بودند و در واقع پروانه های ساکتی بودند که می خواستند کارکنان ساکتی باشند که کسی سر از کارشان در نیاورد ولی ما صد در صد یقین داشتیم که کارهای آن ها با صفر برابر است ولی صفر هم نبود آن ها مردمانی بودند که در دنیای سکوت ثمره کار سایرین را می دزدیدند .

به این موضوع خودخواهی و نادانی را باید اضافه کنیم که این جمعیت تنبل و گوشه گیر که از روشنایی می گریختند متوسل به ثمره کارهای دیگران بودند و در ضمن این چپاول ساکت و بی سر و صدا دیگران را به باد انتقاد می گرفتند و به این روش و سیستم عملا خود را همدست اعمال دشمنان ملت قرار داده بودند.

\*\*\*

<http://www.WorldWar2.ir>

<http://www.NaziCenter.ir>

انجمن مرجع جنگ جهانی دوم

انجمن تخصصی نازی و رایش سوم



در ابتدای سال 1920 درصد بر آمدم که یک سازمان بسیار وسیع از جمعیت خودمان تشکیل بدهیم اما بسیاری از همکاران دست زدن به چنین کاری را غیر عادی تلقی نموده و عقیده داشتند که در حال حاضر نمی توان از آن نتیجه مثبت گرفت.

مطبوعات مارکسیست ها متوجه ما شده بودند، از این پیش آمد خوشحال بودیم زیرا حملات آن ها نشان می داد که برای ما ارزش قائل شده و وجود ما باعث تحریک نفراتشان شده است.

ما در اجتماعات خود رسماً مخالفت خود را به آن ها نشان داده بودیم البته هر کدام از ما مجبور به سکوت می شدیم و معهذاً راز موفقیت ما در همین قسمت قرار داشت زیرا کم کم ما را شناخته بودند و هر چه شناسایی ما برای آن ها بیشتر می شد دامنه مخالفت شدیدتر و میدان مبارزه وسعت می یافت و به این ترتیب امیدوار بودیم که در یکی از جلسات خود با چند تن از آنان روبه رو شویم.

من خوب درک می کردم که با دشمن قوی رو به رو شده ایم و ممکن است جمعیت ما را متلاشی سازند ولی در هر حال این مبارزه حتمی بود و اگر امروز واقع نمی شد شاید تا چند ماه دیگر این تصادم حتمی الوقوع بود.

مبارزه ما با گروه سرخ ، آغاز شده و ما همگی مصمم شده بودیم که تا آخرین مرحله در برابر دشمن سرسخت خود مقاومت نماییم.

من به اخلاق و طبیعت طرفداران مارکسیست آشنا بودم و می دانستم اگر تا به آخر در برابر آن ها مقاومت کنیم علاوه بر این که توجه آن ها به سوی ما جلب می شد بلکه امیدوار هم بودیم که بتوانیم برای خود طرفدارانی به دست آوریم.

اولین رئیس جمعیت ما آقای هارر با عقیده من موافق نبود و چون مردی شرافتمند و احتیاط کار بود از ریاست جمعیت استعفا داد و به جای او شخصی به نام انتوان درکسلر جای او را گرفت اما من همان سمت مامور تبلیغات جمعیت را داشتم و به کار خود ادامه دادم تاریخ اولین جلسه اجتماع بزرگ ما که هنوز بین مردم ناشناس بود در روز 24 فوریه 1920 تعیین گردید.

من به تنهایی مامور تهیه مقدمات بودم ، این مقدمات بسیار کوتاه و مختصر بود و از آن گذشته لازم به نظر می رسید که با سرعت تمام این مقدمات فراهم شود ، درباره بعضی مسائل که محتاج به جر و بحث در اطراف آن بود

<http://www.WorldWar2.ir>

<http://www.NaziCenter.ir>

انجمن مرجع جنگ جهانی دوم

انجمن تخصصی نازی و رایش سوم



ضرورت داشت که قبل از گشایش جلسات خودمان چندبار اجتماعی تشکیل بدیم و این کار در فاصله بیست و چهار ساعت انجام گرفت.

آگهی تشکیل جلسه می بایستی به وسیله اعلان در جراید با انتشار بعضی اعلامیه ها که من خودم ترتیب دادن آن را به عهده گرفته بودم انجام شود و برنامه شامل رسیدگی به وضع و حال توده ملت بود که در ضمن بعضی نطق ها مقدمات آن فراهم شده بود.

برای شناسایی خودمان رنگ قرمز را انتخاب کردیم و همین مسئله تا جایی که ممکن بود آتش خشم و ناراحتی آن ها را شعله ور ساخت و دشمن را بر آن داشت که خود را به ما نزدیک کند و ما را بشناسد و به هر صورت در این مسائل باعث می شد که آن ها نمی توانستند ما را فراموش کنند.

حوادث بعدی نشان داد که در باویر هم یک جمعیت سیاسی دائر شده و بین مارکسیست و احزاب مرکزی تماس ها و برخوردهایی به وجود آمده و نتیجه آن شد که حزب مرکزی در نتیجه تماس با مارکسیست ها متزلزل و بعد از چندی از بین رفت.

پلیس هم بهانه ای نداشت که با جمعیت ما مخالفت کند و اجازه داد که آگهی ما در روزنامه چاپ شود. این آگهی تا اندازه ای مارکسیست ها را که در زیر پرده مشغول فعالیت بودند خرسند ساخت البته در خفا تلاش زیادی نمودند که از امتیاز این آگهی جلوگیری نمایند اما چون نام آن حزب کارگر بود که می خواست هزاران کارگر را در یک جا تمرکز بدهد و پلیس هم که با مقامات مارکسیست ها رابطه داشت صلاح ندانست مخالفت کند.

این آگهی که به طور تفصیل در جلد دوم این کتاب درباره آن گفتگو خواهد شد ظلیعه ای بود که آغاز مبارزه با مارکسیست ها را اعلام می کرد.

شاید این اعلامیه ها بتوانند برای آیندگان دلیل و مدرک درستی برای شناسایی جنبش سیاسی ما باشد و به آیندگان نشان بدهد که دشمنان ملت و کشور با چه سر سختی و لجاجت می خواست از پیشرفت این قبیل جنبش ها که به نفع توده ملت بود جلوگیری نمایند.

این اعلامیه ثابت می کند که بر خلاف نظریه بسیاری از مردم که فکر می کردند در باویر یک حکومت ملی وجود داشته این نظریه را به کلی منتفی می کند. زیرا از مفاد اعلامیه ها روشن می شود که حکومت ملی باویر در سال

<http://www.WorldWar2.ir>

<http://www.NaziCenter.ir>

انجمن مرجع جنگ جهانی دوم

انجمن تخصصی نازی و رایش سوم

های 1919 تا 1923 هرگز پشتیبان حکومت ملی نبوده و این ملت بود که خودش به سوی حکومت ملی تمایل پیدا کرد و دولت خود را به این طرف کشاند.

دولت ها هم طوری بودند که گاهی مزاحم این جنبش ها می شدند و معتقد بودند افکار افراطی هرگز نمی تواند پایه های حکومت ملی را استوار سازد.

اما این افکار در مورد دو نفر استثنا داشت یکی رئیس پلیس آن زمان بنام ارنست یوهرنر (Ernest Johner) و مشاور با وفای او (اوبرمان فریک) . تنها افراد عالی رتبه کشور بودند که در آن زمان جرات می کردند خود را آلمانی خالص بدانند.

در بین روسا و کارکنان مسئول دولت ، ارنست یوهرنر ، تنها کسی بود که احساس ملیت داشت و خود را در مقابل ملت مسئول می دانست و حاضر بود برای سعادت ملت دست به هرگونه فداکاری بزند و برای تجدید حیات ملی آلمان حاضر بود جان خود را فدا کند.

او از زمره آن قبیل کارگران نبود که عقیده داشتند در مقابل حقوقی که از دولت می گیرند بایستی مطابق میل و اراده دولت رفتار کنند در حالی که منافع ملت را بر هر چیز مقدم می دانست و معتقد بود که هر یک از افراد به نوبه خود برای به دست آوردن استقلال ملی باید مجاهدت و کوشش نماید.

قبل از هر چیز او از آن طبیعت های لجوج و سرسختی بود که خلاف بسیاری از رجال سر سپرده کشور از دشمنی و مخالفت خیانت کاران ملت و کشور نمی ترسید بلکه همیشه مانند یک شخص مدافع و وطن پرست در تعقیب آن ها بود.

نفرت و دشمنی یهودیان و مارکسیست ها و طرفداران دروغ پردازان آن ها سر لوحه برنامه زندگیش به شمار می آمد.

او مردی کاملاً شریف و دارای قلبی پاک و یک آلمانی خالص بود که عقیده اش در این جمله خلاصه می شد : «مرگ بهتر از اسارت است» ، البته یک کلام و یک جمله ساده ای بود ولی مفهوم آن سراسر وجودش را تشکیل می داد.

او و همکارش دکتر فریک در نظر من تنها کارگران دولتی بودند که می توان آن ها را به وجود آورنده حکومت ملی جاوید به شمار آورد.

<http://www.WorldWar2.ir>

<http://www.NaziCenter.ir>

انجمن مرجع جنگ جهانی دوم

انجمن تخصصی نازی و رایش سوم

قبل از گشایش اولین جلسه جمعیت ما لازم بود نه تنها وسائل تبلیغات را از هر جهت فراهم سازد بلکه در صدد بودم مرامنامه حزب را به طور مفصل و مشروح به چاپ برسانم.

در جلد دوم این کتاب به طور مشروح بیان خواهم کرد که روش حزب ما از چه قرار بود اما در این جا فقط به این نکته می پردازم که این برنامه نه تنها توانست پایه های سازمان جمعیت کوچک ما را استوار سازد بلکه جسته و گریخته به مقصدی که ما تعقیب می کردیم آشنا شدند و همین آشنایی سبب گردید که بعد ها کسانی به پشتیبانی ما برخیزند که می توان آن ها را جزء روشنفکرانی قرار داد که در ابتدای امر شروع به مسخره نموده بودند و عده ای که بنای اعتراض و خرده گیری را گذاشتند.

صحت و استحکام برنامه ما باعث شد که پایه های جمعیت ما را استوار سازد. بعد ها در ده سال اخیر شاهد روی کار آمدن ده ها حزب مختلف بودم اما آن ها مانند این که در معرض یک باد شدید قرار گرفته باشند بدون این که اثری از خود باقی بگذارند نابود گردیدند و معهذا یکی از آن ها تا امروز باقی مانده و آن حزب ملی سوسیالیست کارگر آلمان است و امروز هم مانند سابق این اطمینان را دارم که این حزب با قدرتی که دارد محکوم به زوال است ممکن است گردانندگان این حزب گاهی اوقات مانع حرف زدن ما بشوند ولی هرگز نخواهند توانست از پیروزی ما جلوگیری نمایند.

اجتماعاتی که در چهار نوبت قبل از ژانویه 1920 تشکیل گردید برای ما وسائلی ایجاد کرد که محتاج آن بودیم و توانستیم اولین اعلامیه خود را به صورت یک قطع نامه رسمی ضمن اعلام برنامه خود منتشر نماییم.

اگر من جلد اول کتاب خود را در آغاز اولین جلسه رسمی حزب خودمان خاتمه می دهم به این جهت است که این جلسه پایه های اولیه جمعیت ما را استوار ساخت و برای اولین بار توانست توجه ملت را به سوی ما جلب کند.

من در آن روزها فقط از یک چیز نگران بودم و با خود می گفتم آیا سالن ما در آن شب مملو از جمعیت خواهد بود یا این که باید در برابر یک سالن خالی از جمعیت سخنرانی نمایم؟ با این حال من کاملا اطمینان داشتم که جمعیت زیادی در جلسه خود خواهیم داشت و این جلسه آغاز پیروزی ما خواهد بود.

در حالی که با بی صبری تمام انتظار آن روز را داشتم حالت روحیه ام از این قرار بود. قرار بود جلسه ما در ساعت هفت و نیم گشایش یابد و هنگامی که در آن شب قدم به سالن گذاشتم احساس کردم از شدت شادی و لذت نزدیک است قلبم از هم شکافته شود.

<http://www.WorldWar2.ir>

<http://www.NaziCenter.ir>

انجمن مرجع جنگ جهانی دوم

انجمن تخصصی نازی و رایش سوم

سالن جلسه پر از جمعیت بود به طوری که سر های مردم به یکدیگر تصادم می کرد در آن شب بیش از دو هزار نفر حضور داشتند و اتفاقا کسانی را که می خواستیم آمده بودند.

بیشتر سالن را کمونیست ها و احزاب مستقل اشغال کرده بودند و به طوری که معلوم بود اولین قطعنامه چنان اثری داشت که لازم می دیدند در این جلسه حضور پیدا کنند.

به زودی وضع صورت دیگری پیدا کرد پس از ایراد سخنرانی یکی از اعضا من رشته سخن را به دست گرفتم اما چند دقیقه بعد باران اعتراض مانند تگرگ بر سرم ریخته شد ، دسته های وابسته به هم یکی پس از دیگر وارد سالن شدند و ورود آن ها باعث شد که مجبور شوم سخنان خود را قطع نمایم.

گروهی از دوستان و همکاران قدیم میدان جنگ و سایر طرفداران در مقابل کسانی که قصد به هم زدن جلسه را داشتند مقاومت کرده و بعد از کوشش بسیار نظم و آرامش قابل ملاحظه ای به جلسه دادند.

بنابراین توانستم به سخنان خود ادامه بدهم و پس از گذشتن نیم ساعت به طور ناگهانی کف زدن های پی در پی و فریاد های خوشحالی سالن را فرا گرفت. بعد از پایان سخنرانی برنامه حزب را پیش کشیدم و برای اولین بار به توضیح و تفسیر آن پرداختم. هر یک یک ربع ساعت یک بار در اثر تشویق های مداوم مجبور به سکوت و قطع سخنرانی بودم و پس از آن مواد پنج گانه برنامه حزب را یک به یک برای حضار شرح دادم و از مدعوین خواهش نمودم که درباره آن قضاوت نمایند. تمام مواد آن مورد استقبال گرم مردم قرار گرفت و هر لحظه آتش احساس و استقبال مردم گرم تر می شد. هنگامی که آخرین ماده مورد توجه مردم قرار گرفت در برابر خود سالن پر جمعیتی را دیدم که با اطمینان و ایمان کامل عقاید مرا تائید می کردند پس از گذشتن چهار ساعت سالن کم کم خالی شد و انبوه جمعیت مانند سیل به طرف در خروجی روان شدند به طوری که برای خارج شدن به هم فشار می آوردند و مجبور می شدم خودم برای باز کردن راه دخالت نمایم.

در آن حال با شوق و لذت تمام فکر می کردم که تا چند ساعت دیگر اصول مسلم حزب جدید ما بین مردم آلمان منتشر شده و دیگر ممکن نیست که جمعیت ملی ما به دست فراموشی سپرده شود.

تنور روشن شده بود ، در آتش مشتعل و سوزان آن مواد منفجره ای وجود داشت که بعد ها می توانست مانند زیگفرید آزادی و سعادت ملت آلمان را تامین نماید.

<http://www.WorldWar2.ir>

<http://www.NaziCenter.ir>

انجمن مرجع جنگ جهانی دوم

انجمن تخصصی نازی و رایش سوم

در برابر چشم خود می دیدم که جمعیت ما در حال بلند شدن است و فرشته انتقام جوی غیر قابل شکست در برابر دشمن شرم آور نهم نوامبر 1918 قامت خود را بر خواهد افراشت.  
سالن ما کم کم خالی می شد و جمعیت تازه ما در راه پیروزی قدم می گذاشت.

WORLDWAR2.IR

انجمن مرجع جنگ جهانی دوم

انجمن تخصصی نازی و رایش سوم

NAZICENTER.IR

<http://www.WorldWar2.ir>

<http://www.NaziCenter.ir>

انجمن مرجع جنگ جهانی دوم

انجمن تخصصی نازی و رایش سوم



# نبرد من

به قلم آدولف هیتلر

انجمن مرجع جنگ جهانی دوم

فصل دوازدهم :

انجمن تخصصی نازی و رایش سوم

عقاید فلسفی حزب

NAZICENTER.IR

کاری از

انجمن مرجع جنگ جهانی دوم

و

انجمن تخصصی نازی و رایش سوم

<http://www.WorldWar2.ir>

<http://www.NaziCenter.ir>

انجمن مرجع جنگ جهانی دوم

انجمن تخصصی نازی و رایش سوم

در تاریخ ۲۴ فوریه ۱۹۲۰ نخستین میتینگ تاریخی حزب جوان ما آغاز گردید به این معنی که در سالن بزرگ ( هوفورهاوس ) واقع در مونیخ بیست و نه ماده برنامه ما در برابر جمعیتی نزدیک به دو هزار نفر در معرض افکار عمومی گذاشته شد و هر یک از این مواد مورد استقبال مردم قرار گرفت و به این ترتیب برای اولین بار رئیس عمومی در اختیار افکار عمومی قرار گرفت زیرا مواد برنامه ما هر کدام شامل یک دنیا ایده‌های سیاسی بود که حل و فصل آن نیاز به سعی و مجاهدت زیاد داشت و اگر چه در ظاهر امر هر کدام از این مسائل ساده تلقی میشد اما در مقابل آن برای کسانی که سال‌ها در قید اسارت به سر برده بودند با این که مواجه با اشکالات فراوان می‌شد ارزش داشت و لازم بود که یک قدرت کامل در آن دخالت کند تا بتواند قشرهای فشرده را که در تنبلی و کسالت و دروغ و تزویر دست و پا می‌زنند از هم جدا ساخته و راه مستقیم هر کدام را روشن سازد .

برنامه یک حزب جوان دارای ایده‌ها و مسائل درهمی است که تجزیه و ترکیب آن کار مشکلی است . هر کدام از آنها مخصوص زمان و مکان معینی است و باید دید به چه وسیله ممکن است یکی را از جا حرکت داد و دیگری را برای اجرای آن به کار واداشت.

هر یک از آن مواجه با اشکال تازه ای است که ابتدای آن در سیاست پارلمانی است زیرا اعضای پارلمان همیشه در این بدگمانی دست و پا می‌زنند که ممکن است ملت در خیال شورش بر علیه دولت باشد و می‌خواهد خود را از زیر بار شرایط و مقررات گذشته برهاند.

در این موقع است که احزاب وابسته باید ملت را راهنمایی کنند و راه مستقیم را به آنها نشان بدهند و این کار را گروه تجربه کرده و متخصص انجام می‌دهند.

احزاب برای راهنمایی مردم از حوادث گذشته سر مشق می‌گیرند، با تشکیل کمیسیون‌ها و سر کمیسیون‌های کوچک تر منافع ملت را جستجو می‌کنند، به مقالات و نوشته‌های مطبوعات گوش می‌دهند و توجه دارند که بدانند خواسته ملت چیست و به چه چیزها احتیاج دارند و چه مسائلی باعث ناراحتی آنها است. با دقت تمام در وضع و حال تمام طبقات بررسی می‌کنند و در فکر این خواهند بود که برای هر یک از طبقات آنچه را که می‌خواهند برای آن راه حلی به دست بیاورند و در این حال است که از مجموع این مطالعات حزب برای خود برنامه ای می‌سازد که بدون تردید قسمت مهمی از آن به ضرر کسانی است که نمی‌خواهند موجبات آسایش ملت فراهم شود. و از اینجا است که بین دو جبهه مخالف ستیزه گری آغاز شده و تصادم حاصل می‌گردد.

کمیسیون‌ها برای حل و فصل این مشکلات گرد هم جمع می‌شوند، برنامه‌های سابق را بررسی می‌کنند، مانند سربازانی که در میدان جنگ باید در هر ساعت سنگر خود را عوض کنند آنها هم یقین دارند که باید تغییری در سنگر خود بدهند. زیرا باید با یک روش تازه آنچه را که در قدیم وجود داشته به هم بریزند و بر روی خرابه‌های سابق بنای تازه ای استوار سازند.

از مجموع این مطالعات برنامه ای تازه می‌سازند به طوری که نیازمندی هر یک از طبقات در نظر گرفته شده باشد. برای دهقان زراعت او را تضمین می‌کنند و برای صنعتگر محصولاتش حمایت می‌شود و برای مصرف کننده آنچه را که می‌خواهد خریداری کند ارزان برای او تهیه شود، حقوق و دستمزد معلمین افزوده شده و کارمندان دولت نیز به نسبت کار و حرفه از مزایای قانون استفاده کنند.

<http://www.WorldWar2.ir>

<http://www.NaziCenter.ir>

انجمن مرجع جنگ جهانی دوم

انجمن تخصصی نازی و رایش سوم

دولت باید وسائل بسیار آسان در اختیار بیوه زنان و یتیمان گذاشته و وسائل نقلیه بایستی اصلاح و قیمت ها پایین برود و مخصوصا مالیات ها باید تعدیل گردد به طوری که حداقل مالیات به نسبت معین مراعات شود. گاهی پیش می آید که در ایجاد بعضی سازمان ها کوتاهی شده و یا اینکه نمی دانند مردم به چه چیزها احتیاج دارند. بنابراین با سرعت تمام لازم است برنامه ای در اختیار مسئولین امر قرار گیرد که با حسن نظارت موجبات آسایش مردم را فراهم کنند، و در دستگاه ارتش نیز آسایش و رضایت کاملی حاصل شود. یعنی وسائلی برای آسایش زن و بچه های آنها در دست باشد که در دوران صلح و جنگ یا در ماموریت های اتفاقی خانواده آنها در رفاه و آسایش باشند.

پس از برقراری این شرایط باید آنها را طوری تربیت کرد که اتحاد و ایمان داشته باشند. در موقع انتخابات با ایمان کامل رای بدهند و بدانند رای و عقیده آنها در برقراری رفورم های لازم بسیار موثر بوده است. وقتی روزهای انتخابات گذشت و نمایندگان آخرین جلسه خود را تشکیل دادند و دانستند که برای چهار یا پنج سال باید به نفع ملت وظایف خود را انجام دهند ملت با خیال راحت می تواند به کارهای خود مشغول شود. کمیسیون های مربوط به تنظیم این برنامه ها خود را خواهی نخواهی با هر گونه مبارزه ای آماده می سازند و باید بدانند کسانی هستند که نمی خواهند این اقدامات به نفع ملت انجام شود. اما او نباید گوش به این مخالفت ها بدهد زیرا باید آنقدر مقاومت کند تا نان روزانه ملت فراهم شود.

اما مجلس پارلمان آلمان برای نمایندگان، خانه امید است. بعد از اینکه دوره چهار ساله نمایندگی آنها گذشت، در جریان هفته های آخر مانند حشره ای که می خواهد خود را به شکل زنبور طلایی در آورد دست از مناقشات و عربده های خود می کشند زیرا می دانند دوره خدایی و قدرت آنها تمام شده و باید جاده را برای دوره آینده هموار سازند. در آن وقت است که بر خلاف سابق در آن روزهای آخر دوست ملت آلمان می شوند و به آغوش آنها پناه می برند و با آنها درباره انتخابات حرف می زنند، کارهایی را که انجام داده اند به رخ آنها می کشند و انتظار دارند که ملت از راه حق شناسی در پشت آنان قرار گرفته و یک دوره دیگر آقایی و خدایی را با رای خودشان در اختیارشان بگذارند. وقتی از جانب ملت با عدم حق شناسی رو به رو می شوند برای رسیدن به هدف نهایی خود چاره ای ندارند جز این که به احزاب قدیم و به کسانی که آن روز با آنها مخالفت می کردند رو بیاورند و به آنها یاد آور می شوند که باید برنامه کارهایشان تغییر کند.

البته کمیسیون ها با این قسمت ها روی موافقت نشان نمی دهند ولی آنها که درس خود را از بر کرده اند با توسل به حيله و تزویر و نشان دادن قیافه حق به جانب نظرشان را به سوی خود جلب می کنند. تعجب آور نیست که ملت بدبخت در هر بار مواجه با این بازی ها می شود. و نتیجه آن همیشه برای آنها یکسان است اما وقتی تحت فشار و راهنمایی مطبوعات مزدور واقع شد دو مرتبه چشمان ملت خیره شده و مانند حیوانات به سوی صندوق رای سرازیر می شوند، بورژوا هم مانند طبقه پرولتاریا به جای همیشگی خود بر می گردند و دو مرتبه به نفع همان کسی که یک بار فریبش داده رای می دهند.

<http://www.WorldWar2.ir>

<http://www.NaziCenter.ir>

انجمن مرجع جنگ جهانی دوم

انجمن تخصصی نازی و رایش سوم

به این ترتیب رای دهنده و نماینده پارلمان با هم می پیوندند و دوره دوم باز هم این برنامه تکرار شده و او بر شاخه سیاست می چسبد و از برگ و میوه آن به نفع خود تغذیه می کند، بدنش بر روی درخت سیاست دست و پا می زند تا به شکل یک پروانه در آمده پرواز کند.

هیچ چیز از این عجیب تر نیست که انسان ببیند یک برنامه چندین بار تکرار شده و ملت آلمان در دام فریب کاری جمعی کرم های زهردار گرفتار گردیده و این برنامه را سال ها و قرن ها دنبال نمایند و این خود روشن و آشکار است که با این روش سیاست که افکار بورژوا سرکوب شده هرگز نخواهند توانست روی پا ایستاده و نیروی لازم را بر علیه قدرت های ستمکارانه مورد استفاده قرار دهند.

این کاملاً بدان می ماند که شما یک عمر بر سر کودک بزنید و از رشد و تکامل او جلوگیری کنید و معلوم است که چنین موجود سر خورده در خود آن نیرو را نخواهد یافت که با استفاده از منابع طبیعی فکر و اندیشه را در خود تقویت نماید.

از آن گذشته این نوع نمایندگان آلمان به هیچ چیز فکر نمی کنند. آنها در حالی که در برابر ملت مانند گرگ درنده اندیشه های آنان را غارت می کنند خود در برابر دشمن خانگی درمانده می شوند و قدرت مبارزه را ندارند و نمی توانند اصول دموکراسی سیاست داخلی را برای از بین بردن آنها تنفیذ نمایند زیرا تئوری مارکسیست اصول دموکراسی آنان را در هم می ریزد و گاهی هم واقع می شود که اصول دموکراسی نمایندگان به نفع دشمن تمام شده و راه پیشروی را برای آنان باز می گذارد و هنگامی که یکی از احزاب مارکسیست با ظاهر سازی و مهارت سیاسی وابستگی خود را به اصول دموکراسی نشان می دهد اعمال آنها به قدری ماهرانه و از روی حساب است که این آقایان با آن زرنگی و مهارتی که در برابر ملت داشته اند مانند موش در تله افتاده و منافع اکثریت را در مقابل آن ها از دست می دهند.

در روزهایی که نمایندگان آلمان با خیال راحت در جای خود نشسته و خود را آقا و رهبر منافع خویش می دانند مارکسیست ها مانند موش هایی که در زیر زمین به کندن و جویدن پایه های منزل اشتغال دارند در اجتماعات پایین و در آغوش فشرده توده ملت رخنه می کنند و با مهارت تمام قدرت را به دست می گیرند. بنابراین مارکسیست مدت ها پا به پای دموکراسی پیش می رود و اگر می توانست از راه راست به مقصود برسد با وسایل غیر مستقیم نقشه های ویران کننده خود را اجرا می کند تا به جایی که ریشه توانایی ملت را فاسد و لرزان می سازد.

مارکسیست به قدری در کار خود استاد و ماهر است که وقتی می بیند وقتی در دیگ جوشان جادوگری دموکراسی پارلمانی می تواند غذایی را که برای ملت فراهم کرده مخلوط کند و آن را به صورت غذای مطبوع تحویل ملت بدهد پیش می آید و آشپزهای ماهر دامن همت به کمر می زنند و مشغول کار می شوند و در صورتی در کار خود پیروز می شوند که بتوانند با اجرای حقه بازی در محیط پارلمانی چشم بندی کنند و منافع ملت را به صورتی عوام فریبانه ارائه دهند در این وقت پرچم دار بین المللی سرخ به جای این که از اصول دموکراسی کمک بخواد توده ملت و جمع پرولتاریا را مخاطب قرار داده و به عنوان همدردی و همفکری به منظور این که می خواهد دردها و بدبختی های آنان را جبران کند این جمع ناامید و رنج کشیده را برای بدست آوردن حقوق و مزایای از دست رفته خود به

<http://www.WorldWar2.ir>

<http://www.NaziCenter.ir>

انجمن مرجع جنگ جهانی دوم

انجمن تخصصی نازی و رایش سوم

شورش و انقلاب و مقاومت در مقابل دولت وا می دارد و به آن ها اشاره می کند آنچه که در سالن های قانونگذاری و در دیگ های جوشان پارلمانی ریخته و پرداخته اند به ضرر ملت است زیرا آنها نمی خواهند کاری انجام شود که به نفع توده ملت باشد.

به این ترتیب بدون این که کسی متوجه شود اصل دموکراسی خود به خود تصفیه می شود و رفته رفته حوادثی را مانند پانیز 1916 پیش خواهد آورد که نه ملت از دولت خود راضی است و نه این که دولت قیام و شورش ملت را استقبال می کند.

به طوری که قبلا نیز اشاره کردم در حقیقت افرادی احمق و مزدور باشند تا در برابر یک چنین قوانین گول زنده سر تسلیم فرود آورند و با سادگی خود در پرتگاهی قرار گیرند که سقوط آنان حتمی باشد.

در تمام طبقات بورژوازی مبارزهای سیاسی فقط به منظور به دست آوردن کرسی های پارلمانی است. مبارزه ای است که اصول مسلم آزادی و دموکراسی در موقع لزوم مانند کیسه ای پر از پوشال در اعماق نیستی فرو رفته و برنامه آن ها مانند یک قدرت کامل ملت را در خود حل می کنند.

برای انجام و تنفیذ این برنامه عظیم افکار وسیع و بلند عوام فریبانه چون جاذبه مغناطیس آن ها را به طرف خود می کشاند.

اما گاهی اتفاق می افتد وقتی که یکی از احزاب مارکسیست در حالی که با یکی از مسائل فلسفی خود مجهز شده که در عین حال هزار بار جنایت کارانه است به طرف یکی از مقدسات ملی حمله می کند البته ملت اگر نادان و ساده نباشد در برابر این حمله ناگهانی مقاومت می کند زیرا در مراحل اول نمی تواند به طور کامل در رگ و ریشه این عقیده جدید فرو رود اما معلوم است که این مقاومت ها در مدت بسیار کوتاه در هم شکسته شده و چون در ظاهر امر مسائل فلسفی آن به نفع او است و نقاط حساس زندگیش را هدف قرار داده دیر یا زود رنگ آن ها را به خود می گیرد.

اگر یکی از این افراد فریب خورده به حزب جوان ما ایراد بگیرد که برای چه از مقدمات انقلابی که آن ها فراهم کرده اند پشتیبانی نمی کنیم ما در برابر این سوال یک پاسخ می دهیم و می گویم البته کوشش ما بر این است آن چه را که شما در اعمال جنایتکارانه خود از دست داده اید به دست بیاوریم شما با اعمال ظاهر فریبانه و مسحور کنند خود ملت را به سوی پرتگاه خطرناکی کشانده اید اما با یک سازمان فلسفی جدید وضعی فراهم خواهیم ساخت که یک روز بتواند دو مرتبه از جا برخاسته و به سوی دنیای آزادی و استقلال رهبری شود.

بنابراین اولین سعی و کوشش ما در آغاز کار این است که گروه از جان گذشته ای را به وجود بیاوریم که مانند سازمان های مارکسیستی از همکاری با آشیانه فساد که نام آن را پارلمان آلمان و مرکز قانون گذاری گذشته اند خودداری نمایند. اولین اقدام ما ایجاد یک برنامه منظمی است که از روی یک سیستم درست بتواند از روی موازین طبیعت افراد ضعیف و ناتوان و منفی باف را از جمعیت ما جدا ساخته و یا اعتماد و ایمان کامل به سوی سعادت و آزادی قدم بردارد.

این دیگر معلوم است وظیفه ای را که ما عهده دار شده ایم کار بسیار سنگین و مشکلی است زیرا هنوز کسی به طور آشکار نمی داند برنامه ما روی کدام موازین استوار شده اما در موقع عمل نشان خواهیم داد که مارکسیست ها نخواهند توانست با این سیستم گول زنده پایه های محکمی برای آینده ملت آلمان استوار سازند.

<http://www.WorldWar2.ir>

<http://www.NaziCenter.ir>

انجمن مرجع جنگ جهانی دوم

انجمن تخصصی نازی و رایش سوم



شناسائی این نقشه وسیع وابسته به این است که مردم دولتی را که باید برای آن ها کار کند بشناسند زیرا مفهوم دولت در یک کشور کاملا دموکراسی که بخواهند سعادت ملت را تعیین نمایند با سایر دولت ها بسیار متفاوت است .

\*\*\*

من در جلد اول کتاب خود نکری از فرقه مذهبی بنام فولکیش کردم و ضمنا در این خصوص اشاره نمودم که این کلام برای ما مفهوم خاصی ندارد که بتواند اساس یک فرقه مبارزه برای ملت واقع شود .

بنابراین قبل از این که درباره ی اصول برنامه حزب کارگر ناسیونال سوسیالیست آلمان بحث خود را ادامه دهم لازم می دانم درباره این فرقه و روابطی که ممکن است با حزب ما داشته باشد چند کلام بگویم .

کلام ، فولکیش که فرقه مذهبی نام خود را روی آن گذاشته اند برای ما مفهوم روشنی ندارد و به طور کلی می توان آن ها را در ردیف سایر کلماتی قرار داد که به معنا و مفهوم فرقه مذهبی باشد .

فرقه مذهبی آلمان در آن زمان برای خود مفهوم خاصی داشتند ولی باید دانست که توده ملت به طوری نبودند که بتوانند آن ها را به دو فرقه مشخص فلسفی و مذهبی تقسیم کنند اگر به طور تحقیق یک چنین فرقه ای در بین ملتی پیدا شوند برای آن است که بتوانند دارای فکر آزاد و مستقلی باشند و روی اصول فلسفه و مذهب آزادی خود را حفظ نمایند .

از طرف دیگر ما عقیده داریم که اگر احساس مذهبی در یک قوم تقویت شود لااقل می تواند آن ملت را مافوق درجه انسانی قرار دهد زیرا ایمان داشتن به یک چیز اساس آزادی فکر و رها ساختن او از قید اسارت است .

اگر امروز بتوانند پایه های احساس مذهبی را استوار نگاه دارند در صورتی که معتقدات مذهبی با اصول یک تعلیم و تربیت درست هماهنگ باشند با این روش پایه های معتقدات مردم مستحکم می شوند و در تصفیه اخلاق و عادات عمومی موثر واقع شده و آن ملت را از اسارت عقاید نامطلوب سیاسی رها خواهند ساخت و برعکس اگر اصول مذهب و معتقدات ملی را سست سازند بدون این که یک عقیده و ایمان معادل آن در جایش قرار دهند خواهند دید که با از دست رفتن عقاید مذهبی تزلزل خاطر جای آرامش و ایمان را گرفته و پایه های زندگی اجتماعی را متزلزل خواهند ساخت .

پس باید از این مقوله نتیجه گرفت که نه تنها انسان برای به کار بردن افکار عالی زندگی خود را باید ادامه بدهد بلکه وجود یک ایده آل کامل و عالی به نوبه خود برای انسان یکی از شرایط مسلم زندگی است و هر جمعیتی که بخواهد به مقصود برسد با این ایده آل شروع به کار خواهد کرد .

عقاید مذهبی دارای امتیازاتی است که آدمی را از بسیاری آلودگی ها جدا نگاه می دارد به طور مثال همین عقیده جاودان بودن روان که در اساس هر یک از مذاهب قرار دارد و زندگی ابدی در جهان دیگر از مسائل مهمی است که در استوار ساختن پایه های اراده آدمی بسیار موثر خواهد بود .

ایمان یک آلت نیرومندی است که کره ها را می شکافد و راه شناختن مفاهیم فلسفی و مذهبی را باز می کند . بدون ایمان و فلسفه کامل داشتن مذهب با هزاران اشکال که به خود گرفته نه تنها برای زندگی انسان بی ارزش خواهد بود بلکه عدم ایمان موجباتی برای سقوط و بدبختی انسان فراهم خواهد ساخت .

<http://www.WorldWar2.ir>

<http://www.NaziCenter.ir>

انجمن مرجع جنگ جهانی دوم

انجمن تخصصی نازی و رایش سوم

احزابی که برای نتیجه رساندن یک برنامه درست و کامل تشکیل می شوند اگر در اساس آن ایمان و عقیده کامل وجود نداشته باشد محکوم به زوال است .  
بنابراین باید گفت .

تحقق یافتن یک ایده آل تنوری و نتایج اساسی و منطقی آن بر پایه احساس تنها قرار ندارند بلکه اراده آدمی با تقویت از نیروی فعالیت های معنوی می تواند یک ملت را به سوی آزادی رهبری کند ، هر جا ایمان کامل باشد اراده قوی هم وجود خواهد داشت . مردان بی اراده کسانی هستند که به هیچ چیز ایمان ندارند .  
هنگامی یک ملت می تواند به سوی حقیقت محض و استقلال کامل رهبری شود که ارتش منظم معنویات او بر اساس انسان دوستی و ایمان درست مجهز شده باشد .

یک عقیده فلسفی اگر هزار بار درست و کامل باشد و بتواند جمع کثیری را تشکیل دهد سرانجام برای سعادت ملت بی ارزش خواهد ماند مگر این که اساس آن با مردانی با ایمان پی ریزی شده باشد .  
در مقابل آن هر حزب هرچه قوی باشد به صورت یک حزب ساده باقی خواهد ماند مگر این که اعمال او بتواند با جهش های اندیشه او هماهنگی کند یعنی هرچه فکر می کند با ایمان کامل آن را به موقع اجرا بگذارد و فلسفه این حزب وقتی می تواند سعادت ملت خود را تأمین نماید که پایه های آن روی ایمان استوار شده باشد .  
بر روی این شرایط است که می توان حزب جدیدی روی کار آورد تا بتواند تغییرات و تحولات لازم را ایجاد کند و اجرای این شرایط روی ایمان کاملی است که به ایده و اندیشه خود داده اند .

بر روی این اساس است که می توان یک برنامه کامل سیاسی را استوار ساخت یعنی بر روی اساس عقاید فلسفی است که می توان عقاید سیاسی را به وجود آورد ، سیاست هم باید طوری باشد که پایه اش بر روی افکار واهی استوار نگردد زیرا بین فکر تا عمل فاصله زیاد است پس باید وسائل عملی برای آغاز مبارزه به دست آورد و آن وسائل هم طوری باشد که بتوان برای به دست آوردن پیروزی آن را مورد استفاده قرار داد .

\*\*\*

اگر خواسته باشیم از بحث خود درباره فرقه مذهبی نتیجه بگیریم به این نتیجه کلی خواهیم رسید که :  
مفهوم فلسفی امروز برای ایجاد یک سیستم خاص از نظر سیاسی وابسته به این است که اعضای دولت باید از کسانی انتخاب شوند که با ایمان کامل و محکم بتوانند با نیروی خلاقه خود تمدن جدیدی را استوار سازند .  
اما تشکیل یک چنین دولت نیرومند بدون در نظر گرفتن شرایط اصلاح نژادی ممکن نیست .  
دولت وابسته ضروریات اقتصادی بر اساس نیروی سیاسی است و یک چنین مفهوم عالی وابسته به این است که اعضای دولت از افراد یک نژاد عالی و برجسته تشکیل شده باشند .  
کسی که به اختلاف بین نژاد ها معتقد نیست و نمی داند کدام نژاد برتر می تواند اساس تمدن یک کشور را استوار سازد چنین شخص در مورد شناختن لیاقت اشخاص زیاد اشتباه می شود .  
پذیرفتن تساوی استعداد و لیاقت بین نژاد نتیجه اش این است که در مورد افراد و ملت هم این طور قضاوت خواهد کرد .

<http://www.WorldWar2.ir>

<http://www.NaziCenter.ir>

انجمن مرجع جنگ جهانی دوم

انجمن تخصصی نازی و رایش سوم

مارکسیست بین المللی امروز از اتحاد و هم بستگی یک یهودی به نام کارل مارکس و یک فلسفه غلط موجود در بین مردم به وجود آمده است .  
بدون این اتحاد و هم بستگی که مانند زهری هولناک پیکر عالم انسانی را مسموم ساخته پیشرفت سیاسی فوق العاده این فلسفه امکان پذیر نبود .  
کارل مارکس تنها کسی بود که در باتلاق پوسیده یک دنیای فاسد و گندیده ظاهر شد و توانست از لا به لای این باتلاق کثیف یک مشتمت مواد سمی و زهرآلود را تحویل مردم بدهد . او با شتاب تمام به این مواد کثیف دست یافت و مانند یک جادوگر ماهر بی مقدار زیاد برای مسموم ساختن افکار مردم جهان استفاده کرد و تمام این کارها را به نفع نژاد خود انجام داد .  
یهود در این جهان ملتی مطرود و بی مقدار بود و در هر کشور مانند پارازیت‌های مسموم در ریشه درخت‌های عالم انسانیت رخنه کرده بود ، ناگهان کارل مارکس که شیر و عصاره‌ای از یهود ده هزار ساله بود برای نجات قوم و قبیله خود این سوغات جهنمی و مسموم را چون زهری هولناک در کام آدمیان ریخت .  
بنابراین فلسفه مارکسیست خلاصه و عصاره این فلسفه امروزی است که مورد قبول فریب خوردگان واقع شده است . برای از بین بردن یک چنین انگیزه مسموم تمام قوای بورژوازی جهان کفایت نمی کند و حتی به صورت مسخره در می آید زیرا دنیای بورژوازی امروز آلوده این سم خطرناک شده و چون اساس آن بر روی منافع شخصی قرار دارد دنیای بورژوا خود را ناچار می بیند که با نظر احترام به این فلسفه نگاه کند .  
دنیای بورژوا مارکسیست است اما گمان می کند که با فلسفه خود می تواند دنیای تمام بورژوازی را تصرف کند آن هم در حالی که مارکسیست این تحفه مسموم را در اختیار یهود قرار داده است . بر عکس آن مفهوم فلسفه راسیست در جای دیگر آن را به نام ، قرعه فولکیش ، خواندیم درباره ارزش‌های مختلف نژادهای انسانی بحث می کند ، در اساس مطلب او از دولت چیزی نمی خواهد جز اینکه به نژاد ها معتقد نیست و بر عکس از لحاظ ارزش و لیاقت بین آنها تفاوت می گذارد و بقین دارد که نژاد های جهان هر کدام دارای امتیازاتی هستند که مخصوص خودشان است این شناسایی ما اجازه می دهد که نقطه نظر کلی ثابت کند که نژاد های موجود در جهان دسته ای از نژاد های برتر و قوی تر از دیگران است بنا بر این ضرورت ایجاد می کند که دسته دیگر که از آنها ضعیف تر هستند را تحت فرمان او باشند .  
او به قانون اریستکراسی طبیعت احترام می گذارد . تا وقتی که جهان باقی است این قانون در طبیعت جاری است و بین تمام موجودات جهان از لحاظ قدرت و استعداد و لیاقت تفاوت محسوس وجود دارد .  
او نه تنها به اختلافات درجات نژادها معتقد است بلکه عقیده دارد این اختلافات بین افراد انسانی هم حکومت می کند از این رو است که ارزش انسان ها مشخص می شود و وجود همین اختلافات است که در مقابل فرقه مارکسیست که از یک نژاد واحد پشتیبانی می کند و کار آنها خرابی و ویرانی دنیا است با نیروی خلاقه خود سازمان بشری را تشکیل می دهد .  
او سعی می کند که برای عالم بشریت یک ایده آل خلق کند زیرا به نظر او این مسئله یکی از شرایط مسلم هستی انسانی است .

انجمن مرجع جنگ جهانی دوم

انجمن تخصصی نازی و رایش سوم

<http://www.WorldWar2.ir>

<http://www.NaziCenter.ir>

اما او حاضر نیست برتری و استقلال یک فرقه واحد را تایید کند زیرا می داند که اگر یک نژاد واحد بخواهد در دنیا حکومت کند خطر بزرگی برای نابودی سایر نژادها است چون او می خواهد خود نژاد برتر بداند و این مخالف قانون طبیعت است و اگر قرار باشد در دنیایی که تحت تصرف سپاهیان قرار گرفته است اختیار جهان را بدست آنها دهد تمام مفاهیم انسانی از زیبایی گرفته تا اصالت و نجابت و امیدواری ها و پیشرفت آینده دنیا در گودال نیستی و انهدام فرو خواهد رفت .

وجود تمدن انسانی در این قاره عظیم بستگی به وجود آریا دارد که تمدن انسانی را پایه گذاری کرده است ، نابودی این نژاد با ضعیف تر شدن و کم تر شدن آن پرده سیاه اسارت و وحشی گری را بر روی سطح زمین خواهد گسترد . اما از بین بردن تمدن انسانی و نابود ساختن کسانی که این دنیا را به وجود آورده اند یکی از مهلک ترین نادانی های بشری شمرده می شود و کسی که جرأت کند با دست خیانتکار خود پنجه بر روی خالق اصلی تمدن انسانی دراز کند به خداوند و خالق زمین و آسمان اهانت کرده و بهشت موعود را از دست انسان گرفته است .

مفهوم فلسفه راسیت جواب گوی اراده و قانون کامل طبیعت است زیرا طبیعت مقرراتی برای موجودات مختلف بنا گذاشته که تجاوز از آن نظام اجتماعی دنیا را واژگون می سازد، اگر یک روز یک انسان کامل توانست جهان را تحت تصرف خویش درآورد خواهید دید که تمام که تمام فعالیت های انسانی به استقبالش آمده است . ما این طور پیش بینی می کنیم که شاید در آینده ای بسیار دور انسانها در برابر مسائلی قرار بگیرند که با حل کردن آن یک ملت ممتاز از یک نژاد برتر تشکیل خواهند داد و آن نژاد برتر خواهد توانست تمام وسائل ممکنه را در این جهان وسیع در اختیار داشته باشد .

\*\*\*

به طور مسلم یک دقت کامل در مفهوم فلسفه راسیست می تواند هزاران مسئله مشکل را برای شما حل کند و در عمل هم معلوم میشود که هر یک از احزاب موجود بخواهند برای ملت خود نافع واقع شوند بایستی این تنوری را دنبال کنند .

همین وجود تفاوت کلی بین احزاب نشان می دهد که خواهی نخواهی بایستی با هم اختلاف نژاد داشته باشد اما مفهوم مارکسیست غیر از این است او خود را واحد و مشخص می داند و با این نظر مخالفت می کند که ممکن است نظر های مخالف احزاب سیاسی بتواند در مقابل حزب مخالف مقاومت نماید آنها معتقد هستند که با این اسلحه های ضعیف نمی توان به پیروزی رسید اما مارکسیست چون با تمام فلسفه های موجود در روی زمین مخالف است یک حزب واحد نیرومندی است که می تواند به پیروزی نهایی برسد .

اما برای اینکه یک فلسفه کامل بتواند به مرحله عمل نزدیک شود بایستی در درجه اول مفهوم خاص فلسفه او را مردم بشناسند و حزب راسیست تنها کسی است که با نشان دادن یک فلسفه کامل خود را به نام حزب سیاسی معرفی کند بایستی که در اختیار حزب راسیست اسلحه نیرومندی قرارداد به طوری که حزب مارکسیست بداند که در مقابل او حزبی تواناتر قرار گرفته است که با اسلحه قوی تر می خواهد مبارزه کند . این هدف مشخصی است که حزب ناسیونال سوسیالیست آلمان در نظر گرفته است .

<http://www.WorldWar2.ir>

<http://www.NaziCenter.ir>

انجمن مرجع جنگ جهانی دوم

انجمن تخصصی نازی و رایش سوم



اگر ما بتوانیم فلسفه راسیست را در برنامه خود به موقع اجرا بگذاریم مانند این است که به پیشرفت فلسفه راسیست رسیده باشیم بهترین دلیل آن را حزب مخالف راسیست در اختیار ما گذاشته است آنها به زبان خوش آیندی به خودشان می گویند که فلسفه حزب راسیست مربوط به یک نفر نیست و به جای این که برای سعادت مردم زحمت کش بکشند در آغوش خدا پناه برده اند و با این روش هرگز نخواهد توانست در مقابل حریف زورمند خود که مانند کوهی در مقابل آنها ایستاده مقاومت کنند و این خود دلیل آشکاری است که یک حزب قدیمی کلاسیک در برابر فلسفه های تازه ارزش نخواهد داشت.

اگر غیر از این بود ملت آلمان می توانست به پیروزی هایی برسد و مانند امروز در مقابل یک ورطه عظیم قرار نگرفته بود.

شاید آنها راست بگویند زیرا تنها چیزی که باعث پیشرفت حزب بین المللی مارکسیست شده دفاع مردانه آنها به وسیله یک حزب از جان گذشته ای است که از عوامل حمله آسا بشریت در نتیجه تحمل رنج های فراوان بوجود آمده است.

و اگر احزاب مخالف آنها محکوم به سقوط شدند برای این بود که آنان بر خلاف حزب مارکسیست از یک جبهه واحد پیدا شده بودند و تجربه نشان داده که چنین احزاب تک رو با افکار محدود هرگز نتوانسته اند با فلسفه های قوی مبارزه کنند اما من در ایجاد این حزب روش مخصوصی داشتم و بر خلاف نظریه آنها و اساس فلسفه های مختلف اجتماعی نقاط حساس را استخراج و به صورت یک قانون کلی در برنامه حزب خودمان قرار دادم به طوری که می توانست افراد طبقه های مختلف را در زیر پرچم خود نگاه دارد.

به طور تحقیق حزب ناسیونال سوسیالیست کارگران آلمان از ریشه معتقدات حزب راسیست گرفته شده به طوری که شامل تمام حقایق مسلم زمان خودش است و تمام مراحل و نقاط ضعف عالم انسانی را در نظر گرفته و می تواند توده های مختلف را از هر طبقه که باشد با پیروزی کامل به هدف نهایی برساند.

<http://www.WorldWar2.ir>

<http://www.NaziCenter.ir>

انجمن مرجع جنگ جهانی دوم

انجمن تخصصی نازی و رایش سوم



# نبرد من

به قلم آدولف هیتلر

انجمن مرجع جنگ جهانی دوم

فصل سیزدهم :

انجمن تخصصی نازی و رایش سوم

دولت

NAZICENTER.IR

کاری از

انجمن مرجع جنگ جهانی دوم

۹

انجمن تخصصی نازی و رایش سوم

از تاریخ 1920 و 1921 بازماندگان بورژوا که اکنون دوره حکومتشان به پایان رسیده بود کم و بیش خود را به حزب جوان ما نزدیک کرده و در برابر دولت کنونی جبهه تازه ای تشکیل دادند و این خود نشان می داد که از این تاریخ بین دو جبهه مبارزه سختی آغاز خواهد شد.

از این تاریخ وضع طوری شده بود کسانی که کرسی تعلیم و تربیت را اشغال کرده بودند از لحاظ علمی ملت را مخاطب قرار داده و به آن ها می گفتند که باید ملت حاکم بر نفس خود باشد و از دولتی اطاعت کند که برای او وسائل نان را تهیه می کنند.

موضوع قابل توجه این بود که دیگر طبقه بورژوا دولت را به معنا و مفهوم سابق نمی شناختند زیرا دیگر برای آن ها دولتی وجود نداشت و به آن مفهوم واقعی دولت نمی توانست اطمینان کسی را جلب کند.

هر چه تشکیل دولت از لحاظ معنی غیر منطقی و مصنوعی و مبهم باشد و نتواند در درون ملت نفوذ کند خواه ناخواه یک چنین دولت محکوم به فنا خواهد شد.

نمی دانم در کجا خواندم که نوشته بود دولت به معنی ملت و اگر دولت از ملت نباشد دولت زوال پذیر است باید دید در ساق معلمین و استادان دانشگاه در کشوری که پایه های سیاست آن مانند یک هیولای مرگ وحشت آوری بود به شاگردان خود برای تفسیر دولت چه مطالب می گفتند چه وظیفه سنگینی برای استادان دانشکده ها فراهم می شد اگر می خواستند در کشوری که پایه اش روی زور و قلدری استوار شده به آن بیاموزند که باید از این دولت جانب داری کنند.

اما امروز آن ها کار را به جانی رسانده اند که مکانیسم کشور را روی دولت پایه گذاری می کنند و به رضایت یا عدم رضایت ملت توجه ندارند.

به این ترتیب توضیح و تفسیر درباره یک دولت واقعی کار مشکل است ولی با مطالعه دقیق تر می توان سیستم های دولت را به طریق ذیل توضیح داد.

در صورت اول کسانی هستند که در هیئت دولت جمعی را مجبور می کنند که با قدرت و نفوذ خود این سازمان عظیم را اداره کنند.

این اشخاص نفرات زیاد دارند در بین آن ها پرستندگان و طرفداران اصول دولت دیکتاتوری یافت می شود و به نظر آن ها این طور می آید که اراده ملت کاری نمی تواند صورت بدهد، وقتی دولتی به وجود آید اختیار کامل به دست او است و وجود او برای ملت مقدس است.

برای این که این طرز فکر را تقویت کنند دولت های وقت ملت را در اختیار بگیرند و قدرت کامل دولت را به رخ آن ها می کشند، در مغز ناتوان این قبیل افراد دیوانه هر گونه وسیله بسته به اراده آن هاست.

دولت برای این به وجود نیامده است که در خدمت مردم باشد بلکه این ملت است که باید دولت را پرستش کند و هر کس در هر شغل و مقامی که هست باید از دولت اطاعت کند.

برای این که پرستش ساکت در بین ملت وجود داشته باشد دولت ها وظیفه دارند که با زور و به کار بردن شدت عمل ملت را آرام نگاه دارند.

پس به این ترتیب دولت در برابر ملت نه مقصر است نه وسیله، دولت باید همیشه برای برقراری آرامش بین ملت مراقب باشد و متقابلاً هر چه آرامش بیشتر باشد دولت به وجود خود اطمینان بیشتر خواهد داشت.

بنابراین زندگی ملت بین این دو عامل متضاد اداره می شود.

<http://www.WorldWar2.ir>

<http://www.NaziCenter.ir>

انجمن مرجع جنگ جهانی دوم

انجمن تخصصی نازی و رایش سوم

در باویر این طرز فکر به وسیله زمامداران سیاسی به ملت تحمیل می شود که آن را حزب سیاسی باویر می گویند، در اتریش هم این قانون برقرار بود و در رایش هم بدبختانه عوامل محافظه کار هستند که این قبیل افکار را تقویت می کنند.

دوم تنوریسین های دیگر که تعدادشان کمتر است برای وجود دولت بعضی شرایط قائل می شوند آن ها نه تنها عقیده دارند که باید یک هیئت حاکمه وجود داشته باشند بلکه لازم است دولت و ملت با یکدیگر هم زبان باشند. قدرت دولت دلیل آن نیست که باید خدمتگزار مخصوص ملت باشد بلکه دولت باید این قدرت را برای آسایش زیردستان خود به کار ببرد و آزادی آنان را محترم بشمرد. اما این آزادی برای حدودی داشته ولی بعضی اوقات که مردم مسئله را خوب درک نمی کنند می خواهند از آزادی خود تجاوز نمایند.

در نظر آن ها گاهی این طور جلوه می کند که ملت حق ندارد در دولت نفوذ کند و در مقابل آن می گویند فایده وجود دولت را باید در نظر گرفت.

به طور خلاصه یک چنین ملت همیشه از دولت انتظار دارد که زندگی اقتصادی او را ترمیم کند و برای افراد وضع مناسبی فراهم شود بدون این که تصور کنند پیدایش یک چنین وضع با همکاری دولت و ملت به طور متقابل فراهم می شود.

مهم ترین نمایندگان این طرز عقیده در بورژواهای آلمان به طور متوسط یافت می شود و گاهی هم در دموکرات ها پیروان این عقیده دیده شده است گروه سوم از لحاظ افراد بسیار کمتر اند. این گروه اگر چه افرادشان کمتر است اما از دو دسته اول روشن تر فکر می کنند و در قیافه دولت کسانی را مشاهده می کنند که امیال و خواسته های امپریالیست را با وضعی تاریک و مبهم اجرا می کنند.

او به این ترتیب نظر مساعدی ندارد و می خواهد به جای این دولت کسانی روی کار بیایند که با ملت هم زبان باشند و اگر طالب این است که با دولت هم زبان باشد برای این نیست که پایه های دولت را به قدری نیرومند سازد که از قدرت خود استفاده نماید ولی در این عقیده ثابت قدم است که اگر با دولت هم زبان باشد از قدرت او برای تقویت بنیه خویش استفاده می کند و این راه کاملاً اشتباهی است که بسیاری از ملت ها مرتکب می شوند.

در سال های اخیر این موضوع بسیار قابل تأسف بود که می دیدم دولت ها به اسم این که می خواهند تمام ملت های آلمان را ژرمانیزه کنند و به صورت آلمانی خالص در آورند سعی داشتند تمام ملت های آلمان نژاد را با تعلیم زبان آلمانی به هم نزدیک سازند در حالی که هدف آنان غیر از تقویت خودشان چیزی نبود و خوب به خاطر می آورم در اوقاتی که جوان بودم این موضوع ورد زبان ها بود و همه کس درباره آن صحبت می کرد و می گفتند که اتریش و آلمانی هایی که در اتریش زندگی می کنند می توانند با کمک و همکاری دولت اسلاوهای اتریش را به صورت ژرمانی درآورند ولی متوجه این موضوع نبودند که ژرمانی شدن آن ها مربوط به آب و خاک است و افراد در آن نمی توانند دخالت داشته باشند.

آنچه را که از این موضوع استفاده می کردند فقط استفاده از زبان آلمانی بود که آن هم به زور و جبر به آن ها تحمیل کرده بودند.

این اشتباه بزرگی است که بعضی ها تصور می کنند با یاد دادن زبان آلمانی مثلاً به یک چینی یا یک سیاه پوست می توان او را آلمانی ساخت و دلش به این خوش باشد که زبان آلمانی حرف می زند یا بین آلمانی ها زندگی می کند و شاید هم این شخص یک روز به نفع نژاد آلمان رأی بدهد ولی در هر حال احساس آلمانی نخواهد داشت.

<http://www.WorldWar2.ir>

<http://www.NaziCenter.ir>

انجمن مرجع جنگ جهانی دوم

انجمن تخصصی نازی و رایش سوم

پورژواهای ملی متوجه نبودند که این نوع ژرمانی کردن مردم در حقیقت نتیجه اش بر عکس بود و آلمانی های اصلی هم از نژاد آلمانی خارج می شدند.

زیرا اگر به این سهولت بود که بتوان اختلاف شدیدی ملت ها را به وسیله زبان از بین بر ملت هایی که با سایر ملل رفت و آمد دارند می بایست با تغییر زبان ملت خود را از دست بدهند و به همان نسبت تا امروز آثاری از ملت آلمان باقی نمانده بود.

در تاریخ نظایر این موضوع زیاد دیده شده است که یک ملت مقتدر توانسته است با زور و جبر زبان خود را به ملت شکست خورده تحمیل نماید اما بعد از هزار سال این زبان را ملت جدید حرف می زند و درگذشت سال ها ملت فاتح در تحت اختیار ملت شکست خورده قرار می گرفت.

همان طور که ملیت و نژاد مربوط به زبان نیست و تأثیر خون نژادی در آنها مؤثر است به همان نسبت نمی توان یک ملت را آلمانی کرد مگر این که از لحاظ شرایط نژادی با هم مخلوط شده باشند و در این مورد هم نژاد برتر، نژاد ناتوان تر را تصاحب خواهد کرد.

نتیجه تمام این فعالیت ها آن است که بتوانند صفات و امتیازاتی را که یک ملت داشته و به وسیله آن حاکم بر دیگران شده از بین ببرند.

وقتی که به مرور زمان یک نژاد برتر با نژاد دیگر از بین رفت امتیازات و نیروهای فعال با صفات پائین تر در هم ریخته و به اصطلاح امروز دژنه ره می شود و چقدر ملت های ممتاز دیده شده اند که در نتیجه اختلاط با سایر نژادها صفات و سجایای خود را از دست داده و به صورت یک نژاد پست تر درآمده اند.

غالباً در این قبیل موارد وقتی دو نژاد با هم مخلوط شدند جنگ ها و ستیزه های سخت بین آنان درخواهد گرفت و بالاخره آن نژادی که دارای امتیازات بیشتری است صفات و امتیازات خود را نشان خواهد داد اما باید پرسید چه کسی می تواند این کار را انجام دهد؟

البته بین میلیون ها نژاد برتر که تغییر ماهیت داده اند تعدادی برجسته و ممتاز بین آنان یافت می شود که چون آن ها کاملاً فاسد نشده و راهی برای خروج خود پیدا می کنند این افراد هرگز ممکن نیست آلت دست زمان شوند و با این حال چون اکثریت با کسانی است که فاسد شده اند قهراً مزایای تمدن آن ها نیز تغییر خواهد یافت این خوشبختی امروز برای ما باقی است که به یک چنین ژرمانی شدن به طوری که ژوزف دوم در نظر گرفته بود در اتریش صورت نگرفت اگر این طور می شد البته می توانست حکومت اتریش را به دست بگیرد اما زبان تنها نمی توانست تمام ملت اتریش را به صورت یک کشور و ملت آلمانی درآورد.

برای ملت آلمان هم باعث خوشبختی است که این اختلاط آلمان و اتریش به طور کامل صورت نگرفت زیرا خانواده هابسبورگ کسانی نبودند که بتوانند این عمل را تا به آخر انجام دهند.

ولی این مسئله فقط در اتریش جریان نداشت بلکه در آلمان هم همین وضع برقرار بود و توده های ملی آلمان به اشتباه این راه غلط را پیموده و به نتیجه کلی نرسیدند.

سیاست کشور لهستان که به وسیله عده ای آلمانی نژاد اداره می شد سعی داشتند از راه آلمانی کردن مردم بر آن ها حکومت کنند این سیاست هم روی این فلسفه غلط استوار شد، در آنجا هم فکر می کردند با قدرت زبان می توانند لهستانی ها را به صورت نژاد آلمان درآورند ولی نتیجه آن به طوری که دیدیم نامساعد بود، یک ملت بیگانه در حالی که به زبان آلمانی تکلم می کرد بر علیه آلمان قیام کرد و زحماتی را که کشیده بودند بی نتیجه ماند.

<http://www.WorldWar2.ir>

<http://www.NaziCenter.ir>

انجمن مرجع جنگ جهانی دوم

انجمن تخصصی نازی و رایش سوم



همین اشتباه را آمریکائیان نادان مرتکب شدند وقتی هزاران یهودی کثیف آلمانی زبان وارد آنجا شدند آن ها خیال می کردند که این یهودیان با آنان دوست می شوند در حالی که باید فکر می کردند کسانی که از طرف مشرق آمده اند نمی توانند با ملل مغرب اتحاد و یگانگی داشته باشند.

آنچه که در طول تاریخ توانسته است به طور تحقیق ملتی را به صورت آلمانی حقیقی درآورد همان اجداد قهرمان ما بودند که با شمشیر برهنه سرزمین های وسیع را تصرف کرده و دهاقین غیر آلمانی را استعمار نمودند، ملتی که در یک آب و خاک به دنیا آمد و از منافع آن بهره گرفت طبعاً می تواند با خوی آلمانی ترکیب شود و الا، تغییر دادن زبان تنها ممکن نیست بتواند یک نژاد را به نژاد دیگر درآورد.

باید اعتراف کنم که آلمان ما هم یک نژاد پاک و سالم نیست زیرا از سال های متمادی خون و نژادهای مختلف در رگ و پوست ما فرو رفته و ما را به صورت امروزی درآورده است.

برای این مکتب شوم دولت از بسیاری جهات وسیله ای برای نگاهداری یک چنین دولت برای پیشرفت هدف و مقاصدشان لازم و ضروری شمرده می شود.

به طور خلاصه آنچه می توان از این بحث های مختلف نتیجه گرفت این است که فقط نیروی خلاقه و تمدن زای یک ملت نمی تواند ضامن بقای آن ها باشد بلکه دولت های وقت هم وظیفه دارند که این موضوع را سرلوحه برنامه خویش قرار داده و از مخلوط شدن سایر نژادها در ملت خود تا جایی که ممکن است جلوگیری نمایند و این شرط اصلی و کلی بقای نژادهای انسانی است.

نتایج مهم این طرز فکر را درباره پیدایش دولت ها می توان در رساله های علمی کارل مارکس یهودی به دست آورد.

این مرد فیلسوف که با نظریه خراب کننده خود دنیایی را به هم زده بود در مورد وظایفی که نژادهای مختلف در برابر دولت خود باید داشته باشند نظریات جدیدی به میان آورد ابتدا موضوع دولت را از ضروریات مسلمی که باید در برابر ملت وابسته باشند جدا کرد بدون این که بتواند اصل دیگری را جایگزین آن سازد و مردم را از دولت جدا کرد و معتقد بود که تصمیمات دولت مستقل است و مردم نباید در آن به طور مستقیم دخالت داشته باشند و بورژوازی را می خواست به طوری تربیت کند که وجود دولت را انکار کند. از این جهت است مبارزه ای که بین بورژوازی و سیستم مارکسیست بین المللی به وجود آمده و این خود از نبردهای پیگیری است که همیشه باقی خواهد ماند.

از مدت ها پیش بورژوازی اساس دولت ها را پایه گذاری کرده بود و در خارج ساختن آن از این دایره به آسانی صورت نمی گرفت اما مارکسیست رقیب سرسخت او بود و نقطه های ضعف این بنای محکم را شناخته و با همان اسلحه ای که به دست بورژوا بود آنان را مورد حمله قرار می داد.

پس اولین وظیفه راسیست ها که می خواستند با این حریف زورمند مقابله کنند این بود که با یک فرمول درست دولت های خود را تقویت کنند و غیر از این کار چاره ای در برابر مارکسیست نداشتند.

اصول اساسی این سیاست بایستی دارای مفهوم زیر باشد :

باید دانست که دولت برای پیشرفت کشور به منزله مقصد نیست بلکه وسیله پیشرفت است و این اصل پایه اصلی ایجاد یک تمدن به شمار می آید.

وقتی این اصل مسلم شد تنها کسی که می تواند دولت خود را تقویت نماید نژاد پاک ملت است نژاد پاک و نیرومندی که بتواند قهراً لیاقت ایجاد یک تمدن را داشته باشد.

<http://www.WorldWar2.ir>

<http://www.NaziCenter.ir>

انجمن مرجع جنگ جهانی دوم

انجمن تخصصی نازی و رایش سوم



فرض کنیم در روی زمین هزاران دولت روی این سیستم تشکیل شود ولی ما به یقین می دانیم دولت های مقتدر را کسانی به وجود آورده اند که دارای نژاد پاک بوده اند، یک آلمانی اصل با فرانسوی صد در صد فرانسوی باید دولت خود را تشکیل دهد و الا نه آلمانی برای فرانسه و نه فرانسه برای آلمان پایه اساس دولت مستقل نخواهد شد.

ما قبلاً اشاره کرده بودیم که نژاد آریا اساس تمدن های جهان بودند ولی اگر قرار بود این نژاد نابود شود به طور مسلم یک تمدن صد در صد اصل نمی توانست پایدار باشد و بایستی نژاد برتر به زندگی خود ادامه بدهد تا بتواند سایر ملت ها را استوار سازد.

می توان کمی از این دورتر رفت و گفت که از بین رفتن دولتی که با روح و فکر نژاد اصیل آن کشور به وجود آمده باعث آن می شود که با از بین بردن نمایندگان اصلی مغزهای متفکران نژاد نیز در مسیر این ویرانی از بین رفته و دنیایی خراب و ویران از خود به یادگار خواهند گذاشت.

به طور مثال اگر در اثر یکی از حوادث طبیعی یا آتش فشان های برق آسا زمین از هم شکافته شده و یک کوه هیمالیای تازه ای از بین طوفان ها و سیلاب ها سر در آورده به طور قطع در این ویرانی طبیعی تمدن انسانی نیز در اثر این طوفان و آتش فشان از بین خواهد رفت.

دیگر در آن وقت دولت های متمدنی وجود نخواهد داشت که روابط خود را برقرار سازند قهراً نظام تمدن اجتماع به هم خورده و هزاران و میلیون ها افراد متمدن از روی زمین نابود شده و سطح زمین به صورت قبرستانی مستور از گل و لای در خواهد آمد.

اما ممکن است بعد از این طوفان عظیم چند مغز متفکر زنده بمانند و اگر هزار سال به بعد هم باشد این تعداد قلیل و انگشت شمار خواهند توانست به عنوان نماینده تمدن گذشته دو مرتبه تمدنی شبیه تمدن ویران شده از خود بسازند و فقط نابودی این چند نفر ممکن است دنیا را به حال ویرانی باقی گذارد.

عکس این قضیه نیز صادق است و این مثال برای ما ثابت می کند دولت هایی که اساس آن بر پایه سیاست های غلط از مستی مردم خیانتکار تشکیل شده و نژادهای درهم آن را به وجود آورده اند نمی توانند از سقوط حتمی خود را نجات بدهند.

همان طور که انواع ممتاز حیوانات دوران ما قبل تاریخ جای خود را به دیگران داده و در دنیا پراکنده شده اند به همان نسبت دولت های به وجود آمده از نژادهای اصیل باید آثار خود را برای بازماندگان به میراث بگذارند و در این وقت است که با زور سرنیزه می توان دولت جدیدی را روی کار آورد که بر نفع ملت باشد والا اگر مایه اصلی آن از بین رفته باشد میلیون ها سلاح و نیروهای خارق العاده نمی تواند سعادت از دست رفته را تحصیل نماید.

این دولت نیست که می تواند مغزهای متفکر را به وجود بیاورد بلکه باید نژاد اصیل خود را نگاه دارد تا آن ها بتوانند کاری صورت دهند.

در حالت عکس آن دولت می تواند قرن ها وجود داشته باشد بدون اینکه تغییر فاحشی به ظهور برسد اما اگر نژاد او با نژادهای دیگر مخلوط شود از این کار جلوگیری به عمل خواهد آمد و رفته رفته عظمت تاریخ و تمدن اولیه او دچار نیستی و انحطاط خواهد شد.

به طور مثال دولت فعلی ما که مکانیک و پایه ساختمان آن در گودالی لغزان پایه گذاری شده می تواند تا مدت چند سال وجود داشته باشد اما چون روح ملت مسموم شده و جرقه های نژادی خود به خود خاموش گردیده و رفته رفته پایه های این دولت را سست و نتایج بسیار وحشتناک از آن به ظهور خواهد رسید.

بنابراین شرایط اصلی بقای یک کشور وابسته به دولت او نیست بلکه اساس آن ملتی است که با نژاد پاک خود باید این دولت را به وجود بیاورد.

<http://www.WorldWar2.ir>

<http://www.NaziCenter.ir>

انجمن مرجع جنگ جهانی دوم

انجمن تخصصی نازی و رایش سوم

باید دانست که اگر این فاکولته های اصلی بر جای خود استوار باشد در اثر بعضی حوادث غیر مترقبه به طور ناگهانی هوشیار شده و ملت را از غرقاب بدبختی نجات خواهد داد.

ملت ها و نژادهای تمدن خیز دارای این اصل و پایه هستند و اگر برای مدتی کوتاه در اسارت و بدبختی باشند سرانجام چون دارای اصل و ریشه نیرومند بوده اند در تاریخ ترین حوادث منشا کارهای بزرگ می شوند آیا این بی عدالتی صرف نیست که نژاد ژرمن اصیل قدیم را به این مسیحیان جدید داد که مانند افراد بی تمدن و وحشی خود را معرفی می کنند؟ در حالی که هرگز این طور نبودند.

شاید به این سبب خشونت آب و هوا و مسکن خودشان بود که به آن ها یاد داده بود در برابر سختی ها مقاومت نمایند و به این وسیله اصل و استعداد تمدن زای خود را تقویت نمایند.

اگر بدون وجود مردمان قدیم ترتیبی پیش می آمد که به صفحات و نواحی خوش آب و هوای جنوبی می آمدند و اگر در این نواحی به وسایل و مواد اولیه ای که نژاد پائین تر تهیه کرده بودند می رسیدند لیاقت و استعداد خلاقه آنان بیشتر به کار می افتاد و می توانستند تمدنی درخشان تر از آنچه که اقوام یونانی در دست داشتند ایجاد نمایند.

آری به راستی باید گفت که نژاد آریا و ژرمن اگر به سرزمین یونان می رسیدند وضع آن ها درخشان تر از سرنوشتی بود که یونانیان امروز بعد از پشت سر گذاشتن تمدن های اولیه خود دارا می باشند اما نباید کاملاً روی این نکته تکیه کرد که چون نقاط بد و آب و هوای شمالی زندگی کرده اند این تمدن را از خود بنیاد گذاشتند یک لاپن را اگر به نواحی جنوب نقل مکان می دادند به طوری که یک اسکیمو در محل خود خالق تمدن های محلی است نمی توانست برای خود در این سرزمین تمدن ایجاد کند.

پس زمین و آب و هوا هم آنقدرها در این مسئله نباید مؤثر باشد جز این که وجود استعداد قطری اثرش بیشتر است و نبوغ و استعدادی که در اقوام آریا وجود داشت او را به سر منزل تمدن های باستانی رساند و آن هم بر حسب موقعیت زمان بود که او را در کار رهبری می کرد یا موانعی برای او به وجود نمی آورد.

بنابراین اصل ذیل را می توان استخراج کرد :

دولت وسیله برای رسیدن به هدف اصلی است، هدف او نگهداری و صیانت ملت و تهیه وسایل و شرایطی است که آن ملت بتواند از حیث ظاهر و باطن به یک میزان جلو برود او باید در هر حال صفات و خصوصیات نژادی را بر اثر شرایط حفظ آزادی صیانت کند تا آن ها تمام قوا و استعدادهای خویش را برای پیشرفت به کار گیرند.

این امتیازات قسمت مهم آن مربوط به زندگی مادی و قسمت دیگر آن بر اثر پرورش قوای معنوی است، اما در عمل شرط اول مقدم بر شرط دوم است یعنی وقتی زندگی او به رفاه و آزادی گذشت بدون تردید خصوصیات معنوی او نیرومند خواهد شد، انسان تا وقتی سالم است فکر می کند و چون سلامت خود را از دست داد فکر او نیز دچار تزلزل می شود دولت هایی که این هدف مقدس را دنبال نمی کنند اساس و سازمان های آن ها متزلزل و مستعد ویرانی است و اگر هم زنده و پایدار بمانند تغییری در وضع خود و ملت خویش نمی دهند و در صورتی که سوسیته ها و اجتماعات فعال تری در آن ها نفوذ داشته باشند باز هم وجودشان منشاء اثری نخواهد شد.

ما هم حزب ناسیونال سوسیال که برای هدف دیگر پایکوبی می کنیم در اساس امر در سرزمین عمل قرار نداریم. ما هم قهراً فکر و اندیشه بزرگی نخواهیم شد بلکه گروه دروغ پرداز می هستیم که در اجتماع امروز نظایر آن بسیار زیاد است.

ما باید بین دولتی که از افراد نالایق تشکیل شده و نژاد پاک و اصیلی که بتواند یک دولت ملی را ایجاد کند فرق بگذاریم.

<http://www.WorldWar2.ir>

<http://www.NaziCenter.ir>

انجمن مرجع جنگ جهانی دوم

انجمن تخصصی نازی و رایش سوم

این دولت که شامل همه چیز است تا وقتی می تواند به پایداری خود امیدوار باشد که محتویات خود را حفظ کند در غیر این صورت کوچک ترین ارزشی نخواهد داشت.

بنابراین و بنا به آنچه که گفته شد هدف عالی دولت راسیست (نژاد برتر) باید در حفظ و نگهداری نژاد اصلی اولیه که واجد تمدن حقیقی هستند بکوشد و بداند تنها چیزی که برای او قیمتی است محترم داشتن نژادهای برتر است که این تمدن را به وجود آورده اند.

ما که خود را وارث نژاد آریا می دانیم باید دولتی را به وجود بیاوریم که ساخته و پرداخته ملت آلمان باشد و اگر این کار انجام شد نژاد آلمان خواهد توانست تمدن اولیه آریاها را در این کشور تجدید نماید.

آنچه را که امروز به نام دولت به ما تحمیل می کنند محصول وحشتناک اشتباهات گذشته ای است که غیر از رنج و بدبختی برای ما سودی نخواهد داشت.

ما حزب ناسیونال سوسیال می دانیم که دنیای کنونی اقدام ما را مانند یک انقلاب ملتی تلقی نموده و ارزش ما را خواهند شناخت اما اعمال و عقاید ما نباید وابسته به تأیید یا مخالفت مردمان زمان ما باشد، ما دسته های از جان گذشته ای هستیم که برای یافتن حقیقت می کوشیم و به این حقیقت مسلم ایم داریم و می توانیم مطمئن باشیم که هوش و استعداد پدران در ما زنده شده و ضمن ادای احترام به این امتیازات کوشش خود را به کار خواهیم برد که دیگران نیز از ما پیروی نمایند.

از آنچه که گفته شد ما، حزب ناسیونال سوسیال از آن نتیجه می گیریم که خصوصیات یک دولت خوب چگونه باید باشد؟

البته این ارزش هم نسبی است که به نسبت استعداد و اوضاع و احوال هر ملت تفاوت می کند ولی اگر از نقطه نظر جامعه انسانی قیاس کنیم یکی از اصول مسلم به شمار می آید و به عبارت دیگر باید گفته شود.

نباید ارزش یک دولت را از نقطه نظر تمدنی که ملت آن دارا می باشد قیاس گرفت و یا این که قدرت او را که در مقابل ملت به دست می آورد میزان قرار دهیم.

بایستی قدرتی را در نظر گرفت که این دولت تا چه حد می تواند برای ملت خود مفید واقع شود یک دولت می تواند وقتی ایده آل ملت باشد که نه فقط بتواند شرایط زندگی ملت را تأمین نماید بلکه قادر باشد سطح فکر ملت را برای تقویت پایه های استقلال خود تقویت نماید زیرا سعی و کوشش دولت نه فقط برای زنده نگه داشتن آن ها است بلکه راهی برای ایجاد قدرت کامل برای پیشرفت ملت است. در جهت عکس آن یک دولت زمانی می توان آن را پست و نامساعد دانست که ترقی و پیشرفت ایجاد تمدن کشور خویش را بر روی اختلاط نژادی استوار سازد زیرا به این وضع نمی تواند نیروهای معنوی ملت خود را تقویت نماید و این دولت باید بداند که پایداری و استقامت در صورتی است که ملت او بدون این که با نژادهای دیگر نزدیک شود پایه های تقویت فکری و معنوی خویش را استوار سازد. از طرف دیگر درجه تمدنی که یک ملت به دست می آورد نباید به میزان استفاده ای که از دولت خود می گیرد مقیاسه شود زیرا غالباً اتفاق افتاده ملتی که از منتها درجه تمدن استفاده می کند از لحاظ آسایش و نظام اجتماعی که ممکن است یک قبیله سیاه پوست داشته باشد کمتر استفاده می کند زیرا نظام و ترتیبی که در آن قبیله حکم فرما است به مراتب از تمدن آن ملت برای او مفیدتر است.

اکنون باید دید این قبیله سیاه پوست به چه علت خوشبخت تر از دیگری است برای این که این قبیله با نژاد دیگری مخلوط نشده و سیاست کشور برای او دولت و ملتی فراهم ساخته اند که از یک نژاد برخوردار هستند.

بنابراین قضاوتی را که می توان درباره یک دولت کرد در ابتدا فایده ای است که می توان به ملت خود برساند و همین مطلب است که تاریخ درخشان یک ملت را برای همیشه سربلند نگاه می دارد.

<http://www.WorldWar2.ir>

<http://www.NaziCenter.ir>

انجمن مرجع جنگ جهانی دوم

انجمن تخصصی نازی و رایش سوم

وقتی درباره اختلافات دولت صحبت به میان می آید نباید فراموش کرد که این خدمات او تمام آن مربوط به سعادت ملت است و تنها از همین راه است که ملت با آزادی تمام به سوی قدرت مطلق رهبری خواهد شد. اگر از ما بپرسند دولتی را که ما می خواهیم چگونه باید باشد بایستی برای پاسخ آن به دو نکته مهم توجه داشت. اول این که این دولت از چه افرادی تشکیل شده و در مرتبه دوم چه برنامه ای را باید دنبال کند.

بدبختانه ملت آلمان در حال حاضر دارای نژاد واحد نیست اختلاط نژاد آلمان به طوری نبوده است که از آن یک نژاد تازه ای به وجود بیاید و در واقع اختلاط و امتزاج آمد و رفت ملت ها مخصوصاً بعد از جنگ های سی ساله به شکل عجیبی خون ملت آلمان را در هم ساخته است که آلمان امروزی به هیچ وجه با آلمان سابق شباهت ندارد. سرحدات وسیع کشور آلمان روابط و تماس با واحدهای سیاسی غیر آلمانی در طول سرحدات و مخصوصاً تداخل خون های بیگانگان در نمایندگان مجلس رایش اجازه نداده است که به طور کامل این ملت را به سوی تشکیل یک نژاد جدید بکشاند.

این ملت جدید که آن را آلمان حالیه می گویند اگرچه در ظاهر امر غیر از آلمان قدیم است معهذاً بعضی صفات و امتیازات گذشته روی هم انباشته شده و همین خصوصیات ارزنده بود که در بسیاری از موارد حساس توانست آلمان را از خطر نیستی نجات بدهد.

اگر ملت آلمان خصوصیات و امتیازات گذشته خود را در اثر اختلاط نژادها از دست نمی داد به طور قطع امروز آلمان می توانست صاحب دنیا شود و تاریخ بشریت راه دیگری را پیش می گرفت و لازم نمی شد که امروز سرنوشت ما به جایی برسد که جمعی ماجراجو و دور حقیقت بر ما ریاست کنند و با قتل و غارت و چپاول اموال مردم دولت و ملت مصنوعی برای ما بسازند اگر چه در حال حاضر افرادی در این کشور زندگی می کنند که از هر حیث تملک و قدرت دارند اما به دست آمدن این همه ثروت همه باعث شده است که عده کثیری از آن ها از اولین ضروریات خود محروم بمانند.

امروز هم ملت آلمان از نتیجه این اشتباهات بزرگ رنج می کشد اما تنها چیزی که باعث بدبختی گذشته و زمان حال و شاید در آینده ما شده دارای سرچشمه دیگری است که باید آن را در اختلاط نژاد جستجو نمود اما خوشبختانه هنوز امیدی باقی است زیرا به طوری که اشاره کردیم باز هم مقدار کمی از امتیازات گذشته در ما باقی مانده و در صورتی که به تقویت آن اقدام شود ملت مقتدر سابق دو مرتبه به وجود خواهد آمد.

آنچه را که ما می گوئیم از نظر فلسفه زندگی به تجربه رسیده و تاریخ به ما نشان می دهد ملت هایی که کمتر با اقوام دیگر تماس داشته و شخصیت نژادی خود را حفظ کرده اند در این جهان به پیشرفت قابل ملاحظه رسیده و برای همیشه زنده مانده اند و بر عکس باید پذیرفت ملل و اقوامی که در سابق وجود داشته و امروز آثاری از آن ها باقی نمانده اقوامی بوده اند که در جنگ ها و آمد و رفت ها شخصیت اولیه خود را از دست داده اند.

بنابراین حزب راسیست وظیفه دارد خسارات وارده را که در اثر این سهل انگاری ها به وجود آمده ترمیم کند و بایستی مسئله نژاد را مرکز زندگی ملت بداند و سعی کند که این نژاد پاک بماند و اعلام کند که کودک قیمتی ترین ذخیره یک ملت است و باید توجه داشته باشد که فقط نژاد آلمانی می تواند آینده ملت را برای آلمان تأمین نماید و به آن ها بگوید شرم آورتر از این نیست که وقتی بیمار هستند کودکی را به دنیا بیاورند و شرافتمندترین کارها در مقابل آن ها هنگامی است که از بروز این اشتباهات جلوگیری نماید.

در مقابل آن باید توصیه نماید که هر کس به نوبه خود وظیفه دار است که کودکانی تندرست و خوب به جامعه تسلیم کند.

<http://www.WorldWar2.ir>

<http://www.NaziCenter.ir>

انجمن مرجع جنگ جهانی دوم

انجمن تخصصی نازی و رایش سوم



دولت مانند این که به یکی از ذخائر نفیس خود رسیدگی می کند برای تأمین آینده هزاران سال بعد ملت در این کار رسماً دخالت نماید، او می داند ملت خود از مذهبی پیروی می کنند، او باید به ملت خود اعلام کند که همه وظیفه دارند سنن و آداب ملی خود را پیروی نمایند و به آن احترام بگذارند و کسی حق ندارد به هیچ عنوان از پیروی مقررات و آداب نیاکان خویش رو برگرداند و او باید مراقب باشد که زنان با بهبودی و سلامت کامل وضع حمل نمایند و وسایل لازم را برای برقراری سلامتی زنان که باید فرزندان آینده را به وجود بیاورند در اختیار مردم بگذارد زیرا تمام این اصول در برقراری و استحکام پایه های حکومت او تأثیر خواهد داشت.

در هر حال دقت و مراقبت دولت روی بچه ها و نوزادان بیشتر از جوانان است زیرا وقتی پایه و اساس آن محکم و با اطمینان بود جوانان برومندی به وجود خواهند آمد.

کسی که از لحاظ جسمی و معنوی سالم نیست و یا به معنی دیگر از لحاظ اجتماعی فاقد ارزش است نبایستی هدف ها و ناتوانی های خود را در کودکان خویش امکان دهد و دولت حق دارد از دارا شدن کودک برای این قبیل افراد جلوگیری کند.

دولت راسیست درباره آموزش و پرورش افراد دارای وظیفه سنگینی است و این وظیفه به قدری مهم و سنگین است که بعدها باید مقدم بر هر چیز باشد.

دولت باید از راه آموزش و پرورش به اشخاص یادآور شود درست است که بیمار و علیل بودن یک ننگ و عیب اجتماعی نیست اما از طرف دیگر اگر کسی بخواهد این ناتوانی و بیماری را به افرادی بی گناه انتقال دهد عمل او شرم آور و در ردیف جنایات بزرگ به شمار می آید این درست نیست که یک انسان ناتوان و بیمار بدبختی خود را به کودکان خویش بدهد که آن ها وارث تمدن کشور هستند و برعکس اگر این شخص از تولید نسل خویش جلوگیری کند به طور غیر مستقیم خدمتی برای نسل آینده انجام داده است.

بنابراین یک دولت خوب اگر به این کارها رسیدگی نکند رفته رفته تزلزل و فساد در جامعه او راه خواهد یافت و تمدن کشور دست خوش ویرانی خواهد شد.

اگر در مدت سیصد سال افراد علیل و ناتوان جسمی و روحی را از تولید نسل باز دارند به طور قطع عالم بشریت از بسیاری بدبختی های حتمی نجات خواهد یافت به تدریج بهداشت عمومی در تمام سلول اجتماعی رخنه خواهد کرد.

اگر با این تدابیر سالم تا مدتی چند مراقب اوضاع و احوال و تولید نسل افراد باشند نژادی به وجود می آید که لااقل خواهد توانست عوامل فساد و انحطاط را ریشه کن ساخته و مردم از بسیاری ناتوانی های جسمی و روحی برکنار خواهند ماند.

وقتی یک دولت یا ملت از این راه منحرف شود به طور قطع از دست یافتن عواملی که باید نژاد را تقویت نماید محروم خواهند ماند و چون بارداری زنان و تولید نسل تحت کنترل قرار داده شد در آینده نزدیک ملتی نیرومند و آزاد و ملتی که با مقررات درست روی کار آمده به وجود می آید.

برای رسیدن به این هدف عالی و ممتاز این امر نباید از توجه و رسیدگی به اوضاع زندگی مردم غافل بماند و در مورد مهاجرت اشخاص از یک نقطه به نقطه دیگر کمیسیون های تقویت نژاد بایستی مداخله نموده و هر کس که دارای جواز رسمی است در جای دیگر زندگی کند.

در موردی که اشخاص برای منظورهای خاص قصد دارند به عنوان مهاجرت از شهری به شهر دیگر بروند دخالت دولت در این مورد ضروری است و کسانی که واجد شرایط تقویت نژاد سالم هستند با در دست داشتن اجازه رسمی می توانند از نقطه ای به نقطه دیگر نقل مکان نمایند.

<http://www.WorldWar2.ir>

<http://www.NaziCenter.ir>

انجمن مرجع جنگ جهانی دوم

انجمن تخصصی نازی و رایش سوم



مراعات این قسمت ها نه فقط برای یک شهر یا یک کشور مفید است اگر در تمام کشورها این اصول مسلم را رعایت نمایند بدون هیچ تردید در فاصله ای کوتاه نژاد بشریت رو به اصلاح خواهد رفت.

در کشوری که هزاران افراد به میل و رغبت خود گوشه گیری و دوری از تاهل را پیش می گیرند چه ضرر دارد از این که طبق یک قانون مذهبی یا دولتی بیماران و ناتوانان جسمی و روحی هم مشمول این قانون شوند.

اگر یک نماینده کلیسا قدم به پیش بگذارد و با اعلامیه رسمی مردم را دعوت کند که از ادامه روابط نامشروع خودداری نمایند چه ضرر دارد لاقلاً اگر از این راه کنترل به عمل آید طبق قوانین طبیعت از به وجود آمدن نوزادان نامشروع که معلوم نیست تحت چه شرایط به وجود آمده اند جلوگیری به عمل می آید.

البته بورژواهای امروز ما این نکات اساسی را درک نمی کنند و در برابر این ادعاها به ما می خندند و شانه های بی اعتنایی تکان می دهند و می گویند درست است حرف شما را قبول داریم این یک اصل کلی است ولی اجرای آن غیر ممکن خواهد بود.

البته از نظر آن ها همه کاری مشکل است، دنیای آن ها برای این اعمال ساخته نشده، آن ها فقط یک فکر دارند : زندگی آنان خوش بگذرد و خدای معبودشان یعنی پول و ثروت محفوظ بماند.

البته خطاب ما به آن ها تنها نیست، خطاب ما به گروه بی شماری مستمندان و طبقات متوسط است که برای بهبود وضع زندگی خویش این نکات را مراعات نمی کنند.

خطاب ما به مردمانی است که پول و طلا را ارباب و خدای خود می دانند و تصور می کنند که پول تمام کارها را درست می کند زیرا آن ها غیر از پول و ثروت خدای دیگری ندارند که او را پرستش می کنند.

خطاب ما به گروه کثیر جوانان آلمانی است و آن ها باید بدانند که اگر پدرانشان مرتکب خطایی شده و در مقابل تاریخ مسئولیت را به گردن گرفته اند آن ها نباید خطای گذشتگان را دنبال کنند.

جوانان آلمان امروز یک روز مهندسین و بنیان گذاران دولت جدید راسیست خواهند بود اگر این مقررات را رعایت نکنند باید بانند که خودشان شاهد مرگ و اضمحلال دنیای خویش خواهند بود.

زیرا وقتی یک ملت از اشتباهاتی که مرتکب شده رنج می برد و در برابر آن سر تسلیم فرود می آورد و می داند که با ناتوانی تمام تسلیم شده و مانند بورژواهای امروز تنها بهانه اش این است که غیر از تسلیم و رضا چاره ای ندارد و کاری از دست او ساخته نیست به طور مسلم یک چنین نسل و ملت محکوم به زوال است چیزی که اجتماع بورژوازی امروز ما را مشخص می سازد این است که در هر حال نمی تواند اشتباهات خود را انکار کند.

او ناچار است اعتراف کند که بسیاری چیزهای نامطلوب اطراف او را احاطه کرده اما نمی تواند در برابر این ناتوانی ها تصمیم بگیرد، نیروی مسلح شدن ندارد و نمی تواند یک ملت شصت هفتاد میلیونی را تجهیز کند و انرژی لازم را که برای به پا ایستادن لازم دارند در آنان به وجود بیاورند.

شاید هم این افراد گاهی فکر می کنند که باید از جای خود تکان بخورند اما دیگران و کسانی که در ناامیدی فرو رفته و همه چیز را مشکل می دانند به آن ها خواهند گفت این کار غیر ممکن است و ما در این مجاهدات پیروز نخواهیم شد و پیروزی ما چیزی است که به دست آوردن آن محال است.

اما ما به آن ها خواهیم گفت این دلایل بی پایه است و احمق ها هستند که ناتوانی و ضعف را به خود تلقین می کنند. وقتی بر حسب اتفاق یک دولت نیرومند در برابر مواد مخدر و الکل اعلام جنگ می دهد و می خواهد سرتاسر ملت را از چنگال بدبختی نجات دهد همان بورژواهای اروپا هستند که چشمان خود را درشت کرده و سر تکان می دهند و می گویند :

<http://www.WorldWar2.ir>

<http://www.NaziCenter.ir>

انجمن مرجع جنگ جهانی دوم

انجمن تخصصی نازی و رایش سوم

تمام این کارها مسخره است، در حالی که این عقیده برای ملتی که می خواهد زندگی کند از همه چیز مسخره تر است.

اما همین ناباوران سرسخت در عقیده خود اصرار می ورزند و در آن حال با چشم خود در بعضی کشورها مشاهده می کنند که به اشراف و بورژواها حمله می کنند اما به قدری به خود ناامیدی راه می دهند که قدرت ندارند از حق خود، از حقی که متعلق به آن ها است دفاع نمایند.

عقیده ام این است که بورژواها همیشه برای کارهای مثبت و نافع از خود ناتوانی نشان داده و حاضر نشده اند قدمی برای بهبود حال خود و ملت وابسته به آن ها بردارند.

از این جهت است که تمام کلوپ های سیاسی که تحت تسلط بورژواها اداره می شوند از مدت ها پیش مشکل سوسیسه های شخصی بعضی افراد از طبقات مختلف درآمده و هدف اصلی آن ها در این است که فقط از منافع شخصی خود دفاع نمایند.

آن ها خودخواهانی هستند که فقط برای خود کار می کنند.

بدیهی است که یک چنین سازمان بورژوازی سیاسی قابل آن نیست که بتواند در این مبارزه پیروز شود خصوصاً وقتی که رقیب زورمند او از بین کسانی انتخاب شده اند که با پول خریداری شده و از آن توده های فشرده پرولتاریای یک دنده هستند که از طرف مقامات بسیار مصمم تحریک شده و آن ها را به میدان نبرد فرستاده اند.

اگر خوب توجه کنیم نخستین وظیفه دولت که خود را خدمتگذار ملت می داند و غیر از صلاح او چیزی نمی خواهد این است که عوامل اولیه نژاد را حفظ کرده و در تقویت و پیشرفت آنان کوشش کند و از این منطبق چنین نتیجه می گیریم که وظیفه اصلی او تنها این نیست کسانی را لایق رهبری ملت تربیت کند بلکه باید در تربیت و تقویت او به طوری بکوشد که بعدها افرادی لایق و خدمتگزار ملت به وجود بیایند تا بتوانند یک ملت زنده بعد از خود به یادگار بگذارند.

چون به طور کلی راندمان معنوی افراد تقویت صفات ممتاز نژادی است این تقویت معنوی در مرحله اول از لحاظ فراهم آوردن بهداشت و تعلیم و تربیت بایستی آغاز شود یعنی ملتی که فرهنگ و بهداشت او اساس درستی داشت با این دو عامل قوی می تواند قدم های بلند به سوی پیشرفت بردارد.

زیرا از نظر کلی عقل سالم در بدن است و اگر دیده شده است که نوابغ دنیا گاهی از اوقات از افراد ضعیف و ناسالم بوده اند دلیل کلی و اساسی نیست و استثنا نمی تواند قانون کلی باشد بلکه باید گفت بعضی اوقات استثنایایی در جهان یافت شده است که به صورت قانون کلی درآمده اما وقتی یک ملت حداکثر از افراد تغییر ماهیت داده شده تشکیل شوند غیر ممکن است که بین آنها یک فرد کامل و برجسته ای به وجود بیاید.

آن ها هرچه به خود فشار بیاورند نمی توانند پیشرفت کنند و اگر بخواهند این ملت تغییر یافته را با زور و جبر به طرف جلو بکشانند به جای این که پایه های آن ها نیرومند شود رو به ضعف و سستی گرایش خواهد یافت.

دولت راسیست که به این اصل مسلم واقف است نمی خواهد با سر پنجه زور و جبر علم و دانش را در مغز افراد سرازیر سازد اما او معتقد است که افراد ملت باید به طور جداگانه تحت تعلیم دقیق و وسیع تر قرار گیرند.

ابتدای کار او تقویت مبانی اراده و تصمیم است و می داند اگر یک ملت اراده داشته باشد در هر کار پیروز خواهد شد.

دولت راسیست به این اصل مسلم آگاه است که اگر یک ملت علاوه بر داشتن منابع اخلاقی و علمی دارای بدن سالم و طبیعت شرافتمند باشد و بتواند خوب تصمیم بگیرد و اراده قوی داشته باشد برای سازمان یک کشور از آن مرد ضعیف و ناتوان که از لحاظ علمی نیرومند شود بهتر می تواند خدمت انجام دهد.

<http://www.WorldWar2.ir>

<http://www.NaziCenter.ir>

انجمن مرجع جنگ جهانی دوم

انجمن تخصصی نازی و رایش سوم

یک ملت دانشمند و با سواد تغییر ماهیت یافته که از لحاظ جسمی و ارادی ضعیف و ناتوان هستند نمی تواند به جایی برسد و حتی قادر نیستند موجودیت خود را روی زمین حفظ کند.

بسیار نادر است در مبارزه شدیدی که سرنوشت برای ما فراهم ساخته شخص بی سواد شکست بخورد بلکه شکست خوردگان کسانی هستند که اراده خود را از دست داده و از علم و دانش خود غیر از ضعف و سستی چیزی نشان نمی دهند.

در هر حال یک نوع هماهنگی مطلق بایستی بین نیروهای جسمی و معنوی وجود داشته باشد، مردی که از لحاظ جسمی نیرومند است دلیل آن نیست که از لحاظ روح و معنا هم قدرت داشته باشد چه بسا از افراد ضعیف و ناتوان دارای جان روح قوی و اراده محکم بوده اند که کوهی را از جا تکان داده اند.

تنها عاملی که ملت یونان را ایده آل و مجسمه زیبایی و قدرت نشان داد، توافق و هماهنگی با شکوه و درخشان بین زیبایی و شرافت نفس و وجدان بوده است مولتکه در این مورد خوب گفته بود :

شانس انسان وابسته لیاقت او است و شاید این رابطه بین روح و جسم وجود داشته باشد، کسی که دارای روح سالم باشد به طور قطع دارای بدن سالم خواهد بود.

بنابراین در دولت راسیست برنامه او عبارت از این نخواهد بود که فقط مردم را از لحاظ جسمی نیرومند سازد در یک خانواده هم اگر پدر و مادری فقط بخواهند فرزندان خود را از لحاظ جسمی نیرومند سازند کار عاقلانه ای نیست و اگر دیده شده است که دولت ها در تقویت جسمی افراد کوشش می کنند فقط برای نگهداری آن ها است والا در صورتی که از لحاظ معنوی نیرومند نباشد کاری از آن ها ساخته نیست.

دولت در حالی که تعلیم و تربیت افراد را پایه گذاری می کند توجه به این موضوع خواهد داشت که اراده و تصمیم آن ها نیز پا به پای تعلیم و تربیت پیش برود دولت هایی که سعی داشته اند تعلیم و تربیت را با برنامه های تحصیل اجباری توسعه بدهند و به آزادی افراد توجه نمی کردند نتیجه مثبت از کار خود نگرفته اند. دولت های راسیست سعی خواهند داشت برنامه های آموزش و پرورش خود را به طوری توسعه بدهند که کودکان از روز اول دارای اراده ای قوی و آزاد باشند که بعدها بتوانند این فضیلت ممتاز را برای پیشرفت کشور مورد استفاده قرار دهند او باید متوجه باشد که یک ملت خشک و بی اراده تحویل جامعه ندهد.

در مرحله اول مادران جوان وظیفه دارند که کودکان خود را سالم و نیرومند بار بیاورند .

تجربه به خوبی نشان داده که در اثر چند سال سعی و کوشش توانسته اند وضوح حمل های مادران را در یک محیط سالم بدون انتشار بیماری انجام دهند لازم است برای به وجود آوردن کودکان سالم در بهداشت مادر و پرستاران کوشید و به طوری برنامه بهداشت کودکان را منظم ساخت که در مدتی کوتاه فرزندان سالم وارد اجتماع شوند در یک دولت راسیست مدارس و آموزشگاه ها و طبقه دار تقویت نیروی بدنی کودکانی لازم است که از انباشته کردن مغز کودک از فرآورده های علمی بیپوده خودداری شود زیرا بارها دیده شده است که وظایف سنگین برای کودکان نتایج معکوس داشته است.

یک کودک خردسال نمی تواند تمام بارهای علمی را که به او تحمیل کرده اند به دوش بکشد و به جای انباشتن این همه دروس و مواد سنگین ضرورت دارد که لااقل در هر دو هفته دو ساعت را برای ورزش های بدنی و تقویت قوای جسمی اختصاص بدهند.

اگر کودکانی یافت شوند که از روی بی میلی و عدم رغبت خود را در اختیار تمرین های بدنی قرار دهند و به محض اینکه از ورزش خلاص شوند در گوشه ای به فرا گرفتن علوم بپردازند این افراد تعادل بین قوای جسمی و روحی را از دست می دهند و در آینده به این عدم تعادل در برابر مشکلات زندگی و حوادث آینده شکست خواهند خورد.

<http://www.WorldWar2.ir>

<http://www.NaziCenter.ir>

انجمن مرجع جنگ جهانی دوم

انجمن تخصصی نازی و رایش سوم

بسیاری از اجتماعات هستند که به این تعادل و هماهنگی عقیده ندارند و با فکر شخصی خود تصور می کنند تقویت قوای علمی و معنوی برای پیشرفت زندگی کافی است در حالی که این فکر کاملاً غلط و اشتباه است. شاید بعضی ها بگویند که کودک وقتی فن شمشیر بازی را یاد گرفت بعد از آن به یاد گرفتن بوکس می پردازد و بعد از یاد گرفتن این دو فن خود را برای جنگ و ستیز آماده می سازد و این صفت بسیار بدی است مخصوصاً بوکس ورزشی است که اگر کسی به آن عادت کرد خودی مبارزه و ستیزه گری او زیاد می شود و این حالت به نظر بعضی ها وحشتناک است اتفاقاً هیچ ورزشی مانند بوکس غریزه ستیزه گری را تقویت نمی کند و در اثر تمرین زیاد بدن او نرم و برای هر گونه مبارزه آماده می شود.

هیچ چیز شرم آورتر از این نیست که دو جوان مبارز وقتی با هم کشتی می گیرند یکی از آن ها در مقابل مشت زورمند حریف جاخالی کرده و به جای مشت و بازو به شمشیر و خنجر متوسل شود. در مقابل آن شرم آورتر از آن چیزی نیست که وقتی دو نفر با هم نزاع می کنند یکی از آن ها از مقابل حریف شانه خالی کرده فرار اختیار کند یا برای حفظ جان خود به پلیس مراجعه نماید. پس یک جوان زنده و سالم باید طوری خود را پرورش بدهد که بتواند در مقابل مشت های سنگین حریف مقاومت نماید.

شاید قهرمانان اخلاق عقیده ما را نمی پسندند و افراد مشت زن را در ردیف وحشیان قرار دهند اما دولت راسیست قصد ندارند که افرادی ضعیف و ناتوان که ماهیت خود را از دست داده اند پرورش بدهند برنامه ما عبارت از این نیست که مردان و دختران و پسران و بورژواهای با تقوا به وجود بیاورند اما دولت ما خواهان مردان با اراده و زنان لایق و نیرومندی است که بتوانند مردانی حقیقی به یادگار بگذارند.

به این ترتیب ورزش نه فقط برای آن است که مردانی با شهات و زورمند و جسور بسازد بلکه بایستی در حین نیرومند بودن دارای چنان روح قوی و پر استقامت باشند که بتوانند در برابر سخت ترین حوادث مقاومت نمایند اگر طبقات بالای کشور ما که دم از خدایی و آقایی می زنند فقط به فکر تقویت قوای مالی خود نبودند و روزگار خود را در آسایش و تن پروری نمی گذرانند و به جای آن بدن خود را با ورزش های قوی مانند بوکس و امثال آن تقویت می کردند انقلاب عجیبی در جامعه آلمانی به وجود می آمد و می توانستند یاغیان و چپاول گران را از کشور خود برانند.

این وظیفه دولت بود که مردانی با اراده و محکم از افراد اجتماع خود بسازند اما چون گردانندگان دولت کسانی بودند که یک عمر در عیاشی و تن پروری گذرانده بودند یک ملت ضعیف و ترسو و کم اراده را به میدان جنگ فرستادند کسانی که به خیال خود ما را با اصول علمی و فکری اداره می کردند در نتیجه یک اجتماع فلسفی به وجود آورد که غیر از دلیل و منطق علمی چیزی همراه خود نداشت و مانند کودکانی بود که درس خود را حفظ کرده و بدون عمل وارد دانشکده شده اند و به همین جهت در وقتی که حریف زورمند و توانای خود به جای فلسفه و منطق مشت آهنین خود را نشان داد خلع اسلحه شدند.

تمام این ها امکان پذیر بود برای این که اصول مسلم دانشگاه های ما نه فقط نتوانست مردان زورمند بسازد بلکه به جای آن یک مشت مهندس و شیمی دان و قضات و استادان ادبیات از کارخانه خود بیرون انداخت که هیچ کدام نمی توانستند با یک اراده محکم باری از دوش ما بردارند.

اداره کنندگان ما از لحاظ علمی افراد برجسته ای به وجود آورد اما هنگامی که لازم شد این افراد اراده ای از خود نشان بدهند نتیجه کار آن ها صفر بود زیرا کسی که اراده نداشت هیچ کار مثبتی از او به ظهور نخواهد رسید.

<http://www.WorldWar2.ir>

<http://www.NaziCenter.ir>

انجمن مرجع جنگ جهانی دوم

انجمن تخصصی نازی و رایش سوم



کاملاً بدیهی است که تعلیم و تربیت دولت ها نمی تواند از مردی بی غیرت و بی اراده مردی جسور و بی باک بسازد و این مطلب نیز مسلم است کسی که از لحاظ طبیعی جسور و بی باک باشد نمی تواند قوای فکری خود را تقویت کند زیرا اشتباهات و خطاهایی که در اصول تعلیم و تربیت وجود داشته او را در حالتی از ضعف و سستی متوقف می سازد.

ارتش بهترین جایگاه آزمایشی است که استعداد قدرت و ستیزه گری را مشخص می سازد کسی که به میدان جنگ رفت آنچه را که در سرشت خود دارد در آنجا نشان خواهد داد.

سربازان آلمان در تمام دوران صلح از لحاظ مبارزه تقویت شده بودند و بهترین دلیل آن این بود که در اواخر تابستان و اوایل پائیز سال 1914 چنان رشادتی از خود نشان دادند که در تاریخ جنگ جهانی اول بی نظیر بود و این شهامت و رشادت نتیجه مستقیم تربیت دوران قبل از جنگ بود.

ملت آلمان امروز که در اثر جنگ خانمان سوز 1914 خرد شده و از پا در آمده و بدون دفاع در مقابل قدرت های عظیم جهان مانده است به این نیروی عظیم محتاج است و بایستی با قدرت های فطری خویش اراده و تصمیم جدی در خود خلق کند اما این اعتماد و اراده محکم را باید با تعلیم و تربیت ابتدایی به کودکان تزریق کرد، تمام تعلیمات علمی - عملی بایستی به طوری باشد که یقین حاصل کنند که آن ها فوق تمام ملت های دنیا هستند، شهامت و قوای جسمانی باید برای آن ها حس ایمان و اعتماد خلق کند و بدانند وابسته به ملت و نژادی هستند که در طول تاریخ پیش قدم سایر اقوام بوده اند.

تنها چیزی که در سابق ملت آلمان را به سوی پیروزی رهبری نمود همان حس ایمان و اعتمادی بود که هر سرباز نسبت به خودش داشت و همگی طوری ساخته شده بودند که به دیگری فرمان می دادند، چیزی که ملت آلمان را دو مرتبه بلند خواهد کرد اعتماد و ایمانی است که باید برای به دست آوردن آزادی داشته باشند ولی این اعتماد نتیجه اعتماد شخصی است که باید در هر یک از افراد آلمان به وجود بیاید.

این بدبختی ها دنباله دراز داشت زیرا برگشت و ویرانی ملت بسیار عظیم تر از آن بود و کوشش ها و تلاش های ما در وقتی به نتیجه می رسد که بخواهیم یک روز به این بدبختی ها خاتمه بدهیم. کسی که باور می کند تعلیم و تربیت امروزی که بورژواها برای ایجاد آرامش و نظم برای ملت در نظر گرفته اند خواهد توانست وضع نکبت بار امروزی را علاج کند و یا بتواند زنجیر اسارتی را که دشمنان نژاد بر دست و پای ما انداخته اند باز کند اشتباه بزرگی است.

نمی دانم چقدر انرژی برای انجام این کار لازم است و با این که ملت ما تشنه آزادی هستند باور کردنی نیست که یک چنین انرژی فوق العاده ای به وجود بیاید.

طرز لباس پوشیدن ما نیز از مسائلی است که باید توجه خاص در آن بشود، باعث تأسف است از این که مشاهده می کنیم جوانان ما خود را خود را فدای مدهای گیج کننده ای کرده اند که بنا به ضرب المثل قدیم لباس به تنشان گریه می کند به طور مسلم طرز لباس پوشیدن هم باید سخت کنترل و تحت نظر درستی قرار گیرد.

مرد جوانی که در تابستان با یک شلوار اتو کشیده و پیراهن یقه بسته برای گردش به خیابان می آید برای تمرین های بدنی نمی تواند آمادگی داشته باش، زیرا باید به طور آشکار اعتراف نمود که لباس پوشیدن جوانان ما هم راه خودخواهی و افراط را پیموده است.

اما این خودخواهی نه از آن جهت است که می خواهند لباس های خوب بپوشند بلکه همین نزاکت در لباس خودخواهی دیگری را به بار می آورد که نمی توانند خود را برای کار کردن و زحمت کشیدن آماده سازند.

<http://www.WorldWar2.ir>

<http://www.NaziCenter.ir>

انجمن مرجع جنگ جهانی دوم

انجمن تخصصی نازی و رایش سوم



این وضع زندگی مفسد دیگر به بار می آورد و از آن جهت است که در سال های اخیر شیک پوشی جوانان باعث شده که دختران نیز در فکر آرایش خود باشند و چقدر از دختران در چند سال اخیر رو به فساد رفته و فرزندان نامشروع یهودیان را در کوچه و بازار رها کرده اند، نتیجه نباید غیر از این باشد ملتی که برنامه زندگی خود را روی شیک پوشی و خوش گذرانی قرار داده بایستی با دست خود موجباتی برای از بین نسل خویش فراهم سازد. این کارها یک عیب دیگر داشت که کسی متوجه آن نبود زیرا سربازان هم که تربیت درستی نداشتند زندگی آن ها سر و کله زدن با دخترها است و معمولاً دختران جوان سربازانی را دوست دارند که از رفتن به میدان جنگ خودداری نمایند.

دولت راسیست نه فقط وظیفه دار است که در تقویت نیروی جسمی فرزندان در آموزشگاه ها کوشش نمایند بایستی با برنامه های منظم رفتار و کردار کودکان را در خارج از مدرسه نیز تحت نظر بگیرد زیرا کودک تا وقتی که به سن رشد نرسیده چه در مدرسه یا خارج از محیط مدرسه هر آن ممکن است سقوط نماید و لازم است برنامه های وسیع برای کنترل آنان در نظر گرفته شود.

شاید بعضی ها تصور می کنند که دولت وظیفه ندارد که مراقب کودکان در مدرسه یا خارج از مدرسه باشد و این وظیفه پدر و مادران است و دولت در این قبیل کارها مسئولیتی ندارد اما وقتی که به خدمت سربازی احضار می شوند بایستی نهایت سخت گیری و خشونت را درباره آن ها به عمل بیاورند.

اما عقیده ما بر خلاف این است و معتقدیم که باید تمام مسئولیت ما متقابل باشد.

معلوم است دولت حاضر که به بهداشت و نیروی جسمی کودکان توجه ندارد بالطبع در این مورد هم توجه نخواهد داشت او جوانان کشور را که بایستی روزی زمامدار مصالح این کشور شوند در کوچه ها رها کرده و بدون این که توجه کند که باید آینده جوانان را تأمین نماید با سهل انگاری و عدم علاقه موجبات سقوط ملت را فراهم می سازند. مسئله مهم این است که دولت چگونه باید برنامه تعلیم و تربیت کودکان را تحت نظر بگیرد.

باید برای این موضوع راهی پیدا کرد. دولت راسیست باید با طرح یک برنامه بسیار وسیع و آموزنده برای تقویت نیروی جسمی و معنوی کودکان از روزهایی که او قدم به مدرسه می گذارد آن ها را آماده کند، تعلیمات جسمی او در مرحله اول قرار دارد به طوری که می تواند کودکان را با شرایط بسیار مساعد برای خدمات آرامش آماده کند.

در این صورت وقتی جوانان به خدمت سربازی احضار می شوند دیگر وظیفه ندارند به مسائل مقدماتی بپردازد و در واقع سربازی را که از ابتدا تحت نظر گرفته و او را از هر جهت برای خدمات سربازی آماده ساخته اند به خدمت می پذیرد و یقین دارد که این سرباز با نیروی جسمی و شرایط کامل معنوی وارد خدمت شده و با سهولت تمام می تواند تعلیمات نظامی را فراگیرد.

سربازی که با این ترتیب تحت تعلیمات قرار گرفت دو گواهی نامه تحصیل خواهد کرد یک گواهی نامه ملی به این معنی که به او اجازه داده می شود به هر کاری که مایل باشد مشغول شود یعنی دولت شایستگی او را برای اشتغال کارهای عمومی تأیید نموده و بعد از آن گواهی دیگری در دست خواهد داشت که به آن گواهی نامه بهداشت می گویند و تصدیق می کند که این شخص از لحاظ جسمی سالم است و می تواند ازدواج کند دولت راسیست همان وظیفه ای را که برای پسران جوان خواهد داشت نسبت به دختران جوان نیز دارای وظایفی است، در مورد آن ها هم نسبت به سلامتی و نیروی جسمی توجه خواهد شد و بعد از آن باید از لحاظ اخلاقی نیز دارای شرایط مخصوص باشند نباید فراموش کرد که قسمت مهم تعلیم و تربیت دختران مربوط به مسائلی است که او بتواند در آینده نزدیک نقش یک مادر خوب را بازی کند.

<http://www.WorldWar2.ir>

<http://www.NaziCenter.ir>

انجمن مرجع جنگ جهانی دوم

انجمن تخصصی نازی و رایش سوم

دولت راسیست در مرحله دوم بایستی در مسائل اخلاقی نیز اقدامات جدی به عمل بیاورد.

این مطلب برای همه کس مسلم است که بعضی شرایط اخلاقی غرائز فطری در افراد تغییر نمی کند کسی که خودخواه باشد همیشه خودخواه است و یک ایده آلیست تا آخر عمر ایده آلیست و یک جنایتکار تا وقتی که زنده است فاسد و تبهکار خواهد ماند.

اما در بین هزاران میلیون ها تبهکار و افراد فاسد کسانی هم یافت می شوند که ممکن است اگر تحت تعلیم و تربیت قرار گیرند افراد مفیدی برای اجتماع بشوند و بر خلاف آن افراد سست عنصر و بی حال اگر تحت تعیم قرار بگیرند در آینده به صورت افراد نالایق در خواهند آمد.

چه بسا اوقات دیده شده است که در میدان های جنگ خیانت ها و جاسوسی ها باعث تزلزل امور شده و موجبات شکست یک واحد را فراهم ساخته و حتی در بین سربازان و فرماندهان افرادی یافت شده اند که با قیافه دوستی و وطن پرستی جان هزاران فرد آلمانی را به خطر انداخته است.

مسئله ای در اینجا مطرح می شود و باید پرسید این افراد از کجا آمده اند و برای چه به جای خدمتگذاری و جانبازی چنین موجباتی فراهم می کنند و چه واقع شده است که دولتی نیرومند توانسته است افرادی خائن و فاسد را در آغوش خود تربیت نماید.

آیا دولت ها به خود زحمت داده اند که کودکان را از ابتدای کودکی درس میهن پرستی بیاموزند؟ و یا آن ها برای تربیت جوانان خود چه کرده اند؟ البته هیچ.

روانشناسان و استادان تعلیم و تربیت هرگز این موضوع را از نظر دور نداشته اند می دانند کوچک ترین غفلت در این موضوع میلیون ها خسارت بار می آورد و قضات و مقامات قضائی هم از خسران و ضرر آن بی بهره نمانده و در بعضی اوقات نود درصد بودجه قضائی صرف کسانی می شود که راه فساد را پیموده با جنایت های حیرت انگیز موجباتی برای فساد اجتماع فراهم ساخته اند.

در بعضی اجتماعات فساد و تباهی اخلاق عمومی به طوری است که ضرر آن در تمام شئون اجتماعی رخنه می کند، پایه های اقتصاد متزلزل و دسته بندی های سری برای ساختن داروهای تقلبی یا اجناس فاسد چنان زیاد است که تمام فعالیت ها را متوقف می سازد و قسمت مهمی از مشاغل دولت صرف این خواهد شد که جنایتکاران را تعقیب بکند و با مجازات های سنگین به قصد برطرف ساختن فساد اقدام نمایند.

در ایام جنگ این فساد و تباهی ضررش بیشتر است و چه بسا نیروها را سست و پریشانی تبدیل می کند باید توجه داشت که این فساد و تباهی وقتی ریشه گرفت که از بین بردن آن کار مشکلی است زیرا وقتی که در دوران کودکی در کارهای آن ها نظارت نداشتند و در تعلیم و تربیت آنان اهمال به خرج دادند اکنون که فساد و تباهی عمومیت پیدا کرده جلوگیری از آن ها مانند این است که بخواهند با یک صف منظم و مسلح دشمن پیکار نمایند.

در غالب کشورها کودکان دسیسه کاری و دروغگویی را یاد می گیرند، اتحاد کودکان با یکدیگر خیلی بیشتر از وقتی است که به سن بلوغ رسیده اند اگر در همان موقع استادان و آموزگاران به این مسائل کوچک توجه نکنند کودک از همان زمان دروغ و تزویر را یاد می گیرد و با این عادت و اخلاق بزرگ می شود و معلوم است چنین کودکانی برای خیانت های بزرگتر و جاسوسی و خیانت به کشور آمادگی خواهند داشت و دیگر هیچ قدرتی نمی تواند این صفت و غریزه را که مانند اعتیاد تریاک و الکل خانه نشین شده ریشه کن نماید.

این مثال برای بسیاری از جوانان صدق می کند از این جهت است که باید در نظر داشت که غرائز شرافت و میهن پرستی و احساس فداکاری و سایر فضائل انسانی از مسائل بسیار مهمی است که بایستی در دوران کودکی در

<http://www.WorldWar2.ir>

<http://www.NaziCenter.ir>

انجمن مرجع جنگ جهانی دوم

انجمن تخصصی نازی و رایش سوم

کودکان نفوذ کند و دولت هائی که به این مسائل کوچک و پیش پا افتاده توجه نداشته اند در آینده نزدیک افرادی خائن و فاسد تحویل جامعه داده اند.

امروز دولت ها کمی نسبت به سابق هوشیار تر شده اند و در امر تعلیم و تربیت و به وجود آوردن صفات و اخلاق انسانی مراقبت زیاد می کنند اما این مراقبت باید تحت شرایط و برنامه وسیع باشد و مأمورین ورزیده و دوره دیده برای این امور انتخاب شوند زیرا بسیاری خطاهای کوچک و پیش پا افتاده امروز ممکن است در آینده ضررهای بیشتر داشته باشد پس غیر از راه تعلیم و تربیت درست از هیچ راهی نمی توانند آن را نابود سازند.

با این حال کار مشکلی نیست و دولت راسیست در برنامه تعلیم و تربیت باید دست به تحول بسیار بزرگی بزند و این تغییرات کلی را ما می توانیم به شرح زیر خلاصه کنیم.

ابتدا باید در نظر داشت که مغزهای جوان نبایستی از دانش ها و معلوماتی انباشته شود که هشتاد درصد برای آن ها غیر ضروری است و در نتیجه ممکن است پس از چند سال آن ها را به کلی فراموش کنند.

برنامه های درسی مدارس ابتدائی و متوسط در این روزها در حقیقت غیر از انباشته های غیر ضروری چیزی نیست و در بسیاری از موارد مجموع برنامه های درسی به طوری است که مغزهای کودکان قدرت ندارند بیش از قسمت های مختصری از آن را در خود نگاه دارند و شاید قسمت کوچکی از آن ممکن است مورد استفاده قرار گیرد و از طرف دیگر برای کسی که می خواهد حرفه دیگری را انتخاب نماید کاملاً بی مصرف است و نمی تواند با داشتن این معلومات اضافی امرار معاش نماید.

به یک کارمند معمولی که تحصیلات دوره متوسطه یا عالی را تمام کرده مراجعه کنید، او امروز سی و پنج یا چل سال دارد و از او بپرسید از آنچه که تحصیل کرده چه چیزها به یاد دارید و اگر زیاد به او فشار بیاورید غیر از قسمت بسیار جزئی چیزی را به یاد ندارد.

آن ها به شما پاسخ خواهند داد که راست می گویند اما این اطلاعات و معلومات برای آن نبوده است که او بتواند از آن ها در تحقیقات علمی استفاده نماید بلکه یاد دادن این مسائل به این منظور بوده که خواسته اند فکر و استعداد او را به فعالیت وا دارند.

البته این پاسخ درست و منطقی است اما ضررش این است که مغز جوان را خسته کرده و استعداد فرا گرفتن چیزهای دیگر را که برای او ضروری بوده از او گرفته اند و گاهی این طور اتفاق می افتد که اصل مهم فدای مسائل بیهوده ای می شود که مورد احتیاج نبوده است.

بنابراین یک چنین تعلیم و تربیت نادرست به نتیجه قطعی و درست نمی رسد، زیرا این درست نیست مغزی را که ممکن بود استعداد درک مسائل لازم داشته باشد خسته کنیم و اگر برعکس این رویه مطالب و معلوماتی را به او یاد می دادید که در آینده از آن استفاده نماید و بتواند به اجتماع خود خدمت کند بهتر از این بود که عمر او را با این تشریفات تلف نمائید.

تنها ضرر این کار همان است که به این تعلیم و تربیت نادرست مسائل اصلی را که به درد او می خورد از دستش گرفته اند کسی نمی داند برای چه یک جوان محکوم است که در دوران تحصیلات خود یک یا دو زبان بیگانه را یاد بگیرد؟

البته ممکن است عده بسیار قلیلی از این زبان ها استفاده کنند اما بیشتر این زبان ها را از یاد خواهند برد به دلیل این که بین صد هزار نفر که زبان فرانسه را یاد گرفته اند شاید بیش از دو هزار نفرشان به طور جدی از این زبان استفاده می کنند در حالی که برای بیشتر آن ها موردی پیدا نشده است که بتوانند از آنچه که یاد گرفته اند استفاده نمایند.

<http://www.WorldWar2.ir>

<http://www.NaziCenter.ir>

انجمن مرجع جنگ جهانی دوم

انجمن تخصصی نازی و رایش سوم

بنابراین هزاران ساعت از وقت جوانان صرف یاد گرفتن چیزی شده است که برای آن‌ها بی‌فایده بوده است و از طرف دیگر برای این که دو هزار نفر از مسابقه زبان یا چیزی که یاد گرفته‌اند استفاده نمایند و هیجده هزار نفر دیگر محکوم به این شده‌اند که وقت عزیز خود را صرف کار بیهوده نمایند.

یکی دیگر از تحولات مهم که بایستی در تعلیم و تربیت وارد شود موضوع تحصیل تاریخ و جغرافیا است.

نمی‌دانیم درس تاریخ چه فایده‌ای برای جوانان دارد و تا امروز چه استفاده‌ای از آن کرده‌اند.

اگر سیاست یکی از مواد درس تاریخ است پس به چه علت ملت آلمان تا امروز نتوانسته است از این درس برای پیشرفت سیاست خود استفاده نماید.

نتیجه‌ای که در حال حاضر از درس تاریخ عاید ما شده تقریباً هشتاد درصد آن مضحک و خنده‌آور است.

از درس تاریخ آنچه در خاطر جوانان باقی می‌ماند غیر از یک مشت اطلاعات بی‌فایده مانند تاریخ تولد چند سردار یا پادشاه چیز دیگر نبوده و سایر قسمت‌های مهم آن به کلی از یاد رفته و از آن نتیجه کلی نگرفته‌اند.

افکار و عوامل اساسی که ممکن است مورد احتیاج باشد در درس تاریخ وجود ندارد و به جای این که علت هر یک از وقایع و حوادث تاریخی را به طور مبسوط و مشروح با ذکر نکات اساسی تدریس نمایند غیر از چند تاریخ و چند

واقعه غیر لازم چیزی یاد نگرفته‌اند عقیده‌ام این است که برای سبک کردن مواد درسی باید از تاریخ شروع کرد مهم‌ترین چیزی که در تاریخ باید تدریس شود علت حوادث تاریخی و نتایجی که از یک جنگ یا یک حادثه گرفته شده در رتبه اول قرار دارد.

اگر تدریس تاریخ فقط به این قسمت محدود شود می‌توان امیدوار شد که دانشجو خواهد توانست بعدها از آن برای سیاست کشور خودش استفاده نماید زیرا خواندن تاریخ برای این نیست که بدانیم چه واقع شده بلکه مطالعه تاریخ

به این منظور است که شخص بتواند برای منافع کشور خویش از آنچه که واقع شده درس عبرت بگیرد.

این است هدف تعلیم تاریخ و در واقع یاد گرفتن این درس برای آن است که زندگی آینده خود را روی آن استوار سازند.

اما امروز وسیله به جای هدف به کار می‌رود. هدف اصلی به کلی از یاد می‌رود. نباید این تصور برای کسی پیش

بیاید که مطالعه عمیق تاریخ برای آن است که تاریخ وقایع را به یاد داشته باشیم زیرا از برداشتن تاریخ واقعه تأثیر در آنچه باید بدانیم نخواهد داشت و فقط برای کسانی مفید خواهد بود که واقعاً بخواهند حرفه تاریخ نویسی را پیش

گیرند اما همه کس نمی‌خواهد معلم تاریخ بشود خواندن تاریخ فقط برای آن است که فی الجمله اطلاعی از وقایع گذشته به دست بیاورد یا بتواند از آن برای پیشرفت عوامل سیاسی کشور خود استفاده کند.

کسی که می‌خواهد معلم تاریخ بشود بعدها می‌تواند در موقع فرصت و بر حسب احتیاج در این درس تحقیقات لازم را به عمل بیاورد و جزئیات آن را بداند.

از آن گذشته کسی که می‌خواهد واقعاً معلم تاریخ باشد آنچه را که در مدرسه می‌خواند برای او مفید نیست زیرا اگر

این ماده برای افراد معمولی زیاد و غیر ضروری است برای او مفید نیست زیرا اگر این ماده برای افراد معمولی زیاد و غیر ضروری است برای کسانی که می‌خواهند واقعاً در این فن تحقیق نمایند بسیار ناچیز و ناقص است.

پس بهترین وظیفه دولت راسیست این است که دستور بدهد یک نوع تاریخ عمومی برای جوانان بنویسند که در آن موضوع اصالت نژادی در درجه اول قرار گرفته باشد.

مطالب خود را خلاصه کنیم و از آن نتیجه بگیریم :

دولت راسیست باید در برنامه‌های تعلیم و تربیت معلومات عمومی را به طور خلاصه‌ای بگنجاند به طوری که اصول اصلی در آن مراعات شود.

<http://www.WorldWar2.ir>

<http://www.NaziCenter.ir>

انجمن مرجع جنگ جهانی دوم

انجمن تخصصی نازی و رایش سوم



این اطلاعات بایستی شاگرد را به سوی آینده راهنمایی کند و بتواند مسائل مهم و تحقیقی را به طور عمیق فراگیرد. کافی است از این که مردم مسائل کلی را بدانند، مسائل مهمی که در فعالیت های فکری آن ها مؤثر باشد و اگر بخواهد در یکی از مسائل تحقیق کند باید مواردی را انتخاب کند که به طور قطع در آینده از آن استفاده خواهد کرد. تعلیم و تربیت و کسب اطلاعات کلی برای همه کس اجباری است ولی رشته های اختصاصی برای کسانی است که مایل باشند آن را دنبال کنند.

محدود کردن تعلیمات عمومی، کم کردن ساعات درس قوای جسمی و فکری شاگردان را تقویت می کند تا بتوانند در فرصت های مناسب نیروهای ارادی خود را تا جایی که ممکن است تقویت نمایند.

چیزی که امروز مورد توجه و علاقه ما است تحصیلات کلی و عمومی است نه اطلاعات اختصاصی، و نبایستی مغز جوانان را از چیزهایی انباشته ساخت که بعدها به آن احتیاج نخواهند داشت، و اگر هم علوم و مواد اختصاصی مورد لزوم باشد برنامه های تحصیلی مدارس امروز ما کاملاً ناقص است و نمی تواند آنچه را که احتیاج دارند تعلیم بدهند. یک روز باید دولت راسیست اساس این برنامه های غیر مفید را واژگون سازد.

دومین انقلاب آموزش دولت راسیست باید در اطراف موارد زیر باشد :

یکی از خصایص مسلم زمان ما که آن را عصر ماده می نامند این است که با جدیت و فعالیت خستگی ناپذیر به سوی تعلیمات ریاضی و فیزیکی و شیمی پیش می رویم.

به طور مسلم این علوم در قرنی که اصول فنی و شیمی نقش مهم بازی می کند و شرایط زندگی امروز ضرورت آن را ایجاب کرده مورد احتیاج ملت ما است.

اما این نوع علوم و اطلاعات بایستی بر اساس یک ایده آل درست پایه گذاری شود، اساس آن پایه گذاری جامعه انسانی است و از این راه باید هر یک از رشته های اختصاصی آن دنبال شود.

اگر غیر از این باشد نیروهای عظیمی را که بایستی برای پیشرفت اجتماع به کار رود هدر داده ایم.

بعد از فرا گرفتن این علم که در درجه اول قرار دارد، نبایستی فراگیری تاریخ باستانی به دست فراموشی سپرده شود، تاریخ روم باستانی را اگر خوب بدانند برای زمان حال و آینده راهنمای خوبی است و همه وقت مورد استفاده قرار خواهد گرفت.

ما باید تمدن درخشان قدیم روم و یونان را به طور تفصیل بدانیم، اختلاف بین ملت ها نبایستی ما را از توجه به مسئله نژادی باز دارد زیرا اهمیت نژاد به طوری که قبلاً نیز اشاره شده بسیار زیاد است.

امروزه مبارزه بسیار سختی بین ملت ها در گرفته و برای هر کدام موجودیت خود تلاش می کنند.

یک تمدن عالی همیشه برای موجودیت خود تلاش می کند، و هزاران سال است که این مبارزه را دنبال می کنند و این عبارت از تمدن یونان و روم است تمدن یونان و ژرمن به هم وابستگی دارند و دانستن تمدن یکی ما را به سوی دیگری هدایت خواهد کرد.

بایستی بین تحصیلات عمومی و معلومات اختصاصی تفاوت زیاد قائل بود دنبال کردن تحصیلات اختصاصی و حرفه ای که فقط برای یک دسته از مردم مفید باشد ما را به سوی اسارت خواهد کشاند پس باید تحصیلات کلی به طوری که شرح آن داده شده برای موازنه سیاسی برقرار باشد.

پس باید این اصل مهم را در نظر داشت که :

به دست آوردن اصول مسلم ریاضی و فنی و بازرگانی و سایر حرفه ها بایستی فقط برای بهبود وضع عمومی به

مصرف برسد نه این که یک شخص واحد بخواهد از این علوم و حرفه های فنی به نفع خود استفاده نماید این شرایط نباید با خودخواهی شخصی توأم باشد.

<http://www.WorldWar2.ir>

<http://www.NaziCenter.ir>

انجمن مرجع جنگ جهانی دوم

انجمن تخصصی نازی و رایش سوم



فداکاری عمومی می تواند نتایج آن را به سود اجتماع بکشانند تا همگی بتوانند از آن بهره برداری کنند.

برنامه ای که امروز برای یک جوان تهیه می کنند عبارت از این است که او را در جریان دانش ها و مطالبی می گذرانند که بعدها به آن احتیاج خواهد داشت.

می گویند که این جوان باید یک روز برای اجتماع خود مفید واقع شود و لیاقت را به آن معنی به کار می برند که او بتواند در آینده یک لقمه نان برای خود تهیه کند. شرافتمندانه زندگی خود را بگذرانند اما برنامه ای که ظاهر بسیار پسندیده ای دارد پایه اش بر آب است.

چون دولت ها عادت کرده اند که در اجرای این برنامه ها دخالت مستقیم نداشته باشند به نظر ما بسیار مشکل است که بتوان جوانی را مفید برای جامعه تربیت کنند در حالی که او مجبور است در تمام عمر با وظایفی که برای او تعیین کرده اند دست و پا بزنند.

به طوری که اشاره کردیم مسئله دولت در این جا مفهومی ندارد دولت ها سرگرم کار خود بودند و برنامه های علمی خود به خود مانند یک ماشین خودکار پیش می رفت و کسی نبود که در برابر این پیکار عظیم احساس مسئولیت کند به همین جهت بود که با این طریق امکان نداشت بتوانند یک ملت آگاه و روشن فکر به وجود بیاورند یعنی سیستم آموزش ما نمی دانست که در تاریخ نویسی لازم است کدام قسمت ها را برای نوآموزان بنویسند این ترتیب به طور خودکار پیش می رفت و پدران فرزندان خود را با این نوع افکار بزرگ می کردند و به هیچ وجه نتوانستند قهرمانان اصلی کشور را به مردم و توده ملت بشناسانند و موفق نشدند فکرشان را در یک نقطه مفید متمرکز سازند تا از مطالعه این داستان ها احساس ملیت آنان تقویت شود در رشته مختلف علمی اظهار عجز و ناتوانی می کردند و آن قدر لیاقت نداشتند که مسئله شورای ملی را در مردم آلمان بیدار کنند و به آن ها بگویند چگونه باید یک فرد آلمانی نسبت به کشور خود تعصب داشته باشند و آنچه را هم که یاد می دادند مسائل ساده و بی ارزشی بود که به جای تحریک احساس ملیت آن ها را ترسو و ناامید بار می آورد.

احساس وطن پرستی در قلب کسی وجود نداشت و آنها حتی نفهمیده بودند که قهرمانان گذشته برای چه در این کشور جانبازی کرده اند فقط می دانستند که آنها مردمان با شهامت بودند و شهامت و قدرت آن ها مورد ستایش قرار می گرفت.

وطن پرستی فقط در سوسیته سربازان پیر و کهنسال پیدا می شد و امکان نداشت که کسی بتواند آتش عشق وطن را در دل های سرد مردم روشن کند.

هیچ کس باور نداشت که ممکن است روزی یک جنگ در این کشور پیش بیاید و بمباران های شدید و گازهای خفه کننده ملت را پایمال سازد.

اما وقتی به طور ناگهان آتش جنگ روشن شد تجربه ثابت کرد که تا چه اندازه از این غفلت و نداشتن حس وطن پرستی مجازات شدیم.

مردم هیچ حاضر نبودند برای کشور و امپراطوران خود بمیرند و اکثریت مردم هنوز به معنا و مفهوم ملیت آشنا نشده بودند.

از روزی که آتش انقلاب سرتاسر آلمان را فرا گرفته و به دنبال آن التهاب وطن پرستی به کلی خاموش گردیده برای همه کس آشکار شده است که درس تاریخ علاوه بر این که فایده نداشته برای خاموش کردن احساس وطن پرستی مردم مؤثر بوده زیرا اگر احساس وطن پرستی نوانست سربازان را در مقابل انقلاب پیروز کند آن احساس وطن پرستی که در جمهوری آلمان به وجود آورده اند کاملاً مصنوعی بود و کاری از او ساخته نشد تردیدی در آن نیست که فریاد (برای جمهوری بیپاخیزید) نمی توانست چهار سال و نیم با آن وضع دلخراش سربازان را در میدان جنگ

<http://www.WorldWar2.ir>

<http://www.NaziCenter.ir>

انجمن مرجع جنگ جهانی دوم

انجمن تخصصی نازی و رایش سوم

نگاه دارد و کسانی هم که این صحنه های غیر طبیعی را ساخته اند از آن استفاده نمی کنند اما چرا این انقلاب را دامن زدند دلیل ساده ای داشت به این دلیل که سران جمهوری آزادی کامل به قبایل و گروه های مختلف دادند، تا بتوانند که قرارداد صلح را با دولت های فاتح امضاء کنند.

این نشانه آزادی مردم بود و ملت به کسانی که به آن ها وعده آسایش می دادند وفادار ماندند زیرا در حالی که احساس وطن پرستی وجود نداشت سران جمهوری خوب می توانستند از این اقدام استفاده نمایند.

آن ها جمهوری آلمان را دوست دارند و زنده ماندنش را تضمین می کنند زیرا هیچ وسیله ای غیر از این کار برای اسارت آلمان نداشتند به همین دلیل است که این صحنه با شکوه جدید پایدار خواهد ماند و امیدوارند برای همیشه جاودان بمانند.

در این صورت یک چنین حکومت جمهوری نیازی به آن ندارد که سیستم تعلیم و تربیت را تغییر دهند و با استقبال گرم و هورای نمایندگان رایش دلخوش بودند و مردم هم برای جانبازی در مقابل این حکومت جدید آماده شدند.

دولت راسیست باید برای موجودیت خود مبارزه کند، او نمی توانست با طرح این برنامه (داواس) موافقت کند و ناچار است آنچه را که آن ها در حال حاضر قدرت می دانند به کنار بزند.

البته او یقین دارد که با کارشکنی و جسارت های مأمورین جمهوری روبه رو خواهد شد اما او نمی خواهد با دولت نبرد کند و به روی آنها اسلحه بکشد زیرا اسلحه ای غیر از دلیل و منطق ندارد و در عوض خود را به آغوش ملت انداخته و امید آن را دارد هرگز در گودال های ملت نابود نخواهد شد بلکه مطمئن است که ملت از او حمایت خواهد نمود.

مسئله سوم که باید در برنامه دولت راسیست قرار گیرد به شرح ذیل خواهد بود.

تعلیمات عمومی بایستی به دولت راسیست این امکان را بدهد که احساس غرور ملی مردم را تقویت کند و از این نقطه است که بایستی پایه های تعلیم تاریخ عمومی استوار شود، یک مخترع نباید برای اختراعی که کرده بزرگ و عظیم جلوه کند. بلکه عظمت او مربوط به خدمتی است که برای ملت خود انجام داده است.

نخستین استقبالی که از یک عمل بزرگ و درخشان ظاهر می شود بایستی به منزله احساس غرور ملی مورد استفاده قرار گیرد.

بایستی نام مشهورترین مردان تاریخ آلمان را مخصوصاً کسانی را که بیشتر شهرت دارند انتخاب نمود و آنان را به طوری که شایستگی دارند توصیف نمود و به طوری توجه جوانان را به سوی این افراد جلب کرد که خودشان از بهترین نمونه های وطن پرستی بشوند.

تعلیمات بایستی از روی اسلوب درستی از این نقطه نظر توسعه یابد به طوری که وقتی یک جوان از مدرسه یا دانشگاه خارج می شود یک نیمه دمکرات یا نیمه آزادی طلب نباشد بلکه یک فرد آلمانی به غیر قابل شکست تبدیل گردد.

برای این که این احساس ملی از روز اول به طور صداقت آمیز به ظهور برسد بایستی به هر وسیله در مغز جوانان این اصل کلی را فرو کرد که :

کسی که ملت خود را دوست بدارد عشق خود را باید با نثار جان ثابت کند و خود را برای هر گونه فداکاری آماده سازد.

یک احساس ملی که دارای این امتیازات نباشد نباید نام آن را احساس ملی گذاشت.

یک قهرمان یا حکومت ملی که فقط از طبقات سوسیال تشکیل شده باشد وجود خارجی ندارد.

<http://www.WorldWar2.ir>

<http://www.NaziCenter.ir>

انجمن مرجع جنگ جهانی دوم

انجمن تخصصی نازی و رایش سوم

هورا کشیدن چیزی را ثابت نمی کند و این حق را نمی دهد که گوینده آن خود را وطن پرست بداند بایستی از موجودیت نژاد جانب داری کرد.

وقتی انسان می تواند به داشتن یک ملیت افتخار کند که در خون نژاد و ملت او کوچکترین لکه ننگ و شرمساری وجود نداشته باشد اما وقتی قسمت مهم یک ملت از بدبختان و تیره روزان و خطا کاران تشکیل شده باشد هیچ مرد شرافتمندی حق ندارد خود را وابسته آن بداند.

وقتی یک ملت از لحاظ جسمی و معنوی کامل و سلامت باشد، بدنش نیرومند و روانش مهربان باشد شایستگی خواهد داشت در نزد سایر ملل خود را نشان بدهد و او می تواند خود را به آخرین مرحله ترقی و شهرت برساند.

اما این غرور ملی در نزد کسی امکان پذیر است که در حقیقت به عظمت آن ملت ایمان داشته باشد بایستی در قلب و مغز جوانان نهال های برومند اتحاد ناسیونالیسم و احساس عشق اجتماع را بارور ساخت در این صورت از این نهال ها یک روز درختان برومندی به شکل یک ملیت پاک که دارای غرور ملی و قدرت شکست ناپذیر است به وجود خواهد آمد.

سوسیالیسم حقیقی به این معنا است ترس و دلهره ای که امروز در بین جوانان ما برای واژگون شدن آلمان به وجود آمده ناشی از ضعف و ناتوانی است، او کسی است که از انرژی و قدرت برکنار است، او به قدری نا امید است که فکر می کند هرگز نخواهد

توانست کار مهمی انجام بدهد زیرا این امر طبیعی است کسی که با تخیلات پریشان از مشکلات برای خود کوهی می سازد و هر چیز را دشوار می داند واژگون شدن او حتمی است، بورژوا غیر از سکون و آرامش چیزی نمی خواهد در حالی که به دست آوردن به آسایش و تن پروری بستگی ندارد.

بدیهی است که جهان ما خود به خود به سوی یک انقلاب اساسی گرایش دارد ولی بحث بر سر این است که آیا این انقلاب برای بقای عالم انسانی و تقویت نژاد آریا آغاز خواهد شد یا به نفع نهایی یهودیان تمام خواهد شد.

دولت راسیست باید به کار انداختن برنامه تعلیمات عمومی جوانان مراقبت موجودیت نژاد باشد زیرا پاکی نژاد است که می تواند این وظیفه مهم را به نتیجه کلی برساند.

اما در مرحله اول وظیفه ملت است که بایستی برای به دست آوردن پیروزی شروع به اقدام کند.

\*\*\*

دولت راسیست هنگامی می تواند برنامه آموزش خود را اجرا کند که در قلب جوانان رخنه کرده باشد تا از این راه بتواند احساس غرور ملی و نژاد پرستی را در آن ها تقویت کند.

یک دختر یا پسر جوان بایستی هنگامی محیط مدرسه یا دانشگاه را ترک کند که به طور کامل دانستنی هایی را که برای داشتن غرور ملی ضروریات زندگی لازم است فرا گرفته باشد.

حفظ و حمایت نژاد اساس سازمان تمدن امروز است زیرا هر گونه تحقیقات علمی و پرورش فکری وقتی می تواند برای یک ملت مفید واقع شود که افراد بتوانند برای حفظ و مراقبت نژاد خویش فعالیت کنند.

اگر غیر از این باشد نتیجه اش همان است که امروز تمام آلمان ها از وضع زندگی خود شکایت دارند. لازم است بدانیم آنچه را که ما از دست داده ایم محصول سال ها سستی و بی علاقهگی به اصول مسلم این برنامه بوده است.

ممکن است با اتحاد سایر نژادها کاری صورت داد اما نتیجه مستقیم آن همان است که سایر نژادها به قدرت کامل خواهند رسید و خودمان بدون این که بتوانیم به قله آن برسیم در سرآشویی آن نابود خواهیم شد.

<http://www.WorldWar2.ir>

<http://www.NaziCenter.ir>

انجمن مرجع جنگ جهانی دوم

انجمن تخصصی نازی و رایش سوم

از آن گذشته کلیه تعلیمات نژادی نتیجه نهایی آن در خدمت نظامی آشکار خواهد شد، این دوره خدمت نظامی بایستی به منزله آخرین مرحله آموزش تلقی شود اگر آخرین مرحله از روی آموزش درست باشد امیدوار خواهیم بود در جهاد ملی خود پیروز شویم.

در سازمان دولت راسیست سیستم آموزش و پرورش جسمی و روانی اگر چه در درجه اول قرار دارد معهذا نباید مسئله نوابغ و قهرمانان را که کارهای برجسته به دست آنان سپرده شده از نظر دور داشت و در حقیقت می توان گفت که این موضوع در پیشرفت کارها نقش اصلی را بازی می کند.

اما امروز این مسئله را بسیار ساده تلقی می کند و به طور کلی همیشه فرزندان و اقوام زمامداران در صف اول کارهای مهم قرار دارند و آنان را برای فراگرفتن علوم و تعلیمات علمی شایسته تر از دیگران می دانند. یک مرد دهقان گاهی از اوقات از جوانی که در خانواده بزرگ تربیت شده و تمام تعلیمات عمومی را فراگرفته است از لحاظ لیاقت و استعداد می تواند برتر و شایسته تر باشد.

برتری یک بورژوا از لحاظ رتبه و مقام وجه اشتراکی با مزایا و خصائص طبیعی ندارد و ممکن است یک بورژوا در محیط خود از هر گونه مزایا برخوردار باشد و تعالیم مختلف را فراگیرد ولی شایستگی و استعداد ذاتی که در نهاد یک فرد ساده نهفته شده غیر از امتیازاتی است که بورژوا در محیط خود کسب می کند.

اگر این فرد دهقانی که دارای استعداد و شایستگی فطری است او هم مانند بورژوا در محیطی مشابه محیط او پرورش می یافت استعداد و شایستگی او رنگ دیگری به خود می گرفت. استعداد ذاتی و فطری اکتسابی نیست از روز تولد این مزایا در او نهفته و اگر بعدها این فرد ممتاز در یک محیط شایسته و خوب پرورش یابد به زودی می تواند صفات و مزایای خلاقه خویش را ظاهر سازد اما چه بسا اتفاق افتاده است که پر استعدادترین افراد در یک محیط ناسالم و غیرطبیعی امتیازات خود را از دست داده و به صورت یک فرد بیهوده و غیر مفید درآمده اند.

بنابراین پول و تمول و امتیازات خانوادگی نقش بزرگی در پرورش استعدادها ندارد و نبوغ و استعداد یک امتیاز مستقل است و با هیچ نوع برتری مقام و خانواده ارتباط ندارد و چه مقدار هنرمندان و نوابغ جهان دیده شده اند که از خانواده های فقیر برخاسته و یک دهاتی ساده و بی نام و نشان، صاحب قدرت و شهرت بین المللی شده است.

چه مثال های زنده دیگر این تأثیرات را در استعداد های افراد نداشته است این مسئله ای است که شاید قدرت های امروز جهان حاضر نباشند آن را بپذیرند و می گویند اگر دلیل شما برای صنایع و هنرهای ابتکاری صدق کنند در مورد فراگیری علوم این طور نیست، می توان از راه تعلیم و تربیت به یک نفر استعداد مکانیکی را تزریق کرد به طوری که بتواند کارهای بزرگ صورت بدهد اما همیشه این قانون صدق نمی کند به این دلیل که این آموزش و پرورش قادر نیست حیوانی را وا دارد که با کمک هوش و استعداد خود کار یک انسان دیگر را انجام دهد و اگر شما

دیده اید که بسیاری از طبقات پائین مبتکر کارهای بزرگ بوده اند در دنیا استثناء زیاد است و در مقابل آن هزاران بورژوا نیز در نظر گرفتن امتیازات یک شخص او را واداشت که به کشف بعضی مسائل علمی توفیق یابد اما اعمال او کاملاً مانند حیوانی است که از راه غریزه تقلید به طور ماشینی علمی را از راه فکر و هوش انجام می دهد، باز هم می توان به وسیله بعضی تدابیر علمی نیرویی در مغز یکی از افراد متوسط به وجود آورد که او به حد متوسط پیشرفت کند اما علمی که او به دست آورده یک دانش مرده و مانند زمین غیر مزروع است که تنها برای یک بار

می توان از آن بهره برداری کرد. از این آزمایش ها چنین نتیجه می شود ممکن است بتواند یک کتاب لغت زنده بشود اما در بسیاری از موارد دیگر مانند یک جاهل و بی فکر کاری را صورت می دهد پس باید قبل از وقت او را برای پاسخ دادن آماده ساخت آن هم

<http://www.WorldWar2.ir>

<http://www.NaziCenter.ir>

انجمن مرجع جنگ جهانی دوم

انجمن تخصصی نازی و رایش سوم



برای همیشه این طور نیست زیرا او با نیروی فطری خود قادر نیست به پیشرفت های قابل ملاحظه برسد زیرا آنچه دارد از او نیست و مانند یک نیروی مصنوعی و موقت در او کار می کند.

یک چنین بازدهی مصنوعی مردی سیاسی می سازد که می تواند برنامه هایی را که دولت های امروز در دست دارند با عقل ناقص خود اداره کند.

بدون تردید باید گفت که در هر اجتماع از این قبیل اشخاص که دارای استعداد مخصوص هستند یافت می شوند و کارهایی به قدر قدرت خویش انجام خواهند داد.

همیشه گفته اند خلقت های حقیقی دختران مشروع از ازدواج و هم بستگی استعداد و دانش است و باز به این مطلب می رسیم که اگر استعداد وجود داشت دانش می توانست کاری صورت بدهد و خلق جدیدی به وجود بیاورد.

اکنون می پرسیم جامعه انسانی امروز در این مورد چه راه های غلط و ناروایی را پیموده و همین موضوع مثال ذیل را ثابت می کند گاهی از اوقات روزنامه های آلمان تصویر مرد سیاه پوستی را برای خوانندگان خود چاپ می کنند

که در فلان شهر یا دهکده یک وکیل مدافع یا معلم شده یا کارهای فوق العاده ای از این قبیل انجام داده و در حالی که بورژوازی سرا پاگوش آلت دست سفیسطه بازی ها است البته گردانندگان این روزنامه ها که بهترین معلم آموزش و پرورش به شمار می آیند و در رأس آن ها یهودی حیلہ گر نظارت می کند برنامه دیگری را پیش کشیده و

موضوع تساوی حقوق مردم را در مغز خوانندگان خود فرو می بر و این بورژوازی ساده دل که روز به روز سیر انحطاط فکری را می پیماید کوچکترین سوء ظنی به خاطرش نمی رسد که یهودی حیلہ گر با چه مانور عاقلانه ای

می خواهد مردم را فریب بدهد زیرا این عمل خود یکی از گناهان بزرگ شمرده می شود که بخواهند در نظر مردم آلمان یک موجود سیاه پوست را که خودش نیمه میمون به حساب می آید مانند یک انسان واقعی با استعداد بالا

ببرند و از او یک وکیل مدافع یا پروفیسور و صنعتگر بسازند آن هم در حالی که میلیون ها افراد از تمدن ترین نژادها در بدبختی و سیه روزی تحت اسارت بهبود قرار دارند.

این مردم حیلہ گر در برابر عدالت خداوندی لب به اعتراض گشوده و عنوان می کنند برای چه باید میلیون ها سیاه پوست در مزارع در اسارت سفید پوستان قرار گیرند.

این سخنان شاید در ظاهر امر پسندیده و عوام پسند باشد و بگویند که یهودیان برای مردم سیاه پوست دلسوزی می کنند.

اما معلوم است که در باطن امر نباید این فلسفه درست باشد زیرا تمام این سخنان غیر از ظاهر سازی چیزی نیست و اگر آن ها حقیقت را می گفتند مساعی خود را برای پیشرفت میلیون ها افراد آلمانی که از لحاظ استعداد و توانایی

فکری هزار بار نیرومندتر از سیاه پوستان هستند به کار می بردند.

این مسائل را امروز همه کس می داند و یقین دارد که در کشورهای جهان میلیون ها افراد با استعداد زندگی می کنند که اگر سیاست یهودیان ایجاب می کرد به مراتب می توانستند از استعداد آنان استفاده نمایند.

در دوازده سال اخیر به طور محسوس مشاهده شده است که در کشورهای آمریکا روز به روز بر تعداد مخترعین و صنعتگران افزوده می شود و این جهش های صنعتی بیشتر در کشورهای شمالی محسوس است و به طوری که

آمارگیری شده یقین داشته اند که قسمت مهمی از آن ها از افراد طبقه سوم بوده اند که با داشتن آزادی کامل در عالم صنعت به پیروزی های قابل ملاحظه نائل آمده اند در حالی که در اروپا که شاید تعداد بیشتری از این قبیل افراد

وجود داشته باشد بر اثر سیاست سرکوبی مخفیانه یهودیان مانع اجرای مقاصد و تقویت استعدادها بوده اند.

<http://www.WorldWar2.ir>

<http://www.NaziCenter.ir>

انجمن مرجع جنگ جهانی دوم

انجمن تخصصی نازی و رایش سوم



این شواهد به خوبی نشان می دهد که امتیازات برجسته هیچ رابطه ای با دانش و علوم صنعتی ندارد و هر یک از افراد که دارای امتیاز طبیعی بوه اند پیشقدم اختراعات شده و کارهای بزرگی از آن ها سر زده اما در آلمان در اثر فعالیت های مخفیانه یهودیان تا جایی که ممکن بوده از پیشرفت و نفوذ این قبیل استعدادها جلوگیری شده است. در این قسمت ها است که سیستم آموزش و پرورش دولت راسیست باید مداخله کند.

دولت راسیست وظیفه خود نمی داند که فقط به منظور پیشرفت افراد مدارس در شهرها و دهکده ها تأسیس کند بلکه وظیفه اصلی او این است که در بین تمام افراد و گروه های فشرده ملت به جستجو بپردازد و مغزهای بزرگ و با استعداد را از بین آن ها انتخاب و هر کدام را به فراخور قدرت و استعداد خویش به یکی از حرفه ها به کار و دارد.

برنامه او فقط این نیست که در آموزشگاه های ابتدایی تعلیم و تربیت معمولی و خسته کننده را ادامه دهد بلکه علاوه بر این خدمات وظیفه خود می داند که با برنامه های وسیع در تقویت استعدادها که گاه ممکن است در هر گوشه و کنار پیدا شود کوشش نماید.

او باید مخصوصاً این وظایف را در درجه اول قرار دهد و درب تمام آموزشگاه های صنعتی و هنری را به روی هزاران و میلیون ها افراد با استعداد گشوده و از نبوغ و استعداد خفیه آنان به طور کامل استفاده نماید.

این یکی از وظایف مهم و تردید ناپذیر است و اگر این برنامه را ادامه دهند خواهند دید که از میلیون ها مغزهای مرده و خشکیده چه تراوشات خیره کننده به ظهور خواهد رسید.

دلیل دیگری موجود است که بایستی دولت ها به این مسائل توجه داشته باشند، محیط های متفکر در کشور آلمان به قدری در بسته و محدود است که رابطه و تماس با طبقات پائین امر مشکلی به شمار می آید این نوع سیاست از دو نقطه نظر قابل تأسف است ابتدا این که طبقات پائین در اثر عدم تماس با سایر طبقات از اندیشه های بزرگ دور می مانند و با عواملی که ممکن است باعث ایجاد حس تحرک در اجتماعات باشد محروم خواهند ماند.

آن ها در طول سال های متمادی به قدری از تماس با سایر طبقات دور مانده اند که پسیکولوژی ملت برای آنان دارای مفهوم دیگری است و به طور کلی با مردم بیگانه شده اند و از طرف دیگر طبقات بالاتر هم آن قدر لیاقت ندارند که بتوانند به تنهایی خود را اداره کنند.

این دشمنی ها با ملت آلمان گناه جبران ناپذیری است. از برکت فضل و عنایت خداوندی آلمان ها تنها نژادی هستند که از لحاظ اراده و شهامت اگر از سای ملل بالاتر نباشد کمتر از آن ها نیستند و تجربه ثابت کرده است که اگر به نژاد آلمانی میدان بدهند و گرز سرکوبی را از بالای سر او بردارند خیلی سریع تر از دیگران راه پیروزی را طی خواهد کرد.

اما نتیجه عمل غیر از این بود، به طور مثال با این که اعضای دولت آلمان مردمانی متفکر و تحصیل کرده بودند اما در مقابل کارهای عملی آن ها قابل توجه نبود و در زمان جنگ تدارک های جنگی کاملاً غیر کافی و در بیشتر از اوقات نمی توانست نیازمندی های افراد را تأمین نماید، شاید کسانی که این ماجراها را می دیدند آن را به کمی استعداد و هوش و فکر سران آلمان نسبت می دادند اما در حقیقت این طور نبود و کسانی که در زیر پرده برای خرابی آلمان می کوشیدند در رأس کارهای مهم افرادی را گماشته بودند که هوش و استعداد درستی نداشتند، در غالب مؤسسات دولتی به جای اینکه متخصصین فن گماشته شوند از افراد بی اطلاع و از گروه کسانی انتخاب شده بودند که در مکتب تعلیم و تربیت محدود زمان قبل از جنگ تربیت شده بودند.

این یکی از بدبختی های بزرگ ملت آلمان بود که ناچار شد وارد نبردی شود که دشمنان موجودیت آلمان را دستاویز نقشه های خود قرار داده بودند.

<http://www.WorldWar2.ir>

<http://www.NaziCenter.ir>

انجمن مرجع جنگ جهانی دوم

انجمن تخصصی نازی و رایش سوم

اگر ما به جای بتمان هولوک<sup>1</sup> که از نمایندگان طبقه اول بود رئیس و فرماندهی از یکی از طبقات پائین با جسارت و شهامت فطری در اختیار داشتیم خون هزاران جوان آلمانی به هدر نمی رفت. از آن گذشته آن تعلیمات عالی که روسا و فرماندهان ما کسب کرده بودند بهترین وسیله ای به دست دشمنان ما بود که مقدمات شکست را فراهم ساختند.

به جای این که از منابع زر خیر ملت که به دست آن ها سپرده شده بود استفاده نمایند و یا از وجود مغزهای فعال و با استعداد سود ببرند همین طبقه تحصیل کرده که آن ها را طبقه روشن فکر می دانستند با ناشی گری های خود به طور مستقیم موجبات پیروزی دشمن را فراهم کردند.

برای این موضوع کلیسای کاتولیک مثال بسیار زنده ای است و طبق قوانین کلیسا هزاران جوان عزب کلیسا نمی توانستند در جنگ شرکت نمایند.

هنوز بسیاری از مردم برای جوانان عزب کلیسا اهمیت قائل نمی شوند، این ها کسانی هستند که خواه از روی عقیده و خواه از روی اجبار امیال و هوس های شهواتی خود را مهار کرده اند و معلوم است کسی که بتواند میل و هوس شهواتی خود را مهار کند موجود با اراده ای است و اگر کلیسا اجازه می داد این مردان از دنیا گذشته با آن اراده های محکم فولادی وارد جنگ شوند یا لاقل فرماندهی قسمتی را به عهده بگیرند شکست های کلی که در بعضی از جبهه ها ناشی از ضعف نفس و ناتوانی بود پیش نمی آمد و شاید نتیجه جنگ خلاف آن می شد.

سیستم آموزش و پرورش پذیرفته شده از طرف دولت راسیست این است که مراقبت کند که طبقات با استعداد و تحصیل کرده با تداخل خون پاک طبقات پائین تر تجدی حیات یابند، دولت وظیفه دارد که از بین آن ها کسانی را انتخاب کند و با توجه و بررسی کامل از بین طبقات مختلف مغزهای متفکر را در اختیار بگیرد تا آن ها به منزله مایه حیات اجتماع دیگران را از نبوغ سرشار خود بهره مند سازند.

دلیل وجود دولت و نمایندگان او فقط برای تهیه وسائل معاش مردم نیست بلکه باید چیزهای دیگری را که اجتماع به آن نیازمند است در اختیارش بگذارد.

ولی این وظیفه مهم هنگامی به نتیجه نهایی خواهد رسید که کارکنان دولت از افرادی با تصمیم و لایق تشکیل شوند تا بتوانند این وظایف مهم را انجام دهند.

این اصل لازمه تمام حرفه ها نیست بلکه کسانی که عهده دار مسائل معنوی و تقویت فکری مردم هستند باید از افرادی برجسته باشند.

عظمت یک ملت وابسته به اجرای این برنامه است : جمع کردن مغزهای متفکر و با استعداد برای فعالیت های انسانی، و آن ها را در خدمت اجتماع قرار دادن وظیفه اصلی و مهم کارکنان دولت است.

وقتی دو ملت که دارای استعداد مساوی هستند در این میدان به مسابقه برخیزند آن ملتی پیروز خواهد شد که در سازمان آن ها افرادی با استعداد مشغول کار باشند و مردم را رهبری کنند و در مقابل آن ملتی مواجه با شکست خواهد شد که اعضای دولت آن از افرادی وابسته به یک طبقه باشند بدون این که در انتخاب آن ها از نظر استعداد و هوش فطری آزمایش شده باشند.

شاید این طور به نظر برسد که سازمان یک چنین دولت با این برنامه وسیع کار مشکلی باشد، به ما اعتراض می کنند که نمی توان از فرزند یک کارمند عالی رتبه انتظار داشت که به قول آن ها به شکل یک کارگر معمولی کارهای دستی را انجام دهد زیرا فرزندان دیگر که پدر و مادرشان کارگر بوده اند بهتر می توانند این کارها را صورت بدهند.

<http://www.WorldWar2.ir>

<http://www.NaziCenter.ir>

انجمن مرجع جنگ جهانی دوم

انجمن تخصصی نازی و رایش سوم

شاید این عقیده ناشی از فکری است که درباره ارزش کارهای دستی دارند از این جهت دولت راسیست باید از راه دیگر ارزش کار کردن را برای ما توضیح بدهد.

اما دولت راسیست باید به هر جهت این برنامه را در طول سال های متمادی اجرا کند و لازم است به این موضوع خاتمه دهد که بعضی اشخاص هنوز هم نسبت به کارهای دستی زحمت کشان با نظر حقارت نگاه می کنند و بایستی درباره اشخاص نه فقط از نظر کارشان قضاوت شود بلکه ناظر جنس و نوع کالایی باشد که از زیر دست او خارج می شود.

شاید این فلسفه در قرنی که یک نویسنده احمق خود را از هر جهت به بالاتر از یک کارگر یا مکانیسین و به فرض این که باهوش هم باشد می داند، بسیار مسخره جلوه کند زیرا او فکر می کند که کار کردن با قلم امتیازش بیشتر از کسی است که با تلاش بدنی کار می کند.

این طرز تفکر تازه به وجود آمده که محصول تعلیم و تربیت قرن ما است همین فکرهای غلط و ناآزموده است که می خواهد ناموس طبیعت را زیر پا بگذارد و نتیجه اش همان است که قرن ها از سر منزل تمدن دور مانده از این نقطه نظر باید گفت که ارزش هر کار مضاعف است یکی ارزش مادی و دیگری ارزش معنوی آن است.

ارزش مادی آن وابسته به اهمیت عملی آن کار است که فلسفه آن اداره کردن زندگی اجتماعی است. چه بسا کارگران و مردم متفرق کارهایشان مفید است اما تعداد دیگری یافت می شوند که فقط برای خود کار می کنند اما ارزش کار ندارند و این تفاوت ها ممکن است از نظر اختلاف حقوقی که دارند بیشتر محسوس شود.

به این مسائل چیز دیگر اضافه می شود و آن ارزش حقیقی کار است ارزش حقیقی رابطه ای به اهمیت محصول از نقطه نظر ماده ندارد اما ضرورت این محصول ممکن است ارزش حقیقی کار را زیاد کند ممکن است در یک نقطه کارگران محصولی را به بازار بفرستند که ارزش نداشته باشد اما در جای دیگر در اثر کمبود یک کالا محصول کارگر ارزش پیدا می کند.

ممکن است مفید بودن ماده ای را که کسی اختراع کرده خیلی زیادتر از کار روزانه یک کارگر معمولی باشد اما باید این نکته را نیز در نظر گرفت که ممکن است محصول ناچیزی که به طور روزانه از دست کارگر خارج می شود مفیدتر از چیزی باشد که یک مخترع آن را به وجود آورده است از نقطه نظر ماده ممکن است با توجه به مزدی که کارگر برای پدید آوردن آن محصول دریافت می کند و ارزشی که آن محصول خواهد داشت تفاوتی وجود داشته باشد اما از نظر ارزش حقیقی که محصول او در بین مردم خواهد داشت باید درباره آن قضاوت کرد. از این جهت است که باید همیشه ارزش شخصی را که آن محصول را به وجود آورده در نظر گرفت نه حقوقی که در برابر آن دریافت می شود.

ممکن است یک کارگر روزی چند مارک دریافت کند اما محصولی که از دست او خارج می شود از ضروریات زندگی مردم باشد و در این مورد ارزش حقیقی متوجه کسی است که این محصول را به وجود آورده است.

در کشوری که عقل و منطق با حق و عدالت مراعات شود بایستی کاری را به کارگر سپرد که استعداد و لیاقت انجام آن را داشته باشد و یا از نظر دیگر او را تحت تعلیماتی قرار داد که بتواند از آن بهره برداری کند زیرا لیاقت و شایستگی چیزی نیست که از راه آموزش به دست بیاید. در نزد هر کس لیاقت و استعداد فطری است و اگر کاری به کسی بدهند وجود کار برای او استعداد و لیاقت تولید نمی کند بنابراین هر محصول خوبی که به دست می آید مربوط به لیاقت و شایستگی کسی است که آن را به وجود آورده است ارزشی را هم که برای یک شخص قائل می شوند مربوط به طریقه و روشی است که او آن را به وجود آورده است.

<http://www.WorldWar2.ir>

<http://www.NaziCenter.ir>

انجمن مرجع جنگ جهانی دوم

انجمن تخصصی نازی و رایش سوم

از طرف دیگر باید دانست فعالیتی که شخص برای به وجود آوردن چیزی می کند به منزله هدف و مقصد زندگی او نیست بلکه وسیله ای است که با آن زندگی خود را تأمین می کند.

پس باید لیاقت و شایستگی این کارگر را تقویت نمود تا بتواند خدمات شایسته تری انجام دهد اما معلوم است پیشرفت و جهش او وابسته است به همکاری و مقدار کمکی که به او می شود. کارگر یا عضو جامعه هم باید این نکته را بداند که لازم است با شرافت و درستی برای بهبود حال جامعه زحمت بکشد و کسی که با این صفات کاری را انجام داد شایسته هر گونه توجه و احترام است.

حقوقی که از طرف دولت به کارگر یا عضو جامعه پرداخت می شود ممکن است با مفید بودن محصولی که به دست می آید یا کاری که انجام خواهد داد رابطه داشته باشد اما ارزش حقیقی و قدردانی از زحمت پاداش پر ارزشی است که هر یک از افراد در مقابل خدمتی که انجام می دهند انتظار دارند که در مقابل هر خدمت علاوه بر مزد روزانه از او قدردانی هم بشود بنابراین کار کردن برای کارگر مانند وظیفه مقدسی خواهد شد و همگی برای به دست آوردن ارزش حقیقی فعالیت خواهند کرد.

اما کسی که خود را از زیر بار وظایف و تکالیف اجتماع خارج کند عمل بیشرمانه ای انجام داده و در حقیقت وقت و فرصتی را که به او داده اند از دست داده و با این عمل اجتماع را هم از به دست آوردن نان روزانه محروم ساخته است. این موضوع دلیل آشکاری است که نباید کار را به کسی داد که از عهده انجام آن بر نمی آید.

جامعه های امروز خودشان باعث نابودی و تزلزل زندگی خویش می شوند و توجه ندارند که باید همیشه کارها به کسی داده شود که لیاقت انجام آن را داشته باشند و چون کارها غالباً به عهده افرادی است که شایستگی آن را ندارند از این رو اغتشاش و عدم انتظار در کارها پیش می آید زیرا کسی که کار نمی کند یا کار خوبی انجام نمی دهد می خواهد با استفاده از قانون تساوی حقوق با دیگران و کسانی که کار می کنند برابر باشد.

این تقصیر اجتماع است که عملاً با این رویه عدم تساوی حقوق را به وجود آورده است زیرا تساوی حقوق نباید از روی محصول کار سنجیده شود بلکه این تساوی وابسته به طرز کاری است که هر کدام خواهند داشت یعنی وقتی نتیجه کار کسی به دست آمد و دیدند که این شخص برای انجام کار استعداد و مهارت نشان داده برای او ارزش قائل بشوند و از روی ارزش کار است که باید تساوی حقوق بین افراد را در نظر گرفته شود.

در عصر و دوره ای مانند امروز که افراد ارزش و لیاقت خود را از روی میزان حقوقی که دریافت می کنند نشان می دهند و این حقوق هم به طوری است که نسبت به طبقات مختلف تفاوت دارد و از روی میزان حقوق آن ها را طبقه بندی کرده اند به طور قطع نمی توانند مقصد ما را از این سخنان بدانند و نمی خواهند درک کنند که نباید ارزش خود را از روی حقوق درجه بندی کنند بلکه ارزش حقیقی و وابسته به محصولی است که به دست می آید.

اما نباید که جهالت آن ها باعث شود که ما از دفاع آنان دست برداریم بر عکس کسی که می خواهد مردمی را که بیمار هستند علاج کند بایستی ابتدا علت دردها را به آنان بشناساند. اولین وظیفه جنبش ناسیونالیسم این است که آن ها را گرد هم جمع ساخته و پس از بیان علت دردها و عقب افتادگی ها آنان را به اتحاد و همبستگی وادارد تا با همکاری یکدیگر بتوانند اجتماعی را که در اثر جهالت رو به نیستی می رود با یک انرژی و حرارت جدید به کار وادارد.

شاید بسیاری از افراد اعتراض کنند که جدا کردن و تمیز دادن بین ارزش مادی و ارزش حقیقی کار مشکلی است و اگر در جامعه ای دیده می شود که کار کمی انجام می شود بدان علت است که در مقابل کارها پول کمتری پرداخت می شود و کمی حقوق رفته رفته باعث آن خواهد شد که کارها کمتر شده و برای بهبود و پیشرفت آن فعالیت نخواهند کرد و به همین نسبت بهره ای را که اجتماع باید از کار آن ها بگیرد تقلیل خواهد یافت و باز هم می گویند

<http://www.WorldWar2.ir>

<http://www.NaziCenter.ir>

انجمن مرجع جنگ جهانی دوم

انجمن تخصصی نازی و رایش سوم



این روش خواه ناخواه جلو پیشرفت افراد را می گیرد و کسی که دید حقوق کافی دریافت نمی کند خوب کار نمی کند و اجتماع هم از منافع آن محروم خواهد ماند و از کارکنان نیز برای تقویت فکری خویش تلاش نمی کنند. البته در این اعتراضات حقایقی هم وجود دارد، این مطلبی است که ما هم قبول داریم و بایستی در آینده کارها طوری ترتیب داده شود که بین نرخ های مختلف حقوق و دستمزد تفاوت زیاد وجود نداشته باشد.

اما نباید باور داشت که کمی یا زیادی حقوق باعث تقلیل راندمان کارها خواهد شد، چه بدبخت و سیه روز اند. ملت هایی که فکر می کنند کمی یا زیادی حقوق باعث عقب افتادگی و تقلیل کارها خواهد شد اگر این حرف درست باشد که در حقیقت زیادی حقوق باعث پیشرفت کارها خواهد شد پس در زمانی که نسبت به حقوق کارگران و کارمندان اجحاف شده بود نمی بایستی یک صنعتگر یا مخترع فکر تازه ای را به وجود بیاورد در حالی که غالب اوقات مخترعین صنایع بزرگ از کسانی بوده اند که در ردیف محترم ترین افراد شمرده می شدند، مخترع دیگ بخار بیش از روزی چند شیننگ دریافت نمی کرد معهداً کمی حقوق و دستمزد او را بر آن داشت که با اختراع خود انقلاب عظیمی در صنایع به وجود بیاورد.

همه ما قبول داریم که بزرگ ترین اختراعات و مهم ترین کشفیات علمی و مخصوصاً فعالیت های بزرگ صنعتی که انقلابی عظیم در جهان به وجود آورده اند محصول مزدهای سنگین و منافع مادی نبوده بلکه در هر جا محرومیت بیشتر بوده نور درخشنده اختراع تابش بیشتری داشته است و اگر این افراد به جایی رسیده یا روی خوشبختی دیده اند برای این است که از منافع مادی به کلی دست کشیده اند.

شاید امروز این طور باشد که پول و ثروت پایه زندگی آدمی است معهداً یک روز خواهد رسید که انسان خدایی برتر از پول و ثروت برای خود پیدا می کند، بسیاری چیزها امروز در آستانه پول و ثروت سر تعظیم فرود می آورند اما در تمام زندگی چیزهای دیگری هم یافت می شود که فقدان آن انسان را بیش از پول ناراحت خواهد ساخت.

یکی از وظایف مهم جنبش سیاسی ما همین مطلب است که به مردم یادآور شویم وقت آن رسیده است که انسان بتواند آنچه را برای زندگی به آن نیاز دارد به دست بیاورد و کوشش داریم به این اصل مسلم توجه نماییم که انسان فقط برای لذت بردن از مسائل مادی زندگی نمی کند و این اصل مهم به انسان ها یاد خواهد داد که روزی فرا می رسد که آدمی بتواند حد اعلا سعادت را به طور شرافتمندانه از کار و زحمت خود به دست بیاورد.

نباید مدعی شویم که این سخنان کاملاً جنبه ایده آل دارد و زندگی به قدری سخت است که انسان موفق نمی شود. سعادت ابدی به دست بیاورد یعنی اگر ما بخواهیم سعادت مند باشیم خواستن توانستن است.

ما نباید ناامید باشیم که نخواهیم توانست به مرحله ای وارد شویم و یک روز به سعادت کامل برسیم یعنی اگر بتوانیم خطاها و لغزش های زندگی را از خود دور سازیم و بر ضعف و ناتوانی خود مسلط گردیم به سعادت ابدی خواهیم رسید.

اگر جستجو کنیم می توانیم به این حقیقت برسیم، صرف نظر کردن از رسیدن به حقایق زندگی یکی از عیب ها و خطاهای بزرگ ما است و این تصور که وجود دادگاه ها، برای ما مانند پزشکانی هستند که جهت معالجه بیماری ضرورت دارند فکر بسیار ناقصی است. به خود بقبولانیم که یک روز بدون این دادگاه های جنائی و پزشکان با خیال راحت می توانیم زندگی آرام و ساکتی داشته باشیم.

از طرف دیگر افکار ایدالیستی هم در زندگی ما زیاد بی پایه نیست زیرا بسیاری از تصورات ایده آستی بر اساس عقل و وجدان ما قرار دارد و کسانی که در دوران های گذشته با خواب و خیال دنیاها را تصرف کرده بودند بیشتر نقشه های آن ها در ابتدا بر روی ایده آل قرار داشت و همان ایده آل بود که به آن ها قدرت داد و توانستند اعماق زمین و آسمان ها را بشکافند.

<http://www.WorldWar2.ir>

<http://www.NaziCenter.ir>

انجمن مرجع جنگ جهانی دوم

انجمن تخصصی نازی و رایش سوم



اگر در قرن های گذشته قهرمانان بزرگ دنیا خود را در میدان جنگ به کشتن می دادند برای تحصیل نان روزانه نبود بلکه عشق به میهن و به منظور به دست آوردن افتخار عزیزترین ذخائر زندگی جان خود را نثار می کردند. آیا این ها همان ایده آل ها نبود که پایه اش روی فکر و خیال قرار داشت؟ وقتی که ملت آلمان این ایده آل ها را از دست داد و در برابر وعده های پوچ مادی اسلحه را بر زمین گذاشت از همان جا بدبختی او آغاز شد و با از دست دادن ایده آل حقیقی یک دنیا بدبختی را برای خود فراهم ساخت.

WORLDWAR2.IR

انجمن مرجع جنگ جهانی دوم

انجمن تخصصی نازی و رایش سوم

NAZICENTER.IR

<http://www.WorldWar2.ir>

<http://www.NaziCenter.ir>

انجمن مرجع جنگ جهانی دوم

انجمن تخصصی نازی و رایش سوم

# نبرد من

به قلم آدولف هیتلر

انجمن مرجع جنگ جهانی دوم

فصل چهاردهم :

موضوع - دولت و ملت

انجمن تخصصی نازی و رایش سوم

کاری از

انجمن مرجع جنگ جهانی دوم

و

انجمن تخصصی نازی و رایش سوم

<http://www.WorldWar2.ir>

<http://www.NaziCenter.ir>

انجمن مرجع جنگ جهانی دوم

انجمن تخصصی نازی و رایش سوم

به طور کلی سازمان سیاسی کشور را که امروز به آن نام دولت می دهند از دو گروه ملت و بیگانه تشکیل می شود همشهری ها کسانی هستند که به اعتبار محل تولد یا به وسیله یکی از راه های سیاسی که می توانند تابعیت کشوری را دارا شوند از حقوق مدنی آن کشور استفاده می کنند و بعد از این گروه بیگانگان کسانی هستند که در آن کشور دارای آن حقوق هستند.

دولت در برابر این دو گروه موجودیت خود را تشکیل می دهد بیگانگان کیستند که این حق را برای خود تحصیل می کنند؟

آنها افرادی هستند که افتخار وابستگی به هیچ یک از دولت ها را ندارند و در هیچ کشوری مانند ملت واقعی شمرده نمی شوند.

برای این که کسی ملت یک کشور باشد به طور معمول می گویند ملت کسی است که در داخل یا در یکی از سرحدات کشور به دنیا آمده است و در این جا نژاد ملیت دخالت ندارد.

یک سیاه پوست که در قدیم در یکی از مستعمرات آفریقائی آلمان زندگی می کرد و امروز در خاک آلمان ساکن است وقتی صاحب فرزندی در خاک آلمان شود جزء ملت آن کشور محسوب خواهد شد و در تحت همان شرایط یک یهودی یا لهستانی یا آفریقائی یا آمریکائی بدون هیچ قید و شرط می توانند ملیت آلمان را تصاحب نماید.

علاوه بر شرایط تابعیت که از نظر محل تولد ایجاد می شود یک نوع تابعیت دیگر وجود دارد که بعد ها در اثر مرور زمان و تحت عوامل مختلف ممکن است حقیقت پیدا کند و با این شرایط یک شخص عادی هم می تواند در صورتی که به آن کشور علاقه پیدا کند به شرط این که خطائی مرتکب نشود و از نظر سیاسی لغزش و خطائی نداشته نباشد در اثر مرور زمان تابعیت آن کشور را دارا شود.

با تمام این احوال نمی توان مسئله نژاد را از نظر دور داشت.

شرایط تابعیت در یک کشور به قدری آسان و ساده است مثل این که کسی بخواهد در یک کلوپ عضویت پیدا کند.

ابتدا شخص داوطلب عرض حال خود را تقدیم می کند و پس از این که آن را مورد مطالعه قرار دادند نسبت به آن رای موافق می دهند . بعد یک روز ورقه ای به دستش می دهند که به او اعلام می کند دارای تابعیت این کشور شده است نمی دانم آیا این طریقه درست است و آیا چگونه می توان اطمینان کرد که این شخص با این شرایط آسان می تواند یک آلمانی قابل اعتماد باشد .

کاری که خداوند از عهده اش خارج بوده یک رئیس دولت روی بعضی مصالح وقت انجام می داد و کسی را که سال ها در آفریقا یا لهستان یا جای دیگر زندگی کرده در مقام یک فرد آلمانی می شناسد و در واقع با یک حرکت قلم یک اسلاو که از آن طرف مغولستان آمده بدون تشریفات آلمانی می شود .

<http://www.WorldWar2.ir>

<http://www.NaziCenter.ir>

انجمن مرجع جنگ جهانی دوم

انجمن تخصصی نازی و رایش سوم

این شخص اگر دارای هر دو نوع امراض مقاربتی هم باشد وارد کشور می شود و در دست داشتن یک ورقه خشک و خالی از مزایای قانونی یک فرد آلمانی استفاده می کنند.

این است رفتار کسانی که نام خود را اعضای دولت گذاشته و بدون در نظر گرفتن هیچ شرط و قید سم خطرناکی را وارد کشور می کنند .

اما تنها چیزی که یک همشهری را از فرد بیگانه جدا می کند آن است که این همشهری می تواند در تمام سازمان های سیاسی عضویت یافته و خدمت سربازی را انجام دهد و در موقع لزوم در انتخابات شرکت نماید.

این صفات یک فرد ملت است اما بیگانه هم وقتی تابعیت کشور را بدست آورد به مرور زمان از این حقوق استفاده خواهد کرد.

این ها و هزاران امثال آن از مسائلی است که در دولت جمهوری آلمان فعلی وجود دارد.

شاید بسیاری از همشهری ها مایل نباشند که این سخنان گفته شود ولی به نظر من چیزی از این بدتر نیست که یک فرد بیگانه بتواند با این سهولت در آن کشور زندگی کرده و دارای حقوق مسلم شود.

تنها کشور آلمان نیست که با این شرایط زندگی می کند در کشور آمریکا نیز وضع به این قرار است و هر کس از هر کشور که آمده پس از مدتی به نام یک آمریکایی خالص از مزایای آن کشور استفاده می کند.

اما دولت راسیست این نظر را ندارد و ساکنین کشور را به سه دسته مشخص تقسیم میکند.

همشهری و مردم کسانی که مامورین و وابستگان دولت هستند و دسته سوم بیگانگانی که به نام ملت آلمان کشور را اشغال کرده اند .

در ابتدا کسی که در این کشور به دنیا می آید دلیل آن نیست که باید جزء ملت آلمان باشد و این امتیاز تنها به او حق نخواهد داد که بتواند به طور مستقیم در مشاغل و کارهای سیاسی دخالت نماید و یا در انتخابات صاحب رای باشد ، هر کس که به طور رسمی جزء ملت آلمان باشد بایستی از نظر نژاد و ملیت آلمانی باشد ، چنین شخص که دارای امتیازات آلمانی نیست در هر وقت که بخواهد می تواند از عضو آلمان خارج شده و به کشوری برود که از لحاظ ملیت با او یکی باشد.

کسی که دارای شرایط ملیت آلمان باشد بایستی تمام مراحل مربوط به تعلیم و تربیت آلمان را طی نماید.

تعلیم و تربیت نظامی یکی از شرایط اصلی ملت آلمان است و تمام کسانی که نام ملت آلمان را دارند بایستی این دوره را بگذرانند و بایستی در یکی از قسمت های ارتش آلمان که شایستگی او را تشخیص بدهند انجام وظیفه نماید.

<http://www.WorldWar2.ir>

<http://www.NaziCenter.ir>

انجمن مرجع جنگ جهانی دوم

انجمن تخصصی نازی و رایش سوم



عنوان ملیت آلمان و حقوق آلمانی مخصوص کسی است که دارای بهداشت کامل و احساس پاک آلمانی باشد و این امتیازات را در دوران خدمت سربازی در اثر فعالیت های خود نشان بدهد.

گواهی نامه یا دیپلمی که به دست او می دهند تا آخر عمر بهترین مشخص ملیت آلمان است.

با این گواهی نامه می تواند از تمام حقوق ملی آلمان و از کلیه امتیازات وابسته به آن استفاده نماید.

دولت در ضمن اجرای برنامه های خود بایستی همیشه بین یک فرد آلمانی که دارای این امتیازات است و کسی که از آن طرف سر حد قدم به داخل کشور گذاشته و می خواهد نقش یک آلمانی را بازی می کند تفاوت قائل شود.

گواهی ملیت آلمان همراه قسم نامه ای است که هر یک از افراد بایستی نسبت به فداکاری ، وفاداری به کشور خود قسم یاد کنند .

این گواهی دوم که با تشریفات خاص به او داده شده این شخص را از هر جهت وابسته آلمان می کند.

هر یک از افراد آلمانی باید بدانند و به این اصل اعتقاد داشته باشند که یک جاروکش آلمانی از هر لحاظ شریف تر از کسانی است که در کشورهای دیگر مشاغل بسیار ارزنده ای دارا بوده اند.

حقوقی که یک آلمانی دارد از هر جهت با حقوق یک بیگانه که در آن کشور زندگی می کند متفاوت است ، این آلمانی صاحب و اختیار دار رایش کشور خودش است.

یک مسئله دیگر ملیت آلمان را از دیگران جدا می کند:

مردی که شرافت خود را از دست داده و یا دارای احساس آلمانی نیست ، جنایتکاری که بر خلاف مصالح کشور رفتار کرده و کسی که به نام خیانتکار شناخته شده برای همیشه از داشتن افتخار ملیت آلمان محروم خواهد بود و این اشخاص در ردیف وابستگان به کشور آلمان قرار خواهند گرفت که طبق قانون از ملیت آلمان اخراج شده اند.

یک جوان آلمان وقتی به طور رسمی آلمانی شناخته خواهد شد که در این کشور ازدواج کند در غیر این صورت اگر بخواهد در خارج از آلمان با یک زن غیر آلمانی ازدواج نماید فرزند او از داشتن امتیازات آلمانی محروم خواهد شد.

<http://www.WorldWar2.ir>

<http://www.NaziCenter.ir>

انجمن مرجع جنگ جهانی دوم

انجمن تخصصی نازی و رایش سوم

# نبرد من

به قلم آدولف هیتلر

انجمن مرجع جنگ جهانی دوم

فصل پانزدهم :

انجمن تخصصی نازی و رایش سوم

مفهوم دولت از نظر راسیست

NAZICENTER.COM

کاری از

انجمن مرجع جنگ جهانی دوم

۹

انجمن تخصصی نازی و رایش سوم

اگر دولت راسیست ناسیونال هدف اصلی او تعلیم و تربیت و نگهداری کسانی است که از دولت او پشتیبانی می کنند از طرف دیگر نباید مسئله نژاد پاک آلمانی را به طور ساده تلقی کرده و هر کس که وارد کشور شود او را مانند یک آلمانی معمولی تحت آموزش قرار دهد.

زیرا ما در قبل هم اشاره کردیم که هر یک از نژادها برای خود ارزش خاص دارند و نژادی که غیر نژاد آلمانی باشد بایستی مانند یک مارکسیست یا دشمن سرسخت با او معامله کرد.

هر کس برای خود یک ارزش مخصوص دارد و نژاد اصیل دارای امتیازاتی است که نژاد دیگر دارای آن مزایا نخواهد بود.

یک ملت نمی تواند مانند ملت دیگر باشد و در داخل کشور هم وقتی این نظریه را ادامه بدهیم یک مغز نمی تواند با مغز دیگر یکی باشد ، عوامل سازمانی اولیه مربوط به خون پاک است ولی در جزئیات آن ممکن است هزار گونه اختلاف وجود داشته باشد.

وقتی آن اصل را پذیرفتیم می توان در یک اجتماع مغزهای قوی تر و برتر را جدا ساخت و همین افراد هستند که در این آموزش و پرورش درست می توانند یک اجتماع پیشرفته و استثنائی را بوجود بیاورند.

اگر در یک اصطبل چندین راس اسب از یک نژاد باشد ممکن است بعضی خصوصیات بهتری داشته باشند ، جدا کردن آن ها از سایر اسب ها ، و جفت گیری آنان با ماده اسب های اصیل می تواند باعث ایجاد نژاد اسب های اصیل شود که با سایرین که با او هم نژاد بوده اند تفاوت داشته باشد.

این مسئله بسیار ساده ای است و می توان در هر مورد آن را مطرح کرد و نتیجه مثبت گرفت.

البته در ابتدای امر مشکل است که در یک اجتماع بزرگ مغزهای متفکری را که دارای ارزش واقعی هستند شناخت اما در اثر بررسی های منظم می توان از بین آن ها کسانی که در درجه اول قرار دارند جدا کرد.

این انتخاب از نظر ارزش و شایستگی انجام می شود به وسیله اعمال مکانیکی بدست نمی آید بلکه باید تمام افراد را به کار واداشت و در کارهای روزانه تشخیص بین خوب و بد و یا وسط کار آسانی است و دولت هایی که با این سیستم جلو رفته اند در کارها پیروز شده و نژاد اصیل را از غیر اصیل جدا ساخته اند.

دولت دموکرات نباید بین افراد تابع خود از نظر قوانین تفاوت قائل شود اما می تواند انواع برتر و ممتاز را از بین اجتماع انتخاب کند و آنان را به کارهای حساس وادارد و معلوم است که افراد برجسته و ممتاز می توانند سایرین را هم تا جایی که امکان دارد به سوی ترقی و انجام کارهای مفید بکشانند، بنابراین فلسفه دولت دموکرات غیر از فلسفه دیگران است او به جای اینکه اساس زندگی کشور را روی اجتماع قرار دهد پایه های اجتماع را به وسیله افراد ممتاز و برجسته محکم می کند.

<http://www.WorldWar2.ir>

<http://www.NaziCenter.ir>

انجمن مرجع جنگ جهانی دوم

انجمن تخصصی نازی و رایش سوم

کسی که فکر می کند یک دولت راسیست سوسیال ناسیونال اعمالش غیر از سایر دولت ها است و فرض می کند که سازمان این دولت چنین است.

که باید بین افراد ثروتمند و فقیر تعادل ایجاد کند و یا اینکه سازمان های اقتصادی را بهم ریخته و طبقات مختلف را در یک ردیف قرار دهد چنین کسی به طور کامل هدف اصلی سوسیال ناسیونال را نداشته زیرا او فکر می کند که ناسیونال سوسیال هم باید مانند روش و طریقه ای که مارکسیست ها پیش گرفته اند سازمان کشور را در هم کوبیده و اموال و ثروت های سرشار مردم را بین تمام افراد تقسیم کند.

این نظر علاوه بر آن که چیزی را بسازد آنچه را که در دست است و ازگون می سازد در حالی که ناسیونال سوسیال ارزش افراد را در هر مورد در نظر می گیرد و معتقد است که کارها باید تقسیم شود و به آن فرد مخصوص بایستی کاری واگذار شود که در خور لیاقت و شایستگی او باشد و در غیر این صورت ممکن است ثروت های دنیا را در اختیار کسی قرار دهند که شایستگی اداره آن را ندارد و در فاصله ای بسیار کوتاه خواهند دید که آنچه را که در اختیارش گذاشته اند از بین برده است.

ما این موضوع را بارها گفته و ثابت کرده ایم که عظمت و بزرگی هر ملت بستگی به ارزش و شخصیت افرادی است که آن را اداره می کنند خواهد داشت.

ملتی که به طور سطحی فکر می کند و نمی خواهد عمیق باشد هرگز نمی تواند با سعی و کوشش های سطحی خود را در مقابل ملت های بزرگ قرار دهد.

یک جنبش سیاسی که در رفورم ها و تحولات اجتماعی این مسائل را در نظر بگیرد و بخواهد فکر کند که چون همه از یک ملت هستند باید در تمام حقوق با هم مساوی باشند هرگز قادر نخواهد بود پایه های مقاومت آن کشور را استوار سازد.

درست است که همه در حقوق مساوی هستند اما ارزش های معنوی نقش بزرگی در این میان بازی می کند و اصل تساوی و مساوات های قانونی در این است که هر کدام را به فراخور استعداد و شایستگی های لازم به کار وادارند.

برای این موضوع مثال های زیاد داریم و کشورهایی که خواسته اند تمام افراد را در یک سطح قرار دهند.

این تحولات کاملاً جنبه سطحی داشته و استعدادهای را کشته و اجتماع را به صورت واحد درآورده اند.

برای این که موضوع بهتر درک شود لازم است ابتدا یک نظر عمیق به اساس و علت های حقیقی وسعت سطح فکر مردم انداخت.

ابتدا به این نکته توجه داریم اولین چیزی که انسان را از حیوان جدا می کند این است که انسان به واسطه داشتن هوش و فکر فطری می تواند چیزی اختراع کند ابتدای این اختراعات آن بوده که توانست کوچه ها و منزل ها و

<http://www.WorldWar2.ir>

انجمن مرجع جنگ جهانی دوم

<http://www.NaziCenter.ir>

انجمن تخصصی نازی و رایش سوم

رهگذر خود را برای آسان کردن زندگی بسازد و این کاری است که از دست حیوان ساخته نمی شود و او نمی توانست مانند انسان برای خود خانه بسازد و راه خود را هموار سازد.

با این حال باید اذعان کرد که این اختراعات اولیه به وسیله یک شخص تنها انجام نشده بلکه همکاری اجتماع به طور دسته جمعی در آن دخالت داشته.

شاید بعضی ها می گویند که این تحولات را حیوانات هم کم و بیش انجام داده و برای آسایش زندگی خود چیزهایی ساخته و فراهم کرده و با فعالیت های انسانی بی شباهت نیست اما باید دانست آنچه را که حیوان انجام می دهد به صورت یک عمل غریزی است که از طبیعت فرا می گیرد بدون این که علت آن را بداند و فقط از روی غریزه کارهایی را انجام می دهد که برای او مفهوم نیست.

روشفو کولد فیلسوف فرانسوی در این زمینه می گوید.

گاهی یک قطره آب یا یک بخار می تواند انسانی را از هستی ساقط کند اما آن قطره آب یا بخار نمی داند که می کشد ولی انسان می داند که با آن قطره آب خواهد مرد.

پس انسان هوش و فکر دارد اما سایر موجودات از روی غریزه و طبیعت کاری را انجام می دهند.

این بدیهی و مسلم است که اختراعات کوچک و بزرگ و کارهایی که برای آسایش زندگی بشر انجام شده در یک روز و با همکاری یک یا دو نفر نبوده یعنی با مرور زمان هر کدام چیزی ساخته و میراث خود را برای دیگران گذاشته اند.

این مکانیک از اختصاصات انسان است او همیشه در این فکر بوده که با یک وسیله جدید زندگی خود را آسان تر سازد ، شاید اولین تدبیر و حيله انسان همان بود که به فکر افتاد برای آسایش زندگی خود حیوانات و موجودات دیگر را تحت تسلط و اطاعت خویش در آورد.

بر خلاف حیوانات انسان به فکر افتاد از چیزهای دیگر استفاده کند، کم کم فکرش به کار افتاد و فعالیت خلاقانه او در هر روز چیز تازه ای را در اختیارش گذاشت.

تراشیدن سنگ، به خدمت گرفتن حیوانات و اختراع آتش و هزاران تدابیر دیگر او را به سر منزل تکامل و ترقی رساند.

تمام این اختراعات حتی چیزهایی که امروز ما با آن مواجه هستیم از نیروی خلاقه انسان بود و شاید اگر انسان در این جهان نمی آمد طبیعت و موجودات هم به خودی خود نابود می شدند.

<http://www.WorldWar2.ir>

<http://www.NaziCenter.ir>

انجمن مرجع جنگ جهانی دوم

انجمن تخصصی نازی و رایش سوم



پس آنچه را که ما امروز در دست داریم نتیجه فکر خلاقه انسان و استعداد بی نظیر او بود و تمام این اختراعات انسان را به جایی رساند که توانست مافوق حیوان قرار گرفته و خود را از هر جهت از حیوان جدا کند.

این اعمال اساس پیدایش اختراعات در جهان بود، همان غریزه و استعدادی که در انسان ماقبل تاریخ وجود داشت که در مقابل حیوانات و هزاران مخاطرات دیگر خود را از گزند سایر حوادث حفظ نماید امروز هم به صورت دیگر او را به سوی تحقیقات علمی فرستاده تا برای آینده خود وسیله دفاع بسازد.

تمام تفکرات انسان، و اختراعات کوچک و بزرگ مسئله دفاع انسان را در مقابل طبیعت آسان می سازد و او را مافوق سایر موجودات قرار می دهد تا این که یک روز بتواند به طور کامل برای خود مانند یک خدا اختیار جهان را به دست بگیرد.

پس برای ما روشن شد که تمام این اختراعات و اکتشافات نتیجه مستقیم نیروی خلاقه انسان است و بدون اینکه خودش بخواهد روی ناموس طبیعت سعی کرده است با این اختراعات نقش یک نیکوکار را در عالم بشریت بازی می کند.

این وسیله را میلیون ها و میلیارد ها نوع انسانی در اختیار دیگری گذاشته تا هر کدام به نوبه خود بتوانند مانند یک فرد نیکوکار برای بهبود زندگی انسان که خودش نیز در آن شرکت دارد خدمتی انجام دهد.

از این بحث چنین نتیجه می گیریم که هر یک از افراد بنام یک شخص واحد برای توده ملت و جامعه زحمت کشیدند تا اجتماع خود را به منتها درجه خوشبختی برسانند.

آیا اجتماع در برابر کسانی که زندگی آن ها را تغییر داده است چه باید بکند.

بدیهی است وظیفه او تقویت افرادی است که جان خود را برای بهبود زندگی آن ها نثار کرده اند.

پس اگر یک جامعه یا ملت از کمک و مساعدت و همکاری های دسته جمعی نسبت به این افراد خودداری کنند جرم بزرگی نسبت به خود و جامعه ای که در آن زندگی می کنند مرتکب شده است.

به طوری که قبلاً" نیز اشاره کردیم مغزهای بزرگی که می توانند این کارها را انجام دهند زیاد هستند و باید بهترین و نیرومندترین بین آن ها را انتخاب کرد.

در تمام رشته های زندگی در هنر و ادبیات و حتی در امور بازرگانی مغزهای متفکری وجود دارند که اگر آنان را تقویت نمایند تحولات بزرگی را در نوع خود به وجود می آورند.

<http://www.WorldWar2.ir>

<http://www.NaziCenter.ir>

انجمن مرجع جنگ جهانی دوم

انجمن تخصصی نازی و رایش سوم

البته در این اجتماعات در مقابل مغزهای متفکر و فوق العاده کسانی نیز یافت می شوند که به جای سازندگی نیروی تخریب دارند و این وظیفه دولت و اولیای امور است که بد را از خوب تشخیص دهد و مانع از این بشود که نیروهای تخریبی در پایه های سازندگی اجتماع رخنه نمایند.

تنها خطر این ویرانی اختلاط و آمیزش نژادها است وقتی در بین یک جمع نژاد بیگانه ای وارد شد در اثر مرور زمان این نژاد بیگانه خون پاک ملت را مسموم می سازد و چون این سم های خطرناک در پیکر اجتماع انتشار عمومی پیدا کرد در اعضای دولت و گردانندگان سیاست نیز رخنه می کنند و کسانی که باید برنامه تعلیمات عمومی را اداره کنند عموماً از کسانی خواهند بود که در اثر آمیزش با نژادهای بیگانه خون خود را آلوده ساخته اند.

نتیجه این اشتباهات همان است که اصول سازندگی آریاها جای خود را به نژاد یهود می دهد و یهود هم که برای خود تا آن روز دولت و ملت مخصوصی نشناخته مانند یک فرد بیگانه یا بهتر بگوئیم چون یک رهبر قاتل ریشه درخت اجتماع را می سوزاند.

اما مارکسیست ها از کجا آمدند؟

مارکسیست ها همان یهودیان بیگانه بودند که بصورت یک دکترین و فلسفه جدید در تمام شئون اجتماعی و سیاسی ملت ها رخنه نمودند.

مارکسیست ها نه تنها در بین ملت رخنه کردند بلکه در اعضای پارلمان و کسانی که زمام امور را در دست داشتند داخل شدند.

مارکسیست ها چه کردند؟

کاری بسیار آسان، بنام اتحادیه های صنعتی سندیکاهای کارگران را تشکیل داده و جنبش های سندیکالیسم را تشکیل دادند.

جنبش هایی بود که هیچکدام آن به نفع کارگر نبود بلکه اساس آن جز خرابی چیزی نداشت.

در حالی که اقتصاد از کف اختیار اشخاص خارج شد و تحت نفوذ و فعالیت گروه قرار گرفت قهراً " قدرت و سازندگی اصلی خود را از دست می دهد و باعث ایجاد سیر قهقرائی خواهد شد.

تمام اجتماعات حرفه ای به جای این که منافع کارگر را در نظر بگیرند سعی دارند سعی دارند نفوذ مخصوص بنام پشتیبانی از محصول پیدا کنند و این خود یک عمل تخریبی است، آنها به ضرر محصول عمومی و حتی منافع شخصی عمل می کنند.

<http://www.WorldWar2.ir>

<http://www.NaziCenter.ir>

انجمن مرجع جنگ جهانی دوم

انجمن تخصصی نازی و رایش سوم

باید دانست که با جمله پردازی و تئوری های خشک نمی توان احتیاجات جامعه را فراهم ساخت وقتی این کار بدست اجتماع افتاد ضررش بیشتر است زیرا نفع اجتماع در کار کردن افراد است.

موضوع بر سر این نیست که بدانیم که مارکسیست در حالی که درباره تئوری توده بحث می کند آیا خواهد توانست مسئولیت اقتصادی امروز را در دست بگیرد.

بحث های زیاد درباره صحت یا سقم این اصل تاکنون نتوانسته است مسئله اقتصادی آینده مردم را حل کنند زیرا پیشرفت هر تمدن وابسته به سعی و کوشش فردی است، وقتی این امید از او گرفته شد جدیت او برای بهبود و ازدیاد محصول تقلیل خواهد یافت.

مارکسیست هر چه بخواهد در روش خود سماجت به خرج بدهد باید بداند که با تمام کوشش های خود نخواهد توانست آنچه را می خواهد بدست بیاورد.

مارکسیست برای تئوری خود دلیل های زیاد دارد اما ما باید بگوییم که مارکسیست نه تنها نتوانسته است با این تئوری تمدن جدیدی به وجود بیاورد بلکه تا امروز قادر نشده است سازمان هایی را که بدست او سپرده شده اداره کنند و بارها دیده شده است که بازم به فعالیت فردی محتاج است و این بهترین دلیلی است که سیستم او دارای نواقص بسیاری است چیزی که سیستم ما را از روش مارکسیست جدا می کند این است جنبش ناسیونال سوسیال به اصالت نژاد توجه دارد تا برای هر چیز سازمانی بدهند و قدرت را عمداً از دست افراد بگیرند.

این اساس فلسفه و تئوری آن ها است.

اگر بر فرض جنبش ناسیونال سوسیال اهمیت این مسئله را درک نکرده بود او هم یکی از احزاب وابسته مارکسیست می شد بنابراین نمی توانست مدعی شود که اصل فلسفه جدیدی را به وجود آورده است.

اگر برنامه سوسیال خود را محدود به این می کرد که موضوع قدرت فردی را به جای قدرت اکثریت بگذارد بنابراین حزب ناسیونال سوسیالیست هم مانند برژواها خود را در اختیار مارکسیست ها گذاشته بود.

دولت راسیست باید علاقه مند به بهبود ملیت خود باشد و همیشه نفع عموم را در نظر دارد و با این وسیله آسایش فردی را تامین خواهد کرد.

با این ترتیب دولت راسیست باید تمام اجتماعات و اداره کنندگان کشور و مخصوصاً محیط های سیاسی و پارلمانی را از حکومت اکثریت برکنار سازد و باید حقوق هر یک از افراد را در جای خود حفظ کند.

از این مباحث نتیجه می شود که:

<http://www.WorldWar2.ir>

<http://www.NaziCenter.ir>

انجمن مرجع جنگ جهانی دوم

انجمن تخصصی نازی و رایش سوم

بهترین اجتماع و درست ترین سازمان دولت ها دولتی است که به طور طبیعی بتواند از راه تقویت فردی عوامل اجتماعی را تقویت کند و در این مورد اهمیت فرمانده و اداره کننده، مورد توجه است.

در زندگی اقتصادی ماهر ترین افراد مورد توجه هستند اهمیت آن در این است که تا چه حد می تواند در بهبود وضع اقتصادی جامعه وابسته به خود مفید واقع شود.

تمام سازمان های دولتی باید اصل فردیت را مراعات کنند و این حکومت و استقلال فردی در کوچک ترین سازمان با بزرگ ترین اجتماع صدق کند.

تصمیمات اکثریت مورد نظر نیست بلکه قدرت یک فرد باید تصمیم کلی را بگیرد.

هر یک از افراد باید برای خود مشاورینی داشته باشند ولی تصمیم نهایی متعلق به یک نفر است.

حکومت فردی قدرت ها را محدود می کند اما در حکومت جمعی تزلزل و اختلافات رای زیاد است باید توجه داشت اصلی را که در قدیم ارتش پروس دنبال می کرد در سازمان های آلمان باید تکرار شود.

قدرت کامل فرمانده کل در برابر زیردستان و اطاعت کامل زیردستان در مقابل فرماندهان کل اصل سازمان دولت پروس قدیم بود.

امروز هم تمام دولت ها با مشورت های مجالس اداره می شوند ولی در هر حال اراده و قدرت فردی است که می تواند این سازمان عظیم را اداره کند.

پارلمان ها در نفس خودشان لازم و ضروری هستند زیرا در هر حال گروه وابسته ای است که با مشورت خود به تدریج رئیس و فرماندهی را تربیت می کنند که تمام مسئولیت ها به عهده او واگذار خواهد شد.

بنابراین نتیجه ذیل را می توانیم از نظر شما بگذرانیم.

دولت راسیست از کمیسیون های کوچک تا سرحد حکومت رایش هیچ جمعی را استقبال نخواهد کرد که از راه اکثریت باشد بلکه آن ها گروه های مشورتی هستند که همیشه در کنار فرمانده کل قرار دارند و کارها و دستورات را از او می گیرند و گاهی از اوقات در موارد استثنائی ممکن است مسئولیت هایی را به عهده بگیرند مانند همان طریقه ای که در حکومت های جمعی یونان یک فرمانده کل کارها را اداره می کرد.

دولت راسیست نمی تواند زیر بار این فلسفه برود که حتی در مسائل بسیار مهم اقتصادی از کسانی نظر بخواهند که اجتماعات آن ها ناقص و روی اکثریت تشکیل شده اند.

اما کتمان پذیر نیست که دولت راسیست هیئت نمایندگان خود را به دو منطقه مجلس سیاسی و مجلس های مشورتی تقسیم خواهد کرد.

<http://www.WorldWar2.ir>

<http://www.NaziCenter.ir>

انجمن مرجع جنگ جهانی دوم

انجمن تخصصی نازی و رایش سوم

گماشت.

نه در مجالس مبعوثان و نه در مجالس سنا مسئله رای اکثریت و اقلیت در بین نیست، آنجا سازمان کار است نه سازمان رای سازی، هر یک از اعضای این مجلس ها یک رای مشورتی خواهند داشت اما هیچگونه حق برای تصمیم به آن ها داده نمی شود.

حق تصمیم مخصوص رئیس جمهوری است که مسئولیت همه چیز را بعهده خواهد داشت.

این اصل مهم یعنی بهم پیوستن مسئولیت مطلق با قدرت مطلق که به دست یک قهرمان سپرده می شود در برابر پارلمان بدون مسئولیت باید مراعات شود.

به این ترتیب سازمان دولت با اصل مسلمی که به منظور ایجاد قدرت و وسعت امور اقتصادی کشور به وجود آمده هماهنگی خواهد داشت.

اما درباره امکان به کار بستن این روش جدید با توجه به این که اصول پارلمان ها مبنی بر تصمیم و قدرت اکثریت بوده لازم است آزمایش های لازم به عمل آید و آنچه تاریخ نشان می دهد در زمان های گذشته دوره ای را نمی توان یافت که دولت ها با حکومت اکثریت توانسته باشند قدمی برای اصلاح امور بردارند.

با این حال باید تصور نمود که این اسلوب ها می تواند با سرعت زیاد تغییرات گوناگون ایجاد کند ولی در هر حال ادامه آن در تغییر دادن افکار عمومی موثر واقع خواهد شد.

یک چنین تحول و انقلاب عظیم باید تحت رهبری کسانی به وجود بیاید که به کار و برنامه خود ایمان دارند و می توانند از روی این اسلوب دولتی را که از هر جهت مبتنی بر حکومت فردی باشد روی کار بیاورند.

با این توضیح حزب ناسیونال سوسیال باید در افکار عموم نفوذ نماید و بایستی راه های عملی این اسلوب را به طوری مورد آزمایش قرار دهد که بتواند حکومت فردی را در دولت خود با یک روش بسیار خاص به وجود بیاورد.

**انجمن مرجع جنگ جهانی دوم**

**انجمن تخصصی نازی و رایش سوم**

<http://www.WorldWar2.ir>

<http://www.NaziCenter.ir>



# نبرد من

به قلم آدولف هیتلر

انجمن مرجع جنگ جهانی دوم

فصل شانزدهم :

انجمن تخصصی نازی و رایش سوم

مفهوم فلسفی سازمان دولت

NAZICENTER.COM

کاری از

انجمن مرجع جنگ جهانی دوم

و

انجمن تخصصی نازی و رایش سوم

<http://www.WorldWar2.ir>

<http://www.NaziCenter.ir>

انجمن مرجع جنگ جهانی دوم

انجمن تخصصی نازی و رایش سوم

دولت راسیست که شرح مختصری در آن داده شد تا وقتی موجبات آن فراهم نشود سازمان دادن به آن کار بسیار مشکلی است .

نباید گفت که چگونه ممکن است دولت راسیست با این تبلیغات تاسیس شود ولی باید ملت خودش آن را به وجود بیاورد .

نباید انتظار داشت که دولت های حاضر با روش و طریقه ای که در دست دارند و از آن بهره برداری می کنند حاضر شوند تن به این تغییرات داده و دولتی با شرایط دولت راسیست تاسیس نمایند زیرا رهبران دولت های حاضر بیشتر از یهودیان تشکیل شده اند و آن ها با هر سازمان جدید مخالفت می کنند ممکن نیست به این آسانی در برابر شرایط راسیست سر تعظیم فرود آورند .

انقلاب عظیمی را که ما در نظر داریم به وجود بیاوریم اساس آن روی این فلسفه پایه گذاری شده است که اگر خطر یهود از آلمان دور نشود دیر یا زود یهودیان دنیا را می بلعند و آقا و فرمانروای دنیا خواهند شد .

به این ترتیب در برابر میلیون ها فرد آلمانی که نابودی و پراکندگی خود را با تبلی و حماقت فراهم کرده اند وجود یهودیان هوشیار در یک چنین جامعه به منزله ی بزرگترین خطری است که آن ها را به مرگ و نیستی تهدید می کند .

یک حزب سیاسی به هر صورت که باشد بایستی مطابق میل و دلخواه یهودیان رفتار کند در حالی که منافع یهودیان چیزهایی است که از هیچ جهت با خواسته های نژاد پاک اروپایی نزدیکی ندارد .

اگر بخواهند دولتی آزاد و مستقل مانند دولت راسیست در کشور بوجود بیاورند لازمه اش این است که با نیروی جدیدی مسلح شوند تا بتوانند در این مبارزه حیاتی پیروز شوند .

زیرا حقیقت این است که ملت آلمان با یک مبارزه ی واقعی روبه رو شده بنابراین وظیفه ی اول ما این نیست که یک دولت راسیست بوجود بیاوریم بلکه باید سعی و کوشش کنیم که دولت فعلی یهودی را واژگون سازیم .

به طوری که تجربیات تاریخ نشان می دهد نبایستی در ابتدا تاسیسات جدیدی بوجود آورد اما لازم است برای این تاسیسات جدید راهی باز شود تا دولت راسیست بتواند جای آن را بگیرد .

این عمل شبیه ساختمانی است که باید بر روی خرابه های ساختمان قدیمی بنا شود و تا بنای قدیمی از بین نرود و زمین برای بنای جدید مسطح نشود .

پایه گذاری یک ساختمان جدید کار بیهوده ای است در غیر این صورت خوب و بد بهم مخلوط می شوند و اگر بخواهند فکر جدیدی را روی کار بیاورند تا وقتی که افکار کهنه و قدیمی نابود نشده هیچ گونه فکر و سازمان جدید اثر مطلوب نخواهد داشت .

<http://www.WorldWar2.ir>

<http://www.NaziCenter.ir>

انجمن مرجع جنگ جهانی دوم

انجمن تخصصی نازی و رایش سوم

با این مقدمه می توان دانست که سربازان جدید راسیست باید با تمام اسلحه های روز مجهز باشند تا بتوانند صفوف فشرده ی دشمن را که در تمام شئون اجتماعی مردم رخنه کرده اند متفرق سازند .

یک فلسفه ی پاک و مفید جدید و با اصول تازه و آموزنده که دارای اهمیت خاص و عمومی است باید به طوری به مردم ارائه شود که بدون تکلیف آن را بپذیرند و اسلحه ای که دشمنان به دست گرفته اند از دستشان برپایند .

دولت راسیست به طوری که از نامش پیداست دولتی است طرفدار نژاد پاک که مقصدی غیر از تصفیه ی نژاد آلمانی ندارد .

دولت راسیست قصد آن را ندارد که با انتقاد های منفی و انتقاد هایی که دشمنان آن را به نفع خود خواهند گرفت جنبه های اثبات را مورد انتقاد قرار دهد بلکه او می خواهد با یک روش سالم و عوام پسند آنچه را مارکسیست ها و یهودیان در اختیار مردم گذاشته اند تجزیه و تحلیل نماید و جنبه های مثبت آن را بپذیرد و منافع خاص اکثریت را که در طول تاریخ شده از قید لگد مال شدن دشمنان نجات بدهد .

البته مارکسیست ها هم هدف مخصوص دارند و می خواهند چیزی را بسازند اما در این مدت هفتاد سال که از عمر آن می گذرد کاری غیر از انتقاد های سطحی نداشته اند، انتقاد هایی که حالت مخرب داشته و مانند اسید زننده ای است ریشه و اصل دولت را سوزانده و برای واژگونی ابدی آن آماده ساخته است .

البته ادعای آن سازندگی بود ولی باید پرسید تا امروز چه چیز تازه ای ساخته اند؟ البته هیچ چیز جز اینکه سازمانهای چندین ساله را خراب و به جای آن بناهای لرزانی استوار کرده اند و به قدری در منطق خود عاجز بودند که تا امروز هیچ یک از طرفداران این عقیده فلسفه ی ایجاد یک سیستم جدید را ندانسته اند .

مارکسیست برای اینکه جایی برای خود باز کند از همان روز اول در صدد برآمد که سازمان های قدیم را واژگون کند و پیشرفت او کاملاً شبیه عواملی بود که در مذهب وجود داشت .

مسیحیت هم در روز اول به جای این که بتواند مزایای خود را نشان بدهد در صدد برآمد مراکز کفار و اجتماعات آنان را بهم بزند تا جایی برای خود باز کند و هنگامی که جای وسیعی برای خود گشود همان اصول بت پرستی را که در قدیم مرسوم بود به شکل دیگر به صورت پرستش کلیساهای کاتولیک بوجود آورد .

عدم آزادی که در تعصب مذهبی وجود داشت باعث پایه گذاری اصول مسیحیت شد .

آزادی را از ملتی گرفتن و به جای آن قید و بند تعصب های مذهبی جایگزین ساختن کاری بود که مسیحیت انجام داد و اگر در آن روز ها مردم آزادی فکر داشتند که به میل خود فکر کنند و زندگی را به فکر و اندیشه ی خویش بگذرانند این آزادی فکر و عمل را از دست نمی دادند ؛ مسیحیت قید و بند های جدیدی را بر دست و پایشان استوار

<http://www.WorldWar2.ir>

<http://www.NaziCenter.ir>

انجمن مرجع جنگ جهانی دوم

انجمن تخصصی نازی و رایش سوم

ساخت و مردم از ترس اینکه به عذاب جهنم گرفتار شوند آزادی را از دست داده و در یک محیط خفقان آور مقررات جدید زندانی گردیدند .

همه کس این موضوع را به طور آشکار می داند که مردم قدیم در آزادی مطلق زندگی می کردند اما مسیحیت وحشت روحانی را با خود همراه آورد مردم را از جهنم ترساند و حتی در فکر کردن هم برای آنان محدودیت هایی قائل شد زیرا یک مسیحی با ایمان اگر اندیشه ی خطایی را در مغز خود بگذراند خود را در مقابل خداوند محکوم صرف ساخته است .

شاید این قید و بند ها در روز های اول برای مردم زیاد مهم نبود اما هرچه جلو تر آمدند افکارشان روشن تر شد و دانستند که قرن های متمادی در اسارت و بندگی مقرراتی به سر می بردند که در تاریخ قدیم این قید و بند ها وجود نداشت .

بنابراین فلسفه ی سازمان جدید ایجاد ترس و وحشت در میان سازمان های قدیم بود .

در آن روز ها یک انسان آزاد می توانست برای سد جوع و تهیه ی معاش خانواده از حیوانات شکار کند ، ماهی های دریا را صید کند و از هر نوع گیاه وسیله ی معاش فراهم نماید اما مسیحیت این آزادی را از دستشان گرفت دیگر اجازه نداشتند مانند سابق از هرگونه صید سد جوع کنند و غذای روزانه ی آنان هم تابع مقررات مذهب و وحشت مذهب آنان را و می داشت که خواهی نخواهی از خوردن بعضی گوشت ها و از زندگی کردن در هر جا که مایل باشند دوری جویند برای اینکه وحشت مذهب به دنبال آن ها بود .

احزاب سیاسی بایستی با فشار و زور عقیده ی خود را تحمیل کنند اما احزاب فلسفی هرگز چنین کاری نمی کنند .

احزاب سیاسی با رقیبان خود گلاویز می شوند و سعی دارند آن ها را بکوبند اما احزاب فلسفی نمی توانند به زور و جبر متوسل شوند .

احزاب سیاسی در اصل و مبدا روی این فکر جلو می آیند که بر دیگری مسلط شوند و با تسلط جابرانه پیروزی خود را نشان بدهند و در حال اجرای برنامه های خود سعی دارند تمایل خود را به افکار فلسفی نشان بدهند یعنی به مردم بقبولانند که تئوری های آن ها بر اساس فلسفه استوار شده است .

اما چون برنامه های فشرده دارند و باید هرچه زود تر آن را اجرا کنند فرصت نمی یابند که از فلسفه ی خود دفاع نمایند آن ها سعی می کنند افرادی ضعیف و ناتوان را به دور خود جمع کنند زیرا اگر بخواهند در تمام جبهه ها پیکار نمایند به مقصود نمی رسند .

<http://www.WorldWar2.ir>

<http://www.NaziCenter.ir>

انجمن مرجع جنگ جهانی دوم

انجمن تخصصی نازی و رایش سوم

اما یک جنبش فلسفی دارای خصوصیات دیگری است و نمی تواند با حزب یا فلسفه ی دیگر مخلوط شود و هرگز حاضر نیست با دسته ای که آنان را مخالف فلسفه خود می داند همکاری نماید و بر عکس خود را ناچار می بیند که مبارزه کند تا جایی که فلسفه یا رژیم قدیم را واژگون سازد .

این مبارزه که کاملا دارای جنبه ی خراب کننده ی رژیم دیگری است و ممکن است با رقبای بسیار سرسخت مواجه شود پس بایستی مبارزان بسیار باهوش و فعالی در اختیار داشته باشد .

بنابراین یک نهضت فلسفی به هیچ وجه نمی تواند موفق شود مگر اینکه مجهز به تمام عوامل و اسباب زمان خود باشد و مخصوصا لازم است که سازمانهای دفاعی او بسیار قوی و از هر جهت نیرومند باشد .

علاوه بر این ها لازم است علاوه بر در دست داشتن عوامل و اسلوب های نیرومند افکار و نظریات تازه ای در خود داشته باشد که بتواند در فکر و روح مردم رسوخ یافته و عده ی کثیری با ایمان کامل از او طرفداری نمایند .

در حالی که برنامه های حزب سیاسی به طوری است که سعی دارند راهی برای انتخابات آینده باز کنند بر خلاف آن برنامه ی فلسفی مبارزه و نبرد شدیدی است که بر علیه راه و رسم کنونی آغاز می شود و او سعی دارد آنچه را که در سابق وجود داشته بکلی نابود سازد .

البته لازم نیست که در مبارزه های فلسفی هر یک از مبارزین به طور کامل در جریان افکار فلسفی لیدر و راهنمای خود باشند و اصول فلسفه ی جدید را مو به مو بدانند ولی اصل مسلم این است که به اصول مهم آن آگاه باشند و این اصول اگرچه خیلی زیاد نیست اما برای پیشرفت هدف دانستن آن لازم است .

وقتی وارد میدان پیکار شد رفته رفته آنچه را که لازم است بداند خواهد دانست و اطمینان خواهد یافت که در این مبارزه پیروز خواهد شد .

یک سرباز وقتی به میدان جنگ می رود لازم نیست که تمام نقشه ها و نظریات فرمانده ی خود را بداند و فقط باید به طور سربسته بداند کاری را که انجام می دهد به صرفه ی او و کسانی است که برای آن ها فداکاری می کند و بایستی در این مبارزه پیروز شود و لازم است تمام وجود خود را برای پیروز شدن در این راه نثار کند و یقین داشته باشد که با این جانبازی آینده ی خود و دیگران را تامین خواهد کرد .

یک ارتش عظیم که پر از فرماندهان و ژنرال های صاحب درجه باشد چه می تواند بکند به همان تقدیر اگر در یک نهضت فلسفی تمام اعضای آن از قهرمانان درجه اول باشد کاری از پیش نخواهد برد زیرا پیش بردن هدف خود محتاج به سربازان ساده ای است که این فلسفه را به گوش مردم برسانند بنابراین اگر در یک سازمانی چه سیاسی باشد یا فلسفی سربازان غیور وجود نداشته باشد نمی تواند پیشرفت نماید .

جنگ را سربازان پیش می برند و فرماندهان فقط دستور می دهند .

<http://www.WorldWar2.ir>

<http://www.NaziCenter.ir>

انجمن مرجع جنگ جهانی دوم

انجمن تخصصی نازی و رایش سوم



به طور کلی یک سازمان جنگی نمی تواند بدون وجود یک فرماندهی کل باهوش و کاردان که افراد نا خواه باید در برابر او اطاعت صرف داشته باشند به وجود بیاید .

اگر در یکی از سازمان های جنگی که به فرض از دویست نفر تشکیل شده اند صد و هشتاد نفر مطیع باشند و بیست نفر دیگر خود را مافوق دیگران بدانند قهرا کاری از پیش نمی برند زیرا اطاعت و اتفاق نظر یکی از اساسی ترین مسئله در سازمان های نظامی است .

سوسیال دموکرات از این اسلوب نتیجه خاصی برای خود گرفته به این معنی که تسلط خود را بر سر تعداد کثیری از نمایندگان ملت وسعت داده و به آن ها آموخته است که در موقع اعمال و فعالیت های جنگی باید نهایت سختگیری و دسیپلین را بر قرار ساخت .

در زندگی عادی نیز مانند اینکه با افسر و سرباز سر و کار دارد محیطی پر از خشونت و سختگیری بوجود می آورد یعنی میداند تا افراد با نهایت سختی تربیت نشوند نمی توانند در جهات مختلف و در ماموریت ها سنگین کاری صدرصد درست انجام دهد .

وقتی سرباز خدمت سربازی را انجام می داد در کارها زندگی معمولی هم یک سرباز به تمام معنا بود به طوری که در تمام سندیگاهها هر یک از کارگران برای خودشان یک افسر و فرماندهی سختگیر بودند .

اگر مارکسیست ها در کارهای خود پیروز شدند برای آن بود که در محیط کارشان اصول سختگیری و دسیپلین را مراعات می کردند و سعی داشتند آن ها را مانند خودشان مردانی با اراده و محکم بسازند .

در حالی که بورژواها در محیط کارهای خود کوچکترین دسیپلین و مقررات نداشتند و از این رو قدرت کار از آن ها سلب شده بود مارکسیست ها با عده ای از سربازان بی اسلحه ی نیروی مسلح و جنگیده ای را ساخت که مانند غلامان و اسیران قرون وسطی از فرماندهان یهودی خود اطاعت می کردند و مانند اوقاتی که از افسران آلمان اطاعت و فرمانبری داشتند فرماندهان یهودی را خدای دوم خود می دانستند .

بورژوازی آلمان که هرگز به این مسائل جزئی توجهی نداشتند و از اساس فلسفه و پسیکولوژی آدم سازی یهودیان آگاه نبودند و شاید خود را مافوق این چیزها می دانستند و هرگز خطری را که در برابرشان قرار داشت نمی شناختند .

آن ها فکر می کردند که جنبش های سیاسی که در محیط های مختلف آنان در حال تجهیز شدن است برای خود دارای ارزشی است و می تواند بهتر از توده های بی سواد و عامی پیشرفت نماید .

آن ها هرگز درک نکرده بودند که نیروی یک حزب سیاسی فقط وابسته به هوش و ذکاوت تنها نیست و اگر هر کدام برای خود استقلال فکر فرض کنند از این راه پیشرفت نمایند بلکه علاوه بر این نیاز به احساس اطاعت و انقیاد

<http://www.WorldWar2.ir>

<http://www.NaziCenter.ir>

انجمن مرجع جنگ جهانی دوم

انجمن تخصصی نازی و رایش سوم

دارند که در برابر دیسپلین های سخت سر تسلیم فرود آورند وقتی این اطاعت و دیسپلین وجود داشت روح و فکرشان می تواند حکومت کند .

وقتی دو گروه مسلح به پیروزی می رسند این پیروزی حاصل قدرت و فکر افراد نیست بلکه آن دسته ای پیروز خواهد شد که در تحت بهترین فرمانده انجام وظیفه نموده و به همین نسبت گروه مقرراتی که کورکورانه امر و فرمان های مافوق خود را اطاعت کرده است زود تر پیروز خواهد شد .

این مسئله بسیار عمیق و اساسی است که هرگز نباید آن را از نظر دور داشت و این تنها راهی است که هرگروه سیاسی را به حقیقت پیروزی نزدیک می سازد .

اگر هم لازم باشد برای به دست آوردن این اصل کانون حزب خود را به یک میدان جنگ تبدیل نماییم باید مواد اولیه ی این سازمان از کسانی باشند که برای ادامه این پیکار آماده شوند .

هر چه که بخواهند اساس سازمان محکم تر باشد بایستی به همان نسبت برنامه های تعلیمات و رهبری سختگیر و قانونی باشد به طوری که روح خشونت در تمام افراد تقویت شود و مردانی آهنین قدم بیاورد .

دموکراسی ترین حکومت های جهان و دیکتاتوری و دیسپلین سخت بر پا باقی مانده است .

تا وقتی که رومیان قدیم دیسپلین و مقررات سخت داشتند بر دین حکومت کردند و تجزیه دولت روم قدیم از وقتی آغاز شد که پایه های اراده افسران سست و متزلزل و قوانین سخت جنگی میان خود را به دموکراسی و مردم دوستی داده بود .

اگر سازمان فکری راسیست ها با این تاریکی های درهم می خواهد به پیشرفت های درخشان برسد بایستی از اعماق سیستم خود سازندگانی آهنین قدم بسازد که پایه های آن بر شانه مردان با اراده استوار شود و من عقیده دارم که طبقه کارگر آلمان بهتر از سایرین می تواند مردانی برای مبارزه در این میدان بوجود بیاورند .

به این جهت از همان روز اول برنامه ی حزب ما با چند اصل اساسی و مسلم روی کار خواهد آمد .

این مقررات شامل بیست و پنج ماده ی اساسی بوده و مجموع آن شامل برنامه ای خواهد بود که چهره های جدیدی را در سیاست آلمان خلق خواهند کرد .

در هر حال نباید از نظر دور داشت که برنامه ی اساسی حزب در عین اینکه تمام آن بر اساس حقایق مسلم استوار بوده شامل مسائل بسیار مهمی بود که بایستی هر کدام در جای خود حل و فصل شود .

<http://www.WorldWar2.ir>

<http://www.NaziCenter.ir>

انجمن مرجع جنگ جهانی دوم

انجمن تخصصی نازی و رایش سوم

شاید در مرور زمان لازم شود که بسیاری از قسمت های اساسی آن تغییر داده شود ولی در حال حاضر چاره ای نیست جز این که اساس مطالب به ترتیبی مقرر شده به موقع اجرا گذاشته شود و البته بعد ها چنان که زمان و مکان ایجاب نمود ممکن است اصلاحاتی به عمل آید .

مهارت در سخنرانی و ارائه ی برنامه به کسانی که گوش فرا می دهند کار بسیار مهمی است .

گاهی این طور پیش می آید که در موقع سخن گفتن از ذکر اساس مطالب خودداری می کنند در صورتی که این کار اشتباهی است زیرا وقتی یکی از اساسی ترین مسائل از برنامه حذف شود نتیجه ی قطعی به دست نمی آید و شنونده باید تمام جزئیات برنامه را بداند تا بتواند درباره ی آن قضاوت کند.

پس در این قبیل موارد ابتدا باید به شرح و تفسیر مسائل اصلی و قطعی پرداخت .

بنابراین کسی که بخواهد در حزب راسبست به پیروزی نهائی برسد در ابتدای امر باید بداند که این حزب باید دستی با مبارزات پی گیر آغاز شود زیرا هنوز مردم نمی دانند پیروزی را از کجا و به چه وسیله به دست بیاورند .

در مرحله ی دوم چیزی که می تواند این جنبش سیاسی را در دل مردم نفوذ بدهد این است که مردم باید اطمینان داشته باشند که این حزب برای تامین سعادت آینده ی آنان تاسیس شده و وقتی این اطمینان برای همه حاصل شد بدون ایراد با آن ها همکاری خواهند کرد .

حزب ناسیونال سوسیال مطمئن است که این برنامه آنان را به مقصود خواهد رساند و هر یک از افراد این حزب اطمینان کامل دارند که مواد بیست و پنج گانه حزب آن ها از مسائل بسیار مهمی است که ملت به آن احتیاج دارد و هرگز نباید در آن تغییری داده شود .

اکنون بپرسیم این حزب جدید سیاسی با تمام مقدمات و وسعت برنامه ی خویش چه کار ها می تواند انجام دهد .

<http://www.WorldWar2.ir>

<http://www.NaziCenter.ir>

انجمن مرجع جنگ جهانی دوم

انجمن تخصصی نازی و رایش سوم

# نبرد من

به قلم آدولف هیتلر

انجمن مرجع جنگ جهانی دوم

## فصل هفدهم :

انجمن تخصصی نازی و رایش سوم

اولین مبارزه و اهمیت سخنرانی

NAZICENTER.IR

کاری از

انجمن مرجع جنگ جهانی دوم

و

انجمن تخصصی نازی و رایش سوم

<http://www.WorldWar2.ir>

<http://www.NaziCenter.ir>

انجمن مرجع جنگ جهانی دوم

انجمن تخصصی نازی و رایش سوم

اولین اجتماع بزرگ ما در تاریخ 24 فوریه 1920 که در سالن آجوفروشی هافرای هاوس برگزار شد به طوری گرم و پر جمعیت شده بود که مجبور شدیم مقدمات یک جلسه دیگر را فراهم سازیم. درحالی که تا آن روز تصمیم ما بر این بود که در ماه یک جلسه بیشتر نباید داشته باشیم و یا در شهر کوچکی مانند مونیخ لااقل پانزده روز یک بار جلسه را تجدید نماییم استقبال مردم ما را بر آن داشت که در هر هفته یک بار لازم است جلسه های بزرگتر از این تشکیل دهیم.

در این جا باید اعتراف کنم که فقط یک نگرانی برای ما باقی مانده بود و از خود می پرسیدم آیا سخنرانی های ما آن قدر موثر خواهد بود که جمعیت وقتی در آن جا گرد آمدند تا به آخر به سخنان ما گوش بدهند.

در آن روز استقبال مردم به قدری زیاد بود که در حقیقت سالن آجوفروشی هافرای هاوس اهمیت زیادی پیدا کرد.

هر هفته یکبار در همان سالن جلسه ما تشکیل می شد و در هر بار جمعیت انبوه با سکوت تمام به سخنان ما گوش می دادند و در این سخنرانی ها تقریباً همیشه درباره برنامه حزب و ایدئولوژی جنگ و مسولیتی که فرماندهان در موقع جنگ خواهند داشت توضیح داده شد.

این ها مطالبی بود که تا آن روز کسی به آن توجه نداشت و فکر می کردند که مسولیت جنگ و قراردادهای صلح از مسائلی است که به مردم مربوط نیست.

چه مطالب مهمی را حزب جوان ما برای مردم گفتند و درباره آن توضیح داد که تا آن روز مردم از آن چیزی نشنیده بودند. البته امروز بحث یا نوشتن چیزی درباره این مسائل آسان است اما در آن روز فکر می کردند یک جمعیت کوچک که به جای یوژواها از یک مشت کارگر ساده تشکیل شده چگونه می توان درباره سرنوشت جنگ ها و معاهده ورسای صحبت کنند و اقدام به چنین عمل بزرگ در حکم این بود که جمعیت ما می خواهد بر علیه تصمیمات عالی جمهوری آلمان قیام کنند. به محض این که کسی جرات می کرد از معاهده ورسای چیزی بگوید یا از آن انتقاد کند او را دشمن سرسخت جمهوری می دانستند. اما درباره معاهده برست یتوسک، معاهده ای که در سال 1917 کشور روسیه را وادار به تسلیم نمود کسی چیزی نمی دانست و مردم اطلاع نداشتند که چه عواملی باعث شکست روسیه شده است.

مردم در مقابل شنیدن این سخنان هورا می کشیدند و با صدای بلند از ما می خواستند که درباره این مسایل مهم بیشتر از این توضیح بدهیم.

عده کثیری از مردم نمی خواستند این حرف ها را بشنوند و هرگز حاضر نبودند بشنوند که کسی به آن ها بگوید معاهده ورسای شرم آورترین قراردادی بود که به ملت آلمان تحمیل شده و آنچه را که می شنیدند برای آن ها تعجب آور بود.

<http://www.WorldWar2.ir>

<http://www.NaziCenter.ir>

انجمن مرجع جنگ جهانی دوم

انجمن تخصصی نازی و رایش سوم



فعالیت های خراب کننده مارکسیست ها و سموم قتالی که دشمنان از راه تبلیغات در حلقوم مردم بیگانه ریخته بودند به قدری قوی و وسیع بود که عقل و هوش را از مردم گرفته و آنان را به صورت یک مجسمه بی جان در آورده بود.

این تبلیغات به قدری موثر بود که به کسی اجازه نمی داد درباره این مسائل فکر کند.

البته خواهید پرسید بورژوازی آلمان را روشن کردن ذهن مردم و بیان حقایق سیاسی چه کرده بودند؟ البته هیچ

من تا جایی که به یاد دارم به خاطر نمی آید این بورژواهای شریف صحبتی در این خصوص یا مردم کرده باشند شاید فکر می کنید در مجامع خصوصی یا در کافه ها و مجامع عمومی از این مذاکرات به عمل می آمد؟

ولی آن ها به طوری تحت نفوذ قرار گرفته بودند که در جاهایی که گرگان خونخوار قدم می گذاشتند جرات نمی کردند حرف بزنند.

چگونه ممکن بود گوسفندان معصوم بتوانند در جایی که گرگان منزل دارند قدم بگذارند.

به نظر من این طور می رسد که نهضت حزبی ما در قدم اول وظیفه دار است که مسئله مسئولیت را در دوران جنگ برای مردم تفسیر کند تا مردم از کوچک و بزرگ و از کارگر و بورژوا بدانند کسانی که جنگ را در یک کشور آغاز می کنند و چنین آتشی را دامن می زنند در برابر خود و ملت وظیفه ای دارند که در طول تاریخ درباره آنان قضاوت خواهد شد. این مسئولیت شامل پیمان های جنگی است که بعد از پایان جنگ خسارات هنگفت را تحمیل به ملت می سازند.

کسانی که آتش این جنگ را دامن زدند چه مقصودی داشتند و از آن چه نتیجه گرفتند و در ایدئولوژی جنگ چه هدف بزرگی را برای ملت در نظر گرفته و پیمان بعد از جنگ چه نتایج وخیمی برای ملت به بار آورد؟

آیا مسئولیت این پیمان های سنگین متوجه چه کسی بود و در برابر ملت خود تا چه حد گناهکار بودند.

روزی که جنگ پایان پذیرفت صلح با دشمن را یکی از بزرگترین افتخارات خود به شمار آوردند .

چه کسی بود که در برابر این پیروزی که مقدمات بدبختی آلمان را فراهم می ساخت جرات ابراز عقیده داشت.

اگر ملت آلمان در آن زمان هوشیار بود و می دانست این پیروزی که به معاهده ورسای پایان یافت ظلیعه شکست و بدبختی های آینده است همه می فهمیدند کسانی که این معاهده ننگین را امضا کرده و مانند سند پیروزی به ملت خود ارائه دادند دشمنان سرسخت ملت بودند که یک عمر از مزایای عالی این کشور استفاده نموده و در پایان تمام ماجراها بدون این که احساس مسئولیت کنند ملت آلمان را در برابر تاریخ سر شکسته و افتخارات گذشته آنان را لگد کوب ساختند.

<http://www.WorldWar2.ir>

<http://www.NaziCenter.ir>

انجمن مرجع جنگ جهانی دوم

انجمن تخصصی نازی و رایش سوم

در همان روزها با این که من یک سرباز ساده بودم می گفتم مسائل مهم سیاسی و نتایجی که از آن گرفته می شود مربوط به ملت است ملت باید درباره آن اظهار نظر کنند. اما در آن روز کسی نبود که این مسائل را درک کند و امروز هم که حزب ناسیونال سوسیال سرنوشت کشور را به دست گرفته خود را نباید در اختیار افکار عمومی بگذارد بلکه بایستی به افکار عمومی تسلط یافته راه راست را به آن ها نشان بدهد.

حزب کارگر ناسیونال سوسیال خدمتگزار افکار پوسیده ملت ها نیست بلکه خود را رهبر توده ملت می داند و باید نقاط ضعف فعالیت های سیاسی را برای آن ها آشکار کند. برای هر یک از احزاب سیاسی جهان که قدم به پیش می گذارند مواردی پیش می آید که باید با نهایت قدرت و مقاومت در لحظاتی که دشمن توده ملت را فریب داده و به راه دیگر کشانده قیام می کند و فریب دهندگان ملت را معرفی می کند و به آن ها می گوید کسانی که مسولیت های جنگ را به عهده دارند بایستی در برابر ملت احساس مسولیت کنند.

روزی ملت هوشیار خواهد شد که بداند هر یک از افراد در برابر دیگری مسولیت دارند و هیچ یک از رهبران حق ندارند ملت را گوسفند وار به میدان نبردی بکشانند که در پایان آن بدون احساس مسولیت پیمان های ننگین و شرم آوری مانند پیمان ورسای منعقد سازند.

طبقه عوام تصور می کردند که بحران های کشور پدیده هایی است که خواه نا خواه در فواصل منظم هر چند وقت یکبار به وجود می آید و به هیچ وجه اجتناب از آن ها امکان پذیر نیست و خود به خود فرو می نشیند و اگر هم فرو نشست روشن شدن جنگ می تواند این بحران ها را تسکین بدهد.

اگر در یک جنگ شکست می خوردند نه طبقه بورژوا و نه گردانندگان را مسئول می دانستند و به خود حق نمی دادند که علت شکست و بدبختی خود را بپرسند و احزاب سیاسی نیز آن قدر قدرت نداشتند که ملت را ملتی که تحت اختیار نفوذ و قدرت یهود و مارکسیست قرار گرفته بودند رهبری نمایند.

به آن ها می گفتند باید با این بحران ها مبارزه کرد اما راه مبارزه را بر آن ها مسدود می ساختند و مخصوصا بعد از جنگ به قدری برای ملت گرفتاری فراهم کردند که همگی مبارزه با بدبختی های عمومی را از یاد می برد و فقط در فکر این بود که بدبختی ها فردی و تهیه غذای روزانه را با تحمل هزار مشقت از بین ببرد.

به آن ها تلقین می کردند مبارزه با این عوامل وضع را وخیم تر و بحران را شدیدتر خواهد ساخت و فقط باید صرفه جویی کرد و کوشید تا ارزش پول حفظ شود. هر قدر بشر در زیر شلاق سرعت اشتهايش بیشتر می شود مجبور است به همان اندازه در این جهان بر علیه گرسنگی مبارزه کند و این مبارزه را مثنی گردانندگان جنگ 1914 برای مردم فراهم کردند و به احزاب هم اجازه نمی دادند که راه چاره را برای احتراز یک جنگ دیگر به ملت نشان بدهند.

<http://www.WorldWar2.ir>

<http://www.NaziCenter.ir>

انجمن مرجع جنگ جهانی دوم

انجمن تخصصی نازی و رایش سوم

اما حزب ناسیونال سوسیال این نکات را برای مردم روشن ساخت و به توده ملت اعلام کرد که فهم و درک هر یک از علل بدبختی ها و شکست ها بسیار آسان است و نباید احساس مسولیت را از یاد برد بایستی هر کس بداند در مقابل وظیفه ای که دارد مسنول است.

این مسئولیت در برابر همه چیز است و اگر گردانندگان سیاست در مقابل نفوذ یهودیان در دستگاه دولت احساس مسئولیت می کردند یهودیان نمی توانستند تا این حد و تا این میزان فوق العاده احساس مسئولیت را از مردم بگیرند و آنان را در برابر جنگی قرار دهند که بعد از شکست در آن راه فرار برای همه کس بسته شود.

پس با ذکر این مقدمات حزب سوسیال ناسیونال که مسئولیت ملت را به عهده گرفته وظیفه دارد از پیشرفت کارشکنی ها جلوگیری کرده و بخارات مسموم سیاه و خفه کننده تسلط یهود را خنثی نماید.

هر نوع جنبش و حرکتی که به اتکای افکار عمومی آغاز شود به نتیجه مثبت خواهد رسید و مانند شعله های سوزان صحنه تسلط و نفوذ دشمن را سیاه خواهد کرد. در برابر آن هر نوع نهضت و قیام سیاسی که یک ملت داشته باشد به منزله خطر بزرگی است که خسارت و ضرر آن به همه کس خواهد رسید البته در تاریخ بشریت زیاد بوده اند تعداد کسانی که از طرف دشمنان سنگسار شده و آنان را به عقب نشانده اند ولی اگر این قبیل نهضت ها با پشتیبانی ملت آغاز شود شدیدترین حملات دشمن در آن بی اثر خواهد بود. پس حزب جدید نباید مطابق اوضاع و احوال زمان حال پیش برود او وظیفه دار است که زمان را پشت سر گذشته برنامه خویش را با شهامت اجرا نماید.

ممکن است برای هر یک از احزاب بحرانی ترین لحظات فرا برسد اما نباید فراموش کنند که این بحران های شدید را افکار عمومی می تواند خنثی کند و روزی خواهد رسید که آزادی خویش را به دست آورده و دشمنان را سرکوب می سازد.

حزب جدید باید بداند که اگر می خواهد جامعه جدیدی را خلق کند بایستی به سوی جلو برود و زمان حال را فراموش کند.

در این جا می توان گفت درخشان ترین پیشرفت های تاریخ آن پیشرفت ها و پدیده هایی است که ابتدای آن نامفهوم و تاریک بوده زیرا در آن حال با افکار عمومی تضاد پیدا نمی کند و نظریات و تمایلات او را بر حسب ظاهر اقتناع خواهد ساخت و در اثر گذشت زمان به مفهوم اساسی آن پی برده و برای تامین سعادت خویش از آن استفاده می کند.

این مسئله را در همان جلسات اولی خود درک کردیم.

ما هرگز از خواسته های بی اساس مردم تملق نمی گوییم و در هر حال با دیوانگی ها و لغزش های ملت روی مخالفت نشان می دادیم.

<http://www.WorldWar2.ir>

<http://www.NaziCenter.ir>

انجمن مرجع جنگ جهانی دوم

انجمن تخصصی نازی و رایش سوم

تقریبا همیشه در جریان این سال ها به کسانی که با عقیده ما مخالف بودند و آن را درست نمی دانستند مراجعه می کردم و با دلیل و برهان ثابت می کردم آنچه که آن ها بر خلاف ما فکر می کنند مخالف نظریه خودشان است زیرا اگر به نتیجه آن توجه می کردند دست از مخالفت بر می دارند.

رویه کار ما به این طریق بود.

در فاصله دو ساعت سخنرانی بایستی اعتماد و اعتقادات دو میلیون نفر را لگدکوب ساخت و به جای آن عقاید خودمان را نفوذ بدهیم تا این که بتوانیم قدم به قدم آنان را به صحنه اعتقادات خود نزدیک سازیم.

در فاصله مدتی کوتاه مسئله ای برای من روشن شد که در جای خود اهمیت خاص داشت.

آن مطلب اساسی عبارت از این بود که ابتدا باید اسلحه اعتراض را از دست دشمن گرفت.

اساس این مسئله برای ما روشن شده بود که دشمنان سرسخت ما مخصوصا سخنرانان آن ها که جناح دست چپی اجتماعات ما را تشکیل می دادند برای این که اثر سخنرانی ها و اصول ما را از بین ببرند دست به اعتراضاتی می زدند که در ظاهر با اصول ما شباهت داشت اما در نفس امر می توانست اساس عقاید ما را ریشه کن سازد و در عین حال تاکتیک آنان یک نوع آموزش مشابهی بود که به خوبی می توانست هوشیارترین افراد را از جاده مستقیم منحرف سازد.

ابتدا این موضوع را در نظر گرفتیم که تبلیغات دشمن تا چه حد دارای نظم و ترتیب خاص است.

امروز که سال ها از آن تاریخ می گذرد برای من مایه بسی افتخار و سربلندی است که توانستم نه تنها اثر کلمات آنان را خنثی نمایم بلکه با همان اسلحه ای که در دست داشتند رقیبان خویش را مغلوب ساختم.

دو سال با کوشش و تمرین زیاد به طوری در این فن ماهر شده بودیم که نبایستی خودم را متکبر آن بدانم.

در کتابی خوانده بودم که سوفسطائیان با دلایل و برهان و استدلال که از دست دشمن می گرفتند رقیب را مغلوب می ساختند و این تاکتیک را من در شکست دادن رقیبان خود به کار بردم و از آن نتیجه مثبت گرفتم.

اساس مطلب بر سر این بود که می بایست در ابتدای هر سخنرانی نوع و طریقه مسلم اعتراض دشمن را کشف کرد پس از آن لازم بود به حلاجی و تجزیه و تحلیل آن پرداخت و در همان سخنرانی یکی یکی را در جای خود به کار برد.

ابتدا باید اعتراضات قطعی را پیش کشید و ثابت نمود که این سخنان بی اساس است و کسانی که این اعتراض را شنیده بودند نتوانستند نقطه ضعف آن را حدس بزنند سپس دلایل و مدارکی برای سرکوب کردن این اعتراض بایستی ارائه داده شود.

<http://www.WorldWar2.ir>

<http://www.NaziCenter.ir>

انجمن مرجع جنگ جهانی دوم

انجمن تخصصی نازی و رایش سوم

روی همین اصل بود که بعد از اولین سخنرانی خود بر علیه قرارداد ورسای که آن را وسیله تخریبی افکار عمومی معرفی کرده بودم پس از تجزیه تحلیل آن قرار داد برست لیتوسک را با قرار داد ورسای در ترازوی مقایسه قرار دادم. زیرا پس از مدتی که از امضاء قرار داد برست لیتوسک گذشته بود به خوبی درک کردم که اکثریت مردم در حقیقت از این قرارداد اطلاع درستی ندارند ولی بعضی اشخاص روشن در جریان این هدف توانستند به مردم نشان بدهند که این قرارداد از لحاظ زور و جبر به ملت روسیه تحمیل شده بود.

این اعترافات که داشت این بود که مردم آلمان هوشیار شدند و دانستند دشمنان آلمان همان دروغ ها را درباره قرارداد ورسای به مردم گفته بودند. آن ها به خوبی دانستند که جانب داری از قرارداد ورسای کاری احمقانه است و از آن تاریخ بود که نسبت به این قرارداد جبری بدبین شده و آن را ننگین ترین قراردادها شناختند.

میلیون ها مردم آلمان متوجه شدند که این دروغ ها یکی از فرمول های سیاسی بوده که برای فریب دادن آن ها اختراع کرده بودند.

موضوع وحشتناکی بود ولی آنچه را که باید بدانند دانستند. بهترین دلیل دروغگویی آنان درباره قرارداد ورسای انتقادات و خرده گیری هایی بود که من با ذکر دلیل و برهان بر علیه قرارداد برست لیتوسک عنوان کردم.

برای اثبات ادعای خود هر دو قرارداد و انتقادات ورسای را در برابر هم قرار دادم و نقطه به نقطه اش را با هم مقایسه نمودم و نشان دادم که یکی از این قراردادها نماینده یکی از درخشان ترین عمال انسانی در مقابل وحشی گری و عمل غیر انسانی قرارداد دیگری است.

نتیجه این مقایسه بسیار درخشان بود.

درباره این موضوع در جلساتی که بیش از دو هزار نفر تماشایی و شنونده داشت چنان داد سخن دادم که فریاد تحسین از هر طرف بلند شد ولی در همان حال می دانستم که هزاران چشم از روی کینه و حسد به طرف من دوخته شده است. سه ساعت بعد جمعی کثیر که از شدت خشم بر علیه من تحریک شده بودند مرا احاطه کردند اما من خوشحال بودم که توانسته ام پرده از روی بزرگترین دروغ تاریخ بردارم و به همه ثابت کنم با چه بی رحمی و شقاوت خصم آمیز این قرارداد را به شما تحمیل نموده اند.

بالاخره یکبار دیگر دروغ زمامداران آشکار شد حقایق مسلم برای میلیون ها آلمانی که آلت دست مظالم جنایتکاران واقع شده بودند آشکار گردید.

<http://www.WorldWar2.ir>

<http://www.NaziCenter.ir>

انجمن مرجع جنگ جهانی دوم

انجمن تخصصی نازی و رایش سوم



برای آن ها ثابت نمودم که انعقاد این دو قرارداد نتیجه مسلم جنگی بود که در آن مقدمات آن را فراهم آوردند و آلمان را خواهی نخواهی به سوی آن کشاند بنابراین وقتی اساس یک جنگ خائنه بود نتیجه آن بایستی کنفرانس های جنایتکارانه برست لیتوسک و ورسای باشد.

این بحث چندین بار در برابر هزاران شنونده تکرار شد و نتیجه مهمی که از آن به دست آمد این بود که در فاصله ی کوتاه عده بسیار کثیری در حزب جدید ما اسم نویسی کردند.

این جلسات برای خودم هم فواید زیادی داشت و یکی از نتایج مهم آن برای من این بود که در فن سخنرانی در مقابل جمع مهارت پیدا کردم به طوری که در موقع سخن گفتن احساساتم گرم می شد جهش های مخصوصی در خود احساس می کردم و به تدریج یاد گرفتم که یک سخنران در مقابل هزاران تماشاچی چه حرکاتی باید به خود بدهد و به چه وسیله می تواند توجه مردم را به سوی خود جلب نماید.

تا امروز به طوری یاد دارم احزاب و جمعیت های مختلف سیاسی و اجتماعی تشکیل شده ولی هیچ کدام نخواستند مردم را در راهی که می روند راهنمایی کنند. غالباً بوده است که وقتی یک نفر در یک کنفرانس عظیم سخنرانی می کند شنوندگان او کسانی هستند که بیش و کم به آنچه که او می گوید اتفاق نظر دارند ولی این نوع سخنرانی دارای نتیجه مثبت نیست زیرا اگر شما در یک مسئله مهم با کسی صحبت کنید که به جای اعتراض گفته های شما را تصدیق کنند از مذاکرات شما نتیجه ای به دست نمی آید و اساس مطلب بر سر این است که کسی بتواند در یک کنفرانس سیاسی یا اجتماعی توجه کسانی را به خود جلب نماید که در ابتدا با عقیده او مخالف بوده اند و او بتواند با استدلال خویش نظر شنونده را تا جایی که ممکن است تغییر بدهد.

برای باز کردن چشمان مردم ما باید نقاط تاریک را روشن کنیم روزی که موضوع قرارداد ورسای و برست لیتوسک را پیش کشیدم امیدوار نبودم که بتوانم در ضمن یک یا چند سخنرانی نقاط تاریک این قرارداد را برای مردم آلمان روشن کنم.

اما با این که می دانستم مخالفین عقاید برای از بین بردن تاثیرات آن فعالیت می کنند سخنان خویش را ادامه دادم و کار به جایی رسید که مورد استقبال گرم شنوندگان قرار گرفتم و بعدها مطبوعات مختلف موضوع سخنرانی مرا تفسیر نمودند.

در حقیقت تنها چیزی که توانست مردم را تحریک کند اثر کلام بود نه مطالبی که بعدها در مطبوعات نوشته شد زیرا کلام دارای اثری است که میلیون ها نسخه کتاب نمی تواند به قدر یک کلام مختصر تاثیر داشته باشد و این حالتی است که خصوصیات پسیکولوژی شنونده در آن دخالت مستقیم دارد.

من در جلد اول این کتاب در چند جا به این موضوع اشاره کرده بودم بزرگترین حوادثی که توانسته است وضع جهان را دگرگون سازد به وسیله کلام بوده است نه نوشته های کتابی.

<http://www.WorldWar2.ir>

<http://www.NaziCenter.ir>

انجمن مرجع جنگ جهانی دوم

انجمن تخصصی نازی و رایش سوم

خواننده آنچه را که در کتاب می خواند در حال مطالعه ممکن است تحت تاثیر قرار گیرد اما وقتی کتاب بسته شد و با مسئله دیگر مواجه شد در فاصله چند دقیقه آنچه را که خوانده فراموش می کند اما اثر کلام به طور مستقیم روح شنونده را تکان می دهد و اگر سال ها از آن بگذرد اثرش با گذشت زمان خنثی نخواهد شد. در هر حال بعد از این سخنرانی تفسیرات بسیار مفصل و مبسوطی در مطبوعات انتشار یافت و معلوم بود که این نظر مخالفین زیاد پیدا کرده و مخصوصا شکاکان و پیروان طریقه شکست به شدت تمام با این نظر مخالف بودند. بورژواهای صدر نشین و باهوش در برابر این عقیده شروع به مخالفت کردند اما روی هم رفته معتقد بودند که کلام نمی تواند در کسی موثر باشد زیرا آن ها همیشه با قلم توانای خود مردم و توده ملت را به طرف خود کشانده بودند.

شاید تا اندازه ای حق با آن ها باشد زیرا این گروه همیشه با کشتن غریزه های فطری سعی می کردند با نوک قلم خود کاری صورت بدهند.

اما اساس مطلب در این است کسی که ناطق و سخنران خوب باشد در مقابل آن بهتر می تواند چیز بنویسد در حالی که یک نویسنده خوب کمتر توانسته است آنچه را که نوشته در حضور یک جمع ایراد کند.

باید این قسمت را نیز اضافه کرد که مرد نویسنده و کسی که یک عمر در تنهایی به سر برده و از اجتماع مردم دور بوده است آدمی تنبل و گوشه گیر و منفی باف و از همه بدتر با حقایق و خواسته های مردم جدایی دارد.

او همیشه می خواهد در گوشه ای بنشیند و با عادات و عقاید خویش سر و کله بزند و اگر قدم در اجتماع بگذارد و با عقیده عمومی رو به رو شود خواهد دانست بسیاری از اندیشه های او بی اساس بوده است.

یک نوشته بسیار جالب ممکن است مورد توجه کسانی که با او در یک میزان قرار دارند واقع شود.

آگهی ها هم از نظر این که کوتاه و مختصر هستند ممکن است به وسیله اشخاص خوانده شود و به طور موقت توجه کسی را جلب کند.

تصاویر و عکس ها و بالاتر از همه فیلم های سینمایی شانس آن را دارند که توجه بیننده را به یک نقطه تمرکز دهند زیرا در این جاها عمل انسان دخالت ندارد و فکر و عقل بیش از چیز دیگر موثر است به این معنی که چشمان خود را بکار می اندازد یا چیزی را می خواند تصاویر تا مدت کوتاهی در روح انسان تاثیر دارند و بعد از مدتی به کلی فراموش می شوند.

نوشته ها هم هر چه مستدل و عمیق باشند نویسنده آن نمی داند به دست چه اشخاصی خواهد افتاد از این جهت مجبورند آن را به طور کلی بنویسند. تاثیرات یک نوشته خوب هم بسته به این است که چه کسی آن را می خواند و سطح فکری او نسبت به نوشته ای که جلو چشم دارد تا چه اندازه است.

<http://www.WorldWar2.ir>

<http://www.NaziCenter.ir>

انجمن مرجع جنگ جهانی دوم

انجمن تخصصی نازی و رایش سوم

به طور مثال کتابی که برای توده ملت نوشته می شود بایستی هم سطح فکر خواننده باشد در حالی که کتابی که برای طبقه روشن فکر نوشته شده.

طرز نگارش آن با کتاب اولی باید متفاوت باشد.

نوشته ها دارای مزایای مخصوصی هستند که مانند کلام نمی توانند موثر واقع شوند.

شما در خصوص یک موضوع مهم به دوست خود نامه می نویسید اما اگر با هم روبه رو شوید با مکالمات متقابل بهتر می توانید او را متقاعد سازید.

شخص ناطق بهتر از یک نویسنده قادر است مسائل مختلف را به طوری که مایل است در هم بریزد و از آن نتیجه مثبت بگیرد.

و اگر یک ناطق زیر دست و حرفه ای باشد یک نقشه یا یک موضوع را دو مرتبه تکرار نمی کند و اگر هم تکرار کند هر بار به شکل دیگر آن را خواهد کرد. او همیشه خود را در اختیار مردم می گذارد به طوری که از راه غریزی مطلبی را پیش می کشد که به آن وسیله بتواند مطالب خود را در قلب شنونده نفوذ بدهد.

اگر در ضمن سخن گفتن مرتکب اشتباه یا لغزش کوچکی بشود راه اصلاح آن را می جوید .

به طوری که قبلا نیز اشاره کردم می تواند از قیافه شنوندگان حدس بزند که آیا مطالب او را خوب درک کرده اند یا خیر و آیا تکیه کلام ها او را درک می کنند و تا چه اندازه باور کرده اند که سخنان گوینده درست است.

اگر مشاهده کند که سخنان او را خوب درک نمی کند ناچار مطالب خود را به طوری آشکار و ساده خواهد گفت که احق ترین و کم هوش ترین شنونده آن را درک کند.

گاهی هم متوجه شود شنونده نمی خواهد یا نمی تواند سخنان او را باور کند با مثال های تازه و به شکل دیگر آن را تکرار می کند و ایراداتی را که ممکن است به قلب آنان خطور کند به شکل دیگر تجزیه و تحلیل می کند.

این طریقه را به قدری ادامه می دهد تا این که کوچکترین سوءظن و بدگمانی از حرکت لب ها و طرز قیافه آنان بکلی مرتفع و خطوط قیافه نشان بدهد که باور کرده است.

ناطق می تواند با تکرار کلمات تردیدها و بدگمانی های شنودگان را که براساس عقل و منطق قرار ندارد به زودی مرتفع سازد در موارد بسیار استثنایی ممکن است بعضی عقاید به طوری باشد که از نظر عدم استعداد شنونده مساعد ساختن او مشکل باشد ولی این مسائل را شخص ناطق از طرز قیافه ها می تواند حدس بزند در حالی که نویسنده چون با خواننده خود آشنا نیست نمی داند آنچه را که نوشته است تا چه حد در او تاثیر خواهد داشت.

<http://www.WorldWar2.ir>

<http://www.NaziCenter.ir>

انجمن مرجع جنگ جهانی دوم

انجمن تخصصی نازی و رایش سوم

دلیل بزرگ این ادعا نتیجه ای است که با چشم خود دیده ایم با این که میلیون ها نسخه روزنامه های بورژواها بین مردم پخش می شود و همه آن ها را می خوانند معهذاً گاهی پیش می آید که خواندن همین مقالات توده مردم را بر علیه بورژواها تحریک کرده است .

سیلاب این کتاب ها و روزنامه ها که در سال میلیون ها از آن از طرف طبقه روشن فکر و با سواد در اختیار مردم گذاشته می شود گاهی اثرش به قدری ضعیف است که مانند یک قطره آب، آتش احساسات مردم را خاموش می کند این موضوع باید دارای دو دلیل باشد.

یا این که محتویات این کتاب ها و روزنامه ها از لحاظ علمی فاقد ارزش بوده و یا از نظر دیگر شاید مطالعه کتاب و روزنامه قادر نباشد که نظر توده را جلب کند.

این موضوع از آفتاب روشن تر است که همیشه نوشته های ادبی اثرش کمتر از مباحث روانی بوده است.

اما به طوری که یکی از جراید برلن این جواب را به من داد انتظار ندارم که شما هم به من اعتراض کنید و بگویید به وسیله همان ادبیات و کتاب های فلسفی بود که کارل مارکس توانست عقاید خود را به صورت مکتب مارکسیست در آورد و پیشرفت او کاملاً خلاف نظریه شما را ثابت کند.

اما به نظر من دلیلی از این سطحی تر و بی اساس تر نشنیده ام.

آنچه که عقیده کارل مارکس را توده مردم رسوخ داده به وسیله نوشته ها و کتاب های او نبوده یعنی افکار یهودی آن قدر قدرت نداشته است که سطح فکر مردم را تغییر بدهد ولی در طی سال های متمادی قدرت بیان و تبلیغات شفاهی عمال یهود این کار را صورت داده در بین صد هزار کارگر آلمانی صد نفر را پیدا نمی کنید که آثار کارل مارکس را خوانده باشد اما سخنرانی ها و تبلیغات یهودی توانست فکر و عقل هزاران کارگر آلمانی را واژگون سازد و آن ها بودند که با نطق ها و خطابه های خویش توده پرولتاریا را که نیاز به یک رفورم کلی داشت به طرف خود جلب نمایند.

آری به جرات باید گفت که هرگز این کتاب ها به دست توده ملت نرسیده اما گروه های مختلف که گرداننده این ماشین عظیم بودند با کمک و همراهی یهودیان پروپاگاندچی دنیا را به میل خود عوض کردند.

این ماشین عظیم پروپاگاند ماده دیگری برای گرم کردن خود داشت که به آن مطبوعات می گفتند.

اکنون نگاه کنید مطبوعات بورژوازی با مطبوعات مارکسیست چه فرقی دارد.

آن ها روزنامه های خود را به دست یک عده مامور سرسخت تبلیغاتچی خود دادند تا جهانی را واژگون کند در حالی که بورژواهای ما یک عده نویسنده و املاء نویس را برای مطبوعات خود انتخاب نمودند.

<http://www.WorldWar2.ir>

<http://www.NaziCenter.ir>

انجمن مرجع جنگ جهانی دوم

انجمن تخصصی نازی و رایش سوم

نویسنده ناشناس سوسیالیست که مردم را خوب می شناسد و جلد و پوست مردم فرو رفته از ملت ها خارج می شود تا برای مردم چیز بنویسد اما نویسنده بورژوازی که از دفتر کار خود خارج شده خود را در برابر توده ملتی مشاهده می کند که با او آشنایی ندارد و در برابر او از آن ناتوان تر است که بتواند با نوشته های خود او را وادار به اطاعت نماید بنابراین چیزی که توانست قلب میلیون ها کارگر آلمانی را بلرزاند موعظه پیروان مقدس کلیسای مارکسیست نبود بلکه هزار مامور تبلیغاتی مارکسیست بود که با قدرت تمام خود را بین ملت انداخت و تا جایی پیش رفت که در قلب هزاران کارگر ساده دل راه یافت حس حسادت و نفرتشان را بر علیه بورژواها تحریک نمود او با نطق و خطابه ها و با تبلیغات آتشین خود رگ حساس مردم را به دست آورد و به آن اشاره نمود که باید برای حقوق از دست رفته خود که به دست بورژواها از بین رفته است قیام کنند.

این مامورین زبردست در هزاران کنفرانس و مجامع و سندیکاها بنای سخنرانی گذاشته و در شلوغ ترین کافه ها و آبجو فروشی ها بر سر میز بالا رفت و مانند ضربه های چکش اندیشه های خسته و فرسوده آنان را تکان داد و با این ترتیب هزاران فرآورده جاندار را به نام گروه انسانی بر علیه اجتماعات عظیم شوراند و اسلحه ای از عقاید عمومی به دستشان داده تا به طور دسته جمعی بر علیه اجتماع خود نبرد نمایند.

بعد از آن هزاران دسته بندی و تظاهرات دسته جمعی بوجود آمد و این دفیله ها شامل هزاران مرد و زن و پیر و جوان بود که از طبقات بدبخت و محروم جهانی تشکیل شده بود و کم کم به صورت اژدهایی درآمد که نفس سوزان او می توانست در آن واحد دنیایی را مسموم سازد دنیایی را که مورد نفرت آن ها بود و دیکتاتور پزولتاریا می توانست یک روز به پاس پیروزی های به دست آمده جشن عظیمی را بر پا نمایند.

چندی نگذشت که این تبلیغات وسیع مردانی بوجود آورد که با میل و شوق تمام حاضر شدند مقالات مطبوعات سوسیالیست را بخوانند ولی این مطبوعات بورژوا به جای این که یک نوشته ساده باشد از هزاران ناطق زبردست برای آن ها جدی تر بود.

زیرا در حالی که توده های فشرده بورژوازی پروسفورها و دانشمندان ادبی و تئورسین ها و مخصوصا نویسندگان قلابی به نوشتن کتاب و روزنامه مشغول بودند در مقابل آنها ناطقین و سخنرانان مارکسیست دست به انتشار جراید زدند.

این کار فقط از عهده یک مشت یهودی زبردست ساخته بود که می توانست مانند بهترین مامور تبلیغاتی دروغ ها بسازد و توده مردم را به طرف خود بکشد.

به این سبب است که دنیای مطبوعات بورژوازی که تحت تاثیر افکار یهودی گری واقع شده و نظری برای تعلیم و تربیت و راهنمایی توده ملت ندارد نمی تواند روی عقاید و افکار عمومی نفوذ یافته و آن را تحت اختیار خود بگیرد.

<http://www.WorldWar2.ir>

<http://www.NaziCenter.ir>

انجمن مرجع جنگ جهانی دوم

انجمن تخصصی نازی و رایش سوم



وقتی وضع به این قرار شد و توده ملت به طور مستقیم تحت تعلیم افکار یهودی قرار گرفت دیگر تغییر دادن و خارج ساختن سموم کشیده ای که در رگ و پوست و عروق آن ها وارد شده کاری دشوار است.

بسیاری از چیزها در شرایط معین برای نفوذ دادن کلام در جای خود موثر است و این وابستگی به قدرت اعضاء به قدرت و ساعتی که سخنرانی آغاز می شود مربوط است چنان که گاهی ممکن است همان کنفرانس و همان ناطق در اطراف همان موضوع در ساعات مختلف سه بعد از ظهر یا اول شب تفاوت کند.

زیرا شنوندگان در هر وقت آمادگی درک یا گوش دادن ندارند و گاهی مطلبی که در ابتدای سخنرانی گفته شده ممکن است تاثیرش بیشتر باشد که در اواخر شب شنونده مجبور است در حال خسته آن را بشنود معلوم است که اگر شرایط لازم موجود نباشد تاثیر لازم را نخواهد داشت.

وقتی که من در این کارها مبتدی بودم گاهی از اوقات جلسات خود را در ساعات صبح قرار می دادم و خصوصا یادم هست که یکی از جلسات ما که در آجود فروشی کند انجام می شد و موضوع بر سر فشار و تحدیدات ارضی بود در ساعات قبل از ظهر انجام شد.

آن جا سالن بسیار بزرگی بود که جمعیت بسیار زیاد می توانست در آن حضور یابد و برای این که اشخاص علاقه مند بتوانند در سخنرانی ما حاضر باشند وقت جلسه را در ساعت ده صبح روز یکشنبه قرار دادم. نتیجه آن بسیار عالی و سودبخش بود.

سالن پر از جمعیت و استقبال گرمی از ناطق به عمل آوردند اما چون ساعتی گذشت شنوندگان حالتی سرد و وارفته داشتند و هیچ کس حرارت و التهابی از خود نشان نداد و خودم هم سخت ناراحت بودم از این که می دیدم نمی توانم توجه شنودگان را جلب کرده و رابطه بین خود و آنان برقرار سازم.

به نظرم می رسید که از سابق بدتر حرف نمی زدم اما تاثیر آن با صفر برابر بود.

با ناراحتی و عدم رضایت جلسه را ترک کردم ولی در عین حال تجربه سودمندی به دست آوردم و بعدها که این سخنرانی را در وقت دیگر ایراد نمودم به نتایج بسیار سودمند رسیدم.

نباید تعجب کرد به یک نمایش تئاتر بروید و نمایش را در ساعت سه بعد از ظهر و همین نمایش را با همان هنرپیشه گان در ساعت هشت بعد از ظهر تماشا کنید و قطعا از تفاوت اثری که در شما باقی گذاشته تعجب خواهید کرد.

برای سینما هم همین مقررات صادق است و تنها چیزی که روشن است این است که می توان گفت که در تئاتر هنرپیشه به قدری که در شب به خود زحمت می دهد در بعد از ظهر فعالیت نمی کند اما سینما دارای اثر دیگری است و بعد از ظهر و شب آن تفاوت ندارد.

<http://www.WorldWar2.ir>

<http://www.NaziCenter.ir>

**انجمن مرجع جنگ جهانی دوم**

**انجمن تخصصی نازی و رایش سوم**

این قانون کلی است که وقت اثرش بیشتر از مکان است بعضی محل ها دارای اثر مجادلت که شنونده را سرد می کند برای این که مطلب را خوب درک نمی کنند و برای درک مسائل به خود فشار می آورند.

خاطرات و تصوراتی که از دوران های پیش دور خود انسان باقی مانده می تواند تاثیر بسیار عمیقی داشته باشد که نمایش مربوط به حوادث قدیم در هر محل و هر وقت باشد ممکن است تاثیر دیگر داشته باشد و گاهی دیده شده است که در سال های قدیمی که دارای خاطرات سنگین است انسان را از حال طبیعی خارج سازد.

در هر صورت زمان و مکان و طرز سخنرانی شرایط هر چیز را تغییر می دهد هنگام صبح و هم چنین در مدت روز نیروی اراده انسانی وابسته به مسائل مهم یا ساده ای است که ناطق آن را انتخاب می کند ولی به طور عمومی هنگام شب مثل این است که قوای فکری و اراده انسان در یک جا تمرکز یافته و بهتر می تواند احساسات خود را نشان بدهد.

زیرا در حقیقت هر اجتماع به این نوع پیکار بین دو نیرو است و هر قومی ناطق که دارای نیروی نفوذ پذیر باشد بهتر می تواند اراده جدیدی در اذهان خلق کرده و آنان را برای فراگیری آماده سازد.

همین عمل را سخنرانی های گرم و سنگین کلیساها و نورستندان و محیط ساکت آن جا انجام می دهد.

در این مبارزه که شخص ناطق می خواهد دیگری را تحت تسلط خویش بگیرد از نظر تبلیغاتی می توانند روح او را منقلب سازند و این کاری است که نویسندگان کمتر می توانند در آن پیروز شوند.

به این سبب نوشته ها با تاثیرات محدودشان به زحمت می تواند عقاید و مفهومات موجود را محکم و عمیق تر سازد.

هیچ یک از انقلابات تاریخ را نوشته های تنها نتوانسته است بدون کمک نطق و خطابه به نتیجه برساند.

گمان نمی کنم کسی به این عقیده باشد که انقلاب فرانسه را تنوری های فلسفی بوجود آورده در حالی که تاریخ به خوبی نشان می دهد نیروی انقلابیون بودند که با نیروی قلم نویسندگان و خطابه های آتشین توانستند ملت فرانسه را که سال ها در خواب بیهوشی فرو رفته بود تحریک نمایند و نتیجه آن انفجار عظیم حکومت ترور بود که توانست اروپا را از جا حرکت بدهد.

به همان نسبت غالب انقلاب های تاریخی و انقلاب کمونیستی روسیه تزاری نه فقط تحت تاثیر نوشته های لنین از جا کنده شده بلکه ناطق و سخنرانان کینه توز انقلابی بودند که یک بار صفحه تاریخ این کشور را عوض کردند.

این ملت خواندن و نوشتن را درست نمی دانست قادر نبود که به این زودی تعلیمات کمونیستی را با خواندن آثار کارل مارکس فرا گیرد ولی هزاران ناطق زبردست که از این مکتب تعلیم گرفته بودند ملت خفته و رنج کشیده را وادار به انقلابات شدید نمودند.

<http://www.WorldWar2.ir>

<http://www.NaziCenter.ir>

انجمن مرجع جنگ جهانی دوم

انجمن تخصصی نازی و رایش سوم

همیشه این طور بوده و به این طریق باقی خواهد ماند.

روشنفکران آلمانی ما با فقدان کامل هوش و استعداد عملی خیال می کنند که یک نویسنده بایستی مانند ناطق و سخنران دارای انرژی باشد. این نظریه در یکی از مقالات ناسیونالیست که اخیرا انتشار یافته کاملا محسوس است و نویسنده مقاله ضمن گفتگوی خود اظهار داشته بود که خواندن مقالات سخنرانان مانند نوشته های نویسندگان تاثیر عمیق در خواننده ندارد.

این موضوع مرا به یاد انتقاد دیگران انداخت که در یکی از روزهای دوران جنگ به دستم افتاد.

نویسنده مقاله یکی از نطق های ولوید جرج و مدیر تجهیزات انگلستان را مورد تفسیر قرار داده و از آن نتیجه گرفته بود که مقالات او را از نظر مفهوم واقعی تاثیر زیادی در خواننده نداشت بعدها بعضی از این نطق که در جراید روز به چاپ رسیده بود به دستم افتاد و بعد از خواندن آن در حقیقت خنده ام گرفت که نویسنده آلمانی به قدری از مرحله پرت بوده که نتوانسته است تحت تاثیر این مقالات هنری واقع شود.

این شخص از نقطه نظر احساس شخص خویش درباره این مقالات اظهار نظر کرده در حالی که این عوام فریب انگلیسی این مقاله را به آن منظور نوشته بود که تا تا سر حد امکان بتواند در روح مردم انگلستان نفوذ پیدا کند.

از این نظر نطق های این مرد انگلیسی در نوع خود از بهترین شاهکارها به شمار می آید زیرا از متن گفتگوهای او به خوبی آشکار بود که در روح هم میهنان خود نفوذ کاملی داشته است.

اکنون می توانیم این نطق ها را با سخنرانی های شخصی مانند بتمان هلوک مقایسه کنیم.

در ظاهر نطق های او کاملا جنبه معنوی داشت ولی در عین حال عدم قابلیت و قدرت این مرد را در صحبت کردن با ملت خود نشان می دهد و شاید تا آن وقت به طور واقع ملت خود را چنان که باید شناخته بود.

معهدا در مغز گنجشک وزن خود مانند یک نویسنده مابلنویس آلمانی می خواست قدرت فکر ناطق انگلیسی را از روی مقیاس فکر خود اندازه بگیرد.

او سعی کرده بود پر حرفی های نویسندگان آلمانی را با نطق و خطابه های مردانی مقایسه کند که با سخنرانی خود دنیایی را تحت اختیار خود گرفته بود.

در حالی که اگر از روی انصاف قضاوت شود ولوید جرج از آن مردان سیاسی بود که با هزاران امثال بتمان هلوک برابری می کرد زیرا او با نطق های خود توانست روح و حکومت خود را تغییر داده و آنان را سرانجام وادار ساخت که از اراده او پیروی نمایند.

این تنها میزان شناسایی قدرت یک ناطق است.

<http://www.WorldWar2.ir>

<http://www.NaziCenter.ir>

انجمن مرجع جنگ جهانی دوم

انجمن تخصصی نازی و رایش سوم

\*\*\*

پیشرفت و گسترش فوق العاده نهضت ملی ما که در فاصله چند سال از عالم نیستی قدم به هستی گذاشته بود و امروز کارش به جایی رسید که مورد بغض و دشمنی دشمنان داخل و خارج ملت ما واقع گردید افکار و نظریات آن را به سرعت تمام در همه جا شهرت یافت و دشمنان را برای مبارزه ای که به منظور نابودی ما آغاز شده بود مهیا کرد.

باین که در اساس هر یک از احزاب فلسفه ای وجود دارد و تا فلسفه ای نباشد حزب نمی تواند وجود پیدا کند ولی نهضت ما چون جنبه ملی داشت توجه همگان را به سوی خود جلب کرد زیرا ما در برنامه نهضت جدید خود گفته بودیم که ما نظری نداریم جز این که می خواهیم با روش جدید آموزش و پرورش ملت را در راه جدیدی راهنمایی کنیم که خودش بتواند درباره سرنوشت حال و آینده خویش قضاوت نماید.

حزب ناسیونال سوسیال از ابتدای کار خود نشان داد که می خواهد برای ملت خدمت کند و آنان را از یک دنیا خاموشی که تبلیغات دشمن آنها در آن وادی خطرناک فرو برده مشخص سازد.

اجتماعات ملی برای هر ملتی که بخواهد موجودیت خود را نشان بدهد بسیار ضروری است.

انسانی که خود را برابر هزاران خطر که از هر سو به طرف او حمله ور شده تنها و بدون می داند با پشتیبانی این حزب می تواند قدرت خویش را حفظ کند.

تمام انسان ها در یک اجتماع تنها هستند و خود را از دیگران جدا می دانند ولی مردی که خود یا نماینده یک فلسفه جدید باشد در مقابل مشکلات می تواند به اتکای حزب برای خود تکیه گاهی فراهم کند و در این وقت است که از خاصیت فردی خارج شده و خود را عضو جامعه ای خواهد دانست که همگی پشت به هم داده جامعه ای جدید بوجود می آورد.

وقتی او از کارخانه یا خانه خارج می شود در ابتدا خود را به قدری کوچک می داند که از زندگی خود مایوس می شود. اما ناگهان وارد یکی از جمعیت های بزرگ ملی شده و چون خود را از طرف هزاران مرد با شهامت در محاصره می بیند که همگی مانند او دارای ایمان کاملی هستند در آن وقت است که دیگر خود را تنها نمی بیند و مانند جمعیت کثیری است که تمام قدرت های جهان را در وجود او ریخته اند.

<http://www.WorldWar2.ir>

<http://www.NaziCenter.ir>

انجمن مرجع جنگ جهانی دوم

انجمن تخصصی نازی و رایش سوم

نهضت عظیم ناسیونال سوسیال نباید این مسائل را فراموش کند و خود را در اختیار بورژواهای خودخواه و سست عنصری بگذارد که گمان می کنند همه چیز را می دانند اما در حقیقت دولت خود را از دست داده و اختیار زندگی آنان به دست افرادی افتاده است که گرچه در ظاهر رنگ آلمانی دارند اما از دشمنان سرسخت او به شمار می آیند.

آری آن ها همه چیز را می دانند و خود را با هوش تر از همه فرض می کنند و همه چیز را می فهمند فقط تنها عیبی که دارند این است که خود را به آغوش مارکسیست ها انداخته اند.

با این روش خود را ناتوان تر از همه ساخته و بالاترین اندیشه ای که درباره خود دارند حس خود خواهی آن ها است در حالی که این احساس و حماقت بر طبق ضرب المثلی که گفته اند همه از ریشه یک درخت به وجود آمده اند.

کسی که خودخواه باشد حماقت وابسته به آن است و دشمنان هر مرز و بوم از این دو صفت ممتاز و منفی حداکثر استفاده را خواهند نمود.

اگر این افراد باهوش امروز ارزش این قبیل سخنرانی ها را نمی دانند باید تا وقتی که زنده اند اسارت بیگانگان را بر دست و پای خود مشاهده کنند. خدا می داند این قبیل افکار فرسوده یک چنین ملت را اگر به حال خود بگذارند به کجا خواهد کشاند.

انجمن تخصصی نازی و رایش سوم  
WORLD WAR 2  
NAZI CENTER . IR

<http://www.WorldWar2.ir>

<http://www.NaziCenter.ir>

انجمن مرجع جنگ جهانی دوم

انجمن تخصصی نازی و رایش سوم



# نبرد من

به قلم آدولف هیتلر

انجمن مرجع جنگ جهانی دوم

فصل هجدهم :

انجمن تخصصی نازی و رایش سوم

مبارزه جدید با جبهه سرخ

NAZICENTER.IR

کاری از

انجمن مرجع جنگ جهانی دوم

و

انجمن تخصصی نازی و رایش سوم

<http://www.WorldWar2.ir>

<http://www.NaziCenter.ir>

انجمن مرجع جنگ جهانی دوم

انجمن تخصصی نازی و رایش سوم

در جریان سال های 1919-1920 و همچنین در سال 1921 در بعضی اجتماعات که آنها را اجتماع بورژوازی می گفتند شرکت نمودم و باید اعتراف کنم اثری که این اجتماعات در من داشت مانند اثر روغن ماهی بود که به زور و جبر آن را به کودک می خوراند.

این روغن بد بو را کودک از روی اجبار می خورد شاید خوردن آن برای او مفید می باشد اما مزه و بوی آن چنان است که کودک ناچار به گریه می افتد.

اگر می خواستند دست و پای ملت آلمان را در قید و بند های محکم ببندند و آنها را مجبور کنند که در این نمایشات بورژوازی حضور یابند و درها را به طوری به روی آنان ببندند که قادر به بیرون آمدن نباشند شاید می توانستند به مقصود خود برسند اما افسوس که دیگر وقت این کارها گذشته و ملت به قدری هوشیار شده بود که گوسفند وار مانند سابق حاضر نمی شود از روی جبر و اضطرار در این جلسات حاضر شود.

اگر واقعا این طور می شد زندگی برای من رونق و معنایی نداشت و آرزو می کردم که یک آلمانی نباشم.

اما تعجب آور نبود از این که می دیدم ملت آلمان مانند شیطان که از آب مقدس فرار بکند آن ها هم از حضور در این جلسات غیر مفید فراری بودند

این آقایان بورژوا که خود را عاقل تر و دانا تر از دیگران می دانستند در فن سخنرانی به قدری عاجز و ناتوان بودند که حتی بی سواد ترین کارگران به این جمعیت ها ایمان نداشتند.

بعد از آن در جلسات دموکرات ها و میلیون آلمان و احزاب ملی آلمان و حزب خلق حضور پیدا کردم زیرا می خواستم بدانم که این جمعیت های پر سر و صدا چه نقش مهمی بازی می کنند.

چیزی که پیش از همه نظر را جلب می کرد یک نواخت بودن طبقات شنوندگان بود.

غیر از اعضای حزب کسی دیگر در این جلسات حضور نمی یافت، همه آن ها بدون دیسپلین و بیشتر آنها شباهت به یک کلوپ بازی داشت که بازی کنندگان در حال دهان دره کردن به کار خود مشغول بودند.

شخص ناطق نهایت جدیت و کوشش خود را به جا می آورد شاید بتواند مجلس خود را گرم کند.

ناطقین پشت سرهم حرف می زدند و یا اگر صحیح تر بگوییم با صدای بلند نطق خود را مانند یک مقاله روزنامه یا رساله ی فلسفی و علمی برای مردم می خوانند از به کار بردن فنون مختلف نطق و خطابه عاجز بودند و کاملا شیفته قصه خوانی های خنده دار بود که صدای خنده حضار را بلند می کرد ولی آن ها بدون اینکه به این نکات توجه داشته باشند مقاله خود را که قبل از وقت آماده ساخته بودند می خواندند.

<http://www.WorldWar2.ir>

<http://www.NaziCenter.ir>

انجمن مرجع جنگ جهانی دوم

انجمن تخصصی نازی و رایش سوم

یک روز ناظر جریان جلسه در سالن واگر در مونیخ شدم، در آن روز اجتماعی به مناسبت یاد بود روز جنگ ملی لایپزیک تشکیل شده بود.

نطق تهیه شده بوسیله یک آقای سالخورده که ظاهرا استاد یکی از اونیورسیتها بود قرائت می شد.

در برابر صندلی خطابه به میز بزرگی قرار داشت و دو نفر در طرفین میز نشسته بودند و هر سه نفر آن ها یک ردیکوت کوتاه پوشیده و کالما شیفته یک دادگاه عالی جنایی بود که حکم اعدام معکوس را می خواست بخواند و اگر آن هم نبود شکل یک جلسه مذهبی داشت که کشیش در حال موعظه کردن بود.

موضوع نطق که شاید قبلا به چاپ رسیده بود اثر جالب ولی وحشتناکی در حضار نمود.

هنوز ربع ساعت از سخنرانی نگذشته بود که جمعیت به خواب مغناطیسی فرو رفته و اگر در فاصله این مدت زن یا مردی از اتاق خارج میشد نظم جلسه فوراً بهم می خورد و گاهی اوقات نیز صدای پای به خدمت یا دهان دره ناطق به گوش می رسید.

سه کارگر که در این جلسه حضور داشتند خواه از نظر کنجکاوی و با این وابسته سر ضرب بودند گاهی از اوقات در بین صحبت ناطق به دیگری نظری افکنده و تبسمی تلخ حاکی از ناباوری و تمسخر به او می انداخت.

بالاخره این کارگران به یکدیگر تنه زده و آهسته از سالن خارج شدند.

معلوم بود که می خواستند که نظم جلسه را بهم بزنند و از قیافه ها ایشان خوانده میشد که چیزی از سخنرانی او درک نکرده و یا به فکرشان می رسید که بکلی این سخنان بی فایده است.

وقتی که آن پروفیسور که صدایش رفته رفته ضعیف تر می شد خطابه خود را به پایان رساند، رییس جلسه، از جا برخاست و با صدای روشن و صاف خود خطاب به خواهران و برادران آلمانی اظهار تشکر نمود و از استاد دانشگاه که به خود زحمت داده و آن خطابه را خوانده بود سپاسگذاری نمود.

مثل این بود که خودش هم می دانست نطق آقای استاد چندان تاثیری در حضار نداشته و به همان جهت خودش هم حاضر نشد چیزی در تایید گفته های او اظهار کند سپس از تمام حضار خواهش نمود که به جلسه رسمی خاتمه داده هر کدام که می خواهند یکی از سرودهای خود را بخوانند.

آن سرود هم عبارت از این بود که :

ما همگی برادران و خواهران یک دیگر هستیم و باید برای یک دیگر مفید باشیم.

سپس در سالن جلسه به راه افتاد و پیشنهاد کرد که سرود ملی آلمان خوانده شود.

<http://www.WorldWar2.ir>

<http://www.NaziCenter.ir>

انجمن مرجع جنگ جهانی دوم

انجمن تخصصی نازی و رایش سوم

آن ها هم سرود ملی آلمان را با صدای بلند خواندند عجب در این بود که در خواندن این بهره ور همگی با هم همراهی نمی کردند و در مصرع دوم صداها کوتاهتر شد مثل این بود که از آنچه می خوانند زیاد اطمینان ندارند.

بعد از آن جمعیت بهم خورد یعنی هر کدام با شتاب تمام سعی داشتند که بروند دسته ای به طرف کافه ها و عده دیگر برای هوای آزاد متفرق شدند.

آری آخرین آروزی آن ها خارج شدن و استفاده از هوای آزاد بود و من هم یکی از آن ها بودم که می خواستم از آن محیط دور شوم.

این ها بودن که می خواستند ملتی را سرافراز و به درد هزاران آلمانی برسند.

این قبیل تظاهرات نابود شود.

البته ممکن است دولت از این کار خوشش بیاید زیرا این یک موضوع اجتماع آزاد طلبی است، در این زمینه دولت معتقد است که نشاط و آزادی طلبی هر یک غیر ملی طریقه اش این است که طالب سرگرمی مردم است زیرا وقتی مردم سرگرم باشند کمتر درباره ی سیاست دولت و اقتصاد صحبت می کنند.

برخلاف آن اجتماعات ناسیونال سوسیال از اجتماعات آرام و بی سر و صدا نیست، در این جا امواج سهمگین دو عقیده ی متضاد بهم برخورد دارند و هرگز با آواز خوانی ها بی مزه کودکان ملتی نمی شود بلکه نتیجه ی جوش و خروش آتشفشانی های را سست و تمایلات ملی طوفانی عظیم برپا کنند.

از روز اول در نظر گرفته بودیم که برای حزب خودمان قوانین و مقررات بسیار سخت قائل شویم زیرا نطق ها و خطابه های ما شیفته پرحرفی های کنفرانس چی های بورژوا نبود ولی در هر حال آن ها مسائلی را پیش می کشیدند که رقیبان خود را تحریک نمایند.

اتفاقا در اجتماعات ما نیز از این نوع رقیبان که طالب تحریکات و ناراحتی های ما بودند زیاد دیده می شوند.

گاهی از اوقات آن ها بصورت دسته جمعی به همراه عده ای عوام فریب جلو می آمدند از قیافه ایشان پیدا بود که می خواستند به ما بگویند.

امروز تکلیف خودمان را با شما یکسره خواهیم کرد.

آری حقیقت این بود که بیشتر اوقات به طور دسته جمعی حمله ور می شدند و نظرشان این بود که با در و پنجره شکستن دکان ها تکلیف خود را با ما روشن کنند.

چه بسی اوقات کار ما به خوبی منتفی می شد و اگر خونسردی و مقاومت به خرج نمی دادیم بیم آن می رفت که مبارزه های گفتگو به جنگ و دعوای تن به تن منتهی گردد.

<http://www.WorldWar2.ir>

<http://www.NaziCenter.ir>

انجمن مرجع جنگ جهانی دوم

انجمن تخصصی نازی و رایش سوم

البته آن ها برای کارهای خود دلیل داشتند.

بیشتر از هر چیز رنگ سرخ پرچم های ما آنان را به داخل سالن می کشاند.

حقیقت این بود که بورژواهای معمولی وقتی می دیدند که ما رنگ سرخ پرچم بولشویک ها را به خود زده ایم به قدری عصبانی و ناراحت شدند که دوست و دشمن را نمی شناختند ولی نمی توانستند مفهوم آن را درک کنند.

ناسیونالیست های آلمان شهرت داده بودند که ما هم یک مارکسیست هستیم و از فرقه های ناسیونالیست های آزاد به شمار می آییم.

زیرا این احمق های بی شاخ و دم هنوز بین مارکسیست و ناسیونالیست ها تفاوتی قائل نبودند.

هنگامی که فهمیدند که ما به جای آقایان و خانم ها عده ای از هم میهنان آلمانی را به اجتماع خود راه می دهیم و به آن ها رفیق می گوییم از این جهت بسیاری از رفیقان ما را به جای مارکسیست ها گرفته بودند.

بیشتر از اوقات از حماقت آنان خنده مان می گرفت اما این روباه صفتان که دنیا را به دینار فروخته بودند نمی خواستند باور کنند که ممکن است یک جمعیت سرخ به هم وجهه ملی داشته باشد.

بعد از فکر و اندیشه زیاد رنگ پرچم سرخ را برای پرچم های خود از آن جهت انتخاب کرده بودیم که به این وسیله رقیبان دست چپی را خشمگین سازیم و مقصد ما این بود که خشم و عصیان آن ها طغیان کرده، و حتی اگر برای خرابکاری هم باشد قدم به قدم اجتماعات ما بگذارند.

زیرا این منتها وسیله ای بود که می توانستیم وادارشان کنیم به سخنان ما گوش کنند.

اما اعمال دشمن برای ما تعجب آور بود زیرا آنان بعد از مشاهده این وضع تاکتیک خود را تغییر داده و در ظاهر اظهار عجز و ناتوانی نمودند ولی از راه حيله گیری به نمایندگان و طرفداران خود دستور دادند که به اعمال و فعالیت های ما توجه نکنند و قدم در اجتماعات ما نگذارند.

این دستور به فوریت به موقع اجرا گذاشته شد.

اما چون با وجود این بعضی از طرفداران آن ها جسته گریخته به طور پنهان و آشکار به اجتماعات ما قدم گذاشته و بعد از مدتی تعدادشان زیاد شد و غالب آن ها تحت تاثیر سخنان ما قرار گرفته بودند پیش آمدها آنان را سخت خشمگین ساخته و به این نتیجه رسیدند که نباید برای همیشه خاموش بمانند و لازم است با یک سر و صدای زیاد تکلیف خود را روشن کنند.

بعد از این حوادث تاکتیک آن ها بکلی عوض شد و دستور دادند که عده ای به نام نمایندگان ملت وارد اجتماعات ما شده و با زور مشت تشکیلات ما را متزلزل سازند.

<http://www.WorldWar2.ir>

<http://www.NaziCenter.ir>

انجمن مرجع جنگ جهانی دوم

انجمن تخصصی نازی و رایش سوم



ناگهان یک ربع ساعت قبل از شروع جلسه سالن سخنرانی ما لبریز از کارگرانی شد که قیافه های خشمناک خود را برای نبردی سخت آماده ساخته بودند.

آن ها شیفته چلیک های باروت بودند که بر اثر آتش گرفتن فتیله حریقی هولناک برپا می کردند. ما همیشه برخلاف این واقع شد.

این مردان به قصد دشمنی وارد شده بودند اما هنگام خروج از آنجا طرفدارانی بودند که هوز تردید داشتند ولی در هر حال حرارت و التهاب و اولیه برطرف شده بود.

کم کم کار به جایی رسید که بر اثر سخنرانی چند ساعت دوست و دشمن بهم در آمیخته و به شکل یک توده ی واحد پر حرارت درآمده بود.

هرنوع دستور کاری که برای برهم زدن اجتماعات ما داده می شد بی اثر می ماند.

از این جهت روسا و فرماندهان حقیقتا دچار ترس و نگرانی شدید شده و بالاخره تبلیغات ما چنان اثر مطلوبی داشت که همگی بر آن شدند که لازم است در مسائل ملی با یکدیگر تبادل نظر نمایند.

اما فرماندهان با این نظر مخالفت کردند و از آن تاریخ آمد و رفت کارگران به اجتماع ما تقلیل یافت و چندی بعد دو مرتبه از سر گرفته شد.

ممنوعیت و غدغن مورد توجه کسی واقع نشد و هر روز جمعیت از روز دیگر بیشتر می شد و غالب آن ها به صورت طرفدارانی در آمدند که از لحاظ تئوری با ما موافق بودند اما هنوز مرحله عملی باقی مانده بود.

پس از آمد و رفت های مکرر جنبه تئوری ساده به مرحله عمل رسید و هر جلسه که پایان می یافت برعهده ی ما اضافه می شد و گردانندگان جبهه سرخ که از این نتیجه گیری عصبانی شده بودند فریاد می کشیدند.

رفقای کارگر از آمد و رفت به اجتماعات ناسیونال سوسیالیست ها خودداری کنید.

این تردید ها و تزلزل های پی در پی بزودی در جراید سرخ منعکس گردید، گاهی آن ها هم طرفداران خود را به سکوت دعوت می کردند ولی در گذشت زمان دانستند که سکوت و آرامش فایده ای ندارد.

هر روز تهمتی جدید به ما می زدند و زمانی با دلیل و برهان به کارگران نشان می دادند که فعالیت های ما غیر از مسخره بازی چیز دیگر نیست.

اما کم کم این سرخ پوست ها دانستند که این سخنان در حال ما کار گر نیست زیرا بسیاری از کارگران با هوش به خود می گفتند اگر واقعا نهضت ما غیر از مسخره چیز دیگری نیست پس برای چه آن ها با دشنام و جمله پردازی

<http://www.WorldWar2.ir>

<http://www.NaziCenter.ir>

انجمن مرجع جنگ جهانی دوم

انجمن تخصصی نازی و رایش سوم

می خواهند ما را از میدان خارج کنند از این جهت حس کنجکاوی عمومی تحریک شد سپس نوبت حيله گری رسید و شهرت دادند که جمعیت ما در برار عالم بشریت جنایتکار خطرناکی هستند.

مقاله های پست سر هم برای شرح جنایات ما منتشر شد و حکایات و افسانه هایی شرم آور از خودشان برای لکه دار کردن ما می ساختند.

اما به زودی متوجه شدند که این تاکتیک هم کاملاً بی نتیجه است و غیر از این که تبلیغات آن ها اقطار عمومی را به سوی ما متوجه ساخته کاری صورت نداده اند من در مقابل این نبرد های سرد ساکت می ماندم.

به خودمی گفتم زیاد مهم نیست که آن ها ما را مسخره می کنند یا به ما دشنام می دهند، به فرض این که ما را به نام جنایتکار و جمعیت فاسد معرفی کنند اما نتیجه اش این است که کم کم کارگران خواهند دانست ما تنها جمعیتی هستیم که باید با ما نبرد نکنند.

آن چه که هستیم و آنچه را که می خواهیم انجام دهیم بعد ها همه کس خواهد دانست و روزی فرا می رسد که به این یهودیان مزدور نشان دهیم که غیر از سعادت ملت آلمان نظر دیگر نداریم.

یکی از دلایل بزرگی که تا آن روز نتوانسته بودند به مفهوم کاملی در جمعیت ما رخنه کنند و دست به خراب کاری بزنند بی عرضه گی و ناتوانی روسا و گردانندگان جبهه مقابل بود.

در هر حال این انتقاد ها غیر از رسوایی خودشان نتیجه ای نداشت و منتظر بودند که از راه غیر مستقیم آخرین ضربه خود را وارد سازند.

اما همه ما هوشیار بودیم و قصد آنان را می دانستیم و به طور عمد اجازه می دادیم که عده ای از طرفداران ما به سوی آن ها بروند زیرا در هر حال زبان دشمنان بسته نمی شد هر چه می خواستند می گفتند و ما از گفته ها و نظریات آنان بهره برداری می کردیم.

در آن زمان وضع طوری بود که ناچار بودیم خودمان پلیس جمعیت خودمان باشیم زیرا در این حوادث امیدی به حمایت از طرف دولت در بین نبود و به طوری که تجربه نشان داده بود این دولت همیشه از خطاکاران پشتیبانی کرده بود.

زیرا تنها نتیجه ای که از مداخله قوای دولت به دست می آمد بر هم زدن جمعیت ما بود و دشمنان به قدری از ما بدگویی کرده بودند که امکان داشت بنام اخلاص گران جمعیت ما را متفرق سازند.

از آن گذشته در اداره ی پلیس مقرراتی وجود داشت که به طور قطع به ضرر تمام ما می شد، وقتی دولت می دانست که جمعیت دشمن قصد برهم زدن اجتماعات ما را دارد نه تنها برای توقیف و دستگیری آنان اقدام نمی کرد بلکه

<http://www.WorldWar2.ir>

<http://www.NaziCenter.ir>

انجمن مرجع جنگ جهانی دوم

انجمن تخصصی نازی و رایش سوم

برای رضایت آنان که از ما قوی تر بودند جمعی بیگانه را متفرق می ساخت و آن ها این قبیل کارها را همیشه برای حفظ قانون انجام می دادند.

دزد و جنایتکار همیشه سعی می کند زندگی را بر شخص نیکوکار تنگ کند.

همیشه کارها به این طریق بوده است که دولت برای حفظ منافع خویش از دزدان و غارتگران حمایت می کند.

زیرا همین دزدان و غارتگران بدون پرنسیپ در بحران های شدید به دولت می رسانند و به بی گناهان دستور می دهد که نباید بر علیه مصالح دولت اقدام کنند.

به این ترتیب وقتی حزب ناسیونال سوسیال بخواهد در یک مکان تشکیل جلسه بدهد و سندیکاها اظهار کنند که مجبور خواهند شد بر علیه این جمعیت به زور و جبر متوسل شوند، دولت به جای این که نمایندگان سندیکاها را که دست به شورش زده اند توقیف نماید آسان ترین راه را برای اعاده ی نظم و آرامش تعطیل کردن اجتماعات است آری اگر حقیقت را بخواهید نمایندگان دولت چندین بار به ما اخطار نمودند که اگر مزاحم سندیکا بشوید دولت مجبور خواهد شد اجتماعات شما را تعطیل کند.

در برابر این احتمال باید کاری کرد که حتی المقدور از اقدامات شدید جلوگیری به عمل آید.

به این حوادث مسائل ذیل اضافه گردید:

دولت رسماً اعلام نمود جمعیت های رسمی که از طرف قانون حمایت می شوند هم چنین مورد احترام سایر افراد و جمعیت ها هستند متفرق شوند و اگر یک جمعیت بخواهد برای پلیس ایجاد مزاحمت نماید مقررات به او اجازه خواهد داد که از مزاحمت آن ها جلوگیری شود.

این قانونی کلی است و وقتی یک مرد شهامت داشته باشد زودتر می تواند قلب زنی را بدست بیاورد و به همین دلیل جمعیت های سیاسی هم که شهامت زیاد به خرج می دهند زودتر می توانند قلب ملت را تسخیر نمایند بنابراین لازم بود ما هم برای حفظ موجودیت خود آن قدر دفاع کنیم تا دشمن سر سخت به عجز و ناتوانی خود اعتراف کند.

جمعیت ما در مقابل آن ها بسی ناتوان و ضعیف بود و حتی در شهرستان ها گاهی اتفاق می افتاد که پنج یا شش حزب ناسیونال سوسیال مجبور بود در برابر دولت سیصد یا هشتصد نفر از مارکسیست ها مقاومت کند ولی ما در هر جا به قدری احتیاط می کردیم که برخوردی بین ما حاصل نمی شد و کسانی که در جمعیت ما عضویت داشتند به خوبی می دانستند که اگر برخوردی پیش بیاید قبل از دستگیر شدن آن ها با مشت های آهنین ما را متفرق می ساختند.

معهداً گاهی هم پیش می آید که چند نفر از حزب ما مجبور بود در مقابل عده ای کثیر مقاومت کنند و بدیهی بود که چند نفر نمی توانست جواب آن عده کثیر را بدهد.

<http://www.WorldWar2.ir>

<http://www.NaziCenter.ir>

**انجمن مرجع جنگ جهانی دوم**

**انجمن تخصصی نازی و رایش سوم**

بنابراین مجبور شدیم کمی بیشتر به تاکتیک احزاب مارکسیست و بورژوا آشنا شویم.

مارکسیست ها همیشه طرفداران خود اختیار می دادند که از آنان اطاعت کورکورانه کنند به همین جهت هرگز به فکر جمعیت های بورژوا نمی رسید که در دسته ها و اجتماعات مارکسیست ها خرابکاری کنند.

از این جهت نه تنها مارکسیست ها خواهی خواهی روز به روز قوی تر می شدند بلکه در غالب شهر ها به همه تاکید کرده بودند که تشکیل هرگونه جمعیت غیر مارکسیستی به منزله مخالفت و دشمنی با پرولتاریا و سندیکاها و کارگری است و اگر چنین جمعیت هایی تشکیل می شود نمایندگان ما باید به هر وسیله شده آن ها به نام خائن و جنایتکار متفرق سازند.

اگر در یکی از شهرها جمعیتی غیر از جمعیت مارکسیست بوجود می آمد جراید وابسته به آن چنان فریاد می کشید و کار به جایی می رسید که مامورین دولت را وادار می ساختند به قید فوریت این جمعیت ها را متفرق سازند.

اما جمعیت های بورژوا ها هم به قدری ضعیف و بی حال بودند که در برابر این سختگیری ها به خود جرات نمی دادند که اظهار نظر نمایند.

آری بایستی به یکی از جلسات بورژوا ها می رفتید و می دیدید که جلسات آن ها دارای چه حالت مسخره ای است.

بیشتر از اوقات در برابر این تهدیدات جمعیت خود را بهم می زدند و یا این که طوری ترس آن ها را فرا می گرفت که به جای ساعت هشت در ساعت نه ربع کم جلسه را تشکیل داده و بعد از یک ربع ساعت آن را تعطیل می کردند.

رییس جلسه با نهایت بی شرمی به نماینده مارکسیست ها جواب می داد

راستی چقدر باعث افتخار ما است کسانی که با ما هم عقیده نیستند و خود را مخالف ما می دانند به کلپ قدم رنجه کرده اند و ما با کمال میل حاضریم با یک گفتگوی دوستانه عقاید شما را بشنویم و ما هم آنچه می دانیم در اختیار شما بگذاریم و به این ترتیب یقین داریم که با یکدیگر توافق نظر حاصل خواهیم کرد.

رییس جلسه با این تعارفات تملق آمیز به آن ها خاطر نشان می کرد که هرگز در فکر ما خطور نمی کند که با عقیده شما مخالفت کنیم.

با این روش هر کس می تواند دنیا را به چشم خود ببیند و عقیده ما این است که افراد بشر در عقیده خود آزادی دارند و ضمن آن از جبهه مخالف تقاضا می کند که اجازه بدهند ناطق جلسه سخنرانی خود را به پایان برساند.

این سخنرانی زیاد طولانی نیست و در عین حال سعی نداریم که با گفتن این سخنان بین برادران آلمانی اختلافی به وجود بیاوریم.

<http://www.WorldWar2.ir>

<http://www.NaziCenter.ir>

انجمن مرجع جنگ جهانی دوم

انجمن تخصصی نازی و رایش سوم

برادران جبهه چپ که فقط برای برهم زدن جلسات آن ها آمده بودند آن قدر آقایی و عزت نفس داشتند که مخالفت علنی خود را آشکار نمی ساختند ولی در هر حال آن قدر بحث آنان ادامه می یافت که ناطق فرصت نمی کرد بیانات خود را با تمام برساند و در صورتی که به سخنرانی خود ادامه می داد مجبور می شد در مقابل سیل دشنام و ناسزاهای جبهه دست چپی سکوت نماید و غالب اوقات مانند قربانیان معصوم سر تسلیم فرود می آوردند.

سپس با هوارهای پشت سرهم مارکسیست ها اعضای جلسه مجبور بودند جلسه را ترک کنند و اگر جلسه را تعطیل نمی کردند معلوم بود چه حوادث شوم و نا مطلوبی به وقوع می پیوست اما در مقابل آنان حزب ناسیونال سوسیال وضع به طور دیگر بود و هر وقت که جلسه های ما آغاز می شد به صورت دسته جمعی با همان نقشه ای که جلسات بورژوا را برهم زده بودند به سوی ما می آمدند و یقین داشتند که می توانند همان برنامه را در این مکان هم تکرار کنند.

البته آن روز ما حساب خود را با آنان تصفیه کرده و نشان دادیم که در مقابل آنان دچار ترس و وحشت نمی شویم ولی آن روزها وقتی وارد جلسه ما می شدند یکی به دیگری می گفت:

این ها هم مانند بورژوا متفرق خواهند شد.

اما قبل از اینکه آنان وارد جلسه شوند با نهایت شدت مواجه با مقاومت ما شده چاره ای غیر از بیرون رفتن نداشتند.

از آن گذشته ما برای اداره کردن جلسه های خود اسلوب دیگری داشتیم، در جلسه ما به مردم عادت نداده بودیم که برای گوش کردن گدایی کنیم و به هیچکس اجازه نمی دادیم که با نطق و خطاب طولانی وقت جلسه را بگیرد و از ساعت اول به همه کس اعلام می کردیم که در این جلسه اختیار به دست ما است و کسی که بخواهد حتی برای یکبار سخنان ما را قطع نماید با نهایت بی رحمی او را از جلسه بیرون خواهیم انداخت.

در ابتدا هرگونه مسئولیت به عهده ی کسی بود که می خواست مزاحمت ایجاد کند و اگر فرصتی باقی می ماند و وقت داشتیم می توانستیم اجازه بدهیم که اعتراض کنندگان سخن خود را بگویند در غیر این صورت کسی حق نداشت نظم جلسه را بهم بزند.

از طرف دیگر در جلسه خودمان یک یا دو پلیس برای برقراری نظم در اختیار داشتیم، در جلسات بورژوا ها این وظیفه به عهده ی کسانی بود که از لحاظ سن و مقام اجتماعی مورد احترام واقع شده و مردم از او حرف شنوایی داشتند.

اما چون توده های مارکسیستی از افرادی تشکیل شده بودند که به سن و مقام اجتماعی اشخاص احترام نمی گذاشتند این تدبیر از طرف بورژوا ها به نتیجه نمی رسید.

<http://www.WorldWar2.ir>

<http://www.NaziCenter.ir>

انجمن مرجع جنگ جهانی دوم

انجمن تخصصی نازی و رایش سوم



اما من از روز اول برای مامورین پلیس جلسه سازمانی دادم که افراد آن از جوانان تشکیل می شدند.

بیشتر آنها از رفقای دوران جنگ و بقیه از رفقا و جوانانی که افراد بودند که تازه اسم نویسی نموده و به آنان می بایستت تعلیم داده شود که:

باید بدانید که ترور و وحشت را باید با ترور و وحشت جواب داد و در این جهان فقط کسانی پیورز شده اند که دارای شهامت تهور بوده و چون ما برای یک هدف بسیار مقدس نبرد می کنیم لازم است جان خود را در آن راه بگذاریم.

آن ها به این نتیجه رسیده بودند که وقتی عقل از بین رفت آخرین تصمیم متعلق به کسی است که اراده ی محکم داشته باشد و بهترین اسلحه دفاعی انسان حملات شدید اوست و ما باید به دیگران نشان بدهیم که جمعیت ما یک جمع فیلسوفانه نیستند که بخواهند هدف مقدس خود را با حرف خالی بدست بیاورند.

آن ها همه جوانانی آتشین بودند برای این قبیل کارها عطرش زیاد داشتند و هرگز به کسی اجازه نمی دادند که در مقابل این هدف مقدس مانع ایجاد کند.

به این ترتیب مشاهده می شود که انقلاب ناسیونال سوسیال از فعالیت های مثبت و دامنه داری بود که هدف آن نابودی نیروهای مخالف و حکومت بورژوازی بود.

مشت های آهنین برای حمایت از ملت آلمان بلند شده بود و این مشت ها را مغزهای نیرومند اداره می کردند.

هنگامی که من به این جوانان غیور تکالیفی را که باید انجام بدهند ابلاغ می کردم چنان آتشی از چشمانشان بر می خاست که گویی با حرارت خود دنیایی را واژگون خواهند ساخت.

هنگامی که به آنان اطمینان می دادم که عاقلانه ترین منطق جهان در صورتی که نیرویی همراه او نباشد دچار ضعف و سستی خواهد شد و فرشته صلح فقط در کنار خدای جنگ آرامش خواهد داشت و تمام فعالیت ها برای بدست آوردن صلح با زور و جبر به نتیجه می رسد دنیای جدیدی جلو چشمانشان باز می شد و خود را در جهان تازه می دیدند که باید با کار و کوشش به هدف مقدس خود برسند و می دانستند که باید برای دفاع از حیات ملت جان خود را فدا کنند.

آن ها به طوری تحت تاثیر این سخنان قرار گرفته بودند که دیگر هیچ نیرویی نمی توانست جلو آنان را بگیرد و مانند انسان های وحشی و افسار گسیخته بدون این که خطر را احساس کنند خود را به قلب سپاه ملت انداخته و از کشته شدن یا زخمی شدن نمی ترسیدند فقط این فکر در مغزشان رسوخ یافته بود که بایستی خون خود را بریزند تا به هدف مقدس که سال ها در انتظارش بودند دست یابند.

به این ترتیب جمعیت ما روز به روز افزایش می یافت به طوری که در اواخر تابستان سال 1920 و مخصوصا بهار سال 1921 جمعیت ما به قدری زیاد شده بود که تصمیم گرفته شد برای سازمان خود تقسیمات تازه ای قائل شویم.

<http://www.WorldWar2.ir>

<http://www.NaziCenter.ir>

انجمن مرجع جنگ جهانی دوم

انجمن تخصصی نازی و رایش سوم

این کار بسیار لازم بود زیرا سازمان ما قدرت زیاد پیدا کرده بود.

جلسات ما کماکان در سالن بزرگ آجوفروشی مونیخ برگزار می شد گاهی از اوقات که عده تماشاچی افزایش می یافت از سالن های بزرگ دیگر شهر مونیخ مانند سالن دیبراگرا دوم و کیدلکر که آنجا هم یکی از زیر زمین های بزرگ آجوفروشی بود انجام می گرفت و هر دفعه جمعیت آنجا بیشتر از سابق بود و فعالیت های ما به نام حزب ناسیونال سوسیال کارگران آلمان چنان شهرت یافته بود که پلیس مجبور بود دخالت کند.

این فعالیت های وسیع و دامنه دار ما را وادار کرد که به یک مسئله بسیار اساسی توجه نماییم.

تا آن روز سازمان ما اگر چه بسیار وسیع و رسمی شده بود برای خودش یک پرچم مخصوص نداشت و لازم بود که برای شناساندن خود یک پرچم مخصوص داشته باشیم و از همه مهمتر این که اعضای کلوپ ما هم نشانه مخصوصی نداشت که در خارج از سازمان شناخته شود در حالی که سایر سازمان های سیاسی با یک علامت مخصوص شناخته شده بودند.

از زمان های سابق من همیشه در این فکر بودم که هر جمعیت سیاسی ولو کوچک و بی اهمیت باشد بایستی با یک نشان مخصوص شناخته شود و این موضوع یک اثر روانی در خارج داشت که مانند یکی از قسمت های تبلیغاتی می توانست موثر واقع شود.

بعد از جنگ به خاطر دارم که عده ی کثیری از مارکسیست ها با پرچم های قرمز دسته دسته در برابر کاخ سلطنتی تظاهر می کردند و وجود همین پرچم ها اثر مطبوعی در مردم داشت و مانند یک رکن تبلیغاتی می توانست توده ی مردم را به طرف خودشان بکشد.

بورژواها نیز که خود را مانند سیاسی معرفی نمی کردند و برای خود فلسفه خاصی نداشتند فاقد یک پرچم مخصوص بودند و غالب اوقات رنگ پرچم های رایش را انتخاب می کردند.

این پرچم ها هم با این که مخصوص بورژواها نبود نشان می داد که اعضای آن وابسته به دولت رایش هستند اما آن ها کسانی نبودند که برای خود داری یک فلسفه خاص باشند.

از آنجایی که که اتریش از لحاظ زبان با آلمان وجه اشتراک داشت یکی از احزاب بورژوای این کشور دارای پرچمی شبیه پرچم بورژوای آلمانی بود و حزب ملی بورژوای اتریش در سال 1848 پرچم سه رنگ سفید و قرمز و زرد را برای خود انتخاب کرد و اگر چه انتخاب این سه رنگ برای آن ها فلسفه ایدئولوژی نداشت ولی از نظر دولت این سه رنگ از رنگ های انقلابی بود.

دشمنان سرسخت این پرچم به طوری که من به خاطر دارم احزاب سوسیال دموکرات و حزب مسیحی ملی بود.

<http://www.WorldWar2.ir>

<http://www.NaziCenter.ir>

انجمن مرجع جنگ جهانی دوم

انجمن تخصصی نازی و رایش سوم

این ها بودند که همیشه رنگ های پرچم آنان را مورد اهانت و دشنام خود قرار می دادند همانطور که در سال 1918 پرچم سه رنگ (سیاه، سفید و قرمز) را به دور انداختند.

بدیهی است که پرچم سه رنگ (سیاه- قرمز - زرد) حزب قدیم آلمان در اتریش متعلق به پرچم سال 1848 آلمان بود یعنی این نوع پرچم مخصوص زمانی بود که آلمان دارای قدرت و درخشش زیاد بود و نمایندگان شریف و میهن دوست آلمانی آن را برپاداشته بودند و اگر خیانتکاران یهودی در آن اختلال نمی کردند هنوز برجای خود باقی بود.

بنابراین باید گفت در اثر خیانت های غیر مشروع زمامداران آلمانی بود که این پرچم را مورد توجه سران و طرفداران مارکسیست ساختند به طوری که برای فریب دادن آلمانی ها به پرچمی که هزار بار به آن اهانت کرده و آب دهان انداخته بودند این پرچم مورد علاقه و توجه آنان قرار گرفت.

تا سال 1920 مارکسیست ها زیاد توجهی به رنگ پرچم های خود نداشتند و با این که حزب بورژوازی آلمان بعد از سال 1918 نمی خواستند پرچم سیاه و قرمز و زرد رایش را قبول کنند.

چون اساسا حزب بورژوا از ابتدا برای خود نقشه ای نداشت به این موضوع توجه نمی کرد اما بعد ها حوادثی پیش آمد که برای شناساندن خود بالاخره مجبور شدند این پرچم را که وابسته به رایش بود قبول کنند.

زمانی هم که مارکسیست ها این پرچم را پذیرفتند دولت رایش که خود و ملت خویش را به بیگانه فروخته بود هرگز احساسی از خود نشان نداد و در برابر از دست دادن پرچم خود کوچکترین نگرانی از خود نشان نداد.

ما که خود را حزب ناسیونال سوسیال می نامیم و مدعی هستیم که با نقشه های جدید خود سرزمین خود را به جلو خواهیم خواهیم کشاند در برابر از دست دادن این پرچم که خاطره دردناکی برای ما داشت متاسف شدیم زیرا دولت های سابق کارها و اعمالی نداشتند که از یاد آوری پرچم گذشته احساس خرسندی نماییم.

حزب جدیدی که امروز با این شرایط قصد دارد بر علیه حزب مارکسیست نبرد کند بایستی دارای پرچمی باشد که دولت خود را به آن پرچم معرفی کند.

بنابراین مسئله رنگ پرچم ما تا مدتی افکار اعضای حزب را به خود مشغول داشت که از هر طرف پیشنهادات نافع و مطلوب دریافت نمودیم اما هیچکدام از آن ها مورد موافقت واقع نشد زیرا پرچم جدید ما می بایست وابسته به هدف مبارزه خودمان باشد، کسانی که با ملت و سرنوشت آنها سر و کار دارند می دانند که این وسایل کوچک حزبی از نظر روانی در حال مردم موثر و تحریک کننده و در بسیاری از اوقات ممکن است باعث جنبش های ملی بشود.

از این جهت لازم بود برای انتخاب یک پرچم مناسب پیش از این مطالعه کنیم و لاقبل به طوری باشد که بتواند که خسارت های گذشته ملت آلمان را بیدار کند و رنگ سفید هم دارای این اثری نبود که بتواند احساس را تحریک

<http://www.WorldWar2.ir>

<http://www.NaziCenter.ir>

انجمن مرجع جنگ جهانی دوم

انجمن تخصصی نازی و رایش سوم

نماید، این رنگ برای دختر خانم هایی مناسب بود که از دیدن آن خوشحال می شدند نه برای یک حزب انقلاب که می خواهد احساسات مردم را تحریک نماید.

رنگ سیاه هم پیشنهاد کردند، اگرچه این رنگ با احساس مردم عصر حاضر مناسبت داشت ولی این رنگ نمی توانست نشانه ای از هدف انقلابی باشد و جنبش ما را نشان بدهد، بالاخره این رنگ هم به طوری که ما مایل بودیم فایده ای نداشت.

رنگ سفید و آبی هم رنگی زنده بودند و به پرچم دولت قدیم آلمان شباهت داشت (رنگ پرچم باویر بود) ولی روی هم رفته این رنگ هم نمی توانست هدف ما را نشان بدهد.

برای رنگ سیاه و قرمز و زرد نظر مساعدی نداشتیم و رنگ سیاه و سفید و قرمز به دلایل گفته شده مناسبتی نداشت ولی مجموع این رنگ ها حالت دیگری داشت. من همیشه در سخنرانی های خود درباره رنگ های پرچم قدیم تبلیغات زیاد می کردم نه فقط از آن نظر که خودم سربازان قدیمی بودم و به خاطرات گذشته علاقه داشتم ولی از آن نظر رنگ های قدیم با هدف حزبی ما ارتباط داشت.

با این حال تمام پیشنهادات دوستان را که بعضی از آن ها صلیب را هم پیشنهاد کرده بودند رد کردم و نمی توانستم خود را به این خاطرات علاقه مند سازم. و خودم هم از نظر این که تا اندازه و در حدودی ریاست جمعیت را داشتم نمی خواستم عقیده ی خود را به دیگران تحمیل کنم زیرا ممکن بود یکی دیگر رنگ و طرح بهتری را پیشنهاد کند.

یکی از دندانسازها از اهل استراسبورک پیشنهادی کرد که روی هم رفته بد نبود و تا اندازه ای با نظر خودم شباهت داشت این پیشنهاد شامل یک صلیب شکسته با شاخه های افتاده بود که در یک سطح سفید رنگ قرار داشت.

خودم هم پس از مطالعات زیاد به آخرین تصمیم خود رسیدم و آن را به این شکل در آوردم.

یک دایره سفید در متن قرمز و یک صلیب شکسته در وسط آن و پس از آزمایش های طولانی بین اندازه پرچم و بزرگی دایره سفید و ضخامت و صلیب اندازه آن رابطه ای برقرار ساختم.

و این طرح برای همیشه ماند.

به دنبال این طرح دستور دادیم که تمام طرفداران ما یک نوار قرمز رنگ که روی آن دایره ی سفید با صلیب شکسته دیده می شد به بازوی خود ببندند.

رنگ پرچم به این ترتیب مورد قبول همه واقع شد که یک دایره سفید در سطح قرمز که صلیب شکسته در وسط آن دیده میشد.

یکی از زرگر های مشهور شهر مونیخ اولین طرح آن را ساخت و از روی آن پلاک های متعددی ساخته شد.

<http://www.WorldWar2.ir>

<http://www.NaziCenter.ir>

انجمن مرجع جنگ جهانی دوم

انجمن تخصصی نازی و رایش سوم

در پایان تابستان 1920 پرچم جدید ما برای اولین بار به مردم نشان داده شد و این پرچم روی هم رفته با هدف ما مطابقت داشت به این معنی که پرچم ما هم مانند حزب خودمان برای مردم چیز تازه ای بود و از دور مانند یک مشعل فروزان به نظر می رسید.

حقیقت این بود اولین بار که یکی از سربازان نمونه این پرچم را ساخت از مشاهده آن بسیار شاد شدم و چندی نگذشت که موضوع این پرچم بر سر زبان ها افتاد و طرفداران ما فلسفه آن را برای مردم تعریف می کردند.

تمام قسمت های این پرچم جدید با هدف مخصوص ما نزدیکی زیاد داشت در رنگ قرمز هدف اجتماعی حزب و رنگ سفید آن نمایندگی ملت آلمان و صلیب شکسته آن حاکی از مبارزه ای بود که برای بدست آوردن آرمان های گذشته در پیش گرفته بودیم.

دو سال بعد هنگامی که مبارزه ما به دست هزاران جوان آلمانی افتاد به نظرمان رسید که برای این پرچم خود نمونه ای به عنوان سمبل حزب بسازیم که برای همیشه باقی بماند.

خودم طرح آن را رسم نمودم و یکی از زرگران مشهور بنام کارهار آن را ساخت و از آن تاریخ این پرچم نماینده حزب ناسیونال آلمان گردید.

فعالیت های ما که روز به روز وسعت می یافت در سال 1920 به طوری پیشرفت کرده بود که در هفته دوبار جلسه داشتیم.

هر روز جمعی کثیر در برابر آگهی های ما و در سالن های بزرگ هجوم آورده و چنان سر و صدایی به راه می انداختند که هزاران مارکسیست چون خود را در مقابل ما حقیر می دانستند به مأمورین و کارکنان دولت متوسل شدند.

کم کم در مونیخ ما را شناختند، از ما حرف می زدند و نام ناسیونال سوسیال در تمام مجامع بر سر زبان ها افتاد، رفته رفته بر تعداد طرفداران و وابستگان ما اضافه شد به طوری که در اواخر سال 1921 در همه جا به رنگ حزب رسمی شناخته شدیم.

مارکسیست ها و حتی هیچ یک از احزاب ملی قدرت نداشتند که مانند ما با این تعداد کثیر تظاهر نمایند.

سالن بزرگ کیندلکلر مونیخ که گنجایش پنج هزار نفر را داشت به طوری جمعیت روی هم فشرده شده بودند که نزدیک بود در و پنجره ها را بشکنند و در مونیخ غیر از سالن سیرک کروم که بزرگترین سالن شهر مونیخ به شمار می آمد تمام سالن ها به وسیله احزاب ما اشغال شده بود.

در ژانویه سال 1921 دو مرتبه حوادث نامطلوب سیاسی برای آلمان پیش آمد یعنی برطبق معاهده پاریس؛ آلمان محکوم به پرداخت صد میلیون مارک طلا شد و برحسب اولتیماتوم لندن قرار بود در اقساط مختلف پرداخت شود.

<http://www.WorldWar2.ir>

<http://www.NaziCenter.ir>

انجمن مرجع جنگ جهانی دوم

انجمن تخصصی نازی و رایش سوم



اجتماعات مختلف راسیست ها که از مدتی پیش با یکدیگر وابستگی داشتند می خواستند در این مورد دست به اعتراض عمومی بزنند.

وقت بسیار تنگ بود و من از تردید ها و دودلی های مردم سخت ناراحت شده بودم.

ابتدا صحبت بر سر این بود که قطعنامه ای صادر کنند ولی از این کار صرف نظر شد زیرا قبلا شنیده بودند قوای دولتی جمعیت های آنان را متفرق می سازد سپس تصمیم گرفته شد که در برابر کاخ فلدرنال تظاهرات کنند.

ولی از این اقدام هم صرف نظر شد و به این اکتفا گردید که در سالن کیندلکر سخنرانی کنند.

در این گیر و دار روزها یکی پس از دیگری می گذشت و احزاب بزرگ به هیچ وجه از وخامت وضع نگران نبودند و کمیته مرکزی جرات نداشت روزی را برای امتیاز قطعنامه تعیین کنند.

سه شنبه اول فوریه 1921 به قید فوریت تصمیم جدیدی را به اعضای حزب اعلام نمودم اما آن ها تشکیل جلسه را به روز چهارشنبه موکول نمودند.

روز چهارشنبه تقاضای پاسخ قطعی نمودم، آیا با وصف این حال جلسه تشکیل می شد؟ چه وقت؟

باز هم پاسخ غیر قطعی و ضمن اعلام داشتند که کمیته ی مرکزی قصد دارد که صدور قطعنامه را به روز چهارشنبه آینده موکول نماید.

دیگر حوصله ام به سر آمده بود و تصمیم گرفتم به تنهایی جلسه را برای صدور قطعنامه تشکیل بدهم.

روز چهارشنبه ظهر در فاصله ده دقیقه موضوع قطعنامه را دیکته کرده و در همان روز سالن کرون را برای فردای آن شب یعنی پنج شنبه سوم فوریه اجاره کردم.

اتفاق غیر منتظره ای بود، نه این که هوز تردید داشتیم که بتوانیم ماموریت خویش را انجام دهیم اما خطر آن داشت که جمعیت ما را متفرق سازند.

البته من وضع را خوب در نظر گرفتم و قصد نداشتم که در برابر خرابکاری دشمن مقاومت کنم و می دانستم عکس العمل اقدام ما بسیار شدید خواهد بود.

اما آنچه فکر می کردم بر خلاف آن بود زیرا تجربه نشان داد که برهم زدن خرابکاری های دشمن در سالن وسیع سیرک خیلی آسان تر از سالن های معمولی است زیرا اگر در آن سالن ها به واسطه کمی جا مردم به روی هم می ریختند در این سالن چون وسعت زیاد داشت خرابکاران زود شناخته می شدند.

<http://www.WorldWar2.ir>

<http://www.NaziCenter.ir>

انجمن مرجع جنگ جهانی دوم

انجمن تخصصی نازی و رایش سوم

یک مسئله قابل تردید نبود و همه می دانستند که کوچکترین برخورد امکان داشت ما را سال ها در پرده ی فراموشی پرتاب کند و اگر این حادثه اتفاق می افتاد خرابکاران با سرعت تمام می توانستند به مقصود خود برسند.

فقط یک روز مهلت برای آگهی دادن باقی بود و بدبختانه در آن روز باران شدیدی در گرفت و امکان داشت که بیشتر مردم در این شرایط به جای آمدن به جلسه در منزل بمانند.

از این جهت می ترسیدم که سالن خالی از جمعیت بماند و اگر اینطور می شد در نظر کمیته مرکزی شرمنده می شدم پس برای جلوگیری از این پیش آمد چندین اعلامیه را با سرعت تمام ماشین کرده و برای این که آن ها را در بعد از ظهر آن روز بین مردم تقسیم نماییم به چاپ رساندم.

دو کامیون اجاره کردم و پرچم های سرخ در اطراف آن نصب شده و ده پانزده نفر از اعضای حزب آن را به راه انداختند.

دستور داده شد که کامیون را با شعار های مختلف در کوچه ها و خیابان های بزرگ بگردانند و وظیفه داشتند که با فریاد شعار های مخصوص مردم را برای جلسه آن شب دعوت کنند.

این اولین بار بود که کامیون های ما بدون دخالت احزاب مارکسیست در خیابان ها شعار می دادند، بورژواها با حالی حیرت زده به این جمع کثیر که مانند موجی خروشان در حرکت بودند می نگریستند در حالی که سایر قسمت های شهر هزاران مشت تهدید آمیز به سوی ما حواله شده بود.

زیرا در آن وقت مارکسیست ها تنها کسانی بودند که می توانستند جلسه داشته باشند و شعار دادن در کوچه و خیابان هم در اختیار آنان بود.

در ساعت هشت سالن سیرک هنوز خلوت بود و هر ده دقیقه به وسیله تلفن به من خبر می رسید و باعث نگرانی من فراهم می شد زیرا همیشه در ساعت های هفت تا هفت و نیم سالن سخنرانی مملو از جمعیت بود ولی این سالن چون وسعت زیاد داشت کثرت جمعیت جلب توجه نمی کرد.

من از ساعت اول متوجه این موضوع نبودم زیرا در سالن یابوب هاوس با هزار جمعیت پر می شد در حالی که تعداد سالن بزرگ کرون مانند این بود که جمعی کثیر در دریایی فرو رفته باشند و به زحمت می توانستم جمعیت را ببینم.

چند دقیقه بعد خبر های نامساعد تری رسید و در ساعت هفت ربع کم خبر دادند که جمعیت فشرده هنوز جلو باجه ایستاده اند، از شنیدن این خبر به راه افتادم. در ساعت هشت و دو دقیقه مقابل سیرک رسیدم و هنوز جمعی کثیر جلوی ساختمان به یکدیگر تنه می زدند، عده ای از آن ها تماشاچی و عده ای دیگر از رقبای حزبی بودند که می خواستند سرانجام کار را بدانند.

<http://www.WorldWar2.ir>

<http://www.NaziCenter.ir>

انجمن مرجع جنگ جهانی دوم

انجمن تخصصی نازی و رایش سوم

وقتی من وارد سالن شدم همان نشاط و مسرتی را که در اولین جلسه خود در سانی هاف هاوس داشتم احساس نمودم اما پس از اینکه از بین دیوار های محکم انسانی راهی برای خود بدست آوردم و توانستم خود را به صندلی خطاب برسانم در آن وقت بود که متوجه پیشرفت قابل ملاحظه ی خودمان شدم.

سالن به نظرم مانند دریای موجی بود که هزاران هزار انسان در آن دست و پا می زدند، تقریباً بیشتر از پنج هزار و ششصد کارت ورودی فروخته شد و اگر بی کاران و ولگردان را نیز به حساب بیاوریم تقریباً تعداد آن ها به شش هزار و پانصد نفر می رسید.

ساختن آینده یا واژگون کردن آن، عنوان کنفرانس آن روز من بود و چون می دیدم آینده درخسانی را در مقابل دارم قلبم از شدت خوشحالی به پرواز در آمد.

سخنرانی خود را آغاز کرده و بیشتر از دو ساعت حرف زدم. بعد از گذشتن نیم ساعت اول احساس کردم که در این جلسه موفقیت زیادی بدست خواهم آورد، برخورد اولیه بین من و این جمعیت کثیر به خوبی و خوشی انجام شده بود.

در همان نیم ساعت کف زدن های طولانی به شدت تمام مرا از سخن گفتن باز می داشت.

و بعد از دو ساعت این سر و صدای جای خود را به یک سکوت طولانی و احترام آمیزی داد که تا عمر دارم نمی توانم خاطره آن روز تاریخی فراموش کنم.

سکوت به قدری عمیق بود که صدای تنفس این پنج شش هزار نفر به گوش می رسید و هنگامی که آخرین بیانات خود را به پایان می رساندم موجی از کف زدن ها مرا استقبال نمود سپس جمعیت با مسرت تمام سرود ملی را می خواندند.

با چشمان تیزبین و موشکاف خود امواج خروشان این دریای انسانی را در نظر می گذراندم و در حالی که سالن رفته رفته خالی می شد حتی برای یک لحظه قدرت نداشتم که چشم از آنان بردارم.

از این جلسه تاریخی عکس های متعددی برداشته شد و نشان می داد که هر یک از کلمات چه نفوذ قابل ملاحظه ای در قیافه ها داشت است.

مطبوعات بورژواها غالب این عکس ها را چاپ کردند اما اشاره ای به قطعنامه ما ننمودند و از روی نزاکت سیاسی از اشاره به این موضوع خودداری کردند.

با این فعالیت پرسر و صدای جمعیت، از گروه احزاب بی اهمیت خارج شد و دیگر کسی نبود که ما را نشناسد.

<http://www.WorldWar2.ir>

<http://www.NaziCenter.ir>

انجمن مرجع جنگ جهانی دوم

انجمن تخصصی نازی و رایش سوم

برای اینکه اثری را که این تظاهرات در مردم باقی گذاشته بود از بین نرود هفته بعد جلسه دیگری با همان شرایط تشکیل دادم به طوری که نتیجه اش مانند دفعه ی اول مساعد و رضایت بخش بود.

بزودی فاصله ما با توده مردم نقصان یافت به طوری که استقبال آنان مرا وادار ساخت در هفته بعد باز هم یک چنین جلسه ای تشکیل بدهم و برای دفعه ی سوم بالن وسیع سیرک اسپرناپیا لبریز از جمعیت شده بود.

در جریان سال 1921 فعالیت خود را در مونیخ زیاد کردم و نه این که مانند سابق هر هشت روز یک بار موفق به تشکیل جلسه می شدم بلکه گاهی از اوقات این جلسات هفته ای دوبار و در اواخر تابستان و اوایل پاییز در هفته سه بار جلسه ما تکرار شده بود.

همیشه در سالن سیرک جمع می شدیم و یقین داشتیم که در هر جلسه بیشتر از سابق موفقیت داشته ایم.

نتیجه این پیروزی ها در آن بود که در هر روز بر تعداد دوستان و طرفداران ما افزوده می شد.

در حالی که در برابر این پیروزی ها رقیبان سرسخت ما هم بیکار ننشستند در وحشت و سکوت دچار تردید می شدند.

با سعی و کوشش تمام سعی می کردند از پیشرفت ما جلوگیری نمایند.

ناچار دست به آخرین کوشش زدند و با ایجاد وحشت و ترور سعی داشتند که جمعیت ما را بهم بزنند.

در ضمن یکی از اقدامات خود نسبت به جان یکی از نمایندگان مجلس موسوم به ارهارد، سو قصد نمودند و به طوری که می گفتند به طرف او تیر اندازی شده اما گلوله اش به هدف نرسیده.

اگر این نماینده می توانست کمی بیشتر در مقابل دشمن مقاومت کند شاید آنا عقب می کشیدند، اما این شخص به قدری کم جرات و ترسو بود که همان روز از شهر خارج شد و کسی ندانست که به کجا رفته است.

این فعالیت اسرار آمیز از طرف اعضای سوسیالیست مونیخ برای ترساندن ما انجام شد و در هر حال دشمنان به فکر افتادند که از رشد پیشرفت این حزب جلوگیری کنند و لازم بود که در برابر آن ها مقاومت شود.

چند روز بعد ضربه سنگین تری فرود آمد.

یکی از جلساتی که در سالن هاف هاوس تشکیل می شد هدف حمله آن ها قرار گرفت.

در تاریخ 14 نوامبر 1921 بین ساعت شش هفت بعد از ظهر اولین پیام آنان را دریافت نمودم که به ما اعلام می داشتند که جمعیت شما را به شدت تمام واژگون خواهیم ساخت و تصمیم گرفته شده است که برای انجام این مقصود عده ی کثیری از کارگران کارخانجات مختلف را که بر علیه ما تحریک شده اند برای برهم زدن جمعیت ما بفرستند.

<http://www.WorldWar2.ir>

<http://www.NaziCenter.ir>

انجمن مرجع جنگ جهانی دوم

انجمن تخصصی نازی و رایش سوم

باید گفت که این هم یکی از بدبختی های ما بود که این پیغام کمی دیرتر به ما رسید اتفاقاً در همان روز از دفتر قدیم خود واقع در استرنه کلاس اسباب کشی کرده و در محل جدیدی مستقر شده بودیم ولی هنوز به طوری که لازم بود در محل جدید جا به جا نشده و تلفن ما هم به این نقطه نقل مکان نشده بود و چون در محل قدیم تلفن کار نمی کرد بسیاری از دوستان که می خواستند نقشه دشمنان را به ما خبر بدهند به واسطه کار نکردن تلفن موفق نشدند به ما خبر بدهند.

در نتیجه این غفلت جلسه ما را فقط عده ای قلیل که تعداد آن بالغ بر شصت نفر بود می توانستند حفظ کنند و سرویس نگهبان ما نیز در برابر حملات خرابکاری دشمن بسیار ضعیف بود و من هم در صورت احتمال حمله دشمن نقشه ای مخصوص نداشتیم و نمی دانستیم طرز کار آن ها چگونه است و فکر می کردم که برابری با دشمن در یک سالن کوچک بسیار مشکل تر از سالن بزرگ سیرک است.

در ضرب المثل گفته اند چیزی که گفته شد اثرش از بین می رود شاید به همین جهت بود که آن ها بعد از اعلام به ما نتوانستند نقشه ای را که طرح نموده اند به مورد عمل بگذارند.

با این حال وقتی در ساعت هشت و ربع کم وارد سالن هاف هاوس شدم باز هم امکان حمله دشمن قطعی بود سالن نیمه پر و نگهبانان پلیس در پست های خود باقی بودند دشمنان ما خیلی زودتر از وقت معین آمده و طرفداران ما بیشترشان در خارج از سالن بودند.

گروه کوچک مامور حمله در دهلیز انتظار مرا می داشتند، من در بزرگ سالن را بسته و به چهل و پنج یا چهل شش نفری که حاضر بودند دستور دادم دم در مراقب باشند.

ضمن آن به دوستانم توصیه می کردم که در این موقع حساس باید وفادار و جانبازی خود را نشان بدهند، هیچکس حق ندارد بی جهت سالن را ترک کند مگر این که دشمن جسد بی جان او را بیرون بیندازد.

من خودم در سالن ماندم و به فکرم نمی رسید که هیچکدام از دوستان ما را در موقع خطر رها کنند و اگر کسی بین آن ها یافت شود که تا این درجه بی غیرت و ناتوان باشد خودم او را از جمعیت خودمان بیرون خواهم انداخت پس باید هر کدام هوشیار کار خودشان باشند و بدانند وسیله دفاع حمله برق آسا است.

بعد وارد سالن شده و با نظر اول وضع را کاملاً در نظر گرفتم.

سالن مملو از جمعیت بود و در همان لحظه اول احساس نمودم که جمعی کثیر با نگاه های آتشین خود مرا بدرقه می کنند.

در حالی که دسته ای با صداهای بلند شروع به هتاکی گذاشتند همه و سر و صدا در سالن بلند شد.

اما من بدون اعتنا و با خونسردی تمام جلو رفته و چون جمعیت را آماده دیدم قصد نمودم شروع به صحبت کنم.

<http://www.WorldWar2.ir>

انجمن مرجع جنگ جهانی دوم

<http://www.NaziCenter.ir>

انجمن تخصصی نازی و رایش سوم



در این سالن همیشه من در طرف راست می ایستادم و میز خطابه ام نیز یکی از میز های معمولی بود.

در مقابل دست چپ من عده ای از دشمنان ایستاده و نشسته بودند، آن ها مردانی قوی هیکل و زور مند و بیشترشان در مکتب مارکسیست تعلیم یافته بودند.

عده ی کثیری از این افراد تا جلو میز من ایستاده و پشت سر هم دستور آجیو می دادند و پشت سر آنان نیز معلوم بود که عده کمی آماده هرگونه حمله هستند.

با وجود تمام این شرایط من مشغول صحبت شدم و مانند این بود که خود را صاحب اختیار آنجا می دانستم و از وجود دشمنان کوچکترین واهمه ای ندارم. صدای زمزمه خرابکاران کمتر بگوش رسید، گاهی از سالن خارج می شدند و بعد از چند دقیقه مراجعت می کردند.

یک اشتباه کوچک که از طرف من سر زد و بی جهت بعد از مدتی سخنرانی سکوت نمودم فرصت به آنان داد و طوفان حمله آغاز گردید.

ناگهان در این موقع که من سکوت کرده بودم یک نفر از وسط جمعیت روی صندلی رفت و فریاد کشید:

آزادی!

بر اثر این علامت قهرمانان آزادی شروع به کار کردند و هنوز یک دقیقه نگذشته بود که ناگهان سالن پر از جمعیتی شد که نعره می کشیدند و مانند این که خمپاره ای را منفجر می سازند به روی یکدیگر ریختند.

صندلی ها از جای خودتکان خورد، نعره های بلند به گوش رسید و لحظه بعد اغتشاش عمومی سرتاسر سالن را فرا گرفت.

من درجای خود بی حرکت و سراپا ایستاده و می دیدم که دوستان از جان گذشته ام چگونه به وظیفه خود عمل می کنند. هنوز مامورین خرابکاری شروع نکرده بودند که دوستانم حمله خود را آغاز نمودند و به دسته جات چند نفری مانند گرگان گرسنه خود را به طرف دشمن انداختند و با مشت و لگد سعی می کردند آن ها را از سالن خارج سازند.

پنج دقیقه بعد سراپای همه خون آلود شده بود.

این مردان ما بودند که با وجود خونریزی زیاد مانند مجسمه های بی حرکت ایستاده بودند.

آن ها را یک به یک می شناختم و در راس آن ها دوستان قدیمی و وفادارم موریس دیده می شد و منشی من نیز با این که وظیفه ای نداشت چنان حملات برق آسا از خود نشان می داد که برای من تعجب آور بود.

<http://www.WorldWar2.ir>

<http://www.NaziCenter.ir>

انجمن مرجع جنگ جهانی دوم

انجمن تخصصی نازی و رایش سوم

سر و صدا و ازدحام بیش از بیست دقیقه طول نکشید در این موقع مامورین دشمن که شاید عده آن ها بیش از ششصد نفر بود به وسیله پنجاه نفر از دوستان از در سالن و پله ها بیرون رانده شدند.

اما هنوز در گوشه سالن عده ی زیادی دشمنان گرد هم جمع شده و می خواستند در برابر ما مقاومت کنند.

ناگهان نزدیک در وردی صدای خالی شدن دو گلوله به گوش رسید و به دنبال آن تیر های پی در پی به طرف میز خطابه انداخته شد. این منظره پشت همه را لرزاند و در حقیقت سالن آجودانوسی تبدیل به میدان جنگ شده بود.

معلوم نبود چه کسانی از طرفداران ما تیرها را خالی می کردند اما نتیجه آن شدید تر بود زیرا دوستان و قهرمانانی که زخمی شده بودند به سختی تمام از جا کنده شدند و لحظه بعد گروه خرابکاران میدان را خالی کرده و دسته جمعی از سالن خارج شدند.

تقریباً بیست و پنج دقیقه گذشته بود مثل این بود که در حقیقت خمپاره ای در وسط سالن رها شده و دیگر اثری از دشمنان در سالن دیده نمی شد.

عده ای را زخم بندی کردند و چند نفر را برای پانسمان به بیمارستان ها بردند و ما هنوز با عده خودمان در وسط سالن ایستاده بودیم.

هرمان اسیر، که سمت ریاست جلسه را داشت با صدای بلند گفت:

جلسه ادامه خواهد یافت.

من هم بدون فوت وقت شروع به سخنرانی نمودم.

هنگامی که می خواستیم جلسه را پایان بدهیم در این وقت یک ستوان پلیس خود را به وسط سالن انداخت و با صدای بلند گفت:

جلسه تعطیل شده است.

بی اختیار از شنیدن این حرف خنده ام گرفت و نتوانستم خودداری نمایم و گفتم:

وقتی جنگ ها به پایان رسیده است پلیس مداخله می کند.

این طریق کار پلیس ما است، هر چه کوچکتر باشند می خواهند با یک فریاد و عربده خودشان را در برابر ملت بزرگ نشان بدهند.

این واقعه باعث شد که تا پایان پاییز سال 1923 دیگر کسی مزاحمت ما را فراهم نکرد.

<http://www.WorldWar2.ir>

<http://www.NaziCenter.ir>

انجمن مرجع جنگ جهانی دوم

انجمن تخصصی نازی و رایش سوم

# نبرد من

به قلم آدولف هیتلر

انجمن مرجع جنگ جهانی دوم

## فصل نوزدهم :

نیرومند تا وقتی تنها است نیرومند می ماند

انجمن تخصصی نازی و رایش سوم

کاری از

انجمن مرجع جنگ جهانی دوم

۹

انجمن تخصصی نازی و رایش سوم

<http://www.WorldWar2.ir>

<http://www.NaziCenter.ir>

انجمن مرجع جنگ جهانی دوم

انجمن تخصصی نازی و رایش سوم

در فصل های گذشته در مورد دسته ای به نام راسیست آلمان اشاره ای کردم. در اینجا نیز به طور اختصار از کیفیت دسته بندی های آنان صحبت می کنم.

به طور کلی آنها دسته هایی هستند که هر گروه کاری را انجام می دهند و همگی تحت رهبری کمیته مرکزی کار مشترکی را دنبال می کنند.

در قدیم هم یک چنین دسته هایی وجود داشت که برای مقصد مشترک تشکیل می شدند و هر کدام کار جداگانه ای داشتند اما چون وظایف مخصوصی به عهده هر یک از دسته ها بود، در واقع کارشان سبک تر می شد و بهتر می توانستند وظایف خود را انجام دهند.

به عقیده من برای اینکه این موضوع روشن تر شود باید به این نکته توجه داشت که گاهی ممکن است دسته های مختلفی باشند که با هم هدف مشترک دارند اما چون هر کدام جداگانه کاری را انجام می دهند برای خود نوعی استقلال داخلی به دست می آورند.

در این مورد ممکن است یکی از این دسته ها بر دیگری حق تقدم داشته باشد در اینصورت چون یک نفع مشترک دارند ، دسته های دیگر در مواقع لزوم او را تقویت میکنند و اگر لازم شود دو سه گروه با تشریک مساعی مشترک آن گروه را که حق تقدم داشته به طرف جلو می کشانند.

غالب احزاب سیاسی که می خواهند هدف بزرگی را دنبال کنند، این سیستم را برای پیشرفت خود مفید می دانند. اکنون ببینیم چه چیز باعث می شود که دسته های متعدد که دارای هدف مشترک هستند برای چه با یکدیگر کار نمی کنند.

تقریباً همیشه این طور است که همه اعمال و افعال مهم در این جهان همگی به طور کلی برای رسیدن به یک هدف معین است که مدت ها پیش در قلب انسان ریشه دوانیده و با یک حرارت و التهاب خستگی ناپذیر در حالت سکون و آرامش آن را تعقیب می کند.

آری همین طور است شاید قرن ها طول بکشد که انسان ها به دنبال رسیدن به یک هدف هستند، ملت ها عذاب و شکنجه روحی و جسمی را تحمل می کنند اما بدون اینکه بتوانند به آن مقصد اصلی برسند. معهذاً روز و شب تلاش می کنند.

در بسیاری از ملت ها دیده شده که وقتی در خلال کوشش های خود گرفتار بدبختی شده اند، دیگر نمیتوانند راهی برای خود پیدا کنند. در این قبیل موارد تنها چیزی که می تواند این ملت ها را از قید اسارت و بندگی رها سازد این است که بر حسب یک اتفاق، با کوشش فوق العاده هوشیار شوند و با یک انرژی آسمانی برای نجات خود از چنگال اسارت بندگی دست و پا کنند.

<http://www.WorldWar2.ir>

<http://www.NaziCenter.ir>

انجمن مرجع جنگ جهانی دوم

انجمن تخصصی نازی و رایش سوم

غالباً در موارد بسیار بحرانی هزاران مرد شجاع از جا کنده شده و به تصور اینکه می‌توانند راهی برای نجات خود به دست بیاورند اقدام می‌کنند.

باز هم اتفاق می‌افتد با اینکه همه این مردان همه قوای خود را روی هم گذاشته‌اند تا به یک نیروی مشترک و واحد برسند و آن کسی که از همه قویتر است و مستعدتر است یقین دارد که با بکار بردن مساعی خویش به هدف مخصوص خواهد رسید.

به طور مثال می‌توانیم بگوییم که گاهی شده است در دوران قرن‌های متمادی افراد از روش مذهب خود احساس ناراحتی می‌کنند، میل دارند در آن تغییری بدهند و ناگهان از بین جمعیت ده دوازده نفر افراد شاخص به ظهور می‌رسند که از نظر علم و دانشی که دارند خود را مستعدتر از دیگران می‌دانند و تصور می‌کنند که خواهند توانست بیماری یا عقب افتادگی مذهب را از بین ببرند و مانند یک پیغمبر جدید بین مردم ظاهر گردند و یا لاقلاً نیروی جدید در خود احساس می‌کنند که می‌توانند به اصول تعلیمات جدید ملت خویش را در راهی که می‌روند رهبری نمایند.

در اینجا قانون طبیعی حکم می‌کند که باید یک فرد قوی‌تر از همه این ماموریت بزرگ را انجام دهد اما تا مدت‌های زیادی مردم نمی‌توانند درک کنند که این مرد همان کسی است که دارد برای آنان اقدام می‌کند. و به جای اینکه او را تقویت کنند هر کس فکر میکند خودش عاقلتر از او است و باید مردم او را برای رسیدن به اهدافشان انتخاب نمایند. همیشه اینطور است که مردم صلاح خود را تشخیص نمی‌دهند و نجات دهنده خویش را نمی‌شناسند و به جای اینکه او را تقویت کنند، به مخالفت و تضعیف او می‌پردازند. به این جهت است که در طول قرن‌ها و گاهی در یک زمان واحد بسیاری از افراد با هم قیام می‌کنند تا روش جدیدی را به ملت خود تعلیم دهند.

ملت حاضر نیست ایده آل مخصوص خود را دنبال کند و برای خودش دارای عقیده مخصوصی است بدون اینکه اساس عقیده خود را بشناسد و بی آنکه بداند آنچه را در حال حاضر در اختیار دارد نمی‌تواند رضایت او را جلب کند. این مورد قابل تاسف هنگامی است که به طور مثال دو نفر برای یک هدف مشترک از دو راه مختلف اقدام کنند آن هم در حالی که نمی‌دانند چه می‌کنند ولی راهی را که پیش گرفته‌اند نافع‌تر از دیگری می‌دانند.

عیب این کار در آنجا است که یک چنین جنبش و فعالیت سیاسی یا مذهبی هر کدام برای خود یک نوع استقلال مشترک دارند و بدون توجه به دیگری کار خود را دنبال می‌کنند. این کار درستی است اما آنها از این نکته غافل می‌مانند که اگر در حالی که قوای این دو گروه تقسیم شده در یک جا و یک مسیر به کار می‌رفت، زودتر می‌توانستند به مقصد برسند.

شاید این عقیده همه کس باشد که وقتی دو نفر با هم متحد شوند پیروزی آنها سریعتر است اما از نظر دیگر کاملاً برخلاف این قانون است.

<http://www.WorldWar2.ir>

<http://www.NaziCenter.ir>

انجمن مرجع جنگ جهانی دوم

انجمن تخصصی نازی و رایش سوم



طبیعت هم در اینجا صاحب قدرت است، یعنی این دونفر را به مبارزه با یکدیگر وا می‌دارد و هر دو آنها کوشش می‌کنند که خود را به مقصد برسانند اما طبیعت آن مردی را تقویت می‌کند که راه درست را پیموده و راه او کوتاه‌تر و درست‌تر از دیگری بوده است.

پس چه باید کرد؟

برای چه مردم نباید خودشان راه راست را بشناسند و چرا بدون دخالت طبیعت ممکن نیست هر کدام راهی را که رفته‌اند بشناسند.

اما این رقابت و مسابقه برای رسیدن به هدف مخصوص لازم است و تا رقابت در بین نباشد افراد هرگز قوای لازم برای رسیدن به مقصود به کار نخواهند برد.

در تاریخ حیات سیاسی آلمان هم یک چنین رقابتی وجود داشت که هرکدام راهی را برای هدف مشترک دنبال می‌کردند.

قهرمانان این دو قوای متضاد اتریشی و پروس یا به عبارت ساده خانواده‌های هابسبورگ و هوهترلزن بودند.

هر دو از هر دو طرف فکر می‌کردند که برای پیشرفت مقصود خود باید راهی را که پیش گرفته‌اند دنبال نمایند و در فاصله این مدت همان راهی را که اتریش پیموده بود دنبال نمایند، چون آن موقع اتریش در سیاست اروپا وزنه سنگینی داشت ولی هدفی که آنها پیش گرفته بودند به منظور ایجاد رایش آلمان نبود.

وقتی حوادث ایجاب کرد که آلمان باید وحدت خود را بدست بیاورد با احساس برادری جلو آمدند و میلیون‌ها آلمانی را تحت اختیار خود قرار دادند. اما به هیچ وجه تاسیس رایش آلمان بر اساس اراده ملت آلمان نبود بلکه این رایش زمانی به وجود آمد که پروس پیروز شد و در واقع رایش آلمان بر خلاف میل مردم با زور و جبر به این ملت تحمیل گردیده بود.

همان افراد بودند که همه چیز را به ملت ما تحمیل کردند و نتیجه آن به شکل رایش آلمان درآمد که به موسسه‌های غیر ملی اجازه دادند در اعماق این کشور ریشه دوانده و قدرت فکر و اراده را از ملت آلمان بگیرند.

مردم کدام یک از نمایندگان رایش را می‌شناختند که برای کارهای آنان ارزش قائل بودند. مگر همین مزدوران بیگانه نبودند که ملت آلمان را در جنگی کشاندن که سرنجام آن به نفع دشمنان تمام شد. نباید فراموش کرد که آنچه در این جهان یافت میشود به وسیله زور و قلدری به دست نیامده بلکه همیشه کارهای مهم را یک شخص واحد انجام داده و آن شخص واحد وقتی با پشتیبانی ملت قیام کند بدون تردید تا پایان ماجرا را خواهد رفت.

\*\*\*

<http://www.WorldWar2.ir>

<http://www.NaziCenter.ir>

انجمن مرجع جنگ جهانی دوم

انجمن تخصصی نازی و رایش سوم

اما در مقابل آن پیروزیهایی که با اتحاد و همدستی چند گروه به دست می آید محکوم به این است که در آینده نزدیک خواه ناخواه تجزیه شود و نتیجه آن همان است که، سرانجام هدف اصلی از دست خواهد رفت.

نهضت های بزرگ مذهبی که در واقع آنقدر بزرگ باشد که بتواند اساس گذشته را ویران کنند، به وسیله یک شخص واحد رهبری شده و زمانی که به دست گروه های مختلف می افتد طولی نخواهد کشید که اساس آن نیز واژگون خواهد شد.

پیشرفت جنبش راسیست هم همین فلسفه را داشت.

WORLDWAR2.IR

انجمن مرجع جنگ جهانی دوم

انجمن تخصصی نازی و رایش سوم

NAZICENTER.IR

<http://www.WorldWar2.ir>

<http://www.NaziCenter.ir>

انجمن مرجع جنگ جهانی دوم

انجمن تخصصی نازی و رایش سوم

# نبرد من

به قلم آدولف هیتلر

انجمن مرجع جنگ جهانی دوم

فصل بیستم :

حمله ها چگونه آغاز می شدند

انجمن تخصصی نازی و رایش سوم

کاری از

انجمن مرجع جنگ جهانی دوم

و

انجمن تخصصی نازی و رایش سوم

<http://www.WorldWar2.ir>

<http://www.NaziCenter.ir>

انجمن مرجع جنگ جهانی دوم

انجمن تخصصی نازی و رایش سوم

نیروی دولت قدیم بر سه ستون اصلی پایدار بود :

اول مشکل حکومت مردم دوم اعضای وابسته به آن و سوم نیروی مسلحی که در اختیار داشت .

اما انقلاب سال 1918 مشکل دولت را به کلی تغییر داد به این معنی که اسلحه را به زمین گذاشت و سازمان دولت را در اختیار حزبی قرار دارد و با این ترتیب تمام عواملی که می توانست یک دولت را نگاهداری کند بکلی از بین رفته بود .

اساس اولیه که قدرت دولت روی آن قرار دارد همیشه توده ملت بوده است اما در بعضی اوقات یک قدرت دیگر که عبارت از اطمینان است از دولت سلب می شود و مسلماً هنگامی که او به حمایت ملت اطمینان نداشته باشد نمی تواند پا برجا بماند .

پس تمام حکومت ها فقط می توانند با تکیه بر قدرت ملت وجود داشته باشند .

اگر ملت و نیروی دولت باهم متحد شدند می توانند یک قدرت دیگر نیز به وجود آورند که اهمیت آن خیلی بیشتر است و آن را احساس ملی گویند .

و بالاخره اگر نیروی ملت با احساس ملی هم آغوش شوند نیروئی که از این اتحاد به وجود خواهد آمد تزلزل ناپذیر می شود .

اما انقلاب سال 1918 امکان این اتحاد سه گانه را از دست داد و قدرت را از دست ملت گرفت و پس از واژگون شدن امپراطوری قدیم و برکنار رفتن سیستم و شکل دولت گذشته و واژگون شدن سمبول های امپراطوری احساس ملی نیز خود به خود معدوم گردید و این خرابی ها موجبات لغزش دولت را فراهم ساخت .

حتی در این مورد ستون مردم و دولت هم وجود خارجی نداشت .

البته آن ها مردمان عاقلی بودند و برای راه انداختن انقلاب لازم بود تمام چیزهایی که حکومت و دولت را به هم می پیوست متزلزل سازند و مقصود من در این جا از بین بردن ارتش است .

آری برای این که انقلابیون بتوانند موفق شوند ابتدا باید عوامل اصلی مبارزه را از بین برد .

البته ارتش های وابسته به جبهه های جنگ در حله اول به طوری که انتظار می رفت سقوط نکرده بودند و برای انقلاب آمادگی نداشتند اما ریشه و اساس آن ها متزلزل و مانند اسیدی بود که به ریشه گیاه داده باشند و به هم خوردن اوضاع اجتماعی داخل کشور به طوری روحیه مردم را خراب کرده بود که کم کم ارتش از ملت جدا شد و پس از این که مدت چهار سال با نهایت فداکاری جانبازی کرده بودند در مقابل وضعی قرار گرفتند که برای آن ها

<http://www.WorldWar2.ir>

<http://www.NaziCenter.ir>

انجمن مرجع جنگ جهانی دوم

انجمن تخصصی نازی و رایش سوم

غیر انتظار بود و هنگامی که به مرکز اغتشاش قدم گذاشتند دیگر هیچ کدام حاضر نبودند از فرماندهی خود اطاعت کنند .

دیگر هیچ کس نمی توانست به ارتش اطمینان کند و با این ترتیب دومین عامل حکومت که قدرت کشور را در دست داشت کاملاً از بین رفته بود و انقلاب در مقابل خود دیگر کسی را غیر از ملت نداشت .

البته نیروی انقلاب توانست به زودی به مقصد برسد ولی اگر کسی با نظر دقیق اوضاع را مورد توجه قرار می داد مشاهده می کرد که با این حال انقلاب نمی توانست با این سرعت ملت را وادار به اطاعت نماید اما مقدمات تزلزل ملت هم در دوران حیات فراهم شده بود و در این چهار سال در حالی که سازمان های ارتش دچار تزلزل می شد ملت هم در اثر نفوذ عناصر بیگانه که در جلد آنان فرو رفته بودند ضعیف شده بودند .

ملت ها را اگر بخواهیم از نظر کلی مورد مطالعه قرار دهیم به سه طبقه مستقیم می شوند .

از یک طرف طبقه عالی و ممتاز و روشنفکران و سران قوم که دارای فضائل و امتیازات مخصوصی هستند و با نهایت جرات و شهامت جان خود را در راه منافع کشور فدا می کنند و در مقابل آن ها طبقه دیگر قرار دارند که بر اثر خودخواهی و فساد رو به پستی رفته و از ارتکاب هیچ نوع جنایتی برای جلب منافع خویش خودداری نمی کنند .

بین این دو طبقه ممتاز و مشخص طبقه سوم قرار دارند که اکثریت مردم را تشکیل می دهند که نه مانند طبقه اول شجاعت و شهامت دارند و نه روحیه آن شبیه طبقه دیگر است .

دوره تصاعد و اعتلای یک جامعه بدون تردید وقتی آغاز می شود که طبقه ممتاز آن جامعه نمونه بهترین مردم باشند .

دوره انحطاط ملت از وقتی است که بدترین عوامل در آن حکومت ایجاد قدرت کنند .

بنابراین باید توجه داشت که توده عظیم ملت به دنیا به تقسیمی که خودم نسبت به آن قائل هستم نمی تواند به طور طبیعی جلو برود مگر این که دو طبقه بالا و پائین باهم درحال برخورد و مبارزه باشند و هم چنین قابل توجه است که گاهی پیش می آید پس از این که یکی از آن دو طبقه پیروز شوند ملت از آن طبقه ای که پیروز شده اطاعت خواهد کرد اگر بهترین افراد به بالا بیایند بدون تردید ملت هم به دنبال آنها خواهد رفت و اگر افراد فاسد در رأس کارها قرار گیرند ملت مخالفتی نمی کند زیرا توده ای که در میان این دو طبقه قرار گرفته هرگز مبارزه نخواهد کرد .

بنابراین جنگ در دوران این چهار سال خونریزی تعادل داخلی این سه طبقه را بهم زده و با توجه به تلفاتی که در طبقه وسط به وجود آمده بود به همان نسبت طبقه ممتاز کشور را نیز از بین برده است .

<http://www.WorldWar2.ir>

<http://www.NaziCenter.ir>

انجمن مرجع جنگ جهانی دوم

انجمن تخصصی نازی و رایش سوم



اگر کسی با نظر دقیق به آمار کشته شدگان جنگ آلمان توجه نماید خواهد دید که خطر جنگ باعث چه وحشتی شده است .

اگر حسابگر ماهری باشند و حساب کنند چند صد هزار سرباز داوطلب چه آن هائی که در جبهه جنگ بودند یا کسانی که برای آنان آذوقه و مهمات تهیه می کردند و داوطلبان هوائی و دریائی و زمینی و بالاخره شاداب ترین جوانان کشور در راه اجرای هوای نفس یک طبقه در میدان های جنگ جان خود را از کف دادند چه کسی است که این حساب ها را بکند .

به طوری که آمارگیری شده جنگ 1914 هزاران جوان داوطلب را از جا بلند کرد و آن ها کسانی بودند که زندگی خود را در جنایت می گذراندند و چون در دوران صلح کاری انجام نداده بودند به همین علت لباس سربازی را برای رضای نفس بر تن کردند .

این ها همان اشخاصی بودند که در نتیجه فساد طبقه اول و آخر در میان این دو طبقه رو به فساد رفتند .

چهار صد هزار سربازی که در جبهه جنگ فلاندر کشته یا زخمی شده بودند کسی به جای آنها فرستاده نشد و حتی مرگ آنها هم به حساب نیامد .

در جبهه دیگر که بهترین جوانان از دست رفتند به جای این که افرادی لایق برای آنها اعزام شود عده ای از جنایت کاران و بی بند و بارترین افراد به جبهه جنگ رفتند که برای آن ها مرگ و زندگی یکسان بود اما چون هیچ کدام هدف مخصوصی نداشتند باعث سقوط سایرین شدند .

پایان جنگ این بود که تعداد کثیری از افراد حد وسط با ریختن خون خود وظیفه ای را که به آنها واگذار شده بود انجام دادند در حالی که طبقه ممتاز لایق هم که ممکن بود از فعالیت خود خدمتی انجام دهند در مقابل این اغتشاش و بهم خوردگی جان خود را بی جهت از دست دادند .

همین سازمان های غلط بود که سرانجام باعث ایجاد انقلاب شد و دلیل نتیجه گیری انقلاب همان بود که طبقه ممتاز وجود نداشتند که اعتراض کنند زیرا همه مرده بودند .

بنابراین درباره انقلاب آلمان نمی توان قضاوت درست نمود مگر این که بگوئیم خیانت برادر کشی از طرف ملت آلمان انجام شد و جمعی اوباش و بدبخت بودند که به دست خود آتش این انقلاب را افروختند .

این جمهوری ضد ارتش احتیاج به سرباز داشت و تنها تکیه گاه دولت او ریشه اش بر شانه ی مردمی بود که جمع آن ها در دزدان و راهزنان تشکیل شده بودند .

این ها همان طبقات متوسط بودند که به شرح آن پرداختیم و با این حال هیچ کدام از آن ها حاضر نبودند در زیر پرچم دولت جدید انجام وظیفه نمایند .

<http://www.WorldWar2.ir>

<http://www.NaziCenter.ir>

انجمن مرجع جنگ جهانی دوم

انجمن تخصصی نازی و رایش سوم

قشرهای اجتماعی که در آن ها افکار انقلابی ریشه کرده و با این افکار افراطی آتش انقلاب را دامن می زنند یک چنین حکومت انقلابی هرگز نخواهد توانست سربازانی فداکار و به معنی حکومتی افرادی وفادار به زیر پرچم داشته باشد زیرا این افراد که انقلاب را به پا داشته اند مقصودشان انقلاب ملی نبوده بلکه می خواستند دولت سابق را به نفع بیگانگان ساقط نمایند .

در واقع به مفهوم کامل آن ها سازنده جمهوری نبودند اما غارتگران جمهوری به شمار می آمدند .

از همان روز اول که اساس انقلاب پایه گذاری شد عدم اعتماد و بی ایمانی عجیبی بین مردم و طبقات مختلف به وجود آمد همه تیرکمان شده بودند و می دیدند حکومتی در حال تشکیل شدن است که روی ملت استوار نشده بلکه اساس آن روی قدرت و دیکتاتوری است .

این قدرت دیکتاتوری مشغول اختلافاً انداختن بین مردم است و به جای این که بر علیه دزدی و غارت قدرت خود را به کار ببرد جمعی در دزدان را در راس کارهای کشور قرار داده و با شدت عمل مشغول پیشروی است .

نمایندگان حقیقی ملت می توانستند فریاد بزنند و توضیح بخواهند اما هیچ کس از صف خود خارج نمی شد، فقط به یکدیگر می گفتند سازمان دهنده انقلاب یعنی کسی جرأت نداشت حرف بزند .

سازمان دهنده انقلاب یعنی کسی که سر رشته این نخ را به دست داشت بین المللی بود که از این وضع استفاده می کرد .

اما ملت آلمان فاسد مردم روسیه که به طور دسته جمعی آن ها را باطلاق بلشویسم کشانده بودند آثار کمی نداشت .

از روزی که در روسیه گروه بیسودان و پا برهنه گان را به طور دسته جمعی بر علیه گروه قلیل روشنفکران تحریک نمودند سرنوشت این کشور برای ما عوض شد و با این ترتیب انقلاب کارگری پیروز گردید .

کار به جایی رسید که تعداد انگشت شمار مردم طراز اول آلت دست دیکتاتوری های یهودی شدند که با مهارت تمام می توانستند گروه طبقه سوم را تمام حمایت از حقوق آنان به دور خود جمع کنند و آن ملت پا برهنه به صورت یک دیکتاتور ملی در بین مردم ظاهر گردید .

اما این سیاست چگونه در آلمان اجرا شد ؟

کاملاً حقیقی است که بر اثر تجربه تدریجی قوای ارتش انقلاب سرخ نتوانست پیروز شود و از طرف دیگر می توان گفت که عامل اصلی به روز انقلاب و تجربه ارتش سربازان جبهه نبودند بلکه در داخله بودند .

یهودی مارکسیست با مهارت تمام اقتصادی را به دست گرفت و در حالی که آن ها جنگ می کردند او در داخله کشور بنای خراب کاری گذاشت .

<http://www.WorldWar2.ir>

<http://www.NaziCenter.ir>

انجمن مرجع جنگ جهانی دوم

انجمن تخصصی نازی و رایش سوم

و مهارت او به آن درجه بود که در اثر تبلیغات سو، سازمان های ارتش را بهم ریخت به طوری که آن ها به جای این که به کمک برادران خود به سوی جبهه ها بشتابند پشت به آن ها کردند .

جنایتکار عظیم که در بین مردم پرسه می زد یقین داشت اعمالش به نتیجه خواهد رسید و اگر قرار بود تمام سربازان از بین بروند او تصمیم گرفته بود به تعقیب جان میلیون ها سرباز دست انقلاب را به ثمر برساند .

رای به ثمر رساندن این انقلاب چه باید بکنند ؟

بایستی افرادی ضعیف با قوای سازنده معلوم است که در یک محیط ترس و وحشت و تهدید به مرگ خود افرادی ناتوان به وجود می آیند همین عوامل اصلی است که می تواند انقلاب سرخ را به نتیجه برساند .

پس این انقلابی نبود که با برنامه معین و آرامش پیش برود اساس آن با شورش و قتل و غارت و چپاول اموال مردم بود و اگر به این وسیله نمی توانستند از انقلاب خود نتیجه ای را که خواستند بگیرند لاقلاً این انقلاب برای پیشرفت سیاست آن ها مفید بوده طبقه کارگر که به امید آینده جانفشانی می کردند .

امیدوار بودند که با فراگرفتن این سیستم جدید بتوانند گذشته خود را جبران نمایند .

به محض این که آتش انقلاب اوضاع را در هم ریخت این طور به نظر رسید که در جبهه مستحکمی در مقابل هم قرار گرفته اند .

اول یک طبقه آرام و منظم و دسته دوم گروه وحشتناک و خون آلود که حاضر نبودند به این آسانی تسلیم شوند .

در آن وقت از این عجیب تر چیزی نبود که می دیدیم از یک طرف بورژوازی های ما اسلحه به دست گرفت و به خیال خودشان می خواستند در مقابل دشمنان داخل کشور برابری کنند .

شاید برای بار اول بود که این گروه بدبخت و خوشگذران می خواستند با اسلحه خویش خود نمائی کنند .

بورژوازی آلمانی کاری که توانست صورت بدهد این بود که توانستند با روسای مارکسیست پشت یک میز بنشینند و به اصطلاح خودشان با بلشویسم نبرد کنند .

در دسامبر سال 1918 و ژانویه 1919 وضع داخلی آلمان به شرح ذیل بود .

در روز اول عده بسیار قلیلی آتش انقلاب را دامن زدند در حالی که تمام احزاب مارکسیستی در قطب آن ها قرار داشتند .

<http://www.WorldWar2.ir>

<http://www.NaziCenter.ir>

انجمن مرجع جنگ جهانی دوم

انجمن تخصصی نازی و رایش سوم

انقلاب هم قیافه ای آرام به خود گرفته بود و به همین حالت فناتیک ها را این گروه که از همه پر حرارت تر بودند خمپاره ها را به دست گرفته و برای تصرف اماکن عمومی جلو می رفتند و انقلاب آرام را به این تاکتیک تحت تهدید قرار داده بودند .

پس از همان صلح با دشمن خرابی اوضاع روزبه روز بدتر شده نمایندگان جدید و قدیم بهم افتادند و جمهوری خود به خود تحت تهدید قرار گرفت .

به طوری که قبلا اشاره کردیم انقلابیون در برابر این حوادث محصور شدند بعد از واژگون ساختن ارتش قدیم قدرت جدیدی برای استحکام حکومت خود بوجود می آوردند .

از این سیاست ارتش جدید برای آن ها تشکیل شد که بر اثر محدودیت های همان صلح مجبور بودند برای استحکام سیاسی دولت تجدید جانفشانی نمایند .

اگر کسی بپرسد که با وجود تمام این اشتباهات که باعث ایجاد انقلاب گردید چگونه توانست پیروز شود برای پاسخ آن باید بگوییم :

اول به سبب اینکه احساس وظیفه و اطاعت آنها با هم یکی شده بود .

دوم این که احزاب محافظ کار تا آخرین درجه ناتوان در خودشان بودند .

و باید به این دو علت بزرگ مسائل زیر را اضافه کرد !

تعادل وظیفه و اطاعت علت اصلی آن در روش آموزش و پرورش قدیم بود که آنها را مرد مطیع ولی به اراده بار آورده بود، و از این راه اختلاف نظری بین وسیله و هدف بوجود می آید .

مفهوم وظیفه و توجه به ادای وظیفه و اطاعت در نفس خود هدف به شمار نمی آید مانند این که دولت ها هم در نفس خود هدف و مقصد بنشینند بلکه همه آنها باید وسیله ای باشند که بتوانند زندگی یک قوم را اداره کنند .

زمانی که یک ملت سقوط کرد و در اختیار نیروی قوی تر قرار گرفت اطاعت و ادای وظیفه در برابر زورگویان نشانه این است که ملت را به سوی ورشکستگی خواهد کشاند .

اگر انقلاب توانست در کار خود پیروز شود دلیل آن بود که بورژواهای ما اراده و قدرت را از دست داده و اطاعت دارای وظیفه را برای بقای خود در هر وضعی که باشند لازم شمرده اند .

دلیل اساسی ناتوانی احزاب محافظه کار آلمانی در ابتدا به دلیل از دست رفتن جوانان و بهترین افراد در میدان های جنگ بود و از طرف دیگر احزاب بورژواهای ما که وابسته دولت قدیم بودند نمی توانستند در مقابل دشمن از عقیده خود دفاع نمایند زیرا اسلحه و قدرت در دست کسانی بود که از دولت جدید حمایت می کردند .

<http://www.WorldWar2.ir>

<http://www.NaziCenter.ir>

انجمن مرجع جنگ جهانی دوم

انجمن تخصصی نازی و رایش سوم

نه فقط همین فکر و فرضیه برای آنها به منزل تعبیر ماهیت یکی بود و باید آنها می دانستند که حریف زورمندی در مقابل خود دارند و در چنین موقع لازم بود مانند یک ملت زنده در برابر دشمن مقاومت نمایند .

هنگامی که مارکسیست در بین آنان ظاهر شد اولین اسلحه ای که در دست داشتند نفوذ در افکار مردم بود چنان در این کار مهارت داشتند که در مدت کوتاهی ملت برنده و فعال را به صورت یک منفعت کارگر و کارگذار افکار مارکسیستی درآوردند .

روز های هفتم تا یازدهم نوامبر ثابت نمود که تا چه اندازه این فرضیه درست است .

در آن زمان مارکسیست دیگر نیازی به سخنرانی و دموکراسی نداشت و با کمک گروه های جنایتکاران که در اختیارشان بود تمام احزاب را مورد حمله قرار دادند .

بعد از انقلاب هنگامی که احزاب بورژواها قیافه جدید خود را ظاهر کرد از برای آنان دیگر غیر ممکن بود با اسلحه ضعیف و منطق ناتوان خود بتوانند فلسفه جدید مارکسیست را که ظاهری فریبنده داشت و هر مرد عاقلی را به دام می انداخت شکست بدهند .

وقتی صحبت به دور قانون حمایت از جمهوری پیش آمد بورژواها نتوانستند اکثریت به دست بیاورند و معلوم بود در برابر دولت هزار مارکسیست که در همه جا نفوذ داشتند هر نوع قانون به نفع آنها به تقویت می رسید اما قوانین مربوط به ملت آلمان در اقلیت می ماند و از این جهت بورژواها هرچه تلاش کردند نتوانستند اکثریت به دست بیاورند و قانون جمهوری به نفع آنان تقویت گردید .

بنابر این دولت جدید چون هیچ مخالفی در مقابل خود نداشت به خودی خود تشکیل شد .

با اینکه آنها مدعی بودند با این سیستم جدید نهضت و تغییر تازه ای در تاریخ ملت آلمان بوجود خواهند آورد معهذرا به دلایل سهل انگاری کاری از دست آنان ساخته نشد .

به همان دلیل که ملت تحت نفوذ نمی توانستند در آن ها نفوذ داشته باشند زیرا هنوز مانند مردم روسیه پخته و ساخته نشده بودند مارکسیست ها قادر نشدند آنها را به طوری که می خواستند تحت تسلط بگیرند زیرا هر نوع افکار سیاسی با مبانی فکری آنها اختلاف داشت و هنوز بی عقیده و تنها چیزی که مارکسیست ها را در این نبرد پیروز ساخت اراده محکم و خشونت آنان در برابر مردم بود و ملت آلمان هم بعد از تحمل چهار سال رنج و در به دری همکاری ملی را از دست داده و مانند کسانی بودند که به هر گوشه برای یافتن پناهگاهی پرسه می زدند و بورژواهای آلمان نیز به قدری ضعیف شده بودند که در این نبرد تن به تن بین تضاد افکار کاری صورت نمی دادند .

البته نیروهای دفاعی هنوز توانا بودند و به تبلیغات کوچه و خیابان دست می زدند و حتی در دولت هم نفوذ داشتند ولی آنان دارای هیچ مراسماتی نبودند و فاقد هدف معین بودند به این جهت نمی توانستند به نفع ملت آلمان قدم

<http://www.WorldWar2.ir>

<http://www.NaziCenter.ir>

انجمن مرجع جنگ جهانی دوم

انجمن تخصصی نازی و رایش سوم



بردارند و در هر حال قدرت و مهارت یهود که سرچشمه ای عمیق داشت به طور مدام در آنها رخنه می کرد و پای استقامت همه کس را در هم می شکست .

از یک طرف در مطبوعات خود با مهارتی بی نظیر افکارشان را چنان متزلزل می ساخت که همه گونه نیروهای دفاعی را از آنان می گرفت و چون در اجتماعات سوسیال مستقیم دخالت می کرد قدرت هرگونه پایداری از مردم سلب شده بود .

شاید متوجه این قسمت نباشید که به داشتن یک نقشه و ایده آلی معین هیچ نهضت سیاسی نمی تواند دخالت کند .

یک جنبش سیاسی که برای هدف مخصوص خود نبرد نکنند نمی تواند از هیچ راه و سائلی برای پیشرفت خود به دست بیاورد .

اعلام یک فکر بزرگ خود که انقلاب فرانسه را به ثمر رساند، پیروزی انقلاب روسیه مدیون فکر بزرگ او بود و فاشیسم هم چون دارای فکر تسلط بر مردم بود از این جهت پیروزی یافت و توانست نهضت جدیدی را بوجود آورد .

اما احزاب بورژواها فاقد یک چنین قدرت و لیاقت بودند .

احزاب بورژوا خودشان هم می دانستند که هدف و نقشه آن ها بازگشت دوران گذشته است و احزاب دفاعی هم می خواستند با همان اسلحه قدیم در برابر این نهضت جدید زور آزمائی کنند و سایر دسته های وابسته به آنان نیز سلاح جدیدی برای مبارزه در دست نداشتند و اگر هم می خواستند با ایمان کامل قیافه دفاعی به خود بگیرند فاقد آن قدرت سیاسی بودند که برای مبارزه با آنها ضرورت داشت .

مارکسیست از این ضعف و ناتوانی به نفع خود نتیجه گرفت و کم کم در قالب رایش رخنه کرد و از پشتیبانی آنها برای قدرت خود استفاده نمود و با منطق و دلیل شروع به خراب کاری و اساس جمعیت های دفاعی نمود و نفوذ و تبلیغات آن ها به قدری وسعت یافت که دیگر از آن سخنرانی های دفاعی اثری باقی نماند و بعضی از سخنرانان جسور و با شهامت که هنوز دست از مخالفت خود بر نمی داشتند به نام اجتماعی دستگیر و محکوم به زندان شدند .

طولی نکشید که تمام آن ها بر اثر خطائی که مرتکب شده بودند گرفتار انواع مذلت ها و دربه دری ها شدند .

\*\*\*

وقتی حزب ناسیونال سوسیال تشکیل گردید برای اولین بار آن ها متوجه شدند با حزب و نهضت جدیدی روبه رو شده اند که دارای هدف و نقشه ای مخالف آن ها هستند زیرا حزب ناسیونال سوسیال هیچ شباهتی با احزاب بورژوا نداشت و اگر با این رویه پیش می رفت تردیدی باقی نبود که نقشه ها و طرح های آنان محکوم به زوال خواهد شد .

<http://www.WorldWar2.ir>

<http://www.NaziCenter.ir>

انجمن مرجع جنگ جهانی دوم

انجمن تخصصی نازی و رایش سوم

نهضت جدید از روز اول پیدایش خود این نقطه نظر را تعقیب نمود که باید پروژه ها و نقشه های خویش را از راه تقویت فکری مردم آغاز کند ولی همین برنامه در موقع مقتضی لازم است که با شدت عمل همراه باشد .

چون این حزب به سیستم خودش ایمان کامل داشت مطمئن بود که هیچ فکر تازه ای نمی تواند مانند این حزب در پیشرفت تدریجی افکار مردم مؤثر واقع شود .

من بارها در این مورد اشاره کرده ام که حزب و فلسفه جدیدی که بخواهد در قلب افراد یک ملت نفوذ کند بایستی در بین صفوف آنان کسانی را پیدا کند که بتوانند در جبهه های مختلف با صفوف دشمن مبارزه نمایند .

این درس کاملی است که تاریخ به ما آموخته و ما را مطمئن می سازد اگر یک سیستم جدید به وسیله وحشت زور به مردم تلقین شود اثرش برای همیشه در قلب آنان باقی خواهد ماند و نهضت های ناتوان و خشک قادر به شکست آن نخواهند بود .

تجربه نشان داده است که هر نوع فلسفه با سیستم سیاسی در حالی ممکن است دچار شکست شود که یک فلسفه جدید قوی تر در برابرش ظاهر گردد .

دولت آلمان به طور ناگهان و با شدت زیاد در مورد تهاجم مارکسیست قرار گرفت در حالی که هنوز افکار و عناصر جهت گمراهی در آن جا قدرت نداشت .

در مبارزه ای که بیش از شصت سال طول کشید نه تنها نتوانست جلو پیشرفت این ایدئولوژی را بگیرد بلکه از هر طرف در چنگال آن افتاد و با این که در این مدت چند سال مخالفین این عقیده به حبس و شکنجه ها محکوم شدند سیستم احزاب قدم به قدم جلوتر رفت ، بورژواها سعی می کردند همه چیز را انکار کنند اما تمام تلاش های آن بی فایده می ماند .

دولتی که در تاریخ نهم نوامبر 1918 بدون قید و شرط تشکیل گردید نتوانست قدرت خود را حفظ کند و بر عکس احزاب بورژوا که مردمان احمقی بودند و از پششان بر می آمدند تنها فکری که به خاطرشان رسید این بود که نباید با نیروی کارگری مخالفت نمود و این موضوع بدان مفهوم بود که نبایستی با مارکسیست نظر مخالفت نشان داد .

آن ها در حالی که طبقه کارگر را مارکسیست در یک جا قرار می دادند در عین حال با دروغ های مصلحت آمیز خویش به ضعف و شکست خود در مقابل مارکسیست اعتراف نمودند .

در مقابل نفوذ شدید مارکسیست در دولت وقت ، حزب ناسیونال سوسیال دارای وظیفه سنگینی است و این وظیفه نه فقط شامل آماده ساختن تسلیحات برای تقویت قوای روحی است بلکه باید قوای دفاعی مردم را به مسئولیت خود در مقابل حکومت ترور و وحشتی که دشمنان فراهم کرده اند تقویت نماید .

<http://www.WorldWar2.ir>

<http://www.NaziCenter.ir>

انجمن مرجع جنگ جهانی دوم

انجمن تخصصی نازی و رایش سوم

من در فصل های پیش برای برنامه های عملی یک سرویس دفاعی در نظر گرفتم و توضیح دادم که چگونه باید این سرویس مانند یک پلیس واقعی از منافع حزب حمایت نماید .

با این که سازمان این گروه که کم رنگ سازمان به خود گرفته بود شباهتی به نیروی دفاعی بورژواها داشت اما از نظر کلی بین این دو اختلاف زیادی موجود بود .

به طوری که قبلا نیز اشاره کردیم سازمان دفاعی آلمان دارای هیچ گونه نقشه سیاسی روشن نبود ، آن ها دارای سازمان بسیار درهم و بی پایه ای بودند که هرکدام به نفع خود و بر علیه منافع دیگری فعالیت می کردند و مانند مثل هزاران سازمان های غیر قانونی به شمار می آمدیم که نظیر آن در بعضی دولت ها یافت می شود .

چون بین رؤسا و فرماندهان حزب اختلاف شدیدی وجود داشت و مخصوصا با جمهوری آلمان مخالف بودند کار جدی و مثبت انجام نمی دادند .

آنچه که ایدئولوژی حزب ناسیونال سوسیال را از سایر سیستم های دفاعی آلمانی مجزا می سازد این است که او نمی خواهد مانند سایر احزاب سیاسی خدمتگذار شرایط انقلاب مارکسیستی باشد .

بلکه او برای ایجاد یک آلمان جدید به مبارزه پرداخته است .

بدیهی است که در روز های اول این سرویس مأموریت نظم در سالن های سخنرانی داشت و اولین وظیفه او کاملا محدود شخصی بود و وظیفه داشت که نظم سالن های سخنرانی را به طوری حفظ نمایند که دشمن قادر به ایجاد خرابکاری نباشد .

پس برخورد اولی که در سالن هدف ها و هم بین جمعیت ها رقیبان مارکسیست بوجود آمد از طرف کمیته مرکزی دستور رسید که در موقع بروز خطر از حملات دفاعی خودداری نکنند و به همین جهت نام گروه حمله به آن ها داده شد .

بر اثر این پایه گذاری بود که جرایم و مطبوعات دشمن حملات خود را آغاز نموده و از نظر تئوری ما را محکوم کردند .

بعدها حوادث جاریه به ما ثابت کرد که تا چه اندازه از بخار یک چنین گروه برای ما لازم بود و برای هر یک اجتماعات سیاسی تا شدت عمل وجود نداشته باشد پیروزی قطعی غیرممکن است .

وقتی مارکسیست وجود ما را یک خطر بزرگ تشخیص داد چون می دانست اگر جلو این گروه را آزاد بگذارد پس از مدتی کوتاه جلوگیری از آن غیر ممکن است از این جهت برای جعل کردن آن از کوچکترین حادثه استفاده نمود و چون از این راه نتیجه ای نگرفت به وسیله اعمال خویش شروع به خراب کاری گذاشت .

<http://www.WorldWar2.ir>

<http://www.NaziCenter.ir>

انجمن مرجع جنگ جهانی دوم

انجمن تخصصی نازی و رایش سوم

تردید در این نبود که تمام سازمان های مارکسیستی مانند کمیته مرکزی برای ایجاد خرابکاری اقدام نمودند و جمعیت های رسمی هم کورکورانه این برنامه را دنبال می کردند .

اما احزاب بورژوا که خودشان هم از طرف مارکسیست ها در فشار بودند جرأت نمی کردند اظهار نظر نمایند و سخنرانان آنان نیز اجازه نداشتند چیزی بگویند و فقط اردتوار ناظر خرابی شکست خوردن بودند و از شدت بی حالی و ضعف نفس به مراعات اصول سیاسی حتی از اظهار مسرت هم خودداری می کردند .

عجیب در این بود که همیشه جانب منفی به خود می گرفتند به این معنی چون مشاهده می کردند جمعیتی را که خودشان می توانسته اند شکست بدهند خشود بودند که دیگران نیز از عهده شکست دادن آن ها برنیامده اند .

درباره این عضو فلج و از این پلیس مخفی خود فروخته و از این مشاور نادان که حتی فاقد احساس شخصی است چه می توان گفت و اگر خوب حساب کنیم کدام عاملی در برخورد های ملی از وجود این حزب مصرتر است و بیشتر از او می تواند به مارکسیست مساعدت نماید .

همین افراد بزدل و احتیاط کار بودند که به جای این که با دشمن مبارزه کنند در جراید یهودیان از آن ها طرفداری می کردند .

و در واقع شباهت به یک جسد نیمه مرده دارند که از بوی تعفن آن ها مردم احساس ناراحتی می کنند اما دشمن وجود این مردار کثیف را برای تحکیم موقعیت خود لازم می داند .

بنابراین ما هیچ امید کمک و مساعدتی از این طرف نداشتیم فقط به این دلخوش بودیم که پیشرفت فوق العاده ما بتواند لااقل توجه آن ها را به طرف ما جلب نماید .

تمام نقشه ما برای تقویت گروه حمله بر این بود که آنان را مانند افراد ضربه ای بسازیم که هم از لحاظ جسمی و هم معنوی نیرومند باشند و بتوانند با دیسیپلین کامل کارها را اداره کنند و این گروه از هیچ جهت با سازمان بورژوازی دفاعی یا سازمان های معنوی که در آلمان فعالیت می کردند وجه اشتراک نداشت .

من دلایل زیاد داشتم که با سایر سازمان ها از نظر کلی مخالف بودم از نظر عملی آموزش و پرورش نظامی یک ملت تا برنامه های خصوصی به نتیجه نمی رسد مگر اینکه دولت برای تقویت آن ها پول کافی خرج کند تا بتوان از روی اصول معین در تعلیم و تربیت آن ها کوشید .

دیسیپلین های با نظم و ترتیبی که در ارتش معمول است تربیب گروه های دفاعی زیاد مفید به نظر نمی رسید زیرا تربیت سرباز برای میدان جنگ غیر از پرورش افرادی است که باید با یک سیستم مخصوص به صورت گروه های حمله ای در آیند .

<http://www.WorldWar2.ir>

<http://www.NaziCenter.ir>

انجمن مرجع جنگ جهانی دوم

انجمن تخصصی نازی و رایش سوم

در سال 1919 افرادی که برای جنگ اعزام شده بودند از سران و جنگجویان قدیم بودند که در وقت جنگاوری مهارت داشتند اما گروه های حمله می بایست دارای مزایا و صفاتی باشد که با سرباز جبهه متفاوت است .

گروه های حمله دفاعی هرکدام باید به تنهایی بتوانند از خود دفاع کنند و هرچه میدان عملیات آن ها وسیع تر باشد مقررات و دیسیپلین مربوط به آن ها شدید تر است .

معمولا کسانی که به طور داوطلب حاضر به شرکت در جنگ های نظامی هستند تعدادشان کم است ولی همین تعداد کم چون داوطلب شرکت در گروه های حمله ای می شوند کارهای بزرگی صورت می دهند .

هفت سال است از جنگ گذشته و هیچ یک از طبقات جوانان آلمانی به طوری که لازم است جنگی را فرا نگرفته اند

وظیفه افراد گروه حمله دفاعی این نیست که مانند سربازان عادی با تعلیمات ساده به میدان جنگ فرستاده می شوند این افراد بایستی از هر جهت واجد شرایط باشند و از لحاظ اراده و خوشرویی و بی باکی و شهامت در درجه اول بوده می توانند در مقابل هولناک ترین مخاطرات ایستادگی نمایند .

ممکن است یک سرباز ساده که در سال 1918 به میدان جنگ فرستاده می شد دارای ارزش نظامی نباشد ولی در هر حال در آن جا تحت رهبری فرماندهان کاری انجام دهند اما گروه حمله دارای امتیاز دیگری است و غالباً کارها را که گروه های حمله در دوران صلح انجام داده اند به مراتب بهتر از فعالیت های سربازان در میدان جنگ بوده است .

یک سرباز را میتوان تا چند ساعت تمرین به میدان فرستاد اما آماده کردن افراد حمله ای سال ها وقت می خواهد و تازه افراد مخصوصی می توانند این وظیفه سنگین را انجام دهند .

در میدان های جنگ ضرر سربازان ناآزموده را با چشم خود دیده ایم و ممکن است اشتباه یک سرباز ناآزموده سرنوشت جنگ را بکلی تغییر بدهد افراد از جان گذشته ای که به طور داوطلب پس از دو سه هفته تعلیم به میدان جنگ اعزام شده اند نتوانسته اند کوچکترین کاری انجام دهند .

فقط گاهی دیده شده است به جوانانی که دو سه ماه تعلیم دیده اند به اتفاق همکاری سربازان قدیمی و با تجربه کاری مفید انجام داده اند و معلوم است که پیشرفت آن ها مربوط به همکاری کسانی بوده است که در فن جنگاوری سابقه داشتند .

بنابراین معلوم است افرادی که با دو سه ساعت به قلم سرسری به میدان جنگ می روند کاری از دستشان ساخته نیست .

<http://www.WorldWar2.ir>

<http://www.NaziCenter.ir>

انجمن مرجع جنگ جهانی دوم

انجمن تخصصی نازی و رایش سوم



تازه یک سلطنت دیگر باقی است که باید بگوئیم دولت ها هم در تقویت این قبیل افراد دخالت دارند و اگر افرادی را به این زحمت و مشقت برای گروه حمله آماده سازیم در حالی که دولت تقویت آن ها نباشد نمی توانند در موقع لزوم موثر واقع شوند .

دولت هایی هستند که عقیده به این مسائل کلی ندارند و آمادگی و قدرت جسمی و روانی سرباز را به حساب نمی آورند و نتیجه آن همان است که سربازان ناآموده باعث تزلزل ارکان در شهامت کشور بوده اند .

گناه از طرف دولت های خائن بود که میلیون ها سرباز خود را بدون این که آنان را تقویت نمایند به میدان جنگ فرستادند .

این ها سربازانی بودند که جای این که تعلیم نظامی بگیرد درس جنایت را به آنان آموختند و در میدان های جنگ نیز همان ها بودند که به پرچم آلمان آب دهان انداخته و پرچم کشور را کلمه عالی نمودند .

برای چه رژیم سابق آلمان این افراد ناشناخته را به میدان جنگ فرستاد ؟

اما چون سربازان بودند که بعد از بازگشت از جنگ موجبات انقلاب را فراهم کردند و از نظر این که این انقلاب نتیجه مستقیم همان جنایت کارانی است که به میدان جنگ رفته بودند و سنگین ترین عمل تاریخی را در سرنوشت ملت آلمان انجام دادند بنابراین دیگر دلیلی ندارد که ما هم این افراد را تقویت نمائیم و بخواهیم از وجود آنان برای گروه های دفاعی استفاده نمائیم .

اگر دولت حاضر نخواهد از این قبیل افراد که خودش آنان را تربیت کرده برای دفاع ملت از آن ها استفاده کند کاری برای ملت انجام نخواهد داد مگر این که مانند سابق از حقوق اربابان و ستمکاران دفاع کنند و ملتی که یک بار منافعشان به دشمن فروخته شده باز هم سر و کارشان با کسانی است که به آن ها جنایت کرده بودند .

بنابراین گروه حمله که باید از منافع ملت دفاع کند با این قبیل افراد وجه اشتراک ندارند زیرا این ها می خواهند منافع کسی را حفظ کنند که آن ها یک بار آن را به دشمن فروخته اند .

از طرف دیگر گروه دفاعی ما هیچ شباهتی به تاسیسات و سازمان های بحری ندارد ، زیرا به نظر ما آنچه را که سازمان های سری انجام می دهند کاملا غیر قانونی است .

تجربه نشان داده است که سازمان های سری کاری انجام داده و بیشتر از اوقات اسرار آنان را افرادی پر حرف که نمی توانند اسرار سازمان را نگاه دارند کشف کرده اند .

بیشتر از اوقات در بین جمعیت های سری افرادی دیده شده اند که به نفع خود کار می کنند و در موقع لزوم اطلاعات خود را در مقابل چند مارک ساده فروخته اند در حالی که اعضای فعال جمعیت ما شامل کسانی است که با تعصب

<http://www.WorldWar2.ir>

<http://www.NaziCenter.ir>

انجمن مرجع جنگ جهانی دوم

انجمن تخصصی نازی و رایش سوم

زیاد برای پیشرفت مقصود خود کار می کنند و هرگز ممکن نیست در مقابل سخت ترین شکنجه های دشمن اسرار سازمان را در اختیار دشمن بگذارند .

خطر بزرگ سازمان های سری بیشتر از این جهت است که گاهی از اوقات تعداد زیادی از آنان وظیفه مهم خویش را فراموش می کنند و به نظرشان می رسد که سرنوشت یک ملت بسته به این است که تصمیم به قتل کسی بگیرند .

نظیر این حوادث در تاریخ بسیار زیاد است و اختیار یک ملت به دست مشتکی دزد و قاتل سپرده می شود که غیر از قتل و کشتار هدف مخصوص ندارند و به تصورشان می رسد که با ایجاد ترس و وحشت می توان وظیفه مهمی را انجام داد .

در یک چنین موارد ناگهان از بین ملت کسی قیام می کند و شخصی خطاکار را که باعث وحشت و ترور شده از بین خواهد برد .

شیلر که یکی از شاعران آزادی خواه آلمانی بود در کتاب گیوم تل خود این قبیل قتل ها را توصیف کرده است .

در سال های 1919 و 1920 این خطر موجود بود که امکان داشت سازمان های سری برای انتقام از کسانی که بدبختی های ملت را فراهم ساخته اند قیام نمایند و می خواستند به بدبختی و سیه روزی ملت پایان دهند .

اما تمام این فعالیت ها از روی احساس نبود زیرا مارکسیست ها با لیاقت و شهامت رهبران خویش همه جا را کوبیده و یقین داشتند بورژواهای ناتوان هرگز قادر نیستند چنین کارهایی انجام دهند .

تاریخ نشان می دهد توانسته اند در برابر روبسپیرها و دانتون ها و مارها قیام کنند ولی اینان از کسانی بودند که باید به سهولت خود را به دام نمی انداختند و در مقابل آن در بین بورژواها یک نفر پیدا نمی شد که عرضه و لیاقت انقلاب داشته باشد از بدبختی کشور همه آن ها گرم های زهرآلودی بودند که وجودشان غیر از ضرر برای مردم فایده ای نداشت .

تازه اگر تمام این کارها انجام می شد و یکی از آن ها را از کار برکنار می کردند به جای آن یک مشت خائن دیگر زمام امور را به دست می گرفت و نتیجه آن کاملاً برخلاف بود .

همین شرایط در مورد از بین بردن کسانی که به کشور خیانت می کنند صادق است .

این یک عمل غیر منطقی و مسخره آور است که خیانتکاری را که به طور مثال محل تمرکز یک توپ را به دشمن نشان داده تیرباران کنیم در حالی که در پست های بسیار مهم دولتی خیانتکارانی جا گرفته اند که کشوری را به باد می دهند و باعث مرگ و نابودی دو میلیون سرباز فداکار شده اند و با نهایت آزادی و گستاخی خود را نماینده جمهوری می دانند .

<http://www.WorldWar2.ir>

<http://www.NaziCenter.ir>

انجمن مرجع جنگ جهانی دوم

انجمن تخصصی نازی و رایش سوم

این یک نوع بی عدالتی است در کشوری که هزاران خیانتکار حرفه ای در رأس کارها قرار دارند برای آرامش و گول زدن مردم یک خیانتکار کوچک را اعدام می کنند .

چه بسا اتفاق افتاده است مرد شرافتمندی که برای حفظ شرافت ملی خیانتکاری را مجازات کرده یک روز او را به نام خائن کشور به پای میز محاکمه می کشانند .

پس باید فساد را ریشه کن ساخت و الا با از بین بردن یک یا دو نفر بدبختی ها اصلاح نخواهد شد .

برنامه ما برای این مسائل به این ترتیب بود

عقیده ما این است که نباید دزدان و خیانتکاران کوچک را به محاکمه کشید در حالی که هزاران دزد و خیانتکار در رأس کارها قرار دارند و یک روز بایستی یک دادگاه ملی تشکیل شده و هزاران خائن و کسانی که حادثه نوامبر را فراهم کردند به سوی میز محاکمه کشیده شوند تا این تصفیه به طوری که لازم است انجام نشود اقدام به هرگونه اصلاح بی مورد است و همین تصفیه را هم در ارتش باید انجام داد تا کسانی که اسرار آلمانی را به دشمن فروخته اند از ارتش به طور کلی اخراج شوند .

تمام این شرایط مرا وا می داشت که به تمام افراد خود تأکید نمایم که از تماس با سازمان های سری خودداری نمایند زیرا ممکن بود سازمان های دفاعی ما نیز تحت تاثیر این گروه واقع شوند.

در سالهای اخیر اعضای حزب ناسیونال سوسیال را از اعمال و آزمایش هایی که بعضی جوانان تازه کار آلمان در کارها می کردند جدا نگاه می داشتم.

\*\*\*

من میدانم گروه دفاعی اس.آ که در آلمان شهرت زیاد داشت از گروه های سری بودند یا با مقامات ارتشی وابستگی داشتند ولی عقیده داشتم که این گروه های دفاعی می بایست تحت نظر مقامات ارتش و مطابق با اصول حزبی آنها تربیت شوند.

اگر بخواهند افراد این گروه را از لحاظ بندی نیرومند سازند لازم است به جای تعلیمات نظامی روی اصول تمرینات ورزشی ورزیده شوند.

به طور مثال تمرینات بوکس و کشتی های جوجوتسو از تمرینات تیراندازی که غالباً حافظه هم تقویت می شود بهتر مؤثرتر است .

برای کشور آلمان لازم است که لاقلاً شش میلیون نفر افراد دوره دیده و جسور و با شهامت که دارای افکار و احساسات تعصب آمیز شروع به کار می کنند.

<http://www.WorldWar2.ir>

<http://www.NaziCenter.ir>

انجمن مرجع جنگ جهانی دوم

انجمن تخصصی نازی و رایش سوم

یک دولت کاملاً ملی اگر کمی از این افراد در اختیار داشته باشند در مدتی بسیار کوتاه میتواند برای تعلیمات نظامی آماده شوند.

هر یک از افراد باید به طوری تربیت شوند که از لیاقت و نیروی خود مطمئن باشند و از همه مهمتر این است که آنها با ورزش های بدنی تربیت می شوند تا بتوانند در موقع لزوم برای دفاع از کشور فعالیت کنند.

برای جلوگیری از این گروه حالت سری به خود بگیرد بایستی برای آنها یونیفورم مخصوصی در نظر گرفت که همه کس بتوانند آنها را بشناسد و آنها با همین شناسائی بهتر می توانند به وظایف خود عمل نمایند.

جلسات آنان نباید مخفیانه باشد و به اصطلاح رویاراه بروند و کارهایی از آنان سرزند که مردم بتوانند برای آنها افسانه بسازند.

برای اینکه از هرگونه دسته بندی بین آنها جلوگیری شود و دارای روحیه قوی باشند بایستی ابتدا اهمیت وظیفه حزبی را به آنان یاد آور شد به طوری هر کدام را برای اعمال دفاعی آماده ساخت که حدود اعمالشان وسیع باشد و هر کدام به قدری باهوش باشند که در دام طراران گرفتار نشوند و بتوانند با کوشش خود یک دولت ملی راسیست بوجود بیاورند.

با این ترتیب مبارزه آنان علیه دولت فعلی نباید براساس انتقام های شخصی و کوچک باشند بلکه باید سطح فکر خود را به جایی برسانند که با اعمال خویش موجبات خرابی وضع کنونی دولت را در ضمن مبارزه با مارکسیستها فراهم سازند.

این سیستم که در سالهای 1920 و 1921 در راس کارهای ما قرار داشت و سعی میکردیم کم کم اعضای سازمان خودمان را به آن عادت بدهیم نتیجه اش آن شد که در اواخر تابستان 1922 تعداد کثیری به گرد ما جمع شدند و در پائیز سال 1922 رسماً سمت عضویت یافتند.

سه حادثه ذیل باعث شد سازمان اس آ. خود به توسعه زاید یافت.

1\_ تظاهرات عظیم سازمان های میهن پرستان در برار قانون دفاع از جمهوری در مونیخ.

توضیح این مطلب آن که سازمانها و جمعیت های میهن پرستانه در مونیخ برای اقدام به یک تظاهرات بزرگ افراد جمعیت را در جلسه احضار نمودند و منظور آنها از این تظاهرات اعتراض بر علیه قانون دفاع عمومی از جمهوری انقلابی بود.

حزب ناسیونال سوسیال نیز قرار بود در این تظاهرات شرکت نماید رژه دادن افراد حزبی ناسیونال سوسیال در صف های فشرده در تمام خیابان های بزرگ مونیخ به راه افتاد در حالی که اعضای عالی رتبه سیاسی به دنبال آنها بودند.

<http://www.WorldWar2.ir>

<http://www.NaziCenter.ir>

انجمن مرجع جنگ جهانی دوم

انجمن تخصصی نازی و رایش سوم

دو گروه کادر موسیقی تظاهرات را همراه می کردند و تقریبا پانزده پرچم در بین جمعیت دیده میشد.

ورود گروه ناسیونال سوسیال وقتی به وسط میدان رسید که نیمه آن پر از جمعیت بود سر و صدا و هلهله عمومی را به راه انداخت و من هم در برابر جمعیت مردم که بالغ بر شصت هزار نفر بودند شروع به سخنرانی نمودم.

پیشرفت و موفقیت این تظاهرات سرسام آور بود مخصوصا از آن جهت که بر خلاف فعالیت های خصمانه در نیروی سرخ به مردم ثابت شد که جمعیت مونیخ ملی هم می تواند در کوچه ها و خیابانها به آزادی حرکت کند.

اعضای طرفداران جمعیت های سرخ که سعی داشتند در مقابل تظاهرات ملی ایجاد وحشت نمایند به زودی متفرق شده و در مرحله اول بر اثر حملات برق آسای گروه دفاعی اس آ متفرق و خون آلود شدند.

حزب ناسیونال سوسیال با اقدام خود برای اولین بار نشان داد که تصمیم گرفته است در آینده دست به تظاهرات خیابانی زده و دست های خیانتکار را برای خرابکاری کشور کوتاه کنند.

نتیجه این تظاهرات به همگی ثابت نمود که برنامه ریزی ما برای سازمان اس آ کاملا از نظر پسیکولوژی سازمان درست بوده است.

تظاهرات ما به قدری پیشرفت پیدا کرد که در فاصله بسیار کمی بر تعداد ما به مراتب افزوده شده. دوم-توسعه تظاهرات ما در کربورک بود.

دسته جات راسیست قصد داشتند که در شهر کربورک جلسه ای را به نام کنگره آلمان تشکیل بدهند.

من هم یکی از مدعیون در این کنگره بودم و از من خواهش کرده بودند که عده ای را با خود همراه ببرم.

این دعوت در ساعت یازده به من رسید و در فاصله یک ساعت ترتیبات شرکت در این کنگره داده شد.

ضمن آن ششصد نفر از اعضای اس آ از چند گروه تعیین شدند و مقرر گردید که با اولین قطار مخصوص ار مونیخ حرکت کنیم.

در همان روز به سایر گروه های اس آ که در محل های مختلف تمرکز داشتند دستورات لازم داده شد.

برای اولین بار که یک چنین قطار به منظور تظاهرات از شهری به شهر دیگر حرکت میکرد در تمام قسمت هائی که گروه های اس آ تمرکز داشتند استقبال شایان از ورود ما به عمل آمد بسیاری از مردم هنوز پرچم های ما را ندیده بودند

استقبالی که از ما به عمل آمد بی سابقه بود .

<http://www.WorldWar2.ir>

<http://www.NaziCenter.ir>

انجمن مرجع جنگ جهانی دوم

انجمن تخصصی نازی و رایش سوم



وقتی به ایستگاه کوبورک رسیدیم از طرف نمایندگان رسمی سازمان کوبورک مورد استقبال گرم قرار گرفتیم و ضمن آن پیام سندیکاها را به ما ابلاغ نموده و ضمن آن اطلاع دادند که بر طبق خواسته روسای سندیکاها و احزاب سوسیالیست ما حق نداریم با پرچم های برافراشته و گروه موسیقی وارد شهر شویم.

من حاضر به قبول این دستورات اهانت آورنده و ضمن آن به نمایندگان اعزامی تظاهرات اطلاع دادم بر طبق مذاکراتی که با نمایندگان شهرداری به عمل آمده بود ضمن آن پیشنهاد شد که با پرچم ها و گروه موسیقی خود در خیابان های شهر ظاهر شویم.

و همین کار را هم کردیم.

در جلو میدان ایستگاه جمعیت انبوهی از مردم ولگرد و دشنام گویان و فریاد زنان از ما استقبال نمودند.

دزد ها... راهزن ها از شهر ما بیرون بروید.

این بود کلماتی که نمایندگان جمهوری آلمان نثار ما کردند. افراد وابسته اس آ در حالی که در قسمت های مختلف جا می گرفتند سعی نمودند خونسردی خود را حفظ نمایند و مامورین پلیس که از بهم خوردن نظم عمومی شهر می ترسیدند با احتیاط زیاد ما را به سالن سخنرانی که در مرکز شهر قرار داشت رهبری نمودند.

در اطراف جمعیت کثیری مانند موج دریا حرکت میکردند و هر لحظه انبوه جمعیت بیشتر می شد.

ولی به محض این که افراد گروه حمله وارد حیاط شدند که ناگهان جمعی از مردم به طور فشرده و در هم در حالی که فریاد های بلند می کشیدند خواستند وارد حیاط شوند.

پلیس برای مخالفت از ورود آنها درب حیاط را بست چون این حادثه تقریبا غیر انتظار بود من برای احتیاط گروه حمله را به حال را به حال آماده باش نگاه داشتم و پس از این که به آنها دستورات لازم داده شد از پلیس خواش کردم درب ساختمان را بگشاید.

پلیس ها بعد از تردید زیاد ناچار در را گشودند.

دو مرتبه ما به راه افتادیم ولی این بار جهت عکس جاده را گرفته و می خواستیم خود را به محل سخنرانی برسانیم اما این بار کاملا با مهاجمین روبه رو شدیم و چون فریادها و اخطارهای شدید ما برای آرام کردن آنان مفید واقع نشد و برادران سوسیالیست که دم از برادری می زدند حاضر نشدند از ما اطاعت نمایند ناچار با ضربه های سنگ به آنان پاسخ دادیم زیرا دیگر صبر و حوصله ما تمام شده بود و بارانی از سنگ به روی آنها باریدن گرفت و یک ربع ساعت هیچ یک از مزدوران سرخ جرات نکردند مزاحم ما شوند.

<http://www.WorldWar2.ir>

<http://www.NaziCenter.ir>

انجمن مرجع جنگ جهانی دوم

انجمن تخصصی نازی و رایش سوم

هنگام شب هم باز بر خورد سختی بین ما واقع شد.

به این معنی که چون گروه اس آ دیدند افراد حزب مورد تجاوز آنان قرار گرفته اند ناچار مجبور شدند این بار هم به حسابشان رسیدگی کنند.

فردای آن روز مبارزه ما به نتیجه مثبت رسید و شهر کوبورک که از چند سال پیش تحت نظر مزاحمت مزدوران صلح قرار گرفته بودند از دستشان خلاص شدند و دیگر اثری از آنان دیده نشد.

اما یهودیان مارکیست که به این زودی نمی خواستند تسلیم شوند سعی کردند با سخنرانی های فریب دهنده طبقه کارگر را به سوی خود بکشانند و در ضمن سخنان خود می گفتند که دزدان و راهزنان ناسیونال سوسیال به این شهر آمده اند که بین کارگران ایجاد نفاق کنند و مردم را دعوت کردند که در سخنرانی های آنها که در میدان عمومی آغاز خواهد شد شرکت نمایند.

در ساعات یک و نیم بعد از ظهر قرار بود تظاهرات عظیمی در میدان بزرگ شهر برپا شود.

بالاخره تصمیم گرفته شد که به این تظاهرات خاتمه بدهیم و من به گروه حمله که تعدادشان بیش از هزار و پانصد نفر نبود دستور دادم که به شکل یک ستون جلو بروند و خودم نیز با عده ای کثیری به طرف قلعه کربورک از راه میدان عمومی را افتادم.

می خواستم بدانم آیا با وجود بر این باز هم جرات می کنند خودنمایی کنند. وقتی به میدان عمومی می رسیدیم به جای آن ده هزار نفر که مخالفت خود را به مردم اعلام کرده بودند غیر از عده قلیلی از مردم ولگرد دیده نشد و به محض این که ما به میدان رسیدیم این عده هم تاب مقاومت نیاورده پا به فرار گذاشتند در چند نقطه دیگر بعضی گروه های وابسته مارکسیست که از خارج آمده بودند و هنوز ما را نمی شناختند باز هم سعی کردند مقاومت کنند ولی حملات (اس آ) مانع هر گونه اقدامی از طرف آن ها شدند.

به این ترتیب مردم شهر کم کم هوشیار شده و جرات یافتند از ما استقبال نمایند و هنگام شب که ما می خواستیم برگردیم در بسیاری از نقاط شهر با فریاد های مسرت انگیز به استقبال ما شتافتند.

هنگام شب به طور ناگهان مامورین را آهن اعلام نمودند که حاضر نیستند قطار را برای ما حرکت دهند. این هم یک شوخی بی مزه ای بود که می خواستند آخرین تیر را در ترکش بگذارند.

اما من به سران و رهبران سرخ پیغام فرستادم که اگر از این شوخی دست نکشند حساب تمام افراد سرخ را تصفیه خواهد نمود و با یک حمله عمومی راه آهن را اشغال می کند و خودمان بدون همکاری شما قطار را به راه خواهیم انداخت و ضمن آن عده ای از رهبران سرخ را به اسارت خواهیم برد.

<http://www.WorldWar2.ir>

<http://www.NaziCenter.ir>

انجمن مرجع جنگ جهانی دوم

انجمن تخصصی نازی و رایش سوم

در پایان سخنرانی خود به این آقایان سوسیالیست اعلام نمودم اگر دست به چنین عملی زده شود سر و گردن تمام افراد را با مشت و لگد خورد خواهم کرد. ما میل داریم بدون جنگ و جدال به طور دوستانه از برادران خود جدا شویم. پس از رسیدن این پیغام قطار در ساعت معین به راه افتاد و فردای آن شب همگی صحیح و سالم به مونیخ بازگشت نمودیم.

بعد از سال 1914 در شهر کربورک این اولین بار بود که تساوی حقوق در برابر قانون بین مردم اجرا گردید.

اگر امروز بعضی احمق‌ها باشند که بگویند نیروی دولت است که این شهر را نگاه می‌دارد در آن روز بر عکس به همه ثابت شد که نیروی عمومی ملت می‌تواند هر وقت که بخواهد زمام امور را به دست بگیرد و همه دانستند که یک دولت خائن به آن‌ها حکومت می‌کند و مردم خودشان می‌توانند خود را از مظالم دولت برکنار نگاه دارند. البته اهمیت این اقدام بزودی آشکار شد ولی گروه (اس آ) دانستند که به عقیده خود ایمان دارند و تحت روسا و فرماندهان عاقلی رهبری می‌شوند.

بعد از این حادثه مردم سایر شهرها به طرف ما متوجه شدند و تعداد کثیری از مردم دانستند که حزب ناسیونال سوسیال تنها حزبی است که خواهد توانست در آینده نزدیک به قدرت و نفوذ مارکسیست خاتمه دهد.

دولت دموکراسی آلمان هم که تا آن وقت در خواب عمیق فرو رفته بود دانست حزب ما دارای قدرتی است که می‌تواند بدون خونریزی و با مشت آهنین خود آزادی از دست رفته را تحصیل نماید. مطبوعات بورژواها به طور عموم سکوت کردند و مانند همیشه عدم قابلیت خود را نشان دادند فقط بعضی جراید حقیقت‌گو با اظهار خرسندی خود بالاخره در شهر کربورک خواستند ضربه‌ای به افراد چپ‌گرای مارکسیست وارد سازند در کربورک هم با اینکه به طور مسلم یک حزب واقعی مارکسیست وجود نداشت و جمعی سرگردان بودند که نمی‌دانستند به کدام طرف رو آوردند در اثر مشت‌های آهنین افراد حزب ناسیونال سوسیال به این حقیقت پی بردند که حزب ما دارای یک ایده آل کلی است زیرا معلوم است تا کسی به یک حقیقت ایمان نداشته باشد نمیتواند نبرد کند.

گروه حمله اس آ هم از این اقدام نتیجه کلی گرفت او دانست که در کنگره ژانویه سال 1923 عده‌ای بالغ بر شش هزار نفر شرکت کرده‌اند و این پیشرفت بزرگ نمونه پیروزی‌های آینده است.

کنگره کربورک به همه ثابت کرد که لازم است گروه حمله اس آ دارای اونیفورم مخصوصی می‌باشند تا همه کس آنها را بشناسد و با این اونیفورم روح افراد تقویت شده و دیگران نیز جرات نمی‌کنند در کارها اختلال کنند.

تظاهرات کربورک یک نتیجه دیگر داشت و همگی دانستند که توانسته‌ایم با قدرت خود وحشت نیروی سرخ را که از چندین سال پیش در همه جا مانع تشکیل جمعیت‌های ملی بود دچار وحشت سازیم

<http://www.WorldWar2.ir>

<http://www.NaziCenter.ir>

انجمن مرجع جنگ جهانی دوم

انجمن تخصصی نازی و رایش سوم

از آن به بعد سعی کردیم قوای خود را در تمام مراکز و محل های مختلف تمرکز دهیم و کم کم بر اثر اقدامات ما جمعیت های محلی مارکسیست یکی بعد از دیگری منحل گردید.

گروه اس آ در همه جا به وظیفه خویش عمل می کرد و چندی بعد قوای او وسعت یافت و توانست در همه جا با نفوذ خویش دشمن را شکست بدهد.

این پیشرفت ها تا ماه نوامبر 1923 ادامه یافت در تاریخ حادثه ای اتفاق افتاد که مرا مجبور ساخت از پیشروی بیشتر آن جلوگیری نموده و تغییرات کلی در سازمان داخلی بدهم.

اشغال سرزمین صنعتی روهر به وسیله فرانسویان در جریان سال 1923 به قدری اهمیت داشت که ما را مجبور ساخت گروه حمله اس آ را وسعت بدهیم.

البته آن در روز وقت این حرف ها نبود و نفع عمومی ملت آلمان ایجاب نمی کرد که در این خصوص با آزادی عام صحبت کنیم و من هم از راه احتیاط نمی توانستم بیش از آنچه که در محافل دولتی درباره آن بحث می شد چیزی بگویم ولی در هر حال لازم بود که برای آینده نزدیک خود را مجهز سازیم.

اشغال ناحیه روهر که در واقع برای ما غافلگیری تازه بود این امیدواری را برای ما حاصل کرد قصد دارند از سیاست عقب نشینی دست بردارند و وظیفه سنگینی برای گروه های تازه نفس حمله به وجود بیاورند.

گروه دفاعی ما که در راس آن هزاران جوان با نیروی تازه نفس قرار داشت نمی توانست از همکاری با این جنبش ملی شانه خالی کند.

در بهار و در جریان تابستان سال 1923 سازمان گروه حمله تغییرات بزرگی به خود داد و خود را به صورت یک سازمان کاملا ارتشی درآورد، بنابراین حوادثی که در جریان سال 1923 واقع شد رابطه مستقیمی با این سازمان جدید داشت چون در فصل دیگر به طور تفصیل حوادث سال 1924 را شرح خواهیم داد در اینجا سخنی از آن نمی گوئیم فقط در اینجا باید یادآور شوم که تغییر سازمان گروه حمله شاید در این موقع به ضرر حزب بود زیرا هنوز حزب ما آن قدر قدرت نداشت که بتواند در این خصوص با دولت فرانسه وارد نبرد شود .

نتیجه وقایع سال 1923 هر چه وحشتناک بود از نظر کلی ضروری به نظر می رسید زیرا مانع تغییرات عمیق سازمان گروه حمله شد اما برای دولت تفاوتی نداشت زیرا آن ها هنوز نمی خواستند برای امور سیاسی از وجود این گروه که وابسته حزب ما بود استفاده نمایند .

اما وقتی در سال 1925 سازمان حزب ما تشکیلات خود را توسعه داد ضرورت ایجاب می کرد که به همان نسبت گروه حمله هم توسعه پیدا کند زیرا یقین داشتیم که در آینده نزدیک به وجود این گروه بیش از هر چیز احتیاج خواهند داشت .

<http://www.WorldWar2.ir>

<http://www.NaziCenter.ir>

انجمن مرجع جنگ جهانی دوم

انجمن تخصصی نازی و رایش سوم

# نبرد من

به قلم آدولف هیتلر

انجمن مرجع جنگ جهانی دوم

فصل بیست و یکم :

فدرالیسم غیر از ظاهر سازی چیزی نیست

انجمن تخصصی نازی و رایش سوم

کاری از

انجمن مرجع جنگ جهانی دوم

و

انجمن تخصصی نازی و رایش سوم

<http://www.WorldWar2.ir>

<http://www.NaziCenter.ir>

انجمن مرجع جنگ جهانی دوم

انجمن تخصصی نازی و رایش سوم



در جریان زمستان سال 1919 و مخصوصا در بهار و تابستان سال 1920 حزب ما مجبور شد در مسئله ای دخالت کند که در دوران جنگ اهمیت فراوان داشت.

در قسمت اول این کتاب که من احساسات خود را در مورد شکست آلمان شرح می دادم، درباره نوع تبلیغات انگلیسی ها و سیاست فرانسوی ها اشاره کردم که مقصود آنها زیاد کردن فاصله ای بود که بین نواحی آلمان شمالی و جنوبی وجود داشت.

در بهار سال 1915 تبلیغات شدیدی علیه پروس به راه انداخته بودند و او را مسئول جنگ می دانستند. در سال 1916 این تبلیغات به شدت خود رسید.

مقصود این تبلیغات چیزی نبود جز اینکه در نظر داشتند مردم نواحی آلمان جنوبی را علیه مردم آلمان شمالی تحریک کنند و از این کار هم نتیجه گرفتند.

حق این است که زمامداران آن زمان و مخصوصا برنامه ریزان معاهده ورسای ارتش باویر را مورد تهمت قرار دهند. زیرا آنها اولین و مستقیم ترین اختلاف بودند.

اما خداوند چشمشان را نابینا ساخت و وظیفه خود را از یاد بردند. و اگر این اختلاف به وجود نمی آمد، شاید مسئله اتحاد آلمان زودتر صورت می گرفت.

اشتباه بزرگ پروس، ضررش به تمام آلمان رسید و نتیجه کلی آن نه فقط واژگون کردن آلمان بود بلکه آلمان با این شکست سایر قسمت های پروس را هم با خود به راه هولناک شکست کشاند.

ابتدای آن در شهر مونیخ بود که مردم آن نسبت به اهالی پروس نفرت شدید پیدا کرده و آنها را باعث سقوط خانواده سلطنتی می دانستند.

البته قبول این مطلب هم درست نبود که بگوییم تبلیغات دشمن در دوران جنگ تنها عامل ایجات نفرت نسبت به پروس ها بود، علت های دیگر وجود داشت که یکی از آنها اعمال سیاست نامعقول رایش در آلمان بود.

اما این مطلب از نظر هیچکس پوشیده نیست که آنچه که در برلین تصمیم گرفته می شد، متعلق به آلمان بود و برلین هم مانند این بود که پروس در این باره تصمیم گرفته است.

اما از این قسمت نیز اطمینان داریم کشتار جنگ در آلمان از طرف افرادی بود که عداوت سخت با اهالی برلین یا پروس داشت و هیچ آلمانی اصیل نمی توانست این مسئله را باور کند.

ملت آلمان هوشیار بود و گناه این جنگ را از طرف کسانی می دانست که جزء صدر نشینان مجلس رایش به شمار می آمدند و اعمال آنها بود که آلمان و پروس را متهم ساخت.

<http://www.WorldWar2.ir>

<http://www.NaziCenter.ir>

انجمن مرجع جنگ جهانی دوم

انجمن تخصصی نازی و رایش سوم

یهود آن قدر حيله گر و ماهر است که به خوبی می دانست پیشنهاد این جنگ و قتل و غارت های خانمان سوز که ملت آلمان را وجه مصالحه آن قرار داده بود چه نتایج وخیم به بار خواهد آورد و تا وقتی که ملت هوشیار نمی شد، آنها از چیزی ترس نداشتند.

اما برای جلوگیری از انفجار شدید و تحریک نفرت عمومی لازم دانستند که آتش خشم و عصیان ملت آلمان را به سمت دیگر معطوف کنند.

آنها می خواستند باویر با پروس یا پروس با باویر جنگ کند، برای آنها فرقی نداشت.

هرچه آتش این جنگ شدیدتر می شد، برای یهودیان منافع بیشتری داشت.

اگر این دو کشور با شدت تمام با یکدیگر می جنگیدند، یهودیان آرامش خاطر داشتند. بنابراین توجه عمومی به جای دیگر معطوف شده و همه در دام این ظاهر سازی گرفتار شدند.

وقتی خطر این جنگ کاملا آشکار شد و زمانی که مردان متفکر و روشن بین که در باویر تعدادشان زیاد بود چشمان خود را گشودند، دانستند که چه خطر بزرگی آنان را تهدید می کند.

بنابراین یهود نسل تازه ای را برای پیشرفت مقصود خود به وجود می آورد، تمام کسانی که مردم شمال آلمان و مردم جنوب آلمان را به جان هم می انداختند تا از اختلاف آنان سوء استفاده نمایند، آنقدر به کار خود ادامه دادند تا آتشی لهیب را به راه اندختند و ثمره آتشی که آنها روشن کردند انقلاب بود.

اگر کسانی که اطراف این آتش بودند و افرادی که خود را ناسیونالیست می دانستند، هنگامی که این افراد با فعالیت های خود مشغول تقسیم کردن آلمان در باویر بودند، کمی هوشیاری به خرج می دادند، این افراد خیانتکار موفق نمی شدند آتش انقلاب را روشن کنند. هر وقت یک انقلاب ضد ملی در کشوری آغاز می شود، گناه از کسانی است که با آنها ندانسته همکاری کرده اند و در غیر اینصورت اگر بعد از سال 1918 کارگران آلمان هوشیار بودند این عناصر ناپاک در روشن کردن آتش انقلاب موفق نمی شدند.

زیرا به طوری که دیدیم به محض این که جنبش غیر ملی به مقصود خود رسید، رئیس آن سازمان که رهبری انقلاب را در دست داشت، در باویر خود را نماینده منافع عمومی باویر معرفی کرد.

در همین گیر و دار یهود بین المللی که در سایر کشورها انجمن داشت به فریاد دوستان خود رسید و در ابتدای امر مطبوعات یهودی را در باویر به راه انداخت. آنها حساب کار خود را کرده بودند این مطبوعات شرقی که مدت ها روزنامه ها و مطبوعات وابسته به خود را تقویت نموده بودند و در تمام شهر های آلمان به نام این که از منافع عمومی دفاع می کنند، شروع به کار کردند و انقلاب را به نفع خود تمام کردند.

<http://www.WorldWar2.ir>

<http://www.NaziCenter.ir>

انجمن مرجع جنگ جهانی دوم

انجمن تخصصی نازی و رایش سوم

اما نقشه آنها بسیار ماهرانه بود، کورت آبتز، که از طرف یهودیان نمایندگی داشت، به نام اینکه قصد دارد با نمایندگان رایش که موجبات شکست آلمان را فراهم کرده بودند مبارزه کند، خود را به میان ملت باویر انداخت و با آنها هم رنگ شد و احساس بدبینی ملت آلمان را بر علیه زمامداران سابق زیاد کرد و آنقدر کوشید تا توانست آنچه را که برای آلمان مانده بود را نابود کند و با این فعالیت های گستاخانه، رایش آلمان را در حلقوم بولشویسم انداخت.

بعد از مرگ او باز هم تاکتیک و روش او را دنبال کردند. مارکسیست که توانسته بود آینده شرافت آلمان را لگد مال کند و تمام روسا و فرمانده هان سابق را به لجن کشیده و همه را به دور خود جمع کرد و با تبلیغات و سم پاشی های ماهرانه کار را به جایی رساند که تمام سلطنت طلبان یک مارکسیست هفت آتشفشان از آب در آمدند.

مبارزه شدیدی که بین کارگران و سربازان به نام جمهوری ملی علیه آزادکنندگان باویر بود در گرفته بود، در اثر تبلیغات دشمن صورت مبارزه کارگران باویر علیه میلیتاریسم های پروسی در آمد.

به همین جهت است که ثابت می شود برای چه نابودی جمهوری کارگری دارای آن اثری نبود که در سایر شهرهای آلمان به وجود آمد و به جای آنکه ملت را هوشیار کند، باویر ها را بیش از پیش علیه پروس تحریک کرد.

در همین موقع بود که حزب ما روی کار آمد و مبارزه شدید خود را علیه عناصر افراطی را آغاز نمود.

گمان می کنم به یاد ندارم مبارزه را که در ابتدای امر با پروس ها آغاز نمودم از لحاظ شدت عمل سابقه داشته باشد. در همان موقع که آتش اختلاف بین پروس ها و مجامع کارگران آلمانی روشن بود، در مونیخ و شهرهای دیگر جلسات ما به طور مرتب ادامه داشت در حالی که پروس ها و مردم آلمان در مقابل ما ایستاده بودند.

پروسی ها در مقابل تشکیل جلسات ما به قدری عصبانی و خشمگین بودند که بارها اتفاق افتاد که افراد آنان برای برهم زدن مجامع ما جان خود را از دست می دادند ولی در همان حالی که با ما مبارزه می کردند، فریاد می کشیدند:

مرده باد پروسی ها. آنها در عین اینکه با ما دشمن بودند، برای نابودی پروسی ها هم می کوشیدند!

یکی از نمایندگان باویر در رایش فریاد زده بود " مردن در بدبختی هزار بار بهتر از پوشیدن لباس پروسی است". باید در جلسات آن روز کسی حضور داشت تا بدانند برای من چه معنی داشت وقتی برای اولین بار در جلسه ای در محل لوان بروکر مونیخ برپا شده بود در حالی که جمعی از دوستان مرا احاطه کرده بودند چگونه علیه آنان میدان داری می کردم.

آنها دوستان دوران جنگ من بودند که برای حمایت من در جلسات حاضر می شدند و در زمانی که دسته جات عصبانی و فریاد کنان به طرف ما حمله می کردند آنها از دل و جان برای متفرق ساختن دشمنان که با مشت های گره کرده به سمت ما می آمدند، از هیچ نوع فداکاری مضایقه نداشتند.

<http://www.WorldWar2.ir>

<http://www.NaziCenter.ir>

انجمن مرجع جنگ جهانی دوم

انجمن تخصصی نازی و رایش سوم

افرادی که به جلسات ما حمله می کردند غالباً از راهزنان و غارتگران بودند که همیشه در پشت جبهه ها مانند دزدان پرسه می زدند در حالی که ما در صف اول سینه های خود را سپر گلوله قرار می دادیم.

این صحنه ها با این همه وجود برای من اهمیت داشت، دسته های کوچک دوستانم به هم فشرده شده و همان ها بودند که بعدها با فداکاری تمام در مرگ و زندگی از من حمایت می کردند.

این نبردها که در تمام مدت سال 1919 ادامه داشت در اوایل سال 1920 شدت یافت، در آن سال جلسات زیاد تشکیل شد و به طوری که به خاطر دارم در جلسه ای که در محل واگژ تشکیل شده بود، دوستان من که در این مدت رفته رفته زیادتر شده بودند، در برابر حملات شدید آنان پایداری نمودند و چند بار اتفاق افتاد که رفقایم دوازده نفری با مشت و لگد به طرفی پرتاب شده و در زیر پاها آنان را لگد مال می کردند و مانند اجساد مرده و نیمه جان به خارج رانده شدند .

این جنگ و گریزها که اتفاق و همکاری رفقا در حالی که من در راس آنان قرار داشتم تکرار می شدند و مدتی چند ادامه یافت و هریک از ما این مقاومت های شدید را جزء وظیفه مقدس خود می دانست. امروز هم باعث افتخار من است که می توانم بگویم که با کمک دوستان و همکاران توانسته بودیم به این ماجراها خاتمه داده و از هر طرف راه تجاوز را بر روی آنان مسدود کنیم.

اگر گاهی می گویم که در بین ملت کسانی بودند که به ما خیانت کردند باید اذعان کرد که غالب آنان گناهی نداشتند و بیشترشان مردمی بودند که زود فریب می خوردند و ضرر و نفع خود را درست تشخیص نمی دادند ولی این ضعف و سستی را نمی توانستم به رهبران و هدایت کنندگان آنان نسبت بدهم زیرا آنها مردمانی باهوش بودند و با علم یقین می دانستند رفتارشان مخالف اصول ملیت آلمان است. امروز که سال ها از آن تاریخ گذشته آنها را در ردیف خیانتکاران قرار می دهم.

تنها چیزی که گاهی از اوقات کار مبارزات ما را دشوار می ساخت، زرنگی و مهارت آنان بود که می توانستند با ظاهر سازی اعتقادی را که دارند، از نظر عامه مخفی نمایند و یا در فدراسیون های متشکل و پیگیر دسیسه بازی های خود را دنبال کنند.

این مطلب نیز برای ما مسلم بود که ایجاد نفرت مردم را علیه پروسی ها همین فدراسیون های غیر ملی فراهم کرده بودند، برای همه کس تعجب آور بود که چگونه یک ملت آلمانی اصیل بنام فدراسیون حاضر شده اند دولتی که برای آنها خدمت کرده است را واژگون سازند.

همان طور که یهودیان قبل از انقلاب توانسته بودند توجه عموم ملت را از فعالیت های آماده ساختن مردم برای جنگ جهانی و اعمالی که از آنها در زیر پرده انجام می شد، منحرف سازند بعد از انقلاب هم همان طور که ملت

<http://www.WorldWar2.ir>

<http://www.NaziCenter.ir>

انجمن مرجع جنگ جهانی دوم

انجمن تخصصی نازی و رایش سوم

باویر را علیه پروسی ها تحریک نمودند اعمال غارتگری خود را که علیه ملت آلمان آغاز نموده بودند مخفی ساختند.

با این برنامه منظم موفق شدند یکی را علیه دیگری تحریک کنند که از جمله در هم ریختن جمعیت های ملی و برانگیختن مردم باویر علیه پروسی ها بود.

در این جنگ ها که در خاک آلمان آغاز شده بود حتی یک نفر از یهودیان هم از بین نرفت بلکه قربانیان این انقلاب داخلی میهن پرستانی بودند که یکی بعد از دیگری از هم جدا شده و برخلاف مصالح ملی آتشی لهیب روشن کردند.

این اعمال اگرچه به نفع یهودیان تمام شد اما در ضمن عمل ترتیباتی پیش آمد که توجه یهود به طرف دیگری جلب شد و خسارات زیادی بر آنها فراهم ساخت.

در سال 1918 هنوز احساسات ضد یهودی یا نژادی در آلمان رواج نداشت و کسی جرأت نمی کرد نام یهودی را به نحو بد بر زبان بیاورد و اگر کسی این حرف ها را می زد نگاه های بدی به او می کردند و یا اینکه در مقابل این سخنان لب به اعتراض می گشودند.

اولین اقدام و کوشش ما برای این که به ملت آلمان نشان بدهیم دشمنان آنها چه اشخاصی هستند این بود که به تدریج معایب و مفسد کار را ارائه دهیم زیرا غیر از این که آهسته و به تدریج پیش برویم چاره ای نداشتیم.

با این که سازمان دفاعی در ابتدای امر نمی توانست در مقابل این دشمن خانگی کار بزرگی صورت بدهد. این سازمان در آن بحران سوسیالیستی، بسیار مفید بود.

در پایان سال 1918 که جمعیت سوسیال دموکرات ریشه گرفت با فعالیت های خود توانست به این جمعیت دفاعی کمک برساند.

اعمال فعالیت های ما اگر چه در آغاز امر جنبه عمومی نداشت و دشمنان توانستند به طور آشکار مرا که در راس آنان قرار داشتم درست نمی شناختند اما مبارزات پیگیر ما این جنبش را به همه کس شناساند و دانستند حزب ناسیونال سوسیال یک حزب کاملا ملی است که با هیچ نیرویی نمی توان آن را نابود کرد. ما در فاصله این سال های بحرانی به همه کس نشان دادیم که حزب ناسیونال سوسیال نمی تواند خدمت گذار باوفای منافع سیاسی دولت های ائتلاف باشد، این حزب باید یک روز صاحب و مالک ملت آلمان باشد، او وظیفه دار است که زندگی مردم آلمان را تجدید حیات بدهد و این زندگی جدید همراه با یک رشته تحولاتی است که به تدریج باید برنامه وسیع انجام شود هرچه نقشه او با پیروزی نزدیک شود و به همان نسبت آزادی فردی که اساس نقشه ما است صورت حقیقت به خود خواهد گرفت.

<http://www.WorldWar2.ir>

<http://www.NaziCenter.ir>

انجمن مرجع جنگ جهانی دوم

انجمن تخصصی نازی و رایش سوم



# نبرد من

به قلم آدولف هیتلر

انجمن مرجع جنگ جهانی دوم

فصل بیست و دوم :

انجمن تخصصی نازی و رایش سوم

پروپاگاندا و مسئله سازمان

NAZICENTER.IR

کاری از

انجمن مرجع جنگ جهانی دوم

و

انجمن تخصصی نازی و رایش سوم

<http://www.WorldWar2.ir>

<http://www.NaziCenter.ir>

انجمن مرجع جنگ جهانی دوم

انجمن تخصصی نازی و رایش سوم

سال 1921 برای من و سایر اعضای حزب از چند نقطه نظر معنا و مفهوم خاصی داشت.

پس از این که وارد حزب کارگر آلمان شدم از همان روز اول سمت مامور تبلیغات را به عهده گرفتم و این رشته را برای پیشرفت کارهای حزبی بسیار مؤثر می دانستم و به آن اهمیت زیاد می دادم .

بدیهی است که این کار مشکلی بود که شخصی بتواند فکر و نظر خود را از راه تبلیغات در مغز دیگران نفوذ بدهد و جمعی کثیر را که هر کدام دارای عقیده ای جداگانه هستند و در صحت عقیده خود ایمان دارند با تبلیغات با خود موافق سازد.

بنابراین در هر یک از سازمان های سیاسی تبلیغات مقدم بر هر چیز است زیرا باید با تبلیغات خود عقاید دیگران را واژگون سازد زیرا این امر بدیهی است که هر سازمان دارای یک رشته عوامل سازمانی است که بدون این وسائل پیشرفت آن ممکن نیست و تبلیغات هم در نقش آخر یکی از عوامل بسیار مهمی است که بدون آن سازمان مانند مرده ای می ماند که با زور و جبر بخواهند آن را زنده نگاه دارند .

وقتی یک سازمان در حال تشکیل شدن است بزرگترین خطر که ممکن است آن را واژگون سازد این است شخصی که مامور تبلیغات است از عهده انجام وظیفه بر نیاید چنانچه این وظیفه را به درستی انجام ندهد قادر نخواهد شد در برابر حسادت و کارشکنی های دشمنان مقاومت کند و همین عدم توانایی برای آینده سازمان بسیار خطرناک خواهد بود .

به همین دلیل است که بایستی در یک مدت معین به وسیله تبلیغات یک نوع نظریه را به عنوان نقطه نظر اصلی در بین مردم انتشار دهد سپس در بین شنوندگان و اعضای حزب به جستجو پرداخت که این تبلیغات در فکر کدام تاثیر بیشتر داشته و وقتی چنین کسی پیدا شد او را قهرمان حزب یا به زبان خودمان او را فوهر خواهیم نامید .

گاهی این طور پیش می آید که اشخاص ناتوان که در زندگی عادی مرد فوق العاده نبوده اند در حزب سیاسی تشکیل قهرمان بالفطره در می آیند و این دلیل آن این است که اگر کسی یک تئورسین قابل باشد او در مسائل حزبی قهرمان خواهد شد زیرا بارها دیده شده است بسیاری از اشخاص که گوینده حزبی هم بوده اند نتوانسته اند به عنوان قهرمان در حزب شناخته شوند.

بر خلاف این اصل هم به طور انگشت شمار دیده شده است خیلی به ندرت اتفاق افتاده که تئورسین های بزرگ برگزیدگان حزب بشوند از این نقطه نظر که عظمت تئورسین و وسعت سازندگی در درجه اول بر اساس شناختن قوانین و مقررات درست قرار دارد و سازنده یک حزب در مرتبه اول بایستی یک روانشناس دقیق باشد و مردمان را به طوری که هستند بشناسد و در اختلاف سطح فکر و فراگیری افراد وارد باشد.

<http://www.WorldWar2.ir>

<http://www.NaziCenter.ir>

انجمن مرجع جنگ جهانی دوم

انجمن تخصصی نازی و رایش سوم

او باید قبل از اینکه بتواند درباره دیگران قضاوت کند خود را به طوری که لازم است بشناسد بایستی به درجه حماقت و کند فهمی افراد وافق باشد تا بتواند با در نظر گرفتن و اصول و مقدمات ضروری افراد را رهبری کند و در فکر آنان نفوذ کند و راهی را که باید پیش بگیرند نشان بدهد .

از طرف دیگر خیلی کم اتفاق می افتد که یک تنورسین بتواند قهرمان حزب شود و چه بسا اشخاصی دیده شده اند که ادعای سازندگی دارند اما با اینکه از لحاظ علمی بسیار پیشرفته اند نمی توانند دارای اراده محکم یک سازنده باشند .

یک سازنده حزب که لیاقت خود را نشان می دهد و می خواهد فکری را در گروه کثیری نفوذ بدهد بایستی یک روانشناس کامل باشد و اگر مقصود او عوام فریبی باشد نمی تواند کاری صورت بدهد بلکه بایستی به آنچه می گوید و انجام می دهد ایمان داشته باشد زیرا بدون ایمان شخصی قادر نخواهد شد سازندگی کند .

یک چنین شخصی که دارای شرایط کامل باشد او سازنده بسیار قابلی است و از یک تنورسین که فقط روی فکر و نقشه شخصی کار می کند موفق تر است زیرا این تنورسین برای خودش فکر می کند و خود را از مردم جدا می داند و کسی که از مردم جدا بود برای مردم مفید نخواهد بود .

راهنمایی و رهبری کردن عبارت از این است که کسی بتواند توده ملت را از جا حرکت بدهد استعداد حرکت دادن مردم یک صفت ممتازی است که ممکن است در تمام قهرمان ها پیدا نشود .

درباره این موضوع برای ما مشکل است که بگویم چه کسی میتواند درک کند و خوب اداره کند .

طبیعت انسان ها مختلف است یکی زرنگ تر از دیگری و دیگری نادان تر و کم استعداد تر از سومی است .

بهترین مفهوم تنوری بی نتیجه خواهند ماند وقتی قهرمان نتواند افکار مردم را به طرف خود جلب کند ولی از طرف دیگر استعداد یک تنورسین و یک سازنده با یک قهرمان واقعی در وجود یک نفر پیدا نمی شود و اگر وقتی این سه استعداد در یک فرد واحد جمع شد یک مرد فوق العاده به وجود آمده است .

بطوری که قبلا نیز اشاره کرده بودم از ابتدای امر من خودم را برای امور تبلیغات اختصاص داده بودم و می بایست به تدریج با تبلیغات خود هسته مرکزی را تشکیل بدهم و آنان با فکر و سیستم جدید پرورش یابند تا بتوانند در آینده نزدیک عوامل سازندگی سازمان جدید را به وجود بیاورند .

به این دلیل است که هدف تبلیغات همیشه مقدم بر سازندگی است اگر یک حزب و گروه جدید قصد آن دارد که دنیائی را واژگون ساخته و به جای آن جامعه جدیدی بسازد باید با فکر روشن بتواند کادر رهبری را تقویت کرده و بر طبق اصول ذیل اساس حزب را پایه گذاری کند :

هر جنبش و حزب جدید که مواد اولیه انسان ها را به وجود آورد بایستی در ابتدا دو گروه تهیه کند .

<http://www.WorldWar2.ir>

**انجمن مرجع جنگ جهانی دوم**

<http://www.NaziCenter.ir>

**انجمن تخصصی نازی و رایش سوم**

گروه اول طرفداران و گروه دوم اعضای حزب .

وظیفه تبلیغات تهیه کردن طرفدار و سازمان حزب اعضای حزب را فراهم می‌کند.

طرفداران حزب کسانی هستند که با ایمان کامل اعضای حزب را باید تربیت کنند.

طرفدار حزب کسی است که به آنچه می‌گوید ایمان دارد و اعضای آن برای پیشرفت هدف حزب مبارزه می‌کنند.

طرفداران به وسیله تبلیغات سازمان رهبری می‌شوند و اعضای حزب به رهبری سازمان ناچار است برای تهیه طرفداران جدید به وسیله سازمان خودش کار کند و با این ترتیب در حالی که طرفداران زیاد می‌شود بر تعداد اعضای جدید نیز افزوده خواهد شد .

طرفدار بودن عبارت از شناسایی کامل برنامه هدف حزب است و عضو حزب بودن لازمه اش این است که بتواند از منافع حزب خود دفاع کند، در مقابل شش طرفدار به زحمت دو عضو به وجود می‌آید زیرا طرفدار بودن لازمه اش شناسایی کامل هدف حزب است .

اما کسی که بخواهد عضو شود بایستی جرأت داشته باشد تا بتواند هدف حزب را به طوری که وجود دارد منتشر کند بایستی حداکثر اعضای حزب به اصول حزبی آشنا باشند و معلوم است که بیشتر اوقات کسانی که حزب را درک می‌کنند بیشتر در حداقل قرار دارند .

بنابراین دستگاه تبلیغات بایستی همیشه در هر لحظه به این حقیقت پی برده و رفتارش طوری باشد که بتواند برای خود طرفدارانی تهیه کند سازمان هم در مقابل آن وظیفه دارد برجسته ترین افراد را بین طرفداران انتخاب کند به این سبب دستگاه تبلیغات نباید برای پیشرفت مقصود از او دست بکشد بلکه او باید به تدریج و با خونسردی تمام پیش برود و لیاقت و استعداد هر کدام را تشخیص داده هوش و فراست و شناسایی و دانش آن ها را تقویت کند در حالی که سازمان در همان گیرودار افرادی را بین اعضا انتخاب خواهد کرد که بتوانند در پیروزی و پیشرفت حزب مؤثر باشند.

\*\*\*

دستگاه تبلیغات وظیفه دار است که دکتترین و فلسفه جدیدی را در افکار مردم نفوذ بدهد و سازمان نظارت دارد که کدام افراد از نظر روانشناسی برای تقویت روحیه مردم مفید خواهند بود.

\*\*\*

<http://www.WorldWar2.ir>

<http://www.NaziCenter.ir>

انجمن مرجع جنگ جهانی دوم

انجمن تخصصی نازی و رایش سوم

دستگاه تبلیغات فکر جدید را در مردم نفوذ می دهد تا در روز پیروزی از او پشتیبانی کنند و در حالی که سازمان با استخوان بندی اعضای خود برای به دست آوردن پیروزی تلاش می کند و آنان را برای مبارزه آماده می سازد در دستگاه تبلیغات هم نظارت دارد تا آن ها بتوانند افرادی مصمم و با اراده به منظور نفوذ در مردم تهیه نمایند .

\*\*\*

امر بدیهی است هر چه دستگاه تبلیغات روی یک میزان معین پیش برود به همان نسبت پیروزی مسئله برای آن ها است زیرا آنها افرادی را برای مبارزه آماده می سازند و هر چه تعداد مبارزه کنندگان بیشتر افت کند وصول به مقصود نزدیک تر خواهد شد. زمانی که پروپاگاندا توانست فلسفه جدیدی را در مغزهای مردم رسوخ بدهد سازمان در مقابل آن می تواند با یک مشت مردم از این پیشرفت بهره برداری کند .

بنابراین دستگاه تبلیغات و سازمان یعنی طرفداران و اعضای حزب وظایف مشترکی در برابر هم خواهد داشت هر چه دستگاه تبلیغات حزبی خوب کار کند به همان نسبت اعضای برجسته و مؤثر زیاده تر فشرده می شوند و در مقابل آن تعداد طرفداران هر چه زیاد تر شود اعضای حزب کمتر می شود یعنی همه به صورت پارتیزان های فعال در می آیند و بر خلاف آن هر چه دستگاه تبلیغات ضعیف شود در مقابل آن باید سازمان حزب قوی تر باشد و باز هم هرچه که پارتیزان های یک حزب ضعیف باشد بایستی در مقابل آن در صورتی که بخواهند پیشرفت کنند تعداد اعضای حزب اضافه شود.

\*\*\*

اولین وظیفه دستگاه تبلیغات ساختن افرادی است که بتوانند سازمان های آینده را پایه گذاری کنند و اولین وظیفه سازمان ساختن افراد برای ادامه دستگاه تبلیغات است.

وظیفه دوم دستگاه تبلیغات بهم زدن افکار مردم است تا بتوانند آن ها را برای فلسفه جدید آماده سازند در حالی که وظیفه سازمان در این مرحله آن است که برای تقویت خود و پیروزی فلسفه جدید افراد را برای مبارزه آماده سازد.

\*\*\*

در یک انقلاب هنگامی ممکن است پیشرفت قطعی آنان متوقف شود که یک فلسفه جدید مردم را تحت تعلیم و آموزش قرار دهد و اگر در این مورد حداقل مردمان هم قیام کنند می توانند پایه های انقلاب را سست و طرفداران آن را به سوی خود بکشانند .

\*\*\*

به عبارت دیگر باید بگوئیم .

<http://www.WorldWar2.ir>

<http://www.NaziCenter.ir>

انجمن مرجع جنگ جهانی دوم

انجمن تخصصی نازی و رایش سوم



در تمام جنبش های سیاسی که بخواهند وضع اجتماع را در هم بریزند دستگاه تبلیغات بایستی مانند ریزش آب و سیلاب افکار جدید را در مغزهای مردم رسوخ بدهد و بایستی این فکر تازه را در نظر آنان روشن و آشکار سازد تا بتواند با یک گروه متشکل و پا بر جا افکار و فلسفه های قدیم را متزلزل سازد.

با توجه به این موضوع که دستگاه تبلیغات باید محکم و فعالیت آن پشت سر هم باشد از طرف دیگر لازم است که فکر فلسفه جدید دارای ریشه و پایه و اصلی محکم باشد که بتواند در قالب های مردم رسوخ کند.

سازمان حزبی افراد خود را بین کسانی انتخاب می کند که در اثر تبلیغات کاملا ماهیت سابق خود را از دست داده اند هر چه سازمان حزبی که به وسیله تبلیغات به وجود آمده وسیع تر شود و بزرگتر باشد دستگاه تبلیغات هم به همان نسبت وسعت خواهد یافت.

عالی ترین وظیفه سازمان این است که مراقبت کند اگر بر حسب اتفاق بین اعضای حزبی تفرقه ای حاصل شود این تفرقه و تجزیه داخلی به جدایی و انفکاک منتهی نشود زیرا همین تفرقه های حزبی ممکن است باعث رکود و عقب ماندن کارها شود و پس از آن باید مراقبت کند که احساس حمله و دفاع در بین افراد تقویت شود و روز به روز روحیه آنان برای مبارزات حزبی و سیاسی محکم تر شود.

به این ترتیب لازم نیست که اعضای حزبی به طور نامحدود زیاد شود زیرا حزب احتیاجی به سیاهی لشکر ندارد بلکه اگر در بین افراد قهرمانی انگشت نما یافت شوند این عده ی قلیل می توانند به جای سیاهی لشکر با رشادت تمام کارهای برجسته ای انجام دهند زیرا تجربه ثابت کرده است حزبی که اعضای آن روز به روز زیاد میشود به همین علت کثرت جمعیت دچار ضعف خواهد شد.

جمعیت های فشرده انرژی لازم را از دست می دهند و نمی توانند با یک تصمیم جدی در حالی که اختلاف نظر دارند کارهای واقعی را انجام دهند.

هر چه یک ایده و فکر که سازمان اصلی انقلاب به شمار می آید عمیق و اصولی باشد مامورین تبلیغات آن باید فعال تر باشند زیرا اگر فعالیت آنها زیاد نباشد افراد ضعیف و بورژواهای راحت طلب به آن توجه نخواهند کرد آنها ممکن است در درون خود و برای خودشان پارتیزان هائی بازنده هرگز نخواهند توانست به طوری که شایسته است به اعماق این فلسفه نزدیک شوند.

از این جهت است که همیشه گفته اند که افکار انقلابی زمانی می تواند یک ملت را از جای خود تکان بدهد که دستگاه تبلیغات آن فعالیت بیشتر داشته باشد زیرا یکی از شرایط مهم تبلیغات فعالیت خستگی ناپذیر آنها است و بایستی دست به مبارزه های شدید بزنند تا بتوانند پیروزی را به دست بیاورند.

<http://www.WorldWar2.ir>

<http://www.NaziCenter.ir>

انجمن مرجع جنگ جهانی دوم

انجمن تخصصی نازی و رایش سوم

بزرگترین خطری که ممکن است یک جنبش سیاسی را تهدید به نابودی کند این است که اعضای آن با پیشرفت های سریع رو به افزایش بگذارند. اعضای یک حزب تا وقتی که باید مبارزه کنند بایستی افراد ضعیف و سست عنصر را از جمع خود خارج سازند و بارها دیده شده است که وقتی حزب رو به پیشرفت گذاشت این افراد نیز خودکارانه قدم به میدان مبارزه خواهند گذاشت .

شاید به همین دلیل باشد که گاهی از اوقات جنبش های پیشرفته به طور ناگهان قبل از این که کار خود را تمام کنند عقب می مانند و با یک نوع تلاش مذبوحانه دچار جدائی و انفکاک می شوند.

این قبیل جمعیت ها وضع غیر عادی دارند و در ابتدای کار در کارهایشان عوامل نامطلوب پیش آمده و هر روز بر تعداد آنان افزود شده و در مبارزات حزبی نیز غالباً دچار شکست شده اند.

این افراد منافع حزب را با منافع شخصی مقایسه می کنند و با این سستی با حزب آشنا نمی شوند و تعصبات جاهلانه غالباً نیروی دفاعی آنان را متزلزل و یا این که بر طبق معمول بورژواها که به هیچ چیز عقیده ندارند درباره آن خواهند گفت: این حزب هم مثل سایر احزاب بی مایه است.

پس لازم است که یک حزب مترقی برای حفظ و نگهداری خود به محض این که راه پیشرفت را در پیش گرفت با حزب خود تماس نزدیک داشته باشد و برای تقویت بنیه دفاعی خویش سازمان حزب را از نظر کلی توسعه بدهد و فقط با این سیستم است که حزب می تواند هسته مرکزی خود را نگهداری کند .

تمام احزاب سیاسی و مذهبی پیشرفت خود را باید مرهون شناسائی کامل اصول مسلم خود بدانند، هیچ پیشرفت پی گیر بدون مراعات این قوانین به دست نخواهد آمد.

\*\*\*

تا وقتی که عهده دار اداره امور دستگاه تبلیغاتی حزب بودم نه فقط کوشش داشتم که زمینه مساعدی برای پیشرفت کار به دست بیاورم بلکه با نهایت خشونت و سرسختی وظایف لازم را انجام می دادم و تلاش من بیشتر بر این بود که انفکاک و جدائی در بین اعضای حزب بوجود نیاید .

هرچه شدت عمل من بیشتر می شد سست عنصران و ناتوانان به حرکت می آمدند، رفتار من اگر چه خشونت زیاد داشت و ممکن بود افراد را از من برنجاند معهذاً در پایان کار با من هم عقیده می شدند و نظر عمومی بر آن شد که مخصوصاً در کارهای حزبی و سیاسی شدت عمل و مراقبت کامل از وظایف ضروری آن ها است و نمی توان سرنوشت یک حزب را به دست کسانی داد که با تعصبات و نظرهای شخصی می خواهند کار کنند.

تا اواسط سال 1921، فعالیت های ما با موفقیت تمام پیشرفت نمود و در اواخر تابستان همین سال بعضی حوادث نامطلوب بیشتر ما را به مردم شناساند اما هنوز دستگاه تبلیغات ما روش خود را ادامه می داد.

<http://www.WorldWar2.ir>

<http://www.NaziCenter.ir>

انجمن مرجع جنگ جهانی دوم

انجمن تخصصی نازی و رایش سوم

پس از چندی که فعالیت های ما وسعت یافت لازم به نظر رسید که بعضی تغییرات در داخله حزب ایجاد شود به این منظور ریاست حزب مسئولیت های وسیع تری به عهده گرفت و کارها بین اعضای رئیسه تقسیم گردید و هر کدام به عهده گرفتند که در حدود مسئولیت خود فعالیت حزبی را ادامه بدهند.

از اول اوت سال 1921 فعالیت های داخلی حزب به عهده من واگذار شد افرادی فعال با استعداد با من همکاری می کردند که در فصل آینده به طور اختصار به شرح آن ها خواهم پرداخت.

در سال های 1919 و 1920 یک کمیته مرکزی از طرف اعضای حزب برای رهبری کارها تشکیل گردید و این کمیته مرکزی دارای یک رئیس و معاون خزانه داری بود و یک منشی با معاون خود هم در این کمیته مشغول کار شد و یک رئیس و معاون کل هم بر این سازمان جدید حکومت می کرد و به این کمیته یک کمیته دیگر مرکب از چند عضو و رئیس تبلیغات اضافه گردید و به وسیله اکثریت اعضا مانند یک پارلمان واقعی درباره مسائل مهم مذاکره می شد و نسبت به آن رای موافق یا مخالف می دادند.

در این جلسات شخصیت ها مورد نظر نبود هر کدام می توانستند در هر رتبه و شغلی که هستند برای بهبود کارها پیشنهاد کنند و با رای اکثریت آن را به تصویب برسانند.

در این جلسات همان مقررات سخت که در انجمن های دولتی برگزار می شد وجود داشت این کمیته برای خودش منشی و صندوق دار مخصوص داشت و افرادی هم عهده دار کارهای سازمانی و دسته دیگر فعالیت های تبلیغاتی را اداره می کردند.

اما تصمیم من در این کمیته ترتیب خاصی داشت و پس از این که کارها بین افراد تقسیم گردید من تنها کسی بودم که مسئولیت خاص کارها را اداره می کردم.

رئیس اول کمیته مسئولیت راهنمایی اعضای حزب را بر عهده داشت و تمام قوای کمیته در اختیار او بود و یکنواخت هر یک از اعضا را به انتخاب خود برای فعالیت های حزبی انتخاب کنند و البته هر یک از این افراد در کاری که به او واگذار می شد مسئولیت داشت فقط از رئیس اطاعت می کردند زیرا او تنها کسی بود که می توانست درباره هر کار تصمیم بگیرد و افراد را برای فعالیت های مخصوص اعزام دارد.

این مسئولیت شخصی کم کم در حزب ما مرسوم شد و همه می دانستند در کاری که باید انجام دهند در مقابل رئیس خود مسئولیت دارند.

این ترتیب مدت ها در مرکز ادامه داشت بلکه در هر جا که شعبه ای از حزب ما بوجود می آمد حتی در کوچکترین دهکده این مقررات انجام می شد و هر کدام می دانستند در کاری که باید انجام دهند آزادی دارند و به همین آزادی مطلق به آن ها قدرت بیشتر می داد.

<http://www.WorldWar2.ir>

<http://www.NaziCenter.ir>

انجمن مرجع جنگ جهانی دوم

انجمن تخصصی نازی و رایش سوم

در سال 1919 هنگامی که من وارد این جمعیت شدم، حزب نه مردان فعالی داشت و نه مقرراتی برای آن وضع شده بود حتی از داشتن کاغذ و قلم و مهر و یا کاغذهای مارک دار محروم بودیم.

محل حزب هم در یکی از مهمان خانه های آجگو فروشی بود که آمد و رفت مردم هم در آن جا بسیار کم بود و بعدها از آن جا به کافه دیگر انتقال یافت.

البته در آن روزها وضع بسیار مشکلی داشتیم و من از همان روزهای اول درصدد بودم جای مناسب تری برای خودمان پیدا کنم و درصدد بودم که یک سالن بسیار وسیعی که محل آمد و رفت اکثریت مردم باشد اجاره کنم.

در محل آجگو فروشی قدیم اسرنکر یک سالن کوچک سقف دار بود که در سابق یکی از زیرزمین های تاریک آجگو فروشی بایر به شمار می آمد.

این زیر زمین بسیار تاریک بود به همین مناسبت دسته جات مخفیانه در آن جا اجتماع می کردند کوچه تاریکی که پنجره این زیرزمین به روی آن باز می شد به قدری تنگ و تاریک بود که حتی در روزهای روشن تابستان این اتاق ظاهری تاریک و وحشتناک داشت.

این زیر زمین اولین پناهگاه ما بود. چون اجاره ماهیانه آن از پنجاه مارک تجاوز نمی کرد (در حالی که این مبلغ هم برای ما بسیار زیاد بود) در این محل نمی توانستیم کار بزرگی صورت بدهیم. حتی میز و صندلی آن را برده بودند و آن محل را به صورت یک دخمه وحشتناک درآورده بودند.

با این حال اجتماع ما در آنجا پیشرفت قابل ملاحظه ای کرد، کم کم برای آن جا روشنایی برق فراهم کرده و بعدها صاحب یک تلفن هم شدیم.

بعد از آن یک میز با چند صندلی امانتی و بالاخره یک قفسه و چندی بعد دارای یک کمد بزرگتری شدیم و دو بوفه داشتیم که متعلق به صاحب منزل بود و برای نگهداری کاغذهای خود از آن استفاده می کردیم.

سیستم کار ما تا آن روز این بود که در هفته یکبار برای پیشرفت کار حزبی جلسه تشکیل بدهیم و لازم بود یک نفر را برای کارهای متفرقه استخدام کنیم.

این کار بسیار مشکلی بود، حزب ما آن قدر عضو نداشت که بتواند عهده دار این کار شود مگر این که یک نفر به طور داوطلب حداقل وقت خود را صرف این کار بکند یکی از سربازان به نام شوسلر که از رفقای قدیم اردوی جنگی بود و بعد از تجسس های زیاد او را پیدا کردند، او به عنوان اولین منشی برای کارهای حزبی گماشته شد.

او هر روز از ساعت شش تا هشت در دفتر ما کار می کرد و بعدها حاضر شد از ساعت پنج تا هشت بعد از ظهر با ما همکاری کند و چندی بعد تمام روز خود را در اختیار ما گذاشت و هر روز از اول صبح تا نیمه شب به کار مشغول بود.

<http://www.WorldWar2.ir>

<http://www.NaziCenter.ir>

انجمن مرجع جنگ جهانی دوم

انجمن تخصصی نازی و رایش سوم

او وفادارترین عضو حزب ما به شمار می آمد به طوری که همه چیز خود را در اختیار حزب گذاشت.

از همان روزهای اول شوسلر یک ماشین تحریر آدلر با خود همراه آورد که ظاهراً مال خودش بود.

این ماشین اولین اثاثیه حزب ما به شمار می آمد و بعدها در اثر همراهی اعضای حزب این ماشین خریداری شد.

برای نگاهداری کتاب ها و اسناد حزبی احتیاج به یک صندوق داشتیم. البته این صندوق برای نگاهداری پول های حزبی نبود زیرا ما آن قدر فقیر بودیم که گاهی از اوقات من از درآمد شخصی خود خرج می کردم یک سال و نیم بعد کارهای ما زیادتر شد و لازم بود که از این محل به جای دیگر نقل مکان کنیم.

در این محل بیش از یک اتاق در اختیار نداشتیم اما در محل جدید که در ناحیه کرنل ژاس قرار داشت سه اتاق با یک سالن بسیار بزرگ در اختیار داشتیم که از هر جهت مناسب بود و تا نوامبر سال 1923 در آن جا ماندیم .

در ماه دسامبر سال 1920 مجله هفتگی ولشربوداشتر را در اختیار گرفتیم، این روزنامه که با همکاری جمعی از راسیست ها اداره می شد به طور کامل عضویت ناسیونال سوسیال را پذیرفت در ابتدا دو بار در هفته منتشر می شد ولی از سال 1923 به صورت یک روزنامه یومیه درآمد و در اواخر اوت 1923 به قطع بزرگ منتشر گردید، من در کارهای روزنامه نویسی تقریباً تازه کار بودم و از روز اول از نویسندگی خوشم نمی آمد اما لازم بود که در مقابل مطبوعات نیرومند یهودیان یک نشریه سیاسی داشته باشیم.

این روزنامه به طوری که قبلاً اشاره شد وابسته به یکی از ارکان راسیست ها بود و با وجود تمام عیب ها و ناتوانی ها در مقابل مطبوت دشمن کاری صورت می داد بعضی مقاله های تند در آن انتشار میافت و راه مبارزه را به مردم نشان می داد .

من با این طریقه نویسندگی خوش بین نبودم و سعی می کردم روش آن را تغییر بدهم و برحسب اتفاق در این روزنامه با شخصی آشنا شدم که برای حزب ما خدمت زیاد انجام داده.

نام این شخص توماس آمان بود که در سال 1914 در میدان جنگ سمت ریاست مرا داشت و در مدت چهار سال جنگ ناظر لیاقت و کاردانی او بودم به طوری که او مشکل ترین کارها را با فراست و هوش مخصوصی انجام می داد.

در تابستان سال 1921 که ما گرفتار بحران بسیار شدیدی شدیم و عده ای از کارگران با عدم رضایت من رو به رو شدند برای حمل مشکلات حزبی به رییس سابق دوران جنگ خود مراجعه نمودم و از او خواهش کردم که ریاست امور مالی و بازرگانی حزب را به عهده بگیرد .

<http://www.WorldWar2.ir>

<http://www.NaziCenter.ir>

انجمن مرجع جنگ جهانی دوم

انجمن تخصصی نازی و رایش سوم



در آن روزها که آلمان وضع بسیار خوبی نداشت بعد از تردید و دودلی بالاخره رضایت داد به شرط این که در مقابل رفقای حزبی مجبور به شدت عمل باشد و به او اختیار تام داده شد که برای پیشرفت امور هر کاری می‌خواهد انجام دهد.

در اواخر سال 1922 وضع ما به خوبی روشن شده و برای هر یک از اعضای حزبی پرونده مخصوصی درست کرده بودیم.

از آن گذشته موفق شدیم امور مالی حزب را تقویت نماییم، مخارج روزانه در مقابل صورت حساب و قبض رسید به مصرف می‌رسید و مخصوصا مراقبت می‌کردیم که از هزینه های غیر لازم جلوگیری کرده و هزینه های فوری و لازم تر را مصرف کنیم.

با وجود مشکلات زیاد بااستثنای بعضی مخارج ضروری به طوری کارها را مرتب کرده بودیم که قرض های ما پرداخته شد و مقداری هم از مخارج صرفه جویی داشتیم.

هر یک از اعضا وظیفه خود را با صداقت تمام انجام می‌داد به طوری که از کسی شکایت نداشتیم و قرار بر این گذاشته بودیم که هر کس وظیفه خود را انجام نداد حق ندارد نام عضویت حزبی را به روی خود بگذارد.

رئیس جدید امور مالی حزب با وجود نفوذ فوق‌العاده ای که داشت اظهار می‌کرد هر یک از اعضای حزب با از خود گذشتگی کارها را آسان کنند، یک حزب جدید که می‌خواهد در مقابل مفسد اجتماعی مبارزه کند و به آن ایمان دارد باید خود را از تمام معایب و مفسد دور نگاه دارد این طور پیش آمد که در اداره روزنامه بعضی مستخدمین که وابسته حزب ملی باویری ها بودند و در اثر لیاقتی که داشتند آن ها را به کار گماشته بودند صفات ممتازی در انجام امور از خود نشان دادند.

به سبب حسن انجام عمل اعضای حزب ما بود که کارها به سرعت تمام پیش می‌رفت و در اثر خدمات صادقانه این ها بسیاری از اعضای وابسته حزب ملی باویر از بهترین ناسیونال سوسیالیست ها شدند و با صداقت تمام تا آخر برای پیشرفت کار ما همراهی کردند.

به طوری که عمل و افعال افراد حزبی برجسته بود که در همه جا شناخته می‌شد و هر کس که به کاری مشغول می‌شد بیشتر از وقت خود را برای پیشرفت امور اختصاص می‌داد.

این رئیس جدید چنان رفتار دلپسند مطبوعی داشت که مهر او در دل همه کس جا گرفت و کارها روز به روز بهتر می‌شد و با وجود این که مشکلات زیادی برای حزب فراهم می‌کردند او با خونسردی و شهامت تمام در هر مورد مفید واقع میشد.

<http://www.WorldWar2.ir>

<http://www.NaziCenter.ir>

انجمن مرجع جنگ جهانی دوم

انجمن تخصصی نازی و رایش سوم

در این مدت در اثر بحران های اقتصادی و کارشکنی دشمنان بسیاری از جراید تعطیل شد اما این شخص به قدری علاقه مندی نشان داد که نه تنها روزنامه ما تعطیل نشد بلکه پس از مدتی در ردیف بهترین جراید ملی درآمد.

سال 1921 از این جهت برای ما اهمیت داشت که چون من ریاست تمام کارها را بر عهده داشتم جلو مداخله دشمنان را گرفته و کمیته مرکزی ما توانست با فعالیت بیشتر کار کند.

این موضوع از آن جهت مهم بود که ضرورت نداشت مراقب اعمال و افعال اعضای حزب باشیم زیرا هر کدام با صداقت تمام به وظیفه خود رفتار می کردند و اگر حادثه ای هم پیش می آمد هر کدام از آن ها به نوبه خود برای رفع اشکال و مزاحمت مانند قهرمان با شهامتی بود.

از آن گذشته آن هایی که کاری از دستشان ساخته نبود کم کم از جمع ما خارج شدند و اگر کاری صورت نمی دادند اسباب زحمت هم نبودند.

در سی ام نوامبر 1923 نتایج این پیشرفت ها به انتها درجه رسید، وقتی که من در چهار سال پیش وارد حزب شدم حتی یک ورق کاغذ برای نوشتن نداشتیم اما در سی ام نوامبر 1923 زمانی که حزب ما مورد غارت و چپاول قرار گرفت به قدر یکصد و هشتاد هزار مارک طلا اثاثیه قیمتی داشتیم .

WORLD WAR 2  
انجمن تخصصی نازی و رایش سوم  
انجمن تخصصی نازی و رایش سوم  
NAZICENTER.IR

<http://www.WorldWar2.ir>

<http://www.NaziCenter.ir>

انجمن مرجع جنگ جهانی دوم

انجمن تخصصی نازی و رایش سوم

# نبرد من

به قلم آدولف هیتلر

انجمن مرجع جنگ جهانی دوم

فصل بیست و سوم :

مسئله سندیکاها

انجمن تخصصی نازی و رایش سوم

کاری از

انجمن مرجع جنگ جهانی دوم

و

انجمن تخصصی نازی و رایش سوم

<http://www.WorldWar2.ir>

<http://www.NaziCenter.ir>

انجمن مرجع جنگ جهانی دوم

انجمن تخصصی نازی و رایش سوم

پیشرفت سریع و کثرت تعداد نفرات حزب در جریان سال 1922 ما را وادار نمود که در یک مسئله مهم که تا کنون در مورد آن تصمیم قطعی گرفته نشده بود، وضع خود را روشن سازیم.

در روش های تحت مطالعه که در آن بتوانیم راهی را برای نفوذ در قلب مردم پیدا کنیم همیشه دچار یک اعتراض مهم و بزرگ می شدیم و یقین برای ما حاصل می شد که کارگران نمی توانند به طرف ما بیایند مگر اینکه از یک راه منافع آنها به طور کل حفظ شود و از لحاظ حرفه ای و اقتصادی تامین شوند و از طرف دیگر تا وقتی که منافع آنها در اختیار دسته ای باشد که از لحاظ روش سیاسی به او اعتراض داند، این امر امکان پذیر نخواهد بود.

این اعتراضات کاملاً اصولی بود، کارگری که مشغول حرفه مخصوص است تا وقتی که عضو یک سندیکا نباشد نمی تواند به حفظ منافع خود امیدوار باشد این کارگر در سندیکا فقط از لحاظ ارزش حرفه ای پشتیبانی نمی شود بلکه ادامه کار او در یک شغل تا وقتی است که عضو سندیکا باشد. اکثر کارگران در سوسیالیه های متشکل و وابسته به سندیکاها کار می کردند و این سازمان ها برای میزان حقوق با کارفرمایان مبارزه نموده و برای جلوگیری از قوس صعودی نرخ کالا برای کارگران اقدام نموده و برای یک درآمد قطعی، همبستگی تامین می نمود.

بدون هیچ تردیدی نتیجه این مبارزات برای منافع تمام کارگران در هر شغلی که بودند، مفید بوده و کارگر به خوبی می دانست که سندیکاها نمی توانند حقوق آنان را پایمال نمایند و در هر حال از حقوق و حق او دفاع خواهند کرد.

در موسسات بورژوازی این مسئله همیشه مورد توجه بوده است و آنها هرگز حاضر نبودند از نظر اخلاقی و مادی نفع کارگر را در نظر گیرند. نیروی کارگری در مقابل بورژواها به قدری بوده است که آنها نتوانسته اند مقاومت نمایند و برای حل این مشکل لازم به نظر می رسید که یک شخص ثالث اختلاف بین کارگر و کارفرما را حل کند و سندیکاها تا امروز نتوانسته اند از تمام حقوق کارگران و تامین آینده آنان دفاع کنند.

من در جلد اول این کتاب درباره هدف و ضرورت سندیکاها صحبت کرده ام. با اینکه امروز دولت ها از طبقه کارگر حمایت کرده اند و با توجه به اینکه این حمایت ها مفید نبوده، لازم است با یک وسیله جدید تغییرات کلی در وضع زندگی کارگر داده شود تا کارفرمایان نتوانند حقوق آنها را لگدمال کنند.

من در خطابه های خود کمی قدم را فراتر گذاشته و گفته ام که حق کارگر یک حق طبیعی است و تا وقتی کسانی باشند که تحت فرمان کارفرمایان زندگی می کنند هرگز نمی توانند احساس ملی و اجتماعی خود را حفظ کنند و حتی از حق انسان بودن خود استفاده نکرده اند. از بیانات خود اینطور نتیجه گرفتم که اگر یک چنین حمایتی برای کارگر لازم است شکل اسلوب آن باید با سازمان های تشکیلاتی کارگران به وجود بیاید.

این مفهوم کلی من تا سال 1922 تغییر نیافت اما لازم بود برای آن فرمول و روش قطعی به دست بیاید و آنچه را که تا امروز به دست آورده ایم کافی به نظر می رسد و باید از این نظر نتایج کلی به دست آورد.

<http://www.WorldWar2.ir>

<http://www.NaziCenter.ir>

انجمن مرجع جنگ جهانی دوم

انجمن تخصصی نازی و رایش سوم

بنابراین لازم است به سوالات زیر پاسخ داده شود.

اول \_ آیا وجود سندیکاها ضرورت دارد؟

دوم \_ ما که خود را به نام حزب نازی طرفدار منافع عموم می دانیم، می توانیم خود را در یک حزب متشکل فرض کنیم و یا این که باید نفرات خود را در یکی از سندیکاها داخل کنیم؟

سوم \_ اینکه آیا مزایای یک سندیکای کاملاً نازی چگونه باید باشد؟

گمان می کنم تا امروز توانسته ام به طور کامل به این سوالات پاسخ دهم، به طوری که وضع امروز نشان می دهد نمی توان بنا به عقیده من از سندیکاها صرف نظر کرد برعکس باید گفت که سندیکاها نقش بسیار مهمی در زندگی اجتماعی کارگران بازی می کنند زیرا ملتی که می خواهد از تامین وسائل زندگی خود رضایت داشته باشد، باید به وسیله سندیکاها تقویت شود و وقتی اجتماع آن پیوسته شد نیروی خارق العاده خود به خود به وجود خواهد آمد.

بنابراین سندیکاها مانند سنگهای اولیه ساختمان پارلمان اقتصادی و بازرگانی کارگر ضرورت دارند.

پاسخ به مسئله دوم هم بسیار آسان است.

اگر سازمان یک حزب متشکل دارای اهمیت است، روشن و آشکار می شود که نازیسم از نظر این که یک حزب متشکلی است می تواند جای سندیکاها را گرفته و عملاً نیامندی های کارگر را تامین کند.

اما چگونه؟ این کار بسیار مشکلی است.

حزب نازی که هدف آن خلق دولت راسیست نازی است ، باید به این اندیشه ایمان داشته باشد که تمام سازمان آینده این دولت باید از حزب نازی ریشه بگیرد.

این اشتباه بزرگی است اگر فرض شود از هیچ و پوچ می توان به طور ناگهان به همه چیز رسید و یا اینکه از قدرت سیاسی بتوان یک سازمان جدید کاملی دست آورد که جوابگوی تمام احتیاجات مردم باشد.

باید برای رسیدن به این هدف مردانی از جان گذشته بوجود آورد و مهم تر از همه این است که شکل خارجی آن مکانیک وار به سرعت تمام بوجود بیاید و روحیه آنان به قدری قوی باشد که بتوانند شکلی به خود بگیرند.

با نیروی خلاق می توان به یک سازمان اجتماعی اصول قهرمان شدن را آموخت و این قهرمان بایستی دیکتاتور باشد و با دیکتاتوری کارها را پیش ببرد و این اصول به طور مسلم زمانی محقق خواهد شد که پشتیبان آن مردان بزرگی باشند و این مردان باید در طول سالهای متمادی از بین هزاران مرد انتخاب شده و به وسیله دشواری های زندگی کارکشته شوند تا بتوانند اندیشه یک قهرمان دیکتاتور را بوجود بیاورند.

<http://www.WorldWar2.ir>

<http://www.NaziCenter.ir>

انجمن مرجع جنگ جهانی دوم

انجمن تخصصی نازی و رایش سوم



در اینصورت نباید تصور کرد که به طور ناگهان و بدون آزمایش بتوان یک چنین دولت ایدالی را خلق کرد و با یک حرف چنین دولتی را از آسمان به زمین آورد. آزمایش آن هم یک نتیجه قطعی به دست نمی دهد و مانند کودکی است که نیمه جان به دنیا آمده است.

بنابراین دولت نازی بایستی از این قبیل آزمایش ها دست بردارد. لازم است که با تقویت سازمان داخلی خود پیشرفت کند و این سازمان باید در ریشه اش متکی به قهرمانان ناسیونال سوسیال باشد تا اینکه بتواند یک دولت ناسیونال سوسیال زنده به دنیا بیاورد.

بطوری که قبلا نیز اشاره کرده بودم دفتر هر یک از مشاغل مختلف باید در مرکز سازمان نازی متمرکز باشد و در واقع هر یک از این دفاتر مرکزی مانند پارلمان یکی از صنف های مختلف باشد که در رفع نیازمندی های کارگران می کوشد. نمایندگان هر یک از این مراکز در دولت عضویت خواهند داشت و دولت نمی تواند غیر از شرکت این افراد وجود پیدا کند.

از این نقطه نظر مهم، حزب نازی باید ضرورت یک فعالیت تشکیلاتی را به خود بقبولاند و این کار بسیار مهم است زیرا تعلیم و تربیت به مفهوم کامل نازی که هم کارگران و هم کارفرمایان را تعلیم می دهد در کادر و مشترک سازمان ملی فقط از لحاظ تعلیمات تئوری پیش نمی رود، بلکه باید خود را از راه مبارزه روزانه تقویت کند.

حزب باید از خودش دسته هایی بوجود بیاورد که که از لحاظ اقتصادی و مالی کارگران را به هم نزدیک سازد. بدون این تدابیر عملی، بدست آوردن رستاخیز آینده و حقیقی که کاملا جنبه ملی داشته باشد امکان پذیر نیست. فقط مبارزه اصولی که حزب برای آن به وجود آمده می تواند این اصل کلی را حاصل کند که بعدها به منزله پایه اساسی دولت راسیست خواهد شد.

با این فلسفه حزب نازی توجه به سازمان حال ندارد و ناظر نتایج آینده است، دولت نازی با اعضای محدود خود تعلیم و تربیت مخصوصی می دهد که بتواند برای بدست آوردن هدف نهایی دست به فعالیت های عملی بزند. پاسخ سوال سوم خود به خود داده می شود.

انجمن های نازی یک جمعیت مبارزه طبقاتی نیست بلکه جمعیتی از نماینده صنفی به شمار می آید.

دولت نازی هیچ طبقه ای را نمی شناسد اما از نظر سیاسی بورژواها را با کارگران در یک حقوق مساوی فرض می کند و در نتیجه نمایندگان دولت در مقابل این دو طبقه دارای هیچ حقوقی نیستند. سازمان های دسته بندی گروه های مختلف به مفهوم نازی به دسته بندی عده ای از مردان، وظیفه ندارد که آنها را بصورت یک گروه درآورد تا مبارزه را به کلی از بین ببرد زیرا تا جهان باقی است، مبارزه بین طبقات باید وجود داشته باشد و در صورتی که مبارزه ناپود شود، موجودیت خود را به طوری از دست می دهد و در این حال بدون اراده آلت دست مارکسیست خواهد شد.

<http://www.WorldWar2.ir>

<http://www.NaziCenter.ir>

انجمن مرجع جنگ جهانی دوم

انجمن تخصصی نازی و رایش سوم

گروه بندی ها به معنای کامل مبارزه طبقاتی نیست ولی این مارکسیست است که از او یک آلت بی اراده برای مبارزه طبقاتی ساخته است.

او اسلحه اقتصادی را برای آن ساخته است که یهود بین المللی برای واژگون ساختن اساس اقتصادی دولت های ملی آزاد و مستقل مورد استفاده قرار دهد تا بتواند پایه های صنعت راسیست و بازرگانی ملی را دچار اختلال سازد و به همین وسیله است که ملت های آزاد و مستقل را به اسارت کشیده و آنها را به خدمت گذاری مالی یهودی قرار می دهد.

سندیکاهای نازی باید به این علت و به وسیله تمرکز دادن دسته های مشخص شرکت کنندگان در مسائل اقتصادی تمام موانع و مشکلات را که ممکن است باعث تفرقه طبقات شود را از بین ببرد.

برای تشکیلات نازی اعتصابات یک وسیله خرابکاری و واژگون ساختن اساس ملیت نیست اما وسیله تکثیر نیروی طبقاتی است تا بتواند در مقابل مشکلات نبرد کند.

مبنای فعالیت هر فرد همیشه محدود به نسبت بین علت و معلول نیست و باید همه چیز آن روی دلیل و منطق و حساب کرده باشد.

کارگران نازی باید بدانند که مالکیت اقتصادی ملی به معنای تامین مقاومت مادی او است.

مالکیت نازی باید بداند که خوشبختی و رضایت کارگرنش شرط اولیه زندگی او و وسعت یافتن زمین های او است.

کارگران و کارفرمایان نازی پیرو نمایندگان و واسطه های تجمع ملت به شمار می آیند.

نسبت بزرگ آزادی شخصی که در عملیات برای آنها در نظر گرفته شده باید این طور تفسیر شود که لیاقت کار یک فرد تنها به وسیله نامحدود شدن آزادی شناخته می شود و زور آزمائی و جبر از هیچ طرف نباید به مرحله عمل گذاشته شود از نظر سندیکاهای نازی اعتصابات کارگران از این نظر وسیله ای است که اجازه دارند در اوقاتی که دولت نازی بر سر کار نباشد آن را به موقع اجرا بگذارند.

آنچه که امروز باعث مبارزات کمر شکن میلیون ها کارگر است شاید یک روز بتواند در اتاق های پارلمان مرکزی حزب نازی مشکل خود را حل کند، با وجود این دادگاه های مرکزی کارفرما و کارگر باهم اختلاف و جدال نخواهند داشت و درباره میزان حقوق و نرخ کالاها که برای زندگی اقتصادی هر دو زیان آور است با یکدیگر توافق نظر خواهند داشت ولی این موضوع با بهبود وضع سازمان های دولتی حل می شود و این بهبودی به طوری است که هرکس به طور آشکار آن را خواهد دید.

این موضوع وابسته به یک اصل کلی است و هر یک از افراد باید علاقه به میهن را مقدم بر همه چیز حتی منافع حزبی بدانند.

<http://www.WorldWar2.ir>

<http://www.NaziCenter.ir>

انجمن مرجع جنگ جهانی دوم

انجمن تخصصی نازی و رایش سوم

وظیفه سازمان های نازی تعلیم و تربیت و تهیه مقدمات برای رسیدن به این هدف است که خلاصه آن در این اصل شناخته می شود:

کار دسته جمعی و مشترک برای تهیه آسایش و اعتماد ملت و دولت که آن هم به نسبت لیاقت و استعدادی است که هر کدام در مدت عمر خود از تعلیم و تربیت و آموزش های دسته جمعی به دست آورده اند.

در جواب سوال چهارم : که چگونه برای تشکیل این سازمان ها موفق می شویم شاید در سابق پاسخ آن چندان آسان نبود.

به طور کلی در محل تازه ای که تاسیساتی وجود نداشت، کار گذاشتن تاسیسات جدید آسانتر از جایی است که سابقه داشتن تاسیسات بوده، زیرا در این صورت باید ساخته های قدیم را برای بناهای جدید واژگون ساخت و این کار بسیار دشوار و مشکلی است.

اگر در یک محل ساختمانی وجود داشته باشد، می توان یکی دیگر مانند آن ساخت ولی ساخت سازمان بر روی ساخته ها و خرابه های سازمان های قدیمی کار مشکلی است.

سازمان نازی دارای امتیازاتی است که ساختمان خود را روی ساخته های سایر اجتماعات بنا نمی کند زیرا ممکن است سایر اجتماعات دارای نواقصی باشند که برای سازمان جدید مضر است، هیچ سازمانی نمی تواند با اصل و ریشه با سازمان دیگر شباهت داشته باشد.

بنابراین با دو وسیله ممکن است به هدف اصلی رسید.

اول اینکه سازمان را باید با شرایط لازم به وجود آورد و بعد به تدریج با سازمان های مارکسیستی مبارزه را آغاز نمود و با این که در مرحله دوم وارد سازمان های مارکسیستی شد و کوشش بجا آورد که آنها به راه راست هدایت شوند و با وسائلی که در دست است، آنها را تغییر شکل دهد.

وسيله اول نتیجه خوبی نداشت زیرا اشکالات مالی ما در روزهای اول بسیار نا مساعد بود و در آمد بسیار محدودی داشتیم و حوادثی که در سال های اول واقع می شد بیش از پیش اشکالات ما را زیادتیر می کرد چنانکه برای کارهای حزبی من دچار اشکالات بسیار سخت می شدم. کارگران نیز وظیفه نداشتند که برای پشرفت کارها پول بپردازند حتی کسانی هم که پیرو عقیده مارکسیستی بودند دچار این سختی ها بودند تا اینکه دست سخاوت آقای کوتو به طرفشان دراز شد و به طور ناگهان میلیونها مارک پول را برای پیشرفت کارشان در اختیار آنها گذاشت و در واقع این صدراعظم رایش بود که سازمانهای مارکسیستی را از خطر اضمحلال را نجات داد.

<http://www.WorldWar2.ir>

<http://www.NaziCenter.ir>

انجمن مرجع جنگ جهانی دوم

انجمن تخصصی نازی و رایش سوم

اما ما که با زحمت زیادی روی پای خود ایستاده بودیم چنین تسهیلات مالی نداشتیم و درست هم نبود کسی که تازه وارد یک حزب تازه می شود از او کمک مالی خواسته شود و من خیلی راضی بودم که هرگز نخواستم در راه درآمد مالی اعضای خودمان را در مضیقه بگذارم.

مخصوصاً مسئله تعداد نفرات نقش بزرگی را در کارهای ما بازی می کرد و من کسی را که در حزب نمی شناختم که بتوانم از او کمک مالی بخواهم کسی می توانست با مارکسیست ها نبرد کند این مقاومت و پایداری برای ما ارزش داشت و دیگر بیش از این چیزی از او نمی خواستیم.

اگر بخواهم مدعی شوم که سازمان های نازی را فقط عقل و استعداد افراد به وجود آورد این ادعا هم چندان درست نیست و تا مسئله مالی درست حل نمی شد امیدوار نبودیم که بتوانیم در کاری که در پیش گرفته ایم پیروز شویم.

امروزه جمعیت نازی باید در مقابل سازمان های وسیع و پر قدرتی نبرد کند که خوی انسانی ندارند و از سالها پیش بر روی پایه های محکمی استوار شده اند.

این امر طبیعی است که حمله کننده باید از هر جهت از دفاع کننده قویتر باشد زیرا دژهای محکم مارکسیست مانند فولاد محکم شده و باید با انرژی های بسیار نیرومند در هم شکسته شود و استعداد خارق العاده یک قوی باید بتواند این نبرد عظیم را تا آخر برساند.

اگر چنین مردی وجود ندارد بنابراین مبارزه با کسانی که از فولاد محکم تر هستند کار بیهوده ای است و این فکر از دیوانگی است که اگر نیروی برتری وجود نداشته باشد تصور کنیم که می توانیم چنین دشمن قوی پنجه ای را از پا بیاندازیم.

امروز هم این اطمینان را دارم که دخالت دادن مسائل اقتصادی با امور سیاسی کار بسیار خطرناکی است و اتفاقاً این موضوع در مورد آلمان صدق می کند.

در این صورت مبارزه اقتصادی از انرژی افراد درباره مسائل سیاسی می کاهد. وقتی مردم وابسته که به طور مثال با صرفه جویی می توانند صاحب خانه ای شوند، تمام انرژی خود را در این راه به مصرف می رسانند و دیگر فرصتی برای مبارزه های سیاسی جهت آنها باقی نمی ماند و به فکر این نخواهند بود که ممکن است طرفداران سیاست این صرفه جوئی را از دست آنها بگیرند و به جای این که وقت خود را در مبارزه های سیاسی صرف کنند، در فکر تقویت بنیه مالی خود خواهند بود و کاملاً وقت خود را برای بهبود وضع حال خودشان صرف می کنند.

حزب نازی امروز در آغاز مبارزات خود قرار دارد و در مرحله اول باید برای استحکام فلسفه خود کوشش کند و با تمام قوای خود بکوشد تا بتواند فکر تازه خود را در دیگران نفوذ بدهد، پیشرفت او هنگامی قطعی خواهد شد که

<http://www.WorldWar2.ir>

<http://www.NaziCenter.ir>

انجمن مرجع جنگ جهانی دوم

انجمن تخصصی نازی و رایش سوم

تمام نیروی خود را در این مبارزه به مصرف برساند. توجه به مسائل و تقویت بنیه مالی قهراً قوای دفاعی دشمن را در هم می شکند و برای اثبات این مطلب مثال زنده ای را در اختیار داریم.

انقلاب در نوامبر 1918 به وسیله سازمان های سیاسی انجام نشد زیرا بورژواهای آلمان برای آینده آلمان دست به مبارزه نمی زدند و آنها سعی داشتند که آینده آلمان در تقویت مسائل اقتصادی خلاصه شود.

ما هم باید این آزمایش ها را در نظر بگیریم زیرا در نزد ما هم وضع به این حال بود.

هرچه که بیشتر قوای خود را در مبارزه های سیاسی به کار می بردیم بیشتر به پیروزی خود امیدوار می شدیم و در مقابل آن هر چه در فکر آن بودیم که سازمان های خود را وسیع سازیم به همان نسبت امید پیروزی را از دست می دادیم زیرا هرچه این مسائل مهم باشد بدون تقویت نیروی سیاسی پیروزی در آن امکان پذیر نیست.

انجمن مرجع جنگ جهانی دوم

انجمن تخصصی نازی و رایش سوم

NAZICENTER.IR

<http://www.WorldWar2.ir>

<http://www.NaziCenter.ir>

انجمن مرجع جنگ جهانی دوم

انجمن تخصصی نازی و رایش سوم



# نبرد من

به قلم آدولف هیتلر

انجمن مرجع جنگ جهانی دوم

فصل بیست و چهارم :

سیاست آلمان و مسئله اتحادهای بعد از جنگ

انجمن تخصصی نازی و رایش سوم

کاری از

انجمن مرجع جنگ جهانی دوم

و

انجمن تخصصی نازی و رایش سوم

<http://www.WorldWar2.ir>

<http://www.NaziCenter.ir>

انجمن مرجع جنگ جهانی دوم

انجمن تخصصی نازی و رایش سوم

سیاست خارجی رایش دارای نواقص و خرده گیری ها بوده که خودشان هم به این انعطاف واقف بودند زیرا آن روز اصول مسلم سیاست خارجی و اتحادیه های دول خارج را به طوری که لازم بود درست نکرده بودند و انقلاب 1918 به جای اینکه اشتباهات را اصلاح یا جبران نماید و خاصیت آن را به درجه منتها رساند .

زیرا اگر به خود بقبولانیم که شکست آنها در اثر اشتباهات در روابط خارجی بود همین اشتباهات و سهل انگاری ها یک بار دیگر بعد از جنگ به وضع بدتری تکرار گردید .

تجربیات امروز به مردم آلمان نشان داد کسانی که بعد از 1918 شاغل پست های حساس دولتی بودند در سیاست خارجی عدم استعداد و ناشی گری خود را به طور آشکار نشان دادند و همه دانستند آنچه را که این افراد انجام دادند به نفع آلمان نبود .

اما در اینجا باید نکته مهمی را مورد توجه قرار داد به این معنی که باید بین اعضای دولت مشغول در کارهای سیاسی و اکثریت اعضای پارلمان و مخصوصا توده ملت که گوسفند وار در پی آنان روان بودند و تفاوت زیاد قائل شد .

دسته اول می دانستند چه می کنند و دسته دوم در اجرای اعمال دسته اول تسهیلاتی به وجود می آوردند و با خیانت های علنی خود کارها را مشکل تر می ساختند اما دسته سوم گوسفند وار از هر دو دسته پیروی می کردند .

تا زمانی که حزب ناسیونال سوسیال کارگران آلمان دسته کوچک و ناشناس بود مسائل سیاست خارجی در نظر اکثریت اعضای آن غیر از چیزی بود که دیگران درباره ی آن قضاوت می کردند و از همان روزهای اول حزب ما کوشش داشت نقاط ضعف رویه دولت را در سخنرانی های خود ذکر کند زیرا این حزب عقیده داشت که آزادی هیچ ملت عبارت از یک بخشش آسمانی نیست و چیزی نیست که خداوند یا تقدیر آن را به طور مجانی به ما تسلیم کند بلکه این آزادی در اثر به کار انداختن نیروی خلاقه بایستی به دست آید .

بنابراین از بین بردن انگیزه های شکست و متفرق ساختن کسانی که از این شکست بهره برداری کرده اند تنها آرمان و ایده آل شکست ناپذیر ما است و در ضمن آن در روابط خارجی سعی خواهیم کرد استقلال ملی خود را حفظ نماییم .

به این جهت است که حزب جدید ما در نقشه خود یک رفورم و تحول کلی را لازم دانسته و آنرا مهمتر از مسئله روابط خارجی تلقی می کنند .

در ابتدای امر حزب ما به قدری کوچک و بی مقدار بود که کسی توجه به نظریات ما نداشت ولی پس از اینکه جمعیت ما به تدریج بزرگتر شد موجودیت خود را به دست آورد و رفته رفته در نظر مردم اهمیت خاص پیدا کرد و همین توجه خاص ما را بر آن داشت که به طور رسمی در مسائل روابط خارجی اظهار نظر نماییم .

<http://www.WorldWar2.ir>

<http://www.NaziCenter.ir>

انجمن مرجع جنگ جهانی دوم

انجمن تخصصی نازی و رایش سوم



می گویند چگونه می توان سرزمینهای از درست رفته را به دست آورد؟ البته مهم مسئله این است از هر که بپرسید خواهد گفت.

کشوری که بر حسب ظاهر خود را مستقل و آزاد می داند باید یقین داشته باشد آزادی و استقلال او در صورتی است که با ایجاد نیروی ملی برای بدست آوردن زمین های از دست رفته اقدام کند و الا استقلال ظاهری داشتن و برای تقویت عقده اتحاد با دولت ها بستن به معنی آزادی واقعی نیست.

زمانی که ما در اواخر جنگ در بدبختی و در چنگال عفریت شکست و نابودی دست و پا می زدیم دولت هایی که با ما هم پیمان بودند مهر سکوت بر لب گذاشته بودند اما امروز که حزب نازی قدم به میدان گذاشته چون منافع خود را در خطر می بیند سنگ طرفداری آلمان را بر سینه می زند.

این رفتار دوستان سیاسی است که برای نابودی آلمان هر روز نغمه جدیدی را سر گرفته و تا زمانی که برای بدست آوردن خود از جا حرکت نکنند این سیاست را دنبال خواهند کرد.

من در جلد اول این کتاب درباره نواقص و ضعف سیاست خارجی قبل از جنگ مطالبی از نظر گذراندم.

دولتهای قبل از جنگ رویه های نامطلوبی به کار می بردند که هیچ کدام از آنها برای ملت آلمان نتیجه مساعد نداشت یکی از سیاستهای غلط آنها که بسیار ناشیانه بود دست زدن به یک سلسه معاملات بازرگانی بود که به آن وسیله زمین های از دست رفته را به دست بیاورند اما نه تنها در این کار موفق نشدند بلکه نتیجه آن معاملات این بود که به مدت 4 سال اسلحه را به دست ما داد و سرانجام یک ملت زنده و مقتدر را به سوی شکست و ویرانی غیر قابل جبران کشاند و بدتر از همه این که نمایندگان رایش هم که با دست خود این جنگ را علم کردند ناچار خود را به کنار کشیده و سرنوشت ما خواهی نخواهی بدست انقلاب 1918 سپرده شد.

البته خواهد گفت که نمایندگان رایش تقصیری نداشتند و در آن بحران سیاسی برای آنها امکان نداشت بتوانند به کشورهای اروپا تجاوز نمایند ولی اگر چه در ظاهر کار بسیار مشکلی بود اما راه عملی هم داشت به این معنی که می توانستند با عقد قراردادهای سیاسی با انگلستان و با نیرومند ساختن خود در طول چهل پنجاه سال و حذف برنامه های اضافی لااقل حاکمیت خود را به ثبوت برسانند زیرا انگلستان در دوره های بسیار بحرانی با این نوع سیاست سرزمین های وسیعی را بدست آورد.

همه کس می داند اهمیت قدرت صنعتی بازرگانی وابسته به حسن سیاست دولتها است و این نوع سیاست داخلی مستلزم روش مخصوصی است و اگر دولت توانست استقلال سیاسی بدست بیاورد در انجام مقاصد خود کامیاب خواهد شد.

<http://www.WorldWar2.ir>

<http://www.NaziCenter.ir>

انجمن مرجع جنگ جهانی دوم

انجمن تخصصی نازی و رایش سوم

اگر در این دوران چهل ساله هزینه اضافه را حذف می کردند و به جای آن ارزش خود را در سایه بودجه های منظم تقویت می نمودند راه پیروزی در جنگ برای آنها به مراتب آسان تر بود.

شاید بعضی ها ایراد کنند که اگر یک دولت تمام قوای خود را در یک نقطه تمرکز بدهد در سایر شرایط حق تقدم را از دست می دهد و ضعیف ساختن قوای صنعتی دچار دشواری های دیگر خواهد ساخت.

اما تاریخ نظایر آن را در موارد مختلف نشان داده است در زمانی که امپراطوری روم شکوفندگی فوق العاده ای داشت بعدها در اثر جنگ با ایرانی ها دچار بدبختی و نکبت شد اما به طوری که دیدیم پس از اینکه امپراطوری از بدبختی ها و نا به سامانی های جنگ های پومیک نجات یافت چون دارای قدرت نظامی بودند توانست موجبات ایجاد یک جمهوری متمدن را در کشور خود فراهم سازد.

باید به راستی اذعان کرد که به طور کلی سیاست خارجی آلمان قبل از جنگ بر پایه سیاست عاقلانه نبود، و معلوم است اشتباهاتی که قبل از جنگ در این مورد مرتکب شدند باز هم آن را تکرار خواهند کرد و نمی توان پیش بینی نمود که بعد از انقلاب چه روش جدیدی را دنبال خواهند کرد.

به طوری که دیده شد تمام سیاستهای قبل از جنگ ناقص و نادرست بوده و شاید هدف آنان این بود که بعدها هم آلمان قادر نباشد امکان پیروزی را بدست بیاورد.

اگر بخواهیم به طور کلی وضع سیاسی دولت های اروپایی را در حال حاضر تجزیه و تحلیل نماییم باید این نتیجه را بدست بیاوریم که از سیصد سال پیش تاریخ سیاسی کشورهای اروپایی تحت سیاست دولت انگلستان قرار گرفته و هر گونه قدرتی که کشورهای اروپا چه از لحاظ سیاسی یا اقتصادی به دست می آوردند و زنه آن در سیاست بریتانیا قرار داشت.

در برابر قدرت انگلستان دولت آلمان تعاون غیر از ارتش خود نداشت ولی زمینه این سیاست به طوری بود که از ابتدای سلطنت الیزابت اول در انگلستان همیشه سعی و کوشش دولت بریتانیا بر این بود که از به وجود آمدن یک دولت کامل در هر یک از کشورهای اروپا جلوگیری به عمل آید و اگر چنین قدرتی به وجود می آید دولت انگلستان خود را موظف می دانست که باز در سر نیزه این قدرت را سرکوب کند و سایلی که دولت انگلستان برای سرکوب کردن این قدرتها به کار می برد بر حسب زمان و مکان یا مقصدی که در آن نهفته بود تفاوت داشت اما تصمیم جدی و نیرویی را که به کار می روند همیشه یکسان بود هر چه در مسیر تاریخ وضع انگلستان مشکل تر می شد به همان نسبت دولت بریتانیای کبیر خود را ناچار می دید که با تمام قوا پیدایش قدرتی بالاتر از خودش جلوگیری کند.

به همین جهت به محض این که دولت های اروپایی با قدرت خود با یکدیگر رقابت می کردند و سایلی به وجود می آمد که در هم کوبیده شوند.

<http://www.WorldWar2.ir>

<http://www.NaziCenter.ir>

انجمن مرجع جنگ جهانی دوم

انجمن تخصصی نازی و رایش سوم



وقتی مستعمرات انگلیس در آمریکای شمالی از انگلستان جدا شدند این دولت خود را ناچار دید که قوای از دست رفته خود را در اروپا جبران کند به همین دلیل بود که وقتی اسپانیا و هند سیادت دریایی خود را از دست دادند دولت انگلستان تمام قوای خود را بر علیه مراکز حساس فرانسه متمرکز ساخت تا اینکه با سقوط ناپلئون اول بزرگترین قدرتی را که ممکن بود یک روز سد راهش قرار گیرد از بین برد زیرا او از قدرت فرانسه می ترسید و با ضعف ناپلئون و ضعف دولت فرانسه این خطر مرتفع گردید.

تغییر سیاسی که دولت انگلستان نسبت به آلمان آغاز کرده بود بسیار آرام و بی سر و صدا بود این آرامش نه از آن جهت بود که دولت آلمان در حال تجربه بود و از این راه خطری ایجاد نمی کرد بلکه باید گفت که انگلستان در سیاست خارجی روش مخصوصی داشت و سخت ترین حوادث سیاسی حالت خونسردی و آرامش را از دست نمی داد.

خونسردی یکی از مزایای دولت انگلستان است و گاهی با این خونسردی کارهایی را انجام می داد که حمله های برق آسا آن نتیجه را نداشت سیاست مدار انگلیسی وقتی نقشه اش را به موقع اجرا می گذاشت به طور عمد توجه خود را به جای دیگر معطوف می داشت تا رقیب خود را فریب بدهد ولی در همان حال با آرامشی غیر قابل تصور تبلیغات خود را ادامه می داد تا کم کم توجه دشمن را به سوی خود جلب کند دولت انگلستان از سال 1870 نقشه خود را طرح کرده بود. بدبختانه در آن حال دولت آلمان در خواب بود و متوجه سیاست عاقلانه دولت انگلستان نبود و پیشرفتهای اقتصادی آمریکا را هم نادیده گرفت و قدرتی را که روسیه به دست آورده بود در نظرش مخفی ماند در حالی که انگلستان هوشیار بود و به همان نسبت که این دولتها پیش می رفتند مجبور بود بر قوای نظامی و سیاسی خود بیفزاید.

در همان احوال دولت انگلستان در آلمان قدرتی را مشاهده می کرد که از نظر بازرگانی و مخصوصا در سیاست بین المللی به واسطه طریقات سریع اخیر صنعتی با او برابر شده و لازم بود به هر وسیله شده قدرت نظامی و صنعتی خود را با آلمان برابر سازد.

چون دولت آلمان در آن تاریخ از لحاظ صنعتی و بازرگانی توجه محافل سیاسی اروپا را به خود جلب کرده بود انگلستان ناچار شد از راههای دیگر با این قدرت مقابله نماید.

این مقابله به طور ناگهان و با تهیه نقشه قبلی صورت گرفت و انگلستان با سرعت تمام با کشورهایایی که از لحاظ نظامی نیرومند بودند پیمان بست زیرا او در آن حال به قدرت نظامی آلمان و ضعف قوای خود در مقابل آلمان آگاهی کامل داشت.

کسی حق ندارد در این مورد انگلستان را مورد اعتراض قرار دهد زیرا او اگر می خواست دول اروپا را بر علیه آلمان مسلح کند نظرش ارائه قدرت خودش نبود اما از روی حساب لازم می دید که با روشن کردن آتش جنگ قدرت

<http://www.WorldWar2.ir>

<http://www.NaziCenter.ir>

انجمن مرجع جنگ جهانی دوم

انجمن تخصصی نازی و رایش سوم

صنعتی و اقتصادی آلمان را در هم بکوبد و غیر از این هم چاره ای نداشت دیپلماسی درست همان است که در موقع لزوم برای حفظ موجودیت خود دشمن را نابود سازد و اگر کسی بخواهد به دشمن خود فرصت بدهد دیر یا زود او را در ورطه هلاکت خواهد انداخت.

انگلستان از اتخاذ کشورهای ژرمانی با هم واهمه داشت اما وقتی انقلاب در این کشور آغاز شد اضطراب و ناراحتی انگلستان در مقابل قدرت آلمان تخفیف یافت .

باید اذعان کرد که انگلستان قصد نداشت که آلمان را به کلی نابود کند به همین جهت هنگامی که بعد از شکست سال 1918 وضع آلمان در هم ریخت و اغتشاش سراسر این کشور را فرا گرفت سیاست انگلستان را در مقابل خطر جدیدی قرار داد و وضع را به طوری دید که هرگز قبل از جنگ پیش بینی آن را نکرده بود.

دولت بریتانیا مدت چهار سال اسلحه بدست گرفت و به منظور اینکه یک قدرت بزرگ را که در اروپا به وجود آمده متزلزل سازد و شکست کامل آلمان می توانست این خطر بزرگ را از قاره اروپا دور سازد.

اما بعد از شکست آلمان خود را در مقابل خطر جدیدی مشاهده کرد، آلمان از بین رفته بود اما به جای او کشور فرانسه قدرت عظیم اروپا را بدست گرفته بود.

تبلیغاتی که انگلستان مدت چهار سال بر علیه آلمان راه انداخته و با نفرت تمام می خواست این دولت را نابود سازد نتیجه اش این شد که امروز بعد از بدست آوردن پیروزی مانند یک بار سنگین سیاست او را فشار گرفتاری دیگر قرار گرفت هدف و نقشه ای را که انگلستان در بر افروختن این جنگ داشت به نتیجه رسید زیرا اطمینان داشت که دیگر آلمان نمی تواند در سیاست استعماری و اقتصادی و بازرگانی سد راه او شود اما این پیروزی بزرگ برای انگلستان خطر جدیدی را به وجود آورد.

زیرا نابودی قدرت آلمان به نفع دشمنان او تمام شد با این حال در روزهای آخر جنگ به طوری خود را دشمن آلمان قلم داد کرده بود که به هیچ وجه نمی توانست تاکتیک خود را عوض کند، او به ملت خود قول داده بود که با این جنگ قدرت و نفوذ انگلستان را زیاد می کند و اگر از نیمه راه بر می گشت آبرویش از دست می رفت.

اکنون فرانسه پیروز شده و به نام یک دولت فاتح می توانست شرایط خود را تحمیل کند.

اگر انگلستان می خواست عقب نشینی کند خطرش بیشتر بود و مانند آلمان شکست خورده به اسارت فرانسه در می آمد.

برای جلوگیری از قدرت فرانسه چاره ای نداشت جز اینکه با دوستان خود وارد معامله شود.

بنابراین حقیقت امر این بود که انگلستان به هدف اصلی خود نرسید و این جنگ نتوانست تعادل قدرت او را در سیاست اروپا حفظ کند بلکه این تعادل به کلی از دست رفت و با قدرت دولتهای فاتح بعد از جنگ مواجه گردید .

<http://www.WorldWar2.ir>

<http://www.NaziCenter.ir>

انجمن مرجع جنگ جهانی دوم

انجمن تخصصی نازی و رایش سوم

در سال 1914 قبل از جنگ دولت آلمان بین دو قدرت قرار گرفته بود که قوای او با یکی متعادل و از دیگری بیشتر بود و در مقابل آن قدرت دریایی انگلستان قرار داشت و در آن موقع فرانسه و روسیه تنها کشورهایی بودند که می توانستند جلوی پیشرفت آلمان را بگیرند.

وضع جغرافیایی آلمان هم به طوری بود که از نظر اختلاف نژاد همیشه رفتاری هایی داشت و قدرت او آن طورها نبود که برای انگلستان خطرناک باشد اما امروز این وضع تغییر یافته بود.

فرانسه در حال حاضر با آنچه که در قبل از جنگ بود به کلی عوض شده بود .

این دولت بعد از جنگ به انتها درجه قدرت نظامی رسیده و مانند یک رقیب سرسخت در مقابل انگلستان ایستاده بود.

از طرف جنوب و مغرب در سرحدات ایتالیا و اسپانیا اطمینان کامل داشت و آلمان هم که بعد از جنگ ضعیف و ناتوان شده بود دیگر برای او خطری نداشت با این اطمینان کامل از هر طرف می توانست در مقابل منابع حیاتی انگلستان رقیب سرخت باشد نه فقط دولت انگلستان آزادی اول را از دست داده بود بلکه تمام راههای ارتباطی و بازرگانی او در مقابل زیر دریایی های دشمن در معرض خطر افتاده بود.

یک جنگ زیر دریایی در سواحل اقیانوس اطلس و سواحل وسیع مدیترانه که در اختیار دولت فرانسه بود و مخصوصا از نظر اینکه فرانسه در آفریقای شمالی هم در مستعمرات خود تمرکز داشت عواقب بسیار وخیم و پیش بینی نشده برای انگلستان پیش می آورد با این ترتیب نتیجه سیاسی این جنگ که بر علیه آلمان آغاز شده بود باعث تقویت قوای نظامی در سرحدات فرانسه شد.

آنچه که برای انگلستان حاصل شد به قرار ذیل بود انگلستان با این جنگ فرانسه را به منتهای قدرت خود رساند و از طرف دیگر هم آمریکا هم در اقیانوس ها برای او رقیب سرسختی شده بود از نقطه نظر اقتصاد به متحدین قدیم خود سرزمین هایی را تقسیم می کرد که در دست داشتن آن برای او اهمیت زیاد داشت همان طور که سیاست عمومی بریتانیای کبیر تحت تسلط گرفتن اروپا بود دولت فرانسه هم می خواست این سیاست را درباره آلمان اجرا کند.

آنچه را که انگلستان آرزومند است این است که از پیشرفت هر نوع قدرت جهانی جلوگیری نماید بنابراین او مایل است با این سیاست همیشه تعادل قوای دولتها را در اروپا حفظ کند زیرا این تنها وسیله بقای انگلستان در مقابل سیاست جهانی است.

با پیش آمدن این جنگ و شکست آلمان بعدها سیاست دیپلماسی آلمان برای در هم شکستن تسلط انگلستان مشغول فعالیت خواهد شد.

<http://www.WorldWar2.ir>

<http://www.NaziCenter.ir>

انجمن مرجع جنگ جهانی دوم

انجمن تخصصی نازی و رایش سوم

با توجه به این شرایط که در حال حاضر در اروپا به وجود آمده سیاست خارجی آلمان باید بر این اساس باشد که حتی المقدور خود را به انگلستان نزدیک کند.

با اینکه سیاست جنگی انگلستان چه در حال حاضر و چه در آینده برای آلمان نتیجه شوم خواهد داشت اما نبایستی از قبول این مطلب خودداری نمود که انگلستان در وضع حاضر خواهان نابودی آلمانی نیست و بر عکس هدف دیپلماسی انگلستان بایستی بر این میزان باشد که تسلط و نفوذ فرانسه را مهار کنند زیرا جریان تاریخ به دولت انگلستان آموخته است که در یک چنین موارد بحرانی با سیاست عاقلانه بایستی حریف زورمند را از پا در آورد.

از طرف دیگر تجربه های سیاسی این مسئله را ثابت کرده است که اتحادهای مبنا بر اصول منفی نتیجه اش ضعف و ناتوانی عمومی است.

این مطلب کاملا روشن است هر یک از رجال سیاسی انگلستان در مرحله اول یک فرد انگلیسی است و هر آمریکایی در ابتدای امر آمریکایی است و ممکن نیست که شما یک مرد سیاسی ایتالیایی را پیدا کنید که با سیاستی غیر از سیاست ایتالیا آشنا باشد.

هر یک از کشورها سیاستی مخصوص خودشان دارند پس کسی که روی احساس آلمانی دوستی می خواهد از مردم کشور دیگر آلمانی بسازد مرتکب اشتباه می شود شرایط ضروری که سرنوشت دو ملت به طور متقابل هماهنگ باشد این نیست که این دو دولت سیاست خود را به هم پیوست دهند زیرا هر کدام سیاست جداگانه ای دارند ولی باید هر یک از آنها اتحادهای سیاسی نفع خود را در نظر بگیرند.

به این معنی که به طور مثال یک انگلیسی می تواند سیاست آنگلو فیل را فقط در یک مورد ملت خود داشته باشد و نمی تواند سیاست آلمان دوستی را پیش بگیرد اما ممکن است سیاست انگلیسی قابل گاهی اوقات به نفع آلمان تمام شود مثل اینکه دولت انگلستان در ضمن انگلیسی دوستی خواهان بقای آلمان است که از پیشرفت فرانسه جلوگیری کند بنابراین سیاست امروز انگلستان به طوری است که در ضمن بقای آلمان می خواهد از نفوذ فرانسه جلوگیری نماید.

اما این سوال پیش می آید کدام دولتی است که در حال حاضر فکر نمی کند که از بین رفتن آلمان نتیجه این است که فرانسه بتواند از لحاظ قدرت نظامی و اقتصادی پیش رود و کدام ملتی است در حالی که به بقای خود علاقه مند است مشاهده نمی کند که پیشرفت فرانسه برای آینده او خطرناک خواهد بود.

زیرا از هر چه گذشته دولت ها باید به این نکته متوجه باشند که دشمن خطرناک و سرسخت آلمان در حال حاضر غیر از فرانسه کسی دیگر نمی تواند باشد.

<http://www.WorldWar2.ir>

<http://www.NaziCenter.ir>

انجمن مرجع جنگ جهانی دوم

انجمن تخصصی نازی و رایش سوم



حال اگر یورین ها یا ژاکوبن ها یا تابلسون ها و یا بورژواهای دموکرات بر این کشور حکومت کنند و با بولشویک ها آن جا نفوذ داشته باشند برای آلمان مقاومت نمی کند.

هدف اصلی سیاست فرانسه همیشه محصور این قسمت خواهد بود که بر سواحل رود رن تسلط داشته و همه وقت کوشش خواهند داشت که آلمان ضعیف و ناتوان و دستخوش تجزیه باشد .

انگلستان خواهان این است که آلمان صاحب قدرت در اروپا نباشد و فرانسه هم علاقه مند است که قدرتی به نام آلمان در اروپا وجود نداشته باشد .

اما تفاوت این دو خواسته قابل توجه است انگلستان برای وجود تعادل بین المللی خواهان نابودی کامل آلمان نیست در حالی که فرانسه برای بی رقیب ماندن خواهان نبودى او است اما نبرد امروز ما برای این نیست که قدرت جهانی به دست بیاوریم ، ما به این منظور نبرد می کنیم که لااقل نان روزانه فرزندان خود را تحصیل نماییم و در ضمن آن دولت واحد آلمان را تشکیل بدهیم .

با توجه به این شرایط اگر بخواهم از گفته های خود نتیجه بگیرم تنها کشورهایی می توانند به ما کمک کنند انگلستان و ایتالیا است.

انگلستان نمی خواهد در برابر خود کشوری مقتدر مانند فرانسه را داشته باشد که با مشیت مسلح خود در مقابل اروپا ایستاده و یک روز مصالح انگلستان را لگد کوب کند و به عبارت دیگر انگلستان احتیاج ندارد با دولتی مانند فرانسه روبرو شود که با مالکیت معادن آهن و ذغال سنگ اروپای غربی در اروپا و جهان رقیب بازرگانی او باشد و خلاصه کلام انگلستان خواهان بقای کشوری مانند فرانسه نیست که با سیاست بین ابتکارات خود مشغول تجزیه اروپا است و با سیاستمداران فعال خود سیاست توسعه طلبی خود را دنبال می کند بمب های زیپلین قدیم باز هم ممکن است تکرار شود و قدرت فرعونى نظامی فرانسه به قدری زیاد شده است که مانند گرز سنگین بر پیکر کشورهای تحت حمایت انگلستان در حل فرود آمدن است .

ایتالیا هم مانند انگلستان خواهان قدرت فرانسه نیست آینده ایتالیا وابسته وسعت ارضی است که عوامل مهم آن در اطراف دریای مدیترانه پراکنده شده است .

چیزی که ایتالیا را به طرف جنگ کشاند به طور مطلق برای آن نبود که قدرت فرانسه را زیاد کند بلکه هدف اصلی در آن بود که می خواست به دشمن و رقیب خود در دریای آدریاتیک صدمه بزند بنابراین از هر جهت تشدید قوای نظامی او و سیاسی فرانسه در اروپا درآیند مانع بسیار بزرگی است که ممکن است یک روز موجبات مزاحمت ایتالیا را فراهم سازد و ایتالیا هرگز بر این عقیده نیست که خویشاوندی زیادی که بین او و فرانسه موجود است بتواند جلو این پیش آمدها را بگیرد .

<http://www.WorldWar2.ir>

<http://www.NaziCenter.ir>

انجمن مرجع جنگ جهانی دوم

انجمن تخصصی نازی و رایش سوم



توجه کامل به اوضاع و احوال اروپا در زمان حاضر نشان میدهد که این دو دولت یعنی ایتالیا و انگلستان در درجه اول از کشورهای هستند که منافع آنان به هیچ وجه ایجاب نمیکند که آلمان نابود شود و تا یک حد معین ممکن است برای بقای خودشان از آلمان جانب داری کنند .

\*\*\*

بنا بر این در مورد پیمان های خارجی باید سه اصل مهم را در نظر گرفت که یکی از آنها مربوط به ما و دو اصل دیگر مربوط به کشورهای خارج است .

می پرسند آیا می توان با آلمان حاضر پیمان بست و دولتی که در اتحاد خارجی در جستجوی یافتن یک کمک دفاعی است آیا میتواند با کشوری پیمان ببندد که دولت های آن از سال ها پیش بی لیاقتی خود را نشان داده و اکثریت مردم آن کورکورانه خود را در چنگال عفریت مارکسیست و به میهن خود خوانت نموده اند ؟

آیا با این تربیت هر دولتی که باشد میتواند در اتحاد با این کشور اطمینان داشته باشد که یک روز شرافتمندانه برای منافع او وارد نبرد شود .

مردمی که به کشور خود خیانت نموده اند چگونه می توانند به حال ملت های دیگر مفید واقع شوند آیا یک دولت مستقل که در اتحاد های خارجی هدف او تضمین منافع خودش است میتواند به یک کشور شکست خورد که خودش به اسارت به سر می برد و قادر نیست از حقوق خود دفاع کند تکیه بدهد آن هم کشوری که دولت های آن امروز نتوانسته اند از حقوق ملت خود دفاع نمایند .

خیر یک کشور با دولت که در پیمان های خارجی هدف او استحکام مبانی قدرت خودش است نمی تواند با کشوری مانند آلمان امروز عقد اتحاد ببندد مسئله سوم قابل دقت است .

اگر نگهداری آلمان امروز با این ناتوانی و ضعف برای انگلستان مفید نیست برای یهودیان نفع پرست هم کاملاً بی فایده است .

دولت انگلیس و کشور های صاحب بورس که تحت نفوذ سیاست پول پرستی یهودیان قرار گرفته اند یک هدف دیگر را دنبال می کنند .

یهودیان برای استفاده مالی از انگلستان در صدد این هستند که آلمان را به کلی از صحنه سیاست اقتصادی دور سازند و برای این کار از قدرت انگلستان و فرانسه برای درهم شکستن قوای آلمان استفاده می کنند .

یهود امروز پس از این پیروزی آخرین تلاش خود را برای نابودی آلمان به کار خواهد بست .

<http://www.WorldWar2.ir>

<http://www.NaziCenter.ir>

انجمن مرجع جنگ جهانی دوم

انجمن تخصصی نازی و رایش سوم

\*\*\*

لازم است این سه مسئله را به طریق ذیل خلاصه کرد .

اول \_ آیا هیچ کشوری حاضر است با کشور آلمان که صنعت و توانایی او بر همه کس آشکار است عقد اتحاد سیاسی ببندد ؟

دوم \_ آیا کشور های دشمن حاضر اتحاد با او خواهند بود ؟

سوم \_ اگر به طوری که دیده میشود نفوذ یهود سراسر پیکر آلمان را فرا گرفته آلمان اگر بخواهد با یک دولت دیگر پیمان ببندد یهود با این اتحاد مخالفت نخواهد کرد ؟ با مطالبی که در بالا گفته شد گمان می‌کنم پاسخ دو سوال اول را داده ام و نتیجه اش این است که در حال حاضر هیچ دولتی حاضر به عقد اتحاد با آلمان نیست هیچ کشوری در جهان یافت نمی‌شود که حاضر باشد سرنوشت خود را در اختیار کشوری بگذرد که دولت های آن تاکنون نتوانسته اند اعتماد کسی را به سوی خود جلب نمایند و اگر در بین ملت آلمان کسانی باشند که با وضع حاضر تلاش کنند که دولت آلمان را به این مرحله بکشانند باید گفت آن ها هم اشتباه بزرگی می کنند .

وضع حاضر آلمان قابل تاسف است و عدم علاقه ای که ملت آلمان درباره سرنوشت خود نشان می دهند حاکی از ضعف نفس و ناتوانی عمیقی است که در طول چند سال اخیر در آن ها راه یافته است .

فقط ما نباید فراموش کنیم که ملت آلمان به شهادت تاریخ آزمایش خود را نشان داده و هنوز کسانی هستند که می دانند این ملت به طوری که یهودیان به دنیا نشان داده اند فاقد فضائل انسانی و استعداد نبوده اند .

از ابتدای روزهای اوت 1914 تا پایان این پیکر عظیم هیچ ملتی نمی‌تواند کتمان کند که مردم آلمان دارای صفت و فضایل بلند بوده اند کسی انکار نمی کند عمل بیشتر مانه ای که به دست ملت آلمان انجام شد مولود خیانت ها و کارشکنی های دشمنان بوده است .

هنوز نژاد آلمانی زنده است و میلیون ها افراد حاضرند با جانبازی و فداکاری شرافتمندانه خون خود را برای این کشور بریزند و روزی خواهد رسید که باز هم ملت آلمان مانند روز های قبل از جنگ خود را زیر بار فشار های ننگ آور دشمن و کسانی که نابودی او را خواسته اند نجات دهند .

کسانی که از وضع حاضر شکایت دارند باید از آنان پرسید تاکنون برای اصلاح بدبختی های خود چه کرده اند ؟

<http://www.WorldWar2.ir>

<http://www.NaziCenter.ir>

انجمن مرجع جنگ جهانی دوم

انجمن تخصصی نازی و رایش سوم

وقتی در سال 1919 شرایط صلح به ملت آلمان تحمیل نمودند همه کس می بایست امیدوار باشد که این دستگاه خورد کننده اگر چه در ظاهر امر دست و پای ملت آلمان را بسته ولی در عرض این زور و فشار به منزله وسیله ای است که ملت را به سوی تحصیل آزادی خواهد کشند .

شرایط صلح که مانند یک ضربه سخت پیکر آلمان را در هم فشرده گاهی از اوقات دارای چنان تاثیری است که می تواند ملت آلمان را برای بازگرفتن حقوق از دست رفته خویش از جا حرکت بدهد .

آیا دشمنان از قرار داد صلح ورسایی چه نتیجه مثبت گرفته اند ؟

آن ها هیچ ولی ملت آلمان از آن استفاده می کند و یک روز به دنیا نشان خواهد داد که همین قرار داد شرم آور وسیله ای برای قیام ملی است .

هنوز ملت آلمان خود را زنده و جاویدان میدانند و فریادهای جانخراش از گلوهای فشرده آنان بلند است و زن و مرد فریاد می زنند .

ما حاضریم دو مرتبه اسلحه به دست بگیریم .

آری این است فریادهایی که از شرایط سنگین صلح به آسمان بلند شده است .

فشار دشمنان بر ملت آلمان هر چه بیشتر باشد قیام ملی و دست جمعی را جلو خواهد انداخت بایستی تمام کتاب ها و روزنامه ها و تئاترها و سینماها و ستون های جراید در خدمت این قیام ملی گذاشته شود و همه باهم فریاد برآورند ای خدای آسمان آزادی را به ما بازگردان ای خدای مهربان یک روز ما را به مقصود برسان تو خدای عادل هستی و اجازه نخواهی داد که یک ملت زنده در اسارت بیگانگان بمانند .

\*\*\*

سوال دیگر پیش می آید که بعضی ها می پرسند در وضع حاضر چگونه ممکن است کشور های دشمن را در اتحاد های خارجی به صورت دوست درآورد .

البته این کار مشکلی است و در حال حاضر امکان پذیر نیست و به دست آوردن این پیروزی در وقتی است که دولت ها و ملت ما بتوانند آمادگی پیدا کنند و با کشورهایی که نسبت به آلمان نظر خوبی دارند و در اثر تبلیغات عقیده سیاسی خود را در برابر ما تغییر بدهند اتحاد دوستی برقرار سازند. اما یک چنین پیروزی محتاج به سال ها زحمت و کوشش زیاد داشت .

این طبیعی است که مدت زیاد می خواهد تا کشورها عقیده خود را نسبت به ما تغییر بدهند و بدانند دوستی به آلمان تا اندازه ای می تواند منافع آنان را در هر حال تامین نماید .

<http://www.WorldWar2.ir>

<http://www.NaziCenter.ir>

انجمن مرجع جنگ جهانی دوم

انجمن تخصصی نازی و رایش سوم

برای این کار لازم است دولت های کاملاً ملی بر سر کار بیایند و آنها بایستی سعی و کوشش نمایند که با فداکاری اعتماد کشورها را نسبت به خود جلب نمایند و تا وقتی که این اعتماد به دست نیاید هرگونه اتحاد خارجی نمی تواند آینده کشوری را که مورد اتهام قرار گرفته تامین نماید باید این قسمت را نیز در نظر داشت که مدت ها لازم است بگذرد تا ملت به اعمال دولت خود آشنا شود زیرا دولت های جنایت کاری که بر سر کار آمده اند اعتماد ملت را سلب کرده و با این سرعت نمی توانند به اعمال دولت خود امیدوار باشند .

در این جا حزب ناسیونال سوسیال دارای وظیفه ای سنگین است او باید به ملت خود بیاموزد یعنی نه فقط توجه خود را صرف مسائل کوچک کنند بلکه لازم از مسائل مهم کشوری را که به اقتصاد ملت سر و کار دارد مورد توجه قرار دهند و ضمن آن باید بدانند نبردی را که ما آغاز کرده ایم برای بقای ملت خودمان است و تنها دشمن ملت کسانی هستند که این وضع اسف بار را برای ما فراهم ساخته اند .

شاید لازم باشد که در این راه محتاج به فداکاری های بزرگ بشویم ولی این دلیل آن نیست که به جای این که قوای خود را برای پراکنده ساختن دشمن های داخلی به کار ببریم بنای فریاد گذاشته و دشمنان خارجی را بر علیه خود تحریک نماییم .

از آن گذشته ملت آلمان حق ندارد که کشور های خارج را مسئول بدبختی های خود دانسته و آنان را مورد اتهام قرار دهد در حالی که به جای این عمل بایستی سعی کند از کسانی که در داخل کشور موجبات بدبختی ملت را فراهم ساخته اند بازخواست کند زیرا آن ها بودند که ریشه فساد را در کشور بارور ساخته اند .

دشمن سرسخت آلمان در داخل کشور است و کشور های انگلستان و فرانسه در این بدبختی ها دخالت مستقیم نداشته اند .

اگر نمی توانید نظر خود را از این نقطه بالا ببرید باید یقین داشته باشید که هرگز نخواهید توانست برای جبران گذشته خود با اتحاد های سیاسی خود را تقویت نمایید .

زیرا اگر ما می خواهیم با انگلستان متحد شویم به دلیل این که آن ها مستعمرات ما را از دست ما گرفته اند و با ایتالیا خصومت بورزیم چون که این دولت تیرویل جنوبی را متصرف شده و از چکوسلواکی و لهستان باید دور شویم برای این که آن ها نسبت به ما کشور خارجی هستند برای ما در قطعه اروپا غیر از فرانسه که آن ها هم الزاس و لرن را از ما دزدیده اند باقی نخواهد ماند .

تردید آمیز است که این سیستم سیاست برای ملت آلمان نافع باشد و همه کس می داند که عاقلانه ترین کار همین است که موازنه سیاسی خود را حفظ نماییم .

<http://www.WorldWar2.ir>

<http://www.NaziCenter.ir>

انجمن مرجع جنگ جهانی دوم

انجمن تخصصی نازی و رایش سوم

یک تغییر جزئی در سیاست روز و به دوستی پذیرفتن ملت هایی که در سابق با ما دشمنی داشتند و شاید منافع آینده آن ها در این باشد که به ما نزدیک شوند با اراده قوی افراد ملت می تواند خسارت گذشته را برای ما جبران کند .

پاسخ اعتراض سوم کمی مشکل تر است .

آیا میشود تصور کرد که اگر ما بتوانیم منافع کشور های دشمن را تامین نماییم این اقدام بتواند تا اندازه ای به ضرر یهودیان تمام شود این خود یکی از مسائل مهم است .

آیا سیاست عموم انگلستان در این نیست که از نفوذ و پیشرفت یهودیان جلوگیری کند به طوری که اشاره کردیم پاسخ این سوال مشکل است .

اما در هر حال یک مسئله مسلم است اگر قوای اجرایی یک کشور به قدر کافی نیرومند باشد و بخواهد تمام قوای خود را صرف منافع عموم کند بدیهی است دست بندی های یهودی بین المللی نخواهند توانست در سیاست یک چنین دولت رخنه نمایند .

مبارزه پی گیر و سرسختی را که دولت ایتالیا بر علیه اصل یهودی گری مارکسیست آغاز نموده و آن را در هم شکسته بهترین دلیل آشکاری است که می توان با سیستم مخصوص دندان های زهرآلود افعی کشنده را از کار انداخت اما وضع در انگلستان بر خلاف این ها بود .

در این کشور دمکراسی آزاد یهود برای اخلاص در عقاید عمومی دست به دیکتاتوری عجیبی می زند و با این حال دیده میشود که مبارزه های این دو طبقه در این کشور همیشه با شکست رو به رو می شود .

به محض این که جنگ پایان یافت دشمن متقابل که بین آمریکا و ژاپن وجود داشت دو مرتبه آغاز شد .

بدیهی است دولت های اروپا نمی توانستند در برابر این خطر جدید که ممکن بود باعث جنگ دیگری شود بی طرف بمانند و با این که انگلستان از یک جهت با آمریکا هم نژاد است می تواند در برابر پیشرفت حیرت انگیز صنعت اقتصاد و آمریکا ساکت نماید این مهاجرنشین قدیمی و این کودک انحصاری قدم در جاده ای گذشته بود که امکان داشت یک روز آقای دنیا شود .

معلوم است که انگلستان از این جهت بسیار نگران است و متحدین قدیم خود را از نظر میگذراند و مشاهده می کند که یک روز فرا خواهد رسید که مردم جهان خواهند گفت انگلستان دیگر سیادت دریایی ندارد و آمریکا جای او را در اقیانوس ها گرفته است .

اما انگلستان بسیار هوشیار است از یک طرف یهودیان مارکسیست را برای خرابی آلمان تحریک می کند و از جانب دیگر ضمن این که دوستی خود را با آمریکا محکم کند در آن کشور نیز مشغول اخلاص گری است .

<http://www.WorldWar2.ir>

<http://www.NaziCenter.ir>

انجمن مرجع جنگ جهانی دوم

انجمن تخصصی نازی و رایش سوم



نابودی آلمان نه تنها به نفع انگلستان بود بلکه یهودیان نیز خواستار نابودی بودند همان طور که امروز نابودی ژاپن آن قدرها به ضرر انگلستان نیست زیرا با نقشه های خود می تواند از طرف ژاپن آمریکا را ضعیف کنند نبودن آلمان نیز در مورد عدم توازن سیاست بین المللی به ضرر مردم و سیاست انگلیس تمام خواهد شد .

در حالی که انگلستان برای نفوذ خود در دنیا سرگرم این دسیسه بازی ها است یهود هم با اعمال خود راه را برای او باز می کند .

او فکر می کند که کشورهای اروپا مانند آلتی بی اراده در اختیار او هستند اما این برای او کافی نیست. باید علاوه بر قاره قدیم قاره جدید را هم در اختیار داشته باشد .

او می داند که یهودیان صاحب سرمایه های هنگفت اتا زونی هستند و در هر سال نیروی تولید شونده در این کشور زیاد می شود ولی آنان دارای استقلال مخصوصی هستند و از این نظر باعث خشم سایر یهودیان شده اند .

در هر حال یهودیان در هر جا هستند چه در اروپا یا آمریکا عامل مخصوص خراب کننده انگلستان به شمار می آیند و ماموریت دارند در هر نقطه از جهان با خراب کاری خود وسایل پیشرفت سیاست این کشور امپراتوری را فراهم سازند .

بنابراین ملت ما باید دشمن سرسخت خود را بشناسد و طوری رفتار کند مبارزه ای را که بر علیه یهودیان آغاز کرده ایم بتواند سعادت ما را از هر جهت تامین نماید .

انجمن تخصصی نازی و رایش سوم

NAZICENTER.IR

<http://www.WorldWar2.ir>

<http://www.NaziCenter.ir>

انجمن مرجع جنگ جهانی دوم

انجمن تخصصی نازی و رایش سوم

# نبرد من

به قلم آدولف هیتلر

انجمن مرجع جنگ جهانی دوم

فصل بیست و پنجم :

انجمن تخصصی نازی و رایش سوم

حق دفاع

NAZICENTER.IR

کاری از

انجمن مرجع جنگ جهانی دوم

و

انجمن تخصصی نازی و رایش سوم

<http://www.WorldWar2.ir>

<http://www.NaziCenter.ir>

انجمن مرجع جنگ جهانی دوم

انجمن تخصصی نازی و رایش سوم

هر عقل سالم می تواند حکم کند حوادثی که بعد از آتش بس سال 1918 برای آلمان پیش آمد خواه ناخواه این کشور را به سوی اسارت و بندگی سوق خواهد داد .

تاریخ ما هزاران مثال ثابت می کند ملت هایی که از راه اجبار اسلحه را بر زمین گذاشتند بعد آن ننگین ترین حقات و بدی را استقبال خواهند کرد .

این کاملا مسلم است که همیشه دولت فاتح درصدد است سرنوشت شکست خوردگان را تحت اختیار و تسلط خویش بگیرد و البته ملتی که همه چیز خود را از دست داد نباید انتظار داشته باشد که از طرف دولتی فاتح مورد حمایت قرار گیرد.

خرابی کار ما از بهترین نمونه تاریخ است که چگونه در اثر اشتباهات خویش به دره های نابودی افتاد.

طبعا هر ملتی که مواجه با چنین سرنوشت شد از هر پیشامدی استقبال خواهد کرد و جریان وقایع از 1918 ثابت میکند که فاتحین جنگ تا جایی که امکان داشت ضربه های خود را بر آلمان فرود آوردند درست است که سران کشور ما مرتکب اشتباهات بزرگ شدند اما پس از این که بعد از جنگ اختیار کشور به دست یک مشیت یهودی افتاد معلوم بود که تقصیر این شکست متوجه کسانی بود که سرنوشت خود وجود داشت جنگی را که به این کشور تحمیل کرده بودند با پیروزی آلمان پایان می یافت .

در این جا لازم است به طور ساده نقاط ضعف آلمان را در مقابل سایر کشور ها از نظر دوستان ناسیونال سوسیال بگذرانم .

ما خودمان می دانیم که آلمان امروز نمی تواند در مقابل قدرت های جهان در یک صف قرار گیرد و اگر روزی هم ناتوانی نظامی در این کشور از بین برود باز هم حق نداریم با وضع حاضر خود را دولت مقتدر جهان بدانیم.

اکنون می پرسیم وضع حاضر آلمان به نسبت وسعت خاک و تعداد ساکنین آن به کجا می رسد .

البته تا وقتی که آلمان به این حال است و مستعمرات او را دیگران اشغال کرده و سر حدات آن محدود شده چنین کشوری داخل توان در ردیف کشور های مقتدر جهان قرار داد .

اگر قدرت یک کشور را از نقطه نظر وسعت خاک مقیاس بگیریم کشور محدود آلمان در مقابل کشور ها باقی که آنها را کشور های مقتدری بسیار ناچیز است .

انگلستان را هم نمی توان به عنوان نمونه عکس این کشوری آورد صرف نظر از این که مستعمرات انگلستان شامل یک چهارم وسعت دنیا است انگلستان هم به تنهایی نمی تواند یک کشور مقتدر باشد .

می توانیم به عنوان نمونه کشورهای عظیم اتارونی و روسیه و بعد از آن کشور وسیع چین را مثال بیاوریم .

<http://www.WorldWar2.ir>

<http://www.NaziCenter.ir>

انجمن مرجع جنگ جهانی دوم

انجمن تخصصی نازی و رایش سوم

عظمت این کشورها به نسبت وسعت خاک و جمعیت است که تقریباً هر کدام چند برابر آلمان فعلی وسعت دارند .

فرانسه هم در تعداد کشورهای بزرگ قرار دارد نه این که تنها این کشور دارای جمعیتی است که از نژادها و رنگهای مختلف روز به روز در افزایش است با تصرف سرزمینهای آفریقایی سیاه نشین دولت عظیمی برای خود تشکیل دهد مانند این که غیر از اروپا در قطعه آفریقا هر یک فرانسه جدید بوجود آمده است .

سیاست استعماری فرانسه در حال حاضر با آنچه که در انگلستان قدیم وجود داشت تفاوت دارد .

اگر فرانسه با این روش توسعه طلبی سیصد سال دیگر پیش برود آخرین بقایای خون فرانسوی در کشور فرانسه آفریقایی که روز به روز بر تعدادشان افزوده می گردد بتدریج از بین خواهد رفت و روزی فرا خواهد رسید که تمام ساکنین اروپا و سرحدات رود رن به صورت یک نژاد پایین تر آفریقایی در می آید .

تفاوت بزرگ سیاست مستعمراتی فرانسه و آلمان در همین نقطه اساسی است و آلمان سعی می کرد نژاد خود را در مستمرات حفظ کند در حالی که فرانسه با این سیاست یک روز نژاد خود را از دست خواهد داد .

با این ترتیب در حال حاضر کشورهای مقتدری وجود دارند و اروپا وسعت زمین و جمعیت فراوان به قدری پیش رفته اند که آلمان نمی تواند با آنها برابری کند اگر به تاریخ هزار ساله آلمان هم مراجعه کنیم خواهیم دید که آلمان نه امروز و نه در گذشته توانسته است در مقابل این قدرت های عظیم در ردیف کشورهای بزرگ باشد و تا روزی از خواب غفلت بیدار شده ایم که کشورهای بزرگ دنیا را قبضه کرده و دیگر بازی برای آلمان باقی نگذاشته اند .

آلمان امروز در وسط کشورهای بزرگی قرار گرفته است که نمی تواند قد علم کند و در هر چند سال یک بار با ضربه ای هولناک عقب تر خواهد رفت .

آلمان باید خواه ناخواه این حقیقت تلخ را قبول کند و به خود بگوید که در مقابل فهرست های بزرگ دنیا یکی از دولت های کوچک بی مقدار است .

کشور ما با وضع حاضر نمی تواند با هیچ یک از کشورهای جهان از لحاظ قدرت قابل قیاس باشد و این صفت ناتوانی زاینده سیاست نامطلوب زمامداران گذشته بود، و اگر چندی نیز با این روش بگذرد چیزی از آلمان باقی نخواهد ماند .

اگر حزب ناسیونال سوسیال آلمان روی واقعیت بخواد قضاوت کند ماموریت او این است که با نهایت مدیریت و فعالیت و زمام امور این ملت عقب افتاده را به دست بگیرد و در صف نقش و بی حالی به شدت مبارزه نماید تا این که روزی بتواند کشتی شکسته و طوفان زده این ملت اسیر را به ساحل پیروزی برساند .

<http://www.WorldWar2.ir>

<http://www.NaziCenter.ir>

انجمن مرجع جنگ جهانی دوم

انجمن تخصصی نازی و رایش سوم

حزب ناسیونال سوسیال آلمان بایستی به هر قیمت شده عدم تعادل بین وسعت خاک و جمعیت کشور را از بین ببرد، این موضوع یکی از اساسی ترین سیاست خارجی آلمان است.

در این تلاش و کوشش مردانه باید عدم تعادل بین سابقه تاریخی و ناتوانی فعلی بایستی از بین برداشته شود.

ما باید بدانیم به نام این که حافظ سرزمین نیاکان خود هستیم و برای رسیدن به مقصد نهایی آن کوشش می کنیم تا روزی مانند دوران گذشته قدرت از دست رفته خود را به دست آوریم.

وقتی که من سیاست خارجی آلمان را در دوره های قبل از جنگ مورد انتقاد قرار می دهم برای ادعای خود دلایل زیادی دارم و میتوانم به جرأت بگویم که اگر اخلاق و رفتار مردم آلمان صد برابر بود از این که امروز با آن مواجه هستم و اگر مردم آلمان بی غیرت و نالایق تر از این بودند باز هم بایست با این سرنوشت دچار شویم ما اعتراض داریم که ملت ما دارای جهش های تاریخی نبوده و نتوانسته است موجودیت خود را حفظ کند با وصف این حال اگر سیاست خارجی دولت آلمان روی اساس درستی دنبال می شد این سرنوشت شوم نمی بایست برای ما پیش بیاید.

اگر با یک نظر دقیق جنگ ها و تلاش های آلمان را در طول تاریخ هزار ساله اش از نظر بگذرانیم و پس از این که حوادث این مدت طولانی را تجزیه تحلیل نماییم به این نتیجه کلی و اصلی خواهیم رسید که در این دریای خون سه موضوع مهم در سعادت خارجی آلمان قرار داشت و اگر می توانستیم به این سه اصل برسیم و از آن جانب داری کنیم به نتیجه کلی می رسیدیم.

اول - حرکت به سوی مشرق و جانب داری از سیاست استعماری مشرق.

دوم - تصرف سرزمین های مشرق رود آlp.

سوم - سازمان دادن یک دولت ائتلافی از خانواده هوهنرمون و سرزمین های پروس.

دنبال کردن این سه اصل می تواند آینده ما را تامین کند دو اصل اول که مهمترین مسئله حیاتی آلمان به شمار می رفت تا امروز معوق و بلا تکلیف مانده در حالی که بدون در دست داشتن این دو اصل ملت آلمان نمی تواند در سیاست خارجی خود نقش مهمی داشته باشد.

اصل سوم مربوط به سازمان کشور آلمان بود زیرا تا وقتی که سرزمین های براندنبورک پروس ملحق به آلمان شود این کشور نمی تواند سرحدات خود را حفظ نماید.

سیاست آلمان در آینده باید چگونه باشد؟

این موضوعی است که همه از خود می پرسیم و در جست و جوی پیدا کردن راهی برای آن هستیم.

<http://www.WorldWar2.ir>

<http://www.NaziCenter.ir>

انجمن مرجع جنگ جهانی دوم

انجمن تخصصی نازی و رایش سوم



برای چه دشمنان موجبات شکست آلمان را فراهم کردند؟

جواب آن بسیار ساده است تمام این کشور ها از شکست آلمان بهره برده اند قدرت آلمان دشمنان این کشور را به هم نزدیک ساخت و به فکر افتادند که با تصرف سر حدات آلمان و تقسیم آن بین خودشان بر قدرت خود خواهند افزود.

در این سیاست هم بستگی سیاست دیگری را نیز دنبال می کردند و می توانستند با ضعیف کردن آلمان وسائلی پیش بیاورند که از تجدید سیاست آینده این کشور جلوگیری نمایند.

آنها از قدرت آینده آلمان می ترسیدند و برای جلوگیری از این پیشامد بر علیه آلمان با یکدیگر متحد شدند.

این بود نظریه آنها ولی با وضع و حال امروزی حقیقت برای ما مسلم شده که به دست آوردن سر حدات قبل از جنگ 1914 نیز می تواند آینده ما را تامین کند، این موضوع به حافظه گذشته نه برای آینده ما موثر است.

با به دست آوردن این سر حدات ملت آلمان نه می تواند خود را نگه دارد نه زندگی آینده اش را تامین کند.

ملت آلمان باید هوشیار باشد بداند علاوه بر وسعت داشتن سرحدات قبل از جنگ تصرف سرزمین های حیاتی از همه چیز لازم تر است .

این نقشه ای است که آلمان باید در آینده داشته باشد برنامه اصلی حزب ناسیونال سوسیالیسم از این قرار خواهد بود :

باید برای به دست آوردن سرحدات قبل از جنگ کوشش کند بایستی در همان نقطه ای که در سیصد سال پیش به پایان رسیده نبرد را دنبال کنیم به سوی کشورهای ژرمن نشین جنوب و به سوی مغرب اروپا پیش رویم و سیاست تصرف شرق را دنبال کنیم .

باید سیاست مستعمراتی و بازرگانی قبل از جنگ را خاتمه بدهیم و سیاست جدید آینده را دنبال کرد .

اگر امروز ما از زمین هایی جدید واقع در اروپا حرف میرانیم نقطه نظر ما سرزمین هایی است که در داخل خاک روسیه فرو رفته است .

مثل اینکه سرنوشت هم در حالی که این کشور را تسلیم بولشویک کرده راه را برای ما آسان ساخته است، در اثر نفوذ بولشویسم عقل و فکرشان مختل شده و از روزی که یهودیان در این کشور رخته نموده اند آن را از صورت

<http://www.WorldWar2.ir>

<http://www.NaziCenter.ir>

انجمن مرجع جنگ جهانی دوم

انجمن تخصصی نازی و رایش سوم

یک کشور اسلامی خارج ساختند و دیری نخواهد کشید که یهودیان همان کاری را که در آلمان انجام دادند سرنوشت روسیه را نیز دچار پریشانی خواهند ساخت .

اکنون سیاست خارجی خود را در برابر روسیه بایستی به این طریق توجیه نمایم .

به طور قطع امروز باید روش ما در برابر روسیه به این ترتیب باشد روسیه امروزی در حالی که کادر رهبری ژرمنی خود را از دست داده و کادرهای او به دست اربابان و صاحبان جدید افتاده نمی تواند برای به دست آوردن آزادی آلمان مفید واقع شود و اگر جنگی واقع شود حوادث نامطلوبی از لحاظ نظامی برای ما فراهم خواهد ساخت و به طور مثال ممکن است جنگ به خاک آلمان کشیده شود بدون اینکه ما بتوانیم از افراد روسیه نسبت به خود استفاده کنیم .

وسائل جنگی رایش آلمان به قدری ضعیف و ناچیز است که هر نوع حمایت از طرف پرچم دار اروپا مانند انگلستان برای ما غیر ممکن و نواحی ضعف ما در برابر حمله های دشمن بدون دفاع خواهند ماند .

از آن گذشته بین آلمان و روسیه کشور لهستان قرار دارد که کاملاً اختیار آن به دست فرانسه است .

اگر جنگی بین آلمان و روسیه و اروپای غربی واقع شود روسیه باید قبل از اینکه یک سرباز به کمک بفرستد لهستان را از پا در آورد و این کار هم برای روسیه بسیار مشکل است .

با این برنامه دیده می شود که صنایع آلمان باید به نفع جنگ روسیه مصرف شود و برای ما کار مثبت و مفیدی انجام نخواهد داد .

اگر هم فرض کنیم که بر اثر یکی از معجزات ناگهانی این جنگ باعث شکست و خرابی آلمان نباشد در پایان آن آلمان مانند گذشته در محاصره ی دولت های بزرگ اروپا قرار گرفته و هیچ حادثه ای نمی تواند او را از این مهلکه نجات بدهد.

این فرض هم محال است اگر فرض شود که پس از اتحاد با روسیه ممکن است جنگی واقع نشود زیرا اتحادی که پایه اش بر مبنای منافع روسیه باشد نفعی برای ما نخواهد داشت .

این کاملاً بدیهی است وقتی دولت های فرانسه و انگلستان در برابر اتحاد آلمان و روسیه قرار گرفتند ده سال صبر نمی کنند تا این دو دولت از لحاظ نظامی خود را نیرومند سازد و بر عکس به محض اینکه این اتحاد بسته شود طوفان جنگ مانند صاعقه بر سر آلمان فرود خواهد ماند .

پس نتیجه اتحاد آلمان و روسیه جنگ قطعی و نابودی آلمان است .

<http://www.WorldWar2.ir>

<http://www.NaziCenter.ir>

انجمن مرجع جنگ جهانی دوم

انجمن تخصصی نازی و رایش سوم

اما باید این نکته را نیز اضافه کنیم کسانی که زمام امور روسیه کنونی را در دست دارند حاضر نخواهند شد با آلمان یا کشور دیگر اتحاد شرافتمندانه داشته باشند نباید فراموش کرد که زمامداری فعلی روسیه مشتی جنایتکار و مردمانی پست هستند که سرآپایشان آلوده با خون است و کشور روسیه دولت شرافتمندی نیست که قابل اعتماد باشد .

نباید از خاطر دور داشت که دولت فعلی روسیه به دست مردمی است که غیر از وحشی گری کاری ندارند و می خواهند عقاید کثیف خود را به دنیای متمدن تحمیل نمایند .

باید دانست یهودی بین المللی که امروز به طور کامل در سیاست این کشور نفوذ دارد آلمان را یکی از طعمه های لذیذ خود می داند و هرگز با دولتی که غیر از برهم زدن سیستم او ندارد اتحاد سیاسی نخواهد بست .

در مرحله ی دوم باید در نظر داشت که چون کشور روسیه برای آلمان مانند خطر بزرگی است و هر یک از افراد این کشور می داند که بولشویکی و روسیه نه تنها آلمان بلکه سایر کشور ها را تهدید می کند همان طوری که انگلستان کنونی برای نابودی آلمان می کوشد بهبود برای سیاست انگلستان عامل مهمی به شمار می آید ، یهود سعی می کند عقیده خود را در همه جا نفوذ داده و قدرت ها را در هم بشکند .

ما خودمان خوب می دانیم که حکومت یهودی در روسیه قصدش تصرف دنیای امروز است زمامداران روسیه نیز یقین دارند که دیر یا زود دولت های کوچک و ناتوان اروپا را در چنگال بولشویسم گرفتار خواهند ساخت .

آلمان امروز هدف بولشویسم روسیه است باید نیروی بزرگ و همت و سعادت بی نظیر به کار برد تا ملت آلمان را از چنگال این عضویت که نام آن را بولشویسم گذاشته اند نجات داد پس اگر آلمان بخواهد با این دولت متحد شود چگونه می تواند خود را از چنگال بولشویسم نجات دهد چگونه باید به کارگر آلمان فهماند که بولشویسم یکی از جنایات بزرگ انسانی به شمار می آید .

بنابراین مبارزه با یهود بولشویسم جهانی بایستی با سیاست عاقلانه باشد ، نمی توان شیطان را با زور و قدرت از منزل بیرون راند اگر افرادی در آلمان یافت شوند که خواهان اتحاد با روسیه باشند بایستی تمام این نکات را در نظر بگیرند و رایش قدیم آلمان که در نظر داشت با این کشور متحد شود مرتکب اشتباه بزرگی شد از همان روزهای اول جنگ که آلمان علیه روسیه مجهز شده بود و من آن کار را عاقلانه می دانستم همان روز ها همه کس می دانست که موجودیت روسیه خیانت سیاسی آلمان را تهدید می کند .

امروز وضع کاملا برخلاف سابق است، اگر قبل از جنگ با از بین بردن هرگونه احساس مردم حاضر بودند به طرف روسیه پیش بروند امروز این عمل امکان پذیر نیست .

عقربه ساعت در تاریخ جلو آمده است و ساعت تعیین سرنوشت ما به صدا در آمده است .

<http://www.WorldWar2.ir>

<http://www.NaziCenter.ir>

انجمن مرجع جنگ جهانی دوم

انجمن تخصصی نازی و رایش سوم

اعمال و افعال دولت های جهان برای ما یک نوع آگهی است که باید ملت خود را هوشیار سازیم و آن را به سوی آینده هدایت نماییم .

اگر حزب ناسیونال سوسیال متوجه این نکات باشد و با عقل و منطق جلو برود حادثه 1918 برای او مفید واقع خواهد شد .

همین شکست بایستی او را به سوی مرحله ی جدیدی در سیاست خارجی بکشانند با این اسلوب خواهد توانست آنچه را که انگلستان در اختیار دارد و آنچه را که روسیه صاحب آن شده است به دست بیاورد .

وصایای سیاسی ملت آلمان برای آینده اش به قرار ذیل خواهد بود .

هرگز اجازه ندهید دو کشور نیرومند به هم نزدیک شوند .

هر نوع دولت مقتدر در سرحدات آلمان به وجود بیاید خطر بزرگی برای آلمان است .

ملت آلمان باید بداند که با تمام قوای خود بایستی از به وجود آمدن یک دولت نیرومند در سرحدات خود جلوگیری کند .

اگر هم در حال حاضر چنین دولتی وجود دارد آن را نابود سازد .

این قسمت را بدانید که سرچشمه قدرت آلمان در مستعمرات او قرار ندارد بلکه مرکز آن در خاک آلمان است .

از آن دولت رایش که حاضر شده است یک قسمت کوچک از خاک آلمان را به بیگانگان بدهد اعتماد نداشته باشید .

فراموش نکنید با ارزش ترین حسن انسانی حق نمک زمین خودش است زیرا باید در آن زمین کشاورزی کند و خون خود را برای بدست آوردن و نگهداری آن بدهد .

قبل از اینکه بحث را به پایان برسانم لازم می دانم یکبار دیگر اتحادی را که در حال حاضر برای ما در اروپا باقی مانده از نظر شما بگذرانم .

اگر به یاد داشته باشید در فصل پیش درباره ی اتحاد آلمان اشاره کردم و من کشورهای انگلستان و ایتالیا را در دو دولت واحد برای اتحاد با آلمان معرفی کردم، اکنون می خواهم درباره ی عظمت و اهمیت نظامی این اتحاد مطالبی بگویم، نتیجه این اتحاد از نظر نظامی دارای همان فوایدی است که از اتحاد با روسیه برخوردار خواهیم بود و اگر با این دو دولت اتحادی داشته باشیم یقین دارم خطر جنگ برای ما نخواهد داشت این دو کشور تنها قدرت هایی هستند که می توانند ما را در مقابل خطر فرانسه حفظ نمایند و با این اتحاد ما خواهیم توانست روش خود را در فرانسه اصلاح نماییم.

<http://www.WorldWar2.ir>

<http://www.NaziCenter.ir>

انجمن مرجع جنگ جهانی دوم

انجمن تخصصی نازی و رایش سوم

زیرا اصل مهم در این اتحاد آن است، نه اینکه آلمان به طور ناگهان مورد حمله قرار نخواهد گرفت بلکه اثری نظامی اتفاق مثلث را که برای ما ناگوار بود از بین خواهد برد و دشمن سرسخت ما فرانسه در مشکلی بسیار سخت گرفتار خواهد شد .

نتیجه این اتحاد در جای دیگر قابل توجه است و آلمان از خطر جنگ مصون خواهد ماند و به طور ساده می توانیم وسائل و سعی خود را در این اتحاد فراهم ساخته و برای مصنوعات خویش بازارهای مناسبی پیدا کنیم .

دیگر متحدین آلمان مانند سابق حقوق یک قرار داد در اقتصاد ما رخنه نمی کنند و برعکس برای اینکه از این اتحاد بهره ای بگیرند سعی خود را خواهند کرد اقتصاد آلمان را تقویت نمایند .

نباید فراموش کرد که در هر دو حال باز هم اتحاد با ترکیه و روسیه برای آلمان ضروری است مقتدر ترین کشور های اروپا به اتفاق یک کشور جوان تازه به دوران رسیده در مورد پیش آمد جنگ منافع بیشتری از آن دولت های پوسیده برای ما خواهد داشت .

البته به وجود آوردن این اتحاد کار مشکلی است ولی آیا به دست آوردن اتحاد مثلث هم همین اشکال را داشت .

اگر ما بخواهیم می توانیم به این هدف اصلی برسیم ما این قسمت را می دانیم که توجه جمعیت عرب و شرق ضامن آینده ما است و از طرف دیگر چون لازم است در مقابل فرانسه خود را نیرومند سازیم پس باید تمام سعی خود را برای در هم شکستن به کار ببندیم .

هر دولتی که با فرانسه مخالف باشد اتحاد با او به نفع ماست و فراهم کردن یک متحد قوی در این شرایط از ضروریات سیاست ما است به طور مسلم امروز ما در مقابل دو دشمن سرسخت قرار گرفته ایم ما حزب ناسیونال سوسیال که این مطلب را می دانیم نباید سرگردان شویم در هم شکستن روسیه یهودی و فرانسه استعمارگر غیر از اتحاد با انگلستان برای ما فراهم شود برای به دست آوردن این هدف کوشش کنیم .

<http://www.WorldWar2.ir>

<http://www.NaziCenter.ir>

انجمن مرجع جنگ جهانی دوم

انجمن تخصصی نازی و رایش سوم



# نبرد من

به قلم آدولف هیتلر

انجمن مرجع جنگ جهانی دوم

فصل بیست و ششم :

سیاست به سوی مشرق

انجمن تخصصی نازی و رایش سوم

کاری از

انجمن مرجع جنگ جهانی دوم

و

انجمن تخصصی نازی و رایش سوم

<http://www.WorldWar2.ir>

<http://www.NaziCenter.ir>

انجمن مرجع جنگ جهانی دوم

انجمن تخصصی نازی و رایش سوم

دو علت مهم مرا وادار می کند که درباره سیاست شرق یعنی رابطه آلمان بحث کنم .

اول اینکه باید دانست سیاست خارجی آلمان به طور کلی باید مورد بحث قرار داد .

دوم اینکه این سیاست از نظر حزب سوسیال دموکرات چگونه بایستی حل و فصل شود .

باید اعتراف کنم که مسئله دوم گاهی از اوقات توجه مرا بیش از هر چیز به خود جلب می کند .

حزب ما در مقابل این سیاست دارای وظیفه سنگینی است که با توجه به این بسیاری از مسائل اصلی و اساسی شمرده می شود روابط خارجی یک دولت با کشور دیگر بایستی از هر جهت حافظ منافع عمومی و تحت شرایط بسیار موافق باشد روابط خارجی یک دولت کوچک با کشوری که از لحاظ وسعت خاک چند برابر است دارای شرایطی است که با روابط دو کشور دیگر که در هر جهت با هم مساوی هستند کاملاً متفاوت است .

آیا کشور آلمان را باید در شمار دولت های مقتدر دانست همه کس خواهد گفت خیر زیرا در این زمان کشوری می تواند صاحب قدرت باشد که بغداد یعوس آبی سیاسی وجود داشته باشد و اگر این نسبت قبل از جنگ 1914 را در اختیار این مردمان می گذاشتند .

اما دیده شد که از سال 1806 تا سال 1813 هجری هفت سال از شکست پروس نگذشته بود دومرتبه قد برافراشت اما افسوس که بعد از شکست دوم دیگر به کسی اجازه ندادند حاکم سرنوشت خود باشد .

وقایع بعدی سرنوشت ما را دگرگون ساخت از وقتی که قرار داد ننگین صلح به امضا رسید دیگر جای آن را نداشت که کسی بتواند در مقابل دشمنان خود مقاومتی نشان بدهد زیرا فاتحین ما از همان روز چنان پافشاری کردند که ساعت به ساعت به بدبختی ما افزوده میشد .

حق دفاع به طوری از ما گرفته شده بود که همگی مانند اسیر و هر روز در مقابل مجازات آنان سر تسلیم فرود آوریم و به طوری که دیدیم بعد از هفت سال از شکست 1918 قرارداد لوکانو را به ما تحمیل کردند .

همه کس این مسئله را به طور آشکار احساس میکند که بعد از حرارت سالهای 1923 و 1922 دولت فرانسه با یک انرژی خستگی ناپذیر کشور آلمان را هدف فشار های ستمگرانه ی خود قرار داده بود .

زیرا همه کس این موضوع را می داند که پافشاری فرانسه در شکست دادن آلمان در حوادث گذشته سرچشمه می گرفت و در مدت چهار سال و نیم خون سربازان خود را به زمین ریخت برای اینکه شکست ایتراس و برن را تلافی کنند و از سالها پیش نقشه داشت که با این شکست عظیم آلمان را تجزیه کند .

به همین دلیل بود که فرانسه وارد جنگ شد و ملت خود را برای شکست دادن آلمان در اختیار یک مشت یهودی قرار داد .

<http://www.WorldWar2.ir>

<http://www.NaziCenter.ir>

انجمن مرجع جنگ جهانی دوم

انجمن تخصصی نازی و رایش سوم

این مقصد جنگی فرانسه اگر جنگ فقط در آلمان هم واقع می شد به نتیجه می رسید آنها فکر می کردند در اثر پیش آمدن جنگ جهانی که مرکز آن در ورشو و نیز توکورد وریکا قرار داشت آلمان نمی تواند مقاومت کند و خواه ناخواه به طوری که آنها پیش بینی کرده بودند موفق به تجزیه کردن آلمان خواهند شد .

اما شکست آلمان خیلی زودتر از آنچه که فرانسویان انتظار داشتند در نوامبر 1918 پایان یافت و آلمان با سرعت زیادی دچار شکست قطعی گردید .

اما در حالی که این حادثه برای ما اتفاق افتاد هنوز قسمت اعظم ارتش آلمان بسیاری از شهرهای دشمن را در اختیار داشت و فرانسه به طوری که می خواست می توانست آلمان را تجزیه کند ولی لا اقل موفق شد ارتش آلمان را از خاک فرانسه و بلژیک خارج سازد .

حکومت فرانسه برای اینکه به جنگ پایان بدهد ابتدا لازم بود ارتش آلمان را خلع سلاح کند و تا جایی که می توانست آنها را به داخل خاک آلمان به عقب بکشانند و این تنها نتیجه ای بود که از جنگ گرفته شد .

اما فرانسه هم به سهم خود از پا در آمده بود پس از اینکه جنگ به پایان رسید و آلمان سیاست اقتصادی و استعماری خود را از دست داد و در دولت های درجه سوم در آمد جنگ به نفع انگلستان پایان یافته بود در این حال نه تنها دولت انگلستان خواستار نابودی کامل آلمان نبود بلکه جدید داشت که برای همیشه فرانسه در اروپا مواجه با یک رقیب سر سخت و مقتدر باشد .

از این جهت بود که دولت فرانسه می توانست آخرین ضربه ی خود را که عبارت از تجزیه ی آلمان بود وارد سازد هر بار برای فرانسه پیش می آمد سعی داشت قوای آلمان را ضعیف و ناتوان سازد و روزی که جنگ پایان یافت فرانسه در صدد بر آمد به هر وسیله شده آلمان را خلع اسلحه کند تا از این راه بتواند فشارهای اقتصادی و مالی را بیشتر بر آلمان وارد سازد.

وقتی زمستان سال 1923 فرا رسید کم کم نظریات دولت فرانسه در مورد آلمان آشکار شد و دو نظریه مختلف در این مورد برای آنها حاصل شد .

با اینکه فرانسویان می توانند با این فشارهای پی در پی آلمان را مطیع خود سازند و در غیر این صورت آلمان کشوری است که یک روز قیام خواهد کرد و برای جبران شکست های گذشته دنیا را به خاک و خون خواهد کشید و معلوم بود روزی که آلمان چنین تصمیمی بگیرد و انتقام خود را به صورت یک جنگ دیگر آشکار سازد خودش هم نابود خواهد شد .

اما در این جنگ نه تنها آلمان نمی تواند فرانسه را از دنیا جدا سازد بلکه ناچار خواهد شد که به تنهایی با تمام دولت های جهان نبرد کند و پیروزی در یک چنین جنگ جهانی امری محال یا لا اقل مشکل خواهد بود .

<http://www.WorldWar2.ir>

<http://www.NaziCenter.ir>

انجمن مرجع جنگ جهانی دوم

انجمن تخصصی نازی و رایش سوم

اما من در این مورد اطمینان دارم که فرانسه هرگز خود را گرفتار چنین جنگی نخواهد کرد و اگر من یک فرد فرانسوی بودم و فرانسه را با این قدرت که به دست آورد دوست داشتم هرگز سرنوشت خود را به دست مردمی جاه طلب و نادان مانند و طمع کار نمی دادم .

فرانسه که در حال حاضر قسمت مهمی از جوانان خود را از دست داده و بهترین عوامل نژادی او در حال از بین رفتن است نمی تواند قبل از نابود کردن آلمان در سیاست همان نقش یک دولت مقتدر را داشته باشد. در اواخر سال 1922 روابط آلمان و فرانسه به مراحل خطرناک تری رسید، فرانسه در تدارک حمله جدید به آلمان بود و برای اقدام به این کار در صدد فراهم کردن متحدین بود . فرانسه نه تنها سعی داشت ما را تحت فشار قرار دهد بلکه کوشش او بر این بود که ما را در خیال وضع اسارت اقتصادی قرار دهد که خواه ناخواه در برابر سخت ترین شرایط آن دولت تسلیم شویم .

بعد از تصرف نواحی روهر در هر یک بار دیگر ملت آلمان به تلاش افتاد که خود را از زیر بار فشار فرانسویان خلاص کند زیرا همین موضوع به طوری مردم آلمان را عصبانی کرده بود که همه تصمیم داشتند به شکنجه های وارده خاتمه بدهند.

دولت فرانسه از خطر سیاسی بعد از اشغال ناحیه ی روهر سعی می کرد خود را به انگلستان نزدیک کند اما به طوری که همه میدانند انگلستان در سیاست بین المللی دارای رویه ی خاصی بوده و تصرف روهر ، انگلیس ها را بر آن داشت که مراقب اوضاع باشند زیرا در آن حال دولت فرانسه از لحاظ قدرت سیاسی و نظامی به مرحله ای رسیده بود که آلمان قبل از جنگ دارای این قدرت بود و آنان متوجه بودند که اگر فرانسه با این وضع پیش برود یک آلمان جدید در مقابل خود خواهند داشت .

بزرگترین و زر خیزترین معادن آهن و ذغال سنگ اروپا در دست دولتی بود که برخلاف آلمان تمام منافع آن را به خود اختصاص داده و می تواند با تقویت اقتصاد خویش در برابر دنیای ماورای مانش مقابله کند در حالی که معادن زرخیز ما در دست فرانسه است اگر جنگی واقع شود تمام منافع و پیروزی نهایی به طرف او است .

در ایتالیا هم احساسات فرانسویان و رفتاری را که این دولت بعد از جنگ پیش گرفته بود مورد نفرت آنان قرار گرفت و این بهترین موقعی بود که امکان داشت متحدین دیروزی دشمن یکدیگر شوند و اگر خلاف آن واقع شود و متحدین هوشیار شدند برای این بود که مانند جنگ دوم بالکان آلمانی ها به جای انور پاشای عثمانی یک صدر اعظم هوشیار داشتند با این حال مسئله تصرف ناحیه روهر توانست برای آلمانی ها نوید خوشبختی آینده باشد قسمت مهمی از هم وطنان ما را که فرانسه به وسیله وعده های سراسر دروغ خود آنها را به طرف خود کشانده بود کم کم هوشیار شدند .

<http://www.WorldWar2.ir>

<http://www.NaziCenter.ir>

انجمن مرجع جنگ جهانی دوم

انجمن تخصصی نازی و رایش سوم

**جنگ 1914** موجباتی داشت که افکار مردم آلمان را تغییر داده دوست و دشمن خود را شناختند و دانستند که دولت فرانسه یا غیر آن خیالی غیر از ضعیف کردن آنها ندارند وقتی که فرانسه تهدیدات خود را به موقع به اجرا گذاشت و ابتدا با احتیاط لازم در نواحی معدنی آلمان سفلی بنای پیشروی گذاشت اگر آلمانی ها هوشیار بودند ساعت سرنوشت آنان به صدا در آمده بود .

اگر در این لحظه ملت آلمان روش سیاست دیگری غیر از آنچه که از خود بروز داد به کار می برد بدون تردید ناحیه ی روهر برای فرانسویان به صورت شهر مسکو در برابر ناپلئون در می آمد .

در این مرحله دو روش قابل طرح بود یا اینکه ملت آلمان در مقابل این تهدیدات بایستی ساکت بماند و این اهانت تحقیر را قبول کند یا این که لازم بود احساسات مردم بیدار کرده و طوفانی را که انتظار داشتند برپا سازند اما، کونو صدر اعظم رایش رویه دیگری را در پیش گرفت و بورژوازی آلمان بعد از گرفتن امتیازات ساکت ماندند باید این قسمت را تذکر داد که دولت فرانسه با تصرف ناحیه روهر بر خلاف معاهده ورسای رفتار کرده بود و با این اقدام ستم کارانه دولت های انگلستان ایتالیا را با خود همراه کرده بود .

اما دولت فرانسه اطمینان داشت که این دو دولت در اقدام غارتگری او تشریک مساعی کرده بنابراین غیر از قوای خودش به هیچ کس اعتماد نداشت.

دولت شرافتمند آلمان هم نمیتوانست غیر از راه شرافتمندانه روش دیگری داشته باشد و از طرف دیگر یقین داشتند که هرگز نمی توانند مقاومت کنند یا به وسیله ی جنگ از پیشروی های دشمن جلوگیری کنند و هر گونه معامله دوستانه هم در این مورد حالت مسخره را داشت .

اما غیر از این کارها برای دولت آلمان ممکن بود معاهده ورسای پیش کشیده و از حمایت سایر دول که قهرا از پیشروی فرانسه نگران بودند استفاده نمایند. در واقع هرگونه معامله ما در این مورد حالت مسخره داشت و اعمال دولت های آلمان آنچه را که لئوید جرج در یکی از کنفرانس ها گفته و اظهار نظر کرده بود که آلمان ها نمی توانند حاکم بر سرنوشت خود باشند مصداق پیدا کرده بود .

در سال 1918 ما جریمه اشتباه خود را پرداختیم و در سال 1915 وقتی که می توانستیم سر دشمن را به دشمن بکوبیم باز هم سر افعی مارکسیست ما را ناتوان ساخت پس ما به قدر کافی از اشتباهات خود تنبیه شده بودیم و حادثه سال 1923 امکان داشت لا اقل این اشتباهات را جبران کنیم .

همه می دانستند که مقاومت در مقابل دشمن امکان پذیر نیست اما در هر حال لازم بود ملت آلمان قیام کنند با مقاومت خویش این لکه ننگ از دامان آلمان بزداید .

<http://www.WorldWar2.ir>

<http://www.NaziCenter.ir>

انجمن مرجع جنگ جهانی دوم

انجمن تخصصی نازی و رایش سوم



در سال 1923 یک بار دیگر در مقابل وضع 1918 قرار گرفته بودیم و هر نوع مقاومت به ضرر خودمان تمام میشد و باز هم در این مورد مارکسیست ها گذاشتند که آلمان وظیفه خود را در برابر تاریخ انجام دهد.

آقای کوفو صدر اعظم تنها کاری که کرد این بود که در نظر گرفت با به راه انداختن اعتصاب کارگران در معادن آهن و ذغال سنگ از پیشروی فرانسویان جلوگیری کند .

ولی اقدام به اعتصاب کارگران کار مشکلی بود زیرا برای به راه انداختن اعتصاب کارگری باز هم احتیاج به مارکسیست ها داشتند زیرا کارگران بودند که می بایست اعتصاب کنند و اعتصاب کارگری نیز در اختیار مارکسیست بود .

بالاخره راه دیگری پیدا کردند آقای کوفو چیزی را به این گودال انداخت که به وسیله ی آن می توانستیم از مارکسیست ها جدا شویم و آن عبارت از این بود که از راه مسالمت با مقامات فرانسوی پیش بیاید ولی به طوری که دیدیم این راه هم نتوانست واقعه را علاج کند و فرانسویان، وارد نواحی روهر شده و در مقابل هر گونه اعتصاب فردی یا دست جمعی مقاومت نمودند .

من در این جا نمی توانم حوادثی را که بعد از سال 1913 واقع شد به طور تفصیل شرح بدهم و این کار را هم نخواهم کرد زیرا می دانم آنچه که واقع شد برای آینده فایده نداشت و نمی توانست جراحی را که بر ما وارد آمده التیام بخشد در مقابل هزاران بدبختی که در سال های اخیر برای افراد آلمانی پیش آمده بود من نمی خواهم با شرح دادن آن دردهای گذشته را تجدید نمایم .

در این جا که می خواهم کتاب دوم خود را به پایان برسانم خطاب به کسانی که موجبات این بدبختی را فراهم ساخته اند می گویم آلمان کشوری نیست که در زیر زنجیر استعمار ستمگری بیگانگان تسلیم شود دیر یا زود فرا خواهد رسید یکی از افراد آلمان که به خواب رفته اند هوشیار خواهد شد و یک بار دیگر به دنیا و کسانی که نابودی او را خواسته اند مشت محکم و آهنین خود را نشان خواهد داد تا آن روز همه سکوت اختیار می کنیم و برای آخرین بار می گویم حق با زور است پس باید زورمند شد تا حق خود را از دیگران بتوانیم بگیریم .

<http://www.WorldWar2.ir>

<http://www.NaziCenter.ir>

انجمن مرجع جنگ جهانی دوم

انجمن تخصصی نازی و رایش سوم

## نتیجه

حزب کارگری ناسیونال سوسیال آلمان یک بار دیگر در تاریخ نهم نوامبر سال 1923 مورد حملات سخت دشمنان قرار گرفت و در تمام کشور به نام یک حزب ممنوعه شناخته شد و امروز در نوامبر 1926 دو مرتبه این حزب نیرومند قدرت اولیه خود را به دست آورده و بیشتر از سابق نیرومند شده است .

تمام حملات دشمنان و توقف و روشنفکری روسای آن توانست کاری صورت بدهد چون دارای ایده و اساسنامه بسیار درست و عمیقی بود و حس فداکاری را در اعضای آن تقویت کرده بود و نیرومند تر از سابق قدم به میدان گذاشت .

اگر در این فساد عمومی که در دستگاه پارلمانی راه یافته این حزب بتواند با قدرت تمام آنچه را که می خواهد نشان بدهد ظاهر سازد و ارزش نژاد آلمان را تقویت نماید بدون تردید در این مبارزه پیروز خواهد شد .

آلمان باید سابقه هویت و شخصیت اراده خود را به دنیا نشان بدهد .

طرفداران ما نباید فراموش کنند اگر در روزهای پر از اضطراب با ما مساعدت نمایند و آنچه را که حزب از آن ها می خواهد انجام دهند یقین بدانند که یک روز که شاید خیلی دیر نباشد حزب ناسیونال سوسیال آلمان سرنوشت آلمان را تغییر خواهد داد .

## پایان

<http://www.WorldWar2.ir>

<http://www.NaziCenter.ir>

انجمن مرجع جنگ جهانی دوم

انجمن تخصصی نازی و رایش سوم